UNIVERSAL
LIBRARY
OU_228868
UNIVERSAL
LIBRARY

سعید نفیسی

# تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران
## در دورهٔ مُعاصر

مجلد اول

از آغاز سلطنت قاجارها
تا پایان جنگ نخستین با روسیه

انتشارات
مانی شرق
228868
۱۳۳۵ ه

بیشتر بحدس ودلخواه خودچیزی گفته‌اند. وآنگهی شمارهٔ این کتابها چندان نیست وشاید از هیچ دوره‌ای باین اندازه کتاب تاریخ کم نمانده باشد وشاید کتابهایی نوشته باشند که هنوز انتشار نیافته وبدست ما نرسیده باشد .

کتابهای رایجی که درین دوره‌داریم نخست « تاریخ قاجاریه » از مجلدات ناسخ التواریخ تالیف میرزا محمد تقی سپهر کاشانی ملقب بلسان الملکست .

سند دیگری که در پیش ماست پایان کتاب «منتظم ناصری» و دومجلد دوم و سوم «مرآة البلدان ناصری» و کتاب «المآثر والآثار» هرسه تألیف محمدحسن خان صنیع الدوله وزیر انطباعات ناصرالدینشاهست که در پایان زندگی اعتمادالسلطنه لقب داشت . وی نیز تا جایی که ناسخ التواریخ بوده آنرا تلخیص کرده وسپس وقایع زمان خویش را بهمان روش آورده است .

سند دیگر فصلی ازپایان «روضة الصفای ناصری» از رضا قلی خان هدایت لله باشی امیر الشعراست که وی کتاب معروف میرخوند مورخ مشهور قرن نهم را بزعم خود تهذیب کرده یعنی درانشای آن دست برده وازآنجاییکه وی کتاب را بپایان رسانیده گرفته و بزمان خود رسانیده است ، یعنی تاریخ ایران را ازدوران صفویه تا روزگار خود بر آن افزوده است .

کتابی بنام «حقایق الاخبار ناصری» تألیف میرزا جعفرخان حقایق نگار درتهران در ۱۲۸٤ قمری انتشار یافته که جزیك مجلد ازآن منتشر نشده وبهمان وقایع سال ۱۲۸٤ مینجامد . این کتاب خلاصهٔ نسبهٔ بی‌طرفانه ایست اما نمی دانم بچه سبب بسیار کم انتشار یافته است .

برای دورهٔ بعد کتابی که داریم «منتخب التواریخ مظفری» تألیف حاج میرزا ابراهیم خان آشتیانی صدیق الممالکست که در طهران درسال ۱۳۲٤ چاپ شده وچون تاریخ عمومی ازصدراسلامست ناچاردروقایع باختصار کوشیده است وباهمهٔ مختصری فوایدی دربردارد .

دربارهٔ «تاریخ نو» تألیف جهانگیر میرزای قاجار وشرح حال عباس میرزا ملك آرا درجای خود بحث خواهم کرد .

درین چند سال نزدیك بما چند کتاب دربارهٔ مردان این‌دوره ویا حوادث این‌زمان تألیف کرده‌اندمانند «یاداشت هایی اززندگانی خصوصی ناصرالدینشاه» تألیف دوستعلی معیرالممالك و «سپهسالار اعظم» تألیف محمودفرهاد و « عباس میرزا نایب السلطنه » تألیف ابوالقاسم لاچینی و «عباس میرزا» تألیف ناصرنجمی و «زندگانی میرزا تقی‌خان امیرکبیر » تألیف حسین مکی و «امیرکبیروایران» درسه مجلد تألیف فریدون آدمیت .

دربارهٔ این کتابها نیز که برخی از آنها بسیار سودمندست وبرخی دیگرعجولانه نوشته

شده وناچار نواقصی دارد بجای خود بحث خواهم کرد.

در بارهٔ حوادث دوران انقلاب نیز کتابهایی مانند «تاریخ بیداری ایرانیان» تألیف مرحوم ناظم الاسلام کرمانی و «تاریخ نهضت ایران» تألیف ح. مدیر حلاج و «تاریخ هجده سالهٔ آذربایجان» در شش مجلد و «تاریخ مشروطهٔ ایران» درسه مجلد تألیف سید احمد کسروی و «تاریخ بیداری ایران» تألیف حبیب‌الله مختاری و «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران» تألیف دکتر مهدی ملک‌زاده درهفت مجلد و «تاریخ عصرحاضر یا حیات یحیی» تألیف یحیی دولت‌آبادی (مجلدات ۲و۳و۴) و «تاریخ پیدایش مشروطیت ایران» تألیف محمدحسین ادیب هروی‌خراسانی و «انقلاب ایران» تألیف ادوارد براون انگلیسی ترجمهٔ احمد پژوه و «انقلاب مشروطیت ایران وریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن» تألیف م. پاولویچ وو. تریا وس. ایرانسکی ترجمهٔ م. هوشیار و «انقلاب مشروطیت ایران» تألیف ایوانف و «تاریخ انقلاب وتحول آذربایجان» تألیف حسین فرزاد و «حکومت تزار و محمد علی میرزا» تألیف ن. پ. مامونتوف ترجمه شرف الدین میرزا قهرمانی و «فرارمحمد علی شاه» تألیف داود مؤید امینی و «تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز» تألیف حاج محمد باقر ویجویه پرداخته شده است که دربارهٔ مندرجات آنها نیز جای سخن هست.

درباره پاره‌ای ازمسایل مربوط باین دوره ازتاریخ ایران نیزاین کتابها تاکنون چاپ شده است: «مأموریت ژنرال گاردان درایران» تألیف کنت آلفرد دوگاردان ترجمهٔ عباس اقبال، «روابط ناپلیون وایران» تألیف عباس میرزا، «سیاست ناپلیون درایران» تألیف دکترخان بابابیانی، «جنگ ده‌ساله یا جنگ اول ایران با روس» تألیف جمیل قوزانلو، «تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس درقرن نوزدهم میلادی» تألیف محمود محمود درهشت مجلد، «جنگ انگلیس وایران» تألیف کپتین هنت انگلیسی ترجمهٔ حسین سعادت نوری، «عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات درایران» تألیف ابراهیم تیموری «فارس وجنگ بین‌الملل» تألیف رکن‌زاده آدمیت، «سیاست دولت شوروی درا[illegible] تألیف م. ع. منشور گرگانی، «نامه‌های سیاسی سفیر بریتانیا» ترجمه احمد تو «امپریالیزم انگلیس در ایران» یادداشت های ژنرال ماژوردنسترویل - ترجمهٔ حسین‌خان انصاری، «تحولات سیاسی درنظام ایران» تألیف جهانگیرقائم‌مقامی، «قرارداد روس وانگلیس راجع بایران» تألیف ع. وحید مازندرانی، «وقایع صد سال قبل درایران» تألیف عباس محتشم نوری، «تاریخ بنیان قاجار» تألیف رضا جهانسوز، «دکترحشمت که بوده، جنگل گیلان چه بوده» تألیف محمد تمیمی طالقانی، «قیام خیابانی» تألیف س. علی آذری، «قیام کلنل محمدتقی خان پسیان درخراسان» تألیف علی آذری، «ختم غائلهٔ

# دیباچه

از روزی که فرزند آدمی وارد زندگی اجتماعی شده است همیشه حوادث ووقایع جهان زادهٔ علل و اسباب مادی بوده است. سراسر تاریخ جز تلاشهای پی در پی آدمی زادگان برای تأمین زندگی و بهبود یافتن آن زندگی چیز دیگر نیست. بهمین جهت تاریخ در نزد دانشمندان امروز مصداق ومفهوم دیگری دارد که قرنها تاریخ نویسان از آن غافل بوده اند. همیشه افکار وعقاید هر گروه وهرطایفه‌ای نیز زادهٔ حوائج مادی آن قوم بوده است. بدین جهت حتی در تاریخ ادیان وعقاید فلسفی و اجتماعی نیز باید علل و اسباب مادی را جست و در میان نهاد. درین تردیدی نیست که هرگز اندیشهٔ فرزند آدمی مجرد نبوده وجهات مادی فکری را فراهم کرده وآنرا پروبال داده ونیرو بخشیده و از آن نتیجه گرفته وهر زمان که آن علل واسباب مادی ازمیان رفته آن اندیشه نیز رخت بر بسته واندیشهٔ دیگری که دلیل و محرك مادی دیگر داشته جا نشین آن شده است.

سراسر تاریخ ایران جز جنب وجوش وتلاش ملت ایران برای تأمین زندگی مادی خود چیز دیگر نیست. کسانی که می‌خواهند سرگذشت چندهزارسالهٔ نیاگان مارا روشن کنند چاره جزین ندارند که همین علل واسباب وجهات مادی را بجویند وازتجزیه‌وتحلیل آنها نتیجه بگیرند. ناچار چنین کاری چندان آسان نیست وجستجوهای بسیار لازم دارد که هرروز وظیفهٔ مورخ را دشوار تر ودامنهٔ کاراورا گشاده ترمی کند.

هرچه روابط میان اقوام وملل بیشترشود و موانع طبیعی که در زمانهای باستان مردم را محصور ودور ازیك دیگر نگه می‌داشته است بیشتر ازمیان برداشته شود کار مورخ دشوار ترست. قطعاً در زمان هخامنشیان آنچه در مغرب اروپا رخ می‌داده در اوضاع ایران مؤثر نبوده است، اما امروزحوادث امریکای جنوبی نیز در حوادث کشور ما مؤثرست چه برسد بآنچه درنواحی نزدیك تر بما رخ می‌دهد.

درین نیزجای شك نیست که پیوستگی شگرفی درمیان حوادث امروز ودیروز جهان هست. آنچه امروز پیش می‌آید قطعاً دنبالهٔ آن چیزیست که دیروز وپریروز وپاروپیرار روی داده است. حوادث جهان حلقه های زنجیر پیوسته بیك دیگرند. بهمین جهت هرگز نمی‌توان تاریخ دوره‌ای رااز تاریخ دورهٔ دیگر تفکیك کرد وناچار هرچه دوره‌ای بدوران

دیگر نزدیك تر باشد آگاهی از آن برای اطلاع از دورهٔ بعد واجب ترست . امروز درایران توجه خاصی نسبت بتاریخ هست واین توجه بسیار طبیعی و بجاست زیرا مردم می‌خواهند بدانند آنچه امروز می بینند از کجا سرچشمه می گیرد .

بهمین جهت یکی ازواجب ترین‌کارها اینست که ما مردم ایران را ازگذشتهٔ پدرانش آگاه کنیم . هر کسی ازگذشته خبر نداشته باشد نمی‌تواند آینده را بسازد . توجهی که مخصوصاً درین زمان نسبت بتاریخ نزدیك بزمان ما دارند بسیار طبیعی و حتی بسیار لازمست .

چندسال پیش هیئت تحریریهٔ مجله ارتش ازمن خواستار شد سلسله مقالاتی دربارهٔ «ایران درصد وهفتاد سال اخیر» بنویسم . ازهمان زمان خودرا آماده کردم کتابی در تاریخ اجتماعی وسیاسی‌دورهٔ معاصرایران یعنی ازآغاز سلطنت قاجارها تا امروزآماده کنم . سلسله مقالاتی که درمجلهٔ آرتش انتشار یافت مقدمه‌ای برای این‌کار بود. درهمان زمان بسیاری از دور ونزدیك ازمن خواستار شدند دنبالهٔ این‌کار رارها نکنم. یکی‌از مهم ترین وظایف کسانی که قلم بدست دارند اینست که آنچه را مردم خواستارآنند در نظر بگیرند ، چون‌پزشکی که هردردی پیش او ببرند درمان کند.

چیزی‌که بازمرا درین‌کار استوار ترکرد این بودکه می‌دیدم درین روزها گروهی بااین‌کار دست زده ودربارهٔ برخی ازادوار تاریخ معاصر ایران بحث می کنند . آنچه‌درین زمینه نوشته اند من خوانده‌ام و باید بگویم که کمتر آن حقیقتی راکه درپیرامون اسنادو مدارك معتبر جای‌گرفته است درین‌کتابها دیده‌ام . برخی را نادانی برانگیخته‌و بیشتر خواسته‌اندکسی را بزرگ وکسی راکوچك کنند وکسی را بشویند و کسی را بد نام کنند . تاریخ شریف تر وبالاتر ازآنست‌که بااین‌دوستی‌ها ودشمنی‌هاآلوده شود. کاری ازین زشت ترنیست که کسی بخواهد حق وحقیقت را بفریبد .

وانگهی تقریباً در همهٔ این‌کتابها تاریخ را بهمان مصداق مدروس قدیم بمیان آورده اند . درپی علل واسباب نگشته‌وحوادث راباوسایلی توجیه کرده‌اندکه‌آن‌وسایل جهت وعلت اصلی وحقیقی بروزآن واقعه نبوده است . یك تن یاتنی‌چند بسیارکوچك‌تر وناتوان‌تر ازآنندکه‌بتوانند حادثه‌ای رافراهم‌کنند یا برگردانند وجهت آنراتغییردهند. حادثه است‌که ایشان را باخود می برد وایشان می‌پندارندکه راهنمای آن حادثه‌اند یا آنکه‌کسی برای خوشامدگویی بایشان می کوشد ایشان را راهنمای حوادث قراردهد .

اینك دانشمندان جهان تعصب ورزیدن درتاریخ را بسیار زشت می‌دانند و چه بسا بتهای بزرگ راکه درین زمانهای اخیر تاریخ نویسان بیدار وبزرگوار شکسته اند . چه بسا مردان‌گمنام راکه نامآور کرده‌اند !

این انگیزه‌ها مرا واداشت بتدوین‌کتابی درتاریخ اجتماعی‌وسیاسی دوران‌معاصر ایران‌آغاز کنم . ناچاراین‌کتاب مجلدات‌چند خواهد داشت . این مجلد بامضای‌عهدنامهٔ گلستان درمیان ایران وروسیهٔ تزاری در۱۲۲۸ قمری یعنی ۱۴۷ سال پیش می‌انجامدو

چون قهراً می بایست ازآغاز دورهٔ معاصرشروع کنم اینست که ازآغاز سلطنت قاجار ها درایران شروع کرده ام. مجلدات دیگر نیز پی درپی انتشارخواهد یافت وازخوانندگان گرامی جداً درخواست می کنم درهرجاکه بلغزشی برخوردند برمن منت بگذارند ومرا ازآن بیاگاهانند و ازکسانی که اسنادی درین زمینه‌هاکه مورد بحث این‌کتابست سراغ دارند مصرا خواهشمندم از دادن آنها یا راهنمایی کردن بدانها دریغ نکنند و مرا و خوانندگان این‌کتاب را ازین منت بازندارند.

تهران ۸ امرداد ماه ۱۳۳۵

**سعید نفیسی**

# فهرست مطالب

ایران ما درین صدو هشتاد سال ص۱ـ منابع تاریخ قاجار ها ۱ـ نژاد قاجارها ۵ـ آمدن طوایف ترك بایران ۷ـ قاجارها ازچه نژاد بودند؟ ۱۳ـ ظهورقاجارها در تاریخ ایران ۱۹ـ قاجارها پیش ازسلطنت ۲۵ـ نیاگان آقا محمد خان۳۱ـ سرانجام محمد حسن خان ۳۷ـ فرزندان محمد حسن خان ۳۸ـ حسینقلی خان جهانسوز ۳۹ ـ آقا محمد خان ٤۲ـ آغازکار آقا محمدخان ٤٤ـ جنگهای آقا محمدخان در نواحی دیگرایران ٤٥ـ لشکرکشی بقفقاز ٤۹ـ بپادشاهی نشستن آقا محمد خان ٥۱ـ انقراض سلطنت افشارها ٥۱ـلشکرکشی دوم گرجستان ٥۲ـ هیأت ظاهری آقا محمد خان ٥۲ـ سیرت آقا محمد خان٥۳ـ مناسبات گرجستان باایران٥۹ـ سفر دوم گرجستان ٦۸ـ اوضاع اجتماعی ایران درزمان‌آقا محمد خان ۷۲ـ نتیجهٔ کشته شدن آقا محمد خان ۷٤ـ فتحعلی‌شاه ۷٥ـ اختلاف ایران وروسیه۸٤ـ فتحعلی‌شاه و ناپلئون اول۹۰ـ سفیران ناپلئون در ایران ۹۳ـ عهد نامهٔ فینکن شتاین ۹٥ـ هیأت نظامی فرانسه در ایران۱۰۰ـ دستور های ناپلئون بژنرال گاردان ۱۰۲ـ مقدمات مأموریت گاردان و نتایج آن ۱۰۸ـ کارهای ژنرال گاردان درایران ۱۱٤ـ وساطت گاردان درمیان ایران و روسیه ۱۲۱ـ نتیجهٔ وساطت فرانسه درمیان ایران وروسیه۱۳۰ـمذاکرات صلح ایران و روسیه بمیانجی‌گری فرانسه ۱۳۹ـ مقدمات جنگ دوم ایران و روسیه۱٤٥ـ مکاتبات دربار ایران با دربار فرانسه۱٥۱ـ نامهٔ فتحعلی‌شاه بوزیر امورخارجهٔفرانسه۱۷٤ـ مکاتبهٔ عباس میرزا نایب السلطنه با ناپلئون ۱۷٦ـ مکاتبهٔ صدر اعظم ایران با دربار فرانسه ۱۸٦ـ کار های افسران هیئت نظامی گاردان در ایران ۲۰۰ـ هیئت نظامی گاردان درایران ۲۰٦ـ اصلاحات سپاه ایران بدست افسران فرانسوی ۲۱۰ـ سرنوشت کارخانهٔ توپ‌ریزی اصفهان ۲۱٥ـ نتیجهٔ مأموریت تانکوانی درایران ۲۲۱ـ نتیجهٔ مأموریت گادان درایران ۲۲٤ـ اختلاف ایران و روسیه ۲۳۰ـ آغاز جنگهای ایران و روسیه ۲۳۷ـ لشکرکشی بایروان ۲٤۲ـ جنگهای سال ۱۲۲۰ قمری ۲٤٥ـ وقایع گیلان و دریای خزر ۲٤۷ـ جنگ دوم گنجه ۲٤۸ـ تصرف قلعهٔ شوشی ۲٤۹ـ کشته شدن تسیتسیانف ۲٥۰ـ نتیجهٔ جنگ‌های نخستین تا پایان سال۱۲۲۰ـ ۲٥۲ـ سیاست ایران دربرابر این حوادث۲٥۳ـعهدنامهٔ گلستان ۲٥٤ـ نیروی نظامی‌ایران درآن زمان ۲٦۱ـ وصیت نامهٔ ساختگی پترکبیر۲٦٤ـ

نسخهٔ دیگر ازعهد نامهٔ فینکن شتاین۲٦۷- مرتضی قلی‌خان درروسیه ۲۷۱- مقدمات‌جنگ دوم باروسیه ۲۸۸ - مناسبات ایران و روسیه پیش ازقاجارها ۲۹۲- قرارداد منعقد در سن پترزبورگ در ۱۲ سپتامبر سال ۱۷۲۳-۲۹۲- عهد نامهٔ منعقد با اشرف در رشت در ۱۳ فوریه۱۷۲۹-۲۹۵- عهدنامهٔ منعقد دررشت در۲۱ ژانویه ۱۷۳۲-۲۹۹-عهد نامهٔ منعقد در گنجه‌در۱۰ مارس۱۷۳۵- ۳۰۵- جزییات وقایع کرجستان درین دوره۳۱۱-فهرست نام‌های کسان‌ونسب‌ها ۳۳۷- فهرست نامهای‌جاها ۳۵۹- فهرست‌نامهای کتابها ۳۷۲-غلطنامه۳۷۵

# فهرست تصاویر


کریم خان زند در میان ص ۲۴-۲۵
آقا محمد خان ۴۰-۴۱
شهر طهران در زمان آقا محمد خان ۴۸-۴۹
قصر قاجار از ساختمانهای آقا محمد خان ۵۰-۵۱
فتحعلی شاه ۸۰-۸۱
لشکرگاه فتحعلی شاه در سلطانیه ۱۰۰-۱۰۱
شهر بوشهر در زمان فتحعلی شاه ۱۱۸-۱۱۹
شهر شیراز در زمان فتحعلی شاه ۱۲۸-۱۲۹
یکی از اعیان ایران در زمان فتحعلی شاه ۱۳۰-۱۳۱
عباس میرزا نایب السلطنه ۲۱٦-۱۷۷
خانهٔ سفیر فرانسه در طهران ۲۰۸-۲۰۹
میدان شاه در اصفهان در زمان فتحعلی شاه ۲۱٦-۲۱۷
بر تخت نشستن فتحعلی شاه در کنار فرزندان و وزیرانش ۲۲۲-۲۲۳
لباس سربازان ایرانی که افسران فرانسوی ترتیب داده بودند ۲۲٤-۲۲۵
حرکت قیقاج سواران ایرانی ۲٦۲-۲٦۳
مرتضی قلی خان برادر آقا محمد خان ۲۸٦-۲۸۷
ژنرال آلکسی پترو ویچ یرمولف ۳۳٤-۲۳۵
ژنرال یرمولف در پیری ۳۳٦-۳۳۷

# ایران ما درین صد و هشتاد سال

امروز دیگر جای هیچ گونه سخن نیست که تاریخ در پرورش روح ملی وخصال مردانه ودوستداری میهن وسرزمین نیاکان و بالاتر از همه دوستداری فرهنگ وسنن و شئون ملی و نژادی بهترین و برترین وسیله است. بهر اندازه که تاریخ زمانهای دوراز ما این سود های فراوان رادر برداشته باشد قطعاً ویقیناً تاریخ زمانهای نزدیك بما چندبرابر سود خواهدداشت، زیرا که زندگی امروز ما بزندگی این روزها نزدیك تر و پیوسته ترست وما از تاریخ زمان نزدیك بخود برای زندگی امروز بهره مند ترمی شویم و بیشتر عبرت می گیریم .

اگر درتاریخ روزگار خود بخواهیم فرو رویم وژرف بنگریم بسیاری ازوقایعی که مابچشم خود دیده‌ایم دنباله و نتیجهٔ واقعهٔ دیگریست که چند یاچندین سال پیش روی داده است وبدین جهة تاریخ دوران ما لااقل باتاریخ نزدیك ترین دوره بماپیوستگی کامل دارد. بدین جهة برای مطالعه وژرف بینی درتاریخ معاصر ایران ناچاریم ازتاریخ قاجارها یعنی دوران پیش از امروز آغاز کنیم. ناچار باید برگردیم بصدوهشتادسال پیش ازین. درآن زمان هنوز تاریخ ما متکی برسالهای قمری بود ووقایع درهمهٔ کتابها بسال قمری ضبط شده است واگرمن هم این کار را نکنم خوانندگان همه بدشواری شگفتی برخواهند خورد و هیچ یك ازین حوادثی را که شرح خواهم داد در جای دیگر نخواهندیافت. اینست که ناچار باید تامدتی دراز خوانندگان سالهای قمری را درذهن داشته باشند .

# منابع تاریخ قاجارها

نوشتن تاریخ ایران درزمان قاجارها ازضبط همهٔ سوانح تاریخ ایران دشوارترست، زیرا که هنوز نفعها و غرضها دربارهٔ این خاندان وکسانی که یار و یاورشان بوده‌اند فرو ننشسته وهنوز بسیاری از صحایف تاریخ گرفتار این دوستیها ودشمنی های نادرست وناموجهست .آن قسمت از حوادث که در زمان ما روی داده هنوز بدست مردم بیطرف نیفتاده وآن قسمت ازسوانح هم که پیش ازروزگارما روی داده‌است تاریخ نویسانی آنها را ضبط کرده‌اند که یا حاشیه نشین کارگزاران آن زمان ویا ازهمه جابی خبر بوده‌اند و

بیشتر بحس ودلخواه خودچیزی گفته اند. و آنگهی شمارهٔ این کتابها چندان نیست وشاید از هیچ دورهٔای باین اندازه کتاب تاریخ کم نمانده باشد وشاید کتابهایی نوشته بماشند که هنوز انتشار نیافته وبدست ما نرسیده باشد.

کتابهای رایجی که درین دوره‌داریم نخست « تاریخ قاجاریه » از مجلدات ناسخ لتواریخ تالیف میرزا محمد تقی سپهر کاشانی ملقب بلسان الملکست.

سند دیگری که در پیش ماست پایان کتاب «منتظم ناصری» و دومجلد دوم و سوم «مرآة‌البلدان‌ناصری» و کتاب «المآثر والاثار» هرسه تألیف محمدحسن خان صنیع الدوله وزیر انطباعات ناصرالدینشاهست که در پایان زندگی اعتمادالسلطنه لقب‌داشت. وی‌نیز تا جایی که ناسخ‌التواریخ بوده آنرا تلخیص کرده وسپس‌وقایع‌زمان خویش‌را بهمان‌روش آورده است.

سند دیگر فصلی ازپایان «روضة‌الصفای ناصری» ازرضا قلی‌خان هدایت لله‌باشی امیر الشعراست که وی کتاب معروف میرخوند مورخ مشهورقرن نهم‌را بزعم‌خود تهذیب کرده یعنی درانشای آن دست برده وازآنجاییکه وی کتاب را بپایان رسانیده گرفته و بزمان خود رسانیده است، یعنی تاریخ ایران را ازدوران صفویه‌تا روزگار خود برآن افزوده است.

کتابی بنام «حقایق‌الاخبار ناصری» تألیف میرزا جعفرخان‌حقایق نگار درتهران در۱۲۸٤ قمری انتشار یافته که جزیك مجلد ازآن‌منتشر نشده وبهمان وقایع سال ۱۲۸٤ مینجامد. این کتاب خلاصهٔ نسبهٔ بی‌طرفانه ایست اما نمی دانم بچه سبب بسیار کم‌انتشار یافته است.

برای‌دورهٔ بعد کتابی که داریم «منتخب‌التواریخ مظفری» تألیف حاج‌میرزاابراهیم خان آشتیانی‌صدیق‌الممالکست که در طهران‌درسال ۱۳۲٤ چاپ شده وچون تاریخ‌عمومی ازصدراسلامست‌ناچاردروقایع باختصار کوشیده است وباهمهٔ‌مختصری فوایدی‌دربردارد.

دربارهٔ «تاریخ نو» تألیف‌جهانگیرمیرزای قاجار وشرح‌حال‌عباس‌میرزاملك‌آرا درجای خود بحث خواهم کرد.

درین چند سال نزدیك بما چند کتاب دربارهٔ مردان این‌دوره ویا حوادث این‌زمان تألیف کرده‌اندمانند «یاداشت هایی اززندگانی خصوصی ناصرالدینشاه» تألیف دوستعلی معیرالممالك و «سپهسالار اعظم» تألیف محمودفرهاد و « عباس میرزا نایب السلطنه » تألیف ابوالقاسم‌لاچینی و «عباس میرزا» تألیف ناصرنجمی و «زندگانی میرزا تقی‌خان امیرکبیر» تألیف حسین مکی و «امیر کبیروایران» درسه مجلد تألیف فریدون‌آدمیت. دربارهٔ این کتابها نیز که برخی از آنها بسیار سودمندست وبرخی دیگرمعمولانه گفته

شده و ناچار نواقصی دارد بجای خود بحث خواهم کرد.

در بارهٔ حوادث دوران انقلاب نیز کتابهایی مانند «تاریخ بیداری ایرانیان» تألیف مرحوم ناظم الاسلام کرمانی و «تاریخ نهضت ایران» تألیف ح. مدیر حلاج و «تاریخ هجده سالهٔ آذربایجان» در شش مجلد و «تاریخ مشروطهٔ ایران» درسه مجلد تألیف سید احمد کسروی و «تاریخ بیداری ایران» تألیف حبیب‌الله مختاری و «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران» تألیف دکتر مهدی ملک‌زاده در هفت مجلد و «تاریخ عصر حاضر یا حیات یحیی» تألیف یحیی دولت‌آبادی (مجلدات ۲و۳و۴) و «تاریخ پیدایش مشروطیت ایران» تألیف محمدحسین ادیب هروی خراسانی و «انقلاب ایران» تألیف ادوارد براون انگلیسی ترجمهٔ احمد پژوه و «انقلاب مشروطیت ایران وریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن» تألیف م. پاولویچ وو. تریا وس. ایرانسکی ترجمهٔ م. هوشیار و «انقلاب مشروطیت ایران» تألیف ایوانف و «تاریخ انقلاب وتحول آذربایجان» تألیف حسین فرزاد و «حکومت تزار و محمد علی میرزا» تألیف ن. پ. مامونتوف ترجمه شرف الدین میرزا قهرمانی و «فرار محمد علی شاه» تألیف داود مؤید امینی و «تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز» تألیف حاج محمد باقر ویجویه پرداخته شده است که در بارهٔ مندرجات آنها نیز جای سخن هست.

در باره پاره‌ای ازمسایل مربوط باین دوره از تاریخ ایران نیزاین کتابها تاکنون چاپ شده است: «مأموریت ژنرال گاردان در ایران» تألیف کنت آلفرد دوگاردان ترجمهٔ عباس اقبال، «روابط ناپلیون وایران» تألیف عباس میرزا، «سیاست ناپلیون در ایران» تألیف دکترخان بابا بیانی، «جنگ ده‌ساله یا جنگ اول ایران با روس» تألیف جمیل قوزانلو، «تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس درقرن نوزدهم میلادی» تألیف محمود محمود درهشت مجلد، «جنگ انگلیس وایران» تألیف کپتین هنت انگلیسی ترجمهٔ حسین سعادت نوری، «عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات در ایران» تألیف ابراهیم تیموری، «فارس وجنگ بین‌الملل» تألیف رکن‌زاده آدمیت، «سیاست دولت شوروی در ایران» تألیف م. ع. منشور گرکانی، «نامه‌های سیاسی سفیر بریتانیا» ترجمه احمد توکلی، «امپریالیزم انگلیس در ایران» یادداشت‌های ژنرال ماژوردنسترویل - ترجمهٔ میرزا حسین‌خان انصاری، «تحولات سیاسی درنظام ایران» تألیف جهانگیر قائم‌مقامی، «قرارداد روس وانگلیس راجع بایران» تألیف ع. وحید مازندرانی، «وقایع صد سال قبل در ایران» تألیف عباس معتشم نوری، «تاریخ بنیان قاجار» تألیف رضا جهانسوز، «دکتر حشمت که بوده، جنگل گیلان چه بوده» تألیف محمد تمیمی طالقانی، «قیام خیابانی» تألیف علی آذری، «قیام کلنل محمدتقی خان پسیان درخراسان» تألیف علی آذری، «ختم غائلهٔ

سمیتکو» تألیف شرف‌الدین قهرمانی، «جنگ ایران ـ روس» تألیف جمیل قوزانلو.

برای دورهٔ پس‌ازمشروطیت «زندگانی سیاسی سلطان احمد شاه قاجار» و «تاریخ بیست سالهٔ ایران» درسه مجلد تألیف حسین مکی و «تاریخ مختصر احزاب سیاسی ـ انقراض قاجاریه» تألیف ملك الشعراء بهار نیز چاپ شده که در برخی ازحوادث راهنما تواند بود.

ازین فهرست مؤلفاتی که ایرانیان درین دوره فراهم کرده‌اند و چاپ شده است چون بگذریم شاید معتبرتر وسودمندترین منابع برای تاریخ این دوره کتابها واسنادی باشدکه بزبانهای اروپایی فراهم کرده‌اند. درین دوره راه اروپاییان برایران ازهمیشه بیشتر باز بوده است وصدها مسافر باندیشهای گوناگون صواب و ناصواب وبا مهرو کین بایران آمده و درباز گشت یا بحقیقت گویی وحقیقت جویی ویا برای جلب مشتری‌وسود ورزی کتابهایی بزبانهای مختلف و بیشتر بانگلیسی‌وفرانسه و آلمانی وروسی‌پرداخته‌اند وگاهی‌هم بزبانهای دیگراروپایی‌مانند دانمارکی وسوئدی‌ونروژی وهلندی وایتالیایی واسپانیایی ولهستانی ولی بمراتب کمتراز آن چهار زبان‌اصلی کتابهایی انتشار یافته‌است که درضمن هزاران رطب ویابس و غث و سمین گاهی هم مطلب تاریخی وحقیقتی جستن می کنند.

همهٔ این کتابها را که شمارهٔ آنها ازهزارمی گذرد نمیتوان بکسانی که درپی‌تاریخ این دوره‌اند توصیه کردوبلکه بیشتربایدآنها را بیدار کرد که ازین کتابها برحذر باشند، یالااقل مندرجات آنها را با احتیاط بپذیرند و همیشه با بدگمانی بآنها بنگرند. حتی دراسناد سیاسی که برخی‌ازدول بزرگ اروپا برای تزکیه و تبرئه سیاست خود نشر داده‌اند حقیقت دگرگونست وحوادث را بمیل‌خودگردانیده‌اند.

در میان این کتابها چند کتاب تاریخ هم هست که‌گاهی باختصار وگاهی مفصل تر حوادث را شرح داده‌اند ودربارهٔ آنها نیزنباید مطلقاً نیك بین وزود باور بود. یکی از آنها که بیش‌ازهمه درایران رواج دارد کتابیست درتاریخ ایران که‌سرجان‌ملکلم‌فرستادهٔ شرکت هندوستان که دوبار بایران‌آمده بزبان انگلیسی نوشته و درهمان دوران انتشار ببرخی از زبانهای اروپایی ترجمه شده ومترجمی زبردست آنرا بفارسی بسیار روان هم درآورده وسه بار دربمبئی چاپ شده ودرایران رواج کامل یافته است. این کتاب هرچند خلاصهٔ‌روشن‌وراهنمای خوبی برای‌مطالعه در وقایعست بسیارجاهای غرض‌آلود دارد که ناچاربیان احساسات وعقاید وحتی‌سیاست یك مأمورانگلیسی درآن دوران پرکشمکش زمان فتحعلی شاهست.

درتاریخ زمان فتحعلی‌شاه کتابی بفارسی هست بنام «مـآثر سلطانیه» تألیف

عبدالرزاق بیك دنبلی متخلص بمفتون که درهمان زمان در تبریز بسال ۱۲۴۲ چاپ شده وقهراً ازآن هم مانندسایر کتب تاریخ عهد قاجاری که راجع باین سلسله نوشته شده است انتظار راست گویی نمی توان داشت .

تا جایی که من خبر دارم درین دوره چند کتاب نوشته شده که هنوز انتشار نیافته است :

۱) جهان آراء تألیف میرزا صادق وقایع نگارمروزی .

۲) نخبةالاخبار تالیف حاج عبدالوهاب پسر آقا علی اشرف معروف بمدرس که تاریخ عمومیست ودر زمان محمد شاه تألیف کرده وفصل تاریخ قاجاریهٔ آن تااندازه‌ای مفصلست .

۳) تذکرة السلاطین تألیف محمود میرزا قاجار پسر فتحعلی شاه متخلص بثنا که تألیفات دیگرهم دارد .

۴) جنة الاخبار تألیف آقا محمد حسن بن محمد رحیم لنجانی اصفهانی که تاریخ عمومیست تا زمان محمد شاه ودرضمن تاریخ قاجارها را دارد .

۵) تاریخ فتحعلی شاه تألیف سید فضل‌الله حسینی شیرازی متخلص بخاوری .

۶) تاریخ محمدی تألیف محمد بن محمد تقی ساروی درتاریخ آقا محمد خان که بفرمان فتحعلی شاه در ۱۲۱۱ نوشته است .

۷) تاریخ فتحعلی شاه قاجار تألیف نویسندهٔ مذکور که بفرمان عباس میرزا نایب السلطنه در ۱۲۱۷ تألیف کرده است .

۸) تاریخ ملك آراء تألیف علیقلی بن محمد چلاوی مازندرانی در تاریخ فتحعلی شاه تا وقایع سال ۱۲۰۹.

۹) تاریخ آل قاجار تألیف مصطفی قلی بن محمد حسن موسوی ساروی سبلانی تاوقایع سال ۱۲۶۹ که برای قهرمان میرزا والی آذربایجان نوشته است .

۱۰) مفرح القلوب تألیف محمد ندیم بن محمدکاظم بارفروشی متوفی در ۱۲۴۱.

## نژاد قاجارها

هیچ چیز باندازهٔ عقاید تاریخ نویسان در بارهٔ برخی‌از نژادهای آدمی دستخوش تغییر نیست ودرهردوره‌ای عقیده‌ای نوین با دلایلی نوآیین آشکار می‌شود . تاچند سال پیش درمیان نژادهای بشری بنژادپرشماره‌ای قایل بودند که آنرا نژاد «اورال‌وآلتایی» می‌دانستند زیرا که یك سر آنرا درناحیه اورال وسردیگرش را درناحیهٔ آلتایی می‌پنداشتند. درآن زمان یکی ازشعب بزرگ این نژاد را «ترك و مغول» می نامیدند یعنی

شعبه‌ای که هم مغول را در بر بگیرد وهم ترك را . امروز بیشتر از دانشمندان بدین نکته مایلند که ترك را ازمغول تفکیك و تجزیه کنند و حتی برخی ترکان را شعبه‌ای و آنهم یکی ازشعب اصلی نژادآریایی یاهند و اروپایی ویا هند و ایرانی می شمارند و درین عقیده چنان بجای دورمیروند که مهد نژادآریایی ونخستین سرزمین آنرا دامنه‌های تیان شان میدانند .

تاریخ ایران بهترین سندیست که بدین نکته گواهی میدهد، زیرا که در تاریخ ما ترکان نزدیك نهصد سال پیش ازمغولان پیدا شده‌اند، چنان که درحدود آغاز قرن پنجم میلادی ایران ازدوسو با دونژاد بیگانه روبروشده است . آنکه درمرزهای شمال‌شرقی ایران پدید آمده ایرانیان بدان هفتال و تازیان هیطل وهیاطله گفته‌اند و درنظر تاریخ نویسان امروزقطعا ازنژاد ترك بوده‌اندو آنکه درمرزهای شمال غربی درپشت کوههای قفقاز پیدا شده آنرا ایرانیان همیشه خزرنامیده‌اند وآنهم باتحقیقات امروزین مسلمست که ازهمین ترکان امروز بوده‌اند .

بدین گونه‌ازهمان زمان ترکان درسه‌سوی دریای خزر یعنی درمشرق وشمال ومغرب آن می‌زیسته‌اند وبطوایف و قبایل بسیار منشعب میشده‌اندکه برشمردن همه آنها خود کتابی جداگانه میخواهد وآنچه درتاریخ ما وادبیات ما بیش‌ازهمه نام برده شده ترکان یغما وخلخ یا خرلخ وغز وخرخیز (قرقیز) وباشفرد وقزاق وقراقالپاق وسلجوق‌وترکمان وکلموك وقارغلی وتغزغز و برطاس وقرلغ درشمال شرقی ایران وقراپاپاخ وکیماك و بجناك وسالور وبایندر وافشار وبیکدلی وبرسخان وبیات وخزر درشمال غربی ایران است وسه طایفه بزرگ نیز بوده‌اند بنام بلغار وقبچاق وتاتارکه زمانی درهمهٔ کرانهٔ دریای‌خزرزیسته‌اند واندك اندك‌طوایف‌دیگر درمشرق جابریشان تنگ کرده‌اند و تنها مغرب دریا را برایشان گذاشته‌اند .

اما مغولان درپایان قرن ششم هجری وقرن سیزدهم میلادی یعنی نزدیك نهصد سال پس ازترکان درتاریخ پدیدآمده‌اند وچون خویشاوندی نزدیك باترکان داشته‌اند ازآن زمان بیشتر ترك ومغول را ازیك نژاد دانسته‌اند .

درمیان مغولان پادشاه جهانگیربختیاری پیدا شده که با سرعتی بسیار شگفت و بمراتب بیش ازاسکندروهرجهانگیردیگرجهان‌متمدن رازیرپی سپرده‌استوازآنوقتی که چنگیز مغول بدین گونه تاریخ را شگفت زدهٔ خویش‌کرده است بسیاری از ترکان و مخصوصاً ترکانی که درایران‌بوده‌اند وترکان ترکیهٔ امروز افتخاررا درآن دانسته‌اند که خودرا ازنژادمغول‌وازبازماندگان‌چنگیز بشمارند.

جهانگیردیگری که پس‌ازچنگیز پیدا شده وتا اندازه‌ای در پیشرفت بدو میرسد

تیمور گورکن با وجود آنکه حتماً از ترکان ازبك بوده و زبان و نژادش هر دو پیوستگی کامل با زبان و نژاد ازبکان امروز داشته بهمین دلایل برای کسب شرف خودرا بچنگیز ومغولان بسته‌است . شکی نیست که درمیان طوایف ترك ازبکان و ترکمانان برزخی وحد فاصلی درمیان ترك ومغول وشاید مخلوطی ازهردو نژادباشند اماطوایف دیگر ترك را مطلقاً مغول نمی توان دانست .

درایران هم چه بدلخواه خود قاجارها وچه بسنتی که پیش از آن در میان تاریخ نویسان رایج بوده است قاجارها را از باز ماندگان مغول دانسته‌اند و همه مورخانی که دردوره قاجاریه ازنژاد و نسب آنها بحث کرده‌اند بهمین جا رسیده‌اند.

## آمدن طوایف ترك بایران

پیش ازین گفتیم که ترك ومغول دو نژادجداگانه‌اند وآخرین عقیدهٔ بعض‌دانشمندان اینست که ترکان از نژاد آریایی یاهندواروپایی‌اند، منتهی برخی‌طوایف‌هستند که چون در میان مغولها و ترکها زیسته‌اند مخلوطی ازین‌دو نژادندوازطوایفی که اکنون درجهان هستند چند طایفه این خاصیت را دارند یعنی برزخ دونژادند .

درقرن چهارم هجری یکی از قبایل بزرك ترك که در سواحل جیحون می زیسته اندك اندك بجنوب مایل شده ونخست خوارزم وسپس ناحیهٔ گرگان راهم گرفته و کم کم بومیان‌وسکنهٔ قدیم آنجارا رانده‌است . این‌قبیله‌بزرك‌بدوشعبهٔ کوچکتر«غز» و«تغزغز» تقسیم میشده‌است .گروهی که بایران‌آمده اند ترکمان نام داشته‌اند ودرمیانشان‌طایفه‌ای از بازماندگان سلجوق نام بوده که باسم سلجوقیان در ایران وناحیهٔ و سیعی ازکشور های اسلامی پادشاهی کرده‌اند .

ترکمانان‌ازهمان‌زمانی که‌بدین نواحی‌فرود آمده‌انددرآنجامانده‌اندواینك‌قسمتی‌از آنهاجمهوری‌ترکمنستان‌شوروی‌وقسمت‌دیگر‌ترکمانان‌سرزمین‌گرگان رافراهم میکنند.

اززمانیکه ترکان درمشرق ومغرب دریای خزر پدیدار شده‌اند قبایل ترك را بدو شعبهٔ اصلی «ترکان‌شرقی»و«ترکان غربی» تقسیم‌کرده‌اندوزبانهای ترکی‌امروزراهم بترکی شرقی وترکی غربی قسمت می کنند .

یکی ازطوایف ترکان شرقی که دردورهٔ پیش ازمغول چندان نامی نداشته درنیمهٔ دوم قرن هشتم هجری اندك اندك بزرگتر شده وچون تیمور گورکن ازیشان بوده است در زمان وی وجانشینانش بازنیرومندتر شده واین همان طایفهٔ ایست که از قرن‌نهم‌ببعد همیشه‌همسایهٔ‌شمال شرقی‌ما بوده است ومخصوصاً در دورهٔ صفویه درتاریخ ایران نامش بسیار‌برده میشودوازآن زمان‌بنام «ازبك» یا«اوزبك»معروف‌شده وزبانش‌یکی‌ازشعب

ترکی شرقیست که بآن «ترکی جغتای» یا «جغتایی» میگویند و گاهی هم «جاغاتای» نوشته‌اند که همان ازبکان امروز باشند.

ترکان غربی چنانکه پیش ازین اشاره رفت قرنها در شمال کوههای قفقاز میزیسته‌اند ورشته کوههای بلند ودشوار گذر آن سرزمین مانعشان بوده‌است که بایران بتازند وحتی پادشاهان ساسانی بدین مانع بزرك وطبیعی قناعت نکرده‌دیوار بسیار استواری مانند دیوارچین در برابرشان ساخته‌اند چنانکه دیواری هم در برابر ترکان شرقی کشیده بودند

معروفترین طایفهٔ ترکان غربی همان خزرها و بلغارها وقبچاقها بوده‌اند وطوایف جزء آنها که بعدها بایران آمده اند بیات وافشار وبایندر وسالورند وبدلایلی که پس ازین خواهدآمد قاجارها راهم باید ازیشان دانست.

***

تازیان پس از آنکه بر ایران دست یافتند و کشور بسیار وسیعی فراهم کردند هنگامی که پایتخت خودرا ببغداددرخاك ایران آنروز آوردندبدیدندکه برای اداره کردن اینکشور بدین پهناوری بسپاهی ولشکری نیازمندند  درآن زمان تازیان ازتمدن‌جهان بسیار دور بودند واینکار بدین دشواری یعنی پایداری در میدانهای جنك ازیشان ساخته نبود.

درآنزمان درهمهٔ جهان معمول بود که جنك‌را باسربازان وافسران مزدورمیکردند ودولت هایی که پیش‌بین‌تر ومتمول تربودند با سربازان زرخرید حوایج نظامی خودرا تأمین میکردند.

خلفای بغداد از ۱۳۲ قمری که برسرکار آمدند تا بیش ازهشتادسال هنوزبآن درجه ازتمول نرسیده بودند که سرباز زرخرید داشته‌باشند. درآن زمان این‌ناحیهٔ شاداب‌مرد خیزکه درشمال وجنوب البرز واقع‌شده وامروز بنام گیلان‌معروفست بدوناحیهٔ‌ممتاز تقسیم میشد وهریك ازین دو ناحیه مردمی‌داشت که نام جداگانه داشتند. ناحیهٔ شمال البرزدر ساحل دریای خزر مسکن «گیل» ها بودو بهمین‌جهت آنجا راگیلان یعنی سرزمین گیلها میگفتند. ناحیهٔ جنوب البرز تارودبار وقزوین‌مسکن «دیلم» ها بود وآنجا را دیلمستان یعنی جایگاه دیلمان میخواندند. گیلها ودیلمها درسراسردورهٔ ساسانی بهترین‌سربازان وجنگجویان ایران بودند چنانکه در دورهٔ هخامنیشان هم دلیر ترین سربازان ایرانی «امرته» ها یا «امرد» ها بودند که ازهمین ناحیهٔ رودبارومنجیل برخاسته‌اند. دلاوری ودلیری گیلها مخصوصاً درزمان‌ساسانیان باندازه‌ای معروف بود که بهمترین سرداران وسپهسالاران ایران که کار بزرگی کرده بودند «گیل گیلان» یعنی «مرد مردان» و «دلیردلیران» لقب میداد ند وفرماندهی‌سربازان گیل رابآنها میسپردند. گیلها مخصوصاً

در جنگهای تدافعی زبردست بودند چنانکه سپرداران و نیزه داران گیل معروف بوده اند. دیلمها در جنگهای تعرضی و حمله معروف بودند و بهمین جهت زوبین دیلمی شهرت بسیار داشت.

خلفای بغداد هم درین مدت بیش از هشتاد سال همواره برای پاسبانی از کشور پهناور خود مزدوران گیل و دیلم را بکار میبردند.

اندك اندك فرماندهان دیلمان که نیروی عظیمی بدستشان افتاد بسود خود قیام کردند و بهمین جهتست که چندتن ازین فرماندهان نخست « مرداویج » پسر زیار دیلمی در ۳۱۵ و پس ازو عماد الدوله ابوالحسن علی پسر بویه دیلمی در ۳۲۰ و پس ازو علاء الدوله ابوجعفر محمد بن دشمن زیار کاکویه در ۳۹۸ بدستیاری سپاهیانیکه داشتند نه تنها خود را مستقل کردند و بپادشاهی رسیدند بلکه دراندیشهٔ برانداختن خلفا بودند و پادشاهان بویه کارشان بجایی رسید که تا بغداد هم رفتند و نه تنها بخود عنوان شاهنشاه یعنی عنوان رسمی پادشاهان ساسانی را دادند بلکه خلیفه را خانه‌نشین کردند و تنها مقام روحانی و پیشوایی دینی برای او باقی گذاشتند و خلیفه هم ناچار شد بایشان لقب « امیر الامراء » بدهد و خود تنها برای پیشنمازی روزهای آدینه بیرون بیاید و یکسره بمسجد برود و از آنجا بکاخ خود باز گردد. استیلای دیلمان و گیلان بر کارهای خلافت مخصوصاً بیشتر ازین جهت خطرناك بود که ایالات شمالی ایران درکنار دریای خزر یعنی گیلان و مازندران امروز و گیلان و دیلمستان و طبرستان و رویان آنروز پس از برافتادن ساسانیان هنوز تسلیم تازیان نشده بودند چنانکه تا قرنها پس از آن هم نشدند.

درین ناحیهٔ بسیار وسیع که پشت کوههای بلند البرز قرار گرفته و بهترین پناهگاه برای نژاد ایرانی در برابر تازیان بود یعنی از دشت مقان (نه مغان که درست نیست) و سر زمین طالش تا کنار رود اترك چندین سلسلهٔ ایرانی پشت در پشت و پی در پی استقلال داشته‌اند بدین گونه: ساجیان در مقان و طالش از حدود ۲۵۰ تا ۳۱۸ - سالاریان یا مسافریان در همین ناحیه از ۳۳۰ تا ۳۸۷ - روادیان درهمین سرزمین از ۴۲۰ تا ۵۱۱ - شعبهٔ دیگر از روادیان بنام شدادیان از ۳۴۰ تا ۴۶۸ - خاندان دابویه یا اسپهبدان طبرستان تا فومن از ۲۵ تا ۱۴۱ - باوندیان در مازندران از ۴۵ تا ۷۳۴ - خاندان افراسیاب در مازندران از ۷۵۰ تا ۹۰۹ - بادوسپانیان در رویان و نور و کجور و رستمدار از ۴۰ تا ۹۸۳ - جستانیان در دیلمستان از حدود ۱۸۰ تا ۴۳۴.

این نه سلسله که پی در پی درین نواحی مستحکم و با حفاظ پادشاهی کرده‌اند چنان زمینه را برای مخالفت با تازیان آماده ساخته‌اند که بهترین پناهگاه دشمنان ایشان شده بود چنانکه حسن بن زید بن محمد که از فرزندان زید شهید بود و از دشمنان سر سخت خلفای بغداد بشمار میرفت در ۲۵۰ بطبرستان گریخت و مردم آن سرزمین باو گرویدند و

او را بپادشاهی برداشتند و تا ٤٢٤ علویان در آن سر زمین پادشاهی کرده‌اند. پس از ایشان باز سلسلهٔ دیگری از سادات مرعشی حسینی از ۷٦۰ تا ۸۸۰ در مازندران و سلسلهٔ دیگر سادات کیایی حسینی از ۷۷۰ تا ۱۰۰۱ در گیلان پادشاهی داشته‌اند و بدینگونه نخستین کسی که این نواحی را یکسره پیرو خود کرد شاه عباس بزرگ بود و نزدیك هزار سال برخی ازین نواحی در همان استقلالی که از زمان ساسانیان برایشان مانده بود باقی ماندند.

پس سخت آشکارست که برتری مردم این نواحی و استقلالشان بر کارهای دربار خلیفه تا چه اندازه برای خلفای بغداد هراس انگیز و خطر آمیز بوده است.

عنصر دیگری که در آن زمان ممکن بود سپاهیان مزدور برای خلفای بغداد فراهم کند مردمی بودند که هنوز هم بنام کرد معروفند و اینك در نتیجهٔ حوادث شوم و خانمان بر افگن گروهی از ایشان در بیرون از خاك ایران یعنی در اتحاد جماهیر شوروی و عراق و ترکیه و سوریه زندگی می کنند ولی قطعاً و بی هیچگونه سخن و چون وچرا از آغاز ایرانی بوده‌اند و کسی را درین بحث مجال شك نیست.

از زمان هخامنشیان درمیان طوایف چادر نشین فارس ما بنام کرد برمی‌خوریم. در دورهٔ ساسانیان بیشتر کردها در نواحی مرکزی ایران درمیان اصفهان و آباده میزیسته‌اند و طوایف دیگری دراطراف دریاچهٔ نیریز تا دل کرمان و از آنجا تا حوالی بوشهر هم بوده‌اند که طوایف ممسنی و بویراحمدی و کوه گیلویه و شبانکاره بازماندگان ایشانند. دلایل بسیار هست که اصلا ساسانیان کرد بوده‌اند و بی هیچ شکی لااقل مادر اردشیر بابکان دختر یکی از پیشوانان قبایل کرد ناحیهٔ نیریز بوده است.

باز دلایل دیگر هست که کرد اصلا در زبانهای ایرانی بمعنی بیابان گرد و کاملا مرادف همان کلمهٔ Nomade فرانسه است که از ریشهٔ Nomas یونانی بمعنی چراننده است و شگفت تر اینکه درزبان فارسی هم کرد را بمعنی «گله چران» بکار برده‌اند و طبیعی هم هست زیرا که چادر نشینان همیشه گله‌دار بوده اند. معنی کرد با گله چرانی بـاندازه‌ای ملازم یکدیگرست که در دورهٔ ساسانی و تا مدتی از دورهٔ اسلامی طوایف مختلف کردها را «رم» می گفتند و این همان کلمه‌ایست که درزبان امروز ما «رمه» شده است و این کلمه بزبان عرب هم رفته منتهی اغلب بخطا آنرا «زم» و جمع آنرا که می بایست «رموم» باشد «زموم» نوشته اند.

این بحث هرچه بنظر خوانندگان شگفت بیاید و با همهٔ تازگی که دارد بدلایل بسیار نیرومند متکیست و دریغ دارم که بواسطهٔ اینکـه از مطلب اصلی خود دور میفتم نمی توانم آن دلایل را یك یك بر شمارم.

**در بسیاری از متون زبان فارسی همیشه که خواسته‌اند طوایف چادرنشین ایران را**

برشمارند ایشان را کرد نامیده‌اند و درین اواخر کرد اصطلاحی خاص شده است برای چادرنشینان ایرانی نژاد که نژاد و زبانشان ترک و تازی نباشد . بهمین جهتست که هر طایفهٔ ایرانی را که بترکی و تازی سخن نمی‌رانده و از نژاد ترک و عرب نبوده و چادرنشین بوده در هرجا که بوده است کرد گفته‌اند چنانکه مثلا بختیاریها و لرها و همهٔ چادرنشینان فارس و کرمان و خراسان و نواحی مرکزی و غربی و شمالی ایران را در هر کجا بوده‌اند کرد دانسته‌اند وحتی آنهایی را هم که از نژاد ایرانی‌اند و بزبانهای ایرانی (اقسام کردی) سخن می رانند در هر کشور دیگر باشند کرد می‌دانند و این نکته بسیار متقن و عالمانه است و دلایل بسیار با خود دارد و گمان ندارم دانشمندان هیچ دیاری رنج بحث و رد آنرا برخود هموار کنند .

در آغاز دورهٔ خلفای عباسی کردان هم چنانکه هنوز این خاصیت نژادی را از دست نداده اند مردمی سلحشور و دلیر بوده‌اند و ممکن بود خلفای بغداد درصدد برآیند که ایشان را هم در کارهای نظامی مزدور کنند و رقابتی درمیانشان با گیلان و دیلمان بر انگیزند تا بدین وسیله شاید خطر آن دو نژاد را کمتر کنند و همین کار را کردند اما کردان هم همان رگ ایرانی و همان بیزاری از بیگانگان درخونشان بود و دوتن از پیشوایان ایشان هم که پس از دیلمان افسران مزدور خلفا شده بودند قیام کردند و نخست حسنویه بن حسین کرد برزیکانی از کردان مغرب ایران در ۳۴۸ دینور (نزدیك کرمانشاه) و نهاوند و شاپورو بروگرد (بروجرد) و اسدآباد را که پنج شهر مهم مغرب ایران در آن زمان بود متصرف شد و سلسله‌ای فراهم کرد که تا ۴۰۶ درآنجا حکمرانی می کردند و بسلسلهٔ حسنویه معروفند . پس از و ابوالفتح محمد بن عناز که اوهم کرد بود در ۳۸۱ در ناحیهٔ حلوان و کرمانشاه مستقل شد و سلسلهٔ عنازی را تشکیل داد که تا ۴۳۷ استقلال داشته‌اند . مهم‌ترین طایفه‌ای که از کردان بسلطنت رسیده خاندان معروف ایوبیست که صلاح‌الدین ابوالمظفر یوسف بن ایوب بن شادی یکی از معروف‌ترین جنگجویان اسلام در ۵٦٤ تأسیس کرده و تا ۹۳۰ درنواحی مختلف شام (سوریه) و مصر و یمن پادشاهی کرده‌اند . شادی جد صلاح‌الدین از کردان ناحیهٔ دوین در ارمنستان بوده است .

این نافرمانی‌ها و سرکشی‌های دیلمان و گیلان و کردان خلفای بغداد را بدان واداشت مردمی دیگر را که جنگی و دلاور و درضمن فرمان بردارتر و رامتر و اگر درست بخواهید از حس ملیت بیگانه‌تر و از تمدن و شهرنشینی که لازمهٔ آن دوستداری زادگاه نیاکانست دورتر باشند بکار بکشند و خطرهای گوناگون این طوایف ایرانی را بجان نخرند . در جهان متمدن آن روز جز ترکان مردم دیگری نبودند که این شرایط دریشان فراهم باشد. بهمین جهت هشتمین خلیفهٔ عباسی ابواسحق محمد المعتصم بالله پسر هارون‌الرشید که از ۱٦ رجب ۲۱۸ تا ۱۸ ربیع‌الاول ۲۲۷ خلافت کرده است پس از آنکه هشتاد سال پدرانش

آن چاره جویی‌ها را کرده بودند سرانجام بترکان متوسل شد و چون مادرش هم کنیز ترک بود خون ترک بیشتروی را برین کار برانگیخت و هشت هزار یا بگفتهٔ دیگر هجده هزار ترک را خرید و بدین گونه سپاهی از ترکان زرخرید فراهم کرد که پشتیبان خلافت او و رقیب دیلم و گیل و کرد باشند.

هرچند که تاریخ نویسان درین زمینه بحثی نکرده‌اند اما قطعا این ترکانی که ببغداد رفته و بدین گونه مسلح شده‌اند و لشکری فراهم کرده‌اند می بایست از ترکان غربی باشند که هنوز در آن سوی کوههای قفقاز میزیسته‌اند زیرا که راهشان بعراق نزدیك تر و بازتر بوده و درین زمان ما مطلقاً اثری از ترکان در مرکز و مغرب ایران نمی بینیم و بدین گونه ممکن نیست ترکان شرقی ببغداد رفته باشند زیرا که قطعا می بایست از راه ایران رفته باشند و کمترین اثری از یشان درین زمان در ایران دیده نشده است.

این کار معتصم در ایران انعکاسی پیدا کرد که بزیان مطلق ایران بود و چندی بعد یك باره و تا جاودان سرنوشت ایران را دگرگون کرد و جریان تاریخ این سرزمین بلادیده و رنج و درد کشیده را تغییر داد.

یکی از شاهکارهای بزرگ شاهنشاهی ساسانیان این بود که در مرزهای ایران و در برابر بیگانگانی که از هرسو آرزو می کردند بایران بتازند و کیسه های تهی را پر کنند طوایف مختلف نژاد ایرانی را استقلالهای داخلی داده بودند، بدین معنی که حکمرانانی از همان نژاد بریشان گماشته بودند که پدر بر پسر در آن ناحیه فرمانروا بودند و قهراً منتهای دلسوزی و توجه را بپاسبانی خاك پدران خود داشتند و شاهنشاه ساسانی حتی ایشان را لقب شاه می داد و خود شاه این شاهان یعنی شاهنشاه ایران بود و گاهی هم عناوین و القاب مخصوص و موروث داشتند. در برخی از نواحی استقلال این شاهان محلی باندازه‌ای بود که حق سکه زدن هم داشتند و تنها می بایست در سال مبلغ معینی خراج و هدایای نوروز و مهرگان بدربار بفرستند و در جنگها عدهٔ معینی سرباز روانه کنند که خرج مسلح کردن و رفت و آمد و توقف در میدان جنگ و حتی گاهی فرماندهی این سربازان هم با همان شاه محلی یا حکمران آن سرزمین بود. این روش مخصوص برای پاسبانی مرزهای ایران مخصوصاً در برابر ترکان شرقی و غربی در چند قرن پی‌در پی بسیار سودمند افتاد و نیز همین سبب شد که تازیان چون از رخنهٔ جنوب شرقی که چنین سدی در برابر آن نبود وارد ایران شدند در آذربایجان و گیلان و مازندران و خراسان که بالعکس سد بسیار استوار بود بموانع بزرگ برخوردند و چندین سال برابری همین حکمرانان محلی و پاسبانان دلیر مرزهای ایران راه را بریشان بست و چون دیگر حکومت مرکزی در ایران نبود که ایشان را دلیر کند و نیرو بدهد و یاری بفرستد سرانجام از پای در آمدند.

اما همین زمینه که درچند قرن درمرزهای شمال شرقی یعنی درماوراءالنهر فراهم شده وریشه گرفته بود نخستین وسیله را برای رهایی ایران از چنگ تازیان فراهم کرد و پس ازکوشش های فراوانی که مردم این سرزمین برای رهایی ازین قید جانکاه کردند سرانجام بازماندگان یکی ازهمین خاندانهای محلی که در ناحیهٔ سامان در خاك سمرقند حکمرانی مستقل داشتند و بهمین جهة ایشان را « سامان خداه» یعنی خداوندگار سامان می گفتند مستقل شدند وراه استقلال و بیرون آمدن اززیر بارخلیفهٔ تازی را بنواحی دیگر ایران آموختند وسلسلهٔ دلیر وایران دوست سامانی بدین گونه فراهم شد.

سامانیان همینکه استیلای ترکان غربی را دردربار بغداددیدندومتوجه خطر آن شدند چاره را درین دیدند که ایشان هم ترکان شرقی رابعنوان مزدور وزرخریدبخود بپذیرند واز اوایل قرن چهارم بدین کاردست زدند، غافل ازاینکه ترکان ایلك خانی در ۳۸۳ سلسلهٔ ایشان را برخواهند انداخت وحتی زیردستانشان البتگین وسبکتگین که ازهمان افسران زرخرید ترك بودند بپادشاهی خواهند رسید و اندك اندك سایر طوایف ترك بایران راه می یابند وغزوترکمانان وسلجوقیان راپادشاهی می رسانند و پس از آن خوارزمشاهیان و قراختاییان که آنها نیز ترك بودند روی کارمی آیند وایشان همراه را برمغول بازمی کنند ومغول هم روزی که ازتاخت وتازهای دیوانه وار بسرزمین خود بر می گردند وسیله را برای انتشارترکان درنواحی دیگرفراهم می کنند.

امادرین گیرودارترکان شرقی ازماوراءالنهر تجاوز نکرده و بایران امروز نیامده اند ویگانه سبب آن بوده است که ترکمانان درخوارزم و گرگان سرراهشان راگرفته اند و نگذاشته اند که ازقلمروایشان بگذرند وانگهی ترکان شرقی جای آبادان وحاصل خیزی را برایگان بدست آورده بودند و نیرویی پرزورترازیشان پیدا نشدکه ایشان را از آن ناحیهٔ حاصل خیز پر نعمت سواحل سیحون وجیحون برانند و ترکان غربی بالعکس رانده شده اند و نیروی زورمندتری ایشان را ازسرزمین خود بیرون کرده و بایران و کشورهای غربی آسیا رانده است و بهمین جهة بدلایل بسیارهمهٔ ترکانی که درین نواحی غربی جای گزین شده اند ازهمان ترکان غربی بوده اند.

# قاجارها ازچه نژاد بودند

تاریخ نویسانی که تاریخ قاجارهارا نوشته اند همه ایشان را ازنژاد مغول دانسته اند، اما چون هیچگونه سند کتبی بکار نبرده اند این خود می رساند که تنها بگفته ومیل سرکردگان این طایفه رفته اند. پیش ازین هم گفتم که بسیاری ازطوایف ترك بازمانده و نبیرهٔ چنگیزو پادشاهان مغول بودن را افتخاری پنداشته وخودرا بایشان نسبت داده اندچنانکه

تیمور گورکن هم همین کار را کرده است. در نظر مورخ دقیق ژرف بین هیچ تردید نیست که تیمور قطعاً از نژاد همین ازبکان امروز بوده است زیرا که نه تنها در سر زمینی که ایشان هنوز آنجا هستند بجهان آمده و پرورش یافته است بلکه زبانی که وی و همهٔ بازماندگانش تا آخرین روزی که بوده اند بدان سخن میرانده اند همان زبان ترکی جغتایی یا جغتاییست که زبان ازبکان امروز باشد، همهٔ بازماندگان تیمور بدین زبان سخن میرانده و شعر می گفته اند ویکی از شاهکارهای نثر این زبان کتاب معروف بابرنامه است که خاطرات و یادداشت های ظهیرالدین بابر موسس سلسله بابری هندوستان و نوادهٔ تیمورست وچون وی نیز بهمین دلایل خود را از بازماندگان مغول میدانسته خاندانش بسلسلهٔ مغول شده وحتی اروپاییان پادشاهان بابری هند را « مغول بزرك » می گفتند .

قاجارها نیز برای اینکه بجهان گیریها و کشورگشایی های چنگیز فخر کنند وخود را در آن شریك وسهیم بدانند بخطا خود را مغول دانسته و نسب خود را نخست بتیموریان واز آن راه بایلخانان مغول رسانده وحتی قراقویونلوها و آق قویونلوها را هم که با ایشان معروف نزدیك بوده اند باخود درین نسبت نادرست شریك کرده اند.

این ادعای شفاهی سرکردگان قاجاررا تاریخ نویسان این سلسله پروبال داده و همه در آن بحث کرده اند. چون سراسر این ادعا بی بنیادست نقل آن ضرور نیست وتنها بکلیات آن اکتفا میکنم . این مورخان گفته اند که قاجارها باهولاکوخان پیشوا و سرکردهٔ مغول در ٦٥٦ هجری وارد ایران شده اند وتا ٧٣٦ که سلسلهٔ ایلخانان مغول منقرض شده بحال چادر نشینی و بیابان گردی از کنار جیحون گرفته تا دشت مقان زندگی کرده اند و چون در ٧٣٦ دست ایلخانان از پادشاهی ایران کوتاه شد ایشان زندگی خود را درخطر دیدند وازایران بشام یعنی سوریهٔ کنونی هجرت کردند تا اینکه تیمور گورکن در ٨٠٣ بدان سرزمین رسید وقاجارهارادر آنجا دید ، ایشان را جزو لشکریان خود پذیرفت و با خود بایران بازگردانید .

دور نیست که قاجارها وقتی بسرزمین سوریه رفته باشند واحتمال هم می رود که این سفرشان پس از استیلای مغول روی داده باشد ونیز ممکنست که تیمور ایشان را بایران آورده باشد اما این وقایع چنانکه تاریخ گواهی میدهد سبب دیگر دارد و پیوستگی ایشان را بمغول نمی رساند بلکه نسبت ایشان را بترکان غربی منتهی میکند .

پیش ازین گفتم که در مرزهای شمال غربی ایران در آن سوی کوههای قفقاز طوایف مختلف از نژاد ترك ساکن بوده اند . در سال ٦١٩ هجری مغولان از همین راه قفقاز بروسیهٔ امروز و بسرزمین سلاوها تاختند وتا سال ٧٠٢ استیلای مغول بر همهٔ روسیه باقی بود وسپس تا ٨٦٦ بر قسمتی ازین کشور مستولی بوده اند . در آغاز قرن هشتم هجری که

سلاوها اندك اندك مغولان را از کشور خود میراندند ازچهارسوی یعنی از شمال ومشرق وجنوب ومغرب ولی بیشتر از جنوب قلمرو خود را توسعه می دادند و نواحی را که در همسایگی ایشان و بدست اقوام وملل دیگر بودازدستشان می گرفتند وآنهارا آنطرف‌تر می راندند . ازجمله طوایفی که سلاوها از جای خود بیرون کردند و زمینشان راگرفتند همین ترکان غربی بودند وایشان دو راه بیشتر نداشتند یکی آنکه از کوههای قفقاز بگذرند وبجنوب آن یعنی بشمال غربی ایران‌آمروز پناه ببرند ودیگر آنکه درسواحل دریای سیاه پراکنده شوند وهمین کار راهم کردند وبهمین‌جهتست که از آن زمان ترکان درترکیهٔ امروز ودرشبه جزیرهٔ بالکان وشبه جزیرهٔ کریمه ودر شمال وجنوب رود ارس پدیدار شده‌اند .

سلسله هایی از ترکان درین نواحی پادشاهی آغاز کرده‌اند همه ازین روز ببعد پیدا شده‌اند :

خاندان‌کرمیان درکوتاهیه در ۶۹۹ ، خاندان حمید اوغلو درآناطولی در۷۰۰ ، خاندان تکه اوغلو درانطالیه پس از ۷۰۰ ، خاندان منتشا اوغوللری درناحیهٔ دیگر از آناطولی پس از ۷۰۰، خاندان ذوالقدر اوغوللری درالبستان ومرعش در۷۴۰،خاندان آل عثمان در ۶۹۹، خاندان‌گرای درکریمه در ۸۲۳، خانهای غازان در۸۴۹ ، خانهای قاسموف در۸۵۶ ، جلایریان در ایران وعراق در۷۳۶ ، چوپانیان‌درآذربایجان در۷۱۸، طغاتیموریان درمازندران در۷۳۷ ، قراقویونلو درآذربایجان در۷۸۰، آق قویونلو در آذربایجان در۷۸۰ .

ازین فهرست پیداست که پس از مغول و درست‌تر بخواهید در زمانی که سلاوها مغولان را ازکشور خود میرانده وترکان دست نشانده وهمدستشان راهم‌از سرزمین‌خود بیرون میکرده اند درکشور ها و نواحی که دراطراف قلمرو ترکان غربی درقفقاز بوده است یعنی درآناطولی وترکیه وسوریه وکریمه‌وغازان وعراق وآذربایجان ومازندران چهارده سلسه از نژاد ترك درحدود ۷۰۰ تا۸۵۶ یعنی بیشتردرقرن هشتم که دنبالهٔ این وقایع بوده است تشکیل‌شده وبدینگونه وبا این‌دلایل‌گمان ندارم‌دیگر مورخ باریك‌بین وحقیقت جویی بتواند منکر شود که این‌ترکان درنتیجهٔ توسعهٔ قلمرو سلاوها ومخصوصاً فرودآمدن‌آنها بجنوب روسیه وقفقاز بدین نواحی مجاور رفته واین سلسله‌ها را تشکیل داده‌اند . بدین‌گونه این‌نکته نادرست که‌تقریباً همه‌آنرا مکرر کرده‌اند که ترکان‌مغرب یعنی ترکهای ساکن ایران وترکیه اززمان سلجوقیان باین نواحی‌آمده وبازماندگان همان سلجوقیانند کاملا رد می شود .

برین دلیل معتبر تاریخی چندین دلیل دیگر میتوان افزود :

نخست آنکه سلجوقیان هرگز این همه جمعیت همراه خود نداشته‌اند که بتوانند سکنهٔ همهٔ نواحی ترك نشین ایران وقفقاز وترکیه‌را فراهم کنند . لشکریان پادشاهان سلجوقی سربازان مزدورمرکب ازعوامل مختلف مردم آن‌زمان بوده‌اند وهرگز تاریخ ایران که نخستین میدان تاخت وتاز سلجوقیان بوده‌است نشان‌نداده که‌هیچ یك ازپادشاهان سلجوقی گروه بسیاری که بتواند سکنهٔ این نواحی وسیع‌را تغییردهد با خود ازین سوی ایران بدان سوی یعنی ازخراسان وگرگان بنواحی‌غربی وشمال غربی برده باشد .

دلیل‌دوم اینست که ادبیات‌ترکی شرقی‌یعنی ترکی جغتایی ازقرن‌ششم پدیدارشده واین دلیلست که ترکان شرقی درحدود قرن ششم بسرزمین امروزی خود آمده‌اند ولی ادبیات ترکان غربی قدیم تر ازقرن دهم نیست و این خود میرساند که درین زمان تازه بدین نواحی‌آمده بودند وکاملا متمدن شده وادبیاتی پیدا کرده‌اند .

دلیل سوم اینست که بجزقاجارها بعضی‌دیگرازطوایف ترك هم نخست که بنامشان برمی‌خوریم درهمین نواحی غربیست ازآن‌جمله‌اند افشارهـا وبیاتها و بـایندرها که آق قویونلوها ازآنها بوده‌اند .

دلیل چهارم اینست که زبان ترکان شرقی با زبان ترکان غربی‌اختلاف‌دارد. ترکان شرقی امروز بدودستهٔ بزرگ، تقسیم می‌شوندکه هر یك زبـانی جـداگانه دارنـد یعنی ازبکان وترکمانان وزبان ازبك نزبان ترکمان نزدیکست . ترکان غربی نیز همین حال را دارند وبدودستهٔ بزرگ منقسم می‌شوندکه هریك زبانی دارند یعنی یك دسته ترکان ایران وقفقازند ودستهٔ دیگرترکان عثمانی یا ترکیهٔ‌امروز وترکی‌آذربایجانی‌نیزبترکی ترکیه نزدیکست . ما می‌دانیم که سلجوقیان ترکمان بوده‌اند و زبـانشان همـان زبـان ترکمانان امروزبوده است. اگر مردم این نواحی غربی‌بازماندگان سلجوقیان بوده‌اند دلیل نـدارد که همان زبان سلجوقیان را نگاه نداشته باشند چنانکه ترکمانـان نگاه داشته‌اند وبچه‌دلیل‌ترکمانان مشرق دریای خزرزبان خود رانگاه‌داشته‌وترکمانانی که میگویند درمغرب آن دریا بوده‌اند زبان خود را رهـا کرده و زبان دیگری اختیـار کرده باشند ؟ ازسوی دیگر می‌دانیم که زبان اقوام ترك که درآن‌سوی کوههای قفقـاز می‌زیسته اند یعنی زبان خزرها وقبچاقهـا وبجناکها و بلغارها همان زبانیست که امروز تاتارهای ولگا وغازان و مردم آذربایجان شوروی و آذربایجان ایران و همـهٔ ترکی زبانان کشورما و تاتارهای کریمه و ترکان عثمانی یا ترکیه بدان سخن می رانند و این خود بزرگترین دلیلست که این ترکان غربی‌خودبازماندگان همان ترکان‌ماوراءقفقازند.

مهم‌ترین دلیل که همیشه معتبرترازهردلیل دیگرست‌دلیل نژادیست . ترکان‌شرقی که ترکمانان وازبکها امروزکامل‌ترین نمونهٔ‌آنها هستند بنژادهای شرق‌اقصی یعنی‌چین

ومنچوری وتبت ومغولستان شبیه‌ترند تا بهر نژاددیگر و بالعکس ترکان غربی بنژاد آریایی ایرانی وهندی واروپایی شبیه‌ترند تا بهر نژاد دیگر .

درین صورت شك نیست که اگر قاجارها بشام رفته واز آنجا بایران آمده باشند مربوط بهولاکو وتیمور وجنب وجوش وتاخت وتازهای مغولان نیست، بلکه بالعکس ازین جاست که ترکان ماوراء قفقاز راسلاوها از جایگاه خود رانده‌اند وگروهی‌ازیشان که قاجارها باشند نخست بشام رفته وسپس دراوایل قرن نهم یا تیمور آنها را بایران آورده است یا اینکه خود بایران آمده‌اند .

گویا این نکته که قاجارها وقتی بشام رفته واز آنجا بایران آمده باشند درست باشد زیرا که درمیان طوایف ترکان غربی طایفهٔ معروف بیات هست و درمیان طوایف قاجار طایفه‌ای هست بنام «شامبیاتی» یعنی بیاتهای شام و این می‌رساند که قاجارها ببیاتها نزدیك بوده‌اند ولااقل این طایفهٔ شامبیاتی مدتی درشام مانده است .

دلیل بسیارقوی برینکه قاجارها از نژاد مغول و حتی از ترکان شرقی نبوده اند اینست که درهمهٔ اسناد نسب خود را بطایفهٔ «سالور» رسانده‌اند و سالورقطعاً از همان ترکان ماوراء قفقاز بوده ودرمیان طوایف ماوراء قفقازهمه جا نام آنها را با خزرها و قبچاقها و بلغارها وبجناکها ودیگران با هم برده‌اند .

بازدلیل دیگر اینست که قاجارها از نخست خود را خویشاوند نزدیك آق قویونلو دانسته‌اند وحتی بپادشاهی این سلسله فخر کرده‌اند ونام دیگراین طایفه «بایندر» است و بایندر نیز ازطوایف ترکان ماوراء قفقاز بوده‌و نامشان را با طوایف‌دیگر آن‌سر زمین توأم کرده‌اند .

وانگهی قاجارها تنها در دورهٔ صفویه درتاریخ ایران پیدا شده‌اند . درین شك نیست که صفویه ازاولاد شیخ صفی‌الدین اردبیلی ازمردم آذربایجان بوده‌اند وچون‌مادر شاه اسمعیل دختراوزون حسن پادشاه آق‌قویونلو یعنی‌ازترکان آذربایجان بود و مریدان پدرانش پیشوایان‌طریقهٔ صفوی نیزهمین ترکان بودند شاه اسمعیل ازمیانشان«قزلباشها» یعنی سربازان خود را برگزید و بیاری ایشان بسلطنت رسید ودردورهٔ صفویه طوایف ترك آذربایجان مهم‌ترین ودرحقیقت یگانه عامل نظامی بودند . بهمین جهتست که‌ماتنها درین دوره بنام سه طایفهٔ بزرگ ترك که دست نشانده وپشتیبان سلطنت صفویه بوده‌اند برمی‌خوریم: قاجارهاو افشارهاو بیاتها. طوایف کوچك‌تررا که کمتر بودند صفویه بدو دسته‌تقسیم کردند یك‌دسته‌را درآذربایجان گذاشتندو «شاهسون» یا «شاهسون» نامیدند ودستهٔ دیگر را بفارس بردند و برخی طوایف ایرانی وعرب راهم باآنها توام کردند و دستهٔ بزرگی بنام «قشقایی» فراهم کردند که مرکب ازین سه عنصر کرد یعنی ایرانی و

عرب و ترك زبانست .

چون پادشاهان صفوی از آذربایجان برخاسته‌اند وقزلباشها آذربایجانی بوده‌اند و قاجارها مانند افشارها و بیاتها هم از آذربایجان آمده‌اند پس شك نیست که قاجارها از ترکان غربی بوده‌اند و نه مغول .

دردوره‌ای که قاجارها درایران بیشتر ازهمه وقت پراکنده شده بودند در آذربایجان ومازندران و گرگان (استراباد) واطراف طهران بودند وهرگز اثری ازیشان درنواحی شرقی دیده نشده است. این خوددلیلست برین که ازغرب آمده‌اند واگر ازشرق آمده بودند می بایست درمشرق ایران هم بوده باشند .

زبان قاجارها نیز درهمهٔ مراحل ترکی غربی بوده است، واین همان زبانیست که نخستین شاعر آن شاه اسمعیل صفویست که خطایی تخلص میکرده وهنوز هم یکی ازبهترین شاعران زبان ترکی غربی بشمارمی‌رود و می‌دانیم که مادرش از ترکان بایندری یعنی آق‌قویونلو بوده است .

دلیل مهم پیوستگی ترکان غربی خصایص زبانی آنانست که بیکدیگر کاملاً مربوطند وبحث درین زمینه سخن را بدرازا می کشد اما ازیکی دومثال بسیار محسوس نمی‌توان گذشت : یکی آنست که درمیان همهٔ این طوایف ترکان غربی علامت نسبت برای تسمیهٔ قبایل و طوایف کلمهٔ « لو » است که بدین شکل مینویسند وتلفظ درست آن « لی » است و بسیاری از طوایف ترکان غربی نامشان با این جزء ترکیب شده است مانند قراقویونلو وآق قویونلو و شاملو وعزالدین لو واینانلو وقوانلو و دوانلو وسپانلو و قایخلووخزینه دارلوو کهنه‌لوو کرلو و بکشلو وسوباتایلو وچلبیانلو وغیره . این جزء و ازین گونه نامهای مرکب با لودرمیان ترکان شرقی نیست .

پیوستگی ترکان غربی با یك دیگر باندازه‌ایست که هنوزطوایف جزء بنام قشقایی که ضبط درست آن « قاشقای » است در دورترین نقاط شمالی قلمرو ترکان غربی هستند و همین نام درمیان ترك زبانان جنوب ایران دیده میشود . آهنگها و سرودهایی هم هست که هردوگروه با این همه مسافت و بیش ازسیصد سال زمانی که درمیانشان هست هنوز می‌خوانند وتغنی می کنند .

درین صورت وبا دلایلی که پیش ازین آوردم وتحقیقی که درین زمینه کرده‌ام گمان ندارم شکی مانده باشد که :

۱) قاجارها مغول نبوده‌اند بلکه ترك بوده‌اند .

۲) ترکمان وسلجوقی نبوده‌اند بلکه ازترکان غربی وخویشاوند نزدیك خزرهاو قبچاقها وبلغارها وبجناکها بوده‌اند .

۳) نژادشان بطایفهٔ سالور می‌رسیده است که ازهمین طوایف ماوراء قفقاز بوده‌اند.
٤) درحدود قرن هشتم با سایر طوایف ترك ماوراء قفقاز از آن سر زمین هجرت کرده‌اند.
٥) نخست بشام رفته و پس ازمدتی از آنجا بایران آمده اند.
٦) مغولان آنها را بایران نیاورده‌اند بلکه نزدیك دویست سال پس از آمدن مغول ازشام بایران آمده‌اند.
٧) زبانشان ترکی غربیست.
٨) صفویه آنها را از آذربایجان بمازندران و گرگان ومرکز ایران برده‌اند.
٩) با افشارها وبیاتها وبایندرها بسیار نزدیك بوده وحتی شریك سرنوشت وشاید همسفر ایشان بوده‌اند.

# ظهور قاجارها درتاریخ ایران

درمباحث گذشته معلوم شد که درقرن هشتم پس ازآنکه مغولان ازروسیه رفتند و سلاوها ازشمال بسوی جنوب آن سرزمین فرود آمدند وجارا برترکان غربی تنك کردند این طوایف هم ازسرزمین اصلی وباستانی خود یعنی ماوراء قفقاز چشم پوشیدند و گروهی ازتنگه های قفقاز گذشتند وباران وآذربایجان یعنی نواحی شمال وجنوب رود ارس آمدند و گروهی دیگر بسواحل جنوبی دریای سیاه یعنی کریمه وترکیه امروز پناه بردند. قاجارها جزو این قبایل بخاك ایران آمده‌اند وتاریخ نویسانی هم که در دورهٔ پادشاهیشان تاریخشان را نوشته‌اند همه این نکته را متذکر شده‌اند که قاجارها تاسال ۷۳٦ دردشت مقان چادرنشین بوده‌اند و درین سال پیشوایشان که خود وقبیله خود را درخطر میدید ایشان را برداشت وباخود بشام برد.

این گروه از تاریخ نویسان نام جد قاجارها را «قاجار نویان» نوشته‌اندو گفته‌اند که وی پسر «سرتاق نویان بن نویان بن جلایر بن پزون تکین» مغول بوده است که با هلاکوخان از مغولستان بیرون آمده وهولاکو ریاست طوایف قاجاررا باین سرتاق نویان سپرده وپس ازمرگ هولاکو جانشین وی اباقا اورا بمنصب اتابیکی برگزیده وسپس از کنار جیحون تاکرانهٔ رود قزآقاج دردشت مقان راباو سپرده است و وی در ٦۹٤ مرد و پس ازو پسرش قاجار نویان جانشین اوشد.

پیداست که این نکته با قراین دیگر بهیچ وجه درست نمی آید زیرا میدانیم که زبان قاجارها همیشه ترکی غربی بوده‌ونویان کلمه‌ای استاز زبان ترکی شرقی وباجغتایی ودرین زبان بمعنی فرمانده وسرکرده وشاهزاده ونجیب زاده است وهمان کلمه ایست که

«نویین» هم می نویسند واگر بخواهیم کلماتی را که درتسمیهٔ قاجارها بکاررفته ترکی جغتایی بدانیم گذشته ازآنکه بسیاری ازآنها درین زبان نیست کلمهٔ «قاجار» هم در ترکی جغتایی «فراری» و «گریزان» معنی میدهد و البته بنفع این طوایف نیست که نامشان بدین گونه تحقیر آمیز باشد. درین مطلب بسیارمشکوك که بیشتر ساختگی بنظرمیآید نام جد سرتاق نویان را «جلایر» ضبط کرده‌اند. مامی‌دانیم که «جلایر» نام یکی ازطوایف مغول بوده وامیر حسن بزرگ که سلسلهٔ جلایریان رادرسال ۷۳۶ درمغرب ایران وسرزمین عراق تاسیس کرده ازین قبیله بوده است و بهمین جهتست که این خاندان را جلایریان گفته‌اند. پیداست که قاجارها درزمانهای بعد که خواسته‌اند نسب خودرا بمغول بپیوندند جلایر را که نام یکی ازقبایل مغول بوده‌است نام یکی‌ازاجداد خود کرده وسال ۷۳۶ را که آغاز سلطنت جلایریانست سال رفتن اجدادخود بشام وانمود کرده‌اند واین‌تاریخ رابدین گونه بدست آورده‌اند.

اما سرتاق نویان پدرقاجارنویان ظاهراً وی را از جای دیگرآورده وبااین قبایل مربوط کرده‌اند. درتاریخ مغول یك‌سرتاق بن باتوبن توشی بن‌چنگیز نوادهٔ چنگیزخان هست که معاصر منکوقاآن ونصرانی بوده ودرتاریخ جهانگشای‌جوینی(چاپ اوقاف گیب ج ۱ ص ۲۲۳) ذکر او هست ودیگر سرتاق نامیست که اوهم از امرای مغول ومعاصر باکیخاتون خان بود و در تاریخ وصاف (چاپ بمبئی ج۳۳ص ۲۸۲)ذکری ازو رفته‌است. چنان مینماید که درتاریخ مغول این نام‌را یافته وقاجارها را بدو پیوسته‌اند تا بدین‌وسیله نسب آنها را بچنگیز برسانند.

دلیل دیگر اینکه سال ۷۳۶ راتاریخ رفتن قاجارها بسرزمین شام گرفته‌اند اینست که درین سال ابوسعید پادشاه‌سلسلهٔ ایلخانی مغول درگذشته و چون جانشین نیرومندی نداشته است امرایش برنواحی‌مختلف کشورش‌مستولی‌شده‌اندو کسانی که خواسته‌اند نسب قاجارها را بمغولان برسانند درصدد برآمده‌اند ازین راه ایشان‌راهم جزوامرای دربار ابوسعید درآورند.

درهرصورت تاریخ نویسانی‌هم که گفته‌اندقاجارهادر۷۳۶ازدشت مغان بشام‌رفته‌اند منکر این‌نکته نیستند که در ۹۹۵ یا۹۹۶ شاه عباس‌بزرگ طوایف قاجار را بسه قسمت کرده: قسمتی رادرمرودربرابراز بکان وقسمتی‌رادرگنجه‌وایروان وقسمت سوم‌را درقلعهٔ مبارك‌آباد درسرزمین‌استراباد نشانده است. این نکته که قاجارها درقرن دهم نیز در آذربایجان ودرحدود گنجه وایروان بوده‌اند خوددلیل دیگریست که ازترکان غربی باید شمرده شوندوهمین نکته خود دلیلست که تا اواخر قرن دهم وزمان شاه عباس هنوز در آذربایجان ودرمجاورت قفقازمیزیسته‌اند. دردورهٔ صفویه‌ازرمان‌شاه عباس‌ببعد قاجارها

اندك اندك همه رو باستراباد نهاده و در آنجا گرد آمده اند، بدین معنی که شمارهٔ ایشان درین ناحیه بیش از نواحی دیگر بوده است و از همانجا در دوره های بعد بمرکز ایران و اطراف طهران و بخراسان و مازندران رفته اند و بهمین جهتست که از آن بعد بدو دسته بزرك تقسیم شده اند: آنهایی را که در بالای قلعه سکنی داشتند یخاری باش یا یوخاری باش گفتند و آنهایی را که در پایین ساکن بودند اشاق باش یا اشاقه باش نامیدند .

تاریخ نویسانی که درین زمینه بحث کرده این نکته را آورده اند که اگر شاه عباس قاجارها را در ناحیهٔ مرو و ناحیهٔ استراباد نشاند برای آن بود که در مرو مانع از تاخت و تاز ازبکان و در استراباد مانع از تاخت و تاز ترکمانان شوند و همین نکته دلیلست که قاجارها از نژاد دیگری بجز ترکان شرقی یعنی ازبکان و ترکمانان بودند و گرنه با ایشان مخالفت نمیکردند و مانع ایشان نمیشدند و این نژاد جز همان ترکان غربی نتواند بود.

یکی از مآخذ معتبری که تاریخ نویسان دورهٔ قاجارها برای رساندن نسبت این قبیله بمغول بدان استشهاد میکنند گفتهٔ فتحعلیشاه قاجارست و این خود میرساند که قاجارها خود این نسبت را ساخته اند و آنهم پس از رسیدن بپادشاهی بوده است، یعنی چون در آن زمانها پادشاهی مغول و تیموریان را کاملا مشروع و حتی افتخار آمیز میدانسته اند برای اینکه سلطنت قاجارها را هم این صفت ببخشند و ازین موهبت بر خوردار کنند نسبشان را بمغول رسانیده اند تا بر اعتبار و شرفشان بیفزایند.

قدیم ترین سندی که من برین گفته و انتساب یافته ام رسالتیست بنام «ملوك الکلام» از منشآت میرزا تقی علی آبادی صاحب دیوان متخلص بصاحب که از ادیبان و شاعران نامی دربار فتحعلی شاه بوده و در زمان وی مدتی صاحب دیوان یعنی رییس دفتر مخصوص شاهی و منشی دستگاه سلطنت بوده است . فتحعلی شاه در پایان زندگی خود اطلاعاتی بوی داده و از و خواسته است که آنها را بنویسد تا در سر قبر او برسنك بکنند و وی هم این رساله را از روی همان اطلاعات بانشای معمول آن زمان نوشته است و پس از مرگ او برسنگ کنده اند و اینك در دیوار مقبرهٔ او درقم باقیست . این رساله «ملوك الکلام» که بدین گونه و بدین اندیشه فراهم شده است مأخذ و مرجع همه تاریخ نویسانیست که پس از آن درین زمینه گفتگو کرده اند . همین مطالب در کتاب دیگری که گویا در همان دوره نوشته شده و «شمایل خاقان» نام گذاشته اند و آنرا بمیرزا ابوالقاسم قایم مقام فراهانی ادیب معروف آن زمان نسبت می دهند دیده می شود و چنان مینماید که فتحعلی شاه در همان هنگام که این مطالب را بمیرزا تقی علی آبادی داده بمیرزا ابوالقاسم قایم مقام هم داده است که او هم بنویسد و هر کدام را بپسندد بپذیرد و انشای میزا تقی را چون مغلق تر و پر کنایه و استعاره تر بوده است بیشتر پسندیده و بهمین جهة پس از مرگش بر سر خاك وی جا گذاشته اند .

این تاریخ نویسانی که نسب قاجارها را بمغول رسانیده‌اند ایشان‌را بازمانده کوک خان پسر چهارم اغوزخان نیای همهٔ ترکان میدانند و می‌گویند کوک خان دو پسر داشت که دو طایفه از نژاد او بوده‌اند یکی بایندرها و دیگر بچنه‌ها یا قبیلهٔ بچنه . پیش از این گذشت که بایندرها از ترکان غربی بوده و قطعا زمانی در آنسوی کوههای قفقاز زیسته‌اند . بچنه هم ظاهرا یا تحریف و یا ضبط دیگری از نام همان طوایف بجناك یا پچنا کست که پیش از این گفتم روسها ایشان را پچنك می‌گویند و این هم دلیل دیگرست که قاجارها از ترکان غربی بوده‌اند زیرا که خود نسبت خویش را ببایندر و بچنه می‌رسانده‌اند .

یکی از دلایل سست بودن این انتساب قاجارها بمغولان اینست که در برخی از جاها بجای اینکه نسبشان را بقاجار نویان برسانند بقراجار نویان می‌رسانند و فرهاد میرزا معتمدالدوله پسر عباس میرزا نایب‌السلطنه که دانشمندترین شاهزادهٔ قاجار بوده است در کتاب جام جم که خود تألیف کرده این روایت را گرفته است . مقصود ازین اختلاف هم پیداست : قراجار نویان تحریفی از نام «قراجه نوین» است که از امرای لشکر مغول در خراسان بوده است و همین نکته که قاجارها خود این نام را گاهی قاجار نویان و گاهی قراجار نویان نوشته‌اند خود دلیل برسست بودن این نسبست .

چنان مینماید که قاجارها در زمانی که شاه عباس آنها را باصطلاح کوچانیده و از دشت مقان بجاهای دیگر رانده است نخست باستراباد نرفته‌اند زیرا که فرهاد میرزا معتمدالدوله میگوید اول کسیکه از گنجه آمد شاهقلی خان بود که در اواخر دولت شاه سلیمان صفوی باستراباد آمد . ازین‌جا پیداست که قاجارها تنها درحدود ۱۰۷۷ تا ۱۱۰۵ که شاه سلیمان پادشاهی می‌کرده است باستراباد آمده‌اند .

شاه‌عباس بزرگ پس از سلسله جنگهایی که از ۱۰۱۵ تا ۱۰۲۷ با لشکریان عثمانی در آذربایجان و قفقاز کرد عدهٔ کثیر از مردمی را که درمرزهای کشور عثمانی ساکن بودند وحتی برخی از ارمنیان را که در برابر سپاهیان عثمانی ایستادگی نکرده بودند ناگزیر کرد از آنجا بجاهای دیگر ایران بروند و بطریق اولی طوایف ترك زبان را که با ترکان عثمانی بیشتر سازش داشتند از آنجا راندو از جمله ترك زبانان قشقایی هستند که از آن‌زمان درفارس جای گرفته‌اند وروی همرفته همهٔ قبایل ترك زبان که در نواحی مختلف ایران باقی مانده‌اند از آن زمان درین سرزمین‌ها مستقر شده‌اند . این هم باز دلیل دیگریست که قاجارها از ترکان غربی و نزدیك وسازگار با ترکان عثمانی بوده‌اند و بهمین جهة شاه عباس آنها را از آذربایجان رانده است .

تاریخ نویسان دورهٔ قاجار دربارهٔ سر نوشت این طوایف پس از تیموریان و پیش از صفویه اطلاعاتی می‌دهند که ظاهراً از روایات شفاهی قاجارها گرفته‌اند از آن جمله

می‌گویند که پس از مرگ تیمور گورکن تا جلوس شاه اسمعیل صفوی قاجارها در خاک شروان و مقان و شکی و ساوجبلاغ مکری (مهاباد) و طارم و زنجان و کردستان ساکن بوده‌اند و بدین گونه از زاویهٔ شمال غربی ایران یعنی همان نواحی مجاور قفقاز که درقرن هشتم بدانجا آمده بودند تجاوز نکرده‌اند .

شاه اسمعیل صفوی مؤسس این سلسله که در ۲۵ رجب ۸۹۲ بجهان آمد و در دوم رمضان سال ۹۰۷ در تبریز بپادشاهی نشست و در ۱۹ رجب ۹۳۰ در گذشت نسبش بپنج پشت بشیخ صفی الدین اردبیلی عارف مشهور اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم می‌رسید که حنفی بود و در نواحی اردبیل و طالش و قسمتی از دشت مقان که در آن زمان «گشتاسفی» می گفتند طریقه‌ای از تصوف را رواج بسیار داده بود که بمناسبت نام وی آنرا طریقه «صفویه» گفته‌اند و پس از وی فرزندانش تا زمان سلطان حیدر پسر سلطان خلیل که پدر شاه اسمعیل باشد از مریدان بسیاری که خاندانشان درین نواحی داشته‌اند بهره‌مند می‌شده‌اند و سرانجام شاه اسمعیل همین مریدان را مسلح کرد و با خود یار کرد و بدستیاری آنان بسلطنت ایران رسید. مادر شاه اسمعیل حلیمه دختر اوزون حسن پادشاه معروف آق قویونلو بود و وی از کودکی زبان مادرش که زبان ترکی بود کاملا مانوس شده و زبان طبیعی و خانوادگیش بود و بهمین جهت هنوز وی یکی از بهترین شاعران زبان ترکی غربی یا آذربایجانیست و نخستین کسیست که بدین زبان شعر گفته است و خطایی تخلص می کرده و تنها غزلیات خوبی بدین زبان نگفته بلکه مثنوی ده‌نامه‌ای هم سروده که معروفست. شاه اسمعیل چادر- نشینان ترک زبان شمال و جنوب رود ارس را که بیشترشان مریدان خانواده‌اش بودند مسلح کرد و علامت امتیازی که برایشان قرارداد کلاه سرخ بود و بهمین جهت آنها را «قزل باش» یعنی سرخ سر می گفتند .

قزلباشها گروه مخصوصی را فراهم می کردند که پشتیبان واقعی سلطنت صفوی بودند و فرماندهانشان نیز از خود آنان بودند و کسانی را که از نژاد دیگر بودند درمیانشان راه نمی‌دادند و افراد این دسته که بیشتر آنان سوار بودند بدین نام و نژاد بسیار مغرور بودند و بدان فخر می کردند . تا زمان شاه عباس قدرت قزلباشها هم چنان برقرار بود و مقتدرترین گروه سلطنت صفویه بشمار می‌رفتند، اما شاه عباس بزبردستی اندك اندك از شمارهٔ ایشان کاست تا اینکه قدرتشان را یکسره درهم شکست . بالاترین تدبیری که شاه عباس در برانداختن قزلباشان کرد این بود که ایشان را شهرنشین کرد و املاك و مستغلاتی بایشان بخشید و باصطلاح دستشان را بملك داری بند کرد و از نفوذ نظامیشان کاست . این کار برای صفویه شوم بود زیرا بمحض اینکه نیروی قزلباشان از میان رفت در برابر طوایف مسلح دیگر مخصوصاً افغانها و پس از آن افشارها نتوانستند پایداری کنند و سلطنت

را ازدست دادند .

درهمان آغاز که شاه اسمعیل طوایف ترك زبان را در آذربایجان بپشتیبانی سلطنت خاندان خود جلب کرد چندی نگذشت که چادرنشینان مسلح در آذربایجان نا امنی و پریشانی فراهم کردند ومخصوصاً در بیشتر از تاخت و تاز های ترکان عثمانی بخاك ایران بواسطهٔ رابطهٔ همزبانی وهم نژادی که با ایشان داشتند همدست می شدند وراه را بر ترکان عثمانی می گشودند . در ۹۱٤ که شاه اسمعیل دست آخرین بازماندهٔ سلسلهٔ آق قویونلو را کوتاه کرد درصدد بر آمد که ترکان چادرنشین آذربایجان را هم دفع کند اما گرفتاریهای دیگر باو مجال نداد .

پیداست که قاجارها درین حوادث و تاخت و تازها دست داشته اند و بهمین جهة یگانگی وهم نژادی خود را با قراقویونلوها وآق قویونلوها همیشه تکرار کرده وحتی آنرا مایهٔ افتخار دانسته وسلطنت خود را دنبالهٔ طبیعی وارثی سلطنت آنها شمرده اند واین هم دلیل دیگرست که درین موقع یعنی دراواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم هنوز درین نواحی می زیسته وازترکان غربی بوده اند .

جانشینان شاه اسمعیل یعنی شاه طهماسب وشاه اسمعیل دوم وشاه محمد خدا بنده هم با همهٔ کوششی که دردفع این طوایف چادرنشین ترك زبان کردند بواسطهٔ گرفتاری درحوادث دیگر ازعهده کار بر نیامدند وسرانجام شاه عباس این کاردشوار را پیش برد .

درآن زمان که اروپاییان هنوزاستیلای کامل برسواحل دریای روم ودریای سیاه و دریـای سرخ پیدا نکرده بودند راه دریا هـای جنوب بسیار دراز و پر خطر بود و بهترین راه تجارت شرق بغرب آسیای صغیر وازآنجا شمال ایران بود. بهمین جهة صفویه از روزهای نخستین که بپادشاهی پرداختند ازین اوضاع بهره مند شدند و نه تنهـا مال فراوان وسرشار بدست آوردند بلکه نیروی سلطنت خود را درتقویت تجارت آن زمـان قراردادند . سلاوهای روسیه روز بروزدر جنوب سرزمین خود بیشتر پیشرفت می کردند وترکان قفقاز را بسوی جنوب می راندند .آذربایجان که در سرراه تجارت شرق و غرب بود میدان تاخت وتازاین طوایف چادرنشین ترك شده بود . بهمین جهة شاه اسمعیل از همان آغاز که بدین مانع برخورد درصدد شد ترکان را ازین راه تجارت شرق بغرب بر دارد، اما از ۹۱٤ که خاندان آق قویونلو را براندا خت تا ۹۳۰ درین شانزده سال مجال نکرد این کار را پیش ببرد وپس ازو شاه طهماسب همواره گرفتار جنگ با ازبکان درمشرق ایران بود واوهم فرصت این کار را نیافت وسلطنت کوتاه شاه اسمعیل دوم وشاه محمـد خدا بنده هم برای این کارکافی نبود . اینست که تنها شاه عباس توانست در ۹۹۵ یـا ۹۹٦ برخی ازطوایف ترك زبان چادرنشین آذربایجان را از آنجا براند و بدین گونه

کریمخان زند

( ازکتاب « ایران » تألیف لوی دوبر فرانسوی چاپ پاریس ۱۸۴۱ م . ۱۲۵۷ق . )

توانست قاجارها را بگرگان وخراسان وقشقایی‌هارا بنواحی فارس و برخی‌ازشاهسونها را بمرکز ایران و برخی ازافشارها را بمشرق و پاره‌ای از طوایف دیگر را باطراف همدان وقزوین وقم وساوه‌ونواحی مرکزی ایران‌براند وحتی برخی ازیشان را بکرمان ببرد واین ترک زبانان‌چادرنشین که درین نواحی‌ایران پدیدآمده‌اند ازآن زمان درین سرزمین‌ها ساکن شده‌اند. نام قاجارها هم تنها ازاواسط قرن‌دهم درتاریخ دیده می‌شود وپیش ازآن یا هنوز بایران نیامده بودند ویاآنکه هنوزپا برجا نشده وناچار درحوادث دست اندرکارنبوده‌اند .

# قاجارها پیش ازسلطنت

درتاریخ ایران تنها از اواسط قرن دهم بکلمهٔ قاجار برمی‌خوریم و این همان کلمه‌ایست که در زبان مردم ایران «قجر» شده وحتی در ترکیباتی مانند «سر قجری بستن» که نوعی ازآرایش مویهای زنان بوده‌و«رقص قجری» بهمین‌صورت مخفف آمده است واین خود دلیل برینست که دوالف ممدود کلمهٔ‌قاجاردراصل بفتحه بیشتر نزدیک بوده است تا بحرکت مد .

قاجارها ازاواسط قرن دهم تا سال۱۱۹۳ که‌آقا محمد خان‌بپادشاهی رسیدنزدیک دویست وپنجاه سال دردورهٔ صفویه ودورهٔ افشارها وزندیه در حوادث ایران دست اندر کاربوده‌اند . تاریخ نویسان دربارقاجار پیش ازسال ۱۱۹۳ که آقا محمد خان بسلطنت بنشیند سه تن دیگرازسرکردگان این طایفه واز نیاکان‌آقا محمد خان را شاه دانسته و مدت تاخت و تاز آنها را هم جز و تاریخ این سلسله آورده‌اند بدین‌گونه که سرکشی فتحعلی خان را از۱۱۳۳ تا ۱۱۳۹وقیام محمد حسن خان را از۱۱٦٤ تا ۱۱۷۲وعصیان حسینقلی خان معروف بجهانسوز را از ۱۱۸٤ تا ۱۱۹۱ جزو مدت سلطنت این خاندان دانسته‌اند وبدین‌گونه بیش‌از۲۱ سال برمدت سلطنت این سلسله افزوده وآغازپادشاهی ایشان را شست سال بالا برده‌اند . این نکته حاجت بتأکید ندارد که قیام فتحعلی خان‌در ۱۱۳۳ درزمان شاه سلطان حسین صفوی وسپس‌طغیان محمدحسن خان در۱۱٦٤درزمان شاهرخ افشاروپس ازآن‌طغیان‌حسینقلی خان در ۱۱۸٤ در زمان کریم خان هیچ‌یك‌عنوان پادشاهی نداشته زیراکه این هرسه تن چنانکه بعد خواهدآمد درگوشه‌ای ازخاك‌ایران برخاسته وسربشورش وفتنه برافراشته‌اند. نه شش سال استیلای فتحعلی خان درآن ناحیه و نه هشت سال‌تسلط محمد حسن‌خان درجای‌دیگرونه‌هفت سال تاخت‌وتازحسینقلی‌خان‌در ناحیهٔ دیگرعنوان‌سلطنت نداشته‌وتنها برناحیهٔ کوچکی مستولی‌شده‌اند وپس ازاندکی هم حکومت مرکزی ایشان را دفع کرده وازمیان برده است ودرحقیقت استیلای این سه تن

سرکردهٔ قاجاردرین نواحی حکم سرکشی بسیاری ازروسای طوایف مسلح وچادرنشین ایران را داشته است که کراراً در حوادث تاریخی برپا خاسته و نسبت بحکومت مرکزی نافرمانی کرده وسرانجام ازمیان رفته‌اند .

این تعبیر خاص ظاهراً از تاریخ نویسان دورهٔ قاجارست و پیش ازیشان کسی سلطنتی برای این سه تن قایل نشده است. بهترین دلیلی که درین زمینه دارم اینست که بر سرخاکشان هم‌چیزی ننوشته‌اند که دلالت کند ایشان را پادشاه می‌دانسته‌اند . از آن‌جمله فتحعلی خان درمحل معروف به «خواجه ربیع» دربیرون شهرمشهد مدفونست و در زیر گنبد بقعه که نزدیک مدخل اورا بخاک سپرده‌اند سنگی برسرخاکش گذاشته‌اند که کتیبهٔ منظومی دارد وآن کتیبه را من خود درسفرسال ۱۳۲۷خوانده‌ام و برای اینکه ثابت شود درهمان زمانی که او را بخاک می‌سپرده‌اند حتی نزدیکانش هم که کتیبه‌ای بر سر قبرش گذاشته‌اند مدعی مقام سلطنتی برای او نبوده‌اند و این اشعار که بر سنگ مزار اوست مطلقاً چنین مطلبی را نمی رساند آن اشعار را عیناً هم چنانکه بر سنگ کنده اند نقل می کنم :

جهان عزوشان فتحعلی خان آن فلک قدری
که داد ازوی شرف قاجاررا حق‌درجهانبانی
در دریای تمکین ، آن‌بلند اقبال فرزانه
که بودی‌درخورش‌خاقان، اگرمیکرددربانی
زمین گشتی بخودنازان،فلک درموکبش‌تازان
نمودی در صف هیجا چو آغازسرافشانی
عدو گر حمله‌اش دیدی زجان نومیدگردیدی
سهاگرددنهان، طالع چوشد خورشیدنورانی
برای دفع یاجوج ستم سدی شدی محکم
بعالم تیغ او دان سد و او اسکندرثانی
زعالم رفت ناگه ، در غم او خلق رادایم
فرو ریزد ز جزع دیدها یاقوت رمانی
شهادت‌یافت چون‌آن‌نوجوان و کرد کارآخر
بهشت جاودان دادش بدل زین دار ظلمانی
سوال سال تاریخش چو کردم‌ازخرد ،گفتا:
«مقامش سایهٔ طوبی پناهش لطف یزدانی»

مصرع آخراین قطعه که شاعرخواسته است بحساب جمل وابجد تاریخ مرک‌فتحعلی

خان را بسراید ۱۱۴۳ میشود وحال آنکه باتفاق همهٔ تاریخ نویسان وی در ۱۱۳۹ ازمیان رفته است وشاعر درحساب خود چهار سال اشتباه کرده ویك دال زیادتر آورده است که برابر با عدد چهارست. وانگهی ازروش اشعارش هم پیداست که شاعر توانایی نبوده است واینکه اشعارسنگ قبرش را شاعرمتوسطی سروده ودرآنها هم با همهٔ مبالغها و اغراقهایی که خواسته است بگوید و او را باسکندر هم مانند کرده است باز عنوان پادشاهی باو نمیدهد واین سند هم ازعصراو وازبازماندگان مستقیم او باقی مانده است خود بهترین دلیلست که مقام شاهی را تنها تاریخ نویسان دوره قاجار برایش قایل شده‌اند.

درین دورهٔ ۲۵۰ ساله که قاجارها پیش از آنکه بپادشاهی برسند نامی از خود درتاریخ ایران گذاشته‌اند بیشتر ساکن ناحیه استراباد و مأموردفع تجاوز وفتنهای پی‌در پی چادرنشینان ترکمان بوده‌اند.

ترکمانان از روز نخست که کرانهای شرقی وجنوب شرقی دریای خزر را گرفته و درخوارزم وگرگان قدیم یعنی ترکمنستان شوروی وگرگان امروزجای گزین شده‌اند همواره بنواحی مجاورخود مخصوصا خراسان آن روزواستان نهم امروزونواحی مرو و سرخس ونسا وابیورد تاکنار رود مرغاب که تا قرن حاضر همیشه جزوخاك ایران بوده است پیوسته می‌تاخته ومال مردم را تاراج وزنان وکودکانشان را اسیرمیکرده‌اند.

درمدت نهصد سال همیشه دفع ترکمانان وجلوگیری از تاخت و تازشان یکی از مهمترین کارهای دولت‌های ایران بوده است. صفویه یکی از چارهایی که اندیشیدند این بود که چادرنشینان قاجار را از آذربایجان باستراباد وحوالی آن ببرند وبدین وسیله دوسود ببرند یکی آنکه ایشانرا ازهمسایگی ترکان عثمانی که همزبان وهمنژادشان بودند دور کنند ونگذارند دیگر با هم بسازند وآذربایجان ونواحی اطراف را درخطر اندازند و دیگر آنکه دربرابر ترکمانان که نسبت بایشان بیگانه بودند ایستادگی کنند و باصطلاح دفع فاسد بافسد کرده باشند.

از اوسط قرن دهم تا پایان قرن دوازدهم یعنی مدت دویست و پنجاه سال وظیفهٔ عمدهٔ قاجارها همین بوده و پشتیبانی که نخست صفویه و سپس افشارها و زندیه ازیشان میکرده‌اند برای همین مقصود بوده است. اما گاه گاهی سرکردگان قاجاراز همین پشتیبانی دربارهای ایران دلیرشده وبنفع خود وزیان کشور برمی‌خاسته وبسرکشی و طغیان دست می‌زده ونه‌تنها درهمان نواحی خود بتاخت وتاز وغارت وکشتارمشغول میشده‌اند، بلکه بسرزمینهای همسایه هم می‌تاخته‌وروزگاررا برمردم سخت میکرده‌اند، چنانکه مخصوصاً فتنهٔ سه تن ازیشان فتحعلی خان و محمد حسن خان وحسینقلی خان ازحوادث مهم قرن دوازدهم بشمار میرود ونزدیك شصت سال سران قاجاردرشمال شرقی ایران نه تنهامایه

مایهٔ دردسر دولت بوده‌اند بلکه زحمت مردم آن نواحی را هم فراهم کرده‌اند

چنان مینماید که قاجارها در ناحیهٔ گرگان واستراباد تازمان سلطنت شاه‌طهماسب اول کاملا پابرجا نشده بودند زیرا که در تاریخ تنها از زمان شاه طهماسب ما بنام‌سر کردگان قاجار که کارهایی بدیشان رجوع کرده‌اند برمی‌خوریم و آنچه‌درباره سر کردگان‌وروسای قاجارها پیش ازفتنهٔ فتحعلی خان در۱۱۳۳ در تاریخ ایران ضبط کرده‌اند بدین گونه‌است:

در۹۴۳ شاه طهماسب پس ازسپری شدن فصل‌زمستان برای گرفتن قندهار وزمین داورازهرات رهسپارشد وبکنار رود هیرمند واز آنجا بقندهار رفت و چون آن شهر را گرفت حکمرانی آنجا را ببداق خان قاجار که ازهمراهان و سر کردگان سپاهیانش بود داد.وی نخستین کس ازقاجارهاست که کارمهمی باو داده‌اند زیرا که حکمرانی قندهار که مانند دروازهٔ هندوستان بـوده است در آن زمان از کارهای مهم دربـار صفویه بشمار میرفته است .

درسال۹۵۳که شاه طهماسب بجنگ گرجستان میرفت چون بشهر گنجه رسید ودر ناحیهٔ یولاق اردو زد ازآنجا کوگجه سلطان قاجار را که ازسرکردگان این طایفه بود با چند تن دیگراز روسای قبایل با پنج هزارسوار شماخی نزد القـاس میرزا شاهزاده معروف‌صفوی‌فرستاد و یك سال بعدکه‌شهرشروان را پس گرفت و حکمرانی آنرابپسرش اسمعیل میرزا یعنی شاه اسمعیل دوم داد همان‌کوگجه سلطان قاجار را پیشکاراو کرد .

در۹۵۹که شاه اسمعیل با پادشاه عثمانی‌درجنگ بود بیرام بیك قاجار را با چند تن دیگرازرؤسای‌طوایف بجنگ عثمانی فرستاد و بیرام بیك باکیخسرو گرجی‌شاهزاده گرجستان بداوایلی رفتند ودرآنجا ازاسکندرپاشا حکم ارزن‌الروم که فرمانده‌سپاهیان عثمانی بود شکست سختی خوردند .

در۹۶۲ بازدرزمان شاه طهماسب ترکمانان باردیگربسرکشی آغاز کردند و شاه طهماسب همان کوگجه سلطان رابا عده‌ای بسرکوبی ایشان باستراباد‌فرستاد.ترکمانان بعلی سلطان والی خوارزم پناه بردند واوبا سپاهیان خود بیاری ایشان‌آمـد ولی صلح کردندودرین میان کوگجه سلطان درهمان جادر گذشت .

در۹۶۷ که ازبکان بتحریك والی خوارزم بخراسان تاخته وتا نیشابورآمده بودند شاه طهماسب بداق سلطان قاجاررا با عده‌ای بدفع آنها مأمور کرد وایشان ازشهر بیرون آمدند وریبس ازبکان درجنگ کشته شد وایشان فرار کردند .

در ۹۹۲ درزمان شاه محمد خدا بنده‌الله قلی بیك قاجار بمنصب قـورچی‌باشی شاه عباس‌اول که درآن‌زمان ولیعهد ایران بوده است منصوب شده .

در۱۰۱۱ شاه‌عباس اول پس‌ازمدتی محاصره قلعه ایروان راگرفت و حکمرانی آن

ناحیه‌را بامیر گونه‌خان‌قاجارداد. این امیر گونه‌خان سر کرده‌قاجارهاازرجال معروف‌دربار شاه عباس اول بوده است.

در۱۰۱۵ شاه عباس شهر گنجه را از عثمانیان پس گرفت و پس از گشودن آن‌شهر حکمرانی آنجا را بمحمد خان زیاد اوغلی قاجارداد.

در۱۰۱۷ پس‌ازمردن حکمران مروشاه عباس‌اول حکمرانی آنجا را بمهراب خان سر کرده ایل قاجارداد واو را بدانجا فرستاد.

در ۱۰۲٦ در زمان شاه عباس اول محمد پاشا وزیر اعظم عثمانی با لشکریانی ازدیاربکر بارزن الروم‌آمد وازآنجا بسوی ایروان تاخت. امیر گونه خان قاجار که هم چنان حکمرانی ایروان را داشت ازآن شهردفاع سختی کرد. چنانکه محمد پاشا پس‌از آنکه چهل هزارتن کشته داد نومید بسرزمین خود بازگشت.

در۱۰۳۱ شاه عباس اول چلبی بیك نام قاجار راکه از قورچیان او بود بسفارت بدربار عثمانی فرستاد که‌درضمن‌فتح قندهاروجزیره هرمزرا بسلطان عثمانی خبربدهد.

در۱۰۳۲امیر گونه خان سابق‌الذکر که درضمن بیکلربیکی چخورسعد بر سرراه ایروان بگرجستان هم بود از جانب شاه‌عباس اول مامور شد اخسقه درخاك گرجستان رابگیرد و گرجیان راکه شوریده بودند سرکوبی کند.

در۱۰۳۵ امیر گونه خان که همچنان حکمران ایروان و بیکلربیکی چخورسعدبود درجنگ دیگری‌که باگرجیان کردزخم برداشت و برای معالجه بایروان رفت‌ودرهمانجا مردوشاه‌عباس‌مقامش رابپسرش‌طهماسب‌قلی‌خان‌داد. در ۱۰٤۱شاه صفی‌همان طهماسب قلی‌خان را که‌همچنان بجای پدرحکمران‌ایروان و بیکلربیکی چخور سعد بود بسرکوبی کردان که بآذربایجان تاخته بودند مأمور کرد و وی ایشان راتا سرزمین دیار بکرو اطراف خلاط وعادل جواز دنبال کرد و فیروزمند ازین‌سفر بازگشت.

سال دیگریعنی در۱۰٤۲ شاه صفی شهرمرو راکه ازبکان متصرف شده بودند پس گرفت وحکمرانی‌آن ناحیه را بمرتضی قلی خان پسرمهراب خان قاجار سابق‌الذکر داد ودرهمین سال درجنگ باگرجیان گروهی ازقاجارهای قراباغ‌آذربایجان کشته‌شدند و پس‌ازآنکه گرجیان را باردیکردفع کردند شاه صفی محمد قلی خان زیاد اوغلی قاجار را بامیرالامرایی وحکمرانی قراباغ گماشت‌و وی بگنجه رفت و آنجا را حاکم نشین خود کرد.

در۱۰٤۳ باز درزمان شاه صفی باردیگر کردان محمودی و کردهای کردستان و فارس ودیاربکر بچخورسعد تاختند وطهماسب قلی خان قاجار که هم چنان امیرالامراءو حکمران‌آن نواحی‌بود کردهارا شکست داد وپراگنده کرد. درهمان سال شاه صفی کلبی

خان قاجار را که دردربار منصب دواتداری داشت با سپاهیانی بموصل و جزیره و عماریه فرستاد و ایشان با کردان جنگیدند وفتح کردند . درهمان سال مرتضی قلی پاشا بیکلر بیکی دیار بکر که خواستار وزارت بوددراندك زمانی سپاهی از دیار بکرو کفه و مرعش و آبلستان و آناطولی وقرامان گردآورد و بیاری حکمران وان رفت وخلیل پاشا بیکلر بیکی ارزن الروم هم باو پیوست و با پنجاه هزارتن بخاك ایران تاختند . شاه صفی هم طهماسبقلی خان قاجار بیکلر بیکی را با چندتن دیگر بوان فرستادودرین جنگ هم فیروز شدند .

در ۱۰۵۷ شاه عباس دوم مرتضی قلی خان قاجار پسر مهرابخان را که حکمران مرو ومشهد بود سپهسالاری داد .

در ۱۰۵۸ که شاه عباس دوم آهنگ زیارت مشهد کرده بود که بتسخیر قندهار برود مرتضی قلی خان قاجار سپهسالار خود را پیشاپیش بقندهار روانه کرد .

در ۱۰۶۰ مرتضی قلی خان قاجار سپهسالار را شاه عباس دوم منصب قورچی باشی داد.

در ۱۰۷۵ گدا علی خان پسر دیگر مهرابخان قاجار که حکمرانی دورق را داشت درگذشت.

در ۱۱۱٤ که گرگین خان پادشاه گرجستان بر شاه سلطان حسین صفوی شوریده بود وی کلبعلی خان قاجار را که حکمران گنجه بود با لشکری بجنگ وی فرستادو کلبعلی خان اورا شکست داد و باردیگر تفلیس را گرفت .

در ۱۱۲٤ که افغانها برایران مستولی شده بودند بزرگان دربار صفویه که همان امرای قزلباش باشند صلاح درآن دیدند که طهماسب میرزا پسر مهتر شاه سلطان حسین وولیعهد ایران را ازاصفهان که بدست افغانها افتاده بود بیرون ببرند تا آسیبی باو نرسد وتاج وتخت ایران سرپرستی داشته باشد وطهماسب میرزا را باهشت تن ازسرکردگان قاجار ازاصفهان بقزوین فرستادند .

افغانها سرانجام برایران کاملا مسلط شدند وسرکردۀ ایشان محمود بن میرویس در ۱۱ محرم ۱۱۳۵ شاه سلطان حسین را خلع کرد وخود را پادشاه ایران خواند و سرانجام اشرف بن عبدالله افغان که در ۲ شعبان ۱۱۳۷ پس از کشته شدن محمود جانشین او شده بود این پادشاه صفوی را در ۱۱٤۱ کشت .

ظاهراً تاریخ نویسان درضبط این تاریخها بخطا رفته‌اند زیرا که دراصفهان نزد آقای روانبد رییس سابق اداره باستان شناسی آنجا نسخۀ خطی از زادالمعاد مجلسی دیدم که مالك آن درهمان اوقات پشت آن بخط خود یادداشتهایی کرده است وازآن جمله تاریخ جلوس اشرف ومرگ او ومرگ شاه سلطان حسین را نوشته است که عیناً نقل می کنم :

« بتاریخ یوم الاحد هشتم شهر شعبان المعظم مطابق ۱۱۳۷ که سی ودوروز از نوروز

فیروز ئیلان ئیل گذشته بود اشرف سلطان در دار السلطنه اصفهان جلوس نموده و بتاریخ عصر روز سه شنبه یازدهم شهر مزبور.... (اینجا در اصل مطلبی بوده که تراشیده‌اند) برحمت ایزدی واصل شده و مدت سلطنت او دو عام و پنج ماه و بیست یوم می‌شود».

«بتاریخ یوم الثلثاء بیست ودویم شهر محرم الحرام سنهٔ ۱۱۴۰ مطابق قوی ئیل مرحمت و غفران پناه سلطان حسین بجوار رحمت ایزدی پیوسته و بتاریخ یوم الاحد بیست وهفتم در مسجد شاه غسل داده ودر جوار امامزاده اسمعیل مدفون ساخته.»

بدین گونه تاریخ درست اینست که اشرف روز یکشنبه هشتم شعبان ۱۱۳۷ که روز اول اردی بهشت آن سال بوده در اصفهان بتخت نشسته ودو سال و پنج ماه و بیست و یك روز پس از آن یعنی در روز ۲۹ ذی الحجهٔ ۱۱۳۹ از جهان رفته و شاه سلطان حسین روز سه شنبه ۲۰ محرم ۱۱۴۰ در گذشته و روز یکشنبه ۲۷ (پس از پنج روز) پیکرش را در مسجد شاه اصفهان غسل داده ودر بقعهٔ امامزاده اسمعیل در شهر اصفهان بخاك سپرده‌اند.

# نیاگان آقا محمد خان

سرکردگان قاجار پس از آنکه از زمان شاه طهماسب اول در دربار صفویه اندك اندك بمقامات عالی رسیدند سرانجام مرتضی قلی خان پسر مهراب خان که در آن زمان سرکردهٔ ایشان بود در ۱۰۵۷ سپهسالار ایران و در ۱۰۶۰ قورچی باشی که بالاترین منصب نظامی ایران در آن زمان بود شد.

پس از مرتضی قلی خان کسی که درمیان سرکردگان قاجار در تاریخ اسمش برده می‌شود فتحعلی خان پسر شاه قلی خان پسر مهدی خان پسر ولی خان پسر محمد قلی خانست که پیش ازین گفتم تاریخ نویسان دورهٔ قاجار برای خوش آمد این طایفه اورا پادشاه دانسته‌اند ودورهٔ طغیان و گردن کشی او را دورهٔ سلطنت شمرده اند.

دربارهٔ پدران فتحعلی خان جز همین ذکری که تاریخ نویسان دورهٔ قاجار از نسب او کرده‌اند در تاریخ دیگر اثری نیست و نمی‌دانیم شاهقلی خان ومهدی خان و ولی خان و محمد قلی خانی که درین نسب نامه نام برده‌اند چه مقامی داشته‌اند و آیا حقیقت تاریخی داشته‌اند یا نه. تاریخ نویسان دربارهٔ سال ولادت فتحعلی خان اختلاف دارند وهم در ۱۰۹۷ وهم در ۱۱۰۴ ضبط کرده‌اند.

درهرصورت فتحعلی خان معلوم نیست چه خویشاوندی با مرتضی قلی خان سپهسالار و قورچی باشی زمان شاه سلطان حسین داشته است واز آغاز کار او نیز آگاهی درست در دست نیست تنها تاریخ نویسان دورهٔ قاجارها (و آنهم معلوم نیست از کدام منبع) آورده‌اند که فتحعلی خان دو برادر داشته بنام فضعلی بیك و مهر علی بیك و مادرشان شهربانو نام داشته

است. فتحعلی خان نخست درقلعهٔ مبارک آباد استراباد جایگاه پدران خود می زیسته و حکمرانان مازندران ازو بیمناك بوده اند. سرانجام محمد خان ترکمان حکمران قزوین و استراباد بتحریك میرزا احمد قزوینی وزیر خود درصدد برآمده است وی را از میان بردارد و درین کار چندتن از سرکردگان قاجار را باخود همدست کرد و بی خبر برمبارك آباد تاخت و فتحعلی خان را با دو برادرش گرفتار کرد و دربند افگند.

فتحعلی خان پس از چندی از زندان گریخت و بمیان طوایف ترکمان یموت رفت و پس از مدتی جمعی ازقاجار اشاقه باش همدست شدند ودو برادرش فضلعلی بیك و مهرعلی بیك را اززندان بیرون آوردند و کشتند و برای اینکه فتحعلی خان برمبارك آباد دست نیابد اصلمش خان قاجار را بردروازهٔ آن گماشتند. فتحعلی خان چون این خبر را شنید درنهان با اصلمش خان ساخت و با گروهی از ترکمانان یموت بدانجا تاخت و اصلمش خان در قلعه راگشود و فتحعلی خان محمد خان و میرزا احمد را گرفت و کشت و از آن روز در استراباد واطراف نیرویی بهم زد ودست بنواحی دیگر انداخت.

نخست ناحیهٔ فندرسك را از شکربیك نامی که از کردان جهان بیك لو بود پس از جنگی گرفت و او راکشت و از آنجا آهنگ مازندران داشت که در راه باو خبر رسید که محمد حسین خان وفضلعلی بیك و محمد تقی بیك با چند تن دیگر از سران قاجار تهیه می بینند با او دربیفتند. فتحعلی خان مرد محتاط و حیله گری بود وایشان را بمجلس ضیافتی دعوت کرد که درآنجا کارشان را بسازد. اما محمد حسین خان پی برد واز نیمه راه گریخت ودیگران بدعوت او آمدند وجان بر سر این کار گذاشتند واز آن پس کار فتحعلی خان روز بروز بالاتر رفت.

در ۱۱۳۵ که خبر محاصرهٔ اصفهان بدست افغانها بفتحعلی خان رسید باهزار تن از سواران خود بیاری مردم اصفهان رفت وچندبار با افغانها جنگید. اعیان دربار شاه سلطان حسین ازو هراسان بودند و بیم داشتند اندیشهٔ پادشاهی کند. بهمین جهة فتحعلی خان دلگران شد و باستراباد بازگشت وچون او رفت افغانها در ۲۶ شوال ۱۱۳۵ اصفهان را گرفتند.

پس از آن که افغانها بسوی شهرری تاختند مردم این شهر از فتحعلی خان یاری خواستند واو آمد درابراهیم آباد ورامین با افغانها روبرو شد وچون شب رسید باو خبر دادند شاه طهماسب که درین موقع درآذربایجان بود ازشنیدن خبر کشته شدن شاه سلطان حسین بمازندران آمده است. فتحعلی خان بشتاب آهنگ مازندران کرد ودر ساری بشاه طهماسب رسید. شاه طهماسب که این دستیاری را ازو دید بروی خوش پذیرفتش ووی شاه طهماسب را باستراباد برد وآنجا لشکری آماده کرد و بخراسان رفت وشهر مشهد را محاصره کرد ودرضمن محاصره درهمان بیرون شهر مشهد نزدیك بقعهٔ خواجه ربیع کشته

شد و در همانجا بخاکش سپردند . درین سفر نادر شاه افشارهم جزو سرداران رکاب شاه طهماسب بوده وتاریخ دورهٔ قاجار کشته شدن‌اورا بتحریك نادرشاه می‌دانند .

فتحعلی خان دو پسرداشت بنام محمد حسن‌خان ومحمد حسین‌خان.دومی در کودکی مرد و پسر نخستین پس ازمرگ پدر درزمان نادرشاه بنای سرکشی راگذاشت . ولادت‌اورا بسال۱۱۲۷ ضبط کرده اند و پیداست که‌در۱۱۳۹ که پدرش کشته شده دوازده سال داشته است . چون برشد رسید بمیان طوایف ترکمان رفت و گروهی ازیشان راباخود یار کرد و باستراباد تاخت وآن شهر راگرفت .

محمد زمان بیك حکمران استراباد ازآنجا گریخت ودرساحل رود اترك بابهبود خان سرکرده سپاه نادرشاه یارشد و باهم بگرگان‌آمدنـد ومحمد حسن خان بـا ایشان روبرو شد وبهبود خان شکست خوردومحمد زمان بیك هم‌گریخت‌ودرکبگاور درموقعی که نادر شاه ازموصل باز می‌گشت باو رسید وازآن واقعه باو خبر داد . نادرشاه محمد حسین خان ازسرکردگان قاجار راکه با او بود با لشکریانی باستراباد فرستاد ومحمد حسن خان بار دیگر بدشت‌گرگان‌گریخت وبطایفهٔ داز پناه‌برد . نادرشاه فرمانی صادر کرد که طوایف ترکمان محمد حسن‌خان‌رابفرستادگان او بسپارندوسرکردگان‌ترکمان درجایگاه طایفهٔ دازگردآمدند ومصلحت را درآن میدانستند که محمد حسن‌خان‌راتسلیم کنند . بکنج نام‌که سرکردهٔ آن طایفه‌بود باین‌کار راضی شداما زنش محمد حسن‌خان را درسرای خود پنهان کرد ودرمیان مردان قبیله رفت ومعجر ازسر خودبرگرفت‌وگفت شمادرسایهٔ این معجر بنشینید و کار را بما زنان بازگذارید . مردان ازین‌کار شرمنده شدند ومحمدحسن خان را با دواسب ویك غلام ویك بازشکاری فرار دادند وبفرستادهٔ نادرشاه‌گفتند ازو خبر ندارند. محمد حسن خان مدتی‌سرگردان‌بودو با باز شکارمیکرد ومی‌زیست تا اینکه روزی‌بازرا رها کرد وبازنگشت . ناچار یکی از اسبان راکشتند و وخوردند وپس‌ازچندی اسب‌دیگر را هم خوردندوپس ازچندی‌دیگرازگرسنگی‌نزدیك بمردن‌بودکه سوارانی باو رسیدند ومعلوم شدکه نادرشاه‌کشته شده‌وآن سواران‌درپی اوهستند . سرانجام بار دیگر در۱۱۶۰ استراباد راگرفت وازین قرارطغیان وسرکشی او پس از ۱۱۴۸ یعنی جلوس نادر بوده است .

چون کریم خان زند در۱۱۶۳ میرزا ابوتراب دختر زادهٔ‌شاه سلطان حسین‌صفوی را بپادشاهی ایران برگزید وخود عنوان وکیل الرعایـا گرفت در۱۱۶۵ بجنگ محمد حسن خان تاخت . تاریخ نویسان دورهٔ قاجارمی‌نویسندمحمدحسن خان در۱۱۶۴ بسلطنت رسیده است وچنانکه پیش ازین گفتم معنی این گفتهٔ تملق آمیزاینست‌که درین سال سر بر افراشته و سر کشی کرده است .

کریم خان درین جنگ چهل روز استراباد را محاصره کرد ولی سرانجام لشکریان محمد حسن خان بیرون آمدند و گرد ایشان را گرفتند و سپاهیان کریمخان چیزی نمانده بود از گرسنگی از پا در آیند و کرم خان و شجاع الدین خان زند که از سرکردگان اردوی کریم خان بودند نیز کشته شدند و میرزا ابوتراب صفوی که بنام شاه اسمعیل سوم در اردوی کریم خان بود از کریم خان گریخت و بپای حصار شهر آمد و از محمد حسن خان زنهار خواست و کریم خان ناچار از راه کتل نعل شکن بازگشت و قاجارها سپاهش را دنبال کردند و در راه آسیب بسیار بدیشان رسانیدند.

محمد حسن خان شاه اسمعیل سوم را با شرف (بهشهر) مازندران برد. اما مقیم خان از رؤسای ساری باسبز علی خان لاریجانی همدست شد و در یك فرسنگی بار فروش (بابل) بامحمد حسن خان روبرو شدند. درهمان آغاز جنگ گلولهٔ زنبورك بمقیم خان رسید واورا زخمدار کرد و بدینگونه گرفتار شد و محمد حسن خان دستور داد هیزم بسیار گرد آوردند و آتش زدند و مقیم خان را بهمان حال زخمداری سوختند و سپس آقا حیدر علی و حاجی قنبر علی مشهد سری (بابل سری) را که از محترمین مازندران بودند گرفت و پس از آنکه بیست هزار تومان ایشان را جریمه کرد همه را کشت و بدینسان همهٔ مازندران بدستش افتاد.

در ۱۱٦۸ که احمد شاه ابدالی پادشاه جدید افغانستان پس از تصرف قندهار و کابل و هرات مشهد راهم گرفت شاهپسند خان افغان را با پانزده هزار سوار بتسخیر استراباد فرستاد. ابراهیم خان و عباسقلی خان بغایری و عیسی خان کرد و علی خان قلیجی باچندتن دیگر از بزرگان خراسان که یارای برابری باافغان ها نداشتند از خراسان نزد محمد حسن خان گریختند و هدایای گرانبها باخود برایش آورده بودند از آنجمله الماسی بود بنام دریای نور که هشت مثقال میشد و الماس دیگری بنام تاج ماه که پنج مثقال بود. محمد حسن خان ایشان را بخوشی پذیرفت و محمد ولی خان قاجار یوخاری باش را باحسین خان برادرش بجنگ افغانها فرستاد وایشان با چهار هزار تن سپاهی درسبزوار باافغانها روبرو شدند و ایشان را شکست دادند و تامشهد گریزانیدند.

پس ازین واقعه محمد خان بالشکریان خود آهنگ قزوین و گیلان کرد و آنجارا گرفت و از آنجا بسوی مرکز ایران تاخت و در راه فرمانده سپاهیان کریم خان راشکست داد و از آن جمله محمد خان معروف بچاکله را باهفده تن ازسرکردگان اسیر کرد و آنها را باستراباد فرستاد وخود بسوی اصفهان رهسپار شد. کریمخان بدفع او آمد و در جلون آباد چهار فرسنگی اصفهان باهم روبرو شدند و پس از مدتی زدوخورد باز کریم خان شکست خورد و بشیراز رفت و محمد حسن خان اصفهان راهم گرفت.

در ۱۱۶۹ محمد حسن خان آهنگ آذربایجان کرد و با آزاد خان افغان حکمران آن سرزمین جنگید و وی با بیست هزار سپاهی در شش فرسنگی ارومیه با محمد حسن‌خان روبرو شد و سرانجام آزاد خان شکست خورد و گریخت و بتفلیس رفت . محمد حسن‌خان چهارهزارتن از افغانان دست نشاندهٔ آزادخان راهم باخود همدست کرد و تا شهر شوشی تاخت و پس از تاخت و تاز در آن نواحی بتبریز برگشت و بدین گونه در ۱۱۷۰ بر سراسر آذربایجان هم مسلط شد و پسر مهتر خود آقامحمدخان مؤسس سلسله قاجار را که در آن زمان هجده ساله بود بحکمرانی آذربایجان گماشت و خود آهنگ فارس کرد . چون بکاشان رسید شیخعلی خان زند که در غیاب محمد حسن خان از جانب کریم خان حکمران اصفهان شده و آنجا را گرفته بود بشیراز گریخت و محمد حسن خان با پنجاه هزار سوار و پیاده وارد اصفهان شد و چون مردم اصفهان گرفتار قحط شده بودند گندم از عراق آورد و رفع آن گرفتاری را کرد.

در ۱۱۷۱ محمد حسن خان آهنگ شیراز کرد و در یك فرسنگی شهر اردو زد و شهر را محاصره کرد و درین میان بزرگان فارس که کارش را در پیشرفت می‌دیدند بدو میپوستند از آن جمله نصیرخان لاری با شش هزار تفنگچی باو پیوست .

درین میان که چهل روز از محاصره شهر گذشته بود چون قحط هم چنان در حدود فارس و اصفهان زندگی را بر مردم سخت می‌داشت سپاهیان محمد حسن خان هم در زحمت بودند و افغانهایی که با او بودند نیم‌شب ازو روبرگرداندند و بکریمخان پیوستند و چون لشکریان دیگر این حال را دیدند سست شدند و در سپاه محمد حسنخان تفرقه افتاد و هر گروه بسرزمین خود باز گشت و چون محمد حسن‌خان از سراپرده خود بیرون آمد اندك جماعتی را دید که مانده‌اند. میخواست با همان عده قاجار که با او هست و تفنگچیان نصیرخان لاری ایستادگی کند اما محمد ولی خان قاجار دولو که با او بود ویرا نصیحت کرد و وی تسلیم شد و نخست دستور داد اسبش را که «قراقوزی» نام داشت زین کردند و دختر کی اصفهانی را که از آنجا با خود آورده و دل باو بسته بود بر آن نشاندند و مقداری جواهر را که همراه داشت برزین اسب بست و باو گفت تا اصفهان هیچ جا درنگ مکن و من از پی تو میآیم و آن دختر همه جا از کنار راه رفت تا بشهر اصفهان رسید و چون در شهر راه می‌پیمود اتفاقاً یکی از قاجارها که اسب را میشناخت در خیابانهای اصفهان اورا دید و عنان اسب را گرفت و پرسید اسب محمد حسنخان را از کجا آورده‌ای. دختر تفصیل را گفت و آن مرد قاجار دختر را بخانه خود برد و بپدرش سپرد و برهمان اسب قراقوزی نشست و نزد محمد حسنخان رفت و در سمیرم باو رسید و بدینگونه محمد حسنخان پس از سه روز از آن شکست باصفهان رسید و در آنجا هم درنگ نکرد و یکسره بمازندران رفت .

محمد ولی خان قاجار چون محمد حسنخان را باصفهان روانه کرد حسین خان دولو

قاجار یوخاری باش هم که ازسوی محمدحسنخان حکمرانی اصفهان را یافته بود از پی این خبر بیدرنگ بمازندران رفت که آنجا را بگیرد و نگذارد محمد حسنخان بر آن سر زمین دست یابد. صفرعلیخان قوانلو بدین مطلب پی برد و محمد خان قوانلو عمزاده محمدحسن خان راکه ازجانب وی حکمرانی مازندران را داشت بوسیله سفیری خبر کرد که مانع از دستبرد حسینخان شود.

محمد حسنخان هم که ازشیراز باصفهان رسید در باغ قوشخانه که از ساختمانهای صفویه بود فرودآمد وچون از رفتار حسینخان دولو خبرشد دیگر ازجنگ با کریمخان چشم پوشید وشتابان بمازندران رفت. ازسوی دیگرچون مکتوب صفرعلیخان بمحمدخان قوانلو رسید ترسید افغانهایی که محمدحسنخان ازآذربایجان بمازندران برده است پس ازورود حسین خان با او بسازند و پیش‌ازآنکه خبربایشان برسد هشتاد تن ازسرانشان‌را بیهانه مهمانی بخانهٔ خود خواند وهمه را درغل وزنجیرکشید و بزندان فرستاد. افغانها چون خبرشدند جمع‌شدند وسنگر بستند ومحمد خان هم‌یوسف خان هوتکی راکه‌ازسران مازندران بود با پنجاه تن دیگرازسر کردگان بدفع افغانها فرستاد و اوهم افغانها را شکست داد وبرخی راکشت وبرخی را اسیر کرد.

حسین خان که با افغانها همدست شده وبایشان امیدوار بود چون بفیروزکوه رسید وازحالشان خبرشد ازراه هزارجریب وفولاد محله باستراباد رفت وازرفتن بمازندران منصرف شد ومحمد خان پس‌ازدفع افغانها شش هزارسوارآماده کردومنتظرآمدن‌محمد حسنخان بود وچون او بعلی‌آباد رسید محمدخان بپیشبازاورفت وبا هم بساری رسیدند و چون چند روزآنجا ماندند لشکری فراهم کردند ومحمد حسنخان‌آهنگ استراباد کردو چون حسینخان‌دولومیدانست که ازعهده برنمی‌آیدخویشاوندان و برادران خودرا برداشت و بدامغان گریخت و با ابراهیم خان بغایری که در دامغان بود همدست شد. محمد حسن خان چون باستراباد رسید اورا دنبال کرد ودر بیرون شهردامغان اردو زد و حسین خان را درشهرمحاصره کرد.

درین میان خبررسید که شیخعلی خان‌زند با سپاهی بفیروزکوه رسیده است.محمد حسنخان ترسید که وی بمازندران برود ومحمد خان ازعهده جنگ بااو برنیاید. ناچار دامغان را رها کرد وشتابان بساری رفت. در راه لشکریان او بکلی خسته شدند و اندك اندك ازو رو برمی‌گرداندند ومی‌رفتند وچون بساری رسید ترکمانانی هم که با او بودند ازو برگشتند وشهررا غارت کردند وبسرزمین خود رفتند.

بازمحمد حسنخان ناچارشد باگروهی ازاشاقه باش وغلامان خود باستراباد رودو شیخعلی خان بی‌مانع وارد ساری شد وحسین خان دولو هم ازدامغان باوپیوست. محمد

حسن خان باردیگر دراستراباد سپاهیانی گردآورد و باشرف رفت وشیخعلی خان هم بااو روبرو شد و جنگ در گرفت . پس از چند روز جنگ شیخعلی خان در صدد شد نخست استرابادرا بگیرد تا محمدحسن‌خان پناهگاهی نداشته باشد وبا همه لشکریان خود ازراه ساحل باستراباد رفت . محمد حسنخان هم ازراه خیابان رهسپاراستراباد شد و در ناحیه کلباد بهم رسیدند، چنانکه یك فرسنگ درمیانشان فاصله بود . سر انجام جنگ در کناردریا درگرفت وچون نتیجه نداد محمد حسن خان باستراباد وشیخعلی‌خان‌ازکلباد باشرف رفت .

محمد حسن خان پس ازرسیدن باستراباد کس بخراسان فرستاد وولی خان و نجف خان سرکردگان کردان شادلو را بخود خواند وایشان با ده هزارسوار بیاری اورفتند . سپس سبزعلی‌خان شامبیاتی راکه درسفرآذربایجان با او بود ودردشت قبچاق ازوروبر گردانده بود دوباره با خود یار کرد. سبب اعتراض سبزعلی خان ازمحمد حسن خان‌این بودکه‌محمدولی‌خان دولو که نزدمحمدحسنخان‌مقرب بودپدرسبزعلیخان را کشته بود ووی ازترس جان خود ازمحمد حسنخان روبرگردان شد .

محمد حسنخان باردیگر بدینگونه خود را برای جنگ با شیخعلی خان زندآماده می‌ساخت .

# سر انجام محمد حسن خان

آخرین بارکه محمد حسن خان دراستراباد تهیه برای جنگ با شیخعلی خان زند دید ازتفنگچیان استرابادی وجماعت کرایلی وحاجی لرو کفشلر وکنول هفت هشت هزار تن گردآورد وسپس محمد ولی‌خان و برادرانش‌وعمزادگان حسین خان دولورا بمشاورت جمع کرد ودرنهان بسبزعلی‌خان گفت چون من از مجلس مشاوره بیرون رفتم تو ببهانهٔ خون پدرمحمد ولی‌خان را بکش .

بدین‌گونه ببهانه‌ای ازمجلس بیرون رفت وسبزعلی خان با غلامان خود محمدولی خان‌وصادق‌خان‌وگروهی‌ازسران یخاری‌باش را کشتند. پس ازین واقعه محمد حسن خان با هجده هزارسوارو پیاده بجنگ شیخعلی‌خان رفت‌ودربیرون شهراشرف‌جنگ‌درگرفت. پس اززد وخوردهای بسیار نخست کردان خراسانی شکست خوردند و بخراسان گریختند. محمدحسن‌خان‌چندی با پیادگان‌خود ایستادگی کردوچون‌یارای برابری نداشت از راه خیابان گریخت وسپاهیان شیخعلی خان هم دنبالش می کردند . درمیان راه پل‌شکسته‌ای پیش‌آمد وچون گذشتن همهٔ‌مردم از آن پل ممکن نبود محمد حسن خان در کنارپل‌فضایی را دیدکه درمیان جنگل درخت نداشت وبدانجا تاخت اما پای اسبش درگل فرورفت .

درین هنگام سبزعلی نام که سابقا از غلامان او بود اما ازو روی برگردانده و بشیخعلی خان پیوسته بود با محمد علی آقای دولو برادرحسین خان وده سواردیگر بآنجا رسیدند واورا دیدند و بروی حمله بردند و سرش را جدا کردند.

چون این خبر بمحمد خان قوانلودراستراباد رسید باآقا محمد خان پسرمهترمحمد حسن خان وحسین قلی خان پسر دومش وفرزندان دیگراو بگرگان رفت.

در بارهٔ سال کشته شدن محمد حسن خان درمیان‌تاریخ نویسان اختلافست: برخی در۱۱۷۱و برخی در۱۱۷۲ نوشته‌اند وچون کسانی که مدت سرکشی او را عنوان سلطنت داده‌اند گویند نه سال پادشاهی کرد و وی در۱۱٦٤ بنای طغیان را گذاشته است تاریخ ۱۱۷۳ یا لااقل۱۱۷۲ بدست می‌آید ودرهرصورت۱۱۷۱ نادرست‌ترست.

پس‌از کشته شدن محمدحسن‌خان‌سرش‌را جدا کرده و یکی از قاجارها آنرا در توبره‌ای گذاشته و نزد کریم‌خان که درآنموقع درطهران بوده‌آورده است. تاریخ‌نویسان دورهٔ قاجارمی‌نویسند درین موقع کریم خان درمیان دارالامارهٔ خود نشسته بود. در زاویهٔ شمال غربی حیاط معروف بگلستان درکاخ سلطنتی طهران در سمت چپ ساختمان معروف باطاق موزه فضای کوچکی هست موسوم به «خلوت کریم خانی» که از بناهای کریم‌خان زندست‌وظاهرا وی درآن موقع درین محل‌بوده است. درهرصورت مینویسند که‌آن مرد قاجار نزدیک کریم خان آمد وسررا با همان توبره نزداوبرد. پرسیدچیست؟ گفت: سرمحمد حسن خانست. کریم خان چون شنید ازجای جست و هم چنان پای برهنه از نشیمن خود بزیرآمد وسر را ازتوبره‌درآورد وبادست خود بآب‌شست وموبش‌راشانه زد وگلاب افشاند وسوگواری کرد.

روزدیگرردر تابوت‌گذاشت وخود پیاده تا دروازهٔ شهر از آن تشییع کرد و همهٔ بزرگان دربارش را هم بدان‌کارواداشت وبدین‌گونه آنرا دربقعهٔ شاهزاده عبدالعظیم درجنوب تهران بخاک سپردند.

# فرزندان محمدحسن خان

محمدحسن خان‌نه پسرودودختر‌داشت: پسران بترتیب سن نخست‌آقا محمد خان‌که در۱۱۵۵ولادت یافته بود ودر۱۱۹۳بنای تاخت وتاز راگذاشت ودر۱۲۰۹در طهران بپادشاهی ایران نشست ودر۱۲۱۱ کشته شد. پس ازو حسینقلی خان‌که در۱۱٦٤ولادت یافته ودر۱۱۸٤سرکشی کرد ودر۱۱۹۱ازجهان رفت ودراستراباد بخاکش سپردند. حسینقلی خان‌پدرفتحعلی‌شاهست‌که چون نام جدش را داشت نخست درزمان ولیعهدی‌باو «باباخان»می‌گفتند. آقا محمدخان وحسینقلی خان هردو ازیك مادر وازخواهر ولدخان

قاجار بودند که پدر سلیمان خان نظام الدوله از اعیان معروف دربار آقا محمد خان بوده است .

پسران سوم وچهارم محمد حسن خان مرتضی قلی خان ومصطفی قلی‌خان بوده‌اند که مادرشان دخترحسین خان دواو بوده که پدرش مصطفی‌خان باشد . پسر پنجم جعفرقلی خان ومادرش دخترمحمد خان قاجارعضدالدین‌لو بود . پسرششم مهدیقلی خان وپسرهفتم عباسقلی خان مادرشان ازمردم کرد محلهٔ استراباد بود . مهدیقلی خان پسری داشت بنام ابراهیم خان که قاجارها اورا «ابراهیم خان عمو» می گفتند وعباسقلی خان درجوانی در گذشت و کسی ازو نماند . پسر هشتم وی رضاقلی خان ومادرش ازمردم استراباد وپسر نهم علیقلی خان ومادرش ازمردم اصفهان وظاهرا همان دختراصفهانی بودکه پیش ازین ذکرش رفته است .

دودخترمحمد حسن‌خان نخستین‌شاهجهان بی بی‌خانم نام داشت . کریم خان او را از قزوین بشیراز برد که برای محمد رحیم خان پسرخود بگیرد . دختر کریمخان او را سزاوار همسری برادرش ندانست و گفت سزای قاطرچیانست واو را بقزوین برگردانیدند وپس ازچندی علی مرادخان زند اورا بعقد خود درآورد وپسری بنام خانلرخان آورد .
بواسطه همین توهینی که درزمان کریم خان بخواهرآقا محمد خان کرده بودند چون بپادشاهی رسید دختر کریم خان راکه اسیرکرد بانتقام این گفته به «بابا فاضل» نام قاطرچی بخشید وسالها در طهران در خانهٔ این مرد بود و درین حال درگذشت . دختر دوم محمد حسن را زنی ازقاجارها که به «زبیده خاله» معروف بود برای پسرخودگرفت و وی درجوانی مرد وکسی ازو نماند .

محمد حسن خان خواهری داشته است که ظاهراً همسر ابوالحسن خان علیشاه محلاتی پیشوای اسمعیلیه جد چهارم آقاخان کنونی بوده که در ۱۱۷۰ حکمران کرمان‌شده ونخستین کس ازین خانوادهٔ آقاخانست که نامش درتاریخ آمده است .

## حسینقلی خان جهانسوز

تاریخ نویسان دوره قاجار پس‌ازفتحعلی خان ومحمد حسن خان وپیش ازآقامحمد خان برادر کهتر او حسینقلی خان راهم پادشاه میدانند اماچنانکه گفته شد این مطالب درست نیست زیراکه وی نیز مانند پدروجدش تنها چندسالی سرکشی کرده وپس‌ازهفت سال ازمیان رفته است .

چنانکه گذشت پس‌ازکشته شدن محمد حسن خان محمد خان قوانلو پسران او را

برداشت و بگرگان برد وچندسال درمیان ترکمانان یموت ماندندو پس از چندی مصلحت را در آن دیدند که درسلك خدمتگزاران کریم خان زند درآیند و نزداو رفتند وظاهراً در زمانی که وی هنوز درطهران بوده بخدمتش پیوسته اند. کریمخان هم آقامحمد خان را که پسر مهتر بود و درین زمان سی سال داشت باخود بشیراز برد و برادران دیگر را با خویشاوندان در قزوین گذاشت .

چون آقا محمد خان در ۱۱۵۵ ولادت یافته و درین موقع سی سال داشته است پیدا است که این واقعه یعنی پیوستنش بدربار کریم خان در ۱۱۸۵ بود و درین زمان حسینقلی خان ۲۱ سال داشته است .

چندی پس ازین واقعه حسینقلی خان برای دیدار آقا محمد خان از قزوین بشیراز رفت و در بازگشت کریم خان حکمرانی دامغان را باو داد وچون بدامغان رسید همان داعیه که درسر پدر وجدش بود دروهم پیداشد و در صدد برآمد نخست دشمنان خانوادگی را ازمیان بردارد و بالشکری باستراباد تاخت و گروهی ازسران یوخاری باش را کشت و درین واقعه بی رحمی وخونریزی بسیار کرد و بهمین جهة بود که اورا « جهانسوز » لقب دادند. بزرگان طوایف کتول وحاجی لر را هم کشت. مرتضی قلی خان ومصطفی قلی خان برادرانش بدان جهة که مادرشان از یوخاری باش بود و این طایفه بدیشان آسیبی نمی رساند در استراباد درامان بودند وچون خبر تاخت وتاز برادر را شنیدند ازشهر بیرون آمدند و نزداو رفتند وحسینقلی خان پس از گرفتن استرباد بدامغان بازگشت.

درین هنگام محمد خان سواد کوهی معروف به « دادو » که ازجانب کریم خان حکمرانی مازندران را داشت از کارهای حسینقلی خان هراسان شد و درصدد شد پیش از آنکه ازو آزار ببیند ازپایش درآورد . بهمین جهة لشکری بنوکنده برد که در آن موقع مرتضی قلی خان درآنجا بود تا آنجا را بگیرد . چون این خبر بحسینقلی خان رسید کس نزد برادر فرستاد و پیغام داد که بامحمدخان جنگ کند تا اوهم بیاریش برسد .

پس ازاندك مدتی خود را بساری رساند و گماشتگان محمد خان که در ساری بودند هراسان شهر را رها کردند . چون خبر بمحمد خان رسید آهنگ ساری کرد وچون خواست از رستم کلا بگذرد مرتضی قلی خان که کمین کرده بود بروی تاخت واوراشکست داد ومحمد خان را گرفت ودست بسته نزد حسینقلی خان فرستاد وحسینقلی خان اورا باغل و زنجیر ببار فروش (بابل) برد و پس از آنکه همه اموالش را گرفت او را کشت ومازندران را تسخیر کرد .

این خبر که بکریمخان رسید مهدی خان پسر محمد خان دادو را بحکمرانی مازندران گماشت واو دربار فروش بحکومت نشست. حسینقلی خان بی خبر ببارفروش تاخت و

آقا محمدخان
از کتاب دوبو

صحبگاهی بآن شهر رسید ومهدی خان چون خبرشد کار از کار گذشته بود. راه گریز پیش گرفت ومدتی در خرابهای شهر پنهان بود وسرانجام کسان حسینقلی خان اورا یافتند و در زندان انداختند وحسینقلی خان همه مخالفان خود را برانداخت ومازندران را گرفت و همهٔ دژهایی راکه دراستراباد در دست مخالفانش بود ویران کرد .

کریم خان چندبار لشکر بدفع او فرستاد وازعهده‌اش برنیامد.سرانجام الله‌وردی خان جاجرمی که‌ازقدیم با او همدست بودوی را بجاجرم خواند وحسینقلی‌خان بدانجارفت وچون آنجا رسید نصرالله میرزا پسرشاهرخ افشار هم بجاجرم رفت که درآنجا باحسینقلی خان همدست شود، اما حسینقلی خان بدین‌کارتن درنداد و نصرالله‌میرزا ازپیش اورفت .

همینکه حسینقلی خان از جاجرم بیرون رفت ترکمانان کوکلان با دو هزار سوار بجاجرم تاختند و دربیرون شهر سنگربستندوجنگ درگرفت. الله‌وردی‌خان کسی رانزد حسینقلی خان فرستاد وباو این واقعه را خبرداد وحسینقلی خان بـا دویست تن بجاجرم برگشت و ترکمانان پشیمان شدند وبا او صلح کردند و برگشتند .

از سوی دیگر رؤسای یوخاری‌باش که‌پیشرفت کار حسینقلی‌خان را دیدندبیمناك شدند وچون دیدند از کریم خان هم‌کاری دردفع‌اوساخته‌نیست‌چند تن از ترکمانان‌یموت راکه درسپاه حسینقلی خان بـودند بمال فـریفتند وایشان هـم نیم شبی خـود را بپشت سراپرده اش رساندند ودرخواب اورا باگلولهٔ‌تفنگ کشتندوکشندگان‌اورا کسی نشناخت وپیکرش را درشهر استراباد بخاك سپردند .

چون خبرکشته شدن حسینقلی خان بکریم خان زند رسید زکی خان‌زند رامأمور حکمرانی مازندران کرد . از حسینقلی خان دو پسر ماند یکی همان فتحعلی‌خان معروف بباباخان که فتحعلی‌شاه باشد ودر۱۱۸۵ولادت‌یافته است ودیگری که مانند پدرحسینقلی خان نام داشته وچون نام پدرش را بـدوگذاشته‌اند پیداست‌که پس ازکشته شدن او در ۱۱۹۱ بجهان‌آمـده است . هنگامیکه حسینقلی خـان حکمران دامغان شد زنی ازطایفهٔ عضدالدین لوقاجارگرفته که بعدها درزمـان سلطنت فتحعلی‌شاه بمهد علیا معروف شده است وازآن پس درباردرقاجارهمیشه مادرپـادشاه را مهد علیا میگفتند . این زن نخست در۱۱۸۵ فتحعلی شاه را زاد و چون حسینقلی خان راکشتند باردار بود و در صحرای ترکمان پسردیگری زادکه همان حسینقلی خان دوم باشد .

پس‌ازکشته شدن حسینقلی خان‌کریم خان‌زندبمرتضی قلی خان بردار وی فرمان دادکه‌زن وفرزندان حسینقلی خان را از میان ترکمانان بازگردانند واواین‌کار راکرد . چون‌آقا محمدخان پس ازمرك کریم خان ازشیرازبمازندران رفت زن برادرخود را بعقد خود درآورد وبـادوبرادرزاده‌اش بخانه خود برد وتا زنده بود با او بودند .

# آقا محمد خان

پسر مهتر محمد حسن خان و برادر مهتر حسینقلی خان جهانسوز آقا محمد خان چنانکه گذشت در ۱۱۵۵ از خواهر محمد خان قاجار ولادت یافت. در دورهٔ قاجارها در املای نام آقا محمد خان بدعتی گذاشته و گفته‌اند که چون وی خصی بوده کلمه آقا که در برخی از زبانهای ترکی اصلا بمعنی رییس دربار و چیزی مانند آنست وسپس درمقام تکریم بکار برده‌اند در مورد وی باید باغین «آغا» و درمورد هرکس دیگر با قاف «آقـا» نوشته شود، بهمین جهة خواجه سرایان را هم «آغا» می نوشتند، غافل از آنکه این کلمهٔ تـرکی را ترکها خود بهردوشکل نوشته‌اند، کلمه یکیست چه درمورد مرد باشد وچه درمورد دیگر واین امتیازدرمیان مرد وخصی ضرور نیست .

روز سه شنبه سیزدهم صفر سال هزارو صد و نود و سه قمری کریم خان زنـد در شیرازدرگذشت . آقا محمد خان که پس ازسرکوبی برادرش در شیراز گروگان بود تـا هم‌اوسرکشی نکندوهم افراد دیگرخانواده‌اش آرام بمانند ازغفلتی که پاسبانانش دربارهٔ او کردند بهره‌مند شد و بایك تن خادم ازشیراز گریخت .

این نکته دهان بدهان از پیران واز کسانی که خود درآن زمان می‌زیسته‌اند بمـا رسیده است که آقا محمد خان درزمانی که درشیراز بود چیزی نداشت و کریم خـان عمداً برای اینکه مردم را با خود همدست نکند و اندیشه سرکشی نداشته بـاشد نمی‌گذاشت چیزی داشته باشد بهمین جهة هنگام مرگ کریم خان تنگ دست بود وهمینقدر توانست یکی از «جلوداران» دستگاه کریم خان را بفریبد ووی دواسب ازطویلهٔ کریم خان‌دزدید وبا هم شتابان ازشیراز بیرون رفتند .

کسانی که این واقعه را نقل کرده‌اند گفته‌اند آقا محمد خان باندازه‌ای تنگ‌دست بود که بپول آن زمان بیش از دو «پول» یعنی کمترین واحد پول در آن روزگار که معادل دودینار امروزست با خود نداشت وچون بنخستین منزل‌پس ازشیرازرسیدندوخود وجلودارش بسیار گرسنه بودند حیله‌ای کرد وآن این بود که بر دردکان جگرك فروش رفت ویك نان سنگك بیك پول خرید وباوگفت یك‌پول جگرك درمیان این نان بگذار و همین که آن مرد جگرك را درمیان نان گذاشت ونان اندکی چرب شد بهانه آورد که جگرکت خوب نیست و آنرا پس داد و بدین گونه نـان خود را چرب کرد و بـا جلودارش خورد .

درین جا دونکته بیاد می‌آید یکی آنست که دربعضی ازنواحی ایران جگرك را «حسرةالملوك» می گویند و شایداین اصطلاح اشاره‌ای باین واقعه باشد و دیگر آنکه

کمترین خوراك را درزبان فارسی «یك پول جگرك» اصطلاح کرده‌اند وحتی درموردی که کسی برای چیز کوچك و بی‌قدرو بهایی دستگاهی می‌چیند این مثل بسیاررایجست که «یك پول جگرك سفره قلمکار نمی‌خواهد» . شاید این اصطلاح واین مثل هم اشاره‌ای بدین واقعه باشد .

درهرصورت گویا درین نکته که آقا محمد خان روزگار پیش‌ازسلطنت خود را در تنگ دستی و ناکامی گذرانده است تردیدی نباشد، زیرا که می‌دانیم چون بپادشاهی رسید مرد بسیارلییم وتنگ چشمی بود واین صفت وی را همهٔ معاصرینش بتأکید و اصرار یاد کرده‌اند . چنان می‌نماید که دورهٔ تنك‌دستی وحسرت آغازعمرش او را بدین گونه لییم کرده‌باشد و عموماً کسانی که کودکی وجوانی‌خودرا در تنگ‌دستی گذرانده باشند بدین صفت می گرایند .

آقا محمد خان ازشیرازیکسره باصفهان رفت ودرانجا چند تن از کسانش را که درشهر بودندید وازیشان‌یاری گرفت و بورامین آمد وطوایف قاجار را که درآنجابودند با خود همدست کرد .

آقا محمد خان شانزده سال درنواحی مختلف ایران تاخت وتاز کرد تا اینکه توانست‌درماه ذیقعدهٔ سال۱۲۰۹درطهران بخود عنوان پادشاهی بدهد وتاج وتخت ایران را بدست‌آورد . ازذیقعدهٔ ۱۲۰۹ تا ۱۳ ربیع‌الثانی ۱۳٤٤ (نهم آبانماه ۱۳۰٤شمسی) که سلطان احمد شاه آخرین پادشاه قاجارخلع شد این خاندان بحساب سالهای قمری ۱۳٤سال و٤ماه وچند روزدر ایران پادشاهی کرده‌اند . البته پیداست که متملقان نسبت بخاندان قاجارسلطنت آنها را ازجلوس ترکان‌آق قویونلوآغاز کرده‌اند و برخی هم از زمان فتحعلی خان گرفته‌اند وبدلایلی که پیش ازین‌آوردم این نکته درست نیست .

پس‌ازمرگ کریم خان زند نخست برادرش‌زکی‌خان‌کارها را بدست‌گرفت‌وبرای اینکه حق فرزندان کریم‌خان را غصب نکرده باشد نام پادشاهی را بردو پسر کریم‌خان ابوالفتح‌خان‌ومحمدعلی‌خان گذاشت.اماچون مردی‌بی‌باك وخونریزبود پس‌ازاندك‌زمانی زیردستانش درایزدخواست اورا کشتند وابوالفتح خان پسردوم کریم خان را بپادشاهی برداشتند واودرشیراز بتخت نشست . چندی نگذشت که عمش صادق خان اورا کور کردو اندکی بعد در۱۱۹٦صادق‌خان را هم علی مراد خان پسر زن و برادر زاده‌اش کشت و وی هم چندی بعد در۱۱۹۹مرد وجعفرخان پسرصادق خان بجای او نشست .

درین گیرودار که پیشوایان وسرکردگان طوایف زند بدین‌گونه بجان یکدیگر افتاده بودند ومجال‌برابری با دشمنان خود نداشتندآقا محمد خان توانست بآسانی بسیار باهمان سواران قاجار که آنها را با خود همدست کرده‌بود ازاستراباد بنای دست‌اندازی

بنواحی مجاور بگذارد و گیلان ومازندران واصفهان وهمدان وتبریز را بگیرد وخاندان زند تنها فارس وکرمان را دردست داشتند . جعفرخان را هم درسال ۱۲۰۳ زهر دادند وکشتند وپسرش لطفعلی خان پهلوان معروف خاندان زند جانشین اوشد .

دردستگاه خانواده زند درشیرازحاج محمد ابراهیم نام کلانترشهر بیش ازهمه نفوذ داشته وسرانجام لطفعلی خان را بپادشاهی رسانیده است . تاریخ نویسان زمان دربارهٔ این مرد بسیار بد بین وبدگو بوده‌اند . لطفعلی خان چون بپادشاهی رسید بیش از بیست سال نداشت . داستان زد وخوردهای لطفعلی خان باآقا محمد خان وسرانجام‌او یکی از حوادث شورانگیز تاریخ ایرانست .

## آغاز کار آقا محمد خان

گفتم که لطفعلی‌خان زند چون بپادشاهی رسید بیش از بیست سال نداشت، با این همه جوان دلاوری بود وازهیچ چیز بیم نمیکرد . یگانه عیبی که درو بود این بود که بجوانی ودلاوری ونجیب زادگی خود مغرور بود ودرکارها سختگیری می کرد و درکینه وانتقام جویی پافشاری داشت و بهمین جهة بمحض اینکه درمیان وی وحاج محمد ابراهیم کلانتر شیرازنقاری درگرفت این نقارمنتهی بدشمنی سخت شد . حاج محمد ابراهیم هم مردی کینه جوی ولی درضمن دو روی بود وپنهانی باآقا محمد خان که درآن زمان کارش کم کم بالا می گرفت همدست شد واورا دلیر کرد که بشیرازحمله کند .

چون آقا محمد خان بشیرازنزدیك شدحاج محمدابراهیم که کلانتربود برشهر مسلط گشت وچون لطفعلی خان درین هنگام درشهرنبود همینکه خبر باو رسید با شتاب بسیار بشیرازبرگشت، اما نتوانست شهر را ازهمدستان‌حاج محمد ابراهیم بگیرد .

سال دیگر بازلطفعلی خان بمحاصرهٔ شیرازبرگشت ودرین زمان‌آقا محمد خان‌در اصفهان بود ودوبارسپاهی بحمایت حاج محمد ابراهیم بشیرازفرستاد وهر دوبارلطفعلی خان‌آنها را شکست داد وعاقبت‌آقا محمد خان چاره را جزین ندید که خود بجنگ لطفعلی خان برود . لطفعلی خان درین جنگی که باآقا محمد خان روبرو شده منتهای دلیری را نشان داده وپس ازآنکه پیشتازان لشکرآقا محمدخان را شکست داد و آنها روبفرارنهادند با چند صد تن ازهمراهان خود برای دنبال کردن فراریان برلشکریان آقا محمد خان‌که سی هزارتن میشدند حمله برد وتاجایی که آقا محمد خان چادر زده بود تاخت .

بواسطهٔ تاریکی شب ورعبی که نام اودرهمهٔ دلهای ایرانیان‌آن زمان افکنده‌بود تقریباً تمام لشکر آقا محمد خان را پراکنده کرد و میخواست بسراپردهٔ وی داخل‌شود

واو را بکشد ولی یك تن ازهمراهانش شاید باندیشهٔ خیانت او را ازین کار بازداشت وگفت آقا محمدخان گریخته است . وی ازشنیدن این سخن فریب خورد ودرین میان صبح شد وهوا روشن شد و بازمانده سپاهیان آقا محمد خان دلیر شدند و ناچار لطفعلی خان ازآنجا بازگشت وبکرمان رفت وسپس روی بخراسان نهاد وپس ازرنج بسیار بر گشت وشهر کرمان رامحاصره کردو گرفت. آقامحمدخان هم با تمام لشکر خود بکرمان تاخت وشهر رامحاصره کرد واین محاصره چهارماه کشیدوعاقبت همراهان لطفعلی خان باوخیانت کردند وشهر را تسلیم آقا محمد خان کردند . بازهم لطفعلی خان سه ساعت در کوی و برزن شهر مقاومت می کرد وچون چاره را منحصر بفرار دید همینکه شب شد با سه تن ازهمراهانش ازمیان سپاه دشمن گریخت .

چون روزشد و آقا محمد خان دانست کـه لطفعلی خان گریخته است کینهٔ خود را متوجه مردم بیگناه شهر کرمان کرد وفرمان داد که همهٔ مردم شهر بجز کودکان و پیران شکسته رابـکشند یا کور کنند وچنانکه نوشته اند درآنروز بیست هزار زن و کودك را درمیان لشکریانش قسمت کرد .

چند روز پس ازین واقعه لطفعلی‌خان را بخیانت گرفتار کردند ونزدآقا محمدخان بردند و وی دستورداد کورش کنندو بدین گونه پادشاهی او درسال ۱۲۰۹ قمری منقرض شدو دیگر کسی ازخاندان زنددرایران بپادشاهی نرسید. لطفعلی خان راپس ازین واقعه بطهران آوردند وپس ازچندی درطهران مرد و معروفست دربقعهٔ امـامزاده زید طهران او را بخاك سپرده‌اند .

## جنگهای آقا محمد خان در نواحی دیگر ایران

پس ازمغلوب شدن لطفعلی خان دیگردرجنوب ومغرب ومرکزوشمال غربی ایران مانعی دربرابرآقا محمد خان نبود وتوانست بآسانی مازندران وگیلان وعراق و فارس وکرمان ومرکزومغرب ایران را بدست بگیرد . اما درخراسان هنوزبازماندگان نادر شاه وشاهزادگان افشار پادشاهی می کردند ودرتمام مدتی که خانـدان زند در ایـران فرمانروایی داشته‌اند کسی مزاحمشان نشده بود .

هنگامی که آقا محمد خان پس ازمرگ کریم خان ازشیراز گریخت وبایل قاجار پیوست همهٔ پیشوایان این‌طایفه‌ازو پیروی نکردند ودرمیان‌خاندانش‌هم برسرجاه‌طلبی‌های او نفاق افتاد وآقا محمد خان توانست بزحمت بسیارقسمتی ازایل قاجار را باخود همراه کند وسپاهی شامل سی هزارتن فراهم سازد . درآن زمان پیشوایان قاجـارهمه درشهر استرابادآن روز وگرگان امروز مقیم بودند وآقا محمد خان صلاح کارخود را دریندید

که پایتخت خود را درجایی قراردهد که نزدیک‌تر بطوایف قاجار باشد و بهمین جهة شهر طهران را که دراواخر صفویه درنتیجه آمد ورفت‌های پیاپی پادشاهان صفوی ازاصفهان بخراسان و مازندران و آذربایجان و مغرب ایران قصبه بزرگی شده و در زمان کریم خان آبادتر گردیده بود پایتخت خود کرد و برج و بارویی برای آن ساخت که همان ارک طهران باشد که تا سی‌وچندسال پیش هنوز آثار آن باقی بود ودرین شهر بپادشاهی ایران نشست .

درزمانی که محمد حسن خان پدرآقا محمد خان بنای طغیان را گذاشت عادلشاه برادرزاده نادرشاه درخراسان سلطنت می کرد وپس ازاینکه محمد حسن خانرا شکست داد دو پسراو را اسیر کرد و پسرمهتریعنی آقامحمد خان‌را که پنج یاشش ساله بودمقطوع النسل ساخت. این کودک ازهمان اوان‌ترشروی و بدخوی شده بود وناکامی آغازجوانی‌و حالت خاصی که در روان شناسی جالب توجهست دروجود وی قساوت قلب وخونریزی‌و بی‌رحمی وحتی لئامت طبع ودرویی‌فراهم کرد و کینه جوی وبدل و بدگمان شد .

پس ازمرگ عادلشاه آقا محمد خان ازخراسان گریخت ونزد پدربازگشت و در همه سرکشیهای پدربااوهمراه بود . پس‌ازآنکه‌محمدحسن‌خان کشته شدآقا محمد خانرا باسارت نزدکریم خان بردند واورا درشیرازنگاه داشتند وحتی کریم خان بمنتهی درجه با اوملایم ومهربان بود . پس ازچندی کریم خان را اندك اندك نسبت بوی اعتمادی دست داد وحتی درکارهای کشوربا اوشورمی کرد وانعامهای وافر باو می‌داد و آزادش گذاشته بود درشهرشیرازبهرکجا می‌خواهد برود وبلکه باواجازه می‌داد که بربهترین اسبان وی سوارشود ودراطراف شیرازبشکاربرود،منتهی اجازه نداشت ازاطراف‌شیراز دورتر رود وبهمین جهة بود که در روزمرگ کریم خان توانست بدان‌آسانی ازشیراز بگریزد .

یکی ازصفات برجسته آقا محمد خان این بود که بمنتهی درجه بر نفس خود استیلا داشت ومی‌توانست احساسات خود را پنهان کند ودگرگون وانمود سازد ومردم رابدین گونه فریب دهد . بهمین جهة چون‌کارش بالا گرفت باکمال احتیاط قدم برمی‌داشت ، منتهی گاهی حس‌خون خواری‌و کینه جویی‌اختیار ازدستش می‌ربود. پس ازفرار ازشیراز بشتاب خود را بطهران رساند وتنها درراه اندکی دراصفهان درنگ کرد .

معروفست درآن موقع علافی دراصفهان بود محمد حسین نام که باکسان آقا محمد خان وسران ایل قاجارداد وستد داشت وآقا محمد خان چون باصفهان رسید نزد اورفت وعلوفهٔ اسب خود را ازونسیه کرد ووی نیزچون مردی پیش بین وزیرك بود دریافت که این مردکارش بالا می گیرد وازین معاملت زیان نخواهدکرد .آقا محمد خان هم چون

کارش پیش رفت این مرد را بخود نزدیك کرد واوهمان حاج محمد حسین اعتماد ـ الدوله اصفهانی صدراعظمست .

پس ازین درنگ مختصردراصفهان آقا محمد خان یکسره بطهران آمد و یك شب درآنجا ماند و بمازندران رفت ودرآنجا جمعی ازطوایف قاجار بروگرد آمدند ولی در خاندان پدری مخالف بسیارداشت که زیربارش نمی‌رفتند وحتی برادرانش بروبرخاستند ویکی ازبرادران بروخیانت کرد ودرنتیجه آقا محمد خان درجنگی شکست خوردودستگیر شد وچیزی نمانده بود دشمنان اورا کور کنند ولی از آن گرفتاری نجات یافت و باز کوشش کرد وگروهی را با خود یار کرد .

درین هنگام علیخان افشار که سرکردهٔ طوایف افشاردرآذربایجان بودپریشانی اوضاع را غنیمت شمرد و بداعیهٔ سلطنت برخاست وگروهی هم بروگرد آمدند . آقا محمد خان نامه‌ای باو نوشت وباکمال فروتنی ازوی دعوت کرد که با یك دیگرملاقات کنند ودرآن نوشته بودکه طوایف ترك ومغل که درایرانند باید با یکدیگرمتحدشوند و نگذارند که ایرانیان خود بسلطنت برسند . علی خان همواره از حیله و بی‌اعتباری مواعیدآقا محمد خان هراسان بود و بهمین جهة دعوتش‌را نپذیرفت.آقا محمد خان باسپاه خود بجنگ او رهسپارشد وچنان وانمودمی کرد که بجنگ می‌رود، اما چون باو نزدیك شد یکی ازبرادرانش راکه همراهش بود نزد علی خان فرستاد و او در حضور سران ایل افشار ازجانب آقا محمد خان پیغام دادکه نباید دوایل ترك با یکدیگربجنگند و مجالی بدشمنان بدهندکه برایشان چیره شوند. اگرطوایف افشار با وی همراهی کنند وبا قاجارها هم پیمان شوند ایالاتی که در دست افشارهاست ازیشان خواهد بود وکسی حدآن نخواهد داشت که بخاکشان تجاوزکند و با این اتحاد می‌توانند دشمنان خود را ازمیان بردارند .

این حیله وتزویردل علی خان را نرم کرد وباآقا محمد خان همدست شد و همواره با او بود تا اینکه روزی علی خان نزدیکی ازسران سپاه خود مهمان بود وآقا محمدخان کس درپی اوفرستاد واورا خواندکه درکارمهمی با وی‌شور کند و علی خان در رفتن نزدآقا محمد خان ازبس شتاب کرده بود سلاح با خود بر نداشت وچون وارد خانهٔ آقا محمد خان شد چند تن برسراوریختند وچشمانش را بیرون آوردند وفردای آن روزهم باکسانی که با اوهمراه بودند جنگ کردند وآنها را ازپا درآوردند .

پس ازین واقعه آقا محمد خان درصدد شد دست برادران خود را ازکارکوتاه کند وسه تن ازیشان که ازو امان نداشتند از ایران گریختند . یك تن دیگرازبرادرانش را که گرفت کورکرد وتنها ازبرادرانش جعفرقلی خان مانده بودکه قسمت عمده پیشرفتهای

خود را مدیون او بود ولی چون بابا خان برادرزاده خود را که بنام فتحعلی شاه پادشاهی نشست ولیعهد خود کرد گمان برد که شاید جعفرقلی خان ازین برادر زاده تمکین نکند ودرصدد آزار او بود. چون جعفرقلی خان حکمرانی اصفهان را از آقا محمد خان خواست وی این کار را ازو دریغ کرد و او را بمازندران فرستاد. پس ازچندی جعفرقلی خان را نزد خود خواند، لیکن وی از آمدن ابا کرد وچون درمیان زیردستان خود نفوذ بسیار داشت آقا محمدخان می ترسید که با او ازدرمخالفت درآید. سرانجام مادر خود را شفیع برانگیخت که برادر را نزد وی بفرستد وحکمرانی اصفهان را باو وعده کرد وخواست که پیش ازرفتن باصفهان بطهران نزد او بیاید. جعفرقلی خان هم چنان درتردید بود ولی چون آقا محمد خان پی در پی پیغامهای بسیار محبت آمیز می فرستاد ووعدهٔ صریح میداد که بیش ازیك شب او را درطهران نگه ندارد سرانجام جعفرقلی خان خام شد وفریب خورد ونزد برادر بطهران آمد. اوهم وی را باکمال خوشرویی پذیرفت. فردای آنروز پس از آنکه آقا محمدخان برخی راهنمایی‌ها دربارهٔ حکومت اصفهان باو کرد واو را بدین گونه فریب داد گفت گمان دارم که شما هنوز این قصر سلطنتی طهران را درست ندیده‌اید، خوبست باباخان شما را راهنمایی کند ببینید وپس از تماشای آن برگردید، بازمطالبی دیگرهست که میخواهم باشما درمیان بگذارم. جعفرقلی خان هم بتماشای قصر بیرون آمد وهنگامی که ازدالانی تاریك می گذشت چند تن برسراو ریختند واورا کشتند. تا چندی پیش درطهران روبروی کاخ دادگستری کنونی تالاربسیاربزرگی ازهمان زمانهای آغازدوران قاجارها بود که آنرا عمارت خورشید می گفتند وبجای آن دو ساختمان آجری وزارت دارایی را که اکنون هست ساخته‌اند ودرزیرآن تالاربزرگ دالان درازتاریکی بود که می گفتند جعفرقلی خان را آنجا کشته‌اند.

پس از کشتن جعفرقلی خان آقا محمد خان درصدد برانداختن ترکمانانی برآمد که ازسالیان دراز با خاندان وی همراهی کرده بودند و همواره با پدرش هم مساعد بوده‌اند ومیخواست بدین گونه ازهمراهی که با برادرش جعفر قلی خان کرده‌اند انتقام بکشد. این بود که باسپاهی بجنگ ایشان رفت ودرین جنگ خونریزی بسیار کرد وعدهٔ کثیراز زنان وفرزندان ترکمانان را اسیر کرد وبا خود برد وعده‌ای ازین زنان تن باسارت وبردگی درندادند ودر راه خود را کشتند.

ازآن روزدشمنی بسیارسخت وکینه‌ای درمیان ترکمانان ایران در برابر خاندان قاجار پیدا شد وبهمین جهة بود که تقریباً درتمام مدتی که قاجارها درایران پادشاهی داشتند ترکمانان هروقت توانستند برنواحی مجاورخود تاختند ومخصوصاً راه خراسان بطهران همواره مورد تاخت وتازشان بود ومسافران را غارت می کردندوزن وفرزندشان

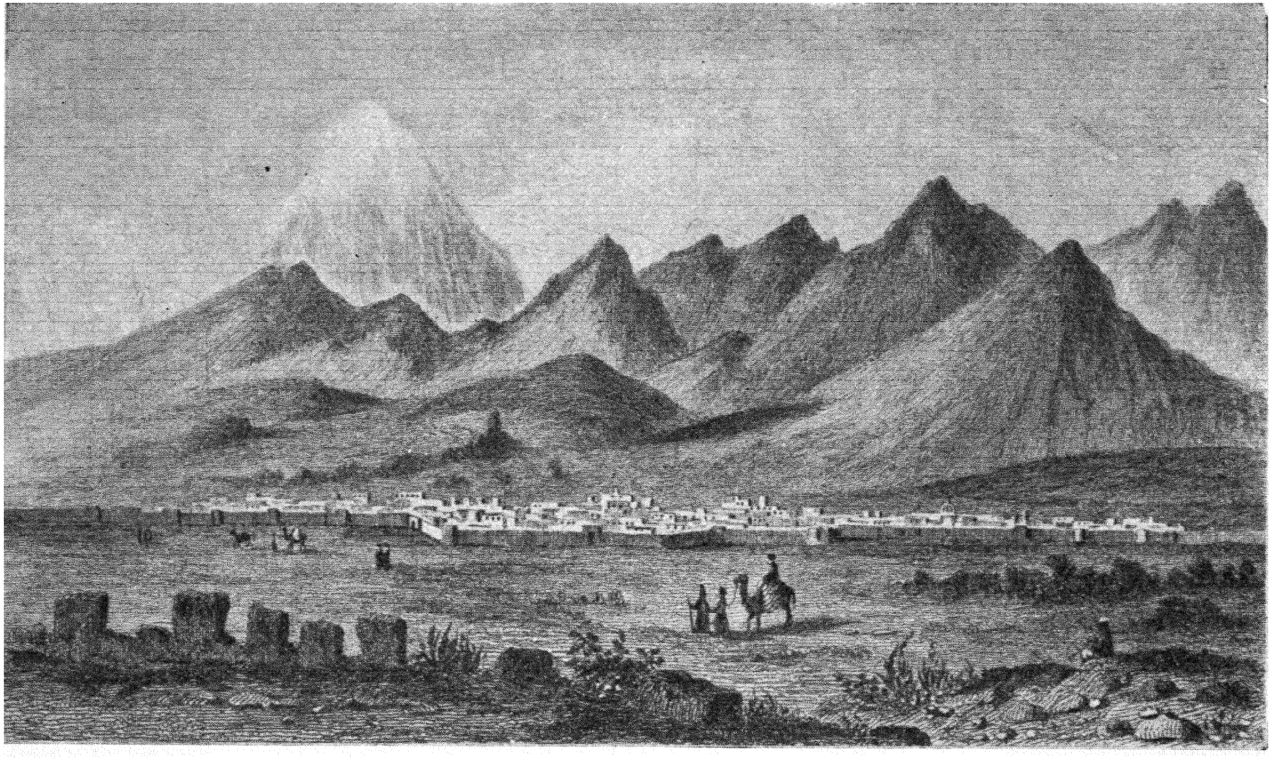

شهر طهران در زمان آقا محمد خان

**از کتاب « ایران »** تألیف لوی دوبۀ فرانسوی چاپ پاریس( **۱۸۴۱ م ۱۲۵۷ ق .)**

را باسیری می‌بردند واین اسیر گرفتن زن وفرزند را انتقام همان واقعه می‌دانستند و از طرف دیگرهم مأموران دولت هروقت که میتوانستند وترکمانان را شکست می‌دادند با ایشان همین معامله را تجدید می کردند واین بود که تا تقریباً پنجاه سال پیش که برده‌ـ فروشی از ایران برنیفتاده بود کنیز زرخرید ترکمان در شهرهای مرکزی ایران وجود داشت .

## لشکرکشی بقفقاز

درسراسر دوره صفویه گرجستان تا سواحل شرقی دریای سیاه جزو خاك ایران بود وهروقت سلاطین آل عثمان نیرومند شده و آنجا را تصرف کرده بودند پادشاهان صفوی بجنگشان رفته و آن سر زمین را پس گرفته بودند . منتهی چون پادشاهان گرجستان مسیحی بودند صفویه یك قسم اتحادی با ایشان برقرار کرده بودند و دربرخی کارهای جزیی استقلالی بپادشاهان گرجستان داده ودرضمن برای اینکه ایشان مطمئن باشند همیشه شاهزادگان گرجستان و ولیعهد های آن کشور بعنوان گروگان اما باکمال احترام دردربار صفویه دراصفهان بوده‌اند وهنگامی که پادشاه سلف می‌مرده است ولیعهد وجانشین او با تشریفات ازاصفهان می‌رفته و برتخت می نشسته وحتی درمیان خاندانهای مهم گرجستان وخانوادهای متنفذ ومعروف اصفهان هم خویشاوندی بوده و بیشتر آنها زنان گرجی داشته‌اند، حتی شاهزادگان ونجیب زادگان گرجستان همسر پادشاهان و شاهزادگان صفوی می‌شده‌اند . پس ازانقراض صفویه وضعف دربارایران پادشان گرجستان اندك اندك دراندیشه استقلال برآمدند وازسوی دیگر روسها برمتصرفات جنوبی خود افزوده وازشمال با ایشان همسایه شده بودند وناچارهروقت که پادشاهان گرجستان ازجانب دربارایران نگران و بد دل‌می‌شدند می کوشیدند پشتیبان وهواخواهی دربار روسیه را جلب کنند .

چون آقا محمد خان برخاندان زند قیام کرد هراکلیوس دوازدهم پادشاه مسیحی گرجستان پریشانی اوضاع ایران را غنیمت شمرد وزیربارحمایت روسیه رفت . آقامحمد خان پس ازآنکه درایران پیش برد درسال ۱۲۰۹ درصدد شد باگرجستان جنگ کند و باکمال شتاب وسیله برای این کارفراهم ساخت. هنرعمدهٔ نظامی آقا محمد خان که سبب کامیابی وغلبهٔ اودرهمهٔ میدانهای جنگ شده اینست که باکمال سرعت می‌توانسته است سپاهیان خود را برای جنگ مسلح وآماده کند و با سرعت فوق‌العاده بمیدان جنگ می‌رسیده وبدین گونه همیشه چند روز زودترازآنکه حریف انتظاراو را داشته است بر سراو می‌تاخته واورا بدین گونه بغفلت می گرفته وکاررا ازپیش‌می برده است واین یگانه

هنر نظامی او بوده وجز ین صفت دیگری که برای فرماندهان بزرگ لازمست نداشته است.

درین جنگ هم آقا محمد خان همین اصول را بکار بست و بپادشاه گرجستان مجال نداد که خبر بشود وازروسیه یاری بخواهد. این بود که با کمال شتاب سپاه خود را که شمارهٔ آن بشست هزار می رسید دراطراف طهران جمع کرد و تا روز حرکت هیچ کس نمی دانست بکجا خواهد رفت .

چنانکه پیش ازین اشاره رفت آقامحمدخان در کتمان نیت واندیشهٔ خود توانایی و خود داری خاص داشت و همیشه در جنگها تا فرمان حرکت نداده بود لشکریانش ازمقصد اوخبر نداشتند . عادتش این بود که سپاهیان رابطهران احضارمیکرد ودرجلگه وسیع اطراف طهران آنها را جمع می آورد وخود درتپه ای که درشمال طهران برسرراه شمیران درطرف راست جادهٔ کنونی واقعست وبعدها فتحعلی شاه درآنجا ساختمانی بنام قصر قاجارساخت که اخیراً ویران کردند لشکرگاه می کرد ودر آنجا سامان لشکر خود را می داد وفرمان حرکت صادرمیکرد .

درین جنگ لشکر آقا محمد خان بیشترمرکب ازسوارنظام تندرو بود وبا سرعت بسیارازطهران عزیمت کرد وبزودی شهرهای ایروان وشوشی را که برسراه ودردست مخالفانش بود گرفت وعدهٔ کافی برای نگاهبانی این دوشهر که دومرکزنظامی مهم بر سرراه ایران بگرجستان بود گماشت وبازمانده سپاه خود را برداشت وبسوی تفلیس حرکت کرد وبا چهل هزارسپاهی بشهر تفلیس رسید .

هراکلیوس بمحض اینکه خبرشد توانست ده هزارتن را برای دفاع پایتخت خود گردآورد ودیگر فرصت نیافت ازروسیه یاری بخواهد. این بود که عدهٔ او برای دفاع ازپایتخت سخت ناتوان بود وباآنکه گرجیان منتهای دلیری ودلاوری را درین جنگ نشان دادند ازعهده دفاع بر نیامدند وناچارازشهر گریختند وهراکلیوس هم خود بکوهستان اطراف تفلیس پناه برد .

آقا محمد خان بدین گونه وارد شهر بی مدافع شد وخونریزی بسیار درآن کرد و کلیسیاهای شهر را ویران ساخت وشانزده هزار پسر ودختراسیر گرفت و بعدها با خود بایران آورد .

این بی رحمی وخشونت فوق العادهٔ آقا محمد خان زیان بسیار بزرگی بایران زد و آن این بود که کینهٔ سختی دردل گرجیان دربارهٔ ایران فراهم شد ودیگر گرجستان بایران بازنگشت .

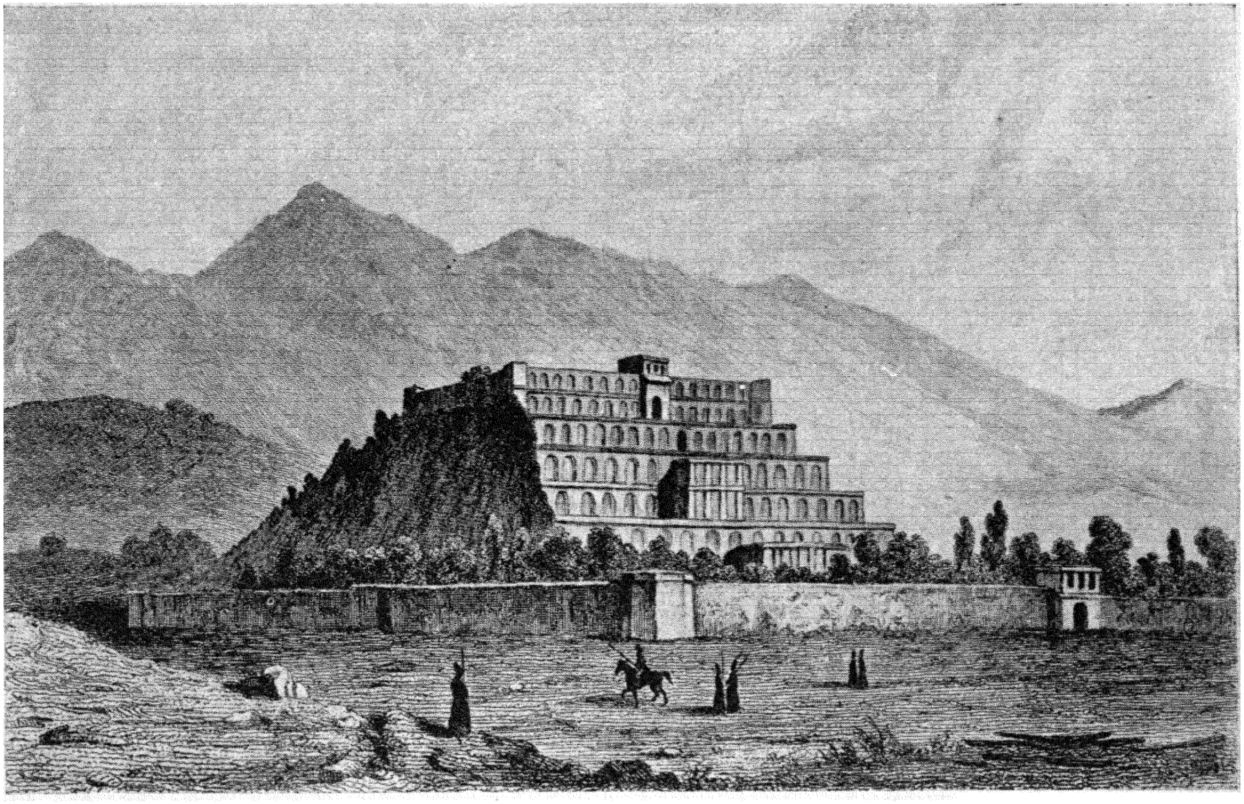

قصر قاجار ازساختمانهای آقا محمد خان

از کتاب دوبو

# بپادشاهی نشستن آقا محمد خان

تا این زمان آقا محمد خان قاجارهنوزدعوی پادشاهی ایران را نداشت . پس از جنك گرجستان آقا محمد خان بمنتهی درجهٔ غرورخود رسید و ازین پیشرفت های خیره کننده که تا آنزمان تنها جنبهٔ تاخت وتازداشت خود بیش از همه حیرت زده شد و بهمین جهة چون دیگرمانعی در برابر خویش نمی‌دید درصدد شد علناً خود را بپادشاهی ایران اعلان کند ودرسال ۱۲۱۰ سران سپاه خود را برای همین مقصود بطهران احضار کرد .

درمجلسی که با حضورسر کردگان درطهران تشکیل داد تاجی راکه پیش ازوقت تهیه دیده بود بدست گرفت و گفت اگر ایشان موافقت کنند تاج را برسر خواهدگذاشت ، اما بدین شرط پادشاهی را می پذیرد که همهٔ حاضران سوگند یادکنند که تا زنده‌اند از یاری و وفاداری با اودست برندارند . پس ازآنکه همه سوگند خوردند تاج مروارید نشانی راکه آماده کرده بود برسر گذاشت و شمشیری راکه ازسرقبرشاه‌اسمعیل صفوی مؤسس سلسله صفوی آورده بودند بر کمر بست وبدین وسیله خود را جانشین صفویه و پادشاه واقعی و پیشوای مذهب شیعه قرارداد .

# انقراض سلطنت افشارها

پس ازکشته شدن نادرشاه سلطنت بازماندگان اودرایران بکلی برچیده نشد ودر تمام دورهٔ سلطنت خاندان زند بازماندگان نادر در خراسان هم چنان حکمرانی داشتند وگویا کریم خان خان عمداً مزاحم ایشان نبوده است . آقا محمدخان که بسلطنت ایران نشست درصدد برآمد این خانواده رابراندازد این بود که ببهانهٔ زیارت عازم مشهدشد و درباطن می‌خواست دست جانشینان نادر را ازآنجا کوتاه کند ودرضمن بجواهر و نقدینهٔ فراوانی که معروف بود هنوزدردست بازماندگان نادرهست دست بیابد .

چون آقا محمد خان نزدیك مشهد رسید شاهرخ میرزا پسررضا قلی میرزا و نوهٔ نادرشاه که آخرین شاهزادهٔ خاندان افشاربود ودرخراسان استقلال داشت ودراثنای زدو خورد های سابق دستگیرشده و کورش کرده بودند مصلحت را درین دانست که باو پناه ببرد تا جان وی درامان باشد این بود که نزدآقا محمد خان رفت . آقا محمد خان هم در رواق امام هشتم درحضورهمهٔ بزرگان خراسان سوگند یادکرد که آسیبی باو نرساند و وپس از آنکه او را خام کرد جواهری راکه پیش او سراغ داشت خواستار شد و چون شاهرخ میرزا ازتسلیم آن خود داری کردوی را درشکنجه کشیدندوچندان شکنجه کردند که چیزی نمانده بود جان بسپارد. این بودکه ازترس جان خویشتن جایی که آن گوهرها

را در آن پنهان کرده بود نشان داد و آقا محمد خان آنها را تصرف کرد . می نویسند در آن گوهرها یاقوت بسیار درشتی بود که اورنك زیب پادشاه معروف هند بر تاج خود نصب کرده و نادر از هندوستان آورده بود .

پس از آنکه آقا محمد خان برین گوهرها دست یافت شاهرخ میرزا را باهمهٔ کسانش از خراسان بمازندران فرستاد، اما در درراه بواسطه زخمهایی که هنگام شکنجه دادن باو زده بودند جان داد ودر آن زمان شست وچهارسال داشت و بدین گونــه سلطنت خاندان افشاردر ۱۲۱۰ قمری پس ازمرك شاهرخ میرزا آخرین شاهزادهٔ این خاندان منقرض شد.

## لشکرکشی دوم گرجستان

آقا محمد خان باین اندیشه بخراسان رفته بود که نخست کار بازماندگان نادرشاه را بسازد واز آنجا بماوراءالنهر لشکر بکشد و با خان بخارا که پس از کشته شدن نادرشاه مستقل شده بود جنك کند و آن سر زمین را هم بگیرد اما همان زمان که درمشهد بود باو خبر رسید که ازروسیه یاری بپادشاه گرجستان رسیده ودوباره گرجیان نواحی را که وی گرفته بود تصرف کرده اند واز رود ارس گذشته و بآذربایجان رسیده اند .

این بود که آقا محمد خان ناچار بار دیگر راه گرجستان را پیش گرفت وازخراسان بآذربایجان رفت ودرین میان حوادث نیز یاری مخصوص باو کرد وآن این بود که درهمان اوان درماه نوامبر ۱۷۹۶ میلادی (جمادی الاولی ۱۲۱۱ قمری) یکاترین ملکهٔ معروف روسیه که پشتیبان بسیار قوی نصارای گرجستان بود مرد وآقا محمد خان برای سرکوبی گرجیان مانع بزرگی در پیش نداشت . اما روزگار با اوهم یاری نکرد بدین معنی کــه هنگام توقف درآذربایجان که می خواست دراوایل بهار بگرجستان بتازد در موقعی که در حوالی شهرشوشی در آن سوی رود ارس لشکرگاه ساخته بود شب ۲۱ ذی الحجه ۱۲۱۱ دو تن ازلشکریانش بچــادری که درآن خفته بود وارد شدند و بزخم کارد او را کشتند .

## هیأت ظاهری آقا محمد خان

از زمان قدیم تصویری از آقا محمد خان در ایران واروپـا انتشار دارد که چهرهٔ بسیار لاغر بی موی او با تاجی مروارید نشان بشکل بیضی در آن دیده می شود . درین تمثیل خطوط چهره او بسیار طبیعی نیست وظاهراً در زمانهای بعد ازواین تصویر خیالی را ساخته اند . یگانه سندمعتبری که دربارهٔ هیأت ظاهری اوهست آنست که سرجان ملکلم انگلیسی در کتاب معروف تاریخ ایران خودآورده است. سرجان ملکلم در سال ۱۲۱۵

قمری مطابق با ۱۸۰۰ میلادی ازجانب شرکت هندوستان بسفارت بدربار ایـران آمده است ودرین‌موقع تازه چهارسال از کشته شدن آقامحمدخان گذشته بود و بهمین جهت اطلاعاتی که وی بدست آورده است می بایست کاملا درست باشد. سرجان ملکلم می نویسد آقامحمد خان لاغر و باریك اندام بود وازدور جوانی چهارده پانزده ساله بنظر می آمد. چهره چین خورده داشت و بی‌مووماننـد چهره پیرزنان بود وچون بیشتر درخشم بودسیمای خوش آیند نداشت . بهمین جهة اگر کسی بروی او مینگریست وی درخشم میشد وبدین‌گونه کسی جرأت نداشت برچهرهٔ او بنگرد . می نویسندکـه وی اغلب گرفتار حمله صرعی بوده است وگاهی درسفرها این حالت روی‌می‌داده وهروقت که مبتلی می شدتا دوساعت بی هوش ودر حال تشنج بوده‌است. روزی درشکار اسب وی در باطلاقی فـرو رفته ودر آن‌حال گرفتارهمان حملهٔ صرعی‌شده بود. سربازی که باوی بود برنج بسیاراوواسبش را از باطلاق بیرون کشید ودر کنار او ایستاد تابهوش آید . چون چشم باز کرد ووی رادید ازو بسیار ممنون شد و باو انعامی وعده کرد ، اما مدتها گذشت و بوعدهٔ خود وفانکرد وآن سربازکه جرأت نمی کرده است مطالبه کند هرزمان که با او روبرو میشد برچهرهٔ او می‌نگریست شاید بدینوسیله وعده اورا بیادش آورد.روزی که باز برچهرهٔ اومینگریست درخشم شد وفرمان داد چشمان اورا بیرون آوردند .

درین تردید نیست که آقامحمدخان‌درپنج یاشش‌سالگی‌پس‌ازشکست خوردن پدرش بدست لشکریان عادلشاه برادر زادهٔ نادرشاه اسیر شده‌ودرهمان‌زمان‌اورا مقطوع‌النسل کرده‌اند و ناچار نمو ورشد طبیعی‌او کامل نبوده و بهمین‌جهتست که‌بسیارلاغرو نحیف بودو نیز بهمین سبب گرفتار صرع بود . این نکته درتاریخ ثابت شده که بسیاری از دلاوران درمیدانهای جنگ حال طبیعی نداشته‌اند و بیشترشان گرفتار حملهٔ صرعی میشده ودر آن حال کارهای شگفت می کرده‌اند وحتی این نکته را دربارهٔ نـاپلئون اول سردار بسیار معروف فرانسوی هم نوشته‌اند .

## سیرت آقا محمد خان

درمیان تاریخ نویسان که دربارهٔ‌وی بحث کرده‌اند بازسرجان ملکلم بیش‌ازدیگران اوصاف وی را شرح داده‌است. می‌نویسدکه بالاترین شهوت وی ریاست بودو پس‌ازآن امساك درخرج وسپس انتقام وکینه جویی ، اما بیشتر امساك وانتقام رادرمقام جاه طلبی ازیاد می برد وبرای استرضای ریاست دوستی خویش ازهیچ چیز دریغ نداشت .

حقیقت دیگری که در بارهٔ وی منکر نمی توان شد اینست که اگر می تـوانست بفریب وخدعه کاری از پیش ببرد بزور متوسل نمیشد. پیران مادهان بدهان این‌نکته را

مکرر آورده‌اند که ازیکی از نزدیکان آقا محمد خان پرسیده اند آیا وی شجاع بوده است یا نه ؟ او گفته است البته شجاع بود ولی من هرگز بیادندارم بشجاعت کاری‌ازپیش برده باشد وحیله و تزویراو کاررا چنان ازپیش میبرد که دیگر حاجت بدلاوری نداشت .

فکر وی بسیار عملی بوده و برای پیش بردن مقصود خود از هیچ روی گردان‌نمی شده است وهروسیله‌ای را جایزمی‌شمرده . معاصرینش گفته‌اند که ظاهراً دعوی دینداری میکرده وحتی درلشکرکشی‌ها وسفرها نیم شبان بر می خاسته ونماز میکرده‌وبااین‌همه با برادرش جعفر قلی خان بقرآن قسم خورده بود که وی را بیش از یك شب درطهران نگاه ندارد وچون اورا کشتند وکشته‌اش را نزد او بردند دستور داد فوراً ازشهر بیرون ببرند که برخلاف سوگند خود رفتار نکرده باشد .

دیگر از صفات او که همهٔ تاریخ نویسان درآن اتفاق کرده‌اند بی رحمی اوست و حتی این لطیفه را ازیکی ازعمال نزدیك اوروایت کرده‌اند که هروقت ازپیش او میآمد دست بر سر خود می‌نهاد تا ببیند بجای خود هست یا نه ! در نتیجه این سختگیریها و بدرفتاریها و پیمان شکنی‌هاهرگز بهیچ کس اطمینان نداشته ودر سراسرمدت‌فرمانروایی خود بزرگان ومتنفذین ایران را مجبور می کرده‌است که همیشه چندتن از نزدیکان خود را بگروگان نزد او بفرستند تابدین وسیله بدیشان اعتماد کند .

دربرابر این صفات طبیعی که برخی از آنها ناشی ازنقص خلقت او بوده است تردیدی نیست که مردی‌کاردان‌وباکفایت ومدبر بوده‌چنانکه نه‌تنها بسرعت هرچه تمامتر ایران راگرفت وبپادشاهی رسید بلکه سرزمینی راکه پریشان وگرفتارملوك الطوایف وراهزنان‌مسلح وگردن کشان‌بود امن کردوجهانیان را ازپیشرفت‌های‌خود خیره ساخت .

در امور داخلی ایران وی برخی اصلاحات‌کرد ازآن جمله این بود که دستورداد بهر شهری‌که وارد می شودکسی باستقبال او نرود . پیش ازودردورهٔ صفویه وپس‌ازآن دردورهٔ افشارها وخاندان زند درسراسر ایران معمول شده بود که مکاتبات دولتی رابا انشای پرتکلف و پرازکنایه و استعاره وعبارت پردازیهای زاید ومخل می نوشتند واو نخستین کسیست که دستور داده‌است مکاتبات و احکام وفرمانهای دولتی را بزبان ساده بنویسند وازعبارت پردازی خود داری‌کنند وهروقت فرمانی یا حکمی پیش اومی‌بردند که امضا کند وباصطلاح آنروز «صحه» بگذارد یعنی بگوید صحیح ودرستست وادارمی‌کرد میخواندند واگر بعبارات‌مغلق‌ومقدمهٔ منشیانه آغاز کرده‌بودند نمی گذاشت بخوانند ودستور می‌داد عوض کنند .

ازطرف دیگر بمراسم درباری بسیارمقیدبود، چنانکه می‌نویسند وقتی سفیری از سوی‌پادشاه افغانستان بدرباراوآمده بود وکسی که سفیر را نزد اوبردگفت سفیرپادشاه

افغانستان برای پای بوسی غلامان آستان شما آمده است. آقا محمد خان چنان درخشم شد که چیزی نمانده بود حکم کشتن آن بیچاره را بدهد و گفت چگونه ممکنست سفیر پادشاهی پای غلامان ما را ببوسد؟ و باید احترام سلطنت را نگاه داشت. سپس دستور داد آن کسی را که تا این اندازه نسبت بسلطنت بی‌احترامی کرده است بچوب ببندند و قسمت عمده‌از دارایی اورا ضبط کرد.

دیگر ازکارهای مهم او در کشور داری این بود که سربازان ولشکریان خود را بسیار رعایت میکرد وهمیشه جیره وحقوقشان را بموقع می‌رساند ودر آسایش آنها جدی داشت. درجنگهای آن زمان که هنوزغارت کردن جزو آیین رسمی کشور گیری بوده‌است تا وی اجازه نمیداد کسی حق نداشت دست بیغما دراز کند. اما در برابر این سختگیریها منتهای رعایت را نسبت بلشکریان خودداشت، چنانکه گفته‌اند درمحاصرهٔ کرمان وجنگ بالطفعلیخان سپاهیانش عده‌ای اززنان‌را اسیر کرده و با خود آورده بودند. پس‌ازچندی چندتن ازمحترمین کرمان بایك تن ازعلمای بسیارمحترم بطهران نزد اوآمدندوخواستار شدند که اسیران را پس دهند. آقا محمدخان گفت من هرگزراضی نمیشوم آنچه دردست سپاهیان منست ازیشان پس بگیرم و ازطرف دیگر هم مانع نیستم مردم کرمان اسیران خود را بخرند، لشکریانرا راضی کنند وهرکرا میخواهند با خود ببرند.

این‌رعایت فوق‌العاده‌ای که‌در بارهٔ لشکریان خود داشت‌سبب‌شده بود که‌سپاهیانش نیز نسبت باومنتهای دلبستگی را داشتند واوهم نه تنها رعایت آسایش آنها را می کرد بلکه وسیلهٔ تفریح ودرضمن ورزش ایشانرا درسواری‌وبکاربردن اسلحه فراهم می‌آورد، چنانکه هروقت جنگی درمیان نبود لشکریان خود را با خود بشکارمی برد وشکارهای بسیاربا شکوهی فراهم می کرد.

بااین همه بواسطهٔ جنگها وتاخت وتازهای بسیار که‌کرد سر انجام لشکریانش خسته شدند وازدستش بتنگ‌آمدند ودراواخرپادشاهی او ازو ناراضی بودند چنانکه عاقبت ببهانه‌ای درلشکرگاه ودر حین لشکرکشی سه‌تن از لشکریانش‌او را کشتند.

تردیدی نیست که مردان مقطوع‌النسل بی‌رحم وسخت گیر وشدیدالعمل میشوند و این صفات درو نیز بمنتهی درجه بوده است. وانگهی ازکودکی ببیابان‌گردی وتاخت و تازوغارت‌وکشتارخوی گرفته‌ومرارتهایی که‌دربن‌راه کشیده‌بود کینه‌وقهری‌دردل‌اوفراهم ساخته بود وبهیچکس رحم نمیکرد. معروفست درمدتی که درشیرازبوده و اجازهٔ رفتن ازآنجا نداشته است چون کریم خان نسبت باوبازهم مهربان بوده او راروزها درمجلس خود می‌نشانده ووی هم چنان‌که روی قالیهای فاخردستگاه کریم خان نشسته بودچون دیگرکاری ازو برنمی‌آمد با چاقو فرش زیرپای خود را می‌درید وحتی گفته‌اند که چون

بردستگاه کریم خان درشیرازدست یافت افسوس خورد و گفت اگر میدانستم روزی این فرشها بمن تعلق میگیرد این کار را نمیکردم .

پیداست که این سخت‌گیریها و بی‌رحمی‌ها مخصوصا درجنگها بیشترظاهر میشده و بهمین جهة کشتارهایی که آقا محمد خان درضمن کشورگیریهای خود کرده بخصوص در گرفتن شیرازواصفهان وقتل عام کرمان وتفلیس معروفست . در کرمان حتی پیشوایان دینی وطلاب مدارس وزنان پیروکودکان را معاف نکردند وتا خبردستگیری لطفعلی خان باو نرسید بمردم شهرامان نداد ودرتفلیس هم خونریزی بمنتهای شدت خود رسید.

شدت عمل آقا محمد خان حتی متوجه نزدیکان اومیشده وازنخست که بنای کشور گیری راگذاشت چون درمیان قاجارها نفوذی نداشت حتی کسانش ازوپیروی نکردندو تنها راهی که‌داشت‌این بود که‌بوسیلهٔ خوف وخشیت برآنهاغالب‌شود ودرین‌کار باندازه‌ای مبالغه‌کرد که حتی با برادران خود رضا قلی‌خان ومرتضی‌قلی‌خان‌وجعفرقلی‌خان و مهدی قلی خان جنگ کرد وازآن پس این نفاق‌درخاندان شاهی قاجارماند واتحادوپیوستگی که لازمهٔ خانوادگیست‌درین‌خاندان نبوده است چنانکه‌پس‌ازمرگ‌فتحعلی شاه پسرانش برسرسلطنت با هم نزاع کردند وپس ازمرگ محمد شاه همین اوضاع پیش‌آمد.

دربارهٔ لئامت وامساك اودرخرج کردن نیزدرکتابها مطالب فراوان هست ودرین زمینه نمی‌توان شك کرد . دلیل‌آنهم واضحست که‌وی خردسالی‌وجوانی خود رادرعسرت وتنگدستی‌گذرانده وبیشتراوقات ازتهیهٔ وسایل زندگی محروم‌بوده است، چنانکه در موقع فرارازشیرازتهی دست بود وچیزی که سبب پیشرفت‌کاراوشد این بود که مالیاتی راکه ازعراق و مازندران بفارس می‌بردند غارت‌کرد و وسیله برای تامین لشکرکشی خود فراهم ساخت وازآن پس نیزمصارف لشکریان خودرا ازغارت نواحی مختلف‌ایران بدست می‌آورد ودرزمان اومالیات ایران وضع مرتبی نداشت .

در بارهٔ تنگ چشمی او داستانهای بسیار گفته‌اند از آن جمله‌گفته‌اند‌که با ولیعهد وبرادر زاده‌اش فتحعلی شاه که ازهمه پیش اوعزیزتربود همواره برسر خوزاك سخت‌گیری می‌کرد ومعروفست که باومی‌گفت ایران استطاعت‌آنرا ندارد‌که تودورنك خورش برسرسفرهٔ خود داشته باشی . درسبب‌کشته شدنش‌گفته‌اند‌که آنروز خربوزه‌ای برایش‌آورده بودند ویك نیمه ازآنرا درناهارخورده ونیمی دیگر راگفته بود برای شام‌بگذارند وچون‌موقع شام رسیدوخربوزه‌راخواست معلوم‌شدسه‌تن ازخدمت‌گزارانش خورده‌اند.درخشم شد وفرمانداد‌آن سه تن را فردا صبح بکشند وآنها نیزکه ازجان خود درهراس بودند شبانه همدست شدند وبرسر بالینش رفتند وبزخم‌کارد او را ازمیان برداشتند.

نیز آورده‌اند که چون در خراسان بر شاهرخ میرزا آخرین شاهزادهٔ افشار دست یافت و جواهر نادر شاه را که نزد او بود بشکنجه ازو گرفت از دیدن آن گوهرهای گرانمایه چنان شاد شده بود که در اطاق را بروی خود بسته بود و بر روی آنها می‌غلتید.

بهمین جهتست که جامهٔ فاخر نمی‌پوشید و غذای لذیذ نمیخورد و سفرهٔ وسیع نمیگسترد و بسیار ساده زندگی میکرد و بتجمل و تشریفات نمی‌پرداخت و این همه برای آن بود که خرجی فراهم نکند. معمولا در جنگها یادر شکار بر سر سفره‌ای که روی زمین می‌گستردند می‌نشست و خوراك بسیار ساده‌ای می‌خورد و همراهان نزدیکش را هم بر آن سفره مینشاند. گویند روزی که با همراهان خود نان جو و ماست میخورد یکی از درباریان هم بر آن سفره نشست و با وی بخوردن مشغول شد. درمیان خوراك ناگهان دستش را گرفت و مانع ازخوردن او شد و گفت هرچه پلو و مرباهای لذیذ می‌خواهی بخور من حرفی ندارم اما راضی نیستم ازین سفره‌ای که برای لشکریان منست چیزی بخوری.

دیگر ازحکایاتی که سرجان ملکلم در بارهٔ لئامت آقا محمد خان آورده اینست که وقتی مردی دهقانرا برای خطایی که کرده بود بمجازات کشیده بودند و میخواستند گوشش رابیرند جلاد را خواست و دستورداد درحضوراومجازاتش کنند. دهقان پولی بجلاد وعده کرد که همه گوشش را نبرد وچون آقا محمدخان این مطلب را شنیدروستایی را نزد خو خواند و گفت اگردو برابر پولی که بجلاد وعده کردی بخودم بدهی گوشت را نمی‌برم. دهقان بدست و پای او افتاد وازو شکرگزاری کرد وتصور کردشوخی کرده است بهمین جهت راه افتاد که برود آقا محمد خان او را نزدیك خود خواند و جداً پول را ازومطالبه کرد.

نیز نوشته‌اند زمانی با درویشی شریك شد ودرویش درحضوراو بدربار آمد و نخست وی برای فریفتن دیگران چیزی باوداد و درباریانرا دعوت کرد هریك چیزی بدرویش بدهند وهریك برای رقابت با دیگری وجلب توجه اوسعی کردند بیشتر بدهند و بدین گونه درویش مبلغ خطیری گردآورد ولی طمعش جنبیدوشبانه فرار کردو آقا محمدخان هرچه درپی او گشت او را نیافت واین واقعه را خود برای درباریان خویش روایت کرده ودستورداده است آندرویش را هرجا بیابند دستگیر کنند،اما درویش ظاهراً از ایران رفته وهرچه گشته‌اند اورا نیافته‌اند.

در جوانی که آقا محمد خان در شیراز در دستگاه کریم خان میزیسته است کریم خان مهربانی بسیار باومیکرده وهمیشه اورا درمجالس خود می‌نشانیده و حتی در کارهای مهم با اوشورمیکرده است.اما وی همینکه برخانوادهٔ زند چیره شد ازهیچ

گونه آزار و بی‌احترامی بزن و مرد آن خانواده خود داری نکرد در ایران معروف بود میگفتند وقتی که شیراز را گرفت قبر کریم خان را شکافت و سرش را با خود بطهران آورد و در زیر پله‌های قسمتی از ساختمانهای کاخ گلستان که در ضلع شمال غربی آن واقعست و بحیاط سرچشمه معروفست و مظهر آب در آنجاست دفن کرد که هر وقت از آن پله‌ها بالا و پایین میرود سرش را لگد مال کند . این مطلب در میان مردم ایران بسیار رایج بود و پس از خلع قاجاریه آجر فرش زیر آن پله‌ها را شکافتند و استخوانهایی بدست آوردند و در همان موقع عکسی برداشتند که معروفست . نیز معروفست که چون شیراز را گرفت خانهای شاهزادگان زند را ویران کرد و هرچه داشتند بباد غارت داد .

دیگر از مطالبی که در حق ناشناسی او معروفست و از پیران شنیده‌ام اینست که در حین توقف در شیراز یکی از مردان دستگاه کریم خان باو بسیار مهربانی میکرد و چون وی در شیراز حکم اسیری را داشت و دیگران همه او را خرد میگرفتند و این مرد یگانه کسی بود که با او مهربان بود آقا محمد خان همیشه از وی امتنان داشت و در هر موقع از و یاری میخواست و وی هم دریغ نمیکرد . روزی که در حمام بود آقا محمد خان هم وارد شد و آنمرد دربارهٔ وی بسیار مهربانی کرد و نزدیك خود نشاند . آقا محمد خان بسیار ممنون شده بود و گفت اگر روزی بخت بامن یار شود و بدولت برسم سزای این مهربانی های تراخواهم داد . آنمرد گفت از قدیم گفته‌اند که دولت مانند مرغیست که بر سر کسان مینشیند و بالهای بسیار بلند دارد و بر روی چشمها می‌گسترد بطوری که مانع از دیدن می‌شود . آقا محمد خان گفت چنین نیست و اگر آن روز برسد بتو نشان میدهم . اتفاقاً در موقعی که آقا محمد خان اصفهان را گرفت آنمرد جزو کارگزاران خاندان زند در اصفهان بود و دستگیر شد و اورا هم با دیگران آوردند که در حضور آقا محمد خان بکشند . وی برای اینکه عهد دیرین خود و گفتگوی آنروز در حمام را بیادش بیاورد دو دست را روی چشمان خود گذاشته بود . آقا محمد خان دستور داد او را پیش آوردند و سبب این کار را پرسید و چون او مطالب را گفت در خشم شد و فرمان داد نخست چشمانش را در آوردند و پس از آن سرش را بریدند .

ازین گونه روایات دربارهٔ آقا محمد خان و صفات شخصی او در اسنادی که از زمان وی مانده و حتی در خاطرهٔ پیرانی که ما دیده‌ایم بسیار بوده است . پیداست که ایرانیان در همان زمانی که وی زنده بوده است دل خوشی ازو نداشته‌اند و کارهایش را نمی‌پسندیده‌اند .

# مناسبات گرجستان با ایران

کشوری که از زمانهای قدیم ایرانیان بآن گرجستان گفته‌اند ناحیهٔ نسبهٔ وسیعیست که شمال و مغرب آن را کوهستان و جنوب و مشرق آن را دشتی حاصلخیز فرا گرفته است . درشمال آن رشته کوههای قفقاز ودرجنوب آن ارمنستان ودرمشرق سرزمینی واقع شده که ایرانیان قدیم بآن اران می گفتند وجایگاه آلانیان قدیم بودو اینك جمهوری شوروی سوسیالیستی آذر بایجان وجمهوری نخجوان را تشکیل می‌دهد ومغرب گرجستان بدریای سیاه می‌رسد .

ایرانیان درزمان قدیم باین سرزمین گردستان گفته‌اند وسپس دردورهٔ بعد آنرا گرجستان نامیده‌اند ومردم آن دیار بکشور خود « ساخارثولو » (۱) می گویند . کلمهٔ گرج و گرجی را درزبان تازی «جرز» و گرجستان را نیز گاهی «جرزان» نوشته‌اند . درزمانی که قلمرو پادشاهان گرجستان توسعه یافته کشورشان شامل قسمت غربی و مرکزی ناحیهٔ ماوراء قفقاز بوده است .

درین سر زمین مللی که از یك نژادند واندك اختلافی درزبانهای ایشان هست از زمان قدیم مسکن داشته‌اندوزبانهای آنها را که بیك دیگر نزدیك‌اند ازنظر زبانشناسی جزو دستهٔ زبانهای « خارثولی » (۲) می‌دانند وخطی دارند که ازخط یونانی گرفته‌اند ولی درآن تصرف بسیار کرده‌اند. درنتیجهٔ همسایگی وروابط نزدیك که باایران داشته‌اند یك عده معتناء به کلمات فارسی وارد زبان گرجی شده و برخی ازشاهکارهای ادب ایران رابزبان گرجی ترجمه کرده‌اند ازآن جمله است شاهنامهٔ فردوسی وویس ورامین فخرالدین اسعد گرگانی .

گرجستان بچند ناحیهٔ جزء تقسیم شده که مهمترین آنها کاخت وکارتیل و ایمرت و مسخت بوده است . یکی از نواحی آن سرزمین لازیکای قدیم یالازستان دوره‌های بعد بوده که گاهی هم استقلال پیدا کرده است .

دین اکثریت گرجیان امروز ارتودوکس یونانیست و برخی ازطوایف این نژاد درزمانهای بعداسلام آورده‌اند،مانند لگزیان یالزگیان وآجارهاو گروهی ازابخازیان.

دردورهٔ هخامنشی سرزمین گرجستان مانند کشورهای مجاور آن جزو خاك ایران بوده است. پس ازآن دولتهای نیمه مستقلی در کارتیل و کاخت تشکیل شده ودردورهٔ ساسانی مدتهای مدید گاهی بتصرف امپراطوران بیزنتیه در آمده و گاهی از ایالات ایـران بوده است .

---

Kharthweli (۲) Sakharthwelo (۱)

گرجیان خود مدعی‌اند که زنی بنام «نینو» دین ترسا را بآنجا برده ودر آغاز قرن چهارم میلادی مردم گرجستان بآن گرویده‌اند و «میریان» پادشاه گرجستان نخست این دین را پذیرفته و مردم را بآن دعوت کرده است. استقلال کلیسیای گرجستان را در انجمن عمومی نصارای جهان درسال ٦۸۰ میلادی برسمیت شناخته‌اند.

پادشاهان ساسانی با آنکه در ارمنستان گاهی منتهای سخت گیری را برای برانداختن دین ترسایان کرده‌اند در گرجستان این معامله را روانداشته‌اند واین می‌رساند که نصارای گرجستان با زردشتیان ایران و دربار ساسانی بیش از مردم ارمنستان سازش داشته‌اند.

از زمانی که دولت بیزنتیه یعنی روم شرقی و رومیة‌الصغری در آسیا تشکیل شده همواره درسر گرجستان بادولت ساسانی اختلافی در میان بوده و کرارا زد وخوردهایی برانگیخته‌اند وتاپایان دورهٔ ساسانی این کشمکش درمیان بوده‌است وسرانجام آخرین بار در ٦۲۷ هراکلیوس امپراطور بیزنتیه گرجستان را از ایران گرفت اما بزودی تازیان که برایران تاختند این سرزمین را هم جزو قلمرو خود کردند و تنها بگرفتن جزیه از نصارای گرجستان قناعت کردند و گرجیان را در دین خود آزاد گذاشتند.

دردورهٔ اسلامی تفلیس که در مرکز گرجستان واقعست مهم‌ترین شهر آن سرزمین شدوشهری بود که ترسایان ومسلمانان درآن باکمال سازگاری زندگی کردند.

درپایان قرن دوم هجری سلسلهٔ باگراتیان که تازیان بآنها «بقراطیان» می‌گفتند ودست نشاندهٔ خلفا بودند قدرتی گرفتند و از جنوب قلمرو خود را وسعت دادند. بهمین جهت ناحیهٔ گنجه کرارا جزو گرجستان شده ودرقرن ششم هجری گرجیان قسمت عمده از سرزمین اران‌راهم متصرف شده وتاآذربایجان ایران پیش‌رفته‌اند وشهر تبریز نیزمدتی دردست آنها بوده است چنانکه خاقان اختسان ممدوح عمدهٔ خاقانی که‌شروان و قسمتی از آذربایجان راهم داشته از پادشاهان گرجستان بوده است.

پیش‌از آن درقرن پنجم سلجوقیان گرجستان راهم گرفتند وتنها درسال ٤۹۳ هجری که ترسایان در جنگ صلیبی شهر اورشلیم را متصرف شدند داوید پادشاه گرجستان کارگزاران سلجوقی را از آنجا راند و در دورهٔ سلطنت تامار ملکه معروف گرجستان از ۵۸۰ تا ٦۰۹ دولت گرجستان باوج ترقی رسید وپس‌از آن باز دورهٔ انحطاط آغاز شد،زیرا که پادشاهان مغول گرجستان راگرفتند وپس‌از آن تیمور گورکان در ۷۸۹ و ۸۰٦ شش‌بار بگرجستان لشکر کشید.

درقرن نهم هجری که‌سلسلهٔ باگراتیان هنوزدرگرجستان فرمانروایی داشت‌این سرزمین بسه‌ناحیهٔ مستقل کرتیل و کاخت وایمرت تقسیم‌شد و پنج‌ناحیهٔ مستقل کوچک‌هم تشکیل یافت واز آن پس دیگر حکومت واحدی درین ناحیه برسرکار نیامد.

پس از برچیده شدن امپراطوری بیزنتیه که دیگر از خارج دولتی با گرجستان یاری نمی کرد از یك سو ترکان عثمانی و از یك سو دولت ایران و از سوی دیگر لگزیان نواحی مختلف گرجستان را تصرف کردند تا اینکه در قرن یازدهم هجری پادشاهان کرتیل و کاخت دست نشاندهٔ پادشاهان صفوی شدند .

از سوی شمال روسها بمرزهای گرجستان رسیده بودند و چون با مردم گرجستان هم کیش بودند و ظاهرا دعوی پشتیبانی از آنها داشتند و فرمانروایان ایران کرارا بامردم گرجستان بدرفتاری کرده بودند گرجیان تمایلی نسبت بدربار روسیه بهم زدند، چنانکه در ۹۶۵ لوان دوم پادشاه کاخت از ایوان چهارم واسیلیویچ تزار روسیه در برابر صفویه یاری خواست . در زمان شاه عباس اول الکساندر پادشاه گرجستان از باریس فئودروویچ گادونوو تزار معروف روسیه مدد خواست و در ۱۰۲۸ تیموراز پادشاه گرجستان نیز سفیری بدربار میخائیل فئودوروویچ رومانوف نخستین تزار خاندان رومانوفها فرستاد وازو استمداد کرد. ولی نیروی تزارهای روسیه هنوز بجایی نرسیده بود که با گرجستان یاری مؤثری بکنند، بهمین جهت وضع این سرزمین تغییری نکرد و تنها در دورهٔ سلطنت و اختتانگ ششم پادشاهان گرجستان اندك نیرویی بهم رساندند

هراکلیوس دوازدهم که از ۱۱۷۵ تا ۱۲۱۳ سلطنت کرده است، گاهی در برابر دولت عثمانی و لگزیان و لشکریان ایران ایستادگی کرد ولی در زمان وی حوادث شومی رخ داد از آن جمله طاعون سختی بود که در ۱۱۸٤ روی آورد وقتل عام آقامحمدخان در ۱۲۱۰ بود. بهمین جهت جانشین وی گرگی دوازدهم در ۱۲۱۵ کشور خود را بروسیه واگذار کرد و چندسال بعد در ۱۲۱۹ نیز ناحیهٔ ایمرت یکی از ولایات روسیه شد .

در دورهٔ صفویه از ۱۰۲٤ تا ۱۱۱۵ که اوج قدرت شاهان صفوی در گرجستان بوده است همیشه از دربار صفویه حکمرانی بگرجستان می فرستاده اند و کسانی که بحکومت گرجستان رفته اند بدین قرارند: عیسی خان در ۱۰۲٤ ، علیقلی خان در ۱۰۲۵ ، پیکارخان در ۱۰۲۵ ، قرچکای خان در ۱۰۳۳ ، سلیم خان در ۱۰٤۳ ، مرتضی قلی خان ملقب بشهنواز خان در ۱۰۶۹ ، بیژن خان در ۱۰۸۶ ، عباسقلی خان در ۱۰۹۹ ، کلبعلی خان از ۱۱۰۶ تا ۱۱۱۵ زمان شاه سلطانحسین .

در ۱۲۰۹ ابراهیم خلیل خان که از جانب ایران از ۱۱۷۷ تا ۱۲۱۱ حکمرانی قراباغ داشت باردیگر از ۱۲۱۱ تا ۱۲۲۱ باین مقام رسید در موقعی که آقا محمدخان در کرمان وفارس بود موقع را غنیمت شمرد با حکمران تفلیس واعیان شروان و شماخی وقبه ودربند همدست شد و بنای سرکشی راگذاشتند. آقا محمدخان در بازگشت بطهران بمیرزا اسدالله خان نوری که در آن زمان وزیر لشکر بود و پس از آن بنام اعتمادالدوله

صدراعظم ناصرالدین شاه شددستور داد که لشکری گرد آوردودر بیرون شهرلشکرگاه ساخت وعازم آذربایجان شد .

پس از آنکه باردبیل رسید بمحمد حسین‌خان قوانلو دستور داد تاباعده‌ای در سه فرسنگی قلعهٔ پناه‌آباد در سر پل خدا آفرین در کنار ارس لشکرگاه بسازد تا ابراهیم خلیل‌خان نتواند پل را ازمیان بردارد . باهمهٔ شتابی که محمد حسین‌خان کرد چون برسر پل رسید دید که ابراهیم‌خان پل راشکسته‌است وخبر بآقامحمدخان داد. وی‌هم سلیمان‌خان را که ازفرماندهان لشکرش بود مامور کرد پل را ازنو بسازد وچون پل‌را تعمیر کردند چهار برج در دوطرف آن ساختند تا لشکریان خود را از پل بگذرانند و مصطفی‌خان قاجار را بسوی طالش روانه کرد وسلیمان‌خان رابا پنج‌هزار تفنگچی و محمدحسین‌خان برادر حاج محمد ابراهیم صدراعظم را باسه‌هزار سپاهی درپی مصطفی‌خان فرستاد .

اعیان طالش چون خبر را شنیدند زن و فرزند ودارایی خود را سوار کشتی کردند وبسوی سالیان راه افتادند . اما مردم سالیان ازترس آنهاراراه ندادند وایشان ناچاردر میان دریا لنگر انداختند . تفنگچیان گیلانی مامور شدند کـه بشنا بمیان دریا بروند و کشتی‌های ایشان را اسیر کردند . سلیمان‌خان و مصطفی‌خان مردمی راکه بکوهها پناه برده بودند آزار بسیار کردند وجمعی کثیر را اسیر گرفتند . این اسیران راکه نزدآقا محمدخان بردند چندتن ازیشان را کشت و فرزندانشان را بمازندران واردبیل فرستادو تنها شاهنوازخان پسرشاه پلنك راکه از سران گیلان بود بخود نزدیك کرد .

پس ازین واقعه از پل خدا آفرین گذشت ودرراه مصطفی‌خان‌را بالشکری برای سرکوبی ارمنیان ناحیهٔ قپان‌فرستاد ووی‌هم جمع کثیری‌از زن ومرد وپیر وجوان رااسیر کردوباصدوشانزده سربریده‌نزد آقامحمدخان فرستاد.وی‌هم اسیران رادرمیان‌لشکریان خود تقسیم کرد ورضاقلی خان نام را بناحیهٔ دیگر برای تاخت‌وتاز فرستاد.

سپس‌درمنزلی معروف بتخت طاوس عبدالرحیم‌خان شیرازی وچراغ‌خان بختیاری را با عده‌ای بپاسبانی پل گماشت و سلیمان‌خان ومصطفی‌خان را با ده‌هزار سپاهی برای گرفتن‌قلعهٔ پناه‌آبادفرستادوایشان‌در نیمه راه بلشکریان ابراهیم‌خلیل‌خان برخوردندوجنگی کردند وآن لشکریان بقلعه گریختند و ایشان قلعه را محاصره کردند . آقامحمدخان در دنبال آنها رسید و برقلعه توپ بست وجمعی را کشت. سپس‌مصطفی‌خان را با پنج هزار سپاهی بعسکران سه‌فرسنگی پناه‌آباد فرستادکه راه رابرفراریان ببندد ورضاقلی‌خان‌را هم باعده‌ای بتخت طاوس روانه کردکه راه مسافران وکاروانیان رابگیرد .

سرانجام ابراهیم خلیل خان بـا ده هزارتن ازقلعهٔ پناه‌آباد بیرون رفت وجنگی درگرفت وهزارتن ازسپاهیانش کشته‌شدند وگروهی نیزاسیرشدند . آقا محمد خان‌دستور

داد نامه‌ای بابراهیم خلیل خان بنویسند واورا باطاعت دعوت کنند. نوشته‌اند که منشی در آن نامه این شعر را نوشته بود:

زمنجنیق فلك سنگ فتنه می بارد　　　تو ابلهانه گریزی بآبگینه حصار

وابراهیم خلیل خان درجواب این شعر را نوشت:

گرنگهدارمن آنست که من میدانم　　　شیشه را در بغل سنگ نگه میدارد

سپس پیرقلی خان وعبدالله خان که ازسران لشکر آقا محمد خان بودند مامورشدند محمد بیك واسد بیك برادر زادگان ابراهیم خلیل خان را که در بیرون قلعهٔ پناه آباد بودند بگیرند و نزد آقا محمدخان ببرند. ابراهیم خلیل خان ازشنیدن این خبر برآشفت ویکی ازخویشاوندان خود را نزد آقا محمدخان فرستاد و پیشنهاد کرد یکی از نزدیکان خود را بگروگان بلشکرگاه آقامحمدخان بفرستد وهرسال خراجی بپردازد و بر پیری او ببخشاید واجازه دهد وقتی دیگرخود بنزد او برود. وی این پیشنهاد را پذیرفت ومحمد خان قاجار ایروانی وجوادخان حکمران گنجه وملك مجنون وملك قلی وملك اسمعیل ازسران آنهیار با پیشکش‌های فراوان نزد آقا محمد خان رفتند. شیخعلی خان پسرفتحعلی خان ازاعیان شهرقبه بدست یکی ازنزدیکان خودپنج هزارتومان‌نقد برای اوفرستاد. حسین‌خان حکمران باکویه (بادکوبه یا باکو) نیز نامه‌ای باپیشکش فرستاد وسلیمان پاشاحکمران بغداد هم چند اسب تازی وچند استرنزد او روانه کرد.

سرانجام آقامحمد خان پس ازسی وسه روز که در بیرون پناه آباد لشکرگاه ساخته بود روزی سران لشکرخود را جمع کرد وبایشان دستورداد که جوانان قاجار که ازسی سال کمترداشتند با جوانان طوایف دیگر که همراه او بودند در یك سو بایستند و پیران و سالخوردگان قاجار وطوایف دیگر که بیش از پنجاه سال داشتند درسوی دیگرجا بگیرند وخود نخست درمیان جوانان رفت و گفت ما ازعراق برای گرفتن قلعهٔ پناه آباد آمده‌ایم وآنرا محاصره کردیم وکاری ازپیش نبردیم، اکنون زمستان در پیشست وعلوفه تنگ یاب خواهد شد، چه مصلحت میدانید بمانیم وجنگ بکنیم یا برگردیم؟

جوانان گفتندهرچه‌دستور بدهید همان‌خواهیم کرد. وی را این‌سخن خوش‌آمدو گفت این جوانان خردمند مرا وکیل خود کرده‌اند. سپس ازپیران و سالخوردگان پرسید چه باید کرد؟ پیران قاجار گفتند زمستان درپیشست وآذوقه وعلوفه بزحمت بدست خواهد آمد، صلاح درآنست که بطهران برگردیم وزمستانرا بمانیم وبهاردوباره باین جا برگردیم.

آقا محمد خان گفت رای شما درست نیست. بزرگان قاجارمیخواهند بطهران نزد زنان خود بازگردند وسران آذربایجان‌همین هوس رادارند وهیچ فکرنکردند که بزنان

خود چه خواهند گفت. آیا آنها نخواهند گفت که همه بزرگان ایران رفتند و درین سفر نتوانستند ازعهدهٔ یك جارچی برآیند ومقصود او ازجارچی ابراهیم خلیل خان بودزیرا که یکی ازنیاگان او این منصب را داشته است.

چون آقا محمد خان این سخنان راگفت پیران وسالخوردگان گفتند ما ازین جا نمی رویم تااین قلعه رابا خاك یکسان نکنیم وابراهیم خلیل خان را نگیریم. آقامحمدخان گفت شما درست می گویید اما چون من وکیل جوانانم بصوابدید ایشان کارمی کنم. بامداد فردا باید هریك ازلشکریان بنهٔ خود را بردارد وخود سوارشود ودر کنار بارگیر جا بگیرد تا من بگویم چه باید کرد. فردای آن روز که همه آماده شدند وی راه تفلیس را درپیش گرفت ولشکریانش نیزدرپی اورهسپارشدند ودرمنزل قراچای بنهٔ خود راگذاشتند وحاج محمد ابراهیم خان اعتمادالدوله هم درآنجاماندواز آنجا بهراکلیوس پادشاه گرجستان که درآن زمان درایران باو «ارکلی خان» می گفتند نامه نوشت که درخواست ابراهیم خلیل خانرا پذیرفتم وچند روزی باو مهلت دادم واینك عازم تفلیس هستم. چون این کشور از زمان شاه اسمعیل صفوی تاکنون همیشه جزو ایران بوده باید فرمانگزار ما باشی.

ارکلی خان باین نامه اعتنایی نکرد وبتهیهٔ برج وبارو وتدارك جنگ پرداخت واز تفلیس با سپاهیان خود بیرون رفت. جنگی سخت درگرفت ودر آن هنگام باد سختی وزیدن گرفت ومانع کارگرجیان وارمنیانی که درسپاه هراکلیوس بودند شد وایشان پشت بمیدان جنگ دادند. لشکریان آقا محمد خان هم آنها را دنبال کردند تا بدروازهٔ شهر رسیدند. درین میان چهارصد تن ازمردم چرکس که اندیشهٔ کشتن آقا محمد خان راداشتند ازدروازه بیرون رفتند وگرد سراپردهٔ اوراگرفتند وبرخی ازطنابهای چادر را با تیغ بریدند. وی نترسید وازجایی که نشسته بود برنخاست وبتفنگ چیان مازندرانی که با او بردند فرمان تیرانداختن داد وبرخی از آنها راکشتند وکسانی که ماندندگریختند. درین موقع ارکلی با چند تن ازسران سپاه خود بشهررفت وزنش راکه تاریخ نویسان ایران بنام «ده فال» یادکرده‌اند با خواهر ودخترخود برداشت واز تفلیس بکاخت و کرتیل گریخت وبکوهستان آنجا پناه برد.

آقا محمد خان هفتاد تن ازسران گرجی راکه گرفتارشدند کشت و وارد شهر شد وهرچه از زر وسیم ونفایس یافتند غارت کردند وپانرده هزار زن ودختر وپسررا اسیر گرفتند وکشیشان را دست بستند ودر رودکرانداختند وکلیساها را سوختند وخانها را ویران کردند وپس از نه روزازتفلیس بیرون رفتند.

درین هنگام آقا محمد خان جوانان را نزد خود خواند وآنها را نواخت وگفت

من وکیل شما بودم و بوکالت شما این کار را کردم و از آنجا بگنجه رفت و در دهانهٔ جواد که ملتقای رود کر با رود ارس باشد شنید که مصطفی‌خان دولو را که با دوازده‌هزار تن بدفع مصطفی خان حاکم شروان فرستاده است کشته‌اند. حاکم شروان چون یارای برابری با او در خود ندید بغیت داغی که پناه‌گاه‌خوبی بود رفته بود و مصطفی خان دولو شروان را گرفت. درین هنگام سلیمان خان برادر محمد حسن خان حکمران شکی که از برادر رنجیده بود نزد الکساندر لگزی حاکم «جاروتله» رفته بود و لشکری از آنجا بجنگ برادر آورد. محمد حسن خان هم چون یارای برابری نداشت بآقداش گریخت و بآقا محمدخان خبرداد. وی هم بمصطفی خان‌دولو دستورداد بیاری او برخیزد و مصطفی خان با لشکریان خود بآقداش رفت. درین‌میان حاجی سعید وحاجی نبی که از اعیان آن دیار بودند نزد آقا محمد خان رفتند و ازمحمد حسن خان بدگفتند و وی دستور داد که مصطفی خان محمدحسن‌خان را بگیرد و با اموال وی نزد او بفرستد وحکمرانی‌شکی را بسلیم خان‌خان بدهد وخود بشروان برگردد.

مصطفی‌خان هم اورا گرفتار کرد واموالش را گرفت وبدین بهانه بنای بیدادگری را گذاشت وکسان محمد حسن خان واعیان آن سرزمین را شکنجه داد ومال بسیاراز ایشان گرفت ویك نیمه ازمال محمد حسن خان را هم برای خود برداشت. چون این خبر بآقا محمد خان رسید او را احضار کرد و علیقلی خان را بجای او گماشت. مصطفی خان هم بسوی لشکرگاه آقا محمد خان رهسپارشد، اما کسانی که ازو آزار دیده بودند درنیمه راه بروتاختند وجنگی درگرفت وپس ازآنکه چندین تن از دوسوی کشته شدند سرانجام مصطفی خان هم کشته شد.

آقا محمد خان ازشنیدن این خبر پریشان شد وچون علیقلی خان بعد ازمصطفی‌خان قاجار بآنجا رفت دردفع مصطفی خان شروانی کوشید وتا سرزمین «قنداغی» اورادنبال کرد واو را درمیان گرفت وکار را بروسخت کرد تا اینکه خراجی بعهده گرفت. علیقلی خان دردشت مقان بآقا محمد خان رسید وبا او بطهران آمد.

سرجان‌ملکلم می‌گوید درآن گیرودار که مردم گرجستان فاسد شده و باهم‌اختلاف داشتند وحتی پسران‌ودختران خود را بمردم‌ایران وعثمانی می‌فروختند یك تن‌ازمیان آن سرزمین که یوسف امین نام داشت ومردی دلیروفتنه جوی بود ارمنیان و گرجیان را برانگیخت که با دول اسلام درافتند. درین میان کریم خان زند از هراکلیوس خواست عروس خود را که زن پسر مهتراو بود و بیوه مانده بود با ولیعهد خود گرگین خان که مراد همان گرگی سابق الذکرست وداماد خود داودخان ودوازده تن‌ازپسران بزرگان دیار و دوازده‌دختر زیبای دوشیزه که پیش ازدوازده‌سال نداشته باشند نزد وی بفرستد

تاگروگان باشند. فرستادهٔ کریم خان پیغام داد که اگر این کار را نکنند لشکری مامور گرجستان خواهد شد.

بزرگان دربار هراکلیوس اصرار داشتند که وی این پیشنهاد را بپذیرد ولی هراکلیوس خود زیر بار نرفت وچون کریم خان گرفتاری دیگر پیدا کرد این کار پیش نرفت. ملکلم پس از شرح این واقعه جزییاتی ازفساد مردم آن سرزمین واختلاف در میان آنها آورده است وحتی می گوید در جنگها سران لشکر می گریختند و بدشمن تسلیم میشدند.

سپس جای دیگر می گوید هراکلیوس میخواست حمایت تزارهای روسیه را برمردم گرجستان که ترسا بودند جلب کند وپشتیبانی زورمند داشته باشد و بهمین جهت آقا محمد خان عزم کرد اورا تنبیه کند.

می گوید در زمان فتنهٔ افغان پتر کبیر با دربار عثمانی قرار گذاشت که شمال وشمال غربی ایران را در میان خود قسمت کنند. نادرشاه مانع ازین کار شد وچون اورفت و اوضاع ایران بهم خورد ملکه روسیه قبول کرد گرجستان تحت الحمایهٔ او باشد و عهدنامه‌ای بسته شد که والی گرجستان خود وازجانب بازماندگان خود پذیرفت از اطاعت ایران بیرون رود ودرحمایت دربار روسیه قرار بگیرد.

یکاترین (کاترین) ملکه روسیه نیز پذیرفت که او و بازماندگانش همیشه پشتیبان والی گرجستان باشند. حتی درین عهد نامه قید شده بود که نه تنها آنچه اکنون در تصرف والی گرجستانست درحمایت ملکه روسیه خواهد بود بلکه هرجایی را هم که بعد تصرف کند همین حال را خواهد داشت.

ازسوی دیگر یکاترین خیال تجاوز بنواحی دیگر ایران هم داشت، چنانکه مرکز تجارتی دراشرف مازندران دایر کرده بود. در ۱۱۹۷ هجری (۱۷۸۳ م.) یك تن ازامیران روسیه باچند کشتی جنگی باشرف آمد واجازه خواست در آنجا تجارتخانه‌ای دایر کنند، اما چون درداد وستد بسیار ارزان میفروختند و گران میخریدند وپیدا بود که اندیشهٔ سوداگری ندارند آقا محمد خان بدگمان شد ودستور داد ایشان را گرفتار کردند. پس ایشان رادعوت کرد وشراب بسیار داد وچون مست شدند همه راگرفتند ونزد او بردند وچون عذرخواهی کردند عفوشان کرد وخلعت داد وگفت باید ازین کار بگذرند وبدین گونه این کار سر نگرفت.

ازسوی دیگر لشکریانی که وقتی بیاری پادشاه گرجستان فرستاده بود پس ازچهار سال که مشغول محاصره شهر گنجه بودند بناگاه باز گشتند. چون آقا محمدخان آهنگ تاختن بگرجستان کرد نقشه‌اش این بود که راه را بر لشکریان روسیه ببندد که بیاری گرجیان نروند. پس ازفتح کرمان دستور داد که لشکریان در بهار دراطراف طهران جمع شوند ونزدیك شست هزار تن گرد آمدند. پنجاه وسه روز پس از نوروز یعنی در بیست وسوم

اردی بهشت از طهران عازم شد و تا آن زمان کسی نمیدانست بکجا خواهد رفت .

لشکریان خود را سه قسمت کرد : یك قسمت را از سمت راست بمقان و شروان و داغستان فرستاد وقسمت دیگر ازسمت چپ بسوی ایروان پای تخت ارمنستان رفتند وخود درمیان ایشان راه قلعهٔ شوشی را گرفت که ازدژهای استوار قراباغ بود. چنانکه پیش ازین گذشت سلیمان خان پل رود ارس رابست وازان گذشتند .

لشکریانی که بسوی مشرق رفته بودند از کرانهٔ دریای خزر گذشتند و امرای آن نواحی یا تسلیم شدند ویا شکست خوردند . اما سران ایروان وشوشی بهراکلیوس تاسی کردند وبنای مقاومت گذاشتند . چون هراکلیوس را دعوت کردند که نزدآقا محمد خان برود گفت من جزملکه روسیه فرمانبردار کسی نیستم. چون لشکریان آقا محمدخان بیشترسوار بودند فتح ایروان وشوشی رامصلحت ندید وتنها باظهاراطاعت سرکردگان آن نواحی بسنده کرد وکسانی را بمراقبت ایشان گماشت .

پس ازان دستورداد که لشکریان او که درسمت چپ بودند درگنجه باو بپیوندندو باآنکه سپاه وی در راه پراگنده شده بودند بازچهل هزارلشکری با خود داشت وبا این عده بتفلیس تاخت . هراکلیوس چون بواسطه شتابی که آقا محمد خان بکار برده بود امیدوار نبود دربار روسیه با اویاری کند با لشکریان خود که چهاریك سپاه آقا محمد خان نمی‌شد درپانزده میلی تفلیس با او روبرو شد . گرجیان منتهای دلاوری راکردند اما شکست خوردند وهراکلیوس بکوهستان گریخت وآقا محمد خان وارد تفلیس شد .

سپس می گوید نمی‌توان شماره کسانی راکه در تفلیس کشته شدند تخمین زد. پس از آن شمارهٔ اسیران گرجی را پانزده هزار وبقولی دیگر بیست وپنج هزارمی نویسد . سپس می گوید زمستان را دردشت مقان در ملتقای رود کر بارود ارس گذارند. پس ازذکر واقعهٔ شروان چنانکه گذشت می گوید مصطفی خان حکمران ایروان هم نزدآقا محمدخان رفت وتسلیم شد . اما ابراهیم خلیل خان حکمران شوشی همچنان درمخالفت بود وآقا محمد خان دستورداد سر زمین او را بکلی ویران وتاراج کردند . دریـن سفر گرجستان بود که بخیال تاجگذاری وسلطنت افتاد وامرای قوانلو بیش ازهمه محرك او دریـن کار بودند. بنا برین کلاه کیانی برسر گذاشت و گردن بندی ازمروارید آویخت وشمشیری که در مقبرهٔ شیخ صفی الدین اردبیلی بود وصفویه آنرامتبرك میدانستند بر کمر بست .

ملکلم می گوید رسم چنین بود که یك شب آن شمشیر را برسرقبرشیخ صفی الـدین می گذاشتند وتمام شب ازروح اوهمت می طلبیدند وروزدیگرشیلان می کشیدند وآن شمشیر رابر کمرمی بستند ومبالغ خطیر بزیردستان وتنگ دستان میدادند .

دخالت دربار روسیه درکارهای قفقازچنانکه بجای خود بتفصیل خواهدآمد بیشتر

از زمان پتر کبیر شروع شده است و وی در ۱۱۳٤ (۱۷۲۲ م.) بیهانهٔ اینکه برخی از اتباع روسی را کارگزاران ایران کشته‌اند از تنگه دربند گذشت و شهر شماخی را محاصره کرد و درین زمان بموجب عهدنامه‌ای نواحی ساحلی دریای خزر را تصرف کرد. اما چند سال بعد آن نواحی را بنادرشاه پس دادند. چون هراکلیوس در گرجستان بسلطنت نشست در ۲٤ ژوییه ۱۷۸۳ میلادی (۲۳ شعبان ۱۱۹۷) در گئورگیوسك (۱) عهدنامه‌ای با دربار روسیه امضا کرد و دست نشانده آن شد. دوازده سال بعد آقا محمد خان برای تنبیه او این لشکر کشی را کرد و بگفتهٔ دیگر بیست هزار اسیر با خود برد. هراکلیوس تنها مختصر یاری از دربار روسیه دید و در ۱۷۹۸ م. (۱۲۱۳ ه.) در گذشت. پسرش ژرژ یا گرگی و یا گرگین، بنا بر آنچه در ایران معمول بود، نیز گرفتار انقلابات و حوادث شوم بود و دایماً با لزگیان و لشکریان ایران میجنگید و همواره از پاول اول تزار روسیه یاری میخواست و درهمین حال در گذشت.

ماری یا مریم که زن بیوهٔ او و جانشین او بود نخست خواست از زیر بار دربار روسیه بیرون رود و حتی گفته‌اند ژنرال تسیتسیانوف افسر معروف روسی را که مامور شده بود او را بمسکو ببرد بزخم کارد کشت و سرانجام تسلیم شد. پسرش داوید یا داود چندی پس از ان واقعه درسال ۱۸۰۰ م. (۱۲۱۵ ه.) کشور خود را کاملا بالکساندر اول امپراطور معروف روسیه واگذاشت و با مادر خود بپترزبورك رفت و در آنجا در گذشت و ازان روز گرجستان از ایالات روسیه بشمار رفت.

## سفر دوم گرجستان

هنگامی که آقا محمد خان بازماندگان نادرشاه را برانداخته و درخراسان بود میخواست بماوراءالنهر بتازد و آنجا را از دست ازبکان بگیرد. درین میان قاصدی از طهران رسید و نامه‌ای از حکمرانان آذربایجان آورد که محمد خان بیگلربیگی ایروان وحسینقلی خان دنبلی بیگلربیگی تبریز وخوی و دیگران نوشته بودند که چون درسال گذشته گروهی از لشکریان روسی در تفلیس کشته شده بودند یکاترین دوم امپراطریس معروف روسیه که تاریخ نویسان زمان معلوم نیست بچه سبب همیشه اورا «خورشید کلاه» لقب داده اند برای انتقام هشتاد هزار سپاهی با صد توپ بمقان فرستاده و اینك در «ارض جواد» لشکرگاه ساخته‌اند و گروهی دربند را محاصره کرده‌اند و مردم باکو وسالیان وطوالش بآنها تسلیم شده‌اند و مردم شروان و گنجه هم فرمانبردار گشته‌اند.

آقا محمد خان ازین خبر بسیار پریشان شد و درهمان دم محمد ولی خان قاجار را با ده هزار سوار درخراسان گذاشت و فتحعلی خان کتول را مامور حکمرانی مشهد و تعمیر روضهٔ

---
(۱) Gueorguievsk

امام هشتم و گرفتن مالیات کرد و بشتاب بطهران آمد . در طهران محمد حسن خان که پدر پادشاه زمان امیر افغانستان رفته بود با « کدوخان » که از کابل بسفارت آمده بود آمدند و پاسخ نامه‌ای را که درفتح خراسان بشاه زمان نوشته بود آوردند که در آن ناحیهٔ بلخ را را بدولت ایران واگذار کرده بود.

پس ازان خبر رسید که یکاترین دوم درگذشته و پاول پسر پتر بجای او نشسته است وچون این خبر بسپاهیان روسیه که درقفقاز بوده‌اند رسیده است رفته‌اند وشروان ودربند را تخلیه کرده‌اند . درهمین زمان آقا محمد خان تدارك رفتن بقفقاز را می‌دید . پیش از مرگ یکاترین شبی که هوا بسیار سرد بود در کنار آتش نشسته بود و باانبری آتشها را پس و پیش می کرد و تمام شب را درین حال بود وچون روز شد با خشم تمام انبر را درمیان منقل کوفت چنانکه آتشها دراطاق پراگنده شد و گفت : « ای خدای قاهر یا او را بکش یا مرا ازمیان بردار! » وچند روز بعد خبر مرگ یکاترین را باو رساندند .

بدین گونه درماه ذی القعدهٔ ۱۲۱۲ درطهران لشکریان خودرا جمع کرد و ازراه اردبیل بکنار رود ارس رسید ودر آنجا لشکرگاه ساخت وده هزارسوار برای گرفتن قلعهٔ پناه آباد فرستاد. ابراهیم خلیل خان باردیگر پل‌راشکسته بودو بااین همه‌ازآب گذشتند چنانکه کشتی هایی که لشکریانش‌را می بردند شکستندو برخی از آنها غرق شدند. ابراهیم خلیل خان بازهراسان شد و بی درنگ خانوادهٔ خودرا برداشت و بشکی وسرزمین لگزیها رفت وآقا محمد خان بآسانی پناه آباد راگرفت وآنجا راغارت کرد .

درهمین زمان سه تن ازخدمت گزاران وی که باو خیانت کرده بودند وتهدید کرده بود که فردا بکشدشان وهرچه شفاعت کرده بودند بجایی نرسیده بود شبانه با هم ساختند و ودرهمان شب بیست ویکم ذی الحجهٔ ۱۲۱۲ دوتن ازیشان ببستر او نزدیك شدند ونزدیك بامداد بادشنه اورا کشتند وصندوقچه جواهر و بازو بندهای جواهر نشان وشمشیر مرصع والماس دریای نوروتاج ماه راکه همیشه همراه او بود برداشتند وبصادق خان شقاقی پناه بردند.

جان ملکلم می گوید درسبب اینکه چرا باراول که آقا محمد خان بگرجستان لشکر کشید یکاترین باگرجیان یاری نکرد اختلاف کرده‌اند . کسی که تاریخ گرجستان‌را نوشته گفته است که ژنرال گوداویچ فرمانده معروف سپاه روسیه در آن زمان در شش منزلی تفلیس بود . هراکلیوس کرارا ازو یاری خواست و وی نپذیرفت زیراکه گمان نمی کرد کار بآنجا خواهد کشید و می پنداشت آنچه درباره لشکر آقا محمد خان می گویند مبالغه است و وی درهرصورت پیش از آنکه شوشی وایروان را بگیرد بتفلیس نخواهد رفت . سپس می گوید حقیقت اینست که ژنرال گوداویچ درآن زمان در « گئور گیوسك » بود و لشکریانش دراطراف سیاه کوه پراکنده بودند ونمیتوانست تا سه چهارهفته آنهارا جمع

کند و بتفلیس برسد وشاید هم که هراکلیوس‌از لشکریان روسیه واهمه داشته ومیترسیده است اگر بتفلیس برسند درکارسلطنت اوخللی وارد شودوامیدوار بوده است که واقعه‌ای آمدن‌آقا محمد خان‌را بعقب بیندازد.

از تدابیری که یکاترین درین‌موقع کرده پیداست که تنهامقصود اوحمایت‌از گرجیان نبوده و بیشترمی کوشیده است آقا محمد خان‌را ازسلطنت بردارد ومرتضی قلی‌خان‌برادر کهتروی راکه باوپناه برده‌بود بجای او بنشاند وشمال ومغرب ایران را هم بدین‌وسیله برقلمروخود بیفزاید.

چون خبرشکست هراکلیوس و فراروی بپترزبورگ رسید یکاترین گوداویچ را باهشت هزارسپاهی بگرجستان فرستاد وعده دیگررا ماموردربند کرد که زمستان را در آنجا بگذرانند و در بهارسی و پنج هزارسپاهی دیگر بفرماندهی والریان زوبف‌روانه کرد ووی دربند وباکووطالش وشماخی و گنجه راگرفت وپیش ازآنکه زمستان برسد سراسرنواحی کرانهٔ غربی دریای خزرازمصب‌رود اترك تا مصب رود کروارووسهاتصرف کردند واز راه رود کرباگرجستان مربوط شدند.

پس ازآن زوبف با لشکریان خود ازارس گذشت ودرصحرای چـالمقان لشکر گاه ساخت وگرجیان درشمال‌پشتیبان لشکراو بودند ونیزعده‌ای را ازهشدرخان (حاجی طرخان) بیاری اوفرستادند وپیشروان‌آنها جـزیرهٔ لنکران را هم گرفتند ودراندیشه گرفتن انزلی ورشت بودند.

آقا محمد خان دربهارسال ۱۲۱۲ روانهٔ‌آذربایجان شد. چون یکاترین درگذشت وپاول بجای اونشست زوبف را احضارکرد وازشنیدن این خبر آقا محمدخان دلیرتر شد. درهمین میان‌هراکلیوس‌هم درگذشت‌وگرگین خان بجای‌پدرنشست وچون‌لشکریان روسیه ازقفقاز رفتند وی چنان ازترس‌آقا محمد خان پریشان شدکه پانزده هزار لگزی را بیاری خود خواند وایشان نیز بعدها هزاران زحمت فراهم کردند.

آقا محمد خان هنوزشصت میل تاکنارارس راه داشت که باوخبررسید اعیان‌شوشی خواسته‌اند ابراهیم خلیل خان را بگیرند ووی بداغستان گریخته است وآقا محمد خان‌را دعوت کرده بودندکه زودتربیاری ایشان برخیزد. وی بنهٔ خود را در راه گذاشت و با سواران‌خود رهسپارشد. چون بکنارارس‌رسید رود طغیان کرده‌بود. بهمین جهت‌فرمان داد که ازآب بگذرند وچون کشتی باندازه نبود جمعی ازلشکریانش غرق شدنـد و وی پیش ازآنکه وضع وخیم شود وارد شوشی‌شد.

سه روزپیش ازآنکه باین شهربرسد درمیان صادق خان گرجی پیشخدمت‌وخداداد نام فراش برسرپولی نزاعی درگرفت. صادقخان چند روزپیش‌هم برمسندآقا محمدخان

آب ریخته بود واو راخشمگین کرده بود وچون این دوتن با هم نزاع کردند و بانگشان برخاست آقا محمد خان بیشترخشم گرفت وفرمان داد هردو را بکشند . صادق خان‌شقاقی که ازسرکردگان معروف لشکراو بود شفاعت کرد و وی نپذیرفت و گفت چون شب‌جمعه است فردا آنها را بکشند .

برخی از نزدیکان وی برای سرجان ملکلم حکایت کرده‌اند که درین هنگام اختلال حواسی درو پدید آمده و گرفتارجنونی شده بود و کارهای دیوانه وارمی کرد وازآن‌جمله این کاربود . سرانجام آن دوتن یعنی صادقخان گرجی پیشخدمت وخداداد فراش با عباس نامی ازخدمتگزاران وی همدست شدند وشبانه با خنجر کاراو را ساختند .

برخی گفته‌اند که این کار بتحریك صادق‌خان شقاقی بوده چنانکه پس از کشته شدن آقا محمد خان‌جواهراورا برداشتند ونزد وی بردند وباو پناه بردند ووی پس ازین‌واقعه بیاری لشکریان خود دعوی سلطنت داشت .

بدین‌گونه شب جمعه بیست ویکم ذی‌الحجة ۱۲۱۲ آقا محمد خــان درشست و سه سالگی پس ازنوزده سال تاخت وتازدرایران ودوسال پادشاهی ازجهان رفت . یکی‌از شیرین‌کاریهای بسیار شگرف حوادث جهان اینست که دوتن که کارشان بیك‌دیگر بسیار شبیه‌ست سرنوشتی مانند یکدیگردارند .

نادرشاه از ۱۱۴۴ بنای‌تاخت وتاز را درجهان گذاشت‌وچهارسال بعد در ۱۳ رمضان ۱۱۴۸ درصحرای مغان یاران خود راگردآورد و بوسایلی کــه پیش ازوقت برانگیخته بود آنها را واداشت باو پیشنهاد پادشاهی ایران بکنند . درشب ۱۲ جمادی الاخره کــه گرفتارجنون خطرناکی بود درلشکرگاه فتح‌آباد نزدیك خبوشان (قوچان امروز) در شمال شرقی ایران بدست سرکردگان قاجاروافشار کشته شد .

آقا محمد خان ۴۹ سال پس ازو بتاخت وتاز آغاز کرد و ۱۷ سال پس از آن و ۶۲ سال پس ازتاج‌گذاری نادر بهمان‌گونه وسیله برانگیخت که یارانش سلطنت ایران را باو پیشنهاد کنند. دوسال پس ازان واقعه‌و ۵۲ سال‌پس از کشته شدن نادردرنزدیکی شهر شوشی‌درشمال غربی ایران ونزدیك همان جایی که نادرتاج برسرگذاشته بود هنگامی که گرفتارجنون شده بود بدست خدمتگزاران خودکشته شد . بــدین‌گونه دوتن کــه بخونریزی سر برکشیدند وهردو زمینه چیدند که بسلطنت ایران برسند وهردو درپایان زندگی دیوانه شده‌بودند یکی درشمال شرقی ایران ودیگری درشمال غربی این‌کشور شبانه بدست خدمتگزاران خود کشته شدند وبدین‌گونه بهره از دیوانگی خود بردند !

نادردر ۲۸ محرم ۱۱۰۰ بجهان آمد و چون‌کشته شد شست سال و چهار ماه و ۱۲ روز ازعمرش گذشته بود . آقا محمد خان در ۱۱۵۵ بجهان‌آمده‌بود وچون کشته شد نزدیك شست وسه سال داشت .

# اوضاع اجتماعی ایران در زمان آقا محمد خان

دورهٔ ۱۹ ساله فرمانفرمایی آقا محمد خان کوتاه‌تر از آنست که بتوان آنرا دوره‌ای جداگانه دانست و اوضاع اجتماعی و اقتصادی ایران را درین دوره شرح داد. رویهمرفته اساسی که صفویه از آغاز قرن دهم در حکمرانی ایران نهاده بودند تا آغاز دورهٔ مشروطیت در ایران برقرار بود و حتی اصطلاحات ترکی که صفویه برای صاحبان مناصب در باری آورده بودند و القابی که بسران و کارگشایان و سرکردگان میدادند هم چنان بیش از سیصد سال در دربار ایران معمول بود. تقسیمات اداری و روش اداره کردن کشور و فراهم آوردن سپاه و نفوذی که روحانیان در کار دولت داشتند و یاری که از طوایف چادر نشین میخواستند و بهمین جهت نواحی مختلف را دستخوش تاخت و تاز و تاراج ایشان کرده بودند هم چنان برقرار بود. درحقیقت کشور ایران حکومت ملوك الطوایفی داشت که در دست طوایف چادر نشین مسلح بود و سرکردگان ایشان پشتیبان هر کس می شدند او را بـر سر کار میآوردند.

مردم شهر نشین و برزگران و پیشه‌وران بازیچهٔ حوادث و این دسته بندیها بودند. حتی احترامی که اصناف درشهرها داشتند و دولت مرکزی از آنها حساب می‌بـرد و در خشنود نگاهداشتن ایشان می کوشید دردورهٔ انقلاب و پریشانی که پس از صفویه در ایران روی داد از میان رفت. بهمین جهت اوضاع اقتصادی ازان پس رو بویرانی گـذاشت و مخصوصاً دردوره آقا محمد خان تجارت در ایران بسیار تنزل کرد وراه بازرگانی ایران با کشورهای دیگر یکسره بسته شد. بواسطهٔ لشکر کشیها و زدوخوردهایی که درهر گوشه و کـاردر گرفت رفت و آمد زیان بسیاردید.

آقا محمد خان بجز جلب رضایت لشکریانی که از مردم چادرنشین ایران با خـود یار کرده بود در آسایش طبقات دیگر مردم اندك کوششی نداشت و تنها می کوشید آنهارا دلخوش وراضی نگاه بدارد. اموراداری دردستگاه سلطنت او حتی همان ترتیب منظم دربار صفوی را هم نداشت و وی بجز کارهای نظامی بکارهای دیگر توجه نمی کرد. تـا بپادشاهی نرسیده بود با کسانی که می‌ترسید با او درافتند مدارا می کرد وچون از یاری ایشان بی‌نیاز شد منتهای سخت گیری و بیداد را روا داشت و کورمی کـرد و می کشت. چیزی که بسیار ناگوار بود این بود که پس از بیدادگریهای معروف نادرشاه درزمان کریـم خان اندك مدتی حکومتی نرم و مهربان برسر کار آمده بود و آقا محمد خان دوباره آن نرمی وسازگاری با مردم را ازمیان برد و بهمان ستم ورزیها بازگشت، چنانکه حتی با خاندان خود بدرفتاری می کرد و تنها باروحانیان که ازمخالفت آنها باك داشت بتزویر

ملایمت میورزید .

با زیردستان خود و کارگزاران دولت بسیار بدرفتاری میکرد. ملکلم می نویسد تنها باحاج محمد ابراهیم شیرازی ملایم بود و بادیگران سازشی نداشت و اغلب کارگزاران خود را جریمه کرد و یکی را بدیگری می‌فروخت و کسی را در برابر مبلغی که داده بود بر دارایی و زندگی دیگری چیره می کرد . می گوید پیش از آنکه حاج محمد ابراهیم را بوزارت برگزینند درزمانی که میرزا شفیع مازندرانی که بعد صدراعظم شد در دستگاه وی بود خواست مبلغی از میرزا شفیع بگیرد . نخست درصدد بود حاج محمد ابراهیم را بر میرزا شفیع بر انگیزد اما میرزا شفیع پیش دستی کرد . یکی از نوکران حاج محمد ابراهیم در مجلس عام شال را که علامت منصب او بود از کمر میرزا شفیع باز کرد و بگردن وی انداخت که علامت سرشکستگی بود و بدین گونه او را بخانه حاج محمد ابراهیم کشید . حاج محمد ابراهیم چون مرد بسیار حیله گری بود بخوشرویی با او رفتار کرد و باو گفت که این کار بدست آقامحمد خان شده است . سرانجام چون میرزا شفیع هرچه کوشید نتوانست مبلغی را که آقا محمد خان درانتظار آن بود بپردازد حاج محمد ابراهیم بازماندهٔ آن مبلغ را ازخود دادومیرزاشفیع نجات یافت ودوباره بکار گماشته شد.

با قاجارها نیز که وی‌را بپادشاهی رسانده بودند غدر کرد و سران دولو را که بیش از همه مدیون ایشان بود واداشت خانوادهٔ خود را بطهران بیاورند ولشکریانی را که فرمانبردار ایشان بودند در نواحی دیگر ایران پراگنده کرد و بدین گونه نیروی ایشان را ازمیان برد وایل قاجار را که پیش ازو بسیار نیرومند بودند ناتوان کرد و از پا در آورد.

برخی تصرفات که در رسوم و آداب آن زمان کرده اینست که هروقت بطهران برمیگشت بمردم شهر اجازه نمی داد چنانکه پیش ازو معمول بود ازو پیشباز کنند و نیز دستور داد که فتح نامها و مکاتیب و فرمانهای دولتی را بانشای مغلق کنایه و استعاره دار ننویسند و بزبان ساده بنویسند .

درهمه کارها همیشه حق را بکسی می‌داد که بیشتر باو پول برساند . بعامه مردم ایران وطبقه سوم مردم اعتنا نمی کرد. حاج محمد ابراهیم خود برای ملکلم حکایت کرده است که وقتی دوتن ازمردم طبقه سوم که توانگرشده بودند می‌خواستند ناحیه‌ای را اجاره کنند واین کار خواهان بسیار داشت ، اما این دوتن بیشتر می دادند . وی گفته است که چون می دانستم آقا محمد خان بواسطه حرصی که بپول دارد خشنود خواهد شد بایشان گفتم با من نزد شاه بروند وچون ایشان را دید و پرسید اسم ورسم هردو را گفتم و گفتم برای چه آمده‌اند وچه می‌دهند . گفت من بااین مردم سروکاری ندارم. گفتم باید بمبلغی که میدهند توجه کنید . گفت من ازین مبلغ میگذرم واین گونه مردم نباید پیش من بیایند .

ه.ه اتکای او در سلطنت بلشکریانش بود . بهمین‌جهت حتی درموقعی که درجنگ نبود باایشان نشست و برخاست داشت و یا بشکار می رفت وهمواره با ایشان برزمین می نشست وهم خوراك میشد و همان جامه ساده ایشان را می پوشید وتنها در روز هـای عید جامه فاخر می پوشید .

در دوسالی که عنوان پادشاهی داشت و کم کم کشور راامن کرده بود و دیگر مردم سرکش یارای طغیان رانداشتند بر کسانی که تعدی میکردند رحم نمی کرد ودورهٔ آسایشی که بسیار کوتاه بود فراهم کرد .

# نتیجه کشته شدن آقا محمد خان

چون آقا محمد خان را در بیرون شهرشوشی کشتنددر لشکروی پریشانی روی‌داد. پیکراورا گذاشتند وشهرشوشی‌را رها کردند .صادقخان شقاقی لشکریان خودرا برداشت وبسرزمین خود بآذربایجان رفت وسر کردگان دیگرهم همین‌کار را کردند . حاج محمد ابراهیم شیرازی صدراعظم که باوی همراه بود بازماندگـان لشکر را دل داد وبیاری ولیعهد یعنی فتحعلی شاه که درآن‌زمان بباباخان معروف بود وحکمرانی فارس‌راداشت برخاست وایشان را بطهران آورد .

امامیرزا محمد خان دوانلو قاجار که درنخست باآقا محمد خان درافتاده‌وسرانجام باو تسلیم شده‌وحکمرانی طهران را داشت چون خبر کشته شدن اورا شنید دروازه‌هـای شهر را بست ودرانتظارفتحعلی شاه بودکه ازشیراز برسد . اما فتحعلی‌شاه تاآغازسال بعد تاج گذاری نکرد .

درین میان صادقخان شقاقی درآذربایجان دعوی پادشاهی داشت وحسینقلی خـان برادرفتحعلی شاه نیزدرین دعوی بود اما هردو پیش نبردند . محمد خان پسرزکی خان زند هم درین زمان‌دربصره‌بود. با بیست‌سی تن‌همدستان خود باصفهان رفت ومردم‌اصفهان هراسان شدند وباوراه دادند ویك دو روزدراصفهان فرمانروایی کرد ولی بزودی‌مردم اورا رها کردند وبخاك عثمانی گریخت .

درخراسان نیزجنگ‌هایی روی داد و درافغانستان سرکردگان مختلف بجان یك دیگرافتادند ومجال دست اندازی بخاك ایران نداشتند . اندکی پس از کشته شدن آقا محمد خان بیکی خان پادشاه ازبك هم که بادولت ایران سازگارنبود درگذشت وپسرش حیدرتوره که دربخارا حکمرانی داشت نیروی آنرا نیافت که بخاك ایران‌تجاوز کند . از سوی مغرب گرجستان یکسره جزوخاك روسیه شد.

# فتحعلی شاه

پس از آنکه آقا محمد خان در لشکرگاه شوشی در قفقاز کشته شد ولیعهدش که در تهران بود بپادشاهی نشست. چون نام جدش فتحعلی خان را داشت در تمام مدت ولیعهدی اورا باباخان می گفتند و بنام فتحعلی شاه بتخت نشست. روزشنبه ۲۱ ذی الحجهٔ ۱۲۱۲ قمری بتخت نشست و روز پنجشنبه نوزدهم جمادی‌الاخرهٔ ۱۲۵۰ درگذشت و بدینگونه ۳۷ سال و پنج ماه و بیست و نه روز قمری در ایران پادشاهی کرد. وی در سال ۱۱۸۵ قمری ولادت یافته بود و بهمین جهة در روز جلوس خود بیست و هفت سال و در دم مرگ شست وچهار سال داشت.

ظاهراً عمش آقا محمد خان کشور آرامی را که همه سرکشانش سرکوبی شده بودند برای او گذاشت اما درحقیقت جنگهای سخت وخونریزیهایی که درداخلهٔ کشور ومرزها کرده بود دشمنان بسیار فراهم ساخته و پادشاهی برادر زاده وجانشینانش را دشوار کرده بود و بهمین جهة فتحعلی شاه در ۳۷ سال واندی سلطنت خود همیشه گرفتار حوادث داخلی و خارجی طاقت فرسای بود. دشوارتر از همه نگاهداری ایالات سرحد شمال غربی ایران در قفقاز بود زیرا که کشتار بسیار جان گزای عمش در جنگ گرجستان همهٔ نصارای آن سوی رود ارس را از ایران خشمگین وهراسان کرده بود وسلاوهای شمال که درین موقع دیگر باایشان هم خاک شده بودند واندیشه جهانگیری داشتند ازین نفاقی که درمیان ایرانیان ونصارای دست نشانده شان افتاده بود بهانه پشتیبانی از یشان هرچه بیشتر بهره مند شدند.

درغرهٔ محرم ۱۲۱۱ که آقا محمد خان بلشکر کشی دوم گرجستان رفته بود این برادر زاده را در پایتخت گذاشته وسر رشته کار های کشور را بدست او داده بود و با این همه چون در آن سوی رود ارس کشته شد فتحعلی شاه بمشکلاتی برای رسیدن بپادشاهی موروث خود برخورد که از همه مهمتر اختلافات خانوادگی بود. این اختلافات را عهد شکنی ها و کج پیمانی ها وحق ناشناسی های معروف آقا محمد خان فراهم کرده بود که حتی باخویشان نزدیك خویش وفا نمی کرد وازآن پس این اصول درسلطنت قاجارها باقی ماند وهرپادشاهی که بتخت می نشست مدعیان ومخالفانی درخانوادهٔ خودداشت، چنانکه پس از مرگ فتحعلی شاه برادران واعمام محمدشاه برو بیرون آمدند وحتی پس ازمرگ محمدشاه هم ناصرالدین شاه درمیان اعمام وبرادران خود مدعیانی داشت.

فتحعلی شاه باآنکه در۲۷ سالگی بپادشاهی رسیده بود مهم ترین خصال جوانی را که دلیری ودلاوری باشد نداشت ودرحقیقت همهٔ معایب عمش درو بود ومحاسن اورا که

تدبیر وشجاعت باشد نداشت چنانکه بهمان اندازهٔ وی لئیم ومال‌دوست بود و بلکه درین زمینه از عم‌خود نیز تجاوز کرده بود. عمش آقا محمد خان از پرداخت خرج لشکر کشی و حقوق سربازانش خود داری نداشت و بالعکس یکی ازاسباب عمدهٔ شکست خوردن وی درهر دوجنگ با روسها این بود که حتی از پرداخت‌حقوق سربازان ورساندن خوراك و علوفهٔ آنها در میدان جنگ خویشتن داری می کرد وگاهی هم امیدوار بود که دولت انگلستان درمخارج جنگی اوشرکت کند.

اعتقاد بخرافات مانند اوراد وسعد ونحس ستارگان‌وتوسل بدعانویس‌وطلسم و جادو وامثال این اباطیل جبن طبیعی او را سخت‌تر وچندبرابر کرده بود و بهمین جهةقوهٔ تصمیم وتحمل‌شداید درو نبود. بهترین‌معرف روحیات‌او اینست که خویشتن‌را مردی‌بسیار زیبا وجالب ترین مردان روزگار خویش در شرق وغرب جهان می‌دانسته است و بهترین سندی که ازین دعاوی‌گذاشته اینست که دراواخر زندگی خود بمیرزاتقی علی آبادی ملقب بصاحبدیوان ومتخلص بصاحب که ازشاعران و منشیان زبردست زمان وی بوده و دراواخر پادشاهیش منصب صاحبدیوانی یعنی باصطلاح امروز ریاست دفتر مخصوص وی را داشته است دستور داده رساله ای مطابق دعاوی وی در شرح حالش بنویسد واوهم رساله‌کوچکی با انشای‌پرتکلف معمول آن زمان‌نوشته که « شمایل‌خاقان » نام‌گذاشته ودرهمان زمان نسخهای متعدد بخط خوشنویسان معروف آن روزگار نوشته وتذهیب کرده‌اند که هنوزهم دربازارهای ایران خرید وفروش میکنند. پس از مرگ وی همین رساله راروی‌سنگ مرمر باخط‌خوش کنده‌و برسرقبرش‌درصحن قم‌گذاشته‌اند. درین‌رساله شکست های وی را هم معکوس و فتح جلوه داده اند. دیگر از معایب‌اساسی‌کاراو در پادشاهی وسیاست این بوده است که‌گویا درمدت عمر بیش ازهزارزن‌گرفته و درهر صورت ۱۵۸ تن ازآنهارا درکتابها‌نام برده‌اند و ازین زنان ۲۶۲ پسرودختر داشت که ۱۵۹ تن ازآنها درحیوة وی مردند وصد وسه تن پس از مرگ اوزنده‌بودند که ۵۷ تن پسر و ٤٦ تن دختر باشند.

زنانی که داشته از نژادهای مختلف ترکمان وگرجی وکردوترك وچرکس وجز آن بوده‌اند وقهراً فرزندانشان که ازنژادها ومادرهای مختلف بوده وحتی هرگزخلطه وآمیزشی با یکدیگر نداشته‌اندهیچگونه‌الفت وانس‌ویگانگی نمی‌توانسته‌اند بایکدیگر داشته باشند وحتی بالعکس دشمنی ورقابت سختی درمیانشان‌بوده ودردربار وی‌همواره برسر ولیعهدی درمیان پسرانش‌آتش اختلاف‌باندازای زبانه می زده که سراسرمملکت درین آتش میسوخته ودودستهٔ مخالف یکی بروس و دیگری بانگلیس متوسل می شده وقهراً این دسیسه ها وفتنه ها عواقب بسیاروخیم درکارهای کشور داشته‌است.

درمیان پسران وی قطعاً از همه شایسته‌تر ودلیرتر ومنزه‌تر عباس‌میرزا نایب‌السلطنه بوده وچون وی پسرارشد نبوده است وبرادران مهتری هم دعوی ولیعهد داشته اند در همهٔ جنگهای مهمی که درزمان وی شده وفرماندهی سربازان حقاً بعهده او بوده است برای خفیف کردن وسرشکسته کردن اودردرباره حتی بغلبهٔ بیگانه راضی می شده‌اند و بوسایل مختلف کارشکنی نمی گذاشته‌اند پول بلشکریان او برسانند وباو یاری بدهند، تا اینکه درمیدان جنگ درمانده شود وازپای درآید واین حقیقت بسیار تلخ درهمهٔ اسنادی که ازین دوره بما رسیده است لایح وآشکارست .

خبط فاحشی که فتحعلی شاه کرده بود واین نفاقها واختلافها را روزبروز وخیم‌تر می کرد این بود که حکمرانی نواحی مختلف ایران ومخصوصاً نواحی سرحدی حساس‌را مانند مغرب‌وجنوب‌غربی وشرقی‌و جنوب ایران بپسران خودداده بود ونه‌تنها ایشان با یکدیگر نفاق داشتند وازهرگونه کارشکنی وفتنه جویی دربرابر یکدیگر خود داری نمیکردند بلکه بیشتراوقات ازفرمانبرداری ازحکومت مرکزی شانه تهی میکردند وناچار این اوضاع ازنیروی ایران دربرابرهمسایگان وبیگانگان می کاست وپیشرفت مقاصدشان راآسانتر میکرد، چنانکه درتاریخ‌ایران هیچ دوره‌ای وخیم‌تر ازسلطنت سی وهفت سالهٔ فتحعلی شاه نیست ودرهیچ روزگاری باین اندازه نواحی مهم ازدست ایران بیرون نرفته‌است .

چیزی که عواقب این پریشانی‌هارا درایران‌وخیم‌تر میکرد این بود که درسلطنت فتحعلی شاه رقابت بسیارسختی درمیان دولت های نیرومند جهان برای تصرف نواحی زرخیزآسیا وافریقا درگرفته بود وهردولت‌آسیایی وافریقایی که نیروی مادی ومعنوی برای برابری با این‌اوضاع ودفاع‌ازخاك خود نداشت قهراً با سرعتی‌شگفت ازپادرمی‌آمد ومستعمره ویا تحت‌الحمایهٔ دولتی‌اروپایی میشد .

درشمال ایران امپراطوری وسیع روسیه روزبروزنیرومندترو وسیع‌ترمیشد . در مغرب ایران همهٔ دول اروپا همدست شده بودند سلطنت جابرومقتدرآل عثمان را از پای درآورند و وارث متروکات آن شوند.در مشرق ایران پای انگلستان درکشور پهناور هندوستان روزبروزاستوارترمیشد وثروتهای سرشار بی‌مانع هند همهٔ دولتهای بزرگ جهان مخصوصاً امپراطوری‌های روسیه وفرانسه و اتریش را خیره کرده و آنها راهر روز و هرشب بهوس مینداخت که دست انگلیس را ازهندکوتاه کنند و خودجانشین آن شوند . ایران همسایه هندوستان وراه‌طبیعی وصول‌بدان سرزمین ازقارهٔ اروپامخصوصاً برای‌روسیه وفرانسه بود . ناچار روسیه‌می بایست هرچه‌بیشتر بتواندایرانرا کوچك کند وراه خود را بهندوستان نزدیك‌تر سازد . امپراطوری فرانسه هم‌امیدواربود از راه ایران دست بهندوستان بیازد .

درین میانه انگلستان‌نفع وآرزوی تصرف زمین‌های ایرانرا نداشت اماآن دولت

هم‌صمیمانه مدافع ایران نبود وجداً نمی‌خواست آنرا در برابر دولت‌های متجاوز اروپا و آسیا پاسبانی کند زیرا که نخست می کوشید درمیان هندوستان ومتصرفات روسیه فاصله را هر چه بیشتر وسیع وسدرا استوارتر کند وافغانستانی مستقل تشکیل دهد که دیواری در برابر هندوستان باشد و برای اینکه ایران نتواند مانع شود بهترین راه این بود که ایران ناتوان شود یا نا توان بماند و حتی مانع نبود که دیگران آنرا ناتوان کنند چنانکه گاهی دولت عثمانی وگاهی دولت روسیه این کار را میکردند و بمانعی بر نمیخوردند .

دلیل دوم این بود که ایران نفوذ فرهنگی و اخلاقی ومدنی عجیبی درهندوستان داشت . بیش ازهشتصد سال بود که زبان فارسی زبان رسمی همه دولتهای هند و حتی رابطه میان اقوام مختلف هند بود که زبان یکدیگررا نمیدانستند و اختلاف دینی با یکدیگرداشتند . فکرایرانی وتمدن ایرانی درسراسرهندوستان رواج قطعی مسلم‌داشت و برای‌دولت اروپایی که میخواست برتری حتمی‌درهند بدست‌آورد رقیب بسیارخطرناک ونیرومندی بود .

درجنوب ایران اقوام مختلف عرب اطراف خلیج فارس راگرفته بودند و برای اینکه راه هندوستان همیشه آرام باشد می‌بایست این اعراب فرمانبردارودست نشانده حکومت هند باشند. دولت‌ایران درنتیجهٔ قرنها استیلای مادی ومعنوی بردریاهای‌جنوب نفوذ سرشاری‌برتازیان این نواحی داشت وبسیاری‌ازلنگرگاه های مهم دریاهای جنوب بدست ایرانیان بود . این هم لازم میکرد که دولت ایران چندان نیرومند نباشدوتازیان اطراف خلیج فارس واوقیانوس‌هند ازمقاصدآن پیروی نکنند .

این اوضاع جهان ایران را میدان سخت‌ترین رقابت‌های سیاسی درمیان دول‌اروپا ومخصوصاً درمیان روسیه وانگلستان قرارداد. دربارناتوان فتحعلی شاه درین میان‌چون پرکاهی‌لرزان بدین‌سو وبدان‌سو، گاهی‌متمایل بدین‌وگاهی‌متمایل بدان بود. این‌سیاست ایرانرا تشویق میکرد با روسیه جنگ کند تا هم از قوایش‌کاسته شود وهم پیشرفت روسیه را بسوی هند مانع گردد و هم دول دیگری که گرداگرد ایران بودند از آن بهره‌مندگردند ودیوارهای هندوستان روزبروز بلندتر و استوارترشود .

دربرابراین حوادث واین سیاست های رنگارنگ زیرپرده هر کشوری که مردان بزرگ وسرداران دلاوروسیاست مداران‌ورزیده نداشت نمی‌توانست پایداری کند . پادشاه ناتوان مال دوست گرفتاردسایس هم‌نمیتوانست مردان بزرگ را بپروردوبهمین جهة بود که درسلطنت سی و هفت ساله فتحعلی شاه دردربار ایران مرد بزرگی که این نقایص ذاتی پادشاه را جبران کند پیدا نشد . تنها عباس میرزا نایب السلطنه در تبریز بواسطه خصال جبلی که دروبود چند تن مردان شایسته پرورش دادکه معروف ترین

آنها میرزا عیسی قایم مقام فراهانی معروف بمیرزا بزرگ و پسرش میرزا ابوالقاسم قایم مقام نویسندهٔ معروف متخلص بثنایی بودند ولی این دومرد بزرگ درین دریای طوفانی ودرمیان این همه دسیسه وفتنه چه میتوانستند کرد ؟ این اوضاع ناچار میبایست حوادث بسیارشومی بزاید وآثارآن تا جاودان درتاریخ ایران بماند .

در زمان فتحعلی شاه دشواری دیگری که در راه ایران بود این بود که در اروپا مردان بزرگی بودند که سرنوشت جهان متمدن را دگرگون کرده بودندوسراسرجهان بازیچه قدرت سیاسی ونظامی آنها شده بود وحتی کشورهای نیرومند تر ازایران در برابر نقشهای جهانگیری ناپلئون اول امپراطور فرانسه وپاول وآلکساندر امپراطوران روسیه وپرنس مترنیخ صدر اعظم اتریش زبون شده بودند ودرضمن دول اروپا باشتاب بسیار درصدد تسخیر کشور های آسیا وافریقا برآمده وسیاست خاصی راکه «سیاست مستعمراتی» نام گذاشته اند پیش گرفته بودند . در همین قرن نوزدهم میلادی وقرن سیزدهم هجری بود که روز بروز بردامنهٔ متصرفات ومستعمرات دول اروپا درآسیا و وافریقا افزوده می‌شد وناچار سرزمینهایی که دول بزرگ اروپا رابخود جلب میکردند برای حفظ استقلال خود ودفاع در برابر حرص وطمع اروپا حاجت بمردان بزرگ داشتند وایران ازین نعمت بزرگ محروم بود.درهمین قرن بیش‌از یك ثلث ازخاك‌ایران ازسوی شمال شرقی وشمال غربی ومشرق ومغرب از دست ایران رفت .

نکته دیگر اینست که درتاریخ تمدن بشر ثابت شده است بالاترین‌دورهٔ ترقی نیمهٔ دوم قرن نوزدهم میلادیست که مصادف با اواخر قرن سیزدهم واوایل قرن چهاردهم هجری بوده است وبیشتر از اختراعات واکتشافاتی که پایهٔ تمدن جدید را فراهم کرده در همین دوره راه تکامل پیموده است و کشور هایی که درین دوره گرفتار مشکلات بوده ونتوانسته‌اند بخود بپردازند وازین پیشرفت علم و فن‌بهره‌مند شوند زیان بسیار برده‌اند وایران یکی ازآن کشورهاست . تردیدی نیست که تاپایان دورهٔ صفوی ایران درعلم وصنعت ازهیچ کشورجهان پست‌تر نبود، بلکه درپاره‌ای‌ازصنایع بسنت دیرین‌هنوز پیشوای جهانیان بشمار میرفت‌وتنها درین دوره که حکومت ناشایسته و دولت زبون و ناتوان‌کار های‌کشور رابدست‌گرفته بود وجهانیان بشتاب هرچه‌بیشتر بسوی پیشرفت قدم برمی‌داشتند ناتوانی وسستی قوهٔ حاکمه در ایران مردم این سر زمین راکه از آغاز تاریخ هرگز درعلم وهنر ازهیچ‌کاروانی بازپس نمانده بودند از همهٔ این بهره های بزرگ بازداشت .

فتحعلی شاه درکارهای‌کشور باهیچکس مشورت نمیکردوحتی دربسیاری‌ازموارد در برابر گفتهٔ دیگران لجاج نشان داده است و همهٔ‌کارهای‌کشور را برای خودبرگذار

میکرد و بزرگترین سرشکستگی ایران در بن دوره این بود که شخص پادشاه از همه چیز ومخصوصاً از اوضاع جهان وسیاست بسیار پیچیدهٔ درهم آن روزگار یکسره بی خبر بود و با این همه غروری هم درو بود که نمیگذاشت در پی تحقیق وجستجو بر آید. بهترین دلیل برین نکته همان کتیبه ایست که بگفتهٔ وی نوشته و برسر قبرش درقم بر دیوار نصب کرده اند. در آنجا حتی شکست های فاحش خود را معکوس وانمود می کند وهمهٔ زیبایی های باطنی وظاهری را برای خود بر شمرده است وخود را موجود کامل می پندارد. بهمین جهة بود که برتری در هیچکس نسبت بخود نمیدید وحتی از ناپلئون سردار معروف فرانسوی خود را کمتر نمیدانست و بعادت قدیم درباریان ایران همهٔ پادشاهان جهان را دست نشانده خود می پنداشت. این نکته از بدیهیاتست که غرور بزرگترین وسرسخت ترین دشمن آدمیست و کسانی که مغرور باشند کور و کری هستند که خطاهای خویش را نمیبینند و نمی شنوند وحتی ناصحان و خرده گیران را دشمن خود می شمارند و بجان ایشان هم ابقا نمی کنند.

فتحعلی شاه درسیاست خارجی وهنگام برابری با دول بزرگ که با او سر و کار داشتند یعنی با روسیه وانگلستان وفرانسه وعثمانی همواره باهمین غرور بمیدان میآمد و هرگز تصور این را نمی کرد که هیچ یك ازین دول بتوانند بروی چیره شوند ویا اینکه خود خبطی وخطایی کرده باشد.

اوهم مانند عم وسلفش آقامحمدخان بسیار پول دوست ولئیم بود وحتی هنگام لشکر کشی ودرسخت ترین موارد جنگ میخواست صرفه جویی کند. در پایان دوجنگی که با روسیه کرد ودر هردوشکست خورد در ضمن گفتگوهایی که برای صلح میکرد همهٔ سخن درین بود که غرامات جنگی را کمتر کنند ومطلقاً گفتگویی درین زمینه پیش نیامد که از خاك ایران کمتر بیبگانه باز گذارد. چنانکه پس ازین درجای خود ذکر خواهم کرد در عهدنامه ای که با انگلستان امضاء کرده است ماده ای هست که اگر ایران بادولت روسیه وارد جنگ شود انگلستان درماه مبلغی درهزینهٔ جنگ باایران یاری کند وخلف وعده انگلستان درین بارهٔ زمینهٔ مذاکراتی شده است که تا چندسال دوام داشته ویگانه گلهٔ فتحعلی شاه از عهد شکنی دولت انگلیس نپرداختن این مبلغ موعود بوده است.

پیداست که چنین پادشاهی قهراً دربار خود را از مردم متملق زبون پرمیکند و برای اینکه چیزی ازکیسهٔ خود بدیشان ندهد ایشان را آزاد میگذارد که هرچه میخواهند ازمردم کشور بربایند وغارت کنند وهرروز وهرشب او را از راه تملق بفریبند وگمراه کنند وکارهای بدش را درپیش چشمش بیارایند وجلوه دهند.

فتحعلی شاه

ازکتاب دوبو

درمیان این متملقین گروهی روحانی نمایان هم بودند که دلش را بدست آورده وقهراً وی را ظاهر پرست وعوام فریب کرده بودند و کم کم اعتقاد بخرافات دراندیشهٔ او ریشه گرفته بود ومهمترین کارهای جهان را میخواست بدین وسیله پیش ببرد. توسل او بروحانی نمایان دردو واقعهٔ بسیار مهم جلوهٔ شگرفی درتاریخ ایران کرده است: یکی در جنگ دوم با روسیه وحکم جهادیست که دستار بندان تبریز داده اند وآن وقایع بسیار شوم را دربی داشته است ودیگر فتنه طهران و کشتن گریبایدوف سفیر روسیه است که محرك آن نیز دستار بندان پایتخت بوده‌اند.

در همان جنگ دوم با روسیه برای تحریك مردم میرزا عیسی قایم مقام پیشکار آذربایجان و پدر میرزا ابوالقاسم قایم مقام متخلص بثنایی که از شاعران و نویسندگان نامی زمانه بوده وسمت پیشکاری آذربایجان و عباس میرزا نایب السلطنه و ولیعهد ایرانرا داشته وبعد ها در زمان محمد شاه صدر اعظم ایران شده است رساله‌ای شامل فتوی شرعی بجهاد واحکام جهاد ومحسنات جهاد بزبان فارسی نوشته ودرچاپخانهٔ سربی که در همان زمان ازاروپا آورده بودند دوبارچاپ کرده واین رساله نخستین کتابیست که بزبان فارسی درایران چاپ کرده‌اند و بنام «رسالهٔ جهادیه» معروفست.

پیداست جنگی که با این وسایل ومقدمات بدان آغاز کنند نتیجهٔ نظامی و سیاسی آن چه خواهد بود.

حقیقت آشکار اینست که درآن زمان ایران ازسوی شمال وجنوب ومشرق بازیگاه سیاست اروپایی ومطامع بیگانگان شده بود وبرای نجات ایران ازین خطرجانکاه کسی میبایست که گذشته ازصفات مردی ومردانگی وجانفشانی وایثار زروسیم ازسیاست جهان وازآرزوهای دیرین هریك ازین دول بزرگ با خبر باشد وبتواند بوسایل خویش راه خطر را ببندد یا لااقل بنیروی سازگارتری بپیوندد ونیروی ناسازگاری رابدین وسیله دفع کند، یا بعبارت دیگر بدولتی دیگر متوسل شود و خطردولت دیگررا بدینوسیله از میان ببرد وبرای اینکارصفات و اطلاعاتی لازم بود که فتحعلی شاه و درباریانش ازآن تهی دست بودند.

وضع ایران بیشتر ازین حیث دشوار بود که پادشاهان صفوی مدت نزدیك بدویست وپنجاه سال درهرچهارسوی ایران جنگ کرده بودند وهمهٔ همسایگان ایران مانند دولت عثمانی ودولت روسیه وحکومت بخارا وافغانستان وهندوستان وتازیان ساکن خلیج فارس ازایران رنجش بسیارداشتند. سیاست مذهبی صفویه که ایران را در برابر تجاوز آل عثمان نجات داد تعصب شدیدی درایران فراهم کرد که درمیان ایران وهمهٔ همسایگانش چه ترکان عثمانی وچه ازبکان وافغانها وچه ارمنیان و گرجیان دشمنی سختی پیش آورده

بود و پس از آن نادرشاه و آقا محمد خان این کینه درمیان ایرانیان و نصاری را سخت تر کرده بودند و از طرف دیگر آتش دشمنی در میان ازبکان و افغانها و مردم خاك عثمانی نیز وخیم ترشد .

در زمان فتحعلی شاه بزرگترین خطر از سوی شمال غربی ایران وقفقاز پیش آمد زیرا که نصارای این ناحیه مخصوصاً درنتیجهٔ تاخت وتازهای شاه عباس و نادرشاه وآقا محمد خان روزبروز از ایران رنجیده‌ترشده بودند و هنگامی که سلاوهای روسیه فاصله میان خود وایشان را ازمیان برداشتند وبدیشان همسایه شدند واین رنجش و کینه ودشمنی را دیدند سیاست خاصی پیش گرفتند که برای ایشان بسیارسودمند وبرای ایران بسیار زیان‌آور بود، بدین معنی که امپراطور روسیه خود را پشتیبان رسمی نصارای قفقاز دانست و بدین وسیله سرانجام آن نواحی زرخیز ازدست ایران رفت .

درشرق ایران سرزمین پهناور هند که درادوار مختلف طمع هرجهانگیری را تحریك کرده است وآن را ذخیره‌ای برای غارت زروسیم دانسته‌اند روزبروزدر دام مخصوصی که انگلستان گسترده بود بیشترراه می‌یافت و روز بروز برنفوذ و برتری انگلستان در آن سرزمین میفزود . ازقرن پنجم هجری و از زمان محمود غزنوی زبان فارسی و فکر ایرانی کاملا درهندریشه گرفته و چنان جایگیرشده بود که حتی اقوام مختلف هند که‌زبان یك یکدیگر نمیدانستند بزبان‌فارسی متوسل می‌شدند وفارسی هشتصد سال زبان‌درباری وزبان رسمی هندوستان بود وفکر ایرانی حتی ادبیات وفلسفهٔ هندوان را هم اداره‌میکرد. هنگامی که‌انگلیسها واردهندوستان شدنداین رقیب‌توانا یعنی فکرو زبان‌ایران رادر برابر خود دیدندو برای اینکه‌در پیشرفتهای خوددر آن‌دیار این رقیب‌توانارادر برابر نداشته باشند راه‌طبیعی این بود که آنرا از پای در آورند یالااقل ناتوان کنند، زیرا قطعاًدر آن‌زمان نفوذ ایران که‌ازدوهزاروچهارصدسال‌پیش‌سراسر آسیای‌اسلامی‌را فرا گرفته بودهنوزدر توانایی خود باقی بودوجدامانع می‌شد که‌هیچ نیروی دیگری‌درین‌سرزمین‌ها و مخصوصاًدرهندوستان که حتی‌زبان‌راهم پذیرفته‌بود پیش‌ببرد. افغانستان که‌همسایهٔ دیگرهندوستان‌بوددر پاره‌ای ازمسایل مانع سیاست انگستان درهند بشمارمی‌رفت وچون رسیدن بدان سرزمین‌دشوار وپرخرج بود بهترین وسیله این بود که بدست ایرانیان آنرا ناتوان کنند وفتحعلی شاه که همواره مستعد فریفته شدن دربرابر این تحریکات غرورآمیز بود مجری این سیاست انگلستان شد و وی را فریفتند وبتاخت وتازدرآن‌سر زمین گماشتند ونتیجه این شد که ازین سوی هم کدورت ورنجش سخت‌ترشد .

یکی ازنقشهای جهانگیری ناپلئون اول‌امپراطورمعروف فرانسه رفتن بهندوستان وکوتاه کردن دست انگلستان ازآن سرزمین بود ونقشه‌ای که کشید این بود که از راه روسیه وایران بهندوستان بتازد .فتحعلی شاه مطلقاً ازاوضاع جغرافیایی این کشورها و

ازرموز نظامی خبر نداشت و نمیتوانست بواهی بودن این نقشه بسیارجسورانهٔ ناپلئون و عکس‌العملی که قطعاً انگلیسها در برابر آن فراهم خواهند کرد پی ببرد . این بود که فوراً تصور کرد می‌تواند بدین وسیله دل ناپلئون را بدست آورد و بتوسط او نواحی از دست رفته را ازروسیه پس بگیرد ودر نتیجهٔ این اندیشهٔ کودکانه دولت انگلستان را هم ازخود رنجانید . درهمین اوان حوادث سرحدی بادولت عثمانی سبب شدکه باآن دولت هم جنگی بکنند وشاید دراینکاردیگران هم وی را تحریك کرده باشند . در هرصورت نتیجه این شدکه دولت عثمانی نیزرنجید .

پس ازچندی که سیاست انگلستان دردربارفتحعلی شاه پیش رفت واو را ببهانهٔ اینکه با روسیه صلح کرده است بنقض عهد با ناپلئون وادار کردند آخرین تکیه‌گاه احتمالی اوهم که ناپلئون باشد ازدستش رفت . درضمن تازیان سواحل خلیج فارس درنتیجهٔ خبطهای پی‌درپی دربارطهران ازدولت ایران رنجش داشتند ودرشمال شرقی هم دولت بخارا ودولت خیوه کراراً ازایران رنجیده بودند .

این بودکه روزگاربسیاردشواری برای ایران پیش آمدکه رهایی از آن محال بود. ازیك سوهمهٔ همسایگان ایران یعنی‌دولت بخارا ودولت‌خیوه وافغانستان‌وهندوستان وتازیان خلیج فارس ودولت عثمانی ازدربارایران کینه در دل داشتند وازسوی دیگر سه دولت بزرگ آنروزجهان انگلستان وروسیه وفرانسه هریك بجهتی خشمگین شده واز سیاست ناپایداروسست وبی‌اعتبارایران خوشدل نبودند .

بهمین جهت مقارن جنگ دوم ایران با روسیه نه‌فرانسه ازایران‌پشتیبانی‌می‌کرد، نه عثمانی، ونه انگلستان وفتحعلی شاه از هرسو رانده شده بود ودربرابر نیروی عظیم روسیه که‌ناپلئون اول‌را هم ازپای درآورده بودجزپرکاهی که باندك جنبش بادی‌ناپدید شود چیزی نبود .

جنگ دوم روسیه وشکست فاحش ازلشکرپاسکیویچ سردارمعروف روسی‌وعهد نامه ترکمان چای ضررمعنوی بسیاربزرگی بایران زدکه هنوزماگرفتارآنیم و شاید بدین زودیها دست از سرما برندارد وآن این بودکه ایرانیان کاملا مرعوب اروپا شدند وچنان رعب و وحشت اروپا دردل ایرانیان افتادکه‌ازآنروز تاکنون کمترکسی درایران جرأت کرده است برخلاف نفع احتمالی واندیشهٔ محتمل اروپا قدمی برداردوهمهٔ‌ایرانیان درین مدت‌مدیدمقاومت‌با اروپا وایستادگی در برابرهوی وهوسهاوخواهشها وحرصهاو طمع‌های‌آنرا سفاهت‌محض‌و نوعی‌ازجنون‌وگشادبازی خطرناك‌پنداشته‌اند واگرچندسالی این اندیشه ازدل‌ایرانیان بیرون رفت متأسفانه حوادث شهریورماه ۱۳۲۰ این رعب و وحشت را باردیگردردلهای ما جاداد .

کسانی که بحوادث زمان فتحعلی شاه بنگرند و نگاهی سطحی بر تاریخ آنروزگار بیفکنند شاید این اندیشه دردلشان راه یابد که فتحعلی شاه سیاست باز زبردست وحیله گری بوده، بدین معنی که کاملا ابن الوقت بوده است و بمقتضای زمان گاهی بدان متوسل میشده و بهر کس که درآنروز نیرویی درو می پنداشته متوسل میشده ومی کوشیده است بطفیل او گلیم خود را از آب بدر برد. این نکته درست نیست زیرا که بواسطهٔ بیخبری از سیاست جهان همیشه وقتی بدان نیرو متوسل میشده که دیگر دیر شده بود وتوسل بدان فایده نداشت. شاید هم این خطا نتیجهٔ تردید ووسواس او بوده است که سرانجام وقتی مصمم میشد که دیگر موقع آن کار گذشته بود واین زیانیست که همواره مردم سست رأی ومردد می برند و کسانی که ضعف اراده دارند درموقعی از وسواس و تردید بیرون می آیند و مصمم می شوند که دیگر کار از کار گذشته است.

نتیجه قاطع سلطنت فتحعلی شاه برای ایران این شد که اگرهم درنتیجهٔ تاخت و تازهای صرع آمیز آقا محمد خان سرحدات ایران نسبت بپیش از آن توسعه ای گرفته و بدخواهان ایران دربرخی ازنواحی سرکوبی شده بودند ودوباره نام ایران رعبی دردلها افکنده بود همه این فواید درسلطنت فتحعلی شاه ازدست رفت وایران دردورهٔ تنزل و انحطاطی وارد شد که تاکنون هرگز جبران نشده است و بهمین جهة می توان سلطنت فتحعلی شاه راآغازدورهٔ نزول و وخیم ترین دورهٔ تاریخ ایران دانست.

# اختلاف ایران و روسیه

در زمانهای تاریخی تا پایان قرن هجدهم میلادی (پایان قرن دوازدهم هجری) همیشه مرزطبیعی ایران ازسوی شمال غربی رشته کوههای قفقاز بوده است. درحدود قرن سوم میلادی طوایف چادرنشین ترک که ازترکستان چین راه افتاده بودند تدریجاً همهٔ سواحل شمالی دریای خزر را گرفته وبسوی مغرب آن دریا پیش رفته اند، اما ازسوی مشرق رود جیحون وازسوی مغرب کوه های قفقازمانع ازپیشرفت آنها شده است. بهمین جهت درپشت جیحون ودرپشت کوه قفقازمانده وبا نژاد ایرانی همسایه شده اند. در آن زمان ایرانیان درصدد برآمده اند دربرابر آنها دیواری دردوانتهای کشور شاهنشاهی ساسانی بسازند وهمین کارچندین قرن ترکانرا مانع شده است که بخاك ایران وارد شوند، چنانکه درمشرق تنهادرقرن چهارم هجری و درمغرب تنها درقرن هشتم هجری ازموانع طبیعی گذشته و دست اندازی بخاك ایران کرده اند.

درسراسراین دوره که ترکان درشمال وقسمتی ازمغرب دریای خزرساکن بوده اندازسوی شمال ومغرب با طوایفی ازنژادآریایی همسایه بوده اند که تاریخ نویسان

ایرانی آنها را «سقلاب» یا «صقلاب» و اروپاییان «سلاو» نامیده‌اند .

سلاوها که نخست درشمال ساکن بوده‌اند در قرن دوم میلادی بدو شعبهٔ شرقی و غربی تقسیم شده‌اند وسپس درقرن پنجم میلادی سلاوهای شرقی هم بدودسته شمالی وجنوبی منقسم گشته‌اندوازیك سوی تا رود دنیپروازسوی دیگر تا کرانهای دریای سیاه ودریای آزو تاکنار رود دون پیش رفته‌اند . این پیشرفت های سلاوها بسوی جنوب ترکانی را راکه در پشت کوه قفقازدرمرزشمال غربی ایران بوده‌اند بسوی ایران رانده واندك اندك از کوه قفقاز گذشته و وارد خاك ایران آن روز وسرزمین طبیعی و موروثی آرایاییان ایرانی شده‌اند .

در زمانی که سلاوها بسوی سواحل شمال غربی دریای خزرومصب رود ولگا پیش می‌رفته‌اند گاهی که ترکانرا شکست داده‌وبسوی جنوب رانده‌اند با ایرانیان رو برو شده‌اند ونخستین بار که نامی ازروسها در تاریخ ایران برده میشود درسال ۲۹۸ هجری و ۹۱۱ میلادیست که جمعی ازروسها با شانزده کشتی دریای خزررا پیموده وبخاك طبرستان حمله کرده‌اند وزد وخوردی درمیان روی داده است .

تا اواخرقرن هفدهم میلادی (اواخرقرن یازدهم هجری) چند تاخت و تازی که روسها بنواحی مختلف ایران کرده‌اند هنوزحالت دستبرد نداشته ودنباله‌ای پیدا نمیکرده است . نخستین دستبردی که روسها بخاك ایران زده‌اند یکی ازمدارج واقعه‌ایست که درتاریخ روسیه‌هم اهمیت بسیاردارد.

یکی ازقزاقان ناحیهٔ روددون ستنکو رازین نام عدهٔ بسیار ازمردم سرزمین دنیپررا که بدانجا پناه برده و گرفتارقحطی شده بودند با خودهمدست کرد ودرسال ۱۶۶۸ میلادی (۱۰۷۹ قمری) بنای سر کشی راگذاشت واندك اندك درسواحل دریای خزر پیشرفت کرد تا اینکه در بهارآن سال از راه دریا بسواحل ایران درمیان دربند و باکو تاخت . شاه سلیمان صفوی (شاه صفی دوم) که از ۳ ربیع الثانی ۱۰۷۷ تا ۱۳ ذی الحجهٔ ۱۱۰۵ پادشاهی کرده است حکمران گیلان را مامور کرد که با او برابری کند ومردم آن سر زمین دفاع سختی کردند ولشکریانش راکه تا دروازهٔ شهر رشت رسیده بودند عقب نشاندند ووی برای انتقام ازین واقعه درشهرفرح آباد مازندران کشتارسختی کرد . در تابستان سال ۱۶۶۹ میلادی (۱۰۸۰ قمری) کشتی های ایران راکه برای دفع اومجهز کرده بودندغرق کرد اما دیگر بخاك ایران دستبردی نزد .

درآغازقرن هجدهم تسارهای روسیه درنتیجه راندن وفرمان گزار کردن طوایف ترکان غربی که قرنها حایل درمیان سلاوها وایرانیان بوده‌اند بقلمرو ایران رسیده اند.در آن زمان هنوز ارمنستان و گرجستان که مدتها پادشاهان صفوی وسلاطین عثمانی برسر آنها

زد و خورد کرده‌اند بیشتر تابع و خراج گزار ایران بودند. در گرجستان سلسله‌ای از امیران نصارى پادشاهی میکردند که کاملا بتمدن ایرانی خو گرفته و نـه تنها بیشترشان نـامهای ایرانی داشته اند بلکه فرزندان و نزدیکان خود را باصفهان میفرستاده واغلب دختران خود را بشاهزادگان صفوی می داده‌اند .

ازمیان تسارهای روسیه نخستین کسی که درصدد کشور گشایی ازسوی ایران برآمد پتر کبیر بود که ازیك سوی میخواست بر متصرفات آل عثمان دست بیازد وازطرف دیگر بر نواحی ایران مسلط شود . نقشهٔ اساسی وی این بود که روسیه رامرکز روابطاروپا وآسیا کند و بهمین جهت پس از آنکه کشورهای بالتیك رادست نشاندهٔ خود کرد درصدد شد بسوی دریاهای آسیاراهی باز کند و پس ازجنگ با کشور عثمانی درسال ۱۷۱۱میلادی (۱۱۲۳ قمری ) بسوی ایـران متوجه شد . شاه سلطان حسین صفوی جانشین ضعیف و درماندهٔ شاه سلیمان که در ۱٤ ذی‌الحجهٔ ۱۱۰۵ بسلطنت رسید و در ۱۱محرم۱۱۳۵ محمود افغان وی را ازپادشاهی خلع کرد ناتوان‌تر از آن بود که بتواند مانع از جهانگیری پتر کبیر شود .

در سال ۱۷۱۵میلادی ( ۱۱۲۷ قمری ) آرتمی والینسکی (۱) را از دربار خود مأمور سفارت ایران کرد و برای وی دستوری ازوزارت امور خارجهٔ تسار نـوشتند که پتر کبیر خود برخی مطالب بخط خویش برآن افزوده‌است وآنچه بخط اوست باحروف سیاه نموده می شود : درعبور از متصرفات ایران چه در خشکی وچه در دریا وعبور از همهٔ شهرها وبندرها وجاهای دیگر باید ازوضع عمومی این نـواحی کسب اطلاع کند و بداند رودهای بزرگی که بدریای خزر می‌ریزند کدامند **وتاکجادرداخلهٔ این رودهامی توان باکشتی رفت و آیارودی نیست که ازهند بیاید ودرین دریا بریزد** . در بندرها کشتی های جنگی و بازرگانی که شاه ایران درین دریا دارد کدامند ، قلعها واستحکامات کدامند ، مخصوصاً دربارهٔ گیلان تحقیق کند کوهها وراههای دشوار گذر که بنابرآنچه می گویند آن ناحیه را ازولایات دیگر ایران در کنار دریای خزر جدامی کنند کدامست .

درضمن پتر کبیر باواختانگ پادشاه گرجستان رابطه‌ای بهم زد ومیخواست بوسیلهٔ اوازاوضاع ارمنستان هم با خبرباشد وچون گرجیان وارمنیان مسیحی بودند وگـاهی که ترکان عثمانی بکشورشان می تاختند باآنها بدرفتاری میکردند وگاهی از ایرانیان هم بواسطهٔ اختلاف دینی ناراضی میشدند پتر کبیر درصدد بود رسما خودرا پشتیبان و حامی نصارای گرجستان وارمنستان معرفی کند.

درین میان افغانها براصفهان پایتخت ایران مستولی شدند ومحمود افغان در ۱۱ محرم ۱۱۳۵ شاه سلطان حسین را خلع کرد وخود را بجای اوبپادشاهی ایران رساند.

---

۱- Artemi Volynski

این خبر که بپتر کبیر رسید ببهانهٔ پشتیبانی از سلطنت صفویه بنای دست اندازی بخاك ایران را گذاشت ودرماههای مه‌وژوئن آن‌سال یعنی‌دوماه آخر بهار که‌مصادف باصفرو ربیع الاول ۱۱۳۵ می‌شده است ازراه رود ولگا بنیژنی‌نوگورود وازآنجا بحاج طرخان رفت‌واز راه‌خشکی ودریا بشهردربند که‌درخاك ایران بودحمله برد ودرین حمله۲۲هزار پیاده ونه هزارسوارازسربازان خود وبیست هزارقزاق وبیست هزار کالموك وسی‌هزار تاتارو پنج هزارملاح همراه داشت.

پیداست که دولت بسیارضعیف ایران که افغانها بدان آسانی آنرا ازپا درآورده بودند نمی‌توانست با این نیروی عظیم که سربصد وشش هزارتن می‌زد برابری کند وتنها قوه‌ای که درمقابل آن بود لشکریان محلی آذربایجان وگیلان بودند و آنها هم پس از اندك مقاومتی ازپا درآمدند . مردم دربند دروازها را باز کردند وتسلیم شدند ولی بواسطهٔ اینکه بیم قحطی می رفت پتر کبیر ناچارشد بحاج طرخان بازگردد ودر راه قلعه‌ای ساخت که آنرا «سویاتوی کرست (۱)» یعنی« چلیپای مقدس» نام گذاشت .

با این همه دسته‌ای ازلشکریان خود را مامور گرفتن گیلان کرد و بدین گونه در ماه نوامبر۱۷۲۲ (صفر۱۱۳۵) شهررشت تسلیم شد ودرماه ژوئیه ۱۷۲۳ (شوال همان سال) مردم باکو تسلیم شدند . درماه سپتامبر سال۱۷۲٤ (محرم ۱۱۳۷) در سن پترزبورگ عهدنامه‌ای درمیان فرستادهٔ ایران ودربار پتر کبیر امضا شد وتسار متعهد شده بود که با شاه طهماسب پادشاه صفوی یاری کند ونیرویی بمدد او بفرستد بشرط اینکه پادشاه ایران تا « جاودان مالکیت » نواحی دربند وباکو و ولایات گیلان ومازندران واسترا باد را بدولت روسیه واگذار کند .

پس ازآنکه در۱۱محرم ۱۱۳۵محمود افغان شاه سلطان حسین را خلع کرده بود چند تن ازمردان‌دربارصفویه در۲۰محرم همانسال شاه طهماسب دوم را بپادشاهی‌اختیار کرده بودند که‌سرانجام نادرشاه در۱٤ ربیع‌الاول ۱۱٤٤ اورا خلع کرد . شاه‌طهماسب برای اینکه دربرابرافغانها پایداری کند بهرکس وهرچیزمتوسل شده بود وازآن جمله این عهد نامه را با پتر کبیر امضاکرده است،اما پدیدآمدن نادرشاه مانع شده است که دربار روسیه ازین عهدنامه بهره‌مند شود .

ناتوانی دربارایران درین دوره و پیشرفت روسها درقفقازوآذربایجان سبب شد که مسلمانان این نواحی بدربارعثمانی متوسل شدند وازآنجا یاوری و پشتیبانی‌خواستند وبهمین جهة حتی دولت مسیحی گرجستان درسال ۱۷۲۳میلادی (۱۱۳۵ قمری) قیمومت

---

۱ — Sviatoy krest

دولت عثمانی را اسما پذیرفت . با این همه پتر کبیر نواحی را که درسواحل غربی دریای خزر از ایران گرفته بود هم چنان در دست داشت وحتی دربار عثمانی در عهد نامه‌ای که در ماه ژون ۱۷۲۴ (رمضان ۱۱۳۶ قمری) با دولت روسیه بست آن نواحی را جزو خاك روسیه شناخت ودرین عهد نامه قید شده است که مرز روسیه وعثمانی در ۲۲ ساعت فاصله ازمغرب شهر دربندست وخط مستقیمیست که از شماخی بملتقای رودارس و کورمیرسد .

درآن زمان سواحل شرقی دریای خزرهم جزو خاك ایران بود و پتر کبیر می‌خواست ازآن جانب هم قلمرو امپراطوری خود را توسعه دهد، بهمین جهة در آغاز سال ۱۷۱۶ میلادی (محرم ۱۱۲۸ قمری) کنیاز آلکساندر بکوویچ چرکاسکی (۱) را که ازنژاد چرکس بود و پیش از آن سفری باین نواحی کرده بود مامور کرد دو قلعه یکی درمصب سابق رود جیحون ویکی درجایگاه کنونی شهر کراسنو ودسك (۲) بسازد وسپس نزد خان خیوه برود و اورا قانع کند که قیمومت روسیه را بپذیرد وازواجازه بخواهد که یکی از بازرگانان روسیه ازراه جیحون بهندوستان برود ، در بارهٔ راههایی که بهندوستان میرود اطلاعاتی بدست آورد و ببیند که آیا خان بخارا مایل بدوستی با روسیه هست یا نه . جاهایی که برای ساختمان این دو قلعه اختیار کرده بودند هوای سازگاری نداشت وازسوی دیگر چادرنشینان بیابانهای اطراف با مردم خیوه همدست شده وراه را برلشکریان بکوویچ چرکاسکی گرفته بودند و وی هم بیش از یك عدهٔ سه هزار نفری که ازنژادهای مختلف بودند چیزی همراه نداشت . پس از زدوخوردی که درماه اکتبر ۱۷۱۷ میلادی ( ذی‌القعدهٔ ۱۱۲۹ قمری ) درجایی که تا شهر خیوه شش روز راه بود روی داده بود دشمن حیله کرد و ببهانهٔ اینکه یافتن آذوغه وخوراك آسان تر باشد بکوویچ چرکاسکی را وادار کرده بودند سربازان خود را بپنج دسته قسمت کند و بدین وسیلهٔ مردم خیوه توانسته بودند هر دسته‌ای را تنها گرفتار کنند وسلاحشان را بگیرند و اسیر کنند. بکوویچ چرکاسکی را هم اجازه داده بودند بعنوان سفیر روسیه وارد خیوه شود ولی سرش را بریده وبردروازهٔ شهر آویخته بودند. برای انتقام ازین خیانت پتر کبیر در سال ۱۷۲۰ میلادی ( ۱۱۳۲ قمری) سفیر حاکم خیوه را بزندان افگند و وی در زندان مرد .

مشکلات تصرف این نواحی باندازه ای بود که نه تنها پتر کبیر از دنبال کردن نقشه خود چشم پوشید بلکه جانشینانش هم تا صد و پنجاه سال پس ازین تاریخ درین نواحی کاری نکردند .

پس از پتر کبیر تا هفتاد سال دیگر دولت روسیه بخاك ایران تجاوزی نکرد و رعبی که جنگهای نادرشاه درمیان همسایگان ایران افگنده بود مانع ازین کارشد .

---

۱ — Alexandre Bekovitch-Tcherkaski ۲ — Krasnovodsk

درزمان یکاترین دوم پس از جنگ دوم باعثمانی که دولت روسیه نتوانست چنانکه می خواست آن دولت را از پای درآورد وملل عیسوی بالکان را دست نشاندهٔ خود کند و ظاهراً بپشتیبانی آنها بر خیزد درباریان وی نقشهٔ دیگر ازسوی دیگر طرح کردند. درین موقع اختیار دولت بدست پلاتون زوبف (۱) نام سروان سوار نظام افتاده بود که ملکه باو دل سپرده بود و وی مصمم شده بود برادرش والریان (۲) را بفرستد که ایران را بگیرد وروابط روسیه را با هندوستان برقرار کند و پس از آنکه شهرهای ایران را تصرف کرد ودرهریك پادگانی گذاشت برقلمرو عثمانی درآسیای صغیر بتازد ودرضمن سردار معروف ژنرال آلکساندر سووارف (۳) از بالکان عبور کند و باستانبول نزدیك شود واز سوی دیگر ناوگان روسیه وارد بوسفور شود وازراه دریا پایتخت عثمانی را محاصره کند و درصدد بود که یکاترین را وادار کند خود باآن ناوگان همراه باشد.

دراواخرماه فوریه ۱۷۹۶ میلادی (شعبان ۱۲۱۰ قمری) والریان زوبف از سن پترزبورگ رهسپار شد ووعده میکرد که درماه سپتامبر همان سال ( ربیع الاول ۱۲۱۱ ق ) دراصفهان باشد.

می بایست سپاهی شامل ده هزارتن بفرماندهی ژنرال کارساکف (٤) ازکوههای قفقاز بگذرد وتفلیس را بگیرد وزوبف بابیست هزار سرباز می خواست ازساحل غربی دریای خزر بجانب ایران فرود آید وچون دردربند و باکو بمقاومتی بر نخواهند خورد بلشکریان کارساکف ملحق شود و باهم بسوی اصفهان بروند. امادرماه سپتامبر که زوبف وعده کرده بود دراصفهان باشد هنوز تاسرحد ایران ششصد ورست راه داشت که پیمودن آن دشوار بود. بهمین جهت از سن پترزبورگ دو ولان (٥) نام مهندس فرانسوی را بانقشهای جغرافیایی ودستورهایی بیاری اوفرستادند وچون سر انجام دانست که این نقشه جزخیال واهی نیست درباکو ماند تا اینکه ملکه یکاترین در ۱۷/۶ نوامبر ۱۷۹۶ ( جمادی الاولی ۱۲۱۱ ق) درگذشت و پاول امپراطورجدید بمحض اینکه بجای مادر نشست فوراً لشکرکشی بایران را موقوف کرد.

آقا محمد خان در ذی القعدهٔ ۱۲۰۹ درطهران بخود عنوان سلطنت ایران داده و درسال ۱۲۱۰ تاج برسرگذاشته ودرهمان سال ۱۲۰۹ پیش ازآنکه عنوان سلطنت بخود بدهد بگرجستان حمله برده وآن جنگ معروف راکرده بود. اراکلی یا هراکلیوس پادشاه گرجستان تحت الحمایهٔ یکاترین دوم ملکهٔ روسیه بود وناچار این حمله آقا محمد خان بروبسیار ناگوارآمد. درضمن مرتضی قلی خان برادر کهتر آقامحمد خان که ازو

---

(۱) Platon Zoubof (۲) Valerian (۳) Souvorof (٤) Korsakof
(٥) de Volan

امان نداشت واز بیم بروسیه گریخته بود بدربار یکاترین پناه برده ودر آماده کردن این لشکرکشی مؤثر بوده است .

اندیشهٔ لشکرکشی یکاترین وماموریت والریان زوبف یگانه نتیجه‌ای که داد این بود که دشمنی در میان دربار روسیه ودربار ایران را سخت تر وفتحعلی شاه را از آغاز سلطنت، از روسیه هراسان کرد وهمین سبب شد که دوجنگ بزرگ در میان دو کشور روی داد .

# فتحعلی شاه و ناپلئون اول

همچنان که تاریخ نویسان اروپا تصرف استانبول را بدست سلطان محمد فاتح آل عثمان درسال ۱۴۵۳ میلادی (۸۵۷ق) یکی از مهمترین وقایع تاریخ اروپا میدانند و معتقدند که درین سال سرنوشت اروپا تغییر کرد سال۱۱۵۲ قمری و۱۷۳۹ میلادی را که نادرشاه وارد دهلی پایتخت هندوستان شد وپادشاه بابری آن سرزمین را از پادرآورد باید یکی از مهمترین حوادث تاریخ آسیا دانست وگفت که درین سال سرنوشت آسیا تغییر کرد .

پیش از آن همهٔ دول جهان نامی ازهندو ازثروت سرشاری که از هزاران سال در آن کشور پهناور اندوخته شده بود شنیده بودند، اما هیچ کس جرأت نمی کرد بهند بتازد واندیشهٔ تصرف هند را دردماغ خویش بپزد. شکست فاحش محمد شاه هندی از نادرشاه پرده از روی کار برداشت وجهانیان باشگفتی بسیار که نخست باور کردن آن دشوار می نمود پی بردند که بیهوده ازین کار می‌ترسیده‌اند وگرفتن هندوستان ازمحالات نیست .

ازآن روزدول بزرگ اروپا آرزوی گرفتن هند را در دل جای دادند وهرکدام توانستند باین کار جسورانه دست زدند .

نخست فرانسویان در سال ۱۵۰۳ م . (۹۰۸ق .) وپس از آن انگلیسها در سال ۱۶۰۰ م . (۱۰۰۸ ق) در هندوستان بکشورستانی آغاز کرده بودند وازآن ببعد کاملا دلیرشدند. پیشرفت انگلیسها درهندو کوتاه کردن دست فرانسویان ازین کشور نه تنها باعث حسد همهٔ دول بزرگ جهان شد بلکه مدتهای مدید سیاست روسیه وفرانسه را نیز متوجه هندوستان کرده بود وچون راه طبیعی وصول بهندوستان از خشکی کشور ایران بود این بود که ازآغاز قرن نوزدهم میلادی وقرن سیزدهم هجری کشور های اروپا و مخصوصاً آنها که آرزوی گرفتن هند را دردل داشتند توجه خاصی با یران پیدا کردند و همین توجه بدبختی‌ها ودشواریهای جانفرسا برای ایران فراهم کرد .

ناپلئون بناپارت سردارمعروف فرانسوی که درنتیجهٔ کشورستانی های شگرف در

۱۸۰٤ میلادی (۱۲۱۹ق .) بتخت امپراطوری فرانسه نشست اندیشهٔ بسیار جسورانه ای داشت که ازراه ایران بهندوستان بتازد . خبر تاخت وتاز آقا محمد خان بگرجستان و تسخیر تفلیس وقتل عام وحریق آنجا بگوش اورسیده بود وتصور میکرد جانشین آقامحمد خان هم مانند اودرمیدانهای جنگ کامیاب خواهد شد .

درزمانی که ناپلئون درصددشد ازایران درپیشرفت این نقشهٔ جسورانه یاری بخواهد فتحعلی شاه مشغول جنگ اول با روسیه بود که از ۱۸۰۳ م (۱۲۱۸ ق ) تا ۸ شوال ۱۲۲۸ق. (۱۲ اکتبر ۱۸۱۳) بیش ازده سال دوام داشت . درنخستین مراحل این جنگ که فتحعلی شاه ناتوانی خود را دربرابر الکساندر اول تسار روسیه حس کرد چون خبر جهانگیری ناپلئون اول واختلاف او با تسار روسیه بوی رسیده بود درصددشداز ناپلئون برای جنگ با روسیه یاری بخواهد . بهمین مقصود در۱۲۱۹ق . نامه ای بانشای پر از کنایه واستعارهٔ معمول آنزمان بناپلئون نوشت وازوخواست دربهار آینده که وی بجنگ روسیه خواهد رفت ناپلئون هم ازسوی خود بروسیه بتازد تا هردو متفقاً دولت روسیه را بجای خود بنشانند.

این نامه که بناپلئون رسید وی را دراندیشهٔ دیرین اتحاد با ایران برای حملهٔ بهندوستان یاری کرد ودرصدد شد با ایران رابطه بهم زند وسفیرانی بایران بفرستد . نخست آمده ژوبر(۱) راکه خاورشناس جوانی بود مأمور کرد از راه ترکیه بایران بیاید وسپس آدژودان ژنرال رومیو(۲) را درپی اوفرستاد . ژوبردر خاک عثمانی گرفتار و مدتی زندانی شد وبهمین جهة رومیوزودتر بایران رسید ونامه‌ای از ناپلئون برای فتحعلی شاه آورد که در ۳۰ مارس ۱۸۰۵ (سلخ ذی‌الحجهٔ ۱۲۱۹ق .) ازپاریس نوشته شده بود. ژوبرهم چون بایران رسیدنامهٔ دیگری از ناپلئون بتاریخ ۱٦ فوریهٔ ۱۸۰۵ (۱٦ ذی القعدهٔ ۱۲۱۹ق )همراه داشت .

فتحعلی شاه درماه رمضان ۱۲۱۸ وارد جنگ با روسیه شد . نخست با غروری که از زمان غلبهٔ آقا محمد خان برگرجستان درذهن اوجای گرفته بود بمیدان آمد ولی دراندك زمانی حس کرد که ازعهده برنخواهد آمد واین بود که بناپلئون توسل یافت. دولت انگلستان هم که تازه ببسط منافع ونفوذ خود درهندوستان آغاز کرده بود درایران منافع بسیارداشت وناچار بود که پیشرفت روسیه را درایران ونفوذ فرانسه راکه خطرناك‌ترین رقیب خود میدید درین سرزمین مانع شود ودرضمن ازقوای ایران هم بکاهد تا نتواند درهندوستان وافغانستان از نفوذ معنوی خود بزیان انگلستان بهره مند شود . بهمین جهة

---

۱ — Amédée Jaubert

۲ — Adjudant-Général Romieu

رقابت بسیار سختی درمیان روسیه وفرانسه وانگلستان درایران در گرفت. انگلستان می کوشید ایرانرا بدست روسیه ضعیف کند ومانع از نفوذ فرانسه شود. روسیه درمدتی که با فرانسه متحد بود درایران بنفع فرانسه ودرمدتی که رقیب آن بود بضرر آن قیام میکرد. سیاست فرانسه هم همواره بزیان انگلستان وگاهی بسود وگاهی بزیان روسیه بود. فتحعلی شاه بسیار نادانتر وناتوانتر از آن بود که درین گیرودار ودرمیان این سیاستهای جانکاه کاری بنفع ایران از پیش ببرد واینست که هرچه میکرد بزیان کشور تمام میشد. بالاترین خطای او آن بود که میخواست بیاری فرانسه که راهی بایران نداشت و بسیار دورازایران بود و بیاری انگلستان که درسیاست خود صمیمی وباوفا نبود ومی خواست هر دوسنگ یعنی ایران وروسیه را بهم بساید با روسیهٔ نیرومند زمان الکساندراول در بیفتد واندیشهٔ واهی تسلط بر گرجستانرا عملی کند وبزعم خود انتقام از تجاوزات دولت تساری بگیرد. زیان بزرگ این سیاست فتحعلیشاه برای ایران این شد که هروقت بفرانسویان پروبال میداد کینهٔ انگلستان سخت تر میشد وانگهی فرانسه دراروپا برای پیشرفت مقاصد خود بسازش با روسیه بیشتر حاجت داشت وروسیه را بایران نمی فروخت واز همه گذشته وقتی که روسیه فرانسه را شکست داد وناپلئون ازمیان رفت خشم آن دولت نسبت بایران تیزتر شد ونیروی عظیمی را که داشت در برابر ایران بکار گماشت. هروقت هم که بانگلستان نزدیك میشد فرانسه وروسیه هردو نگران می شدند. جای دیگر این نکته را را ثابت خواهم کرد که درین هنگام دولت انگلستان همیشه ایرانرا بجنگ با روسیه تشویق میکرده و حتی وعده میداده است که نه تنها در هزینهٔ جنگ شرکت کند بلکه افسرانی هم برای فرماندهی لشکریان ایران بفرستد وپیداست این نقشه برای آن بوده است که ایران گرفتار جنگ باروسیه شود ودرافغانستان کاری از پیش نبرد ودرضمن نیروی نظامی آن درمیدانهای جنگ با روسیه ازپا درآید ودرجای دیگر مانع سیاست انگلستان نشود ونتواند با نقشهٔ شوم ناپلئون هم یاری کند.

هنگامی که ناپلئون نقشهٔ حملهٔ برهندوستان از راه ایران را طرح کرد درصدد بر آمد از راه روسیه وایران وافغانستان لشکری بهندوستان بفرستد، بهمین جهة درضمن اینکه میکوشید ایرانرادرین کارشرکت دهد باپاول تسار روسیه قرار گذاشت که یك عده سپاهیان فرانسه از راه قفقاز رهسپار شوند ودولت روسیه هم عده‌ای از لشکریان خودرا باآنها همراه کنند.

پیش ازآنکه ناپلئون درصدد جلب فتحعلی شاه برآمده باشد انگلیسها نیز کوشیده بودنداورا باخود یار کنند و درسال ۱۸۰۰ میلادی (۱۲۱۵ ق) دربار لندن کمپانی هندوستان

را وادار کرده بود سفیری بایران بفرستد و سرجان ملکلم (۱) معروف مؤلف تاریخ ایران وسفرنامهٔ مشهوری که ازو مانده بعنوان سفیر کمپانی هندوستان بایران آمده و بگفتگوهایی آغاز کرده بود . چون امیدوار نبودند که فتحعلی شاه تنها بمذاکره قانع شود تدبیری بنظرشان رسیده بود که دولت انگلستان جزیرهٔ قشم را درخلیج فارس بگیرد وفتحعلی شاه را بدین گونه بترسانند ومرعوب کنندتا ازدرسازش درآید . دولت انگلستان هم این پیشنهاد سرجان ملکلم وشرکت هندوستانرا پذیرفت ودرصدد اجرای آن بود اما معلوم نیست بچه‌سبب ناگهان ازین کارچشم پوشیدند وخواستند ازراه‌دیگر بنتیجه برسند این بود که سرجان ملکلم مبالغ گزافی هدایا ورشوه بفتحعلی شاه و درباریانش داد و بیش ازدومیلیون روپیه درآن سفرخرج کرد تا ازوقول گرفت که در افغانستان برخلاف منافع انگلستان قدم برندارد. اما سه‌سال بعد شاید در نتیجهٔ غروری که ازهمین راه درو پیدا شده بود وارد جنگ با روسیه شد و چون در قدم نخست بموانع بسیاربزرگی برخورد درصدد شداین بارازفرانسه یاری بگیرد ودرنتیجه خشم انگلستان را هم بخود جلب کرد ، شاید درآن موقع ازرقابت ودشمنی درمیان فرانسه وانگلستان خبرنداشته است .

# سفیران ناپلئون در ایران

ناپلئون نخست در۱۶ فوریه ۱۸۰۵ (۱۶ذی‌القعدهٔ ۱۲۱۹) آمده ژوبر را مامور سفارت ایران کرد . وی ازراه استانبول وآسیای صغیررهسپارایران شد و چنانکه پس ازین خواهد آمد در راه گرفتاریهای سخت برایش پیش‌آمد وچون دربار فرانسه ازو بی‌خبربود ناپلئون شتاب داشت‌هرچه زودتر روابط خودرا با ایران‌برقرار کند.دراوایل اکتبر۱۸۰۵ (اوایل‌رجب ۱۲۲۰)آدژودانژنرال رمیورا بانامهٔ دیگری که در ۳۰مارس ۱۸۰۵(سلخ ذی‌الحجهٔ ۱۲۱۹) بفتحعلی شاه نوشته بود از راه بغداد بایران فرستاد . رومیوحامل هدایا وپیغامهای ناپلئون برای جلب توجه ومساعدت فتحعلی شاه در لشکر کشی بهندوستان بود . دربارطهران نخست بخوشی واحترام اورا پذیرفت اما پس از چند روزتوقف درطهران ناگهان وبی آنکه گرفتاربیماری شده باشد درگذشت وکسی ندانست سبب مردن اوچه بوده است وتنها میتوان حدس زد بوسیلهٔ کسانی که ورود او بطهران بضررشان بوده است او را ازمیان برده باشند . دربارطهران بشتاب او رادر قبرستان بیرون شهردرجنوب طهران بخاک سپرد .

آمده‌ژوبرسفیردیگرناپلئون‌یکی ازخاورشناسان معروف آن زمان بوده‌وزبانهای

---

۱- Sir John Malcolm

ترکی وعربی را نیکومیدانسته و با ناپلئون بمصررفته بود وازاوضاع کشورهای اسلامی خبرداشت ودرانشای احکام ومکاتیب بزبان تازی منشی ناپلئون درسفرمصر بود وپس از آن بان او بروسیه رفته وازاوضاع آن کشورهم خبرداشت و بعد از آن مدتی دراستانبول ماموریت داشته‌است‌وازاوضاع کشورعثمانی هم آگاه بود و بهمین جهت بهترین نماینده‌ای بود که ناپلئون میتوانست بایران بفرستد .

ژوبر برای اینکه دولت عثمانی ورقیبان فرانسه مانع ازسفراو نشوند ماموریت محرمانه داشت وباودستورداده بودند بلباس مبدل وناشناس بایران سفرکندوتا کردستان عثمانی بی‌مانع آمد،اما همینکه بشهر بایزید در کردستان عثمانی رسید پاشای آن شهر که ازجانب دولت عثمانی حکومت داشت بی آنکه بهانه‌ای بتراشد وی را گرفت و درسیاه چالی بحال زار زندانی کرد . پیداست که دراینکارهم دست کسانی که ازسفر اوزیان میدیده‌اند درکار بوده است . این سفیر بیچاره تا پاشای بایزید زنده بود در زندان ماندو تنها پس ازمرگ اوتوانست خود را ازمهلکه نجات دهد . سرانجام توانست بزحمت بسیارعباس میرزا نایب‌السلطنه پسرفتحعلی شاه را که ولیعهدایران وحکمران آذربایجان بود ازحال خود خبر کند ودربارایران کوشش بسیار کرد تا اینکه توانست ژوبر را از مرگ نجات دهد وبایران بیاورد .

ژوبرازراه آذربایجان عازم تهران شدوچون فتحعلی شاه بیشترتابستانها باردوگاه خود درسلطانیه میرفت که ازآنجا بروسیه لشکر کشی کند ژوبر را در۱٤شوال ۱۲۲۰ (۵ژویه ۱۸۰٦) درچمن سلطانیه بحضورخود پذیرفت . ژوبر پس ازآنکه تقریباً یکماه درایران ماند فتحعلی شاه را باتحاد با فرانسه دعوت کرد و ماموریت سیاسی خود را ببهترین‌وجهی انجام داد و درضمن طرح عهد نامه‌ای درمیان ایران وفرانسه ریخت که رضایت دولت ایرانرا درطهران‌بدان جلب کرد وقرارشد سفیری ازایران باوبدربار ناپلئون برود که عهدنامه را در آنجا امضاء کنند. فتحعلی شاه میرزا محمد رضا خان حکمران قزوین را مامور کرد که با ژوبر بفرانسه برود ووی در۲۵صفر ۱۲۲۲ (٤ مه ۱۸۰۷) دراردوگاه نظامی فین کن شتاین (۱) درخاك لهستان‌هنگامیکه ناپلئون‌مشغول جنگ با پروس بود بحضوروی رسید وهدایای فتحعلی شاه ونامهٔ او را بناپلئون‌رساند. پس ازآنکه چندی درورشو متوقف بود باردیگر بحضورناپلئون پذیرفته شد و سرانجام عهدنامه‌ای که تهیه شده بود درمیان دولت فرانسه ودولت ایران بامضا رسید .

عهدنامهٔ فین کن شتاین در۱٦ ماده در ٤ مامه ۱۸۰۷ مطابق با۲۵ صفر ۱۲۲۲ بامضای « عالی‌جناب شهامت نصاب میرزا محمد رضاخان سفیر فوق العاده و بیگلربیگی

---

۱ — Finkenstein

قزوین و وزیر شاهزاده محمد علی میرزا » نمایندهٔ ایران وهوگ برنارماره دوک دوباسانو(۱) ازرجال دربار ناپلئون وازوزرای همراه او درین جنگ رسیده است. درین موقع ناپلئون مشغول جنگ با اتحادیهٔ چهارم اروپا بودکه مرکب بود از پروس و روسیه وانگلستان وسوئدکه باهم برای مخالفت با او هم عهد شده بودند.

ناپلئون نقشهٔ حملهٔ بهندوستان را از راه قفقاز وایران باپاول امپراطور روسیه طرح کرده وبا او درین کار هم پیمان شده بود وپاول بعهده گرفته بود پنجاهزارسرباز بایران بیاورد وبادستیاری دولت ایران از راه هرات (که درآن زمان هنوز جزو خاك ایران بود و بهمین جهت انگلیسها چندین بارکوشیدند تاآنرا از ایران جدا کردند) بهندوستان حمله کند. پیش ازآنکه ناپلئون با ایران روابطی بهم زند درسال ۱۸۰۱ (۱۲۱۶ ق.) پاول تسار روسیه بدست درباریانش کشته شد وجانشین اوآلکساندراول این تعهد را بهم زد،حتی باکشور های دیگر اروپا برای مخالفت با ناپلئون اتحادکرد. بهمین جهت ناپلئون دیگر بیاوری روسیه برای لشکرکشی بهندوستان امیدوار نبود و بوسیلهٔ این عهدنامه‌با ایران میخواست قوای خودرا درایران برای لشکرکشی بهندوستان بکار ببرد.

## عهدنامه فینکن شتاین

عهدنامهٔ فینکن شتاین از اسنادیست‌که‌برای تاریخ ایران اهمیت بسیاردارد. نخست ازین حیث که در میان دولت ایران ودولت ناپلئون بناپارت یکی از بزرگترین مردان تاریخ جهان بسته شده وناپلئون بواسطهٔ قدرت نظامی که داشته است‌کمتر بـا دولتهای بیگانه عهدنامه بسته واین عهدنامهٔ با ایران از اسنادیست‌که در آن روزگار اختصاصی دارد. دوم آنکه این عهدنامه حوادث مخصوصی درآسیا وبخصوص درایران فراهم‌کرد که عواقب‌آن مدتها باقی بود وشاید تا امروز باقی باشد. بهمین‌جهت این عهدنامه را که‌در ٤مه ۱۸۰۷ = ۲۵صفر۱۲۲۲درفینکن شتاین بامضای‌نمایندگان دودولت رسیده است از متن فرانسه آن ترجمه می کنم:

« اعلی حضرت امپراطور فرانسویان‌پادشاه ایتالیاواعلیحضرت پادشاه ایران‌برای استحکام روابط دوستانه وعقد معاهدهٔ اتحاد این‌کسان را مأمور می‌کنند:

« اعلی حضرت امپر اطور فرانسویان وپادشاه ایتالیا آقای‌هوگ برنارماره‌وزیر مشاور ودارای حمایل لژیون دونورو نشان سنت اوبر(۲) ازکشور باویرو نشان خدمت گزاری ازکشور باد(۳).

---

(۱) Hugues-Bernard Maret, duc de Bassano

(۲) Saint-Hubert (۳) Bade

پادشاه ایران جناب میرزا محمد رضاخان سفیر فوق العاده و بیگلربیگی قزوین و پیشکار شاهزاده محمد علی میرزا .

ایشان پس از ارائه ومبادلهٔ اعتبار نامهای خود درین موافقت کردند:

**مادهٔ اول** ـ در میان اعلی حضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا و اعلی حضرت پادشاه ایران صلح ودوستی واتحاد همیشگی برقرار خواهد بود .

**مادهٔ دوم** ـ اعلیحضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا استقلال کشور کنونی اعلیحضرت پادشاه ایران راحمایت میکنند .

**مادهٔ سوم** ـ اعلیحضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا گرجستان را حقاً از آن اعلیحضرت پادشاه ایران میدانند .

**مادهٔ چهارم** ـ اعلیحضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا بعهده میگیرد همهٔ کوشش خود را بکار برد تا روسها گرجستان وخاك ایران را ترك کنند و برای رسیدن باین نتیجه درعهدنامهٔ صلح خواهد کوشید. تخلیهٔ این نواحی همیشه جزو سیاست و نظریات او خواهد بود .

**مادهٔ پنجم** ـ اعلی حضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا یك سفیر فوق العاده وچند منشی سفارتخانه دردربار ایران خواهد داشت .

**مادهٔ ششم** ـ چون اعلیحضرت پادشاه ایران خواستارست پیاده نظام و توپخانه واستحکامات نظامی خود را بنا برروش اروپایی اصلاح کند اعلیحضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا تعهد میکند توپهای صحرایی وتفنگها وسر نیزه هایی را که اعلیحضرت پادشاه ایران لازم دارد برای او فراهم کند و بهای این اسلحه برابر ارزش آنها دراروپا خواهد بود .

**مادهٔ هفتم** ـ اعلیحضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا تعهد میکند بهر اندازه افسر توپخانه ومهندسی و پیاده نظام که اعلی حضرت پادشاه ایران آنها را برای استحکام دژها وایجاد توپخانه و پیاده نظام ایران بنا برروش فنی نظام اروپایی لازم داشته باشد دراختیارش بگذارد .

**ماده هشتم** ـ اعلیحضرت پادشاه ایران هم ازسوی خود تعهد میکند که همهٔ روابط سیاسی وتجارتی خود را با انگلستان قطع کند وفوراً بآن دولت اعلان جنگ بدهد و از همان دم باآن خصمانه رفتار کند. بنا برین اعلی حضرت پادشاه ایران متعهدست وزیر مختاری را که ببمبئی فرستاده بخواهد و کنسولها و نمایندگان و کارگزاران دیگر کمپانی انگلیسی را در ایران و بندرهای خلیج فارس فوراً از آنجا بیرون کند وهمهٔ کالا های انگلیسی را ضبط کند ودرقطع هرگونه رابطه با انگلیسها چه درخشکی وچه در دریا بولایات خود

حکم اکید بدهد واز پذیرفتن هر وزیر مختار یاسفیر یا کارگزاری که درضمن جنگ از آن دولت بیاید خود داری کند.

**مادۀ نهم** – در هر جنگی که انگلستان و روسیه در آن در برابر فرانسه وایران اتحاد کنند فرانسه وایران نیز بهمان گونه در برابر آن دودولت اتحاد خواهند کرد وهمین که یکی ازمتعاهدین که در تهدید یا حمله قرار گرفته باشد رسماً بدیگری طلاع دهد متحداً در برابر دشمن مشترك جنگ خواهند کرد وازآن پس درباره هر گونه روابط سیاسی و تجارتی بمدلول ماده پیش رفتار خواهند کرد.

**مادۀ دهم** – اعلی حضرت پادشاه ایران همۀ نفوذ خود را بکار خواهد برد تا افغانان ودیگر اهالی قندهار را با ارتش خود دربرابر انگلستان متحد کند و پس از آن که بدان نواحی راه یافت لشکری بمتصرفات انگلستان درهندوستان فرستد.

**ماده یازدهم** – چنانکه از نیروی دریایی فرانسه یك دسته کشتی بخلیج فارس وبندرهای اعلیحضرت پادشاه ایران برسد اعلیحضرت پادشاه ایران همۀ وسایل وتسهیلاتی را که لازم باشد فراهم خواهد کرد.

**ماده دوازدهم** – اگر اعلیحضرت امپراطور فرانسویان وپادشاه ایتالیا اراده کند که برای حمله بمتصرفات انگلستان در هند ارتشی از راه خشکی بفرستد اعلیحضرت پادشاه ایران همانگونه که متحد صمیمی وباوفای اعلیحضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیاست بآنها راه خواهد داد که از کشورش بگذرند. اگر این کارعملی شود دودولت پیشاپیش قرار مخصوص خواهند گذاشت وراهی را که ارتش باید درپیش بگیرد ولوازم ووسایل نقلیه که لازم شودو یاوری راکه اعلیحضرت پادشاه ایران می تواند دربن راه بکند درآن معین خواهند کرد.

**مادۀ سیزدهم** – هرچه از لوازم وتدارکات در ایران بلشکریان بری و نیروی دریایی داده شود بنابر مدلول مواد دیگر این عهدنامه ببهایی که در کشور بمردم کشور داده میشود بحساب خواهد آمد.

**مادۀ چهاردهم** – مقررات مادۀ دوازدهم که در بالا ذکر شده تنها شامل حال فرانسه است، بنابرین این حقوق نباید باعقد عهدنامهای دیگر بانگلستان یا روسیه واگذار شود.

**ماده پانزدهم** – برای بهره جویی هردوطرف یك عهدنامۀ تجارتی هم درطهران بسته خواهد شد.

**ماده شانزدهم** – این عهدنامه تاچهار ماه دیگر از تاریخ امروز درطهران نیز امضاء خواهد شد وبتصویب خواهد رسید.

در لشکرگاه امپراطوری در فینکن شتاین در ٤مه ۱۸۰۷ (۲۵صفر ۱۲۲۲) منعقد شد و بامضا رسید.

امضای هوگ ب. ماره

امضای سفیر ایران

رونوشت مطابق اصلست      وزیر روابط خارجی

ش. م. تالران، پرنس دوبنوان (۱)

پیداست که امضای این عهدنامه چه ولوله‌ای درمحافل سیاسی اروپا ومخصوصاً در دربار روسیه وانگلستان که این عهدنامه بزیان آنها بسته شده بود میفگند. از جسارت فکری و بلند پروازی مخصوص ناپلئون عجیب نیست که چنین عهدنامه ای را در نظر گرفته باشد و چیزی که بسیار شگفتست سستی رای و بی خبری فتحعلی شاهست که حاضر شد درهمسایگی روسیه وانگلستان با فرانسه‌ای که درآن سوی جهان واقع شده بود وهیچ راهی بایران نداشت چنین قراری بگذارد واعلان جنگ گستاخانه‌ای با نگلستان در برابر وعدهٔ واهی پس گرفتن گرجستان ونواحی دیگر از روسیه بعهده بگیرد.

امضای این عهدنامه هرچند که موهوم بوده باشد ونتیجهٔ عملی ازآن نگرفته باشند زیان سیاسی بسیار بزرگی بایران زد وآن این بود که دولت انگلستان بر بدگمانی‌های سابق خود نسبت بایران بدگمانی دیگر هم افزود.

نخستین بدگمانی انگلستان این بود که فرهنگ ایران وزبان فارسی وتجارت ایران درهندوستان نفوذ عجیب وفوق‌العاده‌ای داشت ودرحقیقت هندوستان مستعمرهٔ فکری ایران بود وهرتجارتی که باهر کشور دیگری ازجهان داشت بتوسط ایران بود. انگلیسها برای اینکه در هند رسوخ کنند چاره‌ای جز ین نداشتند که نفوذ ایران را براندازند و برای اینکه بدین نتیجه برسند راهی جز ضعیف کردن ایران واز پا در آوردن آن نبود وبرای اینکار بهتر ازهمه این بود که هر چه بیشتر ممکن شود ایران را کوچك بکنند و منابع مهم ثروت را که آن روز مخصوصاً نواحی حاصلخیز مغرب دریای خزر بود از دستش بگیرند وآنرا گرفتار زدوخورد باهریك ازهمسایگان که ممکن باشد بکنند و همسایگانی که درآن زمان ممکن بود بجان ایران بیفتند در درجه اول دولت نیرومند تسارهای روسیه ودرجه دوم دولت طماع عثمانی ودردرجه سوم طوایف راهزن وبی انضباط وسرکش تازیان اطراف خلیج فارس بودند.

گذشته ازینکه فرانسه نیرومندترین دولت نظامی آن روزگار وحریف تاریخی انگلستان درهند آن سرزمین را ازدور تهدید میکرد تسارهای روسیه هم باشتاب هرچه

---

(۱) Ch. M. Talleyrand, Prince de Bénévent

تمامتر روز بروز بهندوستان نزدیکتر میشدند وچیزی نمانده بود بسرحد آن سرزمین زرخیز برسند . دولت کوچکی درمیان هندوستان ونواحی نیم مستقل آسیای مرکزی که روسها آنها رایکی پس ازدیگری ازپا درمیآوردند درنتیجهٔ ضعف وتجزیهٔ خاك ایران چندی پیش تشکیل شده بود وآن دولت افغانستان بود .

درشب ۱۱ جمادی‌الاخرهٔ ۱۱۶۰ که نادر شاه را چندتن از زیردستانش درفتح آباد قوچان کشتند از جمله لشکریانی که با او بودند برخی از مردم طایفهٔ چادر نشین ابدالی ازافغانها بودند ورییسشان احمد خان درهنگامه‌ای که از کشته شدن نادرشاه پیش آمده بود برخی از جواهر گران بهایی راکه نادر از هند آورده وهمیشه باخود همراه داشت ربود وبسرزمین خود یعنی افغانستان امروز گریخت و بدین‌گونه در ۱۱۶۰ کشوری که امروز بنام افغانستان خوانده میشود از ایران جدا شد . هنگامی که انگلیسها وارد هندوستان شدند افغانها نیرومند شده وحتی در ۱۱۶۲ سرزمین لاهور وملتان ودر ۱۱۷۰ دهلی راگرفته ودر ۱۱۷٤ بار دیگر بهندوستان تاخته بودند .

پیداست که نفع دولت انگلستان در هند این بود که افغانها را در میان هندوستان وآسیای مرکزی که روسها روزبروز درآن بیشتر پیش میرفتند نگاه بدارد ونیرو دهد و حتی مانع از پیشرفت منافع ایران در آنجا بشود واحیاناً گاهی هم ایران را بنفع افغانستان کوچك بکند، چنانکه باکوششهای فراوان بر ناحیهٔ هرات که در لشکر کشی بافغانستان وهندوستان اهمیت بسیار داشت ودروازهٔ هندوستان بشمار میرفت وپیش ازآن جزو خاك ایران بود سه بارافغانها تاختند وایرانیان آنرا پس گرفتند وتفصیل جنگهای هرات پس ازین خواهد آمد .

همین نفوذ فوق‌العادهٔ مادی ومعنوی که ایران در هند داشت چند برابر آنرا در افغانستان که مردم آن فارسی زبان وازهمان نژاد ایرانی بودند داشت و ناتوان شدن دولت ایران درافغانستان نیز بنفع سیاست انگلستان بود .

بدگمانی دوم انگلستان را همین عهدنامهٔ فینکن شتاین فراهم آورد زیرا دولت انگلستان دید بمحض اینکه حریف نیرومندی دراروپا مانند ناپلئون پیدا کند دولت ایران باآن عهد میکند که منافع انگلستان را درآسیا مخصوصاً درخلیج فارس وافغانستان که دو دروازهٔ مهم هندوستان بشمار میرفتند مانع شود ودرین ۱٤۸ سالی که ازامضای عهدنامهٔ فینکن شتاین میگذرد همیشه کوشش انگلستان درایران این بوده است که دیگر ایران نتواند با رقیبان منافع انگلستان درین نواحی سازش کند .

برای پیش بردن این مقصود دووسیله‌ای که انگلستان بکار برده یکی گرفتار کردن ایران در پیچ وخمهای سیاست خارجی و گاهی جنگهایی باهمسایگان زورمند ودیگر

رعب افگندن در داخلهٔ کشور و تضعیف قوای روحانی واحیاناً بهره جویی از عوامل داخلی بوده است .

## هیئت نظامی فرانسه در ایران

یگانه نتیجه‌ای که ایران از عهدنامهٔ فینکن شتاین گرفت آمدن هیئت نظامی فرانسه بایران بود . از دو تن سفیری که پیش از آن ناپلئون بایران فرستاده بود آجودان ژنرال رومیو نظامی بود و وی ماموریت داشت در اوضاع ایران مطالعه کند و ببیند درصورتیکه اتحادی درمیان ایران و فرانسه برقرار شود ایران تاچه اندازه میتواند درین کار یاری کند. رومیو اندکی پس از ژوبر از فرانسه از راه استانبول رهسپار شده بود و دراواسط ماه مه ۱۸۰۵ ( صفر ۱۲۲۰ ) باستانبول رسید ودر آن موقع ژوبر هنوز در آن شهر بود. برای آنکه مردم بمقصد او پی نبرند رومیو از بیراهه با اوتره (۱) نام منشی خود بسوی ایران حرکت کرد ودر اثر وقایعی که شاید عمداً پیش آورده باشند مجبور شد نزدیك چهل روز درحلب بماند ودر آنجا بیکر (۲) کنسول انگلستان سرانجام بماموریت او پی برد و بیدرنك جونز (۳) کنسول انگلستان در بغداد را از سفر او خبر کرد و او هم بلندن اطلاع داد. سرانجام رومیو از راه همدان دراوایل اکتبر ۱۸۰۵ ( اواسط رجب ۱۲۲۰ ) هرطور شده بود خود را بطهران رساند و با آنکه دولت ایران ورودش را بشادی تلقی کرد ناگهان پس از چند روز درنك درین شهر بیماری که معلوم نشد چه بوده است در گذشت .

پریشانی دولت ایران درین واقعه خود می‌رساند که این مرك شایـد طبیعی نبوده باشد زیرا باتأثر واحترام بسیار جنازه اش را در جایگاه مخصوصی در بیرون دروازهٔ شاه عبدالعظیم که ظاهراً هنوز آثاری از آن باقیست بخاك سپردند. قرینه‌دیگری که در بارهٔ این واقعه وطبیعی نبودن آن در دستست اینست که در اسناد ایرانی و کتابهای آن زمان مطلقاً اشاره‌ای بآمدن رومیو وماموریت او ودر گذشتن او نیست .

میرزا محمدتقی سپهر لسان الملك در ناسخ التواریخ در وقایع سال ۱۲۲۱ که بمناسبت ورود ژوبر بدربار ایران خلاصه‌ای از تاریخ روابط ایران وفـرانسه را نـوشته کمترین اشارتی بآمدن رومیو ندارد ومطلب راچنین ادا کرده است :

« . . . روزجمعهٔ بیست و پنجم ربیع الاول خیمه بیرون زد (٤) وتا چمن سلطانیه عنان بازنکشید . این هنگام موسی (٥) ژوبر ازدولت فرانسه برسالت آمد، چه روزگاری بود

---

(۱) Outrey (۲) Baker (۳) Jones

(٤) مقصود بییلاق رفتن فتحعلی شاه بسلطانیه است .

(٥) در آن زمان کلمه «مسیو» فرانسه را چنین می نوشتند .

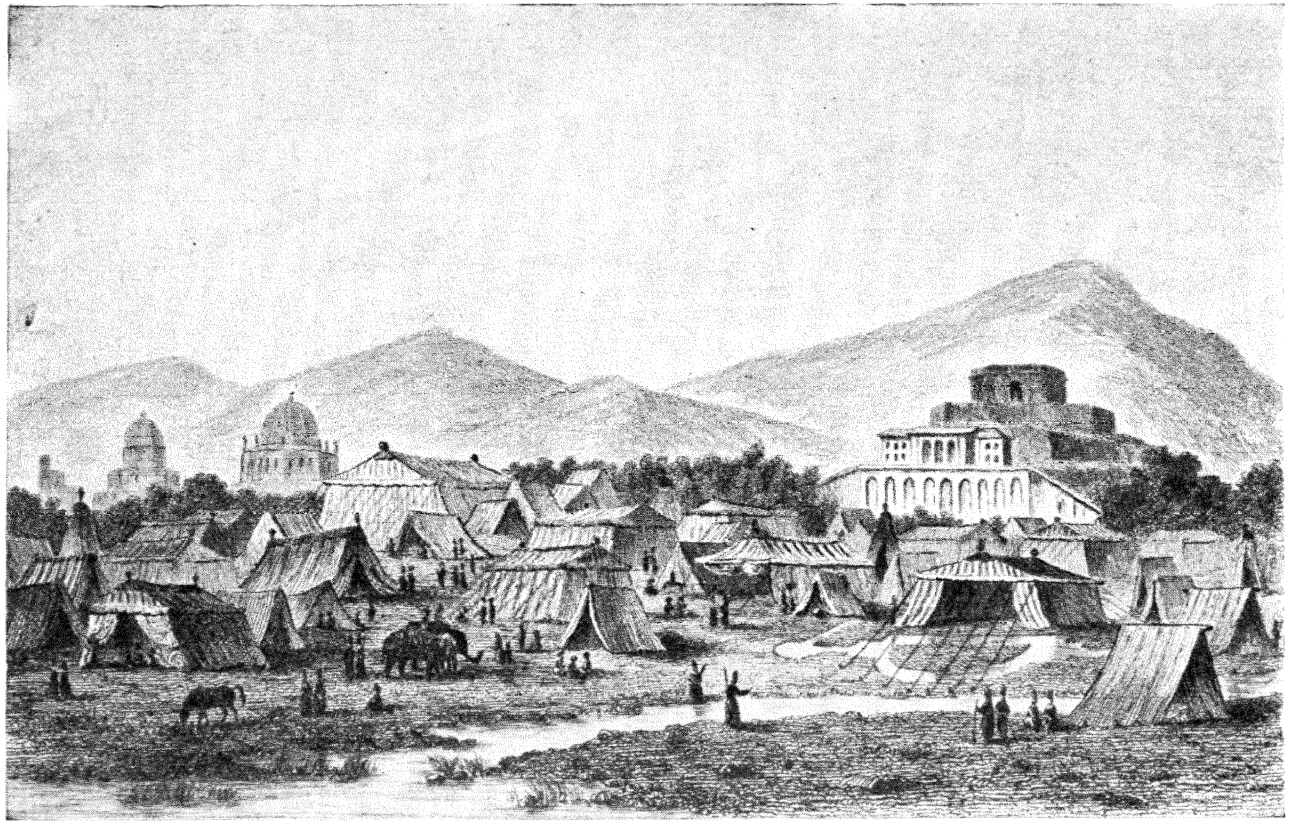

لشکرگاه فتحعلی شاه در سلطانیه

(از کتاب «ایران» تألیف لوی دوبو فرانسوی چاپ پاریس ۱۸۴۱م. ۱۲۵۷ق.)

که پادشاه فرانسه درخاطرداشت که با دولت ایران‌ساز موالات طراز کند وطریق وداد بازدارد ، چنانکه درسال شهادت آمحمد شاه (۱) دوتن رسول ازدولت فرانسه باسواد عهدنامهٔ سلاطین صفویه که درمیان دولتین رفته بود بدارالملك طهران آمدند. وقتی برسیدند که هنوز بعد ازشهادت آقا محمد شاه شهریار نامدارفتحعلی شاه ازشیرازباز طهران نشده و برتخت جلوس نفرموده بود . لاجرم حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله ایشانرا بمعاذیر دلپذیر بازفرستاد وهمچنان بعد ازقتل سکنهٔ کربلا، چنانکه مذکورشد ، اسمعیل بیك بیات سفیر بغداد گشت. یك تن ازبازرگانان‌ارامنه که‌داودنام داشت وتجارت فرانسه‌میگذاشت بنزدیك اورفته ومکتوبی چند بخط فرانسه بنمود وخود را ازجانب آندولت سفیرخواندو وباتفاق اسمعیل بیك بطهران آمد، اولیای دولت ایران سخن اورا استوارنداشتندو کتاب اورا بکذب پنداشتند . این هنگام که سلطنت مملکت‌فرانسه را ناپلیون داشت‌وبادولت روس کار بمعادات میگذاشت موسی ژوبررا بدولت ایران رسول فرستاد و پیام داد که خصمی روسیان با شما روشنست و خصومت ما با ایشان مبرهن ، همانا دشمن دشمن را دوست گیرند ، خاصه این وقت که وداد واتحاد دولت ایران وفرانسه موجب استیصال و اضطرار روسیانست. چون موسی ژوبرطی مسافت کرده وارد اراضی بایزید شد، محمود پاشا که حاکم بایزید بود برعایت دولت روسیه وعثمانیه اورا گرفته محبوس داشت و دو تن ملازمان اورامقتول نمود . چون این خبردراردبیل معروض حضرت نایب‌السلطنه‌افتاد درحال مکتوبی بحاج یوسف پاشا که ایالت ارزن‌الروم‌داشت‌فرستاده‌اورا گسیل ساخت و موسی ژوبر بدرگاه نایب‌السلطنه‌آمد وازآنجا درچمن سلطانیه حاضرحضرت پادشاه شد و رسالت خویش بگذاشت و خواستارشد که شاهنشاه ایران درپاسخ نامهٔ ناپلیون او را ایمپراطور خطاب فرماید که بمعنی پادشاهست تا در میان دول فرنگستان بدین نام بلند آوازه شود. ملتمس اومقبول افتاد . پس برحسب فرمان پاسخ نامهٔ اونگارشد و میرزا رضای قزوینی منشی ، که روزگاری وزارت شاهزاده‌محمد علی میرزا را داشت ، باتفاق او بسفارت فرانسه مامور گشت ..».

پیداست شرحیکه مولف ناسخ‌التواریخ دربارهٔ امپراطوری ناپلئون و برسمیت شناختن او نوشته مبالغه آمیزست وهمین بیان مختصر روحیات مردم آنزمانرا نشان‌میدهد.

برای اجرای عهد نامهٔ فینکن شتاین ناپلئون مصمم شد سفیری بایران بفرستد که درضمن ریاست هیئت نظامی فرانسه را هم داشته باشد. برای این‌کار ژنرال کلودماتیو-کنت دوگاردان (۲) را برگزید . این ژنرال چهل ویك ساله در۱۱ ژویه ۱۷۶۶ در

(۱) دراصل چنینست .

(۲) Claude-Mathieu Comte de Gardane

مارسی بندر معروف جنوب فرانسه ولادت یافته بود ودر ۳۰ ژانویه ۱۸۱۸ یعنی نه سال پس از بازگشت از ایران در لنسل (۱) در ناحیهٔ باس‌زالپ (۲) فرانسه درگذشت . وی پیش از انقلاب فرانسه درسواره نظام منصب سروانی داشت واز ۱۷۹۲ ببعد در نتیجهٔ شجاعتهایش زودتر از آنچه میبایست ترقی کرد، تا اینکه ژنرال مورو (۳) سردار معروف فرانسوی در ۱۷۹۹ اورا منصب سرتیپی داد ودر ۱۸۰٤ فرمانده پاسبانان شخصی ودر ۱۸۰۵ آجودان ناپلئون شد. در ۱۸۰۷ مامور ایران شد و پس از بازگشت ازین سفر در ۱۸۰۹ چون چنانکه میبایست ازعهده بر نیامده بود از نظر ناپلئون افتاد و پس ازچندی لقب کنت و بیست و پنج هزار فرانك باو انعام دادند وچون در ۱۸۱۱ درماموریت نظامی که در پرتغال باو رجوع کرده بودند شکست خورد باز از نظر ناپلئون افتاد و باردیگر بکار برگشت ودردورهٔ صد روزهٔ ناپلئون جزو افسران زیردستش بود .

## دستورهای ناپلئون بژنرال گاردان

نسخهٔ تعلیمات ودستورهایی که ناپلئون بژنرال گاردان داده وتکلیف او را در ماموریت ایران معین کرده است تاریخ ۱۰ مه ۱۸۰۷ (۲۵ ذی الحجه ۱۲۲۱) را دارد و درلشکرگاه خود درفینکن‌شتاین آنرا صادر کرده‌است و ازین‌قرارشش روز پس‌از امضای عهدنامهٔ فینکن‌شتاین گاردان را مامور ایران وازهمانجا روانه کرده است. متن این‌دستور که بامضای ناپلئون رسیده سند بسیار جالب و معتبریست که سیاست او را در ایران در برابر روسیه و انگلستان میرساند وترجمهٔ آن از روی متن فرانسه بدینگونه است :

«دستور برای ژنرال گاردان

درلشکرگاه امپراطوری فینکن‌شتاین ۱۰ مه ۱۸۰۷

آقای ژنرال گاردان هر چه زودتر که بتواندوارد ایران خواهد شد. پانزده روز پس ازورودش چاپاری خواهد فرستاد ویك ماه بعد یك تن ازافسرانی راکه همراهش هستند روانه خواهد کرد .

درعبورازاستانبول همهٔ وسایل را بکارخواهد برد تا مکاتبهٔ اوبا وزیر روابط خارجی (٤)ومکاتبه‌آن وزیر با اوسریع باشد. اگرممکن شودکه این‌کار راباکار گزاران بابعالی (۵) بکنند بهترست هرهشت روزمکاتبه کنند . **همه مکاتیب فوری که‌اهمیتی**

---

(۱) Lincel (۲) Basses-Alpes (۳) Moreau

(٤) درآنموقع بجای وزیرامورخارجه وزیرروابط خارجی می گفتند .

(۵) درآسیا بدربارعثمانی باب عالی و بزبان‌فرانسه Porte یا Sublime Porte میگفتند

داشته باشد چه برای وزیر روابط خارجی وچه برای ژنرال سباستیانی (۱) برمز نوشته خواهد شد.

نخستین مکاتیب فوری مخصوصا باید طوری باشد که برای شناساندن کشوری که در بارهٔ آن هیچ اطلاع مسلمی دردست نیست مناسب باشد. جغرافیا ونقشه برداری آنکشور، سواحل، جمعیت، مالیه، وضع نظامی وجزییات مختلف آن باید نخستین منظور جستجوهای ژنرال گاردان باشد ومحتویات نامهای فوری او را تشکیل دهد ومجلداتی فراهم کند. ایران باید روسها را دشمنان طبیعی خود بداند(۲) : گرجستانرا ازدستشان بدر برده‌اند، زیباترین ولایاتشان راتهدید می کنند ؛ هنوزسلسلهٔ پادشاهان کنونی را نشناخته‌اند واز روزی که برسر کار آمده همواره باآن درجنگ بوده اند. آقای ژنرال گاردان همهٔ این دلایل را یادآوری خواهد کرد ؛ بغض ایرانیان را بر روسها خواهد انگیخت. آنها را بکوششهای دیگر وبلشکر کشیهای بیشتر تحریك خواهد کرد. برای ادامهٔ عملیات نظامیشان ازهمهٔ راهنمایی هایی که آزمودگیش باو تلقین خواهد کرد دریغ نخواهد داشت و برای این مقصود وسیله خواهد جست با شاهزادهٔ عباس میرزا که فرمانده سپاه وچنان که می نماید مورد اعتماد آنست رابطه بهم زند. باید ایران درمرزهای روسیه پراکندگی بسیار فراهم کند واین موقع را که روسها سپاه خود را درقفقاز ضعیف کرده و قسمتی از آنرا باروپا فرستاده‌اند غنیمت بشمارد وبا یالاتی که بزور اسلحه یا بدسیسه از دستشان گرفته‌اند برگردند. گرجستان که آخرین شاه آنجا را وادار کرده‌اند کشور خود را بآنها واگذار کند کاملا تسلیم آنها نشده ومردم آنجا چنین مینماید که افسوس صاحبان قدیم خود را میخورند. وانگهی سلسلهٔ کوهی که مدخل ایرانرا حفظ میکند درشمال گرجستان واقعست : اهمیت دارد که روسیه همهٔ این گذرگاهها را دردست نداشته باشد.

آقای ژنرال گاردان همهٔ دقتها را خواهد کرد تاایران وبابعالی عثمانی تامیتوانند در بارهٔ عملیات خود درمیان دریای سیاه ودریای خزر با هم اتفاق کنند. نفع این هر دو امپراطوری یکیست: همهٔ کشورهای جنوب روسیه یکسان درخطرند زیرا که زمین حاصلخیز تر وآسمان ملایم تر را ببیابانهای خود ویخهای خود ترجیح میدهد. اما ایران نفع دیگری هم دارد که مخصوص بآنست وآن اینست که مانع ازپیشرفت انگلستان درهندوستان شود.

ایران امروز درمیان روسیه ومستملکات انگلیس در فشارست. هرچه بیشتر این مستملکات بسوی مرزهای ایران منبسط شوند باید بیشتر ازتوسعهٔ آیندهٔ آن ترسان باشد:

(۱) ژنرال سباستیانی Sebastiani ازسرداران معروف ناپلئون و سفیر کبیر فرانسه در ترکیه آنروز

(۲) البته این عبارت نقل قول ومقصود ناپلئون روسهای تزاریست.

مارسی بندرمعروف جنوب فرانسه ولادت یافته بود ودر ۳۰ ژانویه ۱۸۱۸ یعنی نه سال پس از بازگشت ازایران درلنسل (۱) در ناحیهٔ باسزالپ (۲) فرانسه درگذشت . وی پیش از انقلاب فرانسه درسواره نظام منصب سروانی داشت واز ۱۷۹۲ ببعد درنتیجهٔ شجاعتهایش زودتراز آنچه میبایست ترقی کرد، تا اینکه ژنرال مورو (۳) سردارمعروف فرانسوی در ۱۷۹۹ اورا منصب سرتیپی داد ودر ۱۸۰٤ فرمانده پاسبانان شخصی ودر ۱۸۰۵ آجودان ناپلئون شد. در ۱۸۰۷ مامورایران شد و پس از بازگشت ازین سفردر ۱۸۰۹ چون چنانکه میبایست ازعهده برنیامده بود از نظر ناپلئون افتاد و پس ازچندی لقب کنت و بیست و پنج هزارفرانك باو انعام دادند وچون در ۱۸۱۱ درماموریت نظامی که درپرتغال باو رجوع کرده بودند شکست خورد بازازنظر ناپلئون افتاد و باردیگر بکار برگشت ودردورهٔ صد روزهٔ ناپلئون جزوافسران زیردستش بود .

## دستورهای ناپلئون بژنرال گاردان

نسخهٔ تعلیمات ودستورهایی که نـاپلئون بژنرال گـاردان داده وتکلیف او را در ماموریت ایران معین کرده است تاریخ ۱۰ مه ۱۸۰۷ (۲۵ ذی الحجه ۱۲۲۱) را دارد و درلشکرگاه خود درفینکن‌شتاین آنرا اصادر کرده‌است و ازین‌قرارشش روزپس‌از امضای عهدنامهٔ فینکن‌شتاین گاردان را مامورایران وازهمانجاروانه کرده است. متن این‌دستور که بامضای ناپلئون رسیده سند بسیار جالب و معتبریست که سیاست او را در ایران در برابر روسیه و انگلستان میرساند وترجمهٔ آن از روی متن فرانسه بدینگونه است :

«دستوربرای ژنرال گاردان

درلشکرگاه امپراطوری فینکن‌شتاین ۱۰ مه ۱۸۰۷

آقای ژنرال گاردان هر چه زودتر که بتواندوارد ایران خواهد شد. پانزده روز پس ازورودش چاپاری خواهد فرستاد ویك ماه بعد یك تن ازافسرانی راکـه همراهش هستند روانه خواهدکرد .

درعبورازاستانبـول همهٔ وسایل را بکارخواهد برد تا مکاتبهٔ اوبـا وزیر روابط خارجی (٤) ومکاتبه‌آن وزیربا اوسریع باشد. اگرممکن شودکه این‌کار راباکار گزاران بابعالی (۵) بکنند بهترست هرهشت روزمکاتبه کنند . **همه مکاتیب فوری که‌اهمیتی**

---

(۱) Lincel (۲) Basses-Alpes (۳) Moreau

(٤) درآنموقع بجای وزیرامورخارجه وزیرروابط خارجی می گفتند .

(۵) درآسیا بدربارعثمانی باب عالی وبزبان‌فرانسه Porte یا Sublime Porte میگفتند

داشته باشد چه برای وزیر روابط خارجی وچه برای ژنرال سباستیانی (۱) برمز نوشته خواهد شد.

نخستین مکاتیب فوری مخصوصا باید طوری باشد که برای شناساندن کشوری که در بارهٔ آن هیچ اطلاع مسلمی دردست نیست مناسب باشد. جغرافیا و نقشه برداری آنکشور، سواحل، جمعیت، مالیه، وضع نظامی وجزییات مختلف آن باید نخستین منظورجستجوهای ژنرال گاردان باشد ومحتویات نامهای فوری او را تشکیل دهد ومجلداتی فراهم کند.

ایران باید روسها را دشمنان طبیعی خود بداند(۲): گرجستانرا ازدستشان بدربرده‌اند، زیباترین ولایاتشان راتهدید می کنند؛ هنوزسلسلهٔ پادشاهان کنونی را نشناخته‌اند واز روزی که برسرکار آمده همواره باآن درجنگ بوده اند. آقای ژنرال گاردان همهٔ این دلایل را یادآوری خواهد کرد؛ بغض ایرانیان را بر روسها خواهد انگیخت. آنها را بکوششهای دیگر وبلشکرکشیهای بیشتر تحریك خواهد کرد. برای ادامهٔ عملیات نظامیشان ازهمهٔ راهنمایی‌هایی که آزمودگیش باو تلقین خواهد کرد دریغ نخواهد داشت و برای این مقصود وسیله خواهد جست با شاهزادهٔ عباس میرزا که فرمانده سپاه وچنان که می نماید مورد اعتماد آنست رابطه بهم‌زند. بایدایران درمرزهای روسیه پراکندگی بسیارفراهم کند واین موقع راکه روسها سپاه خود را درقفقازضعیف کرده و قسمتی از آنرا باروپا فرستاده‌اند غنیمت بشمارد وبایالاتی که بزوراسلحه یا بدسیسه از دستشان گرفته‌اند برگردند. گرجستان که آخرین شاه آنجا را وادار کرده‌اند کشورخود رابآنها واگذار کند کاملا تسلیم آنها نشده ومردم آنجا چنین مینماید که افسوس صاحبان قدیم‌خود را میخورند. وانگهی سلسلهٔ کوهی که مدخل ایرانرا حفظ میکند درشمال گرجستان واقعست: اهمیت دارد که روسیه همهٔ این گذرگاهها را دردست نداشته باشد.

آقای ژنرال گاردان همهٔ دقتها را خواهد کرد تاایران و بابعالی‌عثمانی تامیتوانند در بارهٔ عملیات خود درمیان دریای سیاه ودریای خزربا هم اتفاق کنند. نفع این هر دو امپراطوری یکیست: همهٔ کشورهای‌جنوب‌روسیه یکسان‌درخطرند زیرا که زمین‌حاصلخیزتر وآسمان ملایم تر را ببیابانهای خود ویخهای خود ترجیح میدهد. اما ایران نفع‌دیگری هم دارد که مخصوص بآنست وآن اینست که مانع ازپیشرفت انگلستان‌درهندوستان‌شود.

ایران امروز درمیان روسیه‌ومستملکات انگلیس دز فشارست. هرچه بیشتر این مستملکات بسوی مرزهای ایران منبسط شوندباید بیشتر ازتوسعهٔ آیندهٔ آن ترسان باشد:

---

(۱) ژنرال سباستیانی Sebastiani ازسرداران معروف ناپلئون و سفیر کبیرفرانسه در ترکیه آنروز

(۲) البته این عبارت نقل قول ومقصود ناپلئون روسهای تزاریست.

اگر ازهمین امروز در اندیشهٔ دفع این خطر نباشدو بزیان انگلستان ازهمهٔ عملیات فرانسه در برابر آن پشتیبانی نکند در معرض این خطر خواهد بود که روزی مانند شمال هندوستان یکی از ایالات انگلستان شود .

فرانسه ایران را ازدو نظر جالب میداند : بعنوان دشمن طبیعی روسیه و بعنوان وسیلهٔ عبور برای لشکرکشی بهندوستان .

بواسطهٔ همین دومنظورست که عده‌ای کثیر صاحب‌منصبان مهندسی و توپخانه وابسته بسفارت ژنرال گاردان شده‌اند . باید آنها را گماشت که نیروهای نظامی ایرانرا نسبت بروسیه وحشت‌انگیزتر کنند وجستجوها واستخبارهایی بکنند وگزارشهایی ترتیب‌دهند که معلوم کنند موانعی که لشکرکشی درعبوراز آنجا بدان برمیخورد کدامست و برای رفتن بهندوستان چه از راه حلب وچه از راه یکی ازبندرهای خلیج فارس کدام راه را باید پیش بگیرد .فرض کنیم درشق اول سپاهیان فرانسه با رضایت باب‌عالی دراسکندرون پیاده شوند ؛ درشق دوم ازدماغهٔ نیك عبور کنند ودرمدخل خلیج فارس ازکشتی پیاده شوند . درشق اول وشق دوم باید اطلاع داد ازمحل فرود آمدن تا هندوستان راه کدامست واشکالات آن چیست؟ آیا سپاهیان وسایل نقلیهٔ کافی خواهند یافت ، آیا راهها اجازه‌خواهد داد که توپخانه را با خود ببرند ، ودرصورتیکه موانعی باشد چه وسایلی خواهند داشت که از آن حذر کنند یا بر آنها غالب شوند و آیا بحد وفور آذوقه و مخصوصاً آب خواهند یافت ؟

درشق دوم بندرهایی که مناسب برای پیاده کردن باشد کدامست ، بندرهایی که کشتی‌های دارای سه‌عرشه و کشتی‌های هشتاد توپ و کشتی‌های هفتاد وچهارتوپ بتوانند درآن وارد شوند کدامست ؛ بندرهایی که بتوان درآنها آنشبارهایی جا داد کدامست تا اینکه کشتی‌ها دربرابرحملات ناوگان دشمن درپناه باشند؟ کدامست بندرهایی که ناوگان بتواندرآنجا پول بدهد وآب و خوراك بدست بیاورد ؟

اگرآقای ژنرال گاردان تنها بود نمیتوانست بهیچ یك ازین پرسشها پاسخ بدهد، زیرا که مادراروپای خود وحتی درمرکز آلمان میبینیم اطلاعاتی که مردم کشور می‌دهند همیشه نادرست ونامفهومست . اما ژنرال گاردان مهندسین نظامی ودریا داری وافسران توپخانه در زیرفرمان خواهد داشت که راهها را خواهند پیمود ، محل را معاینه‌خواهند کرد ، بندرهای امپراطوری ایران را نه تنها در خلیج فارس بلکه دردریای‌خزرخواهند دید ، نقشهایی خواهندکشید وبرای او وسیله‌فراهم خواهند ساخت که پس از چهار ماه توقف در ایران گزارشهای مفصل و شایان اعتماد در بارهٔ موضوعهای مختلف این استخبارها بفرستند . همیشه مراقب خواهد بود که هرچه میفرستددو نسخه باشد، تا اینکه

اطلاعات باین مهمی اگر اتفاقی برای چاپار بیفتد گم نشود .

این افسران نیزاین فایده را خواهند داشت که اطلاعاتی دربارهٔ فن نظام اروپا بایرانیان خواهند داد و بآنها یاری خواهند کرد استحکامات تازه ای برای دفاع قلاع خود بسازند .

دو منظور عمده‌ای که درپیشست بدین گونه تامین خواهد شد زیرا که ایران برای روسها وحشت انگیزتر خواهد گشت ووسایل عبور وهرچه مربوط باین کشورست کاملا معروف ماخواهد شد · اینست قسمت نظامی .

اما قسمت سیاسی، ژنرال گاردان مجازست قراردادهایی ببندد تا ازفرانسه تفنگ با سرنیزه وتوپ ویك عده افسر وافسر جزء کافی برای تشکیل کادر یکعدهٔ ۱۲۰۰۰ نفری که ایران تجهیز خواهد کرد فرستاده شود . بهای اسلحه را افسران توپخانه از روی ارزش آن در اروپا معین خواهند کرد . پرداخت آن درقرارداد قید خواهد شد . مقصود اعلیحضرت از دریافت بهای این اسلحه این نیست که ازپانصدیا ششصد هزار فرانك خرج خود داری کند بلکه برای اطمینان ازین نکته است که دولت ایران چون پول آنها را داده باشد بیشتر بآن اعتنا خواهد کرد تا اینکه باو داده باشند . وانگهی مطمئن خواهد شد که چون آنها را میخرددرحقیقت اراده داردآنها رابکار ببرد . این اسلحه وافسران وافسران جزء را ناوگان اعلیحضرت حمل خواهد کرد . درقرارداد محل پیاده کردن و طریقهٔ پرداخت بهای این اسلحه را معین خواهند کردوممکنست‌قسمت عمدهٔ آن آذوغه‌مانند نان خشك وبرنج وگاو وغیره برای ناوگان باشد که پس از پیاده کردن آنچه‌آورده‌اند درین دریاها بهم خواهند پیوست. مقداراسلحه‌ای که تهیهٔ آنرا بعهده خواهند گرفت میتواند بالغ برده هزار تفنگ وتاسی توپ صحرایی باشد .

سرنوشت افسران وافسران جزء هم چه آنهایی که همراه ژنرال گاردان هستند وچه آنهایی که فرستاده خواهند شد باید درین قرارداد معین باشد . اعلیحضرت حقوقی را که در فرانسه دریافت میکنند برای آنها باقی خواهد گذاشت ؛ امامناسبست از ایران حقوق وفوق العاده‌ای که همیشه برای اروپاییانی که ازوطن دور میشوند لازمست بگیرند .

اگر جنگ با روسیه دنباله داشته باشد وایران میل داشته باشد وژنرال گاردان هم پس ازآنکه کشور را خوب بشناسد فرستادن ٤ یا ٥ گردان ودو یا سه آتشبار توپخانه را برای تشکیل ذخیره سپاه ایران‌لازم بداند ژنرال گاردان میتواند این‌قراررا بگذارد وامپراطور آنرا تصویب خواهد کرد .

این وزیر مختارالبته تا اندازه‌ازاوضاع کارها باخبرست که بداند تنها بوسیلهٔ اختفای کامل واطلاعات درست دربارهٔ محل پیاده کردن نیرو میتوان ناوگانی بیاری

ایران فرستاد .

درصورتیکه یك عدهٔ ۲۰/۰۰۰ نفری فرانسوی بهندوستان فرستاده شود لازمست بدانند چه عده کمکی ایران باین‌سپاه خواهد افزود ومخصوصاً چنانکه بیش‌ازین گفته‌شد آنچه درباب محل پیاده کردن وراههایی که در پیشست و آذوغه وآب‌لازم برای‌لشکر کشی را باید دانست. نیز باید دانست کدام فصل برای عبور ازخشکی مناسبست .

ماموریت ژنرال گاردان بهمین منتهی نمیشود : باید با ماهراتها (۱) مربوط شود وهرچه‌قطعی‌تر از پشتیبانیی که‌ممکنست سپاهیان درهندوستان‌بیابند‌مطمئن گردد.این شبه جزیره ازده‌سال پیش چنان تغییر کرده است که‌آنچه دربارهٔ آنست بزحمت در اروپا معروفست . هیچ چیز از اطلاعاتی که ممکنست کسب کند و روابطی که ممکنست بر قرار سازد مفیدتر نیست .

سرانجام ژنرال گاردان نباید از نظر دور کندکه منظور عمدهٔ ما استقرار اتحاد سه‌گانه درمیان فرانسه و بابعالی وایرانست ونیز اینست که‌راهی بهندوستان باز کنیم ومعاونینی‌در برابر روسها بدست آوریم . اگر اجرای‌این منظورآخر را بتوان از راه تاتارستان (۲) توسعه داد جالب دقت خواهد بود . چون روسیه نگران مرزهای خودست دیریازود نتیجهٔ وسایلی راکه‌ما برای‌خود تهیه کرده‌ایم که مزاحم مرزهای آن بشویم خواهیم دید .

آقای ژنرال‌گاردان رسیدگی خواهدکرد چه یاوری ایران می تواند بـا تجارت ما بکند ، کدام‌یك ازمواد کارخانه های مادرآنجا جالب خواهد بود ودرعوض‌چه‌میتوانیم ازآنجا بگیریم . سپس او مجازست دربارهٔ یك عهدنامهٔ تجارتی بـراساس عهدنـامهای ۱۷۰۸ و۱۷۱۵ (۳) گفتگو کند . باجزیرهٔ فرانسه (٤) مربوط خواهدشد و بیشتر با این توجه بتجارت آنجا مساعدت‌خواهد کرد که‌جزیرهٔ‌فرانسه باید نخستین بار اندازتجارت کشور ما باخلیج فارس‌باشد » .

امضای ناپلئون

این دستور مشروحی که ناپلئون‌بژنرال‌گاردان‌داده همهٔ اهمیتی راکه درآن زمان برای‌رقابت‌با انگلستان‌وروسیه بایران‌میداده‌است‌می رساند ودرضمن‌نمونه ای ازصراحت گفتار او وتوجه خاصیست که بجزییات مسایل نظامی داشته ویکی ازخواص عمدهٔ‌اوست.

---

(۱) راجه های جنوب هندوستان

(۲) مقصود ترکستانست

(۳) مقصود عهد نامهای فرانسه با شاه سلطان حسین صفویست

(٤) جزیرهٔ موریس

هیئت سفارت بازنرال گاردان مرکب از پانزده تن اعضای سیاسی بوده است بدین گونه: گاردان برادرژنرال دبیر نخست، روسو(۱) دبیردوم که دربغداد بوده ودرآن زمان رهسپار ایران شده بود، لاژار (۲) دبیر سوم، ژوانن (۳) مترجم اول که پیش از وقت بطهران آمده بود، آندرآس نرسیا (٤) معاون مترجم که ژنرال سباستیانی بعنوان مترجم دوم موقتی بایران فرستاده وباسروان بونتان (٥) دراردوی شاهزاده عباس میرزا بوده است، ژوانوار (٦) معاون مترجم، تانکوانی (۷) معاون مترجم که ژنرال سباستیانی موقتاً فرستاده است، بواسون (۸) آتاشهٔ سفارت، اسکالون (۹) مترجم، دوپره (۱۰) که با مهندس ترزل (۱۱) ببغداد فرستاده شد، دکتر سالواتوری (۱۲) پزشك وجراح نخست موقتی سفارت، داماد (۱۳) مبلغ مذهبی کشیش سفارت که ازصومعهٔ سن بنوا (١٤) درمحله پرای استانبول مامور باین کار شده بود، فرانگوپولو (۱۵) کشیش از همان صومعه. گذشته ازین عدهٔ غیرنظامی ١٤ تن افسر وافسرجزء ازصنوف مختلف نیز همراه ژنرال گاردان بایران آمده‌اند وهیئت نظامی را که برای تقویت سپاه ایران درنظر گرفته بود تشکیل میدادند. بدین گونه:

کامیل ترزل (١٦) ستوان مهندس جغرافیا وآجودان ژنرال گاردان که بماموریت ببغداد فرستاده شد. کامیل ترزل در ۱۷۸۰ درپاریس ولادت یافته ودر ۱۸٦۰ درگذشت. وی ازافسران معروف نیمهٔ اول قرن نوزدهم درفرانسه شد و برتبهٔ ژنرالی رسید و مخصوصاً در جنگهای الجزایر کارهای مهم کرد. برنار (۱۷) ستوان مهندس که هنگام ورود بخاك ایران درزور آباد دربیرون شهر خوی ازطاعون مرد، تروئیلیه (۱۸) سروان مهندس که بماموریت بحلب فرستاده شد، لامی (۱۹) سروان مهندس، بونتان سروان مامور اردوی عباس میرزا، بیانکی (۲۰) سروان مهندس ایتالیایی. وی ازخاورشناسان معروف زمان خود شده و زبان ترکی رابسیار خوب فراگرفته بود وباژ. د. کیفر (۲۱) فرهنگی برای زبان ترکی بفرانسه نوشته که معروفست. شارل نیکولا بارون فابویه (۲۲) ستوان پونخانه، فابویه در پونتاموسون (۲۳) در ۱۷۸۲ ولادت یافت و در ۱۸۵۵

(۱) Rousseau (۲) Lajard (۳) Jouannin
(٤) Andréas Nerciat (٥) Bontemps (٦) Joinnard
(۷) Tancoigne (۸) Boisson (۹) Escalon (۱۰) Dupré
(۱۱) Trézel (۱۲) Salvatori (۱۳) Damade
(١٤) Saint-Bénoit (۱۵) Frangopoulo (١٦) Camille-Trézel
(۱۷) Bernard (۱۸) Truilhier (۱۹) Lamy
(۲۰) Bianchi (۲۱) J. D. Kieffer
(۲۲) Charles - Nicolas Baron Fabvier (۲۳) Pont - à - Mousson

درگذشت واو نیزاز افسران بسیارمعروف فرانسه در نیمهٔ اول قرن نوزدهم شدو برتبهٔ ژنرالی رسیدودرجنگ استقلال یونان که از برخی از کشور هـای اروپا لشکریانی بیاری یونانیان فرستاده بودندوی ازفرانسه مامورشدودرآن جنگ کارهای مهم کرده است، ربول(۱) ستوان توپخانه، پپن(۲) سروان سوار، پرئو(۳) نقشه بردار، وردیه(٤) سروان تیپ ٦۱ پیاده، فینو(٥) گروهبان همان تیپ، مارشال(٦) گروهبان همان تیپ، دامرون (۷) گروهبان همان تیپ.

این هیئت چهارده نفری افسران ودرجه داران فرانسوی یادگارهایی چند در نظام ایران گذاشته‌اند، از آنجمله دو کارخانهٔ توپریزی درتهران واصفهان دایر کرده‌اند، جنگ با سرنیزه راکه سابقاً درایران معمول نبود رواج داده‌اند، لباس یك شکل (اونیفورم) وتشکیل صنفهای مختلف ومجزای پیاده نظام وسوارنظام وتوپخانه ومهندس وحتی ایجاد توپخانهٔ کوهستانی بجای زنبورکهایی که پیش ازآن درسپاه ایران معمول بود کارهای آنهاست. حتی اصطلاح سرباز یادگار آن دوره است. پیش از آن بتقلید روسها درایران سالدات می گفتندوهنگامیکه گاردان باصطلاح آنروز «نظام جدید» را تشکیل داد چون نخستین دسته‌های آن در آذربایجان مشغول کارشدند ازمیرزا ابوالقاسم فراهانی نویسنده وشاعرمعروف که بعدهاقایم مقام لقب گرفت وصدراعظم ایران‌شد خواستند که اصطلاح جدیدی برای افراد تابین بسازدوی کلمهٔ «سرباز» راکه ازاصطلاح «سر باختن» فارسی گرفته بودوضع کرد.

## مقدمات مأموریت گاردان ونتایج آن

دشواری جان فرسایی که ژنرال گاردان برای پیش بردن ماموریت خود درایران وجلب توجه فتحعلی شاه داشت تردید رأی عجیب پادشاه ایران بودکه ممکن بودازین ساعت بآن ساعت تغییر عقیده بدهد. نمی توان فتحعلی‌شاه‌را دربن کار مقصر دانست زیرا که بـا ارتباط کندی که درآن زمان درمیان ایران وفرانسه وجود داشت ویگانه راهی که داشتند راه ترکیه بود بحد وسط دومـاه ازین کشور بآن کشور راه بود وانگهی تفاوت در میان تمدن دو کشور باندازه‌ای بودکه هنوز برای ایرانیان ومخصوصاً برای مردان کامل ومعمری که دربار فتحعلی شاه ازیشان تشکیل می شد فهم ودرك اوضاع فـرانسه بسیار دشوار بود.

هنگامی که رومیو سفیر اول ناپلئون نزد فتحعلی شاه رفت چون انگلیسها بقصد کارشکنی اطلاعاتی درباره انقلاب فرانسه وکشتن لوی شانـزدهم و برچیدن خانـدان

---

(۱) Reboul (۲) Pépin (۳) Préaux (٤) Verdier (٥) Finot

(٦) Marchal (۷) Damron

سلطنتی قدیم باوداده بودند وقهراً برای پادشاهی درآسیا شنیدن این واقعه واهمهٔ مخصوص فراهم میکرد تا مدتی رومیو مجبور بود در پاسخ فتحعلیشاه علت این وقایع وجرایم و خطاهای لوی شانزدهم را توضیح دهد ونتیجهٔ انقلاب وعظمت فرانسه را دردورهٔ ناپلئون بگوید، تاذهن این پادشاه بی خبر را از شایبه‌ای که درآن وارد کرده بودند تهی کند و ودل اورا برای ناپلئون واتحاد با او بدست بیاورد .

رومیو نخستین کسی بود که ازجانب ناپلئون بفتحعلیشاه پیشنهاد کرد با فرانسه متحد شود وروابط خودرا باانگلستان قطع کند ودر برابر این کار وعده کرد سپاهی بگرجستان بفرستد ودرضمن کمك هایی هم بکند . این پیشنهاد فتحعلیشاه را نرم‌تر کرد . اما بواسطهٔ همان تردید ودودلی مخصوصی که داشت باز درنظر گرفت ببیند انگلیسها چه وعده باو میدهند . درین زمان انگلستان هنوز نمایندهٔ دایمی ومخصوص در دربار طهران نداشت ونزدیك ترین مأمور انگلیسی مستر جونز (۱) نام کنسول انگلستان در بغداد بود.

پیش ازین وقایع سرجان ملکلم سفیر شرکت هندوستان بایران آمده ووعده هایی داده بود، اما فتحعلیشاه سندی دردست نداشت وجواب صریحی هم باو نداده وهمان شك وتردید را درکار اوهم نشان داده بود . این بار بوسیله محمد نبی خان قزوینی که پس از کشته شدن حاج خلیل خان اولین سفیر ایران درهند انگلیس بود ونمایندگی ایران را از اکتبر ۱۸۰۵ ( رجب ۱۲۲۰ ) ببعد درآن مستعمرهٔ جدید داشت بجونز کنسول بغداد رجوع کردند و برای رعایت احتیاط که ببینند جواب انگستان چه خواهد شد چندان اعتنایی برومیو و پیغامهای ناپلئون نمیکردند. اما چندی نگذشت که رومیو چنانکه پیش ازین گفتم بی‌مقدمه درطهران تلف شد. پیداست که مانع عمده برای سیاست انگلستان حضور رومیو درطهران بود وچون او مرد دیگر دلیلی نداشت در جواب دادن عجله کنند وهمین کار را کردند .

سرانجام جونز از بغداد باستانبول رفت که باسفیر انگلستان درآنجا درین زمینه سخن بگوید. درین میان دربهار سال ۱۲۲۱ ( ۱۸۰۶ ) محمد نبی خان از هند خبر داد که فرمانفرمای آن سرزمین موضوع را بلندن نوشته است ودوسالست که وزرای انگلستان درین باره گفتگو میکنند وهنوز تصمیم نگرفته اند .

پیداست که این بهانه جویی ودفع الوقت دولت انگلستان تاچه اندازه مانع بود که فتحعلیشاه یك طرف را اختیار کند . رومیو درسفر ایران یك منشی هم که اوتره (۲) نام داشت باخود آورده بود و وی‌را هم مانند رومیو مسموم کرده بودند اما جان دربرده وپس از مرگ ناگهانی رومیو سرگردان درطهران مانده بود وشاید بیم داشت که بی نتیجه بفرانسه بازگردد. ناچار فتحعلیشاه باو متوسل شد ووی از راه بغداد بفرانسه

---

(۱) Jones (۲) Outrey

رفت . چندی پس ازآن واقعه که ژوبر بطهران رسید ومواعیدسابق را مکرر کردچون هنوز خبری در رد وقبول از انگلستان وهند نرسیده بود فتحعلی شاه دیگر از تردید بیرون آمد ومیرزا رضای قزوینی را بسفارت بدربارناپلئون فرستاد .

ژوبر بواسطهٔ رنجهای فراوانی که دز راه برده بود نمیتوانست در طهران بسیار بماند وانگهی ناتوانی که در راه بروچیره شده بود فتحعلی شاه را نیز نگران کرد و میترسید اوهم بمیرد ومرگ دوسفیر ناپلئون درطهران عواقب وخیمی داشته باشد. این بود که ژوبر روز ۵ژوئن ۱۸۰۶ (۱۷ ربیع الاول ۱۲۲۱) بطهران رسید وفتحعلی شاه عجله کرد زودتر کار را با او تمام کند وویرا بفرانسه برگرداند . این بودکه اورابیش از ۱۹ روز درطهران نگاه نداشت وروز ۲۴ ژون (۷ربیع الثانی آن سال ) که بعادت هر سال برای ییلاق بسلطانیهٔ زنجان میرفت اورا باخود برد وروز ۵ژویه (۱۷ ربیع الثانی) وارد سلطانیه شدند وروز ۱۴ ژویه ( ۲۶ ربیع الثانی) ویرا روانه‌فرانسه کرد.دردربار فتحعلیشاه کسی که بیش‌ازهمه بنفع‌فرانسه کار میکرد ومعتقد باتحاد با ناپلئون بود میرزاشفیع مازندرانی صدراعظم آن روز بود واومنتهای مهربانی را در باره ژوبر میکرد وحتی برای پرستاری او میرزا شفیع طبیب حرمخانه راگماشته بودکه شب وروز مراقب باشد وچون رهسپار فرانسه شد این پزشك راهمراه کردوحتی محمد خان افشار که مهماندار ژوبر بود وبااو بمرز ایران میرفت مامور بودکه اگر میرزا شفیع درکارکوتاهی کندو ژوبر در راه بمیرد او هم‌طبیب رادر همانجا بسزای خود برساند .

یکی از مظاهر روحی فتحعلی شاه این بودکه بعادت پادشان قدیم هرگزنمی خواست کسی ازکارش سربدر ببرد واز ضعف اوخبرشود وچاره جویی ازکسی نمیکرد ، بلکه بیشتر میکوشیدکسی راکه باو احتیاج داشت فریب بدهد ودر هرموردی‌می کوشید نیروی خود را بطرف بنماید ووانمود کندکه اگرازویاری می‌خواهد ازناتوانی نیست . چنانکه برای جلب توجه وارعاب ژوبر روزی همهٔ جواهری راکه داشت باو نشان دادو باز برای همین مقصود بمیرزا رضای قزوینی سفیر خود دستور داده بود حقیقت را بناپلئون‌نگوید وبروز ندهدکه وی ازجانب روسیه بسیار نگرانست وبالعکس بگوید‌که وی بتنهایی از عهده روسیه برمیآید، اما درضمن‌وظیفه وتکلیف ناپلئون هم اینست که با او درین‌کار شرکت‌کند وسهم مساوی درین‌کار داشته باشد ! حتی بناپلئون بگوید که ایران میتواند درلشکرکشی بهندیاری کند ونه تنها ازراه‌کابل وقندهار بدانجا بتازد بلکه‌کشتی های‌فرانسوی‌که بیکی از بندرهای خلیج فارس برسند سربازان ایرانی هم‌در آنجا بایشان خواهند پیوست و باهم بسوی هندوستان رهسپار خواهند شد .

ازین جاپیداست‌که در آن روزها بهمان‌اندازه‌که ناپلئون باتحادبا ایران بسرای

استیصال روسیه وانگلستان معتقد بوده بهمان اندازه هم شخص فتحعلی شاه باتحاد بافرانسه عقیده داشته است.ژوبر حامل پیشنهاد هایی هم ازجانب فتحعلی شاه بوده اما همان جونز کنسول انگلستان دربغداد که درین کارها دست داشته و نه تنها درسفری که رومیو بایران می آمده نوکر محرم وامینی راکه داشته است دربغداد ازمیان برده بلکه باقرب احتمالها باعث گرفتاری ژوبر در بایزید نیز شده این بار هم توانسته است پیشنهاد های فتحعلی شاه را که با ژوبر بوده است برباید و بلندن بفرستد .

درمدتی که درمیان مأموریت ژوبر وگاردان فاصله شده باز ناپلئون پی درپی چهار نمایندهٔ دیگر بانامهایی بایران فرستاده است . نخست ژوانن (۱) نام که چندی بعد درجزو اعضای سفارت ژنرال گاردان بسمت ترجمان اول معرفی شده وازین قرار وی پیش از گاردان بتهران آمده ودرین جا مانده وزمانی که گاردان بطهران رسیده او را بعضویت سفارت خود معرفی کرده است . پس ازو لابلانش ( ۲) نام مامور تهران شده است وپس ازو بونتان (۳) سروان مهندس را بانامهایی بایران فرستاده وخواستار شده است که دولت ایران بمواعید خود زودتر وفا کند. سروان بونتان بفرمان ناپلئون پس ازچندی توقف در طهران باردوی عباس میرزا نایب السلطنه رفته که درآن موقع مشغول جنك با روسها بود و وی نیز تاآمدن ژنرال گاردان در ایران ماند وگاردان او را جزو افسران هیئت نظامی خود معرفی کرد .

لابلانش خواهرزادهٔ وزیر امور خارجه فرانسه بود وتا ۱۵اکتبر ۱۸۰۷(۱۲شعبان ۱۲۲۲) درطهران ماند وچون درین تاریخ رومان (٤)نام بتهران رسید جای اورا گرفت ووی درطهران بود تاگاردان وارد طهران شد .

پیش ازآنکه گاردان بطهران برسد دربار لندن گویا ازعهد نامهٔ فین کنشتاین بو برده وازعواقب آن هراسان شده زیرا که چهار ماه ویك روزکم پیش از امضای آن عهد نامه وپیش ازآن که رومان بانامهٔ ناپلئون بتهران برسد این خبر پیچید که در۵ژانویه ۱۸۰۷ (۲۵شوال ۱۲۲۱ ) دولت ایران وارد اتحادی بزیان فرانسه میشود .اما در ۱۳ فوریه (۳ذی الحجه) خبر جنك معروف اینا (۵) وفتح بسیار مهمی که ناپلئون درجنك باپروسیها درچند ماه پیش کرده بود رسید و دو باره اتحاد با انگلستان نقش برآب شد .

سه روز پس ازوصول این خبر یعنی در٦ ذی الحجه و۱٦ فوریهٔ همان سال ایستیفانف(٦) سفیر فوق العادهای ازروسیه وارد طهران شد که حامل پیشنهاد هایی برای صلح بود وپیدا بود که خبر اتحاد باناپلئون بدربار روسیه هم رسیده وآنها راهم نگران کرده است.

Rouman (٤) Bontemps (۳) Lablanche (۲) Jouannin (۱)

Istifanof (٦) Iena (۵)

فتحعلی شاه بهمان عادت معهود درین زمینه هم دودل بود و پیشنهاد صلح روسیه را نه پذیرفت و نه رد کرد و ایستیفانف هرچه منتظر ماند نتیجه نگرفت. این بود که روز ۱٦ آوریل ۱۸۰۷ (٥ محرم ۱۲۲۲) ناچار ازطهران رفت ولی وعده کرد که اگر ایرانیان دست ازجنك بکشند دولت تساری هم جنك را دنبال نخواهد کرد . در همین موقع بود که فتحعلی شاه میرزا رضای قزوینی را بدربار ناپلئون فرستاد ورسیدن او باردوی فین کنشتاین باعث عهدنامه میان ایران وفرانسه وماموریت گاردان وهیئت نظامی فرانسه بایران شد .

میرزا رضا قزوینی که هنگام عزیمت باین سفر برای اینکه محترم تر شود فتحعلی شاه عنوان ولقب خانی باوداده بود بنام میرزا رضا خان وارد بلشکرگاه ناپلئون شدو پس ازادای مراسم ودادن نامهای فتحعلی شاه بورشو رفت ودولت فرانسه درآنجا ازو پذیرایی کرد زیرا که لهستان را ناپلئون گرفته بود وباردیگر بفین کنشتاین برگشت وعهد نامه را امضاء کرد .

گذشته ازاجرای مواد عهدنامه گاردان ماموریت محرمانه ای هم داشت بدین گونه که زمینه عبور دوازده یا پانزده هزارسرباز فرانسوی راازایران برای حمله بهندوستان آماده کند وازدولت ایران بخواهد جزیرهٔ خارك را در خلیج فارس برای اینکه ناوگان فرانسه ازآن بهره مند شود بدولت فرانسه واگذار کند. درآن زمان هنوز ناوگان سریع السیر پیدا نشده بود وکشی هایی که از اروپا بهند میرفتند ناچار بودند دریکی از جزایرخلیج فارس اندکی بمانندوسپس دنبالهٔ سفرخود رادر اوقیانوس هند بگیرند وبرای اینکارجزیرهٔ خارك را مناسب تراز همه میدانستندو بهمین جهة انگلیسها نیز کرارا خواستار این جزیره شده اند •

ژنرال گاردان بـا همراهانش روز ۱۲ رمضان ۱۲۲۲ ( ٤ دسامبر ۱۸۰۷ ) وارد طهران شد وازهمـان آغـاز شروع بکار کـرد . یکی از نخستین کارها این بـود که در درذی الحجهٔ ۱۲۲۲ ( فوریهٔ ۱۸۰۸ ) سروان فابویه افسر توپخانه این هیئت را باصفهان فرستادند ووی با وسایلی که همراه آورده بودیك کارخانهٔ توپ ریزی واسلحه سازی در آن شهردایر کرد واز جمله چیزهایی که این کارخانه ساخت بیست توپ سنگین بود . در آن زمان نقص بزرگ ارتش ایران وناتوانی مهمشان در برابر ارتش روسیه نـداشتن توپخانهٔ کامل بود، مخصوصاً توپهای سنگین که درآن زمان « قلعه کوب » میگفتند . در سراسر جنگ های ایران وروسیه همواره شاهکار ارتش ایران حملهٔ سوار نظام بوده و ضعف عمدهٔ آنها درگرفتن یاپس گرفتن قلاع جنگی بوده وهرچه عباس میرزا شکست خورده درین زمینه بوده است .

بهمین جهة در دورهٔ فتحعلی شاه ومحمد شاه بریختن توپهای سنگین اهمیت بسیار می داده‌اند وحتی حاج میرزا آقاسی صدراعظم معروف محمد شاه اینکار را از بزرگترین خدمات خود بایران میدانسته وهمهٔ هم خود را صرف ریختن توپ و کندن قناة میکرده است . فتحعلی شاه باین کار باندازه‌ای اهمیت میداد که بیشتر توپهایی که در زمان وی ساخته شد روی لولهٔ آنها کتیبه‌ای بود که تاریخ ریختن آن توپ را بیشتر بشعر نوشته بودند وچند نمونه از توپهای تاریخ دار اینك درخیابان فروغی ( خیابان حافظ سابق) در حریم دیوار ساختمان سابق قزاق خانه هست وازهمه معروف تر توپ مروارید است که معروف ترین این توپها بود ومردم خرافاتی برای آن واثر مخصوصی در رفع حوایج و بر آوردن نذرها وآرزو ها قایل بودند و مدتها در میدان روبروی وزارت کشور در طهران بود واینك در باغ باشگاه افسرانست وروی آن اشعاری از فتحعلی خان صبا کاشانی ملك الشعرای معروف فتحعلی شاه هست که می رساند در ۱۲۳۳ ساخته شده .درديوان صبا چندین قطعهٔ دیگر درتاریخ توپ هست که آنها را برای توپهای دیگری که درهمان دوره ساخته‌اند سروده است وچون یکی ازین توپها «توپ مروارید» گفته‌اند پیداست که برخی ازین توپها مانندشمشیرها واسبها درزمانهای قدیم اسم ولقب داشته‌اند .

گذشته ازین کارخانهٔ اصفهان که قسمتی از حوایج ارتش ایرانرا تامین می کرد فتحعلی شاه قرار گذاشته بود درموقعی که جنگ هندوستان ولشکرکشی بآنکشور پیش بیاید بیست هزار تفنگ ازقرارهر تفنگی سی فرانك ازفرانسه بخرد .

افسران دیگری که باگاردان بایران آمدند هریك بخدمات دیگری که مامور آن بودند مشغول شدند وسه مرکز تعلیمات درطهران وتبریز واصفهان تشکیل دادند و مدت یکسال ودوماه ونه روز که در ایران ماندند بتعلیم وتربیت چهارهزار سرباز ایرانی اشتغال داشتند . درآنزمان حتی لباسهای پیاده وسوار وتوپخانهٔ ایرانرا از رویلباسهای ارتش ناپلئون تقلید کردندوصنوف مختلف نظامرا ازروی همان سازمان ناپلئونی ترتیب دادند واین را درآنزمان «نظام جدید» نام گذاشتند .

میرزا محمد تقی سپهر درناسخ التواریخ درحوادث سال ۱۲۲۲ دربارهٔ آمدن گاردان چنین مینویسد : «... شاهنشاه ایران از چمن سلطانیه کوچ داده روزدوشنبهٔ هفتم رجب وارد تهران گشت ... ودرهشتم شهر رمضان میرزا رضای قزوینی که سفیرمملکت فرانسه بود ، چنانکه مذکور گشت، از نزدناپلئون مراجعت کرد وجنرال غاردان ، که حکمران دوازده هزارتن لشکربود، نیز بحکم ایمپراطورفرانسه با بیست وچهارتن ازمردم مجرب وهنروران آن اراضی را (!) باتفاق او برسیدنخستین جنرال غاردان بحضرت نایب السلطنه آمد ونامهٔ نیز که ازپهراوداشت بداد ومورد اشفاق گشت آنگاه نایب السلطنه فتحعلی

خان نوری قوریساول باشی را بمهمانداری او گماشته ، ایشانرا روانهٔ دربار شهریار داشت. روز دوازدهم شهر رمضان در دارالخلافهٔ طهران جنرال غاردان تقبیل درگاه شهریار را دست یافت . مکتوب ناپلیون را برسانید واشیایی که بارمغان آورده بود پیش داشت ودرتشیید مبانی اتحاد پیمانی که نهـاده بود بنمود و صورت عهدنامه را بعرض رسانید ، خلاصهٔ آن بدین شرح که: ناپلیون برخویشتن نهاده است که روسیانرا خواه ازدرمصالحت ومداهنت وخواه بطریق مناجزت و مبارزت ، از اراضی گرجستان و دیگرحدود ، که بتحت فرمان آورده‌اند ، بیرون کند وقبل ازفیصل این امرهرگز با روسیان سازموالات و مصافات طراز نکنند و شاهنشاه ایرانرا ، چندان که آلات جنگ در بایست افتد، از انفاذ مضایقت نفرماید ودارای آن سلطان ایران ازمهربانی وصفاوت باجماعت انگریز پرهیز فرماید و آنگاه که کار روسیان یکسره شود وناپلیون سپاهی بتسخیرهندوستان ماموردارد عبورایشانرا ازخاك ایران مضایقت نرود مع‌القصه بعد از آنکه جنرال غـاردان رسالت خویش بگذاشت وخبر عهدنامه بپای برد شهریار نامدار فتحعلی‌شاه پذیرای آن پیمان گشت وجنرال غاردان را نوازش ونواخت فرمودواورا بلقب خانی مخاطب ساخت وعسکرخان افشاراورومی‌را، که یك‌تن‌ازسرکردگان سپاه بود ، با جواب مکتوب و بعضی اشیاء نفیسه برسم ارمغان بـدرگاه ناپلیون رسول فرمود ...»

همین مورخ درصحیفهٔ بعد دربارهٔ « نظام جدید» چنین مینویسد : «هم درین سال بآموزگاری فرستادگان ناپلیون ، چنانکه مذکورشد ، درممالك ایران سپاهیانرا نظمی جدید برای جدال نهادند وحکم دادند که یك نیمه لشکر بقانون مردم‌فرنك پیاده آهنك جنگ کنند و بیشتر درکارحرب توپ وتفنگ بکار برند. نخستین‌در آذربایجان نایب‌السلطنه عباس‌میرزا بدین‌طلب رنج وتعب‌فراوان برد و بنیروی بازوی‌سلطنت وحسن‌تدبیرمیرزا بزرك قایم مقام این مقصود بروفق‌مرام آورد وهم بفرمان پادشاه درسایربلدان وامصارولات و حکام کاربدینگونه کردند ، نظام آذربایجانرا سرباز‌خواندند ونظام عراق و مازندرانرا جانبازلقب دادند ویوسف خان گرجی، که ازعهد صبی‌وایام کودکی درحجرتربیت‌شهریار پرورش یافته ونیك وبدروزگار را بآموزگاری پادشاه دانسته‌بود،سپه سالارسپاه گشت وبلقب سپهداری بلندآوازه شد وفرمان‌گذاری(!) عراق‌ازاراضی فراهان وکزازو کمره وسربند و وفس وبزچلو وشراه وتفرش وآشتیان بدوتفویض‌گشت ودوازده هزارتن‌پیاده نظام ازین اراضی اختیارنمود ، قانون جنگ با تفنگ وتوپ ، بر قانون اهالی یورپ بدیشان‌آموخت .»

## کارهای ژنرال گاردان در ایران

چنان مینماید که مانع بزرگ پیشرفت سیاست فرانسه درایران حاج محمدابراهیم

خان شیرازی صدراعظم آقا محمد خان وفتحعلی شاه بوده است زیرا که مورخ معروف زمان فتحعلی شاه عبدالرزاق بیك مفتون دنبلی در کتاب «مآثر سلطانیه» که در زمان فتحعلی شاه در ۱۲٤۱ در تبریز چاپ کرده است دربارهٔ ماموریت ژوبر در ایران چنین می نویسد :

« بیان آمدن موسی ژوبر ایلچی دولت فرانسه : درسال شهادت خاقان شهید دو نفر فرستادگان دولت فرانسه باسواد عهدنامه که میان دولتین فرانسه و ایران درسوابق ازمان مرقوم شده بود وارد طهران گردیده بود و بوضوح پیوست که دولت فرانسه درصدد افتتاح ابواب دوستی وتجدید عهد یك جهتی بر آمده اند . اما حاجی ابراهیم خان که در آن اوان وزیر ایران بود نظر بکثرت مهمات داخلی مملکت باین مطاب خارج نپرداخته بدون آنکه گذارش (۱) را بعرض واقفان عتبهٔ اقبال رساند جوابی بآنها داده دو نفر مزبور را پس فرستاد . بعد ازآن در هنگامی که اسمعیل بیك بیات بنحویکه سابقاً ذکر شد برای چارهٔ کارطایفهٔ وهابی مامور بیغداد گردید احدی نزداو آمده شرحی مبسوط بخط فرانسه اظهار وادعای رسالت از جانب آن دولت نموده باتفاق او وارد طهران وچون مقصود معلوم نبود اولیای دولت ایران ادعای او رامحض دروغ پنداشته التفاتی بحال او ننمودند . اما بعد ازآنکه ناپلیون با روسیه بنای ستیزرا گذاشت موسی ژوبو (۲) نام را بسفارت تعیین وروانهٔ دولت ایران ساخته اعلام و پیغام نمود که این قاعده مسلمست دوست دشمن دشمن خواهد بود و دشمن دشمن دوست. الحال من بادولت روس که دشمن دولت ایرانست نهایت دشمنی دارم پس اولی آنست که با دولت ایران میانهٔ ایران وفرانسه عهد دوستی دیرینه تازه شده استحکام بنیان میثاق دولت فرانسه برعالمیان ظاهر وفایدهٔ این دوستی که اخراج روسیه ازگرجستان وحواشی ایرانست برجهانیان روشن وباهر گردد . اما بعد ازآنکه موسی ژوبر وارد بایزید گردید محمود پاشا حاکم آنجا برعایت دوستی دولت عثمانیه با روسیه ایلچی وهمراهان اورا گرفته محبوس ساخت و اموال اورا ضبط نموده بقتل دو نفر ازهمراهان او پرداخت. نواب نایب السلطنه برای استخلاص او شرحی بحاجی یوسف پاشا ارسال وآنجناب از راه مآل بینی وعاقبت اندیشی ایلچی را مستخلص ساخته بانوازش بسیار روانهٔ دربارشوکت مدار ساخت وایلچی مزبور بعداز دریافت حضور باهرالنور دراردبیل پیغام را بعرض نایب السلطنه رسانیده روانهٔ درگاه خاقان جم نشان گردید ودر چمن سلطانیه شرف تلثیم بارگاه سدره مرتبه دریافت و بعد

(۱) دراصل چنینست وباید « گزارش » باشد

(۲) در اصل چنینست وباید «ژوبر» باشد ٠

ازابلاغ نگارش وسفارش مورد نوازش گشته رخصت معاودت یافت . میرزا محمد رضای قزوینی را هم که ازنجبا ومعارف قزوین ووزیر نواب شاه‌زاده محمد علی میرزا بود بموافقت او از راه اسلامبول برسالت فرانسه مامور فرمودند . اما خدیو جم مرتبت را سوای ذات پاك خدا ازهیچ کس چشم یاری نبود ومقصود ازفرستادن سفیر رعایت‌قانون تعارف روزگار بود »

ازین شرحی که در همان زمان یعنی درست بیست سال پس از حدوث این وقایع (در ۱۲۲۱) درسال۱۲٤۱ در تبریز چاپ شده وحکم بیان رسمی ازجانب عباس میرزا نایب السلطنه ولیعهد ایران را دارد خوب پیداست که لااقل برخی ازمردم مطلع و بیدار درایران ازکنه وقایع کاملا آگاه بوده‌اند واز دسیسه های دولتهای بیگانه دربن کارها خبرداشته‌اند .

درمدتی که ژنرال گاردان درطهران بوده دواشکال‌عمده درپیش داشته است‌یکی رقابت سخت انگلستان که گاهی آشکاروزمانی‌زیر پرده‌مانع از پیشرفت‌کارهای اومیشده والبته برخی از درباریان متنفذ آن‌زمان هم‌پشتیبان‌آن‌بوده‌اند.دیگر تغییر روابطفرانسه با روسیه بوده است که ناچار در روابط ایران با فرانسه هم مؤثر میشده و کار سفیر کبیر ناپلئون را در ایران دشوار میکرده است .

چنانکه پیش ازین‌گذشت درموقع انعقاد عهد نامهٔ فینکن شتاین در٤ مه۱۸۰۷ و۲٥ صفر۱۲۲۲ فرانسه با روسیه روابط خصمانه داشت وبهمین جهة درمادهٔ سوم آن عهد نامه‌گرجستانرا ازآن ایران دانسته ودر مادهٔ چهارم وعده کرده‌اند کوشش خود را بکاربرند تا روسها گرجستانرا رها کنند .

دستوری که ناپلئون برای ماموریت ایران بگاردان داده تاریخ ۱۰مه۱۸۰۷ و اول ربیع الاول ۱۲۲۲ را دارد . ظاهراً چند روزپس ازصدوراین‌دستور گاردان ازراه استانبول بایران حرکت کرده وپس ازآنکه چند روزی دراستانبول مانده در۹سپتامبر ۱۸۰۷و۲ رجب ۱۲۲۲ با میرزا محمد رضا سفیرایران بسوی ایران رهسپارشده است و درمرزآذربایجان وارد خاك ایران شده وچنانکه پس ازین خواهدآمد روزهشتم‌رمضان ۱۲۲۲مطابق با ۱۷ نوامبر۱۸۰۷ وارد تبریز وسپس در۲٥ رمضان ۱۲۲۲ مطابق با٤ دسامبر۱۸۰۷وارد طهران شده‌اند ودرتاریخ۲۰دسامبرمطابق ۱۰شوال عهدنامهٔفینکن شتاین بامضای ایران رسیده است .

ازین قرار گاردان تقریبا شش ماه در راه بوده است تا بطهران برسد.دربن‌میان سیاست فرانسه نسبت بروسیه بکلی دگرگون شده ودر۲ ژوییه ۱۸۰۷ و۲٦ ربیع‌الثانی ۱۲۲۲درموقعی که‌گاردان در راه میان فرانسه واستانبول بوده ناپلئون برای اینکه در

مخالفت با انگلستان تسارهای روسیه مانعش نباشند درتیلسیت (۱) درخاك پروس با روسیه صلح کرد و ناچار آنچه درعهدنامهٔ فینکن شتاین با یران وعده کرده بود اعتباری نداشت. وقتی که گاردان بایران رسید هنوزخبراین عهد نامهٔ تیلسیت بایرانیان نرسیده بود وازتغییرسیاست ناپلئون خبر نداشتند، بهمین جهة درورود گاردان بایران آرزوهای دیگر داشته‌اند.

مؤلف مآثرسلطانیه دربارهٔ ورود میرزا محمد رضا و گاردان بتبریز در حوادث سال ۱۲۲۲ چنین مینویسد: «... درهشتم شهررمضان المبارك سفیرنیکوتقریرسخندان میرزا رضای قزوینی که بسفارت دولت فرانسه مامور بود مراجعت، ناپلیون اورا قرین اعزازواکرام ساخته ودرمضماردوستی ظاهری رایت مصادقت وموافقت افراخته بود. پس جنرال غاردان راکه درسلك مقربان ومحرمان درگاه اومنسلك وسرداردوازده هزارلشکر بود با بیست وچهارنفردیگراز نام آوران تجربت پیشه و هنرپیشگان فراست اندیشه نامهٔ دوستی ختامه وعهد نامهٔ محبت انگیز مصحوب میرزا محمد رضای قزوینی بخدمت خاقان کامگاروشاهزادهٔ نایب السلطنه بفرستاد. خلاصهٔ مضمون عهد نامه آنکه ناپلیون تعهد کرده بود که روسیه را خواه بجنگ وخواه بصلح ازگرجستان و ولایت تصرفی ایشان بیرون نماید وتا این کارفیصل نیابد پیرامون سازش با دولت روس نرود ودولت ایران‌هم درین صورت مقید بقید دوستی دولت انگریزنبوده مسئول اورا درباب تداخل بهندوستان مقرون بحصول سازند ومیرزا محمد رضا وجنرال غاردان ایلچی دردار السلطنهٔ تبریز بخدمت نایب السلطنه هنگام با رعام تشرف جسته نامهٔ ناپلیونرا گذرانیدند وانواع التفات واحسان قرین حال خود دیدند. نواب نایب السلطنه فتحعلی خان نوری قوریساول باشی راکه ازاعاظم درگاه و مردی بارتبه و کارآگاه بود بهمانداری ایلچیان تعیین وایشان در دوازدهم شهر رمضان روانهٔ درگاه خاقان جم نگین شدند وبعد ازورود ایشان بدار السلطنهٔ طهران خسرو کامران انواع الطاف و اشفاق در بارهٔ ایشان مبذول داشته جنرال غاردان را بخطاب خانی سر افراز و همرهان او را بنوازش بی پایان مفتخرو ممتازفرمودند وازتختگاه سلطنت عسکرخان افشارارومی که ازسرکردگان بود با تدارك و سامان تمام بسفارت فرانسه مامور و ازاجناس نفیسه و تحف مرغوبه برسم یاروبود (۲) با نامهٔ محبت آغازموالفت طرازازطرف قرین الشرف اعلی حضرت گردون رتبت و نواب نایب السلطنة والخلافه مصحوب او روان گردید.»

گاردان خود در نامه‌ای که در ۲۴ دسامبر ۱۸۰۷ مطابق با ۱۴ شوال ۱۲۲۲ از

---

(۱) Tilsit

(۲) دراصل چنینست والبته باید «یاد بود» باشد.

طهران بوزیرامورخارجهٔ فرانسه نوشته می‌گوید:«در تاریخ بیستم عهد نامه‌ای راکه حامل آن بودم بامضا رسانیدم . یك عهد نامهٔ تجارتی شبیه بعهد نامهای ۱۷۰۸ و۱۷۱۵ برقرار کرده‌ام که پس‌ازاجرای مادهٔ چهارم عهد نامهٔ اتحاد گذشته ازجزیرهٔ خارك آزادی مذهب را درهمهٔ شهرهایی که کنسولهای فرانسه درآن خواهند بود می دهد . این اسناد اصلی را ببرادرم تسلیم می کنم که برای شما ببرد. باید بهمین زودی رهسپارشود ،زیرا خوطی طلا که می‌بایست شامل عهد نامه باشد هنوزتمام نشده است ...»

در ۲۱ ژانویه ۱۸۰۸ مطابق با ۱۲ذی‌القعدهٔ ۱۲۲۲ یعنی یکماه و۱۷ روز پس‌از ورود گاردان بطهران قراردادی درمیان وی ومیرزا شفیع مازندرانی صدراعظم ایران بامضا رسیده که آقای احمد توکلی درضمن مقالهٔ خود بعنوان « یك فصل مهیج ازتاریخ روابط سیاسی ایران وفرانسه» درشمارهٔ ۷ (۳۱) سال سوم اطلاعات ماهانه درمهرماه ۱۳۲۹ آنرا چاپ کرده ومتن آن بدین گونه است :

« بسم‌الله تعالی شانه ـ چون قبل‌ازین پادشاه جم جاه کیوان بارگاه ایران‌خواهان این مطلب گردیده بود که موازی بیست‌هزار تفنگ سرنیزه‌دار بجهت سالدات ازجبه‌خانهٔ حضرت ایمپراطوراعظم‌پادشاه ایطالیه بایران‌آورده شود امپراطورخواهش پادشاه‌والا جاه‌ایرانرا قبول نموده درین‌وقت عالی جاه رفیع‌جایگاه عظمت وحشمت واجلال‌دستگاه آصف جاهی میرزا شفیع دستورمعظم مکرم پادشاه سلیمان جایگاه دولت علیهٔ ایرانیه و عالیجاه معلی جایگاه جنرال غاردان خان ایلچی حضرت امپراطورازجانب دولت بهیهٔ فرانسه با هم نشسته این مطالب را قراردادنمودند وازدو طرف قبول کردندکه انشاءالله بنابرخیرخواهی فیما بین دولتین علیتین باشد :

**مطلب اول**ـ موازی‌بیست هزارتفنگ بجهةسالدات که وجه قیمت هریك از آنها یك‌تومان و پنجهزاردینار تبریزی بوده باشدبانضمام‌سر نیزهٔ‌غلاف‌دارسوزن‌ماشه‌کارو پنجهزار قالب‌گولوله (۱) ودوهزاروپانصد گولوله کش وصد هزارسنك از جانب دولت فرانسه بدولت علیهٔ عالیهٔ ایران تسلیم شود وبنا برخواهش سلطان ایران .

**مطلب دوم** ـ این بیست هزارتفنگ را درکشتی‌های دولت فرانسه جا داده‌واز بحرعمان روانهٔ مملکت ایران‌نموده در بندربوشهرهرگاه چنانچه مانعی بهمرسددربندرات دیگرلنگراندازی کنند.

**مطلب سیم** ـ دروقت ورود کشتیهای فرانسیس ازجانب دولت علیهٔ ایران و از جانب سرکردگان کشتیها مباشرتعیین شود که بحامل تفنگ‌ها رسیده تحویل نمایند .

**مطلب چهارم** ـ درباب اداء قیمت تفنگها که مبلغ سیهزارتومان بحساب ایران

---

(۱) بجای « گلوله» املای معمول امروز .

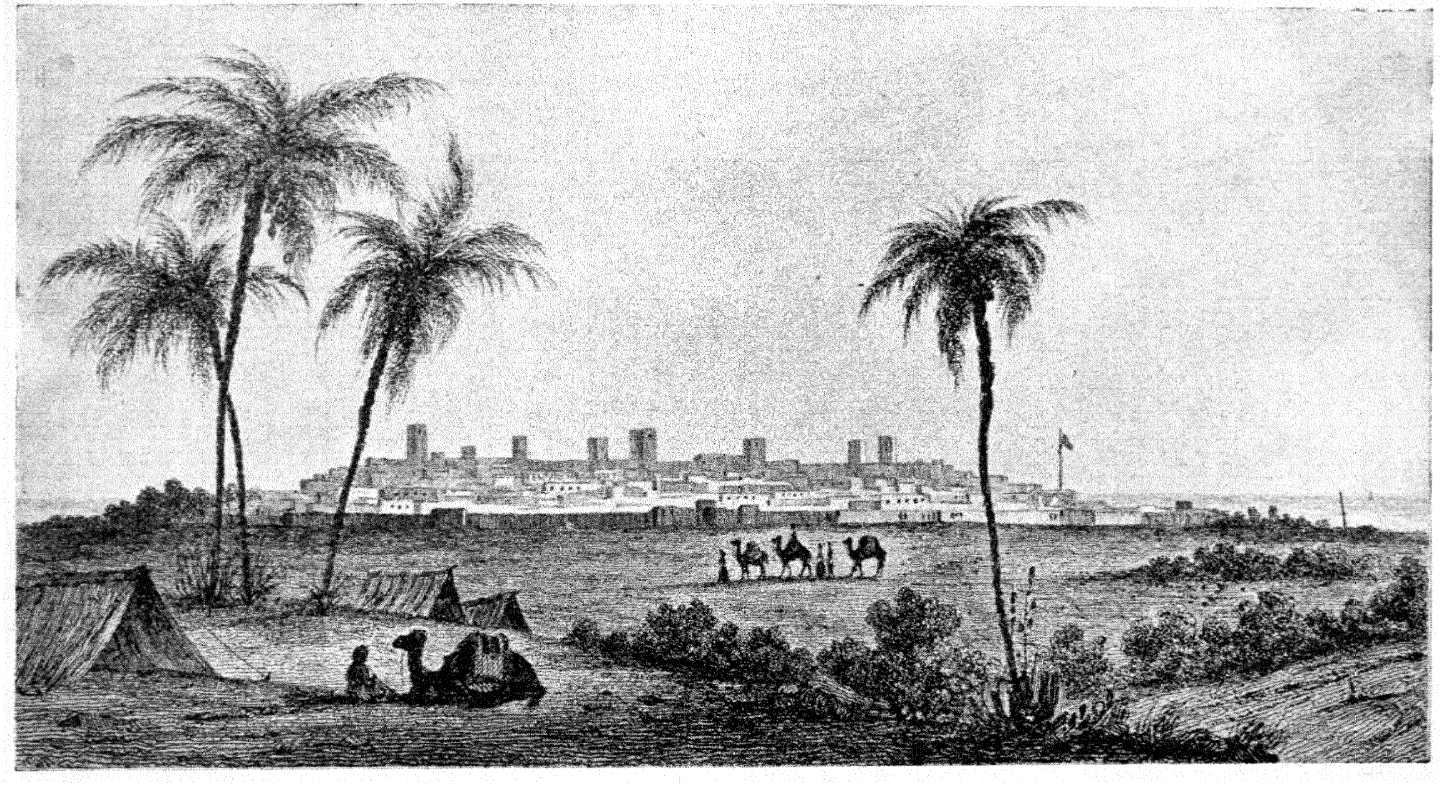

شهربوشهر در زمان فتحعلی شاه

از کتاب روبو

و بحساب فرانسه موازی ششصد هزارفرانك میشود شرط وتعهد اینست که در وقت تسلیم تفنگ ها وجه قیمت را بسرداران کشتیهای فرانسیس بسپارند وهرگاه سرداران کشتیها درعوض قدری از آن تنخواه اجناس ماکولی مثل آرد یا برنج یا گاو و یا گوسفند بخواهند بایشان بدهند وهرگاه نخواهند وجه بگیرند.

**مطلب پنجم** - باعلام شرعی تحریرشد بزبان ایرانی وزبان فرانسیس که سواد آن اعلام در نزد مباشران هردوطرف سپرده وسواد علیحده هم بدفترسفارت فرانسیس که در پای تخت ایران میباشد سپرده شود که آنها حفظ نمایند.

**مطلب ششم** - پادشاه والاجاه کیوان بارگاه ایران خواهش کرده است که چند نفراهل حرفه ازقرارتفصیل ازجانب دولت فرانسه روانهٔ ایران گردند: سازندهٔ مکری و ماهوت، نقاش، باسمه‌چی کتاب، بلورسازو بلورتراش، مینا سازوسازندهٔ پریوره‌ومینای الوان، ساعت‌ساز که‌ساعت اندك بزرك بتواند بسازد، زرگرو کندن‌کاروجواهرتراش‌ونقاش زرگر، فنرسازوچخماق سازوسایراسباب آهن، چیت ساز، چینی‌ساز، نجار، سنك تراش، توپچی‌وعراده‌ساز، معدن‌جوی‌وکارکن‌معدن، عکس‌سازو باروت‌سازو مواجب آنها راهریك بفراخورصنعت وحرفهٔ ایشان ازسرکارگردون اقتدار پادشاهی بناگذاری خواهد شد. تحریرافی شهرذیقعدة‌الحرام ۱۲۲۲ مطابق یکهزار ودویست‌و بیست ودوهجری‌مهرمیرزا شفیع وامضای ژنرال گاردان.»

چنان مینماید که این قرارداد خرید بیست هزارتفنگ و پنجهزارفشنك ودوهزار و پانصد جای فشنك وصد هزارسنگ که درضمن میبایست دولت فرانسه پانزده تن کارگر متخصص در رشتهای مختلف فنی بایران روانه کند هرگزعملی نشده است وگویا سبب عملی نشدن این قرارداد نخست رفتن هیئت نظامی فرانسه ازایران ودر درجهٔدوم بیپولی دولت ایران درآنزمان باشد. دلیل مسلم براینکه این قرارداد عملی نشده و این بیست هزارتفنگ فرانسوی بایران نیامده اینست که عباس میرزا نایب‌السلطنه ولیعهد ایران وقتی بپرنس مترنیخ (۱) صدراعظم معروف اتریش رجوع کرده وازوخواسته‌است‌نمونه‌هایی ازاسلحهٔ معمول اروپا بایران بفرستد، تا دستوردهد ازروی آنها درایران بسازندو درزمانی که میرزا ابوالحسن شیرازی را بسفارت اروپا میفرستاده نامه ای دربن زمینه بپرنس مترنیخ نوشته و وی درتاریخ ۷ مارس ۱۸۱۹ مطابق با ۱۷ جمادی‌الاولی ۱۲۳۴ پاسخی بعباس میرزا نوشته وبرخی نمونهای اسلحهٔ جدید ارتش‌اتریش را باآن نامه‌نزد وی فرستاده است واصل این نامه دردست مرحوم سرهنك شرف‌الدین قهرمانی بود و نزد اودیده‌ام. البته اگرتفنگهای فرانسوی بایران‌آمده بود تا چندی سربازان ایرانی

---

(۱) Mtternich

را از اسلحهٔ اروپایی بی نیاز میکرد وچهارده سال پس از آن واقعه ولیعهد ایران محتاج نمیشد ازصدراعظم اتریش نمونهٔ اسلحهٔ آنکشور را بخواهد و اینکه عباس میرزا این درخواست را ازصدراعظم اتریش کرده دلیلست برین که این قرارداد درمیان میرزا شفیع صدراعظم وژنرال گاردان برای خرید بیست هزار تفنك ازفرانسه عملی نشده، چنانکه اثری هم ازآمدن کارگران فرانسوی بایران درآنزمان دیده نشده است.

تردیدی نیست که امضای عهد نامهٔ تیلسیت برای ایران شوم بود، زیرا که روسها که سالها بود از ناپلئون درهراس بودند ونیروهای خود را بیشتر برای دفاع ازخود در مرزهای اروپا آماده میساختند بمحض اینکه خیالشان ازآنسوی آسوده شد درمرزهای قفقاز تجهیزاتی کردند ودراندیشهٔ آن شدند که دنبالهٔ فتوحات و لشکر کشی‌های خود را درین سو بگیرند.

جنگهای اول ایران وروسیه در۱۲۱۹ آغاز شد وبعهد نامهٔ گلستان در۲۹ شوال ۱۲۲۸ مطابق با ۱۲ اکتبر ۱۸۱۳ انجامید. جنك دوم درآغاز سال ۱۲۴۲ وماه اوت ۱۸۲۶ درگرفت وبعهد نامهٔ ترکمان چای در۵ شعبان ۱۲۴۳ مطابق با ۱۰ فوریه ۱۸۲۷ منتهی شد. ازین قرار جنگ اول بیش از نه سال وجنك دوم نزدیك شش ماه کشید. در۲۵ رمضان ۱۲۲۲ و ٤ دسامبر ۱۸۰۷ که گاردان وارد طهران شد دنبالهٔ جنگهای اول ایران وروسیه ادامه داشت، منتهی این جنگها پی درپی نبود وگاهی درمیان برخی از نبردها متارکهایی پیش می آمد که بیش وکم دوام داشت. ازآنجمله درآغاز مدتی که گاردان در ایران بود متارکه دنباله داشت ولی هنوز گاردان از ایران نرفته بود که دوباره جنك آغاز کرد وپیداست این درموقعیست که عهد نامه تیلسیت امضا شده ودربار روسیه دیگر نگرانی در اروپا ندارد و می تواند بفراغ بال وآسودگی کامل دنبالهٔ جنگهای قفقاز رابگیرد.

همینکه جنك دوباره شروع شد ازیك سو عسکرخان افشار ارومی سفیر ایران در پاریس ازدولت فرانسه خواستار شد باکنت تالستوی (۱) سفیر کبیر روسیه درپاریس بنفع ایران وارد گفتگو شود ولی دولت فرانسه با وعده‌هایی که درمواد سوم وچهارم عهدنامهٔ فینکن شتاین کرده بود درین زمینه کاری نکرد و حتی از گفتگو با دولت روسیه سر باز زد. ازسوی دیگر درطهران که شنیدند عهد نامهٔ تیلسیت امضا شده و دولت فرانسه با روسیه روابط دوستانه بهم زده است از ژنرال گاردان خواستار شدند بعنوان سفیر فرانسه دردربار ایران با مارشال گوداویچ (۲) فرمانده ارتش روسیه وفرمانفرمای گرجستان وارد گفتگو شود واورا از جنك منصرف کند. گاردان هم کوشش درین راه کرد اما بجایی

(۱) Tolstoï (۲) Goudowitch

نرسید و بدین گونه عهد نامهٔ فینکن شتاین و ماموریت گاردان در ایران نتیجهٔ سیاسی سودمندی نبخشید بلکه زیانهای سیاسی آن بیشتر بود و یگانه نتیجهٔ آن همان کار هاییست که گاردان در تربیت سربازان ایرانی و ساختن توپ و تفنگ در ایران کرده است .

## وساطت گاردان در میان ایران و روسیه

پیش ازین گذشت که دولت تساری روسیه در ۲۵ ذی‌القعدهٔ ۱۲۲۰ مطابق با ۱۴ فوریه ۱۸۰۶ یعنی تقریباً بیست و یك ماه ونیم پیش ازورود گاردان بایران ایستیفانف را برای تقاضای صلح بطهران فرستاده بود واین تقریباً شانزده ماهونیم پیش ازامضای عهد نامهٔ تیلسیت وصلح با فرانسه بوده است وپیداست که درین موقع دولت روسیه‌حاجت بدان داشت که همهٔ نیروهای خودرادر اروپا گردآورد وناگزیر نباشد درمرزهای قفقاز نیرویی نگاه بدارد وناچارحاضر بود با ایران بکنار بیاید .

دولت ایران هم که گویا هنوزازعهدنامهٔ تیلسیت خبر نداشت درین موقع باتحاد خود با ناپلئون مغرورشده بود وامیدوار بود بزودی بتواند نواحی ازدست رفته را پس‌بگیرد ومصلحت خود را درین می‌دید که عجالةً جواب صریحی بفرستادهٔ دربارنسار ندهد وبدفع الوقت بگذراند . ایستیانف یك ماه ویکروزدرایران ماند وچون نتیجه‌ای از اقامت خود نگرفت ودولت ایران انتظارورود سفیرناپلئون را داشت که میبایست درست هشتماه‌پس ازآنواقعه واردطهران شود سرانجام در۲۶ محرم۱۲۲۱(۱٦ آوریل ۱۸۰٦) از ایران رفت ویگانه نتیجه‌ای که گرفت این بود که فتحعلی شاه وعده کرده بود اگر روسها حمله نکنند وی هم متبادربجنگ نشود وفقط دفاع کند . درست دوماه پس ازرفتن‌ایستیفانف ژوبروارد طهران شد واندك زمانی پس ازرفتن ایستیفانف دوباره جنك در میان ایران وروسیه درگرفت .

دولت ایران ورود ژنرال گاردانرا فرج آسمانی میدانست وازپذیرایی که هنگام ورودش درطهران کرده‌اند پیداست که تا چه اندازه بورود اواهمیت داده‌اند وچگونه هرچه اوخواسته است اجابت کرده‌اند . درچند روزاول ورود هیئت نظامی فرانسوی پذیرایی بسیارگرمی ازیشان کرده و تقریباً ورودشانرا جشن گرفته‌اند ودرهمین گیرودار فتحعلی شاه عهدنامهٔ فینکن شتاین‌راامضاء کرده‌وانگلیسهایی راکه‌درایران بوده‌اند بیرون کرده استوسفیرایرانرا که در بمبئی بوده است احضار کرده‌اند .

چند روزپس ازین‌واقعه است که قرارداد راجع بخرید فشنك با فرانسه نیزامضاء شد ونیزسخن ازامضای قراردادتجارتی بوده که گویا آنرانیز امضاء کرده‌وجزیرهٔ خارك

راهم بفرانسویان واگذار کرده‌اند .

باآنکه ظاهراً دولت ایران با انگلستان ترک رابطه کرده بوددر دربارفتحعلی شاه هم چنان کسانی هواخواه‌منافع انگلستان بودند واین هواخواهی هم تا اندازه‌ای طبیعی ومنطقی بود .اولا بواسطهٔ آنکه در آنزمان‌تقریباً همهٔ‌تجارت ایران با هندوستان‌بود و با ترکیه (دولت عثمانی‌آنروز) وروسیه تجارتی نداشت . دوم آنکه روز بروز انگلیسها در هند بیشتر پیش میرفتند ومرتباً خبرعزل فلان‌راجه ومهاراجه ونواب بایران میرسیدورعب انگلستانرادردلها بیشترمی کرد. سوم آنکه بسیاری‌ازدر باریانرا ازسال۱۲۱۵(۱۸۰۰م.) که نخستین سفیرشرکت هندوستان بایران‌آمده بود بواسطهٔ هدایای‌گرانبها بخودجلب کرده بودند وبرعکس پشتیبانی ازسیاست روسیه یا فرانسه درآنزمان نفع کسی را بـر نمی‌انگیخت.نوشته‌اند که سفیرشرکت هندوستان درآنزمان برای جلب توجه این و آن نزدیك دومیلیون روپیه که درآنزمان مبلغ هنگفتی بوده خرج کـرده است وحتی در دم رفتن وعده‌هایی هم برای‌آینده داده بود . شکی نیست که‌اگردولت انگلستان درروابط سیاسی‌خود درآنزمان بیشترازآنچه کرد صداقت بکاربرده بود باترسی‌جانکاه که‌ایرانیان ازپیشرفت روسها داشتند وقتی که هنوزمتمایل بفرانسویان نشده بـودندکارشان بمراتب بهترپیش میرفت،اما درآنزمان سیاست انگلستان بیشتربفریب واغفال متمایل بوده است تا بدوستی صمیمانه وصداقت در روابط سیاسی .

اما ایرانیان آنزمان در روابط خود صدیق‌تر بودند ودر دربارفتحعلی شاه جمعی کثیرحتی ازپسران وی هنوزطرفداری ازسیاست انگلستان می کردند وچنان می نماید که موثرترین عوامل برای اتحاد با فرانسه دربرابرروسیه شخص عباس میرزا نایب‌السلطنه ومشاورین اوبوده‌اند وفتحعلی شاه بسیاق طبیعی وفطری باین پسررشید ومدبروکاردان خود بیشتر می گرویده وعقل وتدبیراو را ازدیگران برترمیدانسته است و وی‌میکوشیده که برای دفع مضارسیاست های روس و انگلیس دول دورتراروپارا درایران‌جلب کند، چنانکه چون ازفرانسه طرفی نبستند عباس میرزا کوشیده‌است دولت اتریش وصدراعظم متنفذآن پرنس مترنیخ را که پس ازناپلئون موثرترین مرد در سیاست اروپا بوده است بنفع ایران جلب کند .

ورود هیئت نظامی فرانسه درایران زودترازآنچه انتظارمیرفت نتیجه‌داد،چنانکه اندك زمانی پس ازورود وردیه افسرپیاده نظام این هیئت چهـارهزارسربازایرانی را تربیت‌کرده وفابویه افسرتوپخانه بیست توپ بزرك قلعه‌کوب درکارخـانه توپ ریـزی اصفهان ساخته بود .گاردان هم گزارش‌هـای بسیارجامع و سودمنـد برای لشکر کشی بهندوستان از راه ایران بفرانسه‌فرستاده بود ومنظماً گزارشهای او بوسیلهٔ سفرای‌فرانسه

درسن پترزبورگ واستانبول بپاریس میرسید .

ناپلئون نخست از نتیجهٔ کارگاردان باندازه‌ای خشنود شدکه ۵۰ هزارفرانک مستمری ازعایدات هانور(۱) ووستفالی(۲) دربارهٔ ژنرال گاردان حواله کرد و بیشتر افسرانی راکه با او بودندترفیع درجه داد .

چنان می نماید که درضمن مذاکرات صلح درتیلسیت امپراطور روسیه از ناپلئون خواسته است که درایران اقدامی بضررروسیه نکند وبلکه ایران و روسیه را بیکدیگر نزدیک کند،زیرا که بلافاصله پس‌ازامضای عهدنامهٔ تیلسیت ناپلئون بژنرال گاردان‌دستور داده است بکوشد میانهٔ‌ایران وروسیه‌را بگیردوبجای دستور سابق که‌دفاع ازحق ایران دربرابرروسیه باشد دستورمیانجی‌گری باودادہ شده است .

درین زمان جنگ پس ازبازگشت ایستیانف ادامه داشت و مارشال‌گوداویچ‌نایب السلطنهٔ‌گرجستان وفرمانده لشکریان آنسرزمین ماموراین‌کاربود . پیداست‌که آزاد شدن روسیه‌ازمیدانهای جنگ اروپا پس ازصلح تیلسیت برنیروی‌آن درجبهه ایران‌بسیار افزوده بود .گاردان بدستورناپلئون با مارشال‌گوداویچ واردگفتگو شد . پیش بردن وظیفه ای‌که بگاردان سپرده شده بود بسیار دشوار بود،زیرا که دوطرف مایل بسازش نبودند:روسها می‌خواستند آنچه راکه‌گرفته اند نگاه بدارند وایرانیان میخواستندآن را پس بگیرند .

چهار ماه و دو روز پس از صلح تیلسیت شامپانیی(۳) وزیرروابطخارجی(امور خارجه) ناپلئون ازفونتنبلو(٤) قصرمسکونی‌ناپلئون درتاریخ۱۰ نوامبر۱۸۰۷(۹رمضان ۱۲۲۲) یعنی۱٦روزپیش‌ازورد گاردان بطهران نامه‌ای نوشته‌که قهرا چند ماه بعددر طهران باورسیده است و ترجمه این نامه بدین گونه است :

«فونتنبلو ۱۰ نوامبر۱۸۰۷

آقا

نامهایی که‌بمن افتخارداده ایددر ۲۳اوت و ۹ سپتامبربفرستید رسید: نامهای‌آخر حرکت فوری شما را ازاستانبول بمن خبر می داد . امیدوارم که سفر خود را بخوشی کرده باشید وسفیرایران که شما باداو بودید یاری کرده باشدتا سفرآسیای صغیرآسانتر شده باشد .

ادامهٔ جنگ‌درمیان‌ایران‌وروسیه امروزسودی نخواهد داشت. اعلی‌حضرت‌امپراطور میل دارد صلح درمیان این دودولت برقرارشود وباکمال میل درین‌کاریاری خواهد

---

(۱) Hanovre (۲) Westphalie

(۳) Champagny (٤) Fontainebleau

کرد ۰ این صلح ممکن نشد در تیلسیت برقرار شود، زیرا فتحعلی شاه در آنجا نماینده نداشت ولی امپراطور درصدد برآمده است در گفتگوهایی که با امپراطور روسیه داشته آنرا تهیه ببیند و هیچ دلیلی نمی‌تواند مانع از تصمیم در آن باشد. ایران نیز باید خواستار آن بشود نه اینکه بآزادی بیشتر نظرخود را متوجه انگلستان بکند، زیرا که امروز یگانه دشمنست و باید درست همهٔ درهای خود را هم چنان برروی آن بسته نگاه بدارد.

انگلستانرا ازحالا تقریباً ازهمهٔ بندرهای اروپا را نده‌اند؛ میخواست تجارت اروپا را بخود انحصار دهد ولی کالاهای آن دیگر درجایی پذیرفته نیست؛ میخواست درکشتی رانی آزاد تنها باشد ولی کشتی‌هایش دیگر نمی‌توانند بساحل اروپا بیایند. با تجارت خود جنگ را دامن میزد؛ اینراه برویش بسته میشود.

کاری بکنید که همین اقدامات منع ورود را در ایران اجری کنند. چنان مینماید که درماه مه سال گذشته چند کارگزار انگلیسی را در آنجا پذیرفته‌اند. فتحعلی شاه باید ازهمهٔ این گونه هیئت ها حذر کند و پیشرفت انگلیسها در هند باید دایماً مراقبت او را برانگیزد. هرچه بیشتر درین شبه‌جزیره پیش بروند بهمان اندازه افغانها و خراج گزاران ایران بیشتر تهدید میشوند.

یوسف (۱) رااعلیحضرت خوب پذیرفت. ازدیدن کسی که می‌توانست بااو از فتحعلی شاه سخن بگوید ومورد احترام واعتماد این شاه بوده‌است لذت برد. هرچه بتواند درادامهٔ روابط دوستانه که درمیان دو کشور روی داده است یاری کند جزء نظریات اعلیحضرت خواهد بود.

تاریخ آخرین نامهایی که ازایران بما رسیده ۲٤ ژوئن است. نامهایی که بمن خواهید نوشت معمولا همان قدمت تاریخ را خواهد داشت وازآن پس باید منتظر فاصلهٔ هفت ماهه در میان نامهای خود و پاسخهای من باشید. درین مدت حوادثی پیش می‌آید و برخی مواردی که درموقع نوشتن نامه عملیست ممکنست درموقعی که پاسخ آن میرسد دیگر این حال را نداشته باشد؛ برخی دستورهاهست که جزواساس ماموریت شماست وجزو حالتیست که باید معمولا باقی باشد. این دستورها ممکنست همیشه درموقعی که بشما میرسد سودمند باشد؛ اغلب آنها را بیان خواهم کرد؛ اما دربارهٔ کار هایی که نوع آنها موقتیست و نمی توان مدت مدید منتظر تصمیم دربارهٔ آنها شد باید بقوهٔ تمیز و فرزانگی شما اعتماد بکنم. وانگهی درموارد خاصی که دستورهای شما چیزی پیش بینی نکرده راهنمای شما روح آنخواهد بود. باحترامات کامل من اعتماد کنید

«شامپانیی»

---

(۱) سفیر فتحعلی شاه پس از عسکرخان

این دستور که بژنرال گاردان رسید وی‌را واداشت بوساطت درمیان ایران‌وروسیه بپردازد. اما این کارهم‌چنان‌دشوار بود و بهمین‌جهةدر نامه‌ای که در ۲ ژون ۱۸۰۸ (۷ ربیع الاول ۱۲۲۳) یعنی تقریباً شش ماه پس ازصدور نامهٔ شامپانیی باو نوشته وممکنست که دستور ناپلئون‌پیش ازوقت باو رسیده باشد، مشکلات خودرا درین‌زمینه شرح‌داده‌و ترجمهٔ آن بدین‌گونه است :

«طهران ۲ ژون ۱۸۰۸

آقای من ،

آقای بارن‌دوورده (۱) نایب‌سرهنك‌توپخانه را آقای‌فلد مارشال کنت دو گوداویچ فرمانده لشکریان روسیه در گرجستان بدربار ایران فرستاده است . همچنانکه در نامهٔ مورخ ٦ مه شمارهٔ ۱۱ افتخارداشتم‌بجناب شما اطلاع‌دهم من‌ازورودش بتبریزخبرداشتم. درمه ۲۱ مه نامهٔ بسیاردوستانهٔ آقای کنت دو گوداویچ را بمن داد . جناب وی در همان زمان نامه‌ای بنخست وزیر میرزا شفیع نوشته ودرآن پیشنهادهایی راکه بوسیلهٔ آنها روسیه میل دارد با ایران صلح کند بیان کرده است . این سند باطلاع من نیز رسیده و مستخرجی ازآن ضمیمهٔ این نامه است . کاملا مطابق نامه‌ایست‌که خطاب بوالاحضرت شاهنشاهی شاهزادهٔ عباس میرزاست وازآن نیزمرا مطلع کرده‌اند.

آشکارمیشدکه دعاوی روسیه با دعاوی ایران سازگار نیست و گفتگوممکن‌نیست بی‌وساطت‌دولت سومی خاتمه بپذیرد . حتی عالی حضرت (۲) دربارمخصوصی که بمن‌داد گفت نخواسته است ازنامه‌های‌آقای مارشال گوداویچ مطلع شود وتنها باین‌شرط‌صریح وارد گفتگو خواهدشدکه روسهاایالات ایرانرا کاملا تخلیه کنند . آنوقت من‌بعالیحضرت عرض‌کردم که منافع خود را بدست پادشاه عالی مقام‌من واگذاشته وهمچنانکه موردآن پیش آمده است‌چندین بار پیشنهادکنم ممکنست گفتگو درپاریس درمیان عسکرخان (۳) وآقای‌کنت تالستوی (٤) باوساطت اعلیحضرت روبدهد . من عالی حضرت را مصمم کردم اختیارهای‌کامل برای سفیرش بفرستد و تمام اندیشهٔ خود را باطلاع اعلیحضرت امپراطوروشاه برساند.

افتخار دارم این دو سند را با ترجمهٔ آنها برای جناب شما بفرستم.خواهیدیدکه بعسکرخان فرمان داده‌اند وارد گفتگوی صلح با روسیه بشود وهمهٔ شرایطی راکه اعلیحضرت تصویب کندامضا کند . درهمان‌ضمن شاهزاده‌عباس میرزا بامپراطوارلکساندر

---

(۱) Baron de Wrede

(۲) گاردان‌درباره فتحعلی‌شاه‌لقب Sa Hautesse بکاربرده که‌عالی‌حضرت ترجمه میکنم

(۳) سفیرایران (٤) Tolstoy سفیرکبیرروسیه درپاریس

خواهد نوشت تا نیت فتحعلی شاه را بتجدید روابط دوستی سابق با روسیه بیان کند و روش گفتگویی را که عالی حضرت پذیرفته است باو اطلاع دهد ومیرزا شفیع از آقـای کنت رومانزوف (۱) خواسته است که اعلیحضرت امپراطور همهٔ روسیه اختیارات کامل برای سفیر کبیرش بپاریس بفرستد . این رفتار بنظر من بسیاری ازدشواریها را ازمیان خواهد برد ودو پادشاه بزرگ پس از آنکه اندیشهای خود را دربارهٔ ایران باطلاع یکدیگر رسانند می توانند گفتگویی را که قطعاً نتیجهٔ آن کاملا بسته بارادهٔ آنهاست بپایان برسانند .

بایددربارهٔ عالی حضرت انصاف بدهم که میل مفرط نشان میدهد با دو دولت درجهٔ اول اروپا اتحاد کنند وعزم جزم کرده است در برابر انگلستان هر تصمیمی را کـه نفع مشترك ایجاب کند بگیرد . میرزا شفیع که اغلب باو فرمان رسیده است این احساسات را برای من بیان کند صادقانه با آنها شریکست وافتخار دارم نامه‌ای را که بجناب شما نوشته است باین نامه منضم کنم .

این وزیر دیروز بمن خبرداد که کاپیتن ملکلم با چهار کشتی جنگی وارد خلیج فارس شده و بشش کشتی دیگر وچهار کشتی بارکش که پیش ازوقت در آنجا بوده ومن افتخار داشته‌ام جناب شما را از آن خبر کنم ملحق شده است . عالی حضرت چهار هزار سپاهی راره‌سپار کرده است که سواحل خلیج را مستعد دفاع کنند ومانع ازاقدامات انگلیسها باشند .

آقای بارون ورده درشرف رفتنست که بتفلیس برگردد و بزودی متارکه‌ای در آنجا برقرارخواهد شد . درتمام مدت گفتگو جنك قطع خواهد شد . دراینجـا پذیرایی ازو کرده‌اند که تا کنون ازهیچ یك ازافسرانی که پیش ازین آقای مارشال گوداویچ فرستاده است نکرده بودند . عالی حضرت باودو بارداده وخلعت فاخری برای اوفرستاده است . وزیر اسبها و پارچه‌هایی باوداده است . جناب شما بخوبی مطمئن باشد که من وظیفهٔ خود دانسته‌ام با این افسر با همان احترامی که درخوراو بوده است رفتار کنم .

عالی حضرت فردا تا مدت بیست روز بکمال آباد که دهیست دارای دوروز مسافت تا طهران میرود چادر بزنند . ما روزچهارم با وزیر راهی خواهیم شد تا بدربار ملحق شویم . ازکمال آباد با منازل سبك و با چند توقف باردوگاه سلطانیه خواهند رفت . اگردریـن سفر که پنج تا شش هفته خواهد کشید چیز جالبی رخ ندهد جناب شما ازراه لطف اجازت دهند چیزی باو ننویسم . گمان دارم که درنگ ما در سلطانیه تا ماه سپتامبر ادامه یابد . لطف کنید ...»

درپایان نامهٔ دیگری که گاردان دربارهٔ سیاست فرانسه وایران ازاردوگاه سلطانیه بهمان وزیر امور خارجه درتاریخ ۲۶ اوت ۱۸۰۸ ( ٤رجب ۱۲۲۳) یعنی تقریباً سه ماه

---

(۱) Romanzow وزیر امورخارجهٔ روسیه

پس ازآن نامهٔ سابق الذکر نوشته می گوید :

« . . . عالی حضرت بی صبری بسیار نشان میدهد زیرا که هنوزاطمینان تازه‌ای‌از اعلی حضرت دربارهٔ تخلیهٔ گرجستان از روسیان باو نرسیده است واضطرابی راکه‌ازین حیث داردآشکارمی کند».

شامپانیی وزیر امور خارجهٔ ناپلئون دربارهٔ کارهایی که گاردان در طهران برای وساطت درمیان ایران وروسیه کرده است ازشهرتولوز (۱) درتاریخ ۲۷ ژوئیهٔ ۱۸۰۸ (۳ جمادی الاخره ۱۲۲۳) یعنی تقریباً یك ماه پیش‌ازنامهٔ دوم گاردان‌باو چنین‌مینویسد:

«تولوز۲۷ ژوئیه ۱۸۰۸

آقا

نامهایی که تا ٦مه افتخار نوشتن‌آنها را بمن داده‌اید پی درپی‌رسید . شما بمحض ورود توانسته‌اید جنك درمیان روسیه وایران راقطع کنید . این نخستین واقعه مرا باین فکر مینداخت که گفتگوی صلح درمیان دودولت‌آغاز شده وایران در صدد آن نیست که موقع را عقب بیندازد . چنان می نمود که خواستارآنست مخصوصاً بدین جهة که باید با افغانها جنك کند وشاید دراندیشهٔ لشکر کشی بجاهای دورتر باشد . دربرابر آینده‌ای چنین مشکوك احتیاط درینست که درپشت سر نگرانی نداشته باشند وچون‌جزودستورشما بودکه‌این سازش راآسان‌کنید ممکن بودشما بفهمانیدکه طبیعیست درین زمینه‌درطهران گفتگو کنند . اما عسکر خان تازه بپاریس‌آمده ومی توان فرض‌کردکه بتواند در بارهٔ جهات این تعویق توضیحات تازه بدهد . وقتی‌که بتوانم با او گفتگو کنم دوباره بشما شرحی خواهم نوشت . برای اینکه عهد نامهٔ تجارتی راکه شماامضاء کرده‌اید وقرارداد مربوط بتهیهٔ بعضی اسلحه وذخایر را بنظر اعلی حضرت برسانم باید نیز منتظر ورود او باشم .

آقای ژوبر را بپیشباز عسکرخان فرستاده‌اند.اورا باهمراهانش درچند فرسنگی مرز ملاقات‌کرده واین سفیر را همه جا باملاحظات خاص پذیرفته اند ؛ درپاریس منتظر بازگشت امپراطور خواهد شد . اعلیحضرت ازدیدار فرستادهٔ دوستش‌شادخواهدگشت . هرچندکه سرگرم کارهای مغرب اروپاست روابطخود را با ایران از نظر دور نمی کند ومی‌خواهد هرفرصتی را غنیمت شمارد وبرای منافع دوامپراطوری مساعد کند .

موقع هنوز مساعد نیست تا از روابط تجارتی که شما بوسیلهٔ عهد نامه‌ای باز کرده‌اید برای لشکرکشی از راه خلیج فارس واسلحه فرستادن بآنجا بهره مند شویم . بهمین جهت افسوس نخورده‌اند که امضای این قراردادها اندکی عقب افتاده باشد ؛ اما

(۱) Toulouse

آنچه ممکن نیست عقب بیفتد و بهیچ عنوان قطع شود اقداماتیست که برای طرد انگلیسها و تجارتشان باید کرد. فتحعلی شاه بعهده گرفته است آنها را در کشور خود راه ندهد: امپراطور باین وعده اعتماد دارد. انگلیسها درصدد برنیامده‌اند ماموری نزد فتحعلی شاه بفرستند مگر برای آنکه از همسایگی و نیروی او می‌ترسند. این تعارف از ترس است ولی درنهان با او بدند زیرا که وی را دوست امپراطور می دانند.

شما می‌توانید بآنها بفهمانید که اگر ماموری بایران می‌فرستند که در آنجا اطلاعاتی بدست آورند و از راه این کشور رابطه‌ای درمیان هندوستان واروپا برقرار کنند و مخصوصاً بدخواهی فتحعلی شاه را مانع شوند درصدد آنند که گرفتاری برای او پیش آورند و نیروهای وی رادرجاهای دیگر گرفتار کنند. شك نیست که جنگ افغانها باایران نتیجهٔ تحریکهای آنهاست.

آقا، یادداشت های مختلفی راکه برای من فرستاده بودید باتوجه خواندم. نتیجهٔ آنها اینست که در بسیاری ازموارد مهم کشوری راکه در آن اقامت دارید و کشورهایی راکه از آنها عبور کرده‌اید معرفی می کنند. مخصوصاً متوجه شده‌ام که شما ازتوجه کسانی که وابستهٔ بهیئت ماموریت شما هستند خشنودید وخدمات آقایان افسران ازحالا نتایج سودمند بسیار درایران داشته است. این کار بسته بوزیر جنگست ولی می توانم بشما بگویم هرچه راکه ممکنست بافتخار هیئت‌ماموریت شماباشد تا چه اندازه باشادی تلقی میکنم.

آقا باحترامات بسیارمن اعتماد داشته باشید. شامپانیی»

بعد ازتحریر: آقا، کما فی‌السابق ماموریت خود را با همان توجه ادامه دهید: این ماموریت برای شما وسیلهٔ جلب اعتماد امپراطورست و باید بمقام خود دلبسته باشید و تا میتوانید آنرا ازدست ندهید.

شامپانیی»

ژنرال گاردان در نامهٔ دیگری که در ۱۸ ژون ۱۸۰۸ (۲٤ ربیع الثانی ۱۲۲۳) یعنی ۱٦ روز پس از نامه‌ای که ازطهران پیش ازسفر کمال آباد وزنجان نوشته بود از کمال آباد بشامپانیی وزیرامورخارجه نوشته سیاست انگلیسها را در مقابل سیاست ناپلئون بدین گونه شرح داده است:

«درارد وگاه کمال آباد ۱۸ ژون ۱۸۰۸

آقای من

میرزا شفیع دیروز مرا برای مذاکره احضار کرده است. با تأسف دیدم که بیگلربیگی اصفهان مامور بوده است درآن حاضر باشد. مردیست که برای پیش بردن هر کاری بجز کارهای مالیه شایسته نیست (۱). چنانکه سابقا افتخار داشته‌ام بجناب شما

---

(۱) مقصود گاردان حاج محمد حسین‌خان اصفهانی امین الدوله است که پس ازمیرزا شفیع صدراعظم فتحعلی شاه شدو دراین موقع حکمران اصفهان ومستوفی کل یعنی وزیر مالیه بود.

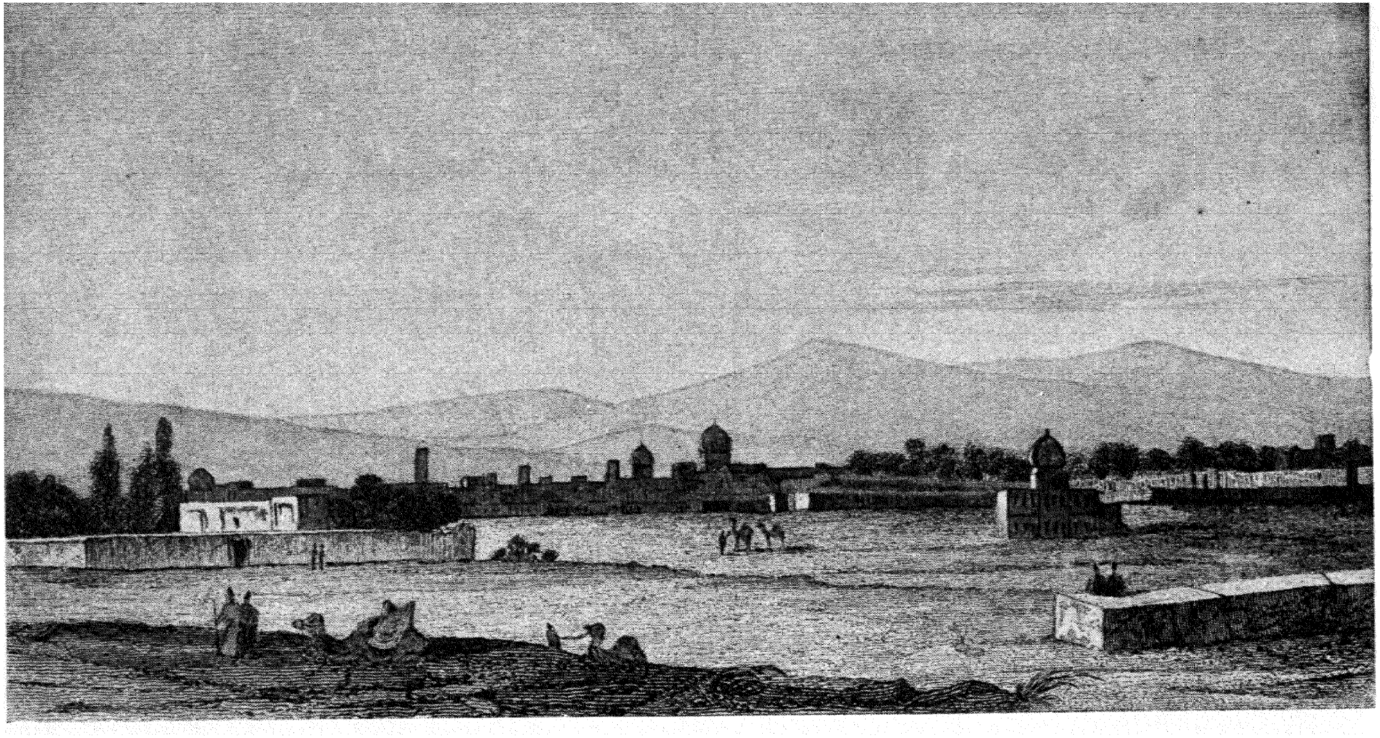

شهر شیراز در زمان فتحعلی‌شاه

از کتاب دوبو

اطلاع دهم وی در رأس دستهٔ انگلیسهاست . عالی حضرت یك قسم توجهی باو دارد، زیرا که در موقع می‌داند چه هدایای جالب توجهی تقدیم کند . اما چنان می نماید که این توجه نفوذ بسیاری در کارهای عمومی برای او فراهم کند . شاید خواسته بودند اورا اطمینان دهند که اگر یك انگلیسی دردربار ایران دیده شود تصمیم گرفته‌ام بروم. درهرحال مقصود ازین مذاکره این بود بمن خبر دهند که ناوگان انگلیس را درخارج فارس بسی کشتی رسانده اند ؛ ملکلم اجازه خواسته است یك نفرچاپار معمولی بطهران بفرستد ؛ شاهزادهٔ شیراز (۱) درین زمینه ازعالی حضرت دستور خواسته‌است ؛ می‌خواستند بدانند من بآمدن این چاپار رضایت میدهم یا نه . من صریحاً مخالفت کردم ، من مکرر بوزیران گفتم که هررابطه‌ای با انگلیسها با تعهداتی که فتحعلی شاه نسبت بفرانسه دارد وبا منافع خود ایران منافات دارد واگرعالی حضرت یك انگلیسی را هم بپذیرد من خواهم رفت. چنان می‌نمود که ایشان ازعواقب امتناع دربرابرملکلم نگرانند . بمن میگفتند که کرانهای خلیج فارس وایالات فارس (۲)را بآتش وخون خواهند کشید . من ازآنها پرسیدم چهار هزارتنی که وزیر بمن گفته بود یك ماه پیش بسوی شیرازو بندربوشهر فرستاده است چه شده‌اند . بمن اقرار کردند که این عده بهزارتنزل کرده بود و اینك شاهزادهٔ شیراز ناتوانست که دربرابر کارهای انگلیسها مقاومت کند . بیگلر بیگی میخواست مرا مطمئن کند که ازپذیرفتن چاپارملکلم مقصود جزین نیست که عالی حضرت مجال کند فارس را برای دفاع آماده کند . چندین بار باین مقصود برگشت که رضای مرا جلب کند ؛ اما من هیچ ازپاسخ اول خود فروگذار نکردم واکیداً اصرار کردم که لازمست بیدرنك لشکریان شاهزادهٔ شیرازرا نیرودهند. وزیران بشورای عالی حضرت رفتند تا گفته‌های من وایرادات مرا باو اطلاع دهند .

امروز بامداد وزیرازمن خواهش کرد بچادراو بروم . تنها بود . گفت عالی حضرت تصمیمی گرفته است که پسندیدهٔ من خواهد بود . الان باسمعیل بیك پیشخدمت باشی واز نظامیان برجسته دستورداده است بشیرازبرود وتهیهٔ دفاع را ببیند واگر انگلیسها نیرو پیاده کنند باآنها بجنگد . من بمیرزا شفیع باردیگر تاکید کردم که هیچ رابطه‌ای درمیان ایرانیان وانگلیسها نباشد . همچنانکه نخست تصمیم گرفته بودند سه هزارتن را بشیراز بفرستند واگرضرور باشد با افراد دیگر بایشان نیرودهند . وزیرپاسخ داد اطمینان میدهد که این لشکریان بزودی رهسپار خواهند شد وباسمعیل بیك فرمان داده خواهد شد بمحض اینکه انگلیسها بخواهند پیاده شوند بجنك آغاز کنند. بمن خبرداد که این سرتیپ

(۱) مقصود حسینعلی میرزا فرمانفرما پسرفتحعلی شاه حکمران فارسست .

(۲) دراصل مطابق معمول زبان فرانسه «فارسستان» نوشته شده‌است .

بعد از ظهر بدیدن من خواهد آمد .

فی الحقیقه در حدود ساعت دو اسمعیل بیك پیش من آمد . چنان می نمود که بماموریت خود کم اهمیت میدهد . همچنانکه بوزیر و بیگلربیگی اصفهان فهمانده بودم باو هم فهماندم که اگرانگلیسها درجنوب گامی بردارند وتنبیه نشوند ازشمال هم روسها داخل خواهندشد. او پاسخ داد که انگلیسها هنوز پیاده نشده‌اند وحتما این هوس را نخواهند کرد ووی را برای جنگ با روسها بشمال فرستاده بودند واینك می بیند که برای جنك با انگلیسها بجنوب می‌فرستند. من باو اطمینان دادم که آبروی وی وابسته بنتیجه ماموریت اوست واگر با پایداری رفتار کند و با دشمنان دوستی نکند باید بتوجه دو دربار عالی متکی باشد و بنا براحساساتی که همواره نسبت بفرانسه آشکار کرده و دوستی که دربارهٔ همهٔ فرانسویان درطهران نشانداده است حق دارم منتظر آن باشم . ما از هم جدا شدیم. رفت ازعالی حضرت اجازه بگیرد وآخرین دستوررا دریافت کند تا همانشب رهسپار شود.

میرزا شفیع همانده بمن پیغام داد که امپراطور بنیروهای امدادی که بفارس میفرستند یکدستهٔ ششصد سواراز پاسبانان خود را افزوده و با اسمعیل بیك بشیراز خواهند رفت . ازترس این که مبادا درمذاکرهٔ با این وزیر مطلب درست روشن نشده باشد موارد مهم آنرا درنامه‌ای که باو نوشتم ضبط کردم .

بیگلربیگی اصفهان فردا میرود مدتی درقلمروحکومت خود باشد. در سلطانیه دوباره بدربارعالی حضرت ملحق خواهد شد .

ما نیزفردا برای اردوی صایین‌قلعه (۱) حرکت‌میکنیم . امپراطورازراه‌قزوین(۲) بآنجا میرود .

افتخاردارم ...»

# نتیجه وساطت فرانسه درمیان ایران وروسیه

هم چنانکه دولت فرانسه بژنرال گاردان دستورداده است که بکوشد صلح‌درمیان روسیه و ایران را بر قرار کند از دربار سن پترزبورك نیز دستورهایی دریـن زمینه بفلد مارشال گراف گوداویچ فرمانده لشکریان روسیه در قفقاز داده شده که با ژنرال گاردان درین زمینه یاری کندووی نیزنامهایی بگاردان نوشته. از آنجمله نامه‌ایست که در۲۵ مارس (۵آوریل) (۳) ۱۸۰۸ (۲۷محرم۱۲۲۳) بگاردان نوشته وترجمهٔ آن

(۱) دراصل : San Kala (۲) دراصل : Kazwina

(۳) تاریخ اول روسی وتاریخ‌دوم اروپاییست

یکی ازاعیان ایران درزمان فتحعلی شاه

ازکتاب دوبو

بدین گونه است :

«سرتیپ من ،

چون اکنون موافقت کامل ودوستی نزدیك درمیان دو امپراطوری بزرك هست و چون اطلاع یافتم که جناب شما را ازسوی اعلیحضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا بدولت ایران فرستاده‌اند موقع را غنیمت میشمارم آشنایی پیدا کنم و با شما وارد مکاتبه بشوم . افتخاردارم درضمن شما را آگاه کنم که انگلستان دشمن مشترك ما هرفرد جونز(۱) نمایندهٔ خود را بطهران فرستاده است تا اغوای بجهل کند و صاحب ایالات ایرانرا برانگیزد که درجنك با روسیه بکوشد، بگمان آنکه از نیروهای روسیه بکاهد.هر چند که انگلستان کاملا اشتباه می کند زیرا که عدهٔ لشکریان اعلیحضرت امپراطور پادشاه والا مقام من که افتخارفرماندهی آنرا دارم اینك باندازه‌ایست که بهیچ وجه از نیروهای هراس انگیزروسیه دراروپا چیزی نمی کاهد . ایران خود ناتوانی خود را در کشمکش با روسیه حس کرده ومدتیست پیشنهاد صلح کرده است ، اما چون همواره امیدوار بود وعده‌هایی که فرانسه درضمن جنك درمیان دوامپراطوری بزرك که خوش بختانه بپایان رسیده بآنداده بود اجابت یابد دربارهٔ مواد عمده و بسیارمعتدلی که من بآن پیشنهاد کرده‌ام واینك نیز بفرمان عالی اعلی حضرت امپراطور پادشاه بلندمقامم پیشنهادمیکنم تصمیم نمی گیرد. آقای سرتیپ، من افتخاردارم گمان کنم که چون شما سفیر کبیرامپراطوری هستید که اینك اتحاد نزدیك با امپراطوری روسیه دارد ایرانرا ازاشتباه بیرون بیاورید، زیرامن مطمئنم قطعاً بشما دستورهایی رسیده است که دربرابرمنافع روسیه‌وارد نظریات ایران نشوید. بیانی را که اعلی حضرت امپراطور پادشاه والامقام من بپادشاه سوئد کرده است بابن ضمیمه می کنم ودرضمن بشما اطلاع میدهم که لشکریان ماازحالا واردفنلاند سوئد شده‌اند . برای اظهارموافقت امپراطوروپادشاه شماپرنس دوپونت کورو(۲) را با دستهٔ کثیری برای الحاق بلشکریان دانمارکی که با ما متحدند فرستاده‌است . حامل را فرستادم که کاغذی هم برای وزیرایران دارد ودرضمن ازشماخواهش میکنم هرچه‌زودتر اورا باجواب دوستانه‌ای ازسوی خودتان بفرستید .

افتخاردارم بالاترین احترامات را بشما تقدیم دارم

کنت ژنرال ژان گوداویچ

ژنرال فلد مارشال

۲۵ مارس (۵ آوریل) ۱۸۰۸»

ازین نامه‌ای که گوداویچ بگاردان نوشته‌خوب پیداست که پس ازعهد نامهٔ تیلسیت

---

(۱) Harford Jones (۲) Prince de Ponté - Corvo

نه تنها ناپلئون بهیچ وجه دراندیشهٔ آن نبوده است که بایران یاری کند ودنبـال مواعید خود را بگیرد بلکه بروسها وعده کرده است که منافع آنها را دربرابر ایران حفظ کند وبسفیرخوددرطهران دستوردهد که ازنظریات روسها پشتیبانی کند نه‌ازنظریات ایرانیان و درین موقع که روسها با سوئدیها جنك می کرده‌اند ناپلئون نیز با آنها یاری میکرده و درین صورت بهیچوجه ممکن نبوده است بسود ایران و بزیان روسیه کاری بکند . عجیب تر از همه اینست که باز بـا این عهد شکنی ها فرانسویـان متوقع بوده اند کـه ایران برای خاطر آنها با انگلستان رابطه ای بهم نزند. تقریباً سه ماه پس ازنامه‌ای که گوداویچ بگاردان نوشته است و پیش ازین نقل کـردم گـاردان در ۲ ژویه ۱۸۰۸ (۸جمادی‌الاولی ۱۲۲۳) ازلشکرگاه سلطانیه این نامه را بشامپانیی وزیرامورخـارجهٔ فرانسه نوشته است :

«ازلشکرگاه سلطانیه ۲ ژویه ۱۸۰۸

آقای من

عالی حضرت امروزصبح میل کرده است مرا ببیند . ساعت یـازده با جناب میرزا شفیع بحضور رفتیم . فتحعلی شاه می‌خواست خودمرا مطمئن کند که هرگفتگویی درمیان ایران وانگلستان قطع شده وازدوسوی تهیهٔ جنك می‌بینند . عالی حضرت امیدوارست که برادروالا مقامش‌این وضع رامطابق‌با نیاتی که اعلی حضرت اغلب باو اظهار کرده است بداند .

بنابرآخرین خبرهایی که ازخلیج فارس رسیده چنان‌می‌نماید ناوگان انگلیس که درآن جاست مرکب از۱۸ کشتی بزرك و کوچکست . سروان ملکلم میکوشد ایرانیان را بخدمت شرکت هند جلب کند . می گویند بهرکسی که بخواهـد درکشتی خدمت کند ماهی چند غروش میدهد . خبرمیدهند که انگلیسها چون دانسته‌اند جزیرهٔ خارك‌را باعلی حضرت واگذار کرده‌اند تهیه می بینند که آنرا بملکیت تصرف کنند .

اغتشاشات قندهاردنباله دارد . دوبرادرشجاع‌الملك ومحمود دوباره تهیهٔ جنك با یك دیگر را درقندهارو پیشاورمی‌بینند .

آقای سروان مهندس تروئیلیه (۱) ازطهران بسوی مشهد درخراسانرفته است . بواسطهٔ اوضاع کنونی باودستورداده‌ام درآنسوی مرزایران تفتیش‌نکند . شرح مسیراز اسکندرون تا طهران اورا بنخستین افسری که افتخارداشته باشم بحضورجناب‌شما بفرستم خواهم سپرد .

لطف کنید ...»

---

(۱) Truilhier

درهمین گیرو دار گراف نیکالا رامانزف (۱) وزیر امور خارجهٔ روسیه در ۸ اوت ۱۸۰۸ (۱۵ جمادی الاخره ۱۲۲۳) دستوری درهمین زمینه ها برای گراف گوداو یچ فرستاده و وی هم رونوشتی از آن برای گاردان بطهران فرستاده است و ترجمهٔ آن بدین گونه است :

«سن پترزبورگ ۸ اوت ۱۸۰۸

آقای کنت ،

آقای مارشال گزارش شما را بنظر امپراطور رساندم و بدان وسیله شما اطلاع از پیشنهاد وزرای ایران میدهید که یک سال متارکه را امضا کنند و گفتگوی در بارهٔ صلح را درپاریس طرح کنند، تا در آنجا بوساطت امپراطور ناپلئون و با مـذاکره در میـان کنت تالستوی وعسکرخان منعقد شود.

اعلی حضرت امپراطور این اقدام را که شما فورا پیشنهاد چنین متارکـهٔ طولانیرا رد کرده اید تصویب کرده است. نفع خود ومصالح خود را در آن نمی بینند. آقای مارشال وی حق انتخاب موقعی را که برای ادامهٔ جنك لازم یا مفید باشد بشما واگذار میکند و درموقعی که باید بلشکریان متوسل شد دربارهٔ اداره کردن عملیات نظامی بهنرنمایی شما اعتماد دارد.

استراحتی که باین لشکریان داده شده بـود درنتیجهٔ تعهدی نبود ؛ جناب شما خوب میدانید بواسطهٔ اهتمامهای دایمی بود که ممکن بود ایرانیان بزودی خواستار صلح بشوند وخودشان ازما درخواست انعقاد آنرا میکردند، بی آنکه پیش از آن متارکه ای برقرار شود و اینقدر درخواستن آن شتاب داشتند.

آقای مارشال، لطف کنید بوزیر ایران بگویید کـه عقیدهٔ اعلی حضرت در بـارهٔ متارکه واعادهٔ جنك چنینست.

اما دربارهٔ پیشنهادی که بشما کرده اند که مذاکرات در پـاریس بشود امپراطـور عقیده دارد هرچند بسیار راستست که ممکن نیست منافع خود را بکسی که بهتر ازو باشد واگذار کند زیرا که امپراطور ناپلئونرا دوست خود میدانـد وازمیان همهٔ شاهانی کـه امروز سلطنت می کنند کسی نیست که بیشتر با اطمینان با او سخن بگوید واین پادشاه هم بنوبهٔ خود از میان همهٔ پادشاهان کسیست که بیشتر دوستی با او میکند و با این همه برتری هایی که وساطت فرانسه ممکن بود برای امپراطوری روسیه داشته بـاشد اعلی حضرت

(۱) دراصل : Nicolas Romanzof ولی گویا درست نیست و مقصود Nicolas Petrowitch Roumiantsef است که دراین موقع وزیر امور خارجه بوده وسال بعد نخست وزیر روسیه شده است.

نمی تواند بدان متوسل شود.وضع جغرافیایی سه دولت مانع آنست . فواصل بسیاری که درمیان ماو فرانسه است همهٔ فواید وساطت آنرا ازمیان می برد وناچار برخلاف میل سه پادشاه گفتگوی صلح را بجای آنکه تسریع بکند مانع می شود.

اعلیحضرت خود درین زمینه باآقای سفیر کبیر فرانسه که درین جامأموریت دارد سخن رانده است ومیل دارد شماهم ازسوی خود این علل را باطلاع آقای ژنرال گاردان برسانید وباو بگویید تا چه اندازه اعلی حضرت خشنودست ازاینکه وی میل دارد ایرانیان را بما نزدیك کند ودرهرموردی که بتواند بماحسن خدمت خود را نشان بدهد .

باتوجهی که اعلی حضرت دربارهٔ کار های ایران دارد غافل ازین نیست که هر وقت وزرای ایران بشما پیشنهاد میکنند دربارهٔ صلح با ایشان گفتگو کنید بجناب شما میگویند که میل دارند مرز کشور ما مسدو(۱) باشد ودرضمن مذاکره درهر موقع از اتحادی که نتیجهٔ صلح در میان دو امپراطور وپادشاهشان برقرار خواهد شدسخن میرانند، گرجستان راهم لازمهٔ این اتحاد میدانند . اگر گرجستان مستقل میبود اختلاط عجیبی دوست میشد واینك که متعلق بماست طمعهٔ غریبیست که مارا بصلح وادار کند !

تنها بواسطهٔ همین اغفال امپراطورحق دارد این عقیده را داشته باشد که مقصود ایران اینست که جنك را دنبال بکند ، متارکهٔ یك سال را برای این میخواهد که نیرو هایی دربرابر لشکریان اعلی حضرت تهیه ببیندوفراهم کند وقطعأما امروز برابری جنك با این نیرو را ندارد . آقای مارشال بدیهیست که سود امپراطوراینست که تحمل نکنند. در حقیقت بهتر میداند بشما اجازه دهد جنك را دنبال کنیدتا اینکه یك سال آنرامتارکه کنید ومجبور شوید آن وقت جنك را با زیان بیشتری ازسر بگیرید .

پس ازآنکه اوامراعلی حضرت را بجناب شما ابلاغ کردم چیزی که میماندباینست که احترامات بسیار خود را مکرر کنموافتخار دارم خدمتگزار بسیار حقیرو بسیارمطیع جناب شما باشم .

کنت نیکالادوراما نزوف

رو نوشت مطابقست

کنت گوداویچ»

در تاریخ ۲٦ اوت ۱۸۰۸ ( ٤رجب ۱۲۲۳ )گاردان گزارش مفصلی در باره‌اوضاع ایران وسیاست ایران درآن زمان ازلشکرگاه سلطانیه برای شامپانیی وزیرامورخارجهٔ ناپلئون فرستاده که سند بسیار جالبی برای تاریخ آن زمانست وبدین گونه است :

(۱) Mosdow

« ازلشکرگاه سلطانیه ۲۶ اوت ۱۸۰۸

آقای من ،

میرزا شفیع پریشب پیش نویس اصلی اظهارات شفاهی راکه عالی حضرت میبایست در حضور آقای بیانکی دادا (۱) سروان مهندس بکند بمن داده است . افتخار دارم ترجمهٔ آنرا لفا برای جناب شما بفرستم .

این سند بسیار جالبست ؛ شامل جزییات سیاست ایران و اساسهاییست که فتحعلی شاه اتحاد خود را با اعلی حضرت بدان متکی کرده است . مواردی راکه بیشتر طرف توجه اوست در آن معین کرده است ؛ و نتیجه ای که عالی حضرت از آن میگیرد میرساند که اگر امیدهای او روا نشود در رفتارش نسبت بفرانسه تغییر پیش خواهد آمد .

وقایعی که او اظهار میکند همیشه حقیقت ندارد . چند بند آن نیز شامل جزییاتیست که وظیفه دارم آنچه میدانم بخلاف آن اظهار بکنم . جناب شما میتوانند آنها را با ملاحظاتی که باو تقدیم میکنم بسنجد .

بند اول ودوم تنها شامل تکرار شرح سفارتهاییست که دو دربار عالی ازجانب خود فرستاده‌اند و تعهداتیست که دربارهٔ یك دیگر کرده‌اند . در بندسوم عالی حضرت ببیان وقایع آغاز میکند. از تدارك های خود در برابر افغانستان وهندوستان خبرمی دهد .

من باید معتقد باشم که هیچ دستوری برای این لشکرکشی‌ها بشاهزادهٔ حکمران خراسان نداده است . تنها پیداست که وی بایك عده لشکریانی که چندان قابل ملاحظه نیستند بسوی مرو رهسپار شده است . قطعاً ایران تاوقتی که قلمروش بروی روسها باز باشد کاری در برابر هندوستان نخواهد کرد . صفت مبالغه که طبیعی ایرانیانست در اطمینانی که عالی حضرت در گفتگو از ین لشکرکشی دارد دیده میشود. حتی گاهی هم بسمع ما رسانده است که میل دارد تنها عدهٔ کمی ازسپاهیان فرانسه با او یاری بکنند و آنها را برای معاونت خود نگاه میدارد . ولی نتوانسته است کتمان کند که تا روسها گرجستان رادر دست دارند نمی توانند فکر این کار را بکنند .

میتوان از آن نتیجه گرفت که گفتگوی با نمایندگان سند وسفارت نصرالله خان در تته منحصر بتاکید دوستی و وعده‌های بسیار احتمالی بوده است .

بند ۵ مربوط بوهابیان وانگلیسهاست . راستست که فتحعلی شاه درصدد برآمده است رابطهٔ دوستانه با سعود بهم بزند . ولی جناب شما ازگزارش های من توانسته است متوجه شود که هیچ تهیه‌ای دیده نشده تادرموقع ورود ناوگان انگلیس کرانه شرقی خلیج فارس را حال دفاع بدهند . گفتگوهای من جزین نتیجه‌ای نداشته است که وعده‌هایی

(۱) Bianchi d' Adda

داده‌اند ودرموقع عزیمت اسمعیل بیك هنوز بآنها وفا نکرده بودند . چنانکه عالیحضرت تاکید میکند باید باور کنم که ملکلم رفته است تا نتیجهٔ ماموریت خود را بحکمران کل هندوستان اطلاع دهد ؛ اما گمان ندارم که ناوگان انگلیسی از خلیج فارس رفته باشد و برخی اخبار گواهی میدهد که هنوزدرآنجاست .

اطمینانیرا که در بندششم هست میتوان تااندازه‌ای تابع نتیجهٔ اقداماتی دانست که عالی حضرت تمنی دارد اعلی حضرت بنفع ایران در برابر امپراطور روسیه بکند . با این همه تصورمیکنم فتحعلی شاه کاری نکند که فرانسه را برنجاند واتحاد باآن بالمره یگانه سد دربرابرروسیه است .

عالی حضرت روابط دوستانه باباىعالی را دنبـال میکند تا اینکه روابط خود را با فرانسه از راه استانبول آسان کند . ولی رفتاری راکه دربارهٔ ایالات ترك همسایـهٔ ایران‌داشته بهیچ وجه تغییر نداده است . چنانکه کمافی السابق در اختلافاتی که درمیان پاشای بغداد و پاشای سلیمانیه هست دخالت میکند . لشکریان ایران سوی کردستان‌در حرکتند ومیتوان پیش بینی کرد که باوجود اطمینانهای قطعی که وزیرداده است‌ازورود بقلمروعثمانی خود داری نخواهند کرد .

عالی‌حضرت ازدعاوی خود نسبت‌بعراق عرب وقلمرو بغداد و بصره هم‌دست‌نکشیده است . مکررهم اقرار کرده که تنها منتظرموقع مناسبست که آنجا را بگیرد . ولی البته لازمست که سلیمان پاشا کاملا پیروایران باشد ؛ بازمسلم نیست که عالی حضرت درتعیین اوبحکمرانی بغداد نفوذی داشته باشد . تصورمیکند درین کاریاری کـرده است زیـرا موافقت داشته سلیمانرا که درجنك علی پاشا با عبدالرحمن اسیر اوشده بودآزاد کنند . پاشای بغداد رعایت انگلستان و ایرانرا میکند : رعایت انگلستانرا بـواسطهٔ بصره و تجارت‌آن با هند میکند ؛ رعایت ایرانرا بسبب اطلاع ازمقاصد فتحعلی‌شاه میکند واین که همیشه ازدخالت او بنفع عبدالرحمن یاغی تـرسیده است . امانفرت شدید نسبت بهرچه نام‌ایرانی دارددروهست .

دربارهٔ بند ۹ جناب شما خوب میداند که‌درموقع ورودسفارت اعلی‌حضرت‌بطهران با وجود نمایندگیهای مکررفرانسه بیش ازیك سال‌بود که ایرانیان دیگر هیچ حرکتی دربرابرروسها نکرده بودند. فتحعلی‌شاه بپاشای ارزروم وعده کرده بودعملیات‌لشکریان خود را با عملیات لشکرعثمانی توام کند . اما چون یوسف پاشا وارد جنك شدیدعالی حضرت‌که دایما مانع بود شاهزادهٔ عباس میرزاواردجنك شود او را رهاکرده است . بدیهیست‌که ایران میخواست بانتظارپایان جنك درمیان فرانسه و روسیه‌کاری نکند و امیدوار بود که‌یا روسها گرجستانرا ترك کنندیا اینکه دلشانرا بدست بیاورد که‌درموقعی

که ضعیف بودند بآنها حمله نکرده است. البته میل ندارد کشمکشی که پستی خود را درآن حس کرده است از سر بگیرد. وضع نظامی شاهزاده عباس میرزا خیلی مانده است که استحکام جالبی پیدا کند و همهٔ کوشش های عالی حضرت تنها آنست که خواستار حمایت اعلی حضرت باشد، برای اینکه ایالات ایرانرا که دردست روسیه است فوراً تخلیه کنند. دربارهٔ تمایلات همهٔ مردم این‌ولایات درحق ایران اشتباه میکند. البته ازاستیلای روسها شکایت دارند؛ ولی بازآنرا براستیلای مستبدانهٔ ایران ترجیح‌می دهند وتنها در اندیشهٔ استقلال خود هستند، زیراکه حال مضطرب وشرارت آمیزشان سبب‌میشودکه بابی حوصلگی هرتسلط بیگانه راتحمل کنند. اما فداکاریهایی که عالی حضرت مدعیست برای سازمان نوین نظام کرده است بسیار مبالغه آمیزست. مخصوصا کارهـای ساختن توپ و تفنك‌هرروز دوچار وقفه‌است زیراکه‌آن‌کارها رابطفیل‌حکمران اصفهان وشیرازمیکنند.

بند ۱۰ شامل چند ملاحظهٔ درستست. تنها این ایراد رادارم که‌تردیدست‌انگلیسها توانسته باشند برافغانها هم نفوذ پیدا کنند. اینها که‌ازسرنوشت‌هندوان‌آگاه‌شده‌اند طبعاً ازاستیلا جویان بیزارند. مخصوصاً ازوقتی که بی‌اعتمادند که چند سال پیش شرکت‌هند اقداماتی کرده است تا دربارایرانرا وادار بحمله برزمان‌شاه بکند، زیراکه اندیشهٔ‌او این بود باسیکهاومهراتهاهمدست بشودو برانگلیسها بتازد. اما ازیك سو شرکت‌هندمشغولست روابطی باملل‌ی که‌دراطراف رود سند‌اند برقرار کند، تااینکه اگرفرانسویان برمتصرفات انگلیس درهند لشکر بکشند خط دفاعی درکنـاراین رود داشته باشد. از سوی دیگر خودداری نخواهد کرد ودرصدد خواهد بود دشمنانی را برایران برانگیزد، زیرامی‌بیند رابطه را با انگلستان قطع کرده است. بدین گونه می توان پیش بینی کرد کـه عمال انگلیس که با افغانها مربوطند طرفدرانی در میان این مردم بدست‌بیاورند،خواه بوسیلهٔ پول دادن بیکی ازسران یاغی‌وخواه بوسیلهٔ دادن توپخانه ویاوری بشجاع‌الملك پادشاه دربرابرایران که آشکاردشمن اوست.

دربندهای ۱۱و۱۲ عالی حضرت دوباره بموضوع تخلیهٔ ایالات ایـران از تصرف روسهابرمی گردد. پیداست که‌این‌موضوع‌عمده‌ایست که‌خاطرش‌را مشغول کرده‌ومخصوصاً مربوط بآبروی اوست. نمی‌تواند باین اندیشه‌تن دردهد که مجبورشود برای بیرون کردن روسها نیرو بکار ببرد؛ ومی‌توان پیش بینی کردکه اگربـواسطهٔ مساعدت اعلی حضرت باسترداد ایالاتی که ازدستش رفته است‌کامیاب نشودروی خوشی بتقاضاهایی که‌ممکنست فرانسه درآینده ازو بکند نشان‌ندهد.

بند ۱۳ تکرارآن چیزیست که فتحعلی شاه درباری که درهفتم این مـاه بمن داده بودگفته است. ولی‌عالی حضرت بی‌حوصلگی‌بسیارآشکارمی کند که هنوزاطمینانی‌ازسوی

اعلیحضرت دربارهٔ تخلیهٔ گرجستان ازروسها باو نرسیده است ؛ اضطرابی راکه ازین حیث دارد نشان میدهد .

سرانجام دربند آخر اظهار میل می کند که اعلی حضرت مرحمت کند و هرچه زودتر تصمیمی را که لطف خواهد کرد دربارهٔ موضوعهایی که درین اظهارات شفاهی بدان اشاره شده است خواهد گرفت باطلاع او برساند .

ازجناب شما خواهشمندست لطف کنید . . »

درضمن اینکه گاردان ازین گونه گزارشها برای وزارت امورخارجه فرانسه مینوشته بامارشال گوداویچ فرمانده اردوی روسیه هم برای اجرای دستوری که از پاریس باو میداده‌اند مکاتبه داشته است و ازآنجمله پاسخ نامه‌ای راکه گوداویچ در ۲۵ مارس (۵ آوریل) ۱۸۰۸ مطابق با ۲۷ محرم ۱۲۲۳ باو نوشته بود و پیش‌ازین درصحیفهٔ ۱۳۱ چاپ شده‌داده‌است وباردیگر مارشال گراف گوداویچ درتاریخ ٤ سپتامبر ۱۸۰۸ ( ۱۳ رجب ۱۲۲۳) نامه‌ای باو نوشته که ترجمهٔ آن بدین گونه است :

« آقای سفیر کبیر ،

افتخاردارم که نامهٔ دوستانه‌شما ازراه ایروان بمن رسیده است . ازآن آشکارست که تا چه اندازه جناب شما دقت کرده است ما را بایران نزدیك کند و دریغ نخواهم داشت گزارش بسیارعبیدانهٔ خود را درین باب باعلیحضرت امپراطوور بدهم وپیش‌ازوقت نامهٔ شما را برای آقای دوك‌دوویسانس(۱) با چاپارفرستاده‌ام . ولی چنانکه پیش ازین افتخارداشته‌ام بوسیلهٔ چاپارمخصوص ازجانب خود درتاریخ دوم این ماه تصمیم آخری و قطعی اعلیحضرت امپراطورپادشاه عالی مقام خود را باطلاع جناب شما برسانم گمان نمی کنم بهیچ وجه وارد تعهد دیگری با ایران بشوم، مگرانعقاد صلح‌رسمی وبی‌درنگ برهمان اساسی که بایران گفته‌ام ودرمدت مدید گفتگوها هرگزآنرا تغییرنداده‌ام . برای این کاروکالت تام رسمی دارم و ولیعهد ایران هم اگر رضایت بدهد صلح رسمی را بی درنگ منعقد کند باید از سوی صاحب اختیار توانای ایران پدرش همان وکالت را داشته باشد .

آقای سرتیپ، لطف کنید و باحترامات صادقانه دربارهٔ خود وبالاترین تعارفات من اطمینان داشته باشید .

کنت ژان دوگوداویچ

ازلشکرگاه نزدیك تزوپی (۲) ٤ سپتامبر ۱۸۰۸ »

---

(۱) [illegible]

(۲) Tzopi

# مذاکرات صلح ایران و روسیه بمیانجی گری فرانسه

ازاسنادی که پیش ازین نقل کردم پیداست که ازیك طرف ناپلئون بوعده‌هایی که بایران کرده بود که منافع آنرا دربرابر روسیه حفظ کند پس از عهد نامهٔ تیلسیت دیگر پابست نبوده وهیچ حمایت جدی ازایران نمی کرده است . از سوی دیگرروسیه تقاضای متارکهٔ یك سالهٔ ایرانرا نمی‌پذیرفته وجداً مصربوده است که هرچه زودتر باید صلح بر قرارشود ، بالعکس می کوشیده است جنگ را یك ساله ترك کند، شاید درین‌مدت‌فرجی برسد یا اینکه بتواند نیرویی فراهم کند . درین گیرودارایران برای رضای ناپلئون با انگلستان قطع رابطه کرده بود وانگلیسها سخت ازین‌کارناراضی بودند ومی کوشیدند ایرانرا ازخود بترسانند ووادارش کنند که با ناپلئون رابطه نداشته باشد . درین موقع روسها هم که با ناپلئون اتحاد کرده بودند وارد مخالفت با انگلستان شده ومانع بودند که ایران رابطهٔ خود را با انگلیس دوباره برقرارکند .گاردان ماموریت داشت میانهٔ ایران وروسیه را التیام دهد ولی اینکارممکن‌نبود، زیراکه هیچ یك از دو طرف شرایط طرف دیگر را نمی‌پذیرفت . درین میان روسها هم چنانکه سابقا الکساندرامپراطور روسیه بمارشال‌گوداویچ دستور داده بود و وی هم درنامه‌ای که بگاردان نوشته بود اطلاع داده بود درصدد بوده‌اند جنگ را ازسربگیرند .گاردان درین زمینه درتاریخ ۳ اکتبر۱۸۰۸ (۱۳ شعبان۱۲۲۳) نامه‌ای بشامپانیی وزیرامورخارجهٔ ناپلئون نوشته که ترجمهٔ آن بدین‌گونه است :

«طهران ۳ اکتبر۱۸۰۸

آقای‌من ،

دربارایران بااطمینان بمواعیدی که‌ممکن بود من بآن بدهم‌آرام‌بودوآنهم بنابرنامهٔ آقای مارشال‌گوداویچ بود که تا لشکریان فتحعلی شاه هیچ دشمنی نکنند وایـران‌هم درتصمیمات خود دربرابردشمن مشترك که انگلستان باشد پایداربماند ارتش روسیه‌هم‌از هرحمله‌ای بخاك ایران خود داری خـواهدکرد . عالی حضرت از اتحـاد صمیمانهٔ اعلی حضرتان امپراطورفرانسه وپادشاه ایتالیا وامپراطور روسیه‌آگاه بود وامیدواربود که امپراطورالکساندروساطت مخدوم عالی‌مقام‌مراخواهدپذیرفت ودرعهد نامهٔ صلح ایران‌با دربار سن‌پترزبورگ‌ممکنست‌درپاریس گفتگو کنند . چاپاری که‌آقای مارشال گوداویچ فرستاده وارد تبریزشده است . نامهایی که وی حامل‌آنها بوده وفـوراآنها را بتوسط یکی ازسوارهای شاهزاده عباس میرزا بطهران فرستاده‌اند همهٔ تصوراتی راکه دربار حق داشت بکنند باطل‌کرده وعالی حضرت و وزرایش را درمنتهای اضطراب انداخته

است . وزیر مرا فوراً خواست ودو نامهٔ آقای مارشال گـوداویچ را بمن نشانداد یـکی بشاهزاده عباس میرزا ودیگری بوزیرش میرزا بزرگ . افتخاردارم ترجمهٔ این دوسند راکه بروسی وفارسی نوشته‌اند ضمیمه کنم . میرزا شفیع توجه مرا بدین جلب کرد: « که آقای کنت گوداویچ در آن آشکارا خبر داده است که امپراطور الکساندر نخواسته است توسط فرانسه را بپذیرد؛ وی اجازه داشته است آخرین بار ایرانرا دعوت کند بر اساس‌هایی که سابقاً روسیه پیشنهاد کرده است مستقیماً باوی گفتگو کنند واگر عالی حضرت یا شاهزادهٔ عباس میرزا تصمیم نگیرند که فوراً نمایندگانی برای امضای عهدنامه بفرستند باو فرمان داده‌اند بخاك ایران حمله ببرد . وزیر مضایقه نداشته است در بارهٔ لحن نامناسب نامه‌ای که خطاب بشاهزادهٔ تبریز ست و اظهارات اشتباه آمیزی که در بارهٔ وضع کنونی نیروهای امپراطوری ایران در آن هست تاکید کند ؛ مرا باین توجه داد که اساس پیشنهاد آقای مارشال این است که سرحد امپراطوری روس را تا سواحل آرپاچای و کورو ارس پیش بیاورند واین ایرانرا مجبور خواهد کرد که ناحیهٔ ایروان و اچمیاتزین یااوچ کلیسیارا واگذار کند.وزیر می گفت بدین گونه روسیه بتمامی قلمرو کنونی ماهم آسیب میزند واین تمامی را اعلیحضرت امپراطور وشاه درمادهٔ ۲ عهد نامهٔ با فتحعلی شاه تضمین کرده است . عالی حضرت حق دارد متوقع باشد که بنا برهمین ماده ومواد ۳ و ٤ همان عهد نامه شما بآقای مـارشـال گوداویچ مطالبی بگویید که او را وادارد تصمیمات خود را در بارهٔ ایران تغییر دهد و کاری بکنید که مناسب سفیر پادشاهی باشد که وفاداری وی در رعایت تعهداتش بحق تا اندازه‌ای معروفست. عالی حضرت زودتر موادی را که در عهد نامهٔ اتحاد بعهدهٔ او بـوده اجری کرده وراه کشور خود را برانگلیسها بسته و نخواسته است هیچ یك ازافراد هیئت سفارتی راکه ژنرال ملکلم رییس آن بوده است بپذیرد . شك ندارد شما که نمایندهٔ فرانسه دردربار او هستید با عجله این موقع را غنیمت میشمارید وصدق اظهارات دوستی واتحاد را که آن همه بنام مخدوم عالی مقام خود مکرر کرده‌اید نشان میدهید . وانگهی ما بشمـا فشار نمیاوریم تصمیمی بگیرید مگر وقتی که چاپار روس که وارد تبریز شده بطهـران بیاید ونامهایی راکه ازجانب آقای مارشال گوداویچ برای شما آورده است تسلیم کند. »

من بوزیر جواب دادم که ایرادات اودرستست ؛ راستی هم لازمست که پیش از اتخاذ هر تصمیمی از اطلاعاتی که ممکن است آقای مارشال گوداویچ بمن بدهد آگاه شده باشم، ولی میتواند مطمئن باشد که همهٔ دقتها را خواهم کرد تا مانع شوم کنت گوداویچ قطع رابطه کند واین فوق‌العاده برای دربار من ناگوار خواهد بود زیرا که جناب شما در نامهٔ آخر مورخ ۲٤ ماه مه که از بایون (۱) نوشته بودید دوباره تاکید کرده اید که تا میتوانم

---

(۱) Bayonne

بکوشم نزدیک شدن ایران و روسیه را آسان کنم.

میرزا شفیع حاجت داشت که اظهارات من وی را اطمینان دهد و حق‌شناسی بسیاری آشکار کرد. رسیدن دو نامهٔ آقای مارشال برخی ناراحتی‌های شخصی برای او فراهم کرده بود. عالی حضرت درموقع دریافت این دو سند بدخلقی راکه معمولش نبود با وزیرش کرده بود و ناگهان از پیش او رفته و باو گفته بود که تا آنوقت او را فریب داده‌اند. دشمنان میرزا شفیع فیروز بودند وازحالا درصدد بودند این موقع را غنیمت بشمارند و نفوذ اورا درحضور فتحعلی شاه بهم بزنند؛ اما عالی حضرت چون با آرامش بیشتر در کارها اندیشیده است فردای آنروز وزیر را خواسته و بیش از پیش باو اعتماد نشان داده و حتی توجه را باین‌جا رسانیده که بکوشد با سخنان ممنون کننده خشونت روز پیش را از یاد او ببرد. وی نیز از سوی خود ازگفتگویی که من با میرزا شفیع کرده‌ام خشنود بنظر آمده است.

شاهزاده عباس میرزا پس‌ازدریافت نامهای مارشال گوداویچ فرمان داده است که همهٔ نیروهای حاضر در لشکرگاه او درخوی جمع شوند. فرج الله خانرا با دستهٔ سوار نظامش احضار کرده است. این سرتیپ هم چنانکه افتخار داشته‌ام بجناب شما اطلاع دهم پس ازآنکه بسرحد کردستان رفته است نتوانسته است در آنجا بماند و اختلافاتی راکه ازقدیم درمیان سلیمان‌پاشا و عبدالرحمن پاشا بوده‌است رفع کند و از کالاشرلان نزد شاهزاده عباس‌میرزا رفته است. سوار نظامی که پسرش امان‌الله خان نایب‌الحکومهٔ زنجان فرمانده آنهاست نیزدرپی آنها رفته است.

من بوزیر خاطر نشان کردم که فرمانهای والا حضرت امپراطوری شاید بسیار عجولانه و بسیار آشکار بوده و بنظر من لازم بود که شاهزاده اطمینان کاملی وانمود کند تا اینکه مذاکرات مناسب باآقای مارشال گوداویچ بعمل آید. میرزا شفیع بمن پاسخ داد که اندیشهٔ شاهزاده اینست تا وقتی که روسها اولین خصومت را بکنند کاملا آرام باشد.

ازجناب شما تمنی دارم بتعارفات احترام‌آمیز من که بوسیلهٔ آن افتخار دارم ... باشم اعتماد کنید.»

گاردان قسمتی ازپایان نامه‌ای راکه مارشال گوداویچ در ۲ سپتامبر (۱٤ سپتامبر) ۱۸۰۸ (۲۳ رجب ۱۲۲۳) بشاهزادهٔ عباس میرزا نوشته ودر ۱۱ اکتبر ۱۸۰۸ (۲۱ شعبان ۱۲۲۳) بطهران رسیده ضمیمهٔ این نامه خود کرده ودر آغاز آن چنین نوشته‌شده‌است: «نتوانسته اند نسخهٔ اصل این نامه را بدست آورند زیرا که والاحضرت امپراطوری بواسطهٔ نفرت فوق‌العاده‌ای که ازآن روی داده پاره کرده است. نیز ممکن نشده است رونوشتی راکه ازآن درطهران برداشته‌اند فراهم کنند. این رونوشت تنها در مدتی که

برای ترجمهٔ مواد این سند لازم بوده در دست امضاءکننده بوده است و این مواد در نامهایی که آقای کنت گوداویچ بجنابان میرزا شفیع ومیرزا بزرگ نوشته‌است نیست. »

سپس مدلول آن نامه بدین گونه است :

«۲۴ اکتبر ۱۸۰۸ (۵ رمضان ۱۲۲۳)

آغاز این نامه کاملا مطابقست با سه بند اول نامه‌ای که خطاب بمیرزا بزرگست و تفاوتی که درمیان آن دوهست اینست که بجای این کلمات: «مخصوصاً اعلیحضرت خیلی دور از آنست که بخواهد هیچ یك ازشرایط را تغییر دهد ... » شرح زیر آمده است :

« آخرین بار بوالاحضرت امپراطوری شما عرض می کنم کـه دولت علیهٔ روسیه نمی‌تواند انعقاد قطعی صلح‌را بپذیرد مگر براساسی که پیش‌از وقت بایران اطلاع‌داده‌ام یعنی که خط سرحدی از مجرای رودهای کور وارس وارپاچای معین خواهد شد واز دو طرف عهدنامه را بی‌هیچ نوع مهلتی امضاء خواهند کرد . چون محرك من عشق بنیکی است و بیش‌از یك برهان درین زمینه بوالاحضرت امپراطوری شما نشان داده‌ام عقیدهٔ خود را درین زمینه ازو پنهان نمی کنم و بواسطهٔ رعایت کامل که نسبت بوی دارم اینك هم با همهٔ صداقتی که ممکن باشد آنرا آشکار خواهم کرد . نامهٔ والاحضرت امپراطوری شما که فتحعلی‌خان نوری آنرا بمااداد حدودی راکه سابقاًسرحد امپراطوری شمارا تشکیل می‌داده است یادآوری میکرد ودعاوی ایران را درین زمینه باطلاع می‌رساند . از تمام نواحی که شما ادعا می کنید وامروز درزیر استیلای اعلیحضرت امپراطور روسیه‌مخدوم عالی مقام من هستند قسمت عمده را لشکریان فیروزمند مافرمان بردار کرده‌اند و بقیهٔ آن کاملا بمیل خود فرمان مارا پذیرفته است . اگر از یك‌سو این ایالات هرگز اصلا و کلا تابع‌ایران نبوده‌اند از سوی دیگر منتهای عظمت وقدرتی که دولت روسیه بنیروی لشکریان خود وفتوحات وسیع خودبدست آورده است‌باو حق میدهند دربارهٔ سرحداتی که میل بکند فراهم سازد.باز دعاوی بیشتری داشته باشد. بهرحال اعلیحضرت امپراطور مخدوم من چون میل شاهانه‌اش متوجه خوش رفتاریست که میل دارد باهمسایگان بکند ودربار ایران راهم مشمول آن دارد وتنهااز احساسات انصاف و بزرگواری خودپیروی میکند لطفاً صلحی راکه دربـار ایران خواستارست منعقد میکند وکاملا خاطر آن را آرامش میدهد. دربارهٔ مطالبی که والاحضرت امپراطوری شما درباب‌سرحدات گفته‌است میتوانم جواب بدهم که همهٔ ایالات گیلان‌را مرحوم اعلیحضرت پتر کبیر گرفته بود ؛ اما مخدوم بلند مقام من بواسطهٔ وضع کنونی ایران و مخصوصاً برای رعایت انصاف تنها بپیشنهادهایی که امروز میدهد قناعت میکنند وآنها را من برای والاحضرت امپراطوری شما بیان کرده‌ام و باید حتما اساس عهدنامه باشد. پس‌از آن دعاوی‌ایران دربارهٔ نواحی

مجاور که امروز دراختیار اعلیحضرت امپراطورروسیه‌است بکلی بی‌مورد‌ست، مخصوصاً باوضع وخیمی که اکنون دارد ومن نمی‌توانم‌از اظهار تعجب خودداری کنم؛ زیرا که از مقتضیات‌دوستی دورست وحتی‌میتوانم گفت که میتوان آنهارا اعلان‌جنگ آشکاری‌دانست. در آن موقع میبایست دربار ایران در توانایی از لشکریان فیروزمند روسیه برتری داشته باشد وپیروزیهای بیشتری نصیبش شده باشد. اگر دربارهٔ گذشته واز فوایدی‌که دولت روسیه از ادامهٔ جنگ برده است بیندیشیم باز بوالاحضرت امپراطوری شما اعلام میکنم که مخصوصاً درحال کنونی تهی‌دستی که ایران دارد این برتریهاخیلی بیشترخواهد بود. ماخبر داریم که بسیاری‌از ولایات نیرومند صاحب اختیار کشورشما درحال‌طغیانند؛ انگلیسها برسواحل خلیج فارس حمله میبرند وپاشای بغداد کـه او نیز متوجه انگلیسها شده است خود را دشمن ایرانیان اعلان کرده است. درصورتیکه دربار ایران در چنین وضع وخیمیست آیا موقع هست که درصدد باشد برشمارهٔ دشمنان خود بیفزاید و بخواهد بوسیلهٔ دعاوی مغرورانه کینهٔ دولتی راکه مانند‌دولت روسیه هراس انگیزست جلب کند؟ اما بالعکس چون منافع حقیقی والاحضرت امپراطوری شما را از نظر دور نمیکنم‌بوی اطلاع میدهم که امپراطور عالی‌مقام من‌بواسطهٔ احساسات منصفانه ومردم‌داری نمیخواهد بهیچ وجه ازوضع شوم دربارشما بهره‌مند شود. هرچند قدرتی دارد که هیچ‌چیز‌نمیتواند باآن برابری کند پیشنهادهایی راکه‌من‌بشماداده‌ام مکرر‌میکند ووالاحضرت‌امپراطوری شماهم میداند که کاملا بسود ایرانست؛ این پیشنهاد تنها عبارت از امضای عهد نامه است بـی‌هیچ مهلت و درنگی. وانگهی چون مـن از وسعت فرزانگی و کثرت نبوغ والاحضرت امپراطوری شما اطلاع دارم‌کاملا این موضوع را بفکر صایب شما واگذار میکنم وگمان می کنم دربار روسیه چون بقوت وعظمتی که اکنون داردرسیده است‌باید برای حفظ آبروی خود کشورهایی راکه پیشرفت لشکریانش از چند سال پیش بـدست آورده نگاه بدارد ودعاوی راکه‌ایران دربارهٔ متصرفاتی که اکنون دردست آنست‌دارد بهیچ وجه معتبر نمیدانم. پس‌از آنکه این اظهارات صادقانه رابوالاحضرت‌امپراطوری شماکردم‌گمان میکنم باید باردیگر نظر او را بمنافع حقیقی وی جلب کنم وباوسفارش میکنم آنچه راکه بسیار بنفع ایرانست رد نکند و اگر پیشنهاد های عادلانه و مساعد دولت مارا دربار ایران بپذیرد وبی‌آنکه وقت تلف شود عهدنامهٔ صلح قطعی را امضاء کند اقبالیست،که وارث تاج خود از آن بهره‌مند خواهد شد. تنها ستایشی که من نسبت بوالاحضرت امپراطوری شما دارم وعقیدهٔ عالی که نسبت باو پیدا کرده‌ام مرا وامیدارد که‌بااین لحن باونامه بنویسم واگر دربن‌کار نیت صادقانهٔ من‌آسایش امپراطوری‌ایران نبودکه میبایست روزی‌شمادر آن پادشاهی کنید( واین آسایش تنها نتیجهٔ صلح با دولت

نیرومندی مثل روسیه خواهد بود ) من البته این بیانات سابق و بیاناتی راکه باز امروز میکنم نمیکردم » .

درذیل این ترجمهٔ فرانسه مترجم ژنرال گاردان مینویسد : « پایان این سند عیناً مانند پایان سند سابق الذکرست وسپس این کلمات هست : « سرانجام والاحضرت شما بایددرنظر داشته باشدکه اگرایران بارفتاری کهمخالف‌منافع آنست .... »درطهران(در ۱۱ اکتبر ۱۸۰۸ ) بوسیلهٔ مترجم دوم موقتی سفارت ترجمه شد .

اگوست دونرسیا (۱)»

فردای آن روزیکه این‌نامهای تهدیدآمیز مارشال‌گوداویچ بطهران رسیده‌یعنی در ۱۲ اکتبر ۱۸۰۸ ( ۲۲ شعبان ۱۲۲۳ ) ژنرال‌گاردان درپاسخ نامه‌ای که‌گوداویچ در ۲ سپتامبر ( ۱۱ رجب ) باو نوشته بود مکتوبی باو نوشته وبتوسط لاژار (۲) از اعضای سفارت خود برای او فرستاده که‌ترجمهٔ آن بدین‌گونه است:

« نامه خطاب بجناب آقای فلد مارشال‌کنت‌گوداویچ فرمانفرمای نظامی و غیر نظامی همهٔ ایالات روسیه واقع درمیان دریای خزر ودریای سیاه وغیره .

طهران ۱۲ اکتبر ۱۸۰۸

آقای مارشال ،

آقای‌لاژار منشی سفارت خودرا مامورکرده‌ام مطالب محرمانه‌ای دربارهٔ مدلول نامه‌ای‌که بمن افتخار داده در ۲ سپتامبر گذشته نوشته است بگوید . جناب شما اطلاع می‌داد اندیشه دارد اگر ایـران فوراً مصمم نشود در بارهٔ صلح باجناب شمـا مستقیماً و بی‌توسط فرانسه‌که خواستار آن شده بود گفتگو بکند برآن حمله ببرد . اگر برخلاف انتظار من بیانات وی تصمیمات شما را تغییر ندهد وظیفهٔ منست رسماً بشما اظهار کنم که‌چون ایران متحد اعلی‌حضرت امپراطور وشاه مخدوم والامقام منست وتمامی خاکش راکه لشکریانش اکنون آنرادرتصرف دارند اعلی‌حضرت امپراطور وشاه ضمانت‌کرده است من هرحملهٔ باین خاك را تحریك در برابر دربار عالی خود تلقی می کنم . و من حق دارم از فرزانگی معروف جناب شما متوقع باشم پیش از آنکه دست بهیچ اقدامی در برابر ایران بزند منتظر شود از تصمیماتی که اعلی حضرت مخدوم والاجاه من باعلی حضرت امپراطور تمام روسیه اطلاع خواهد داد مسبوق بشود ومسئولیت واقعه‌ای راکه ناچار سبب مشاجرات ناگواری درمیان دودربار عالی‌فرانسه وروسیه خواهد بود بعهدهٔ خود نخواهدگرفت .

همهٔ احترامی که می‌دانم باید نسبت بشما داشته باشم دارم .          ژنرال گاردان»

---

(۱) Auguste de Nerciat          (۲) Lajard

پیداست که این اقدام سخت را گاردان از پیش خود کرده و این نامهٔ تند را هم میبایست بتحریك احساسات شخصی خویش و برای حفظ آبروی نظامی و سیاسی خود در برابر دولت ایران نوشته باشد و ناچار بروگران بوده است که با آن عهدنامهٔ معروف فینکن شتاین و با دستورهایی که ناپلئون باو داده و با اینکه دولت ایران ضرر اتحاد با فرانسه را کاملا چشیده و گرفتار خشم ودسیسه بازی انگلستان شده است بازهم روسها درموقعی که با ناپلئون اتحاد دارند وحتی از پشتیبانی او در اروپا و درمقابل سوئد وفنلاند بهره‌مند می‌شوند و در موقعی که فرانسه وعده کرده است در پاریس شفاعت در میان روسیه و ایران را بعهده بگیرد برایران حمله ببرند.

اینجا کاملا شخصیت گاردان و پابست بودن بشرف و آبرو درو ظاهر می‌شود و پیداست که مرد شریفی بوده وهرجا که وسایل شخصی او بوی اجازه می‌داده است دریغ نداشته درضمن اینکه منافع فرانسه را درایران حفظ کند از منافع ایران هم پشتیبانی کند و گویا همین نیز سبب شده است که ناپلئون از ماموریت وی درایران راضی نبوده و وقتی که‌از ایران رفته است مغضوب شده ومدتی ازکار بیرون مانده است. چنانکه پس ازین بحث خواهم کرد ناپلئون هم ازگاردان توقع عجیبی داشته ومتوقع بوده است که باهمهٔ پیمان شکنی‌های او با ایران بازهم گاردان بتواند ایران را از انگلیسها دور نگاه بدارد و نگذارد رابطهٔ خود را با انگلیس برقرار کند وبعبارهٔ دیگر درموقعی که فرانسه دیگر دربرابر روسیه ازایران حمایت نمی‌کند ایران رادربرابر روسیه تنها بگذارد وازنزدیك شدن بانگلستان بامید آنکه شاید از آن سوی بهره‌مند شوند بازدارد.

## مقدمات جنگ دوم ایران وروسیه

نامهٔ توهین‌آمیزی که مارشال گوداویچ فرمانده ارتش روسیه درتفقاز بعباس‌میرزا نایب السلطنه نوشته بود اوضاع خاص وآشفته‌ای در ایران فراهم ساخت و روابط میان ایران وروسیه را تیره کرد. چون دولت تساری از پذیرفتن وساطت ناپلئون در میان روسیه وایران سر بازمی‌زد وایران‌هم شرایط روسیه را نمی‌پذیرفت وروسیه نیز ازقبول متارکه خودداری‌میکرد چاره‌جزین نبود که جنك دوباره دربگیرد. کوشش‌های گاردان برای‌اقناع روسیه وجلوگیری ازجنك قهراً بجایی نمی‌رسید. گاردان درین زمینه نامه‌ای در ۲۵ اکتبر ۱۸۰۸ ( ٦ رمضان ۱۲۲۳ ) بشامپانیی وزیر امور خارجهٔ فرانسه نوشته که ترجمهٔ آن بدین گونه است :

« طهران ۲۵ اکتبر ۱۸۰۸

آقای من،

افتخار دارم جناب شما را آگاه کنم که آقای لاژار (۱) در ۱۷ این ماه عزیمت کرده است ومجبور خواهد بوداز راه لشکرگاه شاهزاده عباس میرزا برود زیراکه جناب صدراعظم فرمانی باوداده بود ودرآن فرمان عالی حضرت بوالاحضرت امپراطوری دستور می‌داد دربارهٔ همهٔ مسایل مربوط بماموریت وی با او موافقت کند و در موردی که بتواند رضایت آقای مارشال گوداویچ رابرای امضای متارکه جلب کند وکالت تام باو بدهد. من نیز بآقای لاژار وکالت تام داده‌ام که درهمان مورد بکار ببرد.

شاهزادهٔ عباس میرزا از نامه‌ای که از آقای کنت گوداویچ باو رسیده رنجیده و بدربار اطلاع‌داده است که قصد جواب ندارد. من بصدراعظم گفتم بنظرم مناسب‌تراینست که والاحضرت امپراطوری نامه‌ای بآقای مارشال بنویسد وباو بفهماندکه بیانات وی در بارهٔ وضع کنونی ایران متکی براطلاعات نادرستست. جناب میرزا شفیع ایراد مرا درست دانسته‌واز آقای لاژار خواهش کرده است همهٔ کوشش خودرا بکند که‌شاهزاده آنرا بپذیرد. بنابر آنچه جناب صدراعظم بمن گفته است چنان می نماید نامهایی‌که‌خود بآقای کنت رومانزف (۲) وآقای مارشال گوداویچ نوشته نیز همین‌لحن رادارد وشامل دلایل عاقلانه ومتقنست. آنها را بچاپار روسی که آقای لاژار باخود آورده بودداده‌اند ووی از صفوف مقدم روسها خواهد فرستاد تا ورود خود را بآقای مارشال خبر بدهد. باید اینجا دوباره برای جناب شما مکرر کنم که وساطت اعلیحضرت برای انعقاد یك عهد نامهٔ صلح درمیان دربارهای روسیه وایران لازمست.

پیشنهادهایی که از دوسوی می کنند ناسازگارست واندیشهٔ صلح در آنها نیست؛ بدین‌گونه هر گفتگویی که درمحل بشود بدرازا خواهد کشید وهرگز آنها رابهم نزدیك نخواهد کرد.

آخرین نامهای جناب شما تاریخ ۲٤ مه(۳) رادارد ونامهای استانبول تاریخ ۲۹ ژون (٤) را. دربن عدم اطلاع ازاخبار سیاسی نمی‌دانم دربارهٔ آنچه روسها را بحملهٔ بایران وادار می کند چه‌تصور کنم، مگر اینکه می‌خواهند زودتر کار آنها را بسازند تا ازین سوی آسوده باشند وشاید هم بعدها آنها را بچنك ترکان بیندازند. درصورتی که‌چنین پیش آید که لشکریانی باین مملکت بیایند وذخیرهٔ ایرانیان باشند مناسب‌خواهد بود مرکب از پیاده نظام وتوپخانه و سواران نیزه‌دار (۵) باتفنك باشند. سوار نظام این کشور که دربرابر افغانها وهندوها ودیگران خوبست چون وحدتی ندارد هرگزدر

---

(۱) Lajard (۲) Romanzoff (۳) ۲۸ربیع‌الاول ۱۲۲۳

(٤) ٥ جمادی الاولی ۱۲۲۳ (۵) Dragons

برابر توده‌ها کاری نخواهد کرد .

در ۱۲ اکتبر (۱) بافسران فرانسوی که مامور خدمت و الاحضرت امپراطوری عباس میرزا بودند فرمان داده‌ام که اگر جنك درمیان ایرانیان وروسها دربگیرد بطهران برگردند . از آقای لازار خواهش کرده‌ام بکوشد شاهزاده عباس میرزا را قانع کند که لازمست با اوضاع کنونی بی‌طرفی را از دست ندهد .

درناحیهٔ فراهان درشمال غربی اصفهان بمناسبت مالیاتهای معوق اغتشاشی روی داده، زیرا که تا بیست سال پیش تنها ۱۵۰۰ تومان (۳۰۰۰۰ فرانك ) از آنجا وصول میشد واینك ۵۰۰۰۰ تومان ( ۱/۰۰۰/۰۰۰ فرانك ) مالیات بسته‌اند.در نتیجه عالی حضرت میرزا ابوالقاسم پسر دوم میرزا بزرگ را مقصر وسبب این اغتشاش دانسته‌اند . این تهمت افترا آمیز که بیگلر بیگی اصفهان (۲) وکسان دیگری که از دستهٔ مخالف فرانسویان هستند وارد کرده‌اند ضربتی بجناب میرزا شفیعست، زیرا که میرزا ابوالقاسم وابستهٔ باوست. نباید ازجناب شما پنهان کنم که این جوان که تنها بیست‌وچهار سال‌دارد واز خدمت‌گزاران محترم عالی‌حضرتست بواسطهٔ هنرها وصفات خاص‌وی شایستهٔ‌احترام همهٔ فرانسویان واعتمادیست که وزیر بوی دارد وشك ندارم که روزی مرد مهمی‌خواهد شد (۳) . درنامهٔ شمارهٔ ۲٤ بتاریخ ۲۱ژوییه (٤) خودکه ازلشکرگاه سلطانیه نوشته‌ام افتخار داشته‌ام باجناب شمادربارهٔ اسمعیل‌بیك سخن بگویم (٥) که‌درماه ژون‌گذشته(٦) مامور شده بود بشیراز برود وسفیر انگلیسی‌ملکلم را برگرداند؛از ۲۰ سپتامبر(۷) باین جا برگشته است.فرصتی یافتم چندروز بعد اورا ببینم ، اما پذیرایی وی‌بر من ثابت کردکه وی را برفرانسویان تحریك کرده‌اند .

چندیست که میرزا محمد رضا بسمت مستوفی ( بازرسی دارایی ) بواسطهٔ حمایت بیکلر بیکی که دست نشاندهٔ اوست منصوب شده است . وی اندکی بعد بدیدن من‌آمد ، ومی‌توان مطمئن بود هرچه میتواند بمنافع فرانسه درین کشور زیان خواهدزد .

اخیراً تاکید این خبر بمن رسیده است‌که عبدالرحمن پاشا را خلعت پاشایی شهرزور (۸) داده‌اند . با این همه چنان می‌نماید که این آشتی درمیان سلیمان پاشا و

---

(۱) ۲۲ شعبان ۱۲۲۳ (۲) مقصود حاج محمد حسین خان امین الدولهٔ اصفهانی صدراعظم آینده است که‌درآن‌موقع حکمران اصفهان‌ودست نشاندهٔ انگلیسها بوده‌است. (۳) پیداست که مقصودمیرزاابوالقاسم قایم‌مقام‌وزیرمعروفست (٤) ـ ۲۷ جمادی‌الاولی ۱۲۲۳ (٥) رجوع کنید بصحایف۱۲۹ و۱۳۰ (٦) ربیع الثانی۱۲۲۳ (۷) ۲۹ رجب ۱۲۲۳ (۸) دراصل بخطا Chéhve zour

این سرکردهٔ کردها بازهم ظاهر یست.

لفاً گزارشی ازآقای لامی(۱)سروان دستهٔ عالی مهندس تقدیم جناب‌شماخواهد شد؛ منتظر موقع مناسبی بودم که دربارهٔ این افسر ممتاز باجناب شما سخن بگویم، وی عاقل وپراز حرارت وتدبیرست؛ اجازه بدهید سفارش او را بجناب شما بکنم، تاازراه لطف از اعلیحضرت نشان لژیون‌دونور(۲) را برای این افسر تقاضا کنید.

آخرین اخبار خوی لشکرگاه والاحضرت امپراطوری عباس میرزا بتاریخ ۱۳ اکتبر (۳) گواهست که سردار ایروان درضمن تفتیشی بیك دسته از سوار نظام روسی درخاك ایران برخورده است وآنها نخست برو حمله برده‌اند. درین زدوخورد چند تن کشته شده‌اند. ژنرال گوداویچ در ۱۰ همین ماه ( ٤ ) لشکرگاه خود را نزدیك اوچ کلیسیا ( اچمیادزین ) درسه فرسنگی ایروان قرار داده است.

دیروز بیست و چهارم (۵) دربار چاپار مخصوصی نزد والاحضرت امپراطوری فرستاده است تا دستورهای عالی حضرت را باو برساند. شاهزاده نباید ازخوی جایی برود تا اینکه دردسترس و مراقب تمام نقاط خط جنگ باشد. جنگ از سوی ایرانیان باید بکلی دفاعی باشد ومنحصر باین باشدکه دشمن را خسته کنند.

افتخار دارم نامه‌ای رامنضم کنم که عالی حضرت دربارهٔ وضع کنونی کارها باعلی حضرت نوشته ونامهٔدیگر راکه جناب صدراعظم میرزاشفیع بجناب شمادرهمین زمینه نوشته است. تنها پس ازحرکت آقای‌لاژار نوشته‌اند آنهارا بمن‌برسانند و چاپارمن درراه تبریز باوملحق خواهد شد».

سرانجام پس ازین همه اصرارهایی که‌گاردان کرده و خواستار شده استکه ناپلئون درمیان ایران وروسیه وساطت کند شامپانیی وزیر امور خارجهٔ او در ۲ نوامبر ۱۸۰۸ ( ١٤ رمضان ۱۲۲۳ ) از پاریس بگاردان چنین نوشته است:

« پاریس ۲ نوامبر ۱۸۰۸

آقا،

در آخرین نامهای خود بمن نوشته‌اید که دولت ایران میل دارد گفتگوی صلح با روسیه را درپاریس دنبال کند. آقای سفیرکبیر ایران درهمین زمینه بامن گفتگو کرده وخواسته است فوراً باآقای کنت دوتالستوی وارد مذاکره شود؛ ولی این سفیرکبیر از دربار خود هیچ اجازه‌ای درین زمینه دریافت نکرده بود.

---

(۱) Lamy (۲) Légion d'honneur

(۳) ۲۳ شعبان ۱۲۲۳ (٤) ۲ شعبان ۱۲۲۳ (۵) ۵ رمضان ۱۲۲۳

گفتگو درین زمینه ازین فاصلهٔ دور طبیعی نیست و سبب تعویقهای دیگر خواهد شد. بکوشید این دودولت را بیك دیگر نزدیك کنید ولی دشواری مباحثه‌ای را که نمیتواند شخصاً فرانسه را ذی نفع کند بگردن فرانسه نیندازید وازسوی دیگر اگر بمیل دربار ایران تمام نشود جزین که روابط دوستی فرانسه را با ایران ضعیف کند کاری نخواهد کرد.

قراردادی را که دربارهٔ فرستادن اسلحهٔ مورد تمایل شاه ایران امضاء کرده‌اید باعلیحضرت نشان دادم. پیش از آنکه اعلیحضرت امضا کند خواسته است عقیدهٔ وزیر جنگ را بداند. وقتی که تصمیم قطعی گرفت افتخار خواهم داشت شما را مطلع کنم.

پیش از آنکه عهدنامهٔ تجارتی را امضا کنید مناسب بود پیشنهاد آنرا برای من بفرستید، زیرا دربارهٔ مواد مختلفی که میبایست در آن وارد کنید هیچ دستوری بشما داده نشده بود. وانگهی چون اجرای این عهدنامه در وضع حاضر ممکن نیست شما فرصت داشتید منتظر جوابهای من باشید.

این عهدنامه کمتر از عهدنامهای ۱۷۰۸ و ۱۷۱۵ (۱) مساعدست، زیرا که واردات وصادرات ما را مقید بهیچ حق گمرکی نکرده بود؛ اما بی آنکه درین زمینه بحث کنم باز دقت خواهم کرد که آیا تغییر مقتضیات ممکن بوده‌است وادار کند که درین زمینه عهدنامهٔ اول را تغییر بدهند یانه و آیا در عهدنامه‌ای که مرا مفتخر کرده برای من فرستاده‌اید برخی مواد هست که محتاج بتغییراتی باشد یانه. این تاخیر بهیچ وجه ضرری بروابط تجارتی که هنوز وقت اجازه نداده است برقرار شود نمی‌زند.

آقا با کمال اطمینان احترامات فراوان مرا بپذیرید.

شامپانیی»

سه روز پس از فرستادن نامهٔ سابق‌الذکر یعنی در ۵ نوامبر ۱۸۰۸ ( ۱۷ رمضان ۱۲۲۳) شامپانیی این نامهٔ مختصر دیگر را بگاردان نوشته است و دیگر پس از آن سندی درین زمینه بامضای او دردست نیست:

« پاریس ۵ نوامبر ۱۸۰۸

آقا،

نامهایی که بافتخار من از ۲۹ ژویه تا ۲ دسامبر (۲) نوشته‌اید با المثنای نامهای سابقتان رسید. اعلیحضرت امپراطور بلشکرگاه خود باسپانیا رفته وقسمتهای نامهای شما را که ممکنست جالب توجه وی باشد باطلاعش خواهم رساند.

آقای سفیر کبیر ایران امروز چاپاری می‌فرستد. چون نمی‌توانم هنوز جواب بدهم

---

(۱) سالهای ۱۱۲۰ و ۱۱۲۷ قمری (۲) از ۵ جمادی الاولی تا ۱۱ رجب ۱۲۲۳

خواستم لااقل وصول گزارشهای شما را خبر بدهم.
آقا باحترامات بسیار من اطمینان داده باشید.

شامپانیی»

چون دیگر پس ازین نامه‌ای ودستوری از شامپانیی خطاب بگاردان نیست پیداست که ناپلئون یا نخواسته و یا نتوانسته است میانهٔ ایران و روسیه را که در آن موقع هردو متحد او بوده‌اند سازش بدهد و شامپانیی هم بهمان دستور سابق خود بگاردان که بکوشد در ایران میانهٔ دو دولت را التیام دهد قناعت کرده است.

اما مارشال گوداویچ در پاسخ نامه‌ای که گاردان در ۱۲ اکتبر ۱۸۰۸ (۲۲ شعبان ۱۲۲۳) باو نوشته و پیش ازین چاپ شده است(۱) و آنرا بتوسط لازار نزدوی فرستاده بود در ۱۲ نوامبر (۲۳ رمضان) یعنی یک ماه بعد نامه‌ای باو نوشته که ترجمه آن بدین گونه است:

« آقای سفیر کبیر،

افتخار داشته‌ام نامهٔ جناب شما را بتوسط آقای لازار منشی سفارتتان که مردی محترم و درخور اعتماد شماست دریافت کنم. از همهٔ اظهارات دوستانه که جناب شما لطف کرده ودر نامهٔ خود بیان کرده‌اید بسیار ممنونم.

جناب شما مرا متوجه می کند که در نیات خود توجهی نسبت بروابطی که در میان فرانسه وایران است ندارم. درین زمینه افتخار دارم نخست باو توضیح بدهم که من تنها از فرمان اعلی‌حضرت امپراطور مخدوم بلند مقام خود پیروی می کنم وآنرا در رونوشت محرمانهٔ نامهٔ وزیر کنت روما نزوف باطلاع شما رساندم. دوم آنکه افتخار داشته‌ام در نامهٔ اول خود در سال گذشته بشما بنویسم که گمان می کنم و باید گمان بکنم دستورهایی که بزبان روسیه بجناب شما در ضمن جنگ روسیه بافرانسه که خوش‌بختانه تمام شده است داده‌شده‌بود پس از صلح بواسطهٔ دوستی نزدیک دو پادشاه بزرگ ما دیگر مورد ندارد.

با این توضیح آقای ژنرال نمی تواند شک داشته باشد که من از فرمان مطاعی که بمن داده شده است پیروی می کنم ونه از هوس خود. آقای دولازار که در نامهٔ خود همهٔ اطمینان خود را در باره‌اش اظهار می کنید روابطی را که درمدت جنگ میان روسیه و فرانسه دولت فرانسه با ایران بهم‌زده بیان کرده است. در برابر این ایرادی ندارم‌مگر روابط نزدیک که اکنون پس از جنگ درمیان پادشاهان بزرگ ماهست. وپس از همهٔ این توضیحات افتخار دارم تکرار کنم که نمی‌توانم اقداماتی را که بفرمان اعلی‌حضرت

(۱) رجوع کنید بصحیفه ۱۴۴

امپراطور مخدوم بلند مقام خود کرده‌ام دنبال نکنم و بهیچ وجه نمی‌توانم ایالاتی را که بواسطهٔ پیشرفت لشکریان پادشاهم گرفته‌ام تخلیه کنم .

جناب شما کاملا مطمئن باشد که من با کمال صداقت و مانند کسی باو نامه‌می نویسم که از کشوریست که اتحادنزدیک باروسیه دارد. آقای ژنرال منتهای احترام و توقیرهای فراوان مرا بپذیرید .

کنت ژان دوگوداویچ

از لشکرگاه نزدیك ایروان ۱۲ نوامبر ۱۸۰۸ »

درین موقع که گاردان می کوشیده است میانهٔ ایران و روسیه را بـوسیلهٔ ناپلئون صلح دهد و ایران هم آخرین علاج را درین کار می‌دانسته روسیه بالعکس مطلقاً باین کار تن در نمی‌داده است و این تحاشی وزیر بار نرفتن دربار تسار دودلیل اصلی و اساسی داشته است: یکی اینکه بهیچ وجه حاضر نبوده‌اند آنچه را که در قفقاز گرفته بودند پس بدهند و از قدم مهمی که بسوی هندوستان برداشته بودند برگردند. دیگر اینکه‌ازجانب ناپلئون نیز مطمئن نبوده و یقین داشته‌اند که اتحاد باوی پایدار نخواهد بود ، چنانکه بزودی هم این پیش‌بینی محقق شد و برای اینکه از نفوذ او درایران بکاهند وایران‌را از پشتیبانی وی مأیوس وازاتحاد با او منصرف بکنند بهترین وسیله‌را درین‌می‌دانستند که اولا او را درمصالحهٔ خود با ایران دخالت ندهند وثانیاً هرچه زودترایران را ازپا درآورندوخیال خودرا ازین سوی آسوده کنند که اگر باردیگر دراروپا باناپلئون‌روبرو می‌شوند ازجانب ایران آسوده خاطر باشند وناچار نباشند که عدهٔ بسیار لشکریان‌خود را درمرزهای‌ایران معطل نگاه بدارند وازوجود آنها درمیدان های جنك اروپامحروم بمانند. این بود که صریحاً بمارشال گوداویچ دستور داده بودند که بهیچ‌وجه بمصالحهٔ با ایران حتی باشفاعت گاردان‌هم تن درندهد وجداً خواستار باشد که کار را یك‌طرفه بکنند.

## مکاتبات دربار ایران با دربار فرانسه

درمدتی که ناپلئون اول با ایران روابطی داشته گاه‌گاهی درمیان دربارایران و دربارفرانسه نامهایی رد و بدل شده است . آنچه باقی مانده دونامه ازنـاپلئون بفتحعلی شاه وچند نامه ازفتحعلی شاه باو وچند نامه ازعباس میرزا نایب‌السلطنه بناپلئون وچند نامه ازمیرزا شفیع صدراعظم بوزیران فرانسه است . دونامه‌ای را که نـاپلئون بفتحعلی شاه نوشته ژرژبارال (۱) درکتاب « ناپلئون اول- پیامها وخطابهای سیاسی »(۲)چاپ کرده است . ترجمه نامهٔ نخستین بدین‌گونه است :

---

(۱) Georges Barral (۲) Napoléon Ier-Méssages et discours politiques

«پاریس ۱۶ فوریه ۱۸۰۵ (۱)

بناپارت (۲) امپراطور فرانسویان بفتحعلی شاه ایرانیان ، سلام بر تو ،

من همه جا مامورانی دارم که از آنچه آگاهی از آن برای من اهمیت دارد بمن اطلاع میدهند ، بوسیلهٔ ایشان میدانم بکجا ودرچه موقع می توانم بپادشاهان ومللی که دوستدار شانم آرای دوستانه اظهار دارم و یاوریهای خودرا بفرستم . آوازهٔ شهرت که همه چیزرا آشکار می کند بر تو معلوم کرده است که من که ام وچه کرده ام ، چگونه فرانسه را بالاتر از همهٔ ملل غرب جای داده ام ، بکدام دلایل آشکار بپادشاهان مشرق دلبستگی خویش را دربارهٔ شان ظاهر کرده ام و کدام سبب پنج سال پیش مرا واداشت از اندیشهایی که برای فخرشان و سعادت ملتشان داشتم منصرف شوم .

میل دارم خود بمن بگویی که چه کرده ای و برای تامین عظمت و بقای سلطنت خود چه در نظر داری . ایران سرزمین شریفیست که خداوند عطایای خود را از آن دریغ نکرده است . ساکنینش مردمی هوشیار و بی باکند و شایستهٔ آنند که حکومت خوب داشته باشند و می بایست از یک قرن پیش تاکنون بیشتر از اسلاف تو درخور حکمرانی برین ملت نبوده باشند زیرا که این ملت را گذاشته اند ازمصایب نفاق خانگی آزار ببیند و ازمیان برود

نادرشاه جنگجوی بزرگی بود ، توانست توانایی بسیار بدست آورد ، در بر ابر فتنه جویان هراس انگیز ودر برابر همسایگان خویش دهشت افزای بود ، بر دشمنان خود چیره شد وبا مفخرت پادشاهی کرد ، ولی این فرزانگی را نداشت که هم درفکر حال وهم در اندیشهٔ آینده باشد . احفادش جانشین او نشدند . تنها محمد شاه (۳) عم تو در نظر من شاهانه زندگی کرده وخسروانه اندیشیده است ، قسمت اعظم ایرانرا بتصرف خویش درآورده وسپس آن توانایی شاهانه را که از فتوح خویش بدست آورده بود برای تو گذاشته است .

ازسرمشقهایی که وی بتو داده است پیروی خواهی کرد وفراتر از آن خواهی رفت ، توهم مانند وی از آرای ملتی ازسوداگران که درهندوستان با جان وتاج شاهان بازرگانی می کنند حذرخواهی کرد وارزش ملت خویش را وسیلهٔ جلوگیری از تجاوزهایی که روسیه درقسمتی از کشور تو که همسایهٔ خاك اوست بدان کوشش دارد قرار خواهی داد .

یك تن ازخدمت گزاران خویش را نزد تو می فرستم که در بر من مقامی مهم واعتمادی کامل دارد . مامورش می کنم که احساسات مرا بتو بگوید وهرچه باو بگویی برای من ادا کند . باو فرمان میدهم که ازاستانبول عبور بکند ومیدانم که یکی ازاتباع تو اوسف

---

(۱) ۱۷ ذی القعدهٔ ۱۲۱۹ (۲) Bonaporte اسم خانوادگی ناپلئون

(۳) مقصود آقا محمد خانست

وازیسوویچ (۱) بآنجا رسیده و خود را فرستادهٔ توقلمداد کرده است ، تا بنام تو بمن پیشنهادهای دوستی بکند ، خدمت گزارمن ژوبر (۲) در ماموریت این ایرانی تحقیق خواهدکرد . ازآنجا ببغداد خواهد رفت وآنجا روسو (۳) یکی ازمامورین با وفای من راهنمایش خواهد شدوسفارشهای لازم را باوخواهدکرد تابدربارتو برسد . بمحض اینکه پیشرفت این روابط مسلم شد هیچ مانعی نیست که باقی وبرقراربماند .

همهٔ ملل نیازمند بیك دیگرند . مردم مشرق زمین جرات وهوش دارند ، ولی نادانی از برخی صنایع و اهمال از نظامات که باعث افزونی نیرو و فعالیت لشکرست ایشانرا درجنك با مردم شمال ومغرب نقصان میدهد. دولت توانای چین سه باردرتصرف آمده است وامروزحکمران آن یك ملت جنوبیست ، وخود بچشم خویش می بینی چگونه انگلستان که یك ملت غربیست ودرمیان‌مادرشمارهٔ آن مللیست که جمعیت آن کمترو قلمرو آن تنك ترست همهٔ دول هندوستان را می لرزاند .

بمن آگاهی‌خواهی داد که چه‌می‌خواهی وماروابط‌دوستی‌وتجارت‌را که پیش‌ازین درمیان کشورتو وکشورمن بوده است‌تجدید خواهیم کرد.مابا یك دیگرهمدست خواهیم شد، تاملل خویش را تواناتر ومتمول‌تر ونیك بخت‌تر کنیم . ازتو خواهش دارم خدمت گزاربا وفایی راکه نزد تو می‌فرستم خوب بپذیری وباری خدای وسلطنت طولانی و مفتخروسرانجام نیك را برای‌تو آرزومندم .

درقصرامپراطوری‌تویلری (٤) درتاریخ ۱۷ پلوویوز(۵) سال ۱۲ (٦) وسال‌اول سلطنت من نوشته شد (۷) ».

پیداست‌که حامل این نامه ژوبرنخستین سفیرناپلئون درایران بوده است وازلحن نامه و فحوای‌آن پیداست‌که نخستین نامه‌ایست‌که ناپلئون بفتحعلی شاه نوشته و نیز از مدلول‌آن برمی‌آیدکه ناپلئون درین کارمقدم شده ونخست وی بفتحعلی شاه نوشته وراه مکاتبه را بازکرده است . رونوشت برخی ازنامهایی‌که فتحعلی شاه بناپلئون نوشته نیز دردستست.دردرباروی دوتن منشی بوده‌اندکه‌ازجانب وی‌احکام وفرمانها صادرمی کرده

---

(۱) Osseph-Vasissowitch (۲) Jaubert نخستین سفیرفرانسه

(۳)Rousseau کارگزارفرانسه‌دربغداد

(٤)Tuileries ازکاخهای سلطنتی پاریس

(۵) Pluviôse ماه پنجم ازتقویم جمهوری فرانسه

(٦) ازتقویم جمهوری فرانسه‌که مبدأ آن سال اول جمهوری بوده‌است

(۷) کتاب‌سابق‌الذکرص ۹۹-۱۰۳

وبپادشاهان نامه می‌نوشته‌اند نخست میرزا عبدالوهاب اصفهانی ملقب بمعتمدالدوله و متخلص بنشاط بوده که از رجال محتشم دربار فتحعلی شاه ویکی از بزرگترین شاعران زمان بود ودر ١٢٤٤ درگذشت وپس ازو میرزا تقی علی آبادی پسر میرزا زکی مستوفی الممالک مامور این کار شد که اوهم شاعری زبردست بود ودر قصیده «صاحب» و در غزل «ملالی» تخلص می‌کرد و نخست منشی الممالک لقب داشت وسپس لقب صاحبدیوان باو دادند ودر ١٢٥٦ درگذشت . مجموعهٔ نامهایی که این دو نوشته‌اند وبنام منشأت ایشان معروفست در دستست .

نامهایی که از فتحعلی شاه خطاب بناپلئون دردستست جز یکی از آنها هیچ یک دیگر تاریخ ندارند ومعلوم نیست کدام یک ازین نامها درپاسخ کدام نامهٔ ناپلئون نوشته شده است وروابطه درمیان آنها برقرار کردن دشوارست .درمنشأت نشاط برخی نامهاهست که تنها قسمتی ازآغازمطلب را نقل کرده ودنباله را حذف کرده‌اند و بهمین جهة نمی‌توان دریافت در کدام مورد نوشته شده . نامهٔ دومی که از ناپلئون دردستست تاریخ ٣٠ مارس (سلخ ذی‌الحجه ١٢١٩) را دارد وازین قراریک ماه وسیزده روزپس از نامهٔ اول نوشته شده واین نامه را بوسیلهٔ رومیو بایران فرستاده است . ازین جا معلوم می‌شود که ناپلئون ازبس شتاب داشته است روابط خود را باایران برقرار کند نخست در ١٦ فوریه ١٨٠٥ (١٧ ذی‌القعدهٔ ١٢١٩) نامه‌ای بفتحعلی شاه نوشته وژوبر را مامور کرده است بایران بیاورد وسپس یک ماه وسیزده روزپس از آن همین ماموریت را برومیو داده و نامهٔ دومی نوشته و باوسپرده است که برساند.ترجمه این نامه بدین گونه است(١):

پاریس ٣٠ مارس ١٨٠٥

من باید باور کنم فرشتگانی که پاسبان سعادت دولتند خواستارند که من با کوشش‌هایی که تو در تامین نیروی کشورخویش می‌کنی یاوری کنم ، زیراکه یک اندیشه دریک زمان در اذهانمان خطور کرده است . مامورینی که حامل نامهای ما بوده‌اند در استانبول بهم برخورده‌اند ودرضمن اینکه حکمران تبریز از جانب تو بافرستادهٔ من در حلب رابطهٔ مکاتبه رامی گشوده است بآن ماموراز جانب من فرمان رسیده بودروابطی باوزیران تو درمرزهای عثمانی افتتاح کند .

باید تن بقضای آسمان درداد،زیرا پادشاهان را برای آن قرارداده است که ملل را نیک بخت کنند وچون قرن بقرن مردان بزرگ را پدید می‌آورد این قاعده را بریشان هموار می‌کندکه با یک دیگر همداستان شوند، تا اینکه موافقت در میان مقاصدشان

(١) کتاب سابق الذکر ص ١٠٣-١٠٧

مفاخرشان را بیشتر رونق بدهد وارادهٔای را که در نکوکاری دارند نیرو بخشد. جز این نظر دیگری هم توانیم داشت ؟ ایران شریفترین کشور آسیاست. فرانسه نخستین کشور مغرب است ، برملل وممالکی حکمرانند که طبیعت بزیباییشان مایلست و خواستار آنست که ایشان را از محصول فراوان توانگر بکند ، فرمانروایی برمردم صنعتگر و هوشیار ودلیری که درین دو کشور سکنی دارند آیا از هرسرنوشتی پسندیده‌تر نیست ؟ ولی در روی زمین کشورهایی هست که طبیعت آنها حق ناشناس وعقیمست،واز تولید آنچه برای معاش لازمست دریغ می‌ورزد. درین کشورها مردم مضطر وحریص وحسود بجهان می‌آیند و بدا بحال اقطاری که آسمان باآنها مساعدست ولی درضمن آنکه نیکی خود را در باره‌شان دریغ نمی‌کند پادشاهان کاری و بی‌باك بایشان نمی‌دهد، تا بتوانند از نتایج جاه طلبی و حرص و فلاکت ایشان را حفظ کنند .

روسها از بیابانهای خود گسل شده‌اند و بزیباترین قسمت های کشور عثمانی تجاوز می‌کنند ، انگلیسها که بجزیره‌ای تبعید شده بودند که ارزش کوچك‌ترین ایالت دیارترا هم ندارد ولع نسبت بثروت ایشانرا برانگیخت ودرهندوستان قدرتی فراهم کردند که هرروز هراس‌انگیز ترست . این دولت را باید مراقب بود و باید ازیشان ترسید ، نه از آن جهة که نیرومندند بلکه از آن جهة که حاجت دارند وشهوت دارند که نیرومند شوند .

یکی ازخدمتگزاران من می‌بایست علایم دوستی مرا بتو رسانده باشد ، آجودان ژنرال رومیو که امروز نزد تو می‌فرستم مخصوصاً مامورست از آنچه مربوط بمفاخر تو و قدرت تو وحوایج ومنافع ومخاطرات تست تحقیق کند . مردیست که جرأت و فرزانگی دارد ، خواهد دید که رعایای توچه کم دارند تاآنکه دلاوری طبیعی ایشانرا بوسیلهٔ این صنایعی که چندان در مشرق زمین معروف نیست یاری کند، زیراکه وضع ملل شمالی و غربی معرفت آنرا برای همهٔ ملل جهان واجب کرده است.

من ازاخلاق ایرانیان آگاهم ومیدانم آنچه را که لازمست برای افتخاروامنیت خود فرا بگیرند بشادی وآسانی می‌آموزند . امروزممکنست سپاهی مرکب از ۲۵۰۰۰ بیگانه ایرانرا قتل و غارت کنند وشایدآنرا منقاد خود کنند ، ولی وقتی که رعایای تو ساختن اسلحه‌را بدانندوسربازان تو تربیت‌شوندکه بمجموع حرکات سریع ومنظم جمع بشوند و متفرق گردند ، وقتی که بتوانند صواعق توپخانهٔ متحرکی را باخود یارکنندوسرانجام وقتی که مرزهای تو بوسیلهٔ قلاع عدیده مامون باشد ودریای خزردرموجهای خود بیرقهای بحریهٔ ایران راببیند تو کشوری خواهی داشت که کسی حمله بآن نتواند ورعایایی خواهی داشت که کسی ایشانرامغلوب نکند .

میل دارم همواره باتو روابط مفیدی داشته باشم . از تو خواهشمندم ازخدمتگزار باوفایی که نزد تو می‌فرستم خوب پذیرایی کنی . کسانی راکه بدربار امپراطوری من خواهی فرستاد باملاطفت خواهم پذیرفت ودوباره‌یاری آسمان وسلطنت دراز وسعادتمند وسرانجام نیك را برای‌تو آرزومندم .

درقصر امپراطوری تویلری در پاریس بتاریخ روز نوزدهم ژرمینال سال ۱۳ وسال اول سلطنت من نوشته شد » .

نخستین نامه‌ای که از فتحعلی شاه خطاب بناپلئون دردستست مکتوبیست که اصل آن دربایگانی وزارت امور خارجهٔ فرانسه است و چون رونوشت آن در منشآت نشاط نیست یا از انشای او نیست ویا اینکه ازآن کتاب فوت‌شده است واین نامه تاریخ اواسط ربیع‌الثانی ۱۲۲۲ مطابق ۱۸۰۷ میلادی را دارد . ژوبر در ۱٤ شوال ۱۲۲۰ ( ۵ژوییه ۱۸۰٦) بدربارفتحعلی شاه رسیده ودر۲۵ صفر۱۲۲۲ (٤ مه ۱۸۰۷) با محمد رضا خان قزوینی سفیرایران درفینکن شتاین بحضور ناپلئون رفته است وچون این نامه نزدیك دو ماه پس از بازگشت او باروپا نوشته شده پیداست که وی بـا خـود نبرده و بهمین جهت نبایست نخستین‌نامه‌ای باشد که فتحعلی شاه بناپلئون نوشته است واحتمال میرود که پیش ازآنهم مکاتیب دیگری‌نوشته باشد که نسخهای آنها بمانرسیده است . متنهای‌این نامها که اصل‌آنهایارونوشت‌آنها دردستست نه‌تنهاازحیث اینکه‌سند تاریخیست‌اهمیت‌دارد بلکه ازنظرادبی ونمایاندن روش‌نامه نویسی آنزمان نیز جالب توجهست . بهمین جهت عینـاً آنها را نقل می کنم :

« آغاز نامه نام خداوندیست که نیستی را بساحت هستیش راه نیست ودرنیستی‌هیچ هستیش حاجت لشکر و سپاه . هرکه بی یاد اوست بر بادست و هرچه بـی‌داد اوست بیداد . پیغمبران پیش را بگونه‌گونه کیش برای آزمـایش فـرستاد و خسروان معدلت اندیش را بجهت آسایش یافتن خلق خویش‌توانایی وگشایش . بررای مهرضیای‌شهریار بختیار کامگار تاجدار خدیو ملك آرای کشورگشای ، فیلفوس (۱) عزم ، اسکندر رزم ، حیقوق (۲) حقوق ، عیوق منجوق ، دانیال دانش ، مسیح بینش ، ظفرمند ،عدوبند ، برق

(۱) دراصل: فیلقوس اما پیداست که بایدفیلفوس باشدزیراکه این کلمه‌معرب Philippos نام یونانی پدراسکندرست .

(۲) دراصل کتاب «سیاست ناپلئون درایران درزمان‌فتحعلی‌شاه تألیف‌دکترخانبابابیانی چاپ طهران ص ۹۷ کـه این نامه درآنجا نقل شده این کلمه بهمین صورت آمده وقطعـاً رست خوانده نشده است .

سمند ، مجره کمند ، اثیرخاصیت ، صبا نهضت ،آب آهنك ، زمین درنك ، مؤسس اساس دشمن شکنی وجهان ستانی ،مهندس بنای مردانگی ومرزبانی ، شیر ازه بندتوریت الفت، زینت بخش صلیب مواحدت ، پادشاه سپهر گاه بلند جاه قوی دستگاه، برادرمحبت پرور مودت شیم ، ایمپراطوراعظم ، ملك ملك ایطالیه، مالك ممالك فرانسه عالیه که پیوسته دوستانش را نصرة وفیروزی روزی باد محجوب وپوشیده نماناد که اکنون بخواستهٔ خداوند بیچون پایهٔ اتحاد ویگانگی این دودولت روزافزون بحدی استحکام یافته که تا زمین را قرارست ازتصاریف روزگار بهیچ گونه خلل نپذیرد و پرتو مهربانی و وداد از دوجانب برنهان خانهٔفواد چنان تافته که [تا]آسمان را مدارست ازتراکم غمام فتنه وفساد واغیارغبار نگیرد ، بساط نشاط انگیزبزم وفا بلندترازآنست که شورانگیزان را بدان دستی رسد وساغر نشاط انگیزصهبای صدق [وصفا محکم ترازآنست که دست] اختران را ازسبکسری برآن شکستی رود وازین روی پیوسته خاطربهانه جوی درانتظار وصول اخبارفتوحات آن برادرکامکارو بهنگام رسیدن سفرای پیام گزارازمژدهای نوخرمنهای تازه دردل پدیدارست. تادرین اوقات دلگشاترازبهار نخستین نامهٔ موالفت نگارمصحوب فرستادهٔ فرزانه موسی لابلانش (۱) زیب محفل دوستی گردیده وازسفارشات دوستانه و نوید فتوحات آن یگانهٔ زمان پیمان محبت را مشید مبانی وپیمانهٔ الفت را مالامال بادهٔ شادمانی گردانیده ومقارن این حالات که عقاب شکارانداز رایات ظفرآیات را در فضای دلگشای چمن سلطانیه هنگام پروازوقباب آفتاب تاب خیام فیروزی فرجام با قبهٔ مهروماه انباز بود سفیر نیکوتقریردوم دانشمند سخندان موسی اوغوست بنطان (۲) برسید و نامهٔ نامی ثانی را که رشك نگارمانی بود برسانید وبدست آمدن غنایم بی اندازه وعراد های توپ وشکست سپاه روس واصناف مملکت روسیه وغیرآن ازولایات روسیه برملك محروس ورسیدن فرستادهٔ دانشورموسی ژوبر(۳) و رسانیدن پیغام وخبروصول عالیجاه رفیع جایگاه عمدة الاعاظم میرزامحمدرضا بسرحد حضورآن برادردوستی دستور وشمول لوازم احترام ومهربانی ازجانب خیرجوانب بسفیرمزبور بوستان خاطرخلت سرایرچندان شکفته وخندان گشت که بتوالی خزان وبرد افسردگی درآن راه نیابد وارکان مصادقت مجدداً چنان موکد شدکه بتغییرات زمان رخنه درآن پدید نگردد وچون ازنهایت یکدلی واتحاد همیشه مکنون فؤادآنست که با دوستان آن برادرکامران متحدومتخالف وبادشمنان ایشان متضاد ومتخالف باشیم هم چنانکه آن شهریار نیکو کاررا با پادشاه سپهر بارگاه خورشید گاه

---

(۱) Monsieur Lablanche (۲) M. Auguste Bontemps

(۳) Mr. Jaubert

جمشید جاه آل عثمان رابطهٔ موالات قرین استحکامست مارا نیز با آن دولت علیه موافقت ومطابقت تمام ودرمخاصمت ومدافعت روس کمال جد واهتمامست وبیاری آفریننده مهرو ماه درین اوقات فرخنده آیات که باسپاه افزون‌تر از اختر وسوزنده تر ازاخگر وتوپخانهٔ قیامت اثراز تختگاه خلافت نهضت روی داده ، فرزند ارجمند آزاده ، فروزنده اختر برج سعادت ، تابنده گوهر درج جلادت ، نایب السلطنة العلیة السنیه عباس میرزا [را] که بمرزبانی ممالك آذربایجان وارمن موسومست ،مأمورداشته‌ایم که ازسه جانب تفلیس و دربند وداغستان همت بردفع روس گماشته‌ازهرطرف بیست هزارلشکر رستخیز آشوب و عرادهای توپ کوه کوب عنان بتخلیص گرجستان ودربند وغیره گشاده و بعزم ثابت روی بحدود حاجی ترخان وقیزلار (۱) نهاده وسپاه فیروزرا اجازت تخریب وغارت آن دیار داده باشد واز بس شوق خاطرورغبت ضمیر بمژدهای دلپذیرفتح و نصرت آن برادر کامگار وغلبه بردشمن زشت کرداردرین اوان که جواب نامهای آن شهریارمودت آداب نگاشتهٔ خامهٔ محبت ترجمان گردیده فرستادهٔ کارآگاه موسی لابلانش‌را باردوی فلك پوی همراه وسفیرسخندان موسی اوغوست بنطان‌را روانهٔ [نزد] فرزند ارجمند کامران نمودیم که ازآنجا بپیشگاه حضور شتابد و گمان آن بود که دیرتر بارحضور آن برادرمهر گستر یابد واخبار مسرت بارظفروفیروزی ایشان بجانب دوستان بعلت دوری دیاردیرآید ۰ عجالة این نامه رقم زد خامهٔ راستی ختامه شده نزد فرزند مشارالیه ارسال گردید ، که مصحوب مسرعان تند روتر ازپیك ماه نودردارالخلافهٔ اسلامبول بدست کیاست وفراست مصلحت گزار آن پادشاه [سپهر]گاه سپارد واونیزرسانیدن را ببزم حضورلازم شمارد ، تا درهردوسه ماه بلکه زود ترخبرهای غلبه و ظفرآن برادر نامور بجانب ما رسد و موجب خشنودی و شادمانی شود ومعلومست که نظر باتحاد ویگانگی وموافقت دل وزبان هرچه ازآنجانب خبرهای دلپذیرومژدهای فرح فزا زودتروبیشترمتواترآید سرورخاطر دوستان منتظر افزون‌ترخواهد بود . ازنهایت عنایت کردگارامیدوارست که تا هنگام استیلا بر ممالك روس وتختگاه آن گروه ومعاودت‌عالی جاه‌عزت‌پناه سفیر کارآگاه میرزامحمدرضا وابلاغ اخبار فتح و ظفرآن برادر تا جورسپاه فیروزمندما نیزولایات گرجستان و دربند وارمن و ممالك دیگر را مستخلص و مسخر و حدود حاجی ترخان و قیزلار را با خاك برابر کرده از هر دو طرف بشارت فیروزی و نصرت باشارت پیك و نامه بیك دیگر رسیده باشد . ازآنجا که‌خاطرشوقمند راغب بزود رسیدن سفرا ومکتوباتست بعد ازین بترادف وتوالی دوستان‌راازچگونگی‌وقایع‌مطلع‌سازند که بوسیلهٔ آگاهی ازقصد وعزیمت‌یکدیگر

(۱) شهری درشمال دربند ودرجنوب حاج ترخان که نام آنرا «قزلر» هم نوشته اند .

موافق مصلحت ریشهٔ درخت بد ثمر دشمنان بآسانی منقطع گردد و بندگان دادار دادور از ثمر این کار نیکو متمتع شوند و نام نیك ازین دو دولت پایدار در جهان یادگار ماند و پیوسته مرجوعات این حدود را بمقام نگارش در آورند و یگانگی و مغایرت بهیچوجه روا ندارند و دو مملکت را یکی شمارند. همواره کوکب بخت بلند روشن باد و آفت افول مرساد.

بتاریخ اواسط ماه ربیع الاخر سنهٔ ۱۲۲۲ هجرت مطابق سنهٔ ۱۸۰۷ میلاد عیسوی سال فرخنده فال یازدهم جلوس میمنت مقرون در دارالانشای دیوان سمت نگارش یافت، والسلام (۱) ».

این نامه پس از امضای عهد نامهٔ معروف فینکن شتاین نوشته شده است که در ۲۵ صفر ۱۲۲۲ (٤ مه ۱۸۰۷) بامضا رسیده اما در آنزمان مسافت از اروپا بایران از راه ترکیه بیش ازدوماه راه برمی داشته است و گمان نمیرود که درموقع نوشتن این نامه خبر امضای عهدنامه بدربار فتحعلی شاه رسیده باشد و اگر اشارتی باتحاد با او هست بواسطهٔ وعده ایست که طرفین بیك دیگرداده بودند. از فحوای این نامه پیداست که فتحعلی شاه راناپلئون واداشته بود با دولت عثمانی اتحاد بکند و بالعکس با روسیه وارد جنك شود و وی هم بهمین پشتیبانی اودرآغازسال ۱۲۲۲ قمری باردیگر بمتصرفات روسیه حمله برده وچنانکه ازلحن این نامه پیداست امیدوار بوده است در موقعی که ناپلئون از سوی اروپا برروسیه می تاخت وی هم روسها را درموقع ضعف شکست بدهد و گرجستان وداغستان راتادربند پس بگیرد.

درین نامه نیزاشارتی بسفارت لابلانش هست که خواهر زادهٔ وزیرامورخارجهٔ فرانسه بود وتا ۱۵ اکتبر ۱۸۰۷ (۱۲ شعبان ۱۲۲۲) یعنی تا سه ماه واندی پس ازنوشته شدن این نامه درطهران مانده است. درین نامه اشارتی هم باوگوست بونتان سروان مهندس هست که اورا نیزناپلئون با نامهایی بایران فرستاده بودوازین نامه پیداست که درموقع نوشتن این مکتوب لابلانش وبونتان هردو درطهران بوده اند وفتحعلی شاه این نامه را بلابلانش داده که بلشکرگاه ناپلئون ببرد وبونتان را نزد پسرش عباس میرزا نایب السلطنه بآذربایجان فرستاده که ازآنجا باروپا برود. اما بونتان درلشکرگاه عباس میرزا مانده ودرجنگهای وی با روسیه شرکت کرده وزمانی که گاردان بایران آمده او

(۱) مولف کتاب « سیاست ناپلئون درایران در زمان فتحعلی شاه » این نامه را با غلطهای فراوان چاپ کرده که درین جا اصلاح شده وذکر غلطهایی که دراصل بود درین جا زاید می نمود.

را جزو افسران هیئت نظامی خود معرفی کرده است .

نامهٔ دومی که فتحعلی شاه بناپلئون نوشته و نسخهٔ اصل آن در بایگانی پاریس موجودست تاریخ ندارد و نسخهٔ آن درمنشات نشاط هم نیست وازین جا پیداست که او انشا نکرده است ومتن آن ازروی نسخهٔ اصل بدین گونه است :

«خدیو فلك جاه معظم دارای خورشید رای مکرم خسروقضا عزم قدرهمم دوست بلند اخترمعالی‌شیم امپراطورمعظم مفخم پادشاه مملکت فسیحة المسالك فرانسیس که گوهروجود معدلت نمود زیب افزای دیهیم سلطنت و تاجداری واختربخت فیروز ضیا بخشای‌فلك دولت وشهریاری باد . مبار کنامهٔ آن دوست خجسته درزمانی بصنوف سرور وبهجت پیوسته رسید ، شمع آسا روشنی بخش انجمن محبت و گلبن صفت زیب افزای چمن یك جهتی کشت بتازگی جلوس .. (۱) وعقد وعهد دوستی این دو دولت پرداخته‌و الفت قدیم این دوشوکت قویم راشرحی تازه ساخته تقاضای خاطردوستی ذخایروخبایای ضمیرعظمت مظاهر را بترسیم مراسم یك جهتی‌وتبیین مبانی یگانگی درطی آنست‌ظاهر گردانیده‌،دل محبت مایل را ازتنظیم مهمات آن دولت ابدآیت‌ابتهاجی کامل حاصل‌شد. بی‌نهایت خرسند وخوشوقت شدیم،مراودت ومرابطت وموافقت دولتین علیتین ایران و فرانسه امروزی نیست قواعدالفت وضوابط محبت ازسوالف اعصارفیمابین این‌دوشوکت پایدار برقرار بوده وتجدید عهود عهداً بعد عهد برمراسم یك جهتی ودوستی‌افزوده،آری مسافت مابین را تدارك ازنزدیکی دلها کرده‌اند.اکنون نیزاز هرجانب شایسته است که ابواب مراودت بازواسباب مراقبت برسازآغازباشد وثمراین یك جهتی و مهر براولیای آن دولت ظاهر و مقصود خاطر ها حاصل گردد.سزاوار رسم دوستداری چنین است که گاه‌وبیگاه خاطردوستان را ازوصول نامه‌های دوستانه مشعوف سازند.ایام شوکت‌وکام گاری مستدام باد .»

پس ازآن نامهٔ دیگری دربایگانی‌فرانسه هست که‌آنهم تاریخ ندارد ودرمنشات نشاط نیست ومتن آن بدین گونه است :

«چندانکه سفینهٔ‌گردان لنگرافکن وسواحل مستقیمة‌المراحل دوران‌دارالقرار کشتی نشینان جهان کون ومکانست سفاین وجود معرکه‌آرای عرصهٔ شهامت و هنگامه سرای مضمار بسالت ، ناظم مناظم ملك وملت ، متمم امورشوکت ودولت،جوهر شمشیر جلادت وخصم افکنی،عنوان جریدهٔ دانشمندی وفرزانگی لنگر کشتی‌عزت‌واقبال،ناخدای دریای حشمت‌وجلال،زبدهٔ‌دانش پژوهان عدالت گسترعمدهٔ‌خردمندان ملك‌پرور،مقوم‌قوایم

(۱) دراصل‌سه‌کلمه هست‌که بواسطهٔ ساییده شدن‌کاغذ خوانده نمی‌شود

محبت ابد تاسیس بونی فارت(١) وسرهنگان جلیل الشان ممالك فسیح المسالك فرانسیس شیدالله ارکان جلالهم ازامتعهٔ کامیابی وحصول مرام گران باروازتـرا کم تهاجم امـواج حادثات برکنار باد. بعد ازتأکید مبانی ایتلاف واستیناس برمرآت خاطرمهراقتباس عکس پیرامی سازدکه چون فرمانفرمای ملك روس رسم تودد مصافات راکـه درصحیفهٔعوالم امکان نقشی شریف‌تر ازآن مندرج نیست نسبت بسلاطین اکثری ازممالك متروك وبعدم صواب اندیشی وملاحظهٔ وخامت عاقبت طریق معاندت ومشاجرت راباهریك ازفرمانروایان ولایات قرب جوارمسلوك داشته ودرین سال باندیشهٔ آنکه ایدی تطاول بسرحدات ممالك ایران دراز وابواب استیلا درین حدود برچهرهٔ خود بازدارد غافل ازاینکه صعوه را در آشیانهٔ شاهباز آغاز تمکن ممتنع الوقوع وآسایش غزال در کنارشیرژیان مستغرب وممنوع است سپهبدی را با معادل چهل‌هزارلشکرودویست اراده (٢) توپ وآلات حرب بتملیك ولایات ایروان که ازملحقات مملکت آذربایجان وازولایات مضبوطهٔ سرکار خلافت بنیان است مأمورولوای عزیمت بجانب این ثغورافراخته‌اند . چون صورت این وقایع درآیینهٔ ظهورانطباع پذیر ومسموع سمع کارپردازان دولت عدالت سیر گردیدکه سپهبدمذکور با جنود خویش آغازمداخلت درین حدود نموده وابواب تطاول ودرازدستی برچهرهٔحال اهالی آنجاگشوده است مواکب قیامت آشوب والویهٔ نصرت اسلوب بدون اینکه باجتماع مجامع لشکرممالك پادشاهی پردازد ویا سرهنگان و جنـگ جـویان ولایات محروسهٔ خسروانی را برین آگاه سازد با اجتماع فتح اعتیادکه در رکاب مستعد وموجود بـودند بمدافعه ومنازعهٔ آن طایفهٔ ضاله عزیمت پیراگشتند . درزمان تقارب فئتین وتقابل‌جانبین نوایرجدال اشتعال‌پذیرفته عساکربهرام کین وجنود ظفرآیین با تیغ وصمصام جان‌ستان وسنان وخنجرخون فشان برلشکرروس‌متهاجم وحمله‌ور واز زمان طلوع تیرجهان افروز تا هنگام افول وغروب درآنروز بسفك دماء وقطع اعضاء وبریدن رؤس ودریدن‌صدور وقمع هستی‌آن گروه ضلالت دستورقیام واقدام نموده مساوی دوازده هزارنفرازمعاندین مزبورین را روانهٔ عدم وخاك معرکه را با خون ایشان‌آغشته وتـوام ساخته اکثری از توپخانه‌وادوات طعن وضرب‌ایشان متصرف فیه لشکرنصرة توامان‌گردید . سپهبدمذکور بقیةالسیف عسکرخویش را چون مستغرق بحربلا وفنا مشاهده ونـایرهٔ سطوت وصلابت غازیان فیروز جهانسوز را ملاحظه نمودند ازمعرکهٔ گیرودارفراروگریزان روی بجانب دیارادبارخودنهادندوعساکرنصرت متظاهرتا حدودگرجستان علی التعاقب بقتل‌آنگروه

---

(١) پیداست که مراد بناپارت نام خانوادگی ناپلئونست

(٢) دراصل : عراده

پرداخته ومساحات این سرحدات را ازلوث وجود ایشان پاك ومصفی ساختند و مواکب جهان گشا ازفضل ایزد بی‌همتا ظفرمند و نصرة اندوز بمستقرخلافت کبری منصرف گردیدند. ازاینکه عسکرروس درحدود مملکت محروسهٔ سلطانی دست هدم و و یرانی گشوده‌اند پیشنهاد همت آسمان نهمت آنست که درسنهٔ آتیه بالشکری انجم احتشام ومعشری‌ملالا کلام بعزم تلافی وانتقام بجانب ملك روس‌انتهاض‌و ولایات قزلر وآن نواحی را عرصهٔ قتل و تاراج ساخته الویهٔ استیلا واستعلا درآن حدود بر افرازیم و فرمانفرمای ملك مزبور از قراری که ازمطلعین ومترددین استماع می‌افتد با اهالی مملکت فرانسیس درمقام ستیزه جویی وعناد و منازع و جدال انگیز باآن دولت قوی بنیاد می باشد و مکنون خاطر اشرف آنست که بنیان اتحاد وموافقت بین‌الدولتین قرین استدامت‌واستقرار واین رسم الفت و مواحدت موبدا و مخلدا بین الجانبین مستحکم وبرقرار باشد . بناء علی هذه‌المراتب رقم نگارخامهٔ التفات ختامه می گردد که درفصل بهار که موکب جهان گشا واعلام آسمان فرسا بجانب مملکت روس نهضت پیرامی گرددآن موسس اساس دولت و حکمرانی نیز ازطرفی که معبرومسلك عسکرمملکت فرانسیس‌است لشکری گران‌وسپاهی بی کران تعیین وعازم آن سرزمین سازندکه ازین جانب جنود انجم حشر پادشاهی واز آن طرف اجناد ظفر پرورآن مملکت پناهی آغازمداخلت بملك روس نموده کوس ونای رعدآوای کینه خواهی وانتقام را درساحات آن صفحات بلندآوا وفتنه جویان آن دیار را قرین انواع استهلاك وفنا سازیم وبطریقی که باید وشاید بانهدام وانعدام آن مملکت پردازیم که بعدازین دراعوام عدیده فرمانفرمای آنجا باین گونه اعمال ناپسندیده جسارت پیرانگردد وقدم ازمراحلی که پایه ومراتب اوست خارج نگذارد . شرایط ومراسم ایتلاف وموالفت وضوابط قواعد استیناس مقتضی ومستلزم آنست که همهٔ اوقات بمقالید مکاتبت دوستانه ابواب مصافات وموالات درمیانه بازوتقدیم رسوم موافقت ومطابقت راآغاز نموده بدستیاری خامهٔ مؤالفت نگارمطالب ومهمات را برصفایح ابرازواظهار مرفوع ومشروح سازند ، باقی روزگارحکمرانی بروفق آمال وامانی باد » .

پیداست این نامه را فتحعلی شاه در همان سال ۱۲۱۹ که روسها بایران حمله کرده‌اند وجنك اول ایران با روسیه درگرفته بناپلئون نوشته است و ازین قرار پیش ازنامه‌ای که قبل ازین نقل کرده‌ام نوشته شده است . از لحن این نامه پیداست که شاید فتحعلی شاه مقدم بنامه نویسی شده وهمینکه خود را درخطرجنك با روسیه دیده وشنیده بوده است که ناپلئون هم با روسها رقابت ودشمنی دارد پیشنهاد اتفاق واتحاد باو کرده است وشاید اندیشهٔ اتحادنظامی درمیان ایران وفرانسه بوسیلهٔ این‌نامه نخست ازفتحعلی

شاه برخاسته وسپس ناپلئون آنرا دنبال کرده باشد .

نامهٔ دیگری که در بایگانی دولت فرانسه ازفتحعلی شاه بناپلئون هست بازتاریخ ندارد اما آغاز آن در منشات نشاط (۱) هست و در صدر آن نوشته شده « بیکی از سلاطین نوشته » . در میان نسخهٔ اصل که در بایگانی فرانسه است و آنچه در منشات نشاط چاپ شده اندك اختلافی هست ، نسخهٔ اصل موجود در بایگانی فرانسه را اساس ومتن قرار می دهم و اختلاف نسخه را که در منشات نشاط چاپ شده است در هلالین ثبت میکنم :

«خداوندی را بنده‌ایم و کردگاری را پرستنده که بی‌سزا نبخشد و سزایی هم او بخشد، گل ازگل آورد ومهر ازدل، آرایش بوستان ازچهرگلها دهد وآسایش‌دوستان از مهر دلها، بلبلان را با هزار دستان در پیشگاه دستان شاخ کاشف اسرار باغ سازد و بریدان رابی هیچ دستان ولاغ از بی‌داستان همدستی‌دوستان‌واسطهٔ ابلاغ وپس ازنیایش (ستایش) یزدان پاك درود ما برپیام‌آوران نیکو نهاد ورهبران مبدء ومعاد وازآن‌پس سلامی‌دوستانه وتحیتی بی کرانه نثارانجمن [حضور آفتاب‌ظهورآن(۲) ] مهین‌خسرو یگانه شهریار کامگار نامدار خدیو جودگستر عدل شعارکرم پرور بی‌دریغ خداوند نگین و تیغ نیروی دست جهانگیری قوت بازوی دلیری همایون نوای نای [ملك ستانی و] کشورگشایی برترآوازهٔ صیت گیتی خدایی ، پادشاه ذیجاه سپهربنگاه [ملك دستگاه] برادرمعظم مکرم امپراطوراعظم اکرم شهریارممالك فرانسه وایطالیا (فرانسه و ملك ایطالیا) لازالت رایات اقباله ملفوفة بالعزوالنصر وقصور اجلاله مصروفة عن‌الکسر و القصرساخته ، مکشوف رای ملك مهر (رای مهر) ضیای گرامی میدارد (می‌داریم) (۳) که نامهای دوستانهٔ آن‌برادرنامداریگانه درفرخ‌ترین اوان ونیکوترین زمان بدیدهٔ یك جهتی، ودوستی ملحوظ وازشهود ومضامین محبت آیینش که حاکی فتوحات عظیمه برای اولیای خجستهٔ دولت قویم بوده بغایت مبتهج ومحظوظ گشته و وضوح مراتب یك جهتی وهواخواهی ما ازآن گذشته است که اکنون حاجت شرح وبیان وذکرواعلان باشد . بر آن برادرمعظم این معنی پیدا ومعلوم شده‌است ومکرر نامهای دوستانه بهمراهی‌سفرای فرزانه فرستاده مکنون خاطرخود را درمجاری مهمات یك جهتی ودوستی بر رای مودت آرای آن برادرمکرم شرح داده‌ایم وازقراری‌که این نوبت نامهٔ مکرم آن برادرمعظم رسیده‌وازمقصدمدعای دوستانه‌حاوی اشعارواظهارنبوده‌چنین نمود که‌مقاصدوضمایرما بر

(۱) گنجینهٔ نشاط چاپ طهران ۱۲۸۲ ص ۹۶

(۲) آنچه درمیان دوقلابست درنسخه چاپی منشات نشاط نیست

(۳) درمنشات نشاط بازماندهٔ مکتوب ازین بعد دیگرضبط نشده است

آن خجسته برادر چنانکه (١) مقصود و مراد خاطر دوستی اثر ست هنوز آشکار و ظاهر نگردیده است . بنابرین عالی جاه رفیع جایگاه فطانت و درایت اکتناه صداقت و راستی انتباه عمدة الاشباه موسی ژوآنین (٢) را که دراوقات توقف درین حدود در خدمات دوستی و یك جهتی این دودولت مسعود لازمهٔ کوشش وجهد کرده بود از تفاصیل ضمایر و مکنونات خاطر ما آگاهی بهم رسانده روانهٔ خدمت حضرت سپهر بسطت ایمپراطوری نموده بدین نامهٔ دوستی ختامه نیز محرك سلسلهٔ یك جهتی و یگانگی گردیدیم . مشارالیه بعد از شرفیابی دریافت حضور ساطع النور آن فرخنده برادر کامگار نظر بکمال اطلاع و استحضاری که دارد تمامی مهام و امور و جمله مقاصد و مطالب نزدیك و دور را چنانکه (١) بایدو شایدحالی ومعلوم رای یك جهتی اقتضای آن طراز بخش اورنك ایمپراطوری نمایدو چنانکه (١) خاطر دوستی ذخایر ما خواهان و طالب مقتضیات یك جهتی و دوستی آن برادر والاگهر می باشد از آن جانب نیز آن همایون برادر درمقام اقدام بر شروط و ایفای عهد و یگانگی بوده رسوم معاهدات دوستانه را مهمل نگذاشته حال که بمراد هواخواهان عایقی و مانعی برای آن برادر گرامی نیست دراتمام مقصود و معهود اهتمامی داشته باشند. همه روزه منتظر وصول نامهای دوستانه از آن برادر یگانه می باشم. باقی ایام سلطنت و ایمپراطوری مستدام و بردوام باد » .

ژوانن که حامل این نامهٔ فتحعلی شاه بناپلئون بوده نخست پس از ژوبر از جانب وی بسفارت بایران آمده و پس از آنکه گاردان مامور طهران شده از اعضای سفارت او بوده است . ازین نامه معلوم میشود که ژوانن یك بار بایران آمده و در بازگشت این نامهٔ فتحعلی شاه را با خود برده است و بار دوم باگاردان بسمت عضویت سفارت او بایران آمده است .

نامهٔ دیگری از فتحعلی شاه بناپلئون که نسخهٔ اصل آن در بایگانی فرانسه هست باز درمنشات نشاط (٣) قسمتی از آن ضبط شده و آنرا نیز بهمان سیاق سابق نقل میکنم :

« نخستین ذکری که ما یکدلان را سزاوارست سپاس خداوندیست یگانه (خداوند یگانه ایست) جل و تعالی شانه (جل شانه) که ما را توقیع یك جهتی (الفت) از دیوان قدرت اوست و شخص یگانگی درظل وحدت او ، همه را کفیل است و (کفیل و) هو نعم الوکیل و ازآن پس درود پیام آوران و رهبران (راهبران) که از کثرت خویش بر وحدت

---

(١) دراصل : چنانچه

(٢) Jouannin سفیر ناپلئون پس از ژوبر و پیش از گاردان

(٣) ص ٩٠ و ٩١

حضرت اودلیلند و با اختلاف شرع و کتب (شرع وافتراق کتاب) راهنمای یك سبیل و بعد [ (١) سلامی که مخزن دوستی را رخشان گوهرست و سپهریك جهتی را تابان اختر و دعایی که گلغونهٔ چهرهٔ خلوتیان تمناست وغازهٔ گونهٔ هراگیان مدعا نثار انجمن خلد اثر شهریارمهرنظرسپهرمنظرگردون مکین زمین تمکین مایهٔ عقل وپیرایهٔ تاج وتخت موج بحراجلال واوج چرخ اقبال خدیواکرم افخم ایمپراطوراعظم پادشاه ممالك فرانسه و ملك ایطالیا که تافلك‌رامدارست وزمین را قرار تختش پاینده وبختش فزاینده بادساخته] مکشوف رای مهرضیاومشهود ضمیرموالفت پیشه میدارد (مهرضیا میدارد) که چون نضارت‌اشجاردوستی (طراوت اشجار) ازاوراق(تواتر) نامه‌وکتابست ودرگلزار(گلشن) یك جهتی خامه را منزلت سحاب ، نشید رسولان درمحفل دوستان تغرید بلبلان و ساحت بوستانست وسزاوارما یکدلان چنانکه‌گاه وبیگاه از مجاری احوال خود یکدیگر را آگاه سازیم(احوال یکدیگرآگاه‌باشیم) [ (١) وبتحریرمکنونات ضمیروارسال سفیری خبیرپردازیم] تاکارها برکارگاه حصول با نقش یکرنگی صورت بندد وآرزوها از هر جانب بسلك یك جهتی پیوندد (کارگاه مقصود نقش یك رنگی‌بندد ومراد خاطرهااز دو جانب بهم پیوندد) [ (١) وازین‌راه‌بعد ازفرستادن عالی‌جاه عمدةالخوانین الکبارعسکر خان افشاروعالی‌شان میرزا علی بیك را بهمراهی زبدةالاکابرموسی غاردان (٢) روانهٔ صوب حضورآن یگانه واکنون که عالیشان زبدةالاعیان موسی بونتان (٣) عازم ادراك سعادت حضور بوده ازتحریراین‌یك‌جهتی نامه‌مطلب‌نگار گزارش اموری گردیم . بعون‌الله تعالی سبحانه مجاری مهمات این حدود برونق مرام‌خاطرمهرانگیزوساغرتمنای‌دوستان ازبادهٔ حصول لبریزست . عالی جاه مفخر الاشباه جنرال غاردان خان را درحضرت یك جهتی دولتین قاهره تقدیم مهام را با قدمی ثابت وعزمی استوارست ودیگران هریك‌در رکاب یگانگی شوکتین باهره بانجام‌کاری سزاواروبی‌سپار ] ، درین وقت یکنفر ایلچی ازجانب ینارال‌کدویچ (٤) سپه سالار روس باذن و اطلاع پادشاه روسیه (درین وقت سفیری ازجانب دولت روسیه) وارد این حدودوکارگزاران‌ما را [ باستحضاروصوابدید جنرال غاردان] با او مقالات و مکالمات اتفاق افتاده ( مکالمات چند رفته بود ) جوابی که بدو دادیم (گفتیم) همین بوده که کفیل هر یك از امورماآن برادر جلیل است ( که آن برادرجلیل درهریك ازامورماکفیل است ) بهرچه نشان قبول نهد (نهند) ما را رضاست‌وبهرچه رضا دهد [ازجانب ما ] ممضی بهرکه صلح‌آرد جنك نجوییم وهرکجا

---

(١) این قسمت که درمیان دوچنگست درمنشات نشاط نیست

(٢) Mr. Gardane

(٣) Mr. Bontemps (٤) Général Goudovitch

(بهرجا) شتاب آرد (جوید) درنك ؛ مارا دل برهوای اوست و مراد ما رضای او ، تفصیل مقالات و جملهٔ مهمات را جنرال مشارالیه علی ماجری لدیه باولیای آن دولت علیه اعلام و اعلان داشته (مقالات را فلان خبیر و آگاه است) (١) گزارش خطاب و جواب کماکان نوشته است، مجملا با دوست و دشمن قول و پیشهٔ ما همین است و همیشه اندیشه ما چنین، در نیك و بد هر کار آن برادر نیکو سیر مختارست و ما را درمطاوی این مهم چشم براه اعلام و اشعار و این معنی محتاج بتذکار و تکرار نیست، پیوند عهد و شرط همانست که بدست یك جهتی و اتحاد بسته‌ایم و در انتظار نتایج و آثار آن نشسته. هرچه پسند رای صواب آرای آن پادشاه آگاه است مراد و دلخواه ماست، شایستهٔ رسم محبت و دوستی آنست که اغلب اوقات از ارسال مراسلات یکانگی آیات و ارجال و انواع مهمات خاطر دوستان را قرین بهجت و شادمانی سازند. باقی ایام سلطنت و فرمانروایی مستدام باد ».

پیداست که این نامه را فتحعلی شاه بوسیلهٔ بونتان برای ناپلئون فرستاده و پس ازماموریت عسکر خان و میرزا علی بیك بدربار ناپلئون بوده است و پیش ازین نامه که فتحعلی شاه عسکرخان و میرزا علی بیك را بسفارت بفرانسه فرستاده نامهٔ دیگری بـا ایشان روانه کرده است و گاردان نامی که با ایشان رفته قطعاً آلفرد دو گاردان (٢) پسر ژنرال گاردانست که با پدر بایران آمده و پس ازچندی بفرانسه بازگشته است. درین نامه اشاره‌ای بفرستادهٔ ژنرال گوداویچ فرمانده اردوی روسیه بایرانست و درین زمینه پیش ازین درقسمت‌های دیگراین کتاب که درصحایف ١٢٥- ١٢٦، ١٣١، ١٣٣-١٣٤، ١٣٩- ١٤١، ١٤٦، ١٤٨، ١٥٠- ١٥١ چاپ شده‌است اسناددیگری انتشاریافته است. این نامه فتحعلی شاه مقدمهٔ وساطت ومیانجی گریست کـه دراختلاف میان روسیه وایران فتحعلی شاه از ناپلئون انتظارداشته است وچنانکه پیش ازین گذشت بجایی نرسیده و حتی بزیان ایران تمام شده است.

آخرین نامهٔ فتحعلی شاه خطاب بناپلئون که نسخهٔ اصل آن در بایگانی دولت فرانسه درپاریس باقیست اینست که پس ازاین ثبت می‌شود. نسخهٔ این نامه درمنشات نشاط نیست، واین میرساند که این نامه را دیگری بجزاو نوشته است. متن این نامه ازروی نسخهٔ اصل بدین گونه است :

« آغاز هر ذکری که برزبان ناطقه آید و انجام هرفکری که مشاطهٔ خیال چهرهٔ حسن مقال بدان آراید سپاس خداوندیست یکتا و حکیمی است بی همتا که امتزاج کیفیات وازدواج

---

(١) ازین جا ببعد دیگر درمنشات نشاط ضبط نشده است

(٢) Alfred de Gardane

عنصریات را با همه تباین ترکیب وتضادطبیعت چندان خاصیت اتحاد ورابطهٔ انسداد داد که پیکر لطیفی چون خلقت شریف انسانی چنان آراستهٔ عرصهٔ وجود آمد که مسجود ملك و مقصود فلك گردید ، سبحانه وتعالی شانه وعظم سلطانه ودرود نامعدود بر پیام آوران و فرستادگان پیش ورهبران پاکزاد وپاکیزه کیش که بتواتر رسالت و توارد بلاغت مخبر ربط اول و آخرند وشارع مسلك باطن وظاهر، برهان دلیلند ومفسر آیات فرقان وانجیل، علیهم صلوات الله الملك الحبیب . از آن پس هدایای بهیهٔ محبت و اخلاص ، که از بسیط مرکز دل بحمل مطایای وهم مرحله پیما بمنزل قبول وموقف شهود تواند رسید معروض پیشگاه حضور همایون پادشاه ذیجاه فلك خرگاه انجم سپاه خورشید سایه جمشید پایه دوست نواز دشمن گداز ظلم سوز عدل اندوز قبضهٔ شمشیر سطوت ودلیری پنجهٔ ساعد کشور گشایی وملك گیری نظام بخش اقطار ممالك امن ساز شوارع ومسالك خوف پرداز مهالك طراز دانش وفرهنگ زیب اکلیل دیار فرنگ برجیس عتاب بهرام جنگ فلك شتاب زمین درنگ محسود دشمنان مقصود دوستان شاهنشاه سپهر گاه بلند بارگاه سترك ایمپراطور بزرگ حکمران ممالك فرانسه وناوار (١) ، تادر زیر مسدس جهان راهبان چرخ طیلسان پوش ظلام وزنار بند مجره و ناقوس نواز عقد ثریاست دیر بخت وجاهش از ترنم اذکار زبور دولتیاری بنغمات داودی بر آوازو شاهد مسلسل موی عنبرین بوی اقبال درصوامع تخت گاهش غالیه سوز وحجله طراز باد اظهار داشته وبخامهٔ راست نگار بر اوراق خلوص نگاشته میشود: هرچند درین مدت نه ازجانب این مهرجوی ذریعة الخلوص که دستور قواعد مخالصت و ترجمان اسرار محبت ومخالمتست مصحوب سفیری خجسته تقریر مرسول پایگاه سریر عدل نظیر گشته ونه ازطرف با هرالشرف آن آفتاب سپهر سروری و سرور ملك عدل پروری در تصدیر التفات نامجات همایون ازرشحات خامهٔ گوهر ریز رشحه‌ای که شارح حالات خجسته آیات وحاکم بر رجوع خدمات وفرمایشات باشد نضارت بخش حدیقه مرام مخلص صافی ضمیر گردید واما ازانجا که بدستیاری خواست خداوندی چون آمیزش ودلبستگی ومهرجویی و پیوستگی میان دو پادشاه خورشید گاه ودو شهریار جهاندار کامکار که برگزیدهٔ کردگارند رخ داده ودرهای اتحاد ویك جهتی بروفق مرام برچهرهٔ تمنای هواخواهان گشاده بر امثال این دوستان گاه وبیگاه لازم می دارد که سپاس بخشایش خدای بجای آوردن واز جدایی و بیگانگی دوری کردن وراه مراودت گشادن بهتر و پسندیده تر دارد وپایهٔ آرامش لشکر و کشور خواهد بود . المنته لله الودود که مجاری اوقات ومهمات این حدود بروفق مرام وساغر تمنا لبریز

---

(١) Navarre نام قدیم ناحیهٔ جنوب غربی فرانسه دردامنهٔ کوههای پیرنه .

بادهٔ کام ، چندی پیشتر که چند تن ازخدمتگزاران دانشورآن سرکار که ازفیض خدمت آن پادشاه نیک اخترحرمان گزین گشته ، وارد ایران زمین و بـرین بوم و بـر رسیدند بمقتضای ارشاد رای ارادت نمای ایشانرا نزدخود نگه داری ودر هر باب لازمهٔ مهربانی و پرستاری بعمل آورده بدین جهات اظهارعهد وخلوص را وسیله دست داده که بارسال فتح الباب سبیلی درپیشگاه حضوربا هرالنور نموده آمد ، بناء علیه فرزانهٔ کارآگاه عارف پر شیوه وراه دانای مراسم موسی براشن (١) که ازجملهٔ چاکران آن دولت سپهر بنیانست برای ابلاغ خلوص نامه ببارگاه گردون خرگاه روانه ، تا برخـی پیغامها یکایك ابلاغ سازد وسپارشهای خلوصانه‌را هریک دربزم همایون بازگوید واز زبان آن یگانه‌دوران پاسخ بازآورد . ازین پس این محبت‌پیشه نیز بپیروی خداوند خویش زنار محبت‌برمیان جان بسته داریم وبا پیوندهای ارتباط ازقیود دوری رسته مترصد ازتوجهات ملوکـانه چنانست که هرروزه ازداستان کارهای آن سامان وارجاع خدمات بفرستادن‌فرستادگان کارآگاه آگاه‌فرمایند وراه را بسیار نخوانند ، که با نزدیك بودن دل‌پیمودن راه دور آسان‌نماید. همواره‌مخالفان مقهوروهواخواهان مسرور، کارها از هرسو بروفق مرام و مقاصد و مهام پذیرای صورت انجام باد».

ظاهراً این نامه را فتحعلی‌شاه پس‌از رسیدن‌هیئت نظامی‌فرانسوی بریاست گاردان بطهران نوشته است . براشن نامی که درین نامه ذکراورفته وحامل‌آن بوده است‌معلوم نیست کیست ودراسنادی که دردست داشتم نتوانستم این کس را پیدا کنـم . ممکنست از همراهان گاردان بوده باشد که با وی بایران آمده اما درایران نمانده و بزودی بفرانسه بازگشته است وممکنست مراد بواسون آتاشهٔ سفارت باشد که‌نام‌او راتحریف کرده باشند .

گذشته ازین‌نامها که نسخهٔ اصل آن دربایگانی دولت فرانسه درپاریس بـاقیست درمنشات نشاط اصفهانی‌چند نامهٔ دیگرهست که تنها قسمتی‌ازآغازآنها راضبط‌کرده‌اند ونه تنها ازعناوینی که درآن‌نسخه برین‌نامها گذاشته‌اند بلکه ازفحوای آنها نیز پیداست که ازجانب فتحعلی شاه بناپلیون نوشته شده ونسخهای آنها رابهمان‌ترتیب که‌در منشات نشاط ثبت شده وبا همان عناوینی که درآن کتاب گذاشته‌اند عیناً نقل می کنم :

**«ایضاً (٢) بناپلیون پادشاه فرانسه نوشته شده (٣)** : شکرومنت خداوندی راکه‌شکرش نعمتیست واقرار برمننتش‌خودمنتی، درپیکر آدم ازدمی‌صفوت‌روح نهاده‌ونوح

---

(١) ظاهرا مراد Mr. Brachon نامی فرانسویست .

(٢) دراصل پس ازنامه‌ای که درصحایف ١٦٤-١٦٦چاپ شده‌آمده است .

(٣) ص٩١-٩٢ ازچاپ سابق‌الذکر

را بجودی خلعت نجات داده ، پور آزر از گلزار حلتش گلی آتشینست و نور طور بـر اطوار نوریتش آیتی مبین ، عهد خضر را اگر با ابد عهدست بین یدیه و کلمهٔ طیبه را اگر تکلم درمهد یصعد الیه ، دست رسالت را خاتم از نقش محبت اودرانگشتست وختام نبوت را از مهراومهردرپشت ودرود فراوان برایشان و نزدیکان وخویشان بادو بعد گوهردعایی که پروردهٔ دریای ضمیرست واختر ثنایی که برمنطقهٔ مهرش مسیر شایستهٔ نثارانجمن انجـم خدم شهریار کشورگشا جهانگیرجهان آرا فرمانده فرمان روا عدل نگارظلم زدا طراز تخت و گاه زیوربخت وجاه صباح بزم را مهری تابان رواح عزم را ماهی شتابان پادشاه مکرم خسرومعظم خدیوا کرم ایمپراطوراعظم ممالک فرانسه وایطالیا که روانش شاد وجهانش برمراد باد . شهریارا کامگارا ، ازروزی که ما بین این دو دولت جاوید مدت عهد یگانگی بسته وشاخهای گلبن یک رنگی بهم پیوسته است تا کنون بمیامن بختهای فیروز روزی نرفت که رشتهٔ دوستی دردست الفت تابی نبیند و گلشن یک جهتی ازمشرب صفوت آبی ، خصوصا درین اوان که عالیجاه فلان (۱) ازحضرت سپهر بسطت مرحله پیمای طریق مراجعت گشته وازعرض مهربانیهای کارگزاران آن درگاه شرح الطاف آن فروغ بخش مصابیح دولت وجاه ضیا افزای انجمن محبت گردید و الحمدلله ازهردوجانب دقیقه‌ای از رسوم یك جهتی متروك نیست و گامی جز بنیروی عهود یگانگی مسلوك نه، کارگزاران دولت ازین سوا گر بر الواح ضمیر نقش بندند صفحات خاطرها ازآن جانب مرآت صافیست وهواخواهان شوکت از آن صوب اگر دربیان مهمی سخن رانند مصداق زبانها ازین جانب ترجمانی کافی وازین روآیینهٔ اقبال دوستان پاکست ومنطق آمال دشمنان پرخاك، بریدان ومعتمدان این دولت درآن حضرت نسر آسا و بخت سان سایر وعا کفند وایلچیان آن حضرت درین دولت فلك نشان اقبال مثال دایر وواقف ودرخـدمات حضرتین فلک بسطت ثابت ومستقیمند ودرعین استقامت گاه راجع وگاه مقیم در نبوت والسلام» .

پیداست که این نامه مفصل تر ازین بوده ودر نسخه برداشتن پایان آنرا حذف کرده اند.

پس ازآن این نامه است (۲) که پیداست آنرا هم بناپلئون نوشته‌اند :

«**کذلك بیکی ازسلاطین نوشته شده** : شایستهٔ هـر آغازسپاس شهریار بـی انبازیست که همه را بدونیازست وازهمه او بی نیاز در همه هستی جزو یکی نیست و در یگانگی اوشکی نه ودرود وافر مرپیغمبران ورهبران ورسولان وپیروان را که بـدست

---

(۱) پیداست که نام این کس را در نسخه برداری حذف کرده‌اند وچون مقصود ازآن سفیر ایران دردربار ناپلئونست باید میرزا محمد رضای قزوینی یا عسکرخان یکی ازدوسفیری باشد که فتحعلی شاه بدربار ناپلئون فرستاده است .

(۲) ص ۹۲ همان چاپ

سعی ایشان ذرهای معرفت وشناخت بازست و کار ملک وملت بسازد وازان پس گلهای دعایی که ازانفاس مسیح برگشاید نه ازباد بهار وساغر ثنایی که ازلب خضر باز آید نه از کف باده گسار هدیه و نثار انجمن مهر آثار شهریار فلک بزم قضا عزم قدر رزم خدیو مهر افسر جود پرور داد گستر خسرو ماه طیش بهرام جیش ناهید عیش دارای انجم حشم ابر کرم بحر شیم برادر مکرم معظم مفخم امپراطور اعظم که حسرت دشمنانش چون بهجت دوستان زیاده و آمال نیك خواهانش چون آجال بد اندیشان آماده باد ساخته مکشوف رای جنت آرای می‌داریم که هنگامی که برچهر مهرورزان این دو دولت ابواب سعادت بازوسفیر تقدیر با کارگزاران این دوحضرت همراز بود فلان (۱) سفیر با نامه‌ای که فلانست وارد شد.»

پایان این نامه را هم درین نسخه حذف کرده‌اند و پیداست که این نامه پس از وصول سفیر بهریار ایران نوشته شده ، هرچند که کلمهٔ امپراطور که درین نامه بکار رفته دلالت قطعی برین نمی کند که بناپلئون نوشته‌شده باشد وممکنست تصور کرد که شاید بامپراطور روسیه نوشته باشند اما چون این نامه در منشآت نشاط آمده وتا نشاط زنده بوده روابط ایران با روسیه تیره بوده‌است می‌توان بیشتر این عقیده را پیروی کرد که بناپلئون نوشته شده‌است .

پس از آن بازنامهٔ دیگریست (۲) که بدین گونه است :

« **ایضاً کذلك :** لآلی ستایش و سپاسی که در رشتهٔ تهلیل و توحید بتالیف اذکار بنانی وتصریف ادوار لسانی منعقد ومنسلك آید وجواهر حمد وثنایی که در سلك تسبیح وتمجید بتدویر انطباق فلکی وتصغیر اشواق ملکی مولف ومرتبط باشد سزاوار پیشگاه کبریای خداوند بنده نواز یگانهٔ راتبه ساز آشنا و بیگانه موجود کعبه و دیر موجد اقامت و سیرست ، مقدری که دست قدرت بی مثالش درمواد اضداد صوری با همه تباین ودوری چندان خاصیت اتحاد نهاده که ازآمیزش آتش وآب وامتزاج باد و خاك خلقتی لطیف چون پیکر شریف انسانی صفت قوام پذیرد و ازتفاعل کیفیات متخالفه وتقابل انفعالات مترادفه با حسن الوجوه سمت التیام گیرد و بتعلق نفس و بدن با غایت اختلاف ازاثر ایتلاف مسجود ملك ومقصود فلك گردد ، مدبری که ازاثر حکمت بی همالش چنانکه در اجتماع و اتفاق اضداد آثار نیك و نتایج نزدیك نهاده تباعد وافتراق انداد رانیز اثر حصول مقصود ومراد نیزداده است نیرین اعظمین آفتاب و ماه رونق بخش این بلند خرگاه وظهور نورو کمال ظهور درحالت جدایی ودوری این وآن وتباعد و تقابل مقام ومکانست تعالی شانه وتبارك سلطانه ودرود مسبحان افلاك برروان پاك رسل وانبیا و خلفا واوصیا که بتواتر ابلاغ و اخبار وتوارد کتب وآثار کاشف پیوند اول وآخر وشارع

---

(۱) بازنام سفیر را درنسخه حذف کرده‌اند

(۲) ص ۹۲-۹۳

مسلک باطن وظاهر ومخبر ربط قدیم وجدید ومظهر شقی وسعید ند، علیهم الصلوات جمیعاً مالف الانداد وخالف الاضداد و بعد هدایای دعایی که از بسیط خاك بحمل مطایای افلاك بمنزل استجابت وموقف اجابت شتابد واذکار ثنایی که درادوار انجمن سروش تموقع تذکار ومورد قبول یابد نثار پیشگاه حضور پادشاه فلك دستگاه انجم سپاه خورشید سایهٔ جمشید پایهٔ دوست نواز دشمن گداز عدل اندوز ظلم سوز قائمه سیف دلیری پنجهٔ ساعد ملك گیری نظام بخش ممالک امن ساز مسالک خوف پرداز مهالک سلطان معظم برادر مکرم ایمپراطور اعظم که تادر دیر مسدس جهان راهبان فلک هر شام طیلسان ساز ظلام وزنار بند مجره وصلیب آویز جوزا وناقوس نواز ثریاست معابد تخت وگاه وصوامع بخت وجاهش دراذکار زبور خلافت از نغمات داودی پرآواز ومرغان خوش الحان اقبالش دراوج هوای آمال با انفاس عیسوی دمساز باد ساخته مکشوف رای ملک آرا که گنجور عقود موالفت ودستور قواعد مصادقت وترجمان سرایر دوستی ومفسر آیات یک جهتیست می‌داریم (۱)...»

پیداست که پایان این نامه شباهت بسیار باقسمت مربوط نامهٔ اولی که درصحیفه ۱۶۷ آورده‌ام دارد وچون نویسندهٔ هردو نامه یکیست البته مجاز بوده است عباراتی راکه خود پیش ازین نوشته است باردیگر مکرر کند. پس ازین باز نامهٔ دیگریست (۲) که تنها قسمتی از آغاز آن را ضبط کرده‌اند بدین گونه:

**«به یکی از سلاطین فرنك نوشته»:** طراز آغاز هر نامه نام بی نشا نیست جل شانه که او را نه آغازست و نه انجام وهمه راهم آغازست وهم انجام. خداوندی که ترشح سحاب قدرتش در چمن دلهای بیگانه خضرای یك جهتی برویاند وجنبش نسیم مشیتش در گلبن جانهای فرزانه گلهای رنگارنگ یك رنگی بشکفاند، شمیم این کاخ دولت را معطر دارد و نسیم آن غباری برشاخ شوکت نگذارد وپس ازستایش آفرینندهٔ جهان بینندهٔ آشکار ونهان و تحیت و سلام بی کران بروان انبیا وراهبران و رهروان و پیروان ایشان باد...»

پس از آن باز آغاز نامه دیگریست (۳) بدین گونه:

**«ایضاً کذلك:** لالی بی قیاس شکر وسپاسی که ازمخزن انفاس من تکلم فی المهد صبیا ومنطق گوهر اساس آدم و کنت نبیا در رشتهٔ اذکار سبحوا بکرة وعشیا منتظم آید سزاوار نثار در بار بارخدایی که بناخدایی انبیاء رسل وانبیا واقهای کتب و اوصیا کشتی نشینان دریای ژرف عبودیت را با شراع شرایع وبادبان ادیان ازغرفات کفر وطغیان بساحل ایمان وایقان رساند وازمعبر درایت وارادت ببارگاه هدایت وسعادت کشاند، تقدس و

---

(۱) پیداست که بازپایان این نامه را حذف کرده‌اند

(۲) ص ۹۵

(۳) همان ص ۹۵

تعالی شانه العزیز ...»

بازپس ازین (۱) قسمت دیگریست از نامه‌ای که پیداست بناپلئون نوشته شده وهم ممکنست دنبالهٔ همان قسمت پیشین باشد و بدین گونه است :

«ایضاً کذالك: سلامی چون آفتاب رایش تابنده ودعایی چون سهم عزمش شتابنده ثنایی چون ارکان تختش پاینده و تحیتی چون آثار بختش فزاینده نثار انجمن خدیو فلك باور بلند اختر خسرواعظم اکرم برادرمعظم ایمپراطورافخم پادشاه ممالک فرانسه و ایطالیا ساخته لوح ضمیرالفت پذیررا ازنقوش جدایی وتغییرپرداخته برصفایح یك جهتی ویکرایی مرتسم می‌داریم که فلان .... والسلام والاکرام ...»

اینکه نسخه‌ای اصل این چند نامه که درمنشات نشاط هست در بایگانی دولت فرانسه نیست قهرا این فکرپیش می‌آید که شاید این نامها با دشواری کامل که در آن زمان در روابط ایران با فرانسه بوده است بپاریس و بدربار ناپلئون نرسیده باشدوحدس ضعیف تراینست که شاید این نامها اصلا صادر نشده باشد ومیرزا عبدالوهاب نشاط که مامور نامه نویسی بوده‌است پیش ازوقت نامهایی را مسوده‌می کرده وحاضرداشته است که درموقع لزوم پا کنویس کند وبفرستد وبهمین جهتست که نسخه‌ای ازآنها در بایگانی دولت فرانسه نیست . اما این حدس دوم ضعیف ترست و بیشتر بدان می‌ماند که این نامها صادر شده ولی بمقصد نرسیده است .

درمیان آثار نشاط نسخه فرمانی هم هست (۲) که سند بسیارجالبیست و پیداست که فتحعلی شاه برای قدردانی ازخدمات ژزف ماری ژوانـن (۳) کـه سفیردوم ناپلئون در دربار وی بوده وپس ازآمدن گاردان هم درایران مانده وجزوسفارت اوشده است لقب «میرزایی» باوداده است .

درآن زمان این لقب ازمهم‌ترین امتیازات دولتی بود که بعمال درجهٔ اول کشوری می‌دادند وبعمال لشکری لقب «بیک» داده می‌شد و برای اعطای همین امتیازمهم ایـن فرمان را میرزا عبدالوهاب نشاط معتمدالدوله منشی وادیب معروف آن زمان نوشته‌است وصادر کرده‌اند :

«فرمان لقب میرزایی یوسف ژاونین فرانسه : آنکه چـون عـالیجاه مفخر الاشباه عمدة‌الاکابرالعیسویه موسی یوسف مریم ژوانین که درتقریـر ارصاد بطلیموس رابد وحرف بطالی مایوس سازد ودرتحریراصول عجز اقلیدس را درشکل اول بوجهی

(۲) ص ۹۵-۹۶

(۲) ص ۱۱۹

(۳) Joseph-Marie Jouannin

دیگرمحسوس، کلک تحریرش بر الواح بیضا که نموداردست موسیست از زنجیرداودی مثالی مسلسل نگارد و سلک تقریرش که ازعقد لالی الفاظ مریم را خجلت بخشاست گویی ازپی ارتباط کلام پیوندی ازرشتهٔ مریم دارد دیریست که دردیر بندگی ما که در سلک پیشکارانش فلك بانطاق مجره چاکری مزنر نماید زنارارادت اورا برمیانست و در صحف لیل ونهار ازقرآن فجرتاتوریهٔ عشا انجیل اطاعت زبورخامه وزبور زبان در معبد صدق با بندگان ما شرط چاکری وفرمان بری را صلیب بسته و درتسلیم هوای خود برضایی که آمیخته با قضای خداست ازقید تثلیث رسته بود طایرقدرش را ازتوجه همایون ظل اللهی که ازفیض روح القدس بانفاس مسیح دمسازست درهوای عزت قوت پرواز بخشیدیم وازآنجا که قامت راستیش عاری ازلباس التباس وازملبوسات ایرانی متتبع طرز لباس وازفحوای الظاهرعنوان الباطن برصدق یکدلی خود قیاس آورده بود باقتضای من تشبه بقوم فهومنهم اورا درشمار چاکران ایرانی معدود و بلقب میرزایی که ازالقاب دبیران ایرانست سرافرازو باسم میرزا یوسف بین الاقران عزیزوازاخوان ممتاز فرمودیم که در خدمت هردودولت خورشیدآیت ایران وفرانسه مابین المشرقین یک جهتی را قبلهٔ عبادت خود ساخته بیت المقدس وداد این دو حضرت را که کعبهٔ مرادست ازاذکار باقصی النهایه معموروخود را مظهرعنایات خاطرمهرآیات که اظلال انوارطورست سازد».

ازفحوای این فرمان پیداست که ژرف ژاونمرد دانشمندی بوده ومخصوصاً در ریاضیات دست داشته ودرایران جامهٔ ایرانی می پوشیده وشایدهم لباس نظامیان آنزمان ایران را دربرمی کرده است وازاینکه اورا میرزا یوسف نامیده‌اند برمی آید که شاید زبان فارسی را هم فراگرفته باشد.

درمنشات نشاط (۱) این نامه نیزهست :

**«فرمان همایون خطاب بوکیل دولت فرانسه-** آنکه عمدة الاکابر العیسویه فلان بالقابه ازوصول یرلیغ بلیغ عطوفت تبلیغ پادشاهی عزآگاهی اعطاف حاصل نماید که: چون درین اوان ازاهترازالطاف یزدان قدیم وتابش اعطاف خداوندکریم گلزار یك جهتی دولتین بهیتین راآغازربیعست وگلبن وداد وچمن اتحاد را برگ وساز بدیع، افنان نورسته الفت ازدوسوپیوند یکرنگی بسته وشاخسارمحبت ازدوجانب بهم پیوسته است مکنون خاطرمهرمآثرداشته‌ایم که روضهٔ روح بخش یکانگی را بی سفیرسفیردمساز نگذاریم و با نشید بریدی نکته پرداز گلشن یك جهتی راازآهنگ راز پرآوازداریم، اگر بیگانه بدین گلشن پای رساند خامه باشدواگردست صبا برگ گلی برفشاند نامه. درین زمان بهجت علامه بجهة ابلاغ نامه مودت ختامه همایون بحضرت گردون بسطت امپراطوری لازالت احبائه

---

(۱) ص ۱۱٦

منصورین واعدائه مقهورین ، عالیجاه عسکرخان افشار را که ازجویبارارادت ما نهـال وجودش براستی رسته وهزاردستان صداقتش از آمیزش غراب دستـان رسته ، معتمدی خبیروسفیری بی نظیرست ، ازرکاب نصرت مآب پادشاهی روانه وبآن عالی‌جناب فرزانه اعلام می نماییم که فلان ...»

پیداست که این نامه درموقع فرستادن عسکرخان بسفارت پاریس در ۱۲۲۲ نوشته شده و حکم اعتبار نامهٔ او را داشته است وپایان آنرادر نسخهٔ چاپی منشات نشاط حذف کرده اند .

# نامه فتحعلی شاه بوزیرامورخارجه فرانسه

درمیان اسنادی که دربایگانی دولت فرانسه درپاریس هست نامه‌ای نیزاز فتحعلی شاه بوزیرامور خارجه فرانسه است. در روابط میان دول معمولست که تنها پادشاهان بپادشاهان نامه می نویسند ومعمول نیست پادشاهی بوزیر کشوردیگری نامه بنویسدواین نامهٔ فتحعلی شاه خطاب بوزیر امورخارجه فرانسه میرساند که در آنموقع در ایران ازین عادات ورسوم خبر نداشته‌اندو نامه نوشتن فتحعلی شاه رابیکی ازوزیران فرانسه کسرشان او نمی‌دانسته‌اند . متن این نامه ازروی نسخهٔ اصل که درپاریس باقیست بدین گونه است :

«جناب وزارت وامارت مآب دولت و سماحت وبسالت اکتساب دیباچهٔ صفوت و کیاست عنوان فطنت وفراست زیب وسادهٔ محاسن خصایل زینت ارایك محامد و فضایل مرصص بنیان الدوله بالفکرالثاقب موسس ارکان الشوکه بالرای الصائب مهتمم مهام الامم قوام السیف والقلم دبیرروشن رای مشیرملك آرای سنیورمار کی دەسل وزیر بی نظیر ممالك محروسهٔ فرانسه بمواطف مترادف مشفقانه ومکارم کرایم جاودانه معززومؤیدبوده ازهرگونه سوانح کرانه ، همواره مشمول توجهات خاصهٔ شهریارانه . بعد ازتذکارمراسم محبت ووفاق واظهارشرط ملاطفت واشفاق مکشوف ومشهود می‌داریم که چون‌ازروزی که بنیروی اعطاف حضرت خداوند والطاف یـزدان بیچون وچندآمیزش ودلبستگی و مهرجویی‌وپیوستگی میان‌دوپادشاه خورشیدگاه ودوشهریارتاجدار جهاندار که برگزیدهٔ کردگارند رخ داده وابواب اتحاد ویکرنگی بدستیاری مقالید تاییدآفریدگار در بین الدولتین علیتین مفتوح وگشاده گشته،قطع نظرازمداومت میامن بخشایش خدایی ،پرتو مهرورزی‌پادشاه ذیجاه فلك سریرملك ضمیرسیاره خدم ستاره حشم خورشید سایهٔ‌جمشید پایه دوست نوازدشمن گداز پنجهٔ ساعدکشور گشایی وملـك گیری قبضهٔ شمشیرسطوت و دلیری طرازدانش‌وفرهنگ زیب اکلیل‌واورنگ شاهنشاه بلندبارگاه سترك‌ایمپراطور

بزرگ حکمران ممالك محروسهٔ فرانسه وناوار(۱) که تا فلك را مدارست وزمین راقرار پیشگاه آمالش مرقف مامول باد بنوعی فروغ افروز کاشانهٔ دل مهر منزل گشته که تا مرالدهور والاعصار ناز محبت درمیان جان برقرار خواهد بود وشاهد ربط والفت پیرایهٔ آغوش بروکنار، امید ازخداوند لم یزل داریم که این گونه پیوند وارتباط هردودولت روز بروز موجب گسستن امید بد خواهان وشکستن شیشهٔ دشمنان گردد . درچند وقت که چند تن از خدمتگزاران آن سرکار که از درگاه گردون خرگاه آن دولت حرمان پذیرفته وارد این سرزمین شدند بروفق ارادات درون مهرمشحون نواب ما ایشان را درنزد خودنگه‌داشته وهریك را بهرجهت مشمول هرگونه مهربانی و محبت فرمودیم، بدین تقریبات اتفاقیه‌و تدبیرات حسنه بحمدالله اسباب مراودات فراهم آمده مسببات اظهار عهدمحبت راوسیلهٔ خیری دست داده بود که بارسال سفیری فتح الباب سبیلی بدان دولت سنیه نماید و نامهٔ مهر ختامه بپیشگاه حضورخورشید ظهورپادشاه گردون جاه مرسول آید . بناء علیه فرزانهٔ کارآگاه دانای پرشوه و راه موسی براشن (۲) که از مراسم سفارت و راه و رسم رسالت خبیر بوده روانه داشته و بنگاشتن نامهٔ مهرختامه و رقم این پروانهٔ ملاطفت نشانه پرداخته گشت ، تا بخواست خدای یگانه سفیر مشار الیه بعد از رسانیدن خلوص نامه‌سر کار پادشاهی و ملاقات او با آن مهر سپهردانش و فرهنگ بشرح برخی از رازهای یك جهتی و ایتلاف پردازد وآن دستورفطانت گنجور را ازمکنونات ضمیرانورنواب ماآگاه سازد و بران جناب این معنی پوشیده نماندکه درین یك دو سه سال لشکری ازاهالی هر کشوری که درقلمرو نواب ماهستندقدری تفنگ وچند اراده (۳) توپ بجهة لشکرمزبوردرین جا ضرورت یافته چنانچه باهتمامات آن جناب مساوی دوازده هزارتفنگ باده اراده (۳) توپ ویك نفرمعلم که پیادگان لشکررا آداب حرب و قانون جنگ را تعلیم دهد برای لشکریان ما بقیمت وبها که از آن‌سومشخص می‌نمایدمساعدت نمایند وازآنجا بحمل جهازوسفاین بصره فرستاده آیدوقیمت اودرین جا کارگزاران نواب ما بمامورین آن سرکار که دربغداد اقامت دارند کارسازی خواهد نمود وظهوراین محبت ازآن سو بروفورمهربانی ومحبت نواب ما بچندین مراتب خواهد افزود و کماهی این مطلب را نیزسفیرمشارالیه خواهدگفت . اکنون که بمقدرات کردگار روابط الفت ودلبستگی نواب ما باآن دولت سپهر بسطت مربوطست بایدآن جناب صفوت آداب گاهی متحمل برخی زحمات این طرف باشد ، انجام مرام را برذمت همت خود لازم شمارد و این

---

Navarre (۱)

Mr. Brachon (۲)

(۳) دراصل : عراده

زحمات وتمهدعات را بمقتضای همت با فطرت خود زودتر صورت انجام وتمشیت اختتام داده ومساعی جمیله را مضایقه ودریغ نداشته درمعانی ارتباط و ایتلاف بین الجانبین و استحکام مبانی اتحاد بین دولتین مساعی واهتمام تمام و کوشش مالاکلام مرعی نمایند، درادای شرط دولت خواهی وحسن خدمت فکرت خود را از کاردرنگیرند وهرگونه مدعیات را بقلم عقیدت شیم بی‌ملاحظهٔ مغایرت بر لوحهٔ عرض نگارند. باقی ایام خدمت انجام وزارت وصفوت و کامرانی جاودانی باد».

پیداست این نامه را فتحعلی شاه پیش از آمدن هیئت نظامی ژنرال گاردان بدربار فرانسه فرستاده است وبا همان براشن نام که پیش ازین ذکر اورفت روانه کرده است. درین نامه ازدولت فرانسه درخواست کرده است که دوازده هزار تفنگ با ده توپ بایران بفروشند وبا کشتی ببصره بفرستند وپول آنرا دربغداد دریافت کنند. ظاهرادربار ناپلئون باین درخواست‌فتحعلی‌شاه وقعی نگذاشته است زیرا که‌دراسناد دلیلی واشاره‌ای نیست که این دوازده هزارتفنگ وده توپ را بایران فرستاده باشند.

ممکنست که این نامه را عباس میرزا نایب‌السلطنه بوزیرامورخارجه نوشته باشد ومولف کتاب «سیاست ناپلئون درایران در زمان فتحعلی شاه» بخطاآنرا بفتحعلی شاه نسبت‌داده باشد، چنانکه نویسنده نامه همه‌جا دربارهٔ خود «نواب ما» می‌نویسد ودر انشای‌آن زمان این اصطلاح دربارهٔ شاهزادگان رایج بوده نه دربارهٔ شاه.

## مکاتبه عباس میرزانایب السلطنه باناپلئون

گذشته‌از نامهایی که درمیان ناپلئون وفتحعلی‌شاه رد وبدل‌شده‌ونامهٔ سابق‌الذکر که فتحعلی‌شاه‌یاعباس میرزا بوزیرامور خارجهٔ‌فرانسه نوشته‌اند دربایگانی‌دولت فرانسه درپاریس نسخهای‌اصل نامهایی‌هم‌هست که‌عباس میرزانایب‌السلطنه‌ولیعهدایران وحکمران آذربایجان بناپلئون نوشته است. عباس میرزا دردربارفتحعلی شاه اختیارونفوذ بسیار داشته ومخصوصاً در روابط ایران باکشورهای بیگانه مانند روسیه وعثمانی وفرانسه و انگلستان بسیاروارد بوده وبهمین جهة گاهی مستقیماً و بی‌مشورت با پدرش بپادشاهان بیگانه نامه می‌نوشته است وازآن جمله است نامهایی که بناپلئون نوشته ویکی ازآنها بدین گونه است:

«متعالی ازادراك‌عقول‌ومنزه ازدریافت‌اندیشه واوهام ذات‌مقدس مالك‌الملکیست یگانه‌جل‌شانه و بهر برهانه‌که باقتضای‌حکمت بالغه‌واستدعای عنایت سابقه گوهرگرانمایهٔ وجود شهریاران بلند پایه را ازبحرابداع ولجهٔ اختراع بساحل شهودآورده واسطهٔ‌عقد جمعیت‌امم و رابطهٔ نضد فراید افراد بنی‌آدم نمود وآفتاب ذات سایه‌گستر ایشان را در

عباس میرزا نایب السلطنه

از کتاب دوبو

سایهٔ ذات آفتاب پرور خویش چون گوهر در صدف و اختر در شرف پرورده و از موافقت ایشان ابواب امن و امان بر چهرهٔ جهان و جهانیان گشوده غبار فتنه و آشوب از روی عالم سفلی که منبع تباین و اضدادست بآب تیغ صولتشان فرو نشانیده و گلهای خیر و صلاح از شوره زار جهان که منبت شرو فساست باهتزاز صبای معدلتشان برویاینده نهانخانهٔ اسماء و صفاتش راه خیال بسته و بردامن چهرهٔ جلالش گرد زوال ننشسته ، مبدع مبادی جود و مخترع ذات وجود :

| | |
|---|---|
| خداوند گیهان و گردان سپهر | فروزندهٔ ماه و ناهید و مهر |
| نیاز بزرگان گردن فراز | زگردن فرازان همه بی نیاز |

ودرود و آفرین فراوان برروان پاك و گوهر تابناك تاجداران اقلیم بینش و شهریاران کشور آفرینش پیغمبران راهنما و راهنمایان گره گشا تا ماه و خورشید برفلك تابان و تیر و کیوان فروزانست باد و بعد لالی متلالی دعوات صافیه که گوش شاهد وداد را بنیکوترین وجهی آراید و روایح تحیات وافیه که مفرح دماغ موافقت و صفا آید تحفهٔ بزم ارم نظم پادشاه کیوان گاه فرقدقدر گردون صدر بهرام رزم ناهید بزم خورشید افسر ستاره لشکر دشمن مال فرخنده مآل فروزان بدر سمای سماحت و شهریاری درخشان گوهر بحر جلالت و تاجداری فرازندهٔ رایت شهامت و دلیری برازندهٔ اورنك سلطنت و جهانگیری پایه ده دست جلال پای نه مسند اقبال زینت بخش تاج و تخت فرخنده بخت مظهر قدرت یزدانی رکن مشید جهانبانی لازالت رایات عزایمه بریاح الظفر منشورة و ریاض ممالکه بسجال الافضال معمورة ساخته صورت دعا را برآیینهٔ رای ملك آرای منطبع و مرتسم میدارد که از دیرباز تا کنون روزگاری درازست که هیچ گاه میانهٔ فرمان روایان ممالك ایران و فرنسیس امری مخالف رسوم و دادروی ننموده و درین عهد فیروز مهد که خاتم دارایی برکف ... شاه باباام ، اعلی الله لواء دولته ، مفوض و زمام مهام فرمانروایی فرنسیس بآن برازندهٔ تاج و نگین مسلم گردیده روز بروز بر موافقت جانبین افزوده است و با اینکه درین سنوات کارگزاران دولت انگلیس از آمد وشد ایلچیان با اولیای این حضرت اساس الفتی تأسیس کردند که شاید باین تلبیس رخنه در ارکان موافقت دولتین ایران و فرنسیس حاصل آید باز از طرف مستلزم الشرف اولیای دولت علیه رعایت شرایط مواحدت باآن شوکت بهیه مرعی و مرجح افتاده بلکه درین اوان که خصومت میانهٔ کارگزاران دولت روس و کارفرمایان این شوکت ابد مانوس بوقوع پیوست بحکم آنکه دوست دشمن دشمن و دشمن دشمن دوستست دشمنی امنای این دولت با روس و دوستی کارگزاران انگلیس با آن گروه منحوس باعث مزید اعتماد امنای این شوکت بدوستی و وداد کارپردازان آن دولت گردید وانشاءالله الرحمن فواید این یکرنگی و

مواحدت روز بروز بر مملکتین عاید خواهدشد وچون دربن اوقات فیروزی علامات بمسامع اولیای حضرت بهیه رسید که امنای آن دولت اشکرهای جرار بممالك روس کشیده و برخی ازولایات آنجا را بقهر وغلبه متصرف گردیده اند ازاستماع این خبر بهجت اثر خاطرمهرپرور باقصی الغایه مسرور ومستبشر شد و بمقتضای مودت جانبین صورت این معنی برصحیفهٔ ضمیر نقش پذیر آمد که غرض کارفرمایان آن دولت ازین لشکر کشی ودشمن کشی ادای شرایط دوستی بااین طرف بوده استواگرچه ازطرف کارگزاران آن دولت نویداین فتح نامدار باولیای دولت جاوید اقرار و اظهارنشده بود لیکن تقدیم مراسم تهنیت را بترسیم این صحیفهٔ الوداد پرداخت و روانهٔ دربار شوکت مدارساخت بحمدالله والمنه چنانکه ازآن طرف لازمهٔ قتل وغارت دربارهٔ دشمنان دولتین بعمل آمد دربن ایام ظفرفرجام که اشپخدر سردار لشکر روس غافل ازانکه سرخود را برسودای تعرض خواهد نهاد باگروهی انبوه ازطرف خشکی وجمعیتی بی نهایت نیز باکشتیها ازروی آب آهنگ ستیز وازجانب بحرو برآتش شوروشر تیز کردند ازین طرف نیز دلاوران ضرغام صولت بسان سیل دمان وقضای ناگهان بجانب ایشان روان گردید وازحصول تلاقی که رایت جدال افراخته وآتش قتال افروخته برساحل بحر نهری ازخون روان و برروی هامون ازکشتها پشتها نمایان اشپخدر باگروه بی حد ومر عرض تیغ آبدار مبارزان شیرشکار وجمعی کثیر نیز گرفتارقید اسار و بقیة السیف قرین خذلان وخسارازروی بحرپی سپر طریق فرار گشتند و بغیر معدودی از ایشان که راه گریز برایشان بسته ومحافظت جان را درحصارگنجه وتفلیس نشسته اند دیگر نشانی از ایشان دربن حدودوسامان نیست و نظر باینکه عساکرمنصورهٔ آن دولت حال نیزدرولایات روس متوقف ومترصد ستیزوآویزند ومبارزان خصم اندازازین طرف نیز دربن سرحدات باتیغهای آخته رایت کینه جویی افراخته اند سزاوارآنست که اولیای آن دولت درتتمیم عزیمتی که تصمیم خاطر کرده اند کوشیده کاردشمنان را ساخته وخاطر ازمهم ایشان پرداخته دارند وهرگونه امری که انجام آنرا درعهدهٔ اهتمام کارپردازان این دولت جاویدفرجام مناسب دانند رجوع فرمایند که ازین طرف بهیچ وجه مانع وعایقی درشروع بکارپیکار نیستوچون این معنی نیز سامعه افروز اولیای این حضرت گردید که دربن اوقات که کارگزاران آن شوکت رایت عزیمت بولایات روس افراشته وایشان را از تعرض سرحدات ممالك ایران ممنوع داشته بودند جواب ایشان بوده است که ممالك گنجه وگرجستان را ازاولاد ارکلی خان والی گرجستان و جواد خان حاکم گنجه خریده و بدان جهت متعرض گردیده اند اولا اینکه معاملهٔ طایفهٔ مزبوره خلاف واقع و محض تهمت و مخالف رای و رویتست و برفرض وقوع بر هر صاحب بصیرت ببدیههٔ عقل روشن و مبرهنست که مبایعهٔ ملك با مالکست نه با زارع و دشتبان و اختیار گله با صاحبست نه با شبان و

قطع نظر ازین مراتب هر بیعی را بهایی لازم وسزاو برهمهٔ دورو نزدیك ظاهر وهویداست که بهایی که درازای این معاملهٔ ادعایی باولاد ارکلی خان وجواد خان رسیده همینست که گرگین خان پسر بزرگتر ارکلی خان ازجام قهر ایشان شربت زهر چشیده وجواد خان حاکم گنجه از تیغ بیدادشان ساغر مرگ کشیده و بقیهٔ اولاد ایشان برخی در ولایات روس محبوس و بعضی دیگر ازخانه و وطن ومحل و مسکن نومید ومایوس معتکف این آستان شوکت مانوس اند اگرچه بعنایت الله وتاییده تیغ ستم سوز وخنجر برق افروز دلاوران فیروز درطی این دعوی برهانی قاطع وآیتی ساطعست وعنقریب جواب ادعای باطل وافترای بیحاصل ایشان را خواهد داد اما تمنی آنست که کارفرمایان آن دولت بملاحظهٔ مـوانست جانبین کیفیت این افترا و بطلان این ادعا را بر پیشکاران هریك ازسلاطین سکندر تمکین ممالك فرنگ که با امنای آن دولت رابطهٔ دوستی والفت داشته باشند مکشوف دارند تااولیای این حضرت درتلافی اعمال ایشان نزد فرمانفرمایان آفاق بجهت ستیزه جویی و نفاق و شکستن عهد ایتلاف وتجاوز ازسنن اسلاف که مخالف سیر وسلوك دادگستری و منافی رسم وآیین شهریاران عدل پرورست منسوب نگردیده معلوم همگنان آید که مبادرت بخلاف ازطرف ایشان بوده است وهرگاه امنای آن دولت را ممکن شود کـه دریـن بـاب از کارگزاران شهریاران با فرهنگ ممالك فرنگ که با ایشان الفتی دارند حجتی مسجل ممهور مبنی بر بطلان حجت ایشان صادر نموده ارسال نمایند نهایت محبت و وداد و غایت یکرنگی واتحاد خواهد بود. ترقب ازمخایل صفات ومحامد اخلاق خسروانه چنانست که همه اوقات ازبهارستان مودت وموالات رایحه بخش موافقت و مصافـات بوده ازرشحه فشانی نیسان خامهٔ دوستی ختامه 'راوت افزای بوستان مطابقت و ولا گردند و بترسیل رسل ورسایل دوستانه مشید مبانی یگانگی و وداد و مشدد ارکـان یکرنگی واتحـاد گردیده بنای موانست را محکم فرمایند. باقی پیوسته اعادی دولت جاوید مدت مقهـور ورایت فیروزی آیت درمعارك دشمن کشی مظفر ومنصور باد.»

این نامه که سند بسیار جالبی ازاوضاع آن زمانست پیداست که درسال ۱۲۱۹ قمری مطابق با ۱۸۰٤ میلادی یعنی همان سال اول نخستین جنگ ایـران و روسیه نوشته شده است. درین جنگ فرمانده سپاه روسیه ژنرال تسیتسیانوف (۱) نام داشته که بازرس کل ارتش روسیه بوده است. کلمهٔ انسپکتور (۲) فرانسه درزبان روسی «اینسپکتور» خوانده می‌شود وممکنست که درآن زمان عـوام روسیه «اینشپکتور» تلفظ مـی کرده باشند واین کلمه در زبان عوام ایـران «اشپختر» وحتـی «اشپخدر» شده است و در

---

(۱) Tsitsianof (۲) Inspecteur

آن زمان همه اورا اشپختر واشپخدر نامیده‌اند . ژنرال تسیتسیانوف با لشکری انبوه وارد ناحیهٔ باکو شده ودردریای خزر نیز ناوگانی ازو پشتیبانی می کرده است و قسمت عمده آن ناحیه را بهمین وسیله تصرف کرده بود . درماه ذی‌الحجهٔ آن سال که زمستان بسیار سختی بود هنگامی که بشهر باکو نزدیك میشد در میان برف و باران بسیار سخت عدهٔ بسیاراز چهارپایانی که توپخانهٔ اورا می بردند در راه تلف شدند وچون راهها بسته بود وخوراك کم شده بود لشکریانش درمضیقه بودند ووضع بسیاربدی پیش آمد .ژنرال تسیتسیانوف سخت نگران بود چه بکند . درین موقع مصطفی قلی خان شروانی که از جانب ایران حکمرانی باکو را داشت وحسینقلی خان قاجار که ازتبریز با لشکریانی بیاری اوآمده بود وایشان هم گرفتار همان دشواریها وسرما شده بودند قرارگذاشتند دربیرون شهر ملاقات کنند وقراری درمتارکهٔ جنگ بگذارند. حسینقلی خان نقشهٔ خاینانه‌ای کشید وچون قرار گذاشته بودند که تنها وبا دوسه تن ازهمراهان خود بروند وی ابراهیم خان عم زادهٔ خود را همراه برداشت وچون ازشهر بیرون آمدند وبژنرال تسیتسیانوف رسیدو بنای گفتگوراگذاشتند ژنرال روسی با اطمینان تمام گرم گفتگو بود ومتوجه خطری نبود وهمینکه حسینقلی خان اشاره کرد ابراهیم خان با تفنگی که در دست داشت تیری از پشت سرباوزد وگلوله ازسینه‌اش بیرون رفت وبروی درافتاد و سراورا فوراً بریدند وباکمال عجله بطهران بدربارفتحعلی شاه فرستادند وباکمال شتاب بطهران آوردند و فتحعلی شاه درموقع ورودآن سر بریده بسلام نشست و شهرطهران را چراغان کردند و چون بمنتهای شتاب آنرا بطهران آوردند ازآن روز درزبان فارسی مثل شد که «مگر سراشپختر می آوری ؟».

پیداست که این نامه را عباس میرزا پس ازین واقعه درآغازسال ۱۲۲۰ قمری بناپلئون نوشته است. نیز پیداست اشاره‌ای که درین نامه بشکست روسها دربرابر ناپلئون هست مقصود جنگ معروف اوسترلیتز (۱) است .

بجز نامه‌ای که پیش ازین انتشاریافت عباس میرزا نامهای دیگر بناپلئون نوشته ونسخهٔ اصل سه نامهٔ دیگر اودربایگانی دولت فرانسه در پاریس هست ، یکی از آنها بدینگونه است :

« داوردانا زورمندتوانا پادشاهیست که بقدرت بالغهٔ ازل هست از نیست آفریده و بقوت کاملهٔ لم یزل بسیط افلاك بر گرد کرهٔ خاك کشیده ، بهر کیشی پیغمبری درست اندیش فرستاده وبهر ملکی ملکی را تاج وافسرداده ، برهمگان قادروفایق ، برهمه سابق واز همه لاحق ، حمدش واجب برهمه کس ، شکرش لازم درهر نفس ، مقصود ازکعبه وکلیسیا

(۱) Austerlitz

معبود عابد وترسا ، ازهمگان بی نیاز و برهمه مشفق ، ازهمه عالم نهان و بر همه پیدا ، لاتعد کرائم افضاله ولا تحصی مخایل جلاله . از آن پس که نسیم دلاویز کلك گوهر بیز غنچهای دلارای شکر وثنارا بر گلبن بیان حقیقت نما شکفتگی ونما بخشید عندلیب جان فریب زبان بمنطقی فریبنده ترازتاب سنبل شاداب ونرگس نیم خواب درگلزار ثنای خدیو کشورگشا ملك ملك ستا جهانجوی جهاندار مظهر صنع کردگار اسکندر خصال فیلقوس بادانش وهوش افراسیاب سخت کوش لنگر سفینهٔ جلال گوهر محیط اقبال بدر فلك شهریاری صبح افق تاجداری شمع بزم افروز انجمن سروری سروسرافراز بوستان داوری قوی بخت عدو بند خدیو آسمان تخت زورمند صدر نشین ایوان وفا جرعه نوش بزم صفا خسرو نصرة یاب دولتیار سایهٔ مبسوط آفریدگار امپراطور افخم عم کیوان قدر انجم حشم دام اقباله، نغمه سنج وزهره ساز وبذله گوی وترانه پرداز میگردد که: چون صفای خاطر وفواد و وفاق دوشوکت ابدبنیاد مقتضی آنست که همواره از دوجانب همای عزم سفرای سخن پرداز ودرهای مراسلات مطابقت طراز باز بوده ، امنای حضرتین ومشیران شوکتین از کار وکردار یك دیگر قرین آگاهی واستحضار باشند وبملاحظه این حسن دوستی وولا هرگاه بریدی عازم آستانهٔ علیا شده طایر دل بشوق استکشاف اخبار بهجت آثار آن دولت پایدار بال افشان گردیده وضمیر هوش ربای بلبل شوق از شاخسار ضمیر بگوش زمزمه نیوش رسیده ، لهذا درین اوقات مشحون بمسرت که حامل نامهٔ موافقت ختامه میان بهندگی حضرت بسته وطریق مسارعت گشاده داشت خامهٔ اشتیاق نیز بامداد مداد وداد بر اوراق این مراسلة الوفاق مختصر مراسم شوقمندی راباطیب عبارات واحسن اشارات واتم معانی واخص الفاظ نگاشت ونقاب احتجاب ازرخسار حسنای مدعا فروگذاشت بمیامن تأییدات آفرینندهٔ خورشید وماه بخواست دل مهر پرور آن خسرو کیوان پایگاه روزگار فرخنده آثار این دولت پایدار بکام وهمهٔ مهام ملکی وملکی بروفق مرادومرام میباشدواگرچه آلات وادوات قهرونکال عساکر روس بروجه دلخواه میسر ومقدور گشته وسواران بهرام سوز وپیادگان آتش افروز سپاه ظفر همراه نیز بمقتضای غیرت ومبتغای حمیت چون شیران نر وپلنگان کینه وردامن همت بر کمرزده مترصدومنتظر می باشند که بمجرد آنکه اشاراتی اظهار شود اقدام بکار پیکار نمایند وبا دم تیغهای تیز وخنجرهای خونریز وتوپهای البرز کوب آیت رستاخیز ظاهر وآشکار دارند ، لیکن چون میان دولت دائمة القرار فرانسه وروس سازش والتیامی استقرار یافته ومیان این دولت علیه ودولت انگریز بنابر دوستی دولتین فرانسه وایران آتش دشمنی بالا کشیده وباین مراتب اکنون کاوش باآنها اولی می نماید اولیای آن دولت جاوید بنا حالی در مجادلهٔ با روسیه تأملی دارند ، تا بعدها که از طرف مستلزم الشرف آن خسرو انجم سپاه نظر بعهد نامهٔ ممهورهٔ میانهٔ

دولتین خبری محقق رسد بآنچه آن خدیو نیکونهاد بنا و بنیاد گذاشته باشند از آن قرار معمول دارند . بالجمله اکنون بمیامن اهتمام آن خسرو گردون احتشام رزم پیادگان مریخ انتقام فرانسه درعساکر ظفر شعار ایران انتشار یافته و از عالیجاهان صداقت آگاهان موسی لامی (۱) و موسی وردیه (۲) در اشاعه و تنظیم نظام مزبور جهد موفور بظهور رسیده و یقین کامل حاصلست که اگر بازمیان عساکر این دولت و سپاه روس درهای جنگ و جدال بازشده کار بپیکار انجامد در همان حملهٔ اول از صدمت شیران حمله ور و هژبران پرخاشخر روسیه پریشان و مستأصل و گرفتار دام اجل گردند و اگر بنا بر شرط و عهد آن خسرو همایون مهد دشمنی ایران و روس بدوستی مبدل و کاوش با آنها بسازش محول گردیده مبارزان فیروزمند ایران را از کار جنگ با روسیه فراغی حاصل باشد باز آثار مهابت و مردانگی و شجاعت این لشکر درجنگ دیگر دشمنان دولتین ظاهر و جلوه گر خواهد شد و درهرحال خاطر آفتاب مظاهر آن عم فرخنده مآثر از حسن تجلد و دلاوری ایشان باتم وجوه خشنود خواهد گشت و صداقت آگاهان زبدتی الاقران موسی لامی و موسی وردیه و سه نفر دیگر که همه کردار ایشان درین مدت مقرون بصواب و موافق رضای خاطر اولیای این دولت ابد انتساب بوده مورد نوازش آن خسرو کامیاب و منصبی تازه مخصوص خواهند شد . تمنا از رشحات سحاب قلم عطوفت رقم که بوستان آمال دوستان را تازه و خرم سازند . تا تیر و ناهید و ماه و خورشید درخشانست اختر دولت از مطلع کامرانی درخشان باد ».

پیداست که این نامه را عباس میرزا نایب السلطنه پس از صلح ناپلئون با روسیه در تیلسیت (۳) که در ۹ سپتامبر ۱۸۰۷ مطابق با ۲ رجب ۱۲۲۲ امضا شده و دیگر از ایران دربرابر روسیه حمایت نمی کرده نوشته است . درین موقع هنوز ژنرال گاردان در ایران بوده و دو تن از افسرانی که با وی بایران آمده بودند لامی سروان مهندس و وردیه سروان پیاده نظام که با سه تن دیگر مامور خدمت عباس میرزا شده بودند در لشکرگاه وی در آذربایجان بوده اند. نیز پیداست عباس میرزا بیم آن داشته است اینک که ناپلئون با روسیه صلح کرده اجازه ندهد که افسران فرانسوی در اردوی وی با روسیه جنگ کنند و این نامه را بهمین اندیشه بناپلئون نوشته و از و اجازه خواسته است که این افسران در لشکرگاه وی بمانند و درضمن برای ایشان ترفیع درجه خواسته است .

تانکوانی (٤) مترجم سفارت فرانسه و هیئت نظامی گاردان که پیش از آن هیئت بفرانسه بازگشته است درسراسر سفری که بایران کرده بیکی از آشنایان خود خانم ث.ب. (٥)

---

(۱) Lamy (۲) Verdier (۳) Tilsit

(٤) Tancoigne (٥) C. B.

یك سلسله نامهایی نوشته که در دومجلدبدین عنوان: «نامهایی دربارهٔ ایران وترکیهٔ آسیا از ژ. م. تانکوانی - چاپ پاریس دردومجلد ۱۸۱۹ (۱)» انتشاریافته است. در مجلد دوم این کتاب درصحیفه ۱۶۳ درنامه‌ای که ازلشکرگاه عباس میرزادرتبریز دردهم ژون ۱۸۰۸ (۱۵ ربیع الثانی ۱۲۲۳) نوشته می گوید: «افسران فرانسوی وابستهٔ بخدمت شاهزاده عباس میرزادوتن‌اند، آقای وردیه‌سروان‌پیاده‌نظام وآقای‌لامی‌سروان‌مهندس. سه‌افسرجزء پیاده نظام درعملیات مهم معاونت آقای وردیه را دارند. یکی ازهمکاران من‌آقای ژوانار(۲) بعنوان مترجم دولت ساکن تبریزست».

سپس درپای صحیفه علاوه کرده است: «آقای وردیه چنانکه سابقاً گفته‌ام امروز نایب سرهنگ‌درفوج اندرولوار(۳) وآقای‌لامی‌نیز نایب سرهنگ فرمانده‌دستهٔ مهندس لیل(٤) درایالات شما لیست.سه افسرجزءپیاده‌نظام درباز گشت ازایران افسرشده‌اند».

نامهٔ دیگرعباس میرزا نایب السلطنه بناپلئون که نسخهٔ اصل آن دربایگانی دولت فرانسه درپاریس هست بدین گونه است:

«برآیینهٔرای جهان‌آرای خسرومملکت فزا خدیو کشورگشافیلفوس‌باداتش‌وداداسکندر برترمنش زمین‌قرارآسمان‌مدار کیوان فرمشتری سیرمریخ مخبرآفتاب‌موهبت ناهیدعشرت عطارد رقم ماه علم انجم حشر ثریا افسر لنگر سفینهٔ جلال موجهٔ لجهٔ اقبال‌روزگار نامیه تاب داورکامیاب یگانهٔ دهر ودور ایمپراطورنیکواطوار عم تاجورهمایون اخترdامراقباله منطبع ومرتسم‌می‌دارد که چون باراده‌ٔداور بیچون ازبدو دوستی‌این دودولت‌روزافزون تاکنون همواره برمراتب مطابقت افزوده بینهما مودت باطنی بی اختیار ظاهر میگردد درین اوقات بهجت‌نشان وزمان سعادت اقتران که فطانت پناه کیاست همراه زبدة‌الاکفاء والاشباه موسی وردیه روانهٔ‌آستانهٔ شوکت عظمی بود اظهار مؤالفت را بهانه نمود و بتحریر این موافقت نامه پرداخت وچون مشارالیه دراوقات توقف این‌حدودمجاهدموفور درتعلیم وتنظیم سربازان این دولت بظهور رسانید و تلافی خدمات او موقوف بشمول عواطف بی نهایت اعلیحضرت ایمپراطوریست لهذا توقع از کرایم اطوار شاهانه چنانست که مومی الیه را بعنایتی خاص مخصوص دارند و این نیازمند را نیز بمقتضای ملکات شاهانه از ارسال نامهای همایون ومژدهٔ فتوحات لشکر نصرت نمون مسرور و خرسند دارند. تاانجمن‌سپهرآراسته‌بماه ومهرست همواره مراد خاطر عظمت‌ذخایرمدار دور سپهر باد».

---

(۱) Lettres sur la Perse et la Turquie d' Asie par J. M. Tancoigne, 2 vol. Paris 1819.

(۲) Joinnard (۳) Indre et Loire (٤) Lille

پیداست که این نامه را عباس میرزا پس از نامهٔ سابق و در زمانی که وردیه میخواسته است از لشکرگاه وی بفرانسه بازگردد در توصیهٔ او بناپلئون نوشته است. ازین نامه برمی آید که وردیه پیش از آنکه ماموریت گاردان بپایان برسد و پیش از آنکه گاردان در ۲۳ آوریل ۱۸۰۹ مطابق با ۸ ربیع الاول ۱۲۲٤ از ایران بیرون برود از لشکرگاه عباس میرزا بفرانسه بر گشته است.

پیش ازین اشاره رفت در دهم ژون ۱۸۰۸ مطابق با ۱۵ ربیع الثانی ۱۲۲۳ که تانکوانی از راه تبریز بفرانسه باز می گشته وردیه هنوز در تبریز بوده است پس وردیه در میان این دو تاریخ یعنی ۱۰ ژون ۱۸۰۸ یا ۱۵ ربیع الثانی ۱۲۲۳ و ۲۳ آوریل ۱۸۰۹ یا ۸ ربیع الاول ۱۲۲٤ از تبریز رفته است و این نامه راهم عباس میرزا در همین زمان بناپلئون نوشته است.

آخرین نامه‌ای که نسخهٔ اصل آن از عباس میرزا بناپلئون در بایگانی دولت فرانسه باقیست بدین گونه است:

« منت خدای را عزوعلا که هرچه هست از گاه الست دست اطاعت بعهد عبادتش داده وذوات ذرات از بالا و پست گردن طوع بطوق عبودیتش نهاده، دارندگان عهدش را از درستی وعدش عیشها مهنا آماده ومهیاست وپذیرندگان پیمانش را از ترادف احسانش تزاید دولت ونعم بی منتها، بهر دینی پیغمبری امین فرستاده وبهر ملکی ملکی با تاج و نگین، دلها را ازو علاقهٔ الفتست وجها نرا ازو پیوند محبت، رستگاری ده راستکاران، فزونی بخش درست گفتاران، دانای هر پنهان و پیدا، آرندهٔ ارض وسما،

اول او اول بی ابتدا　　آخر او آخر بی انتها
نیست خدایی بجزو بی نیاز　　اوست خداوند خداوند ساز

برمرآت پاك وصفحهٔ تابناك ضمیر منیر پادشاه کشورگیر، ماه افسر کیوان سریر، مجره کمند ثریا علم، آسمان موکب انجم حشم، بنیان بنا احسان مجدو اجلال، دریای طوفان زای نجدو واقبال، برنس افراز دیر نبالت و برتری، صلیب آویز جیب جلالت وسروری، آفتاب مشرق دولت وتاجداری، سایهٔ خورشید شهامت وشهریاری، خسروخصم انداز، خدیو گردن فراز، اسکندر جهان گرد، دارای پسندیده عهد، ایمپراطور اعظم نامدار عم اکرم کامگار که همواره مظفر ودولتیار باد منطبع ومرتسم میدارد که امروز برهمهٔ جهان روشن وعیان و برهرصاحب بصیرتی واضح ونمایانست که دوستی والتیامی که میانه دولت فرانسه وایران استحکام یافته اساسیست پابرجا که بنیانش از صدق و صفاست وارکانش از وفاق ووفا، شرابیست صاف که مذاق جان از آن در دخلاف نچشیده ورشته ایست محکم که دیدهٔ امتحان در آن نقص پیوند ندیده، دلهای جانبین ساغریست از

بادهٔ محبت لبریز ومحبت طرفین باده ایست در بزم وفا نشائه ریز ، ارادهٔ ازل این دو دولت پایدار را بیکدیگر پیوسته وعلاقهٔ لم یزل میانهٔ این دو عقد مطابقت بسته، بنای این الفت مصون از رخنهٔ کلفت آن واینست و گلزار این مودت آسوده ازدستبرد هر گلچین وچنانکه از اوضاع این حدود وتحریرات مجدت ونجدت پناه نبالت وجلالت انتباه اختیار الابرار والامراء جنرال غاردان خان(۱) وتقریرات کیاست وفراست اکتناه مهندس هوشمند آگاه موسیو لامی بر رای ملك آرای او معلوم وهویدا خواهد شد، اگر روزی بنا بر مصلحتی تأسیس اساس مواساتی با انگریز شده باز بملاحظه اینست که درین مدت از آن طرف همت بلند آن خسرو ارجمند بانتظام مناظم اسپانیا و دیگر امور مقصور بوده وفرصتی ننمودند که بمقتضای عهد مودت میان دولت ایران وروس دفع مواد خصومت فرمایند وازین طرف نیز الی الان فراغتی از مجادله وستیز روسیه دست نداده که بفراغ خاطر ووسع بال ابواب باس ونکال بر چهرهٔ فتنه انگیزان انگریز گشایند واگر چه اطمینانی تمام براستی گفتار ودرستی کردار آن خسرو اسکندر احتشام حاصل ویقینی کاملست که خلاف عهد مودت وایتلاف از طرف زاهر الشرف ایمپراطوری نسبت باین دولت ظاهر نخواهد شد لیکن چون بمشاغل چندکه شاغل همت بلند آن شهریار نیکوکار بوده هنوز اثری از عهد دوستی ظاهر نگردیده سواران جرار وسربازان آتشبار این دولت پایدار نیز که نمودار آتش وآبند بادلهای قوی حفظ سرحدات مملکت را از تعرض روس وانگریز مهیا وآماده اند که از هر طرف آتش بلایی شعله ور گردد بآب تیغ آتشبارش فرونشانند واز هر سو سیل بلایی منحدر آید باسد آهنین حسامش منصرف سازند ومترصدست که عنقریب آثار مودت از طرف اشرف ایمپراطوری ظاهر گردیده فوایدی که برای دولتین فرانسه وایران درضمن این مطابقت متصورست جلوه گر وآثار آن فایض ومنتشر شود وچون فطانت همراه زبدة الاشباه مهندس کارآگاه موسیو لامی درین مدت بمقتضای اتحاد دو دولت فرانسه وایران رنج ومشقت بی نهایت درخدمت محوله بخود کشیده مترقبست که محض یکانگی دولتین او را بزیادی جاه ومنصب مخصوص فرمایند که نشانی از غایت مواحدت دو دولت خواهد بود وهمه اوقات نیز مترصدست که از مژدهٔ فتوحات لشکر منصور خاطر هواداران را خرم ومسرور سازند. تا آسمان محیط زمین را آرایش ازاردی بهشت وفروردینست تخت فیروزبخت دولت ازوجود همایون باتزیین باد ».

پیداست که این نامه را هم عباس میرزا نایب السلطنه درتوصیهٔ لامی سروان مهندس که ازطرف هیئت نظامی ژنرال گاردان مامور لشکرگاه او در آذربایجان بوده است درموقعی که وی از نزد او بفرانسه بازمی گشته نوشته است. چون درین نامه عباس میرزا می کوشد ازنزدیك شدن ایران باانگلستان وتجدید روابط که برای رضای ناپلئون قطع

(۱) پیداست که مراد ژنرال گاردانست

کرده بودند عذرخواهی کند واین کار را توجیه کند پیداست که این نامه را پس ازین واقعهٔ نزدیکی با انگلستان نوشته‌است. همین نزدیك شدن با انگلستان وتجدیدروابطسیاسی باآن کشورسبب شده است که ژنرال گاردان ظاهراً منتظراحضارخود از پاریس نشده و بمیل خودازایران بیرون رفته وهمین کاراو بر ناپلئون گران آمده و درزمانی که بفرانسه رسیده مغضوب‌شده‌است . ناچارلامی هم که جزوهیئت‌نظامی‌وی بوده وپس ازباز گشت‌او نمی‌توانسته است در ایران بماند با گاردان بفرانسه بر گشته است.گاردان در روز ۲۳ آوریل ۱۸۰۹مطابق بـا ۸ربیع‌الاول ۱۲۲٤ ازخوی که آخرین شهر سر حدی ایران بوده است از راه تـرکیه بفرانسه‌بازگشته و قهراً لامی هم درهمان‌روزبا وی ایران‌را ترك‌کرده است . پس این نـامهٔ‌عباس میرزا نایب السلطنه بناپلئون نا چارمی بایست در همان زمانها نوشته شده باشد و درموقعی که لامی خدمت وی را ترك‌کرده این نامه را نوشته وازوی بناپلئون‌سفارش کرده و حتی ترفیع درجه برای اوخواسته‌است .

ازان پس دیگر روابطی درمیان فرانسه وایران نبوده وتا زمان محمد شاه آمدو شد درمیان ایران و فرانسه قطع شده بود و ناچار نامه نویسی‌از دو طـرف هم متروك مانده است وممکنست که این نامه آخرین نامهٔ‌عباس میرزا نایب السلطنه بناپلئون‌باشد.

## مکاتبه صدراعظم ایران بادربار فرانسه

روابط ایران با فرانسه تنها چهارسال وچند مـاه ازاواخرسال ۱۲۱۹ مطابق با ۱۸۰۵ تا اوایل سال ۱۲۲٤مطابق با ۱۸۰۹ادامه داشته‌است . درسراسراین مدت‌میرزا محمد شفیع مازندرانی صدراعظم ایران بوده است زیرا که وی در ۱۲۱۵ پس از عزل ومجازات دیدن حاج محمد ابراهیم اعتمادالدوله شیرازی بدین سمت بر گزیده شد و تا ۱۲۳٤ که درگذشت درین سمت باقی بود .

میرزا شفیع هم مانند فتحعلی شاه وعباس میرزا با دربار فرانسه مکاتبه داشته و نامهایی بوزیران دربارناپلئون نوشته است. درمنشات نشاط (۱) نسخه‌ای ازنامه‌ای‌هست که نشاط ازجانب وی بوزیراعظم فرانسه نوشته وبدین‌گونه است :

«ازجانب‌صدراعظم میرزامحمدشفیع بوزیراعظم فرانسه‌نوشته: لالی‌مدح‌وثنایی که ازبحارصدق وصفا غواص‌ودادش بر کنار گذارد وشکوفهٔ شکفتهٔ‌مهرو ولایی که‌دراشجار عهد و وفا نسیم بهاراتحادش ببارآرد نثاربزم حضورآن صدرآرای محفل صدارت قـدر افزای مسند وزارت ناظم مناظم جهان واقف مصالح پیدا و نهان فرخنده وزیری نظیر

(۱) ص ۱٤۸ـ۱۵۰

فلاطون‌فطنت ارسطو ضمیرمشیر مشتری‌رای مهر اندیش هارون موسوی دست عیسوی کیش وزیرمعظم مکرم ودستوراعظم اکرم افخم که تا فلك را مدارست وزمین را قرار پیشگاه آمالش موقف مامول ومسیرحصول باد ساخته، مکشوف رای دقیقه‌آرای گرامی میدارد که چون بنیروی لطف خداوند بیچون و چند و پرتومهرداور یکتای بی مانند خداوندان‌دودولت ابد پیوند چندان که باید بساط یکدلی ویگانگی افگنده وگسترده و شاهد یك جهتی ودوستی را بی‌پرده بمحفل شهودآشنا وبیگانه‌آورده‌اند ما که بندگان بنعمت پرورده‌ایم وزنارچاکری را زیورمیان و جان‌کرده همان به‌که بنیروی خداوندان خویش بایك‌دیگردمساز ودرهرکارهمداستان وهمراز باشیم‌وازهردوجانب پیونداندیشهای مودت و رشته یك جهتی را محکم بسته واین رشته را تا ابد پیوسته داریم، تا پیوند امید بدخواهان ازهم‌گسسته‌گردد وشیشهٔ اندیشهٔ دشمنان درهم شکسته. لهذا درین‌اوان خجسته‌که‌عالیجاه عسکرخان بجهة رساندن‌نامهٔ همایون اعلی‌حضرت قدرقدرت قضاسطوت فلك سریرملك ضمیرسیاره خدم ستاره حشم مهرهمم ماه علم ابرکرم بحرشیم پادشاه ظل‌الله جهان پناه روحی فداه‌راه سپارآن سو بودلازم افتادکه این هواخواه نیز بدستیاری خامه‌آهنگ نامه سازد وبشرح برخی ازرازهای یك جهتی پردازد. بران فروزنده مهر سپهرفطانت این نکته پوشیده نماندکه درین سال‌اولیای دولت روس دربساط مراودت‌با کارگزاران این دولت محروس برسازجنگ وجدال ازآهنگ مدارا وامهال پردها بسته وبپای تردد بریدوسفیر رشتهٔ دستان وفریب را بهم پیوسته، دربستن میثاق و عهد دست سعی وجهدگشاده وشکستن ساغرلبریزجنگ را بسنك مدارا ودرنگ آماده بودند واز کارگزاران این دولت جزین خطابی وجوابی نشنودندکه ما را با اولیای دولت جاوید مهد فرانسه عهدیست‌که تا درانجمن سپهرمهرگردانست‌گرد خلاف‌آن نگردیم واگر بر خلاف عهد همه شهدست ننوشیم و اگر با رضای ایشان همه زهرست بجهد در طلب آن کوشیم، اگرازما رسم مواسات جویید‌نخست درطریق‌متابعت‌آن‌دولت پویید، اگرنه‌ما را در بساط الفت‌با شما جزسازجنگ نیست وسوزن پیوند ما جزسنان وخدنگ. مجملا خطاب ایشان را از ماجواب صواب جزین نیست، سخن‌همینست که‌گفته‌ایم: با دوستان آن دولت دوستیم وبا دشمنان دشمن واین معنی بر ماروشنست‌که اولیای‌آن دولت‌که صدرنشینان بزم دانش‌وهوش ودرسپهرفرزانگی هریکی را روانی آگاه ترازسروشست نیزدرمعاملهٔ دوستان‌ودشمنان پیشنهاد خاطرجزین نخواهد بودکه هریك ازین سه دولت علیهٔ ایران ورومو فرانسه درصلح و جنگ و شتاب‌ودرنك‌یك جهت و یك رنگ باشند، زیراکه اگرباخصم راه جنگ‌جوییم اجتماع واتفاق مایهٔ‌سستی و فتوردشمنانست و اگر احیانا طریق صلح جوییم نیزموافقت‌ما یکدلان باعث سختی ودرستی پیمان وایمان، باید

اساس کار را ازین نکته قیاس گیریم که آب وخاك وبـاد که سه رکن از ارکان چهار گانهٔ جهانندبا یك دیگر اتفاق‌دوگانه وسه گانه توانندو در کنار رکنی دیگرکه آتشست اگرباجتماع نشینند زیانی نبینند چون درمزاج انسان که حاصل ازامتزاج هرچهارست‌و متنتج فواید وزواید آثارولی آب اگربی‌همراهی اصحاب باآتش پیوندد‌یا خاك نقش‌این هوا بندد‌یکان ودوگان راه این‌سودا پویند‌بجز نقص وزیان سودی‌نجویند ، اگرصلحست ازمصلحت کارهم نگذریم واگرجنك آریم طریق ستیزه نیزبه‌موافقت هم بسپریم. امید که تا رهبان فلك‌هرصباح درمسدس‌جهات‌مفتح بابست ابواب فتح و فیروزی از شش جهة بر چهرهٔ اولیای‌دولتین علیتین بازودشمنان‌را برپیشگاه این دو حضرت آسمان طراز روی تضرع و نیاز باد ».

پیداست که این نامه را میرزا محمد شفیع بوسیلهٔ عسکرخان سفیردوم فتحعلی‌شاه دردربار ناپلئون برای وزیراعظم فرانسه‌فرستاده است. این نامه درزمانی نوشته‌شده‌است که دربار روسیه مایل بوده است با ایران صلح کند تـا ازسوی ایران دیگر گرفتـاری نداشته باشد ودراروپا دستش بازشود . منتهی ایرانیان شرایط صلح روسیه راکه‌نگاه‌- داشتن نواحی تصرف شده بود نمی‌پذیرفتند وامیدوار بودندبا عهدی که با ناپلئون دارند وی روسها را مجبور کند که مطابق میل ایران صلح کنند.

درمنشات نشاط(۱)بازنامه دیگری‌هست که پیداست‌ازجانب شاه یا صدراعظم بیکی ازوزیران فرانسه‌نوشته‌ودرآن نسخه‌تنها‌آغاز نامه راضبط کرده و بقیهٔ آنرا حذف کرده‌اند وبدین گونه است :

«عنوان مراسلهٔ یکی‌ازوزرای فرنگست: لمعات‌ثنایی که شعشعهٔ انوارش ضیابخشی انجمن مراودت‌وموالفت را شایسته آیدو نفحات دعایی که اهتزازآثارش ازصفحات‌خاطرها یکباره غبارخلاف‌دوستی زداید نثار منزل سروریعنی محفل حضورنورافزای دیدهٔ‌بصیرت واختباز ، لخلخه‌سای دماغ سلطنت واختیارقطب ومدارسپهرحزم وعزم باد ...»

بجزین‌دونامه که درمنشات نشاط هست نسخهٔ اصل چهارنامهٔ دیگـرازمیرزا شفیع خطاب بوزیران فرانسه دربایگانی‌دولت‌فرانسه‌درپاریس هست ازآن جمله‌این نامه است که میرزا محمد شفیع بدوك آرمان امانول دوریشلیو(۲) ازورای ناپلئون که بعدها وزیر لویی هجدهم شد نوشته است :

«وزارت وجلالت مآب فخامت ومناعت اکتساب مجدت ونبـالت انتساب وموافقت

---

(۱) ص ۱۵۲

(۲) Duc Armand - Emmanuel de Richelieu

آداب زبدةالوزراءالعیسویه دوست مکرم مهربان وزیراعظم دولت بهیهٔ فرانسه را همواره رای رزین درنظم مهمات دولت ملک آرا وسرانگشت عقل دور بین در ضبط امورات ملك عقده گشا باد. بعد ازچهره آرایی عذارعذرای صفحه بزیوردعوات وافیات مکشوف رای دوستی آیات ومشهود ضمیر یك جهتی سمات میدارد که چون ازقدیم الایام مراتب محبت وموالات فیمابین دولتین جاوید علامات ایران وفرانسه منظور وهمواره رسوم مراودات ملحوظ خاطرالفت دستور ومدتی بود که این شیوهٔ مرضیه بالمره متروك وامنای آن دولت بهیه را ازخاطرمهجور بود لهذا درین اوقات که عالیجاه رفیع جایگاه فخامت و مناعت اکتناه مجدت ونجدت همراه عزت وسعادت پناه زبدةالامراءالعظام مقرب الخاقان میرزاابوالحسن ایلچی بزرك دولت علیهٔ ایران از طرف قرین الشرف اعلی حضرت قدر قدرت دارا درایت شاهنشاه ظل الله عالمیان پناه روحی فداه مامور سفارت دولت سنیهٔ فرانسه می بود وملاقات آن جناب کفالت و وزارت مآب را ادراك می نمود میل خاطر مودت مظاهر بتجدیدرسوم مراوده ومخالطت قراریافته بتحریراین صحیفةالموالات مبادرت ورزید ودرتلوآن زبانزدکلك اظهارمیشود که هرگاه اولیای آن دولت بهیه را اطلاعی ازمیل باطنی این دولت جاوید آیت برسوم مسالمت ومواحدت لازم باشد بعد از ورود عالیجاه مشارالیه معلوم ومشخص خواهد شد. چون بجزاظهارمحبت خاطرودوستی باطن وظاهر مطلبی نبودزیاده برین اطناب نورزیده طریقهٔ موالات مقتضی آنست که همواره بقاعدهٔ قدیمه ابواب مراودات را زیاده مفتوح ورموز ودقایق دوستی وموافقت را مشروح سازند».

میرزا ابوالحسن خان ایلچی که مامور رساندن این نامه شده است میرزا ابوالحسن شیرازی خواهر زادهٔ حاج ابراهیم اعتمادالدوله صدراعظم سابق بوده ونخستین بار که بسفارت باروپا رفته دررببع الثانی ۱۲۲٤ مطابق با ماه ژون ۱۸۰۹ بوده است. درین موقع دولت ایران روابط خود را که برای خاطرناپلئون با انگلستان قطع کرده بود هنگامی که ازپشتیبانی ناپلئون مأیوس شدو دوباره ازسر گرفت.دولت انگلستان هم سرهرفرد جونز(۱) نام را بسفارت بطهران فرستاد وچنانکه پس ازین درجای خود خواهد آمد عهد نامه ای پیش ازآمدن وی بسته شده بودکه درجنگ با روسیه دولت انگلستان یك عده افسر برای فرماندهی سپاه ایران بدهد وسالی یکصد وبیست هزار تومان نقد بدولت ایران کمك بکند. هنگامی که سر هرفرد جونز بایران می آمد دولت انگلستان حواله کرده بود این پول را از دولت هند بگیردو بدولت ایران بدهد. اما دولت هند ترجیح داد این پول را بتوسط وی نفرستد وهمان سرجان ملکلم سفیرسابق خود را باآن پول روانهٔ ایران بکند.

---

Harford Jones (۱)

این رقابت درمیان سفیر انگلستان ومأمورین انگلیسی هند که بسیار غرابت داشت سبب شد که هرفرد جونز اصرار کرد دولت ایران سفیری بلندن بفرستد ودربار فتحعلی شاه هم میرزا ابوالحسن شیرازی را که چندان مقام رفیعی دردربار نداشت باین کار انتخاب کرد و پیش از روانه کردن لقب خانی باو داد وچند رشته مروارید گران بها وچند طاقه شال کشمیری فاخر ودو پارچهٔ مرواریددوزی ومرصع باهدایای دیگر باو سپرد که بدربار انگلستان ببرد وعهدنامهٔ جدیدی را که مطرح بود امضاء کند. ازین نامه پیداست که در آن موقع هنوز دولت ایران رابطهٔ دوستانه با ناپلئون داشته و با آنکه ژنرال گاردان چندی پیش بتعرض از ایران رفته بود دراوایل ربیع الثانی ۱۲۲٤ که میرزا ابوالحسن را بسفارت بلندن می فرستاده اند بوی دستور داده اند بدربار فرانسه هم برود و این نامه را میرزا محمد شفیع صدر اعظم بنخست وزیر آن زمان دوك دوریشلیو نـوشته است که در عبور از پاریس میرزا ابـ الحسن باو بدهد .

نامهٔ دیگری که بازاز میرزا محمد شفیع دردستست واصل آن در بایگانی دولت فرانسه درپاریسست نامه ایست که بوزیرامور خارجهٔ فرانسه نوشته است که همان شامپانیی(۱) سابق الذکر باشدو نسخهٔ آن بدین گونه است :

« عالیجاها بلندجایگاها جلالت و نبالت انتباها مجدت و نجدت اکتناها عمدة الکبراء الفخاما : چون بنای دوستی وسازش فیمابین دولتین علیتین استقرار پذیرفته وامر اتحاد ویگانگی بین الجانبین بنوعی که تصور سرمویی مغایرت نتوان نمود صورت انتظام گرفته برهواخواهان هردو حضرت لازمست که یك دیگر را از اوضاع واخبار مملکتین اخبار ومطالب ومهماتی که دارند از روی کمال یك جهتی نگاشتهٔ خامهٔ اظهار دارند ، بنابرآن درین وقت که حامل مراسله روانه بود اظهار می شود که از قراری که معلوم گردیده و نوشته ای نیزازینارال فلدمارشال غراف گداویچ (۲) رسیده فکر وخیال جماعت روسیه آنست که حدود وثغورولایات روس وایران بعد ازمصالحه ازین طرف گرجستان وداغستان معین شود وحال آنکه برهمهٔ خلایق عالم ظاهرست که ازقدیم الایام ولایات مزبوره داخل خاك ایران وراس الحد ممالك ایران وروس ازآن طرف مزدوك بوده ، دوستدار جواب نوشتهٔ عالیجاه گراف گداویچ را بمشورت عالیجاه رفیع جایگاه عزت ومجدت دستگاه عمدة الکبراء المسیحیه جنرال غاردان (۳) خان مرقوم واین مطالب را بروظاهر ومعلوم ساخت که اعلیحضرت قدر قدرت قضا مهابت پادشاه ذیجاه افخم شهریار با اقتدار اعظم ایمپراطور نیکواطوار فرانسه ازجانب مرحمت جوانب اعلی حضرت ظل الله پادشاه جهان

---

(۱) Champagniy (۲) Général Feld - Maréchal Graf Goudowitch
(۳) Général Gardane

پناه روحی فداه وکیل قرار داد امور این ثغور وحدود را کفیلست،مادام که ازحضرت امپراطوری قرار داد امر ایران نشود مصالحهٔ این دولت علیه بـاسردارجماعت روسیه امکان نخواهد یافت و بهر چه حضرت امپراطور معظم الیه مصلحت داند بناگذاری نماید اولیای این شوکت بهیه راضی خواهند بود وقبول خواهند نمود .طریقه آنست که درین وقت که عالیجاه‌رفیع جایگاه عزت وسعادت همراه فخامت ومناعت‌اکتناه عمدة الخواقین عظام عسکرخان از جانب دولت‌ایران‌وعالیجاه رفیع جایگاه متانت و فطانت اکتناه نجدت ونبالت انتباه عمده الاکابر المسیحیه موسی کنت تالستای (۱) ازجانب روس در دارالملك پاریس هستند در حضور حضرت سپهر مرتبت امپرا طور نیکو اطوار اعظم گفت و شنید نموده قرار مصالحهٔ اصلیه برای و ارادهٔ حضرت معظم الیه‌داده شود که هریك ازدولتین ایران وروس‌ملك قدیم خویش رامالك بوده ، تداخل درممالك یك دیگر ننمایندوچون‌وقوع این مصالحت و وصول خبرآن‌نظر ببعد مسافت طول خواهد داشت ورای وارادهٔ اعلی جاه بلند جایگاه شهریار با اقتدار نیکواطوارامپراطوراعظم برآنست که نزاع وجدال فیمابین روس وایران که هردودوست دولت علیهٔ فرانسه می‌باشند موقوف باشد عالیجاه مجدت و نجدت انتباه فطانت وکیاست اکتناه شهامت و بسالت انتباه‌خلاصة الاکابرالعیسویه عمدةالاعاظم‌المسیحیه جنرال‌غاردان خان بوکالت این دولت با عالیجاه فراست وکیاست اکتناه موسی بارون وردیه (۲) با پولکونیك (۳) سفیرسردار روس قرارداد نمود که ازتاریخ حال الی مدت یك سال جنگ ودعوی ونبرد و قتال فیمابین منتسبان این دولت فیروزآیت بـا جماعت روسیه متروك وطریق مدارامسلوك باشد ، تا بعد از انقضای مدت مذکوره البته خبر مصالحهٔ اصلیه ازپاریس رسیده خواهد بود . هروضع که اعلی جاه بلند پایگاه شهریار با اقتدار پادشاه نیکواطواراعظم فرانسه دام ملکه قرار داده باشند امنای دولتین ایران و روس همان قرارداد را قبول ومعمول دارند . خلاصه حالا وقتیست که حضرت امپراطورمعظم الیه ازعهدهٔ عهدی که با این دولت‌بسته برآید وامرحدود وثغورممالك ایران را موافق قاعدهٔ یگانگی و برادری که با اعلیحضرت پادشاه ظل‌الله روحی فداه دارد منتظم نماید وبهیچ وجه مغایرت وجدایی میانهٔ دولتین‌فرانسه وایران نداندولوازم اجتهاد دراخراج جماعت روسیه ازین حدود بوضعی که خود متعهد گردیده بظهور رساند ونظر بمراتب نیك ذاتی که‌دارد دراتمام این امرساعی باشد و همه وقت باظهار مهمات و اعلام حقایق

---

(۱) Mr Comte Tolstoy (۲) Mr : Baron Verdier

(۳) Polkovnik بزبان روسی بمعنی سرهنگست ومراد فرستادهٔ ژنرال گوداویچ برای گفتگو درمتارکه است

حالات خود پردازد والباقی ایام فرخنده‌فرجام بکام باد ».

پیداست که این نامه مدتی پیش از نامهٔ نخست نوشته شده است. بدین معنی که چون گودوایچ فرمانده لشکر روسیه در قفقاز پیشنهاد مصالحه و متارکه ای بایران کرده وسفیری بدربار فتحعلی شاه فرستاده است دولت ایران کوشیده است بتوسط ناپلئون دولت روسیه را وادار کند آنچه ازخاك ایران گرفته است پس بدهد. پیش ازین درصحایف ۱۲۵-۱۲۷ نامه‌ای را که گاردان از طهران در ۲ ژون ۱۸۰۸ مطابق با ۷ ربیع الاول ۱۲۲۳ درهمین زمینه نوشته است انتشار داده‌ام و پیداست که‌این نامه درهمان حین می بایست نوشته شده باشد ومیرزا محمد شفیع هم ازسوی خود تاکید کرده‌است که درپاریس ناپلئون درمیان ایران وروسیه وساطت کندوعسکرخان سفیرایران درپاریس وکنت تالستوی سفیرکبیرروسیه در پاریس عهد نامهٔ صلحی درمیان ایران و روسیه ببندند. کسی‌را که گوداویچ برای مذاکره بایران فرستاده و درین نامه تنها درجهٔ او «پولکونیك» را معین کرده‌اند ظاهراً همان نایب سرهنگ توپخانه بارون‌د وورده (۱) نامست که در نامهٔ گاردان بشامپانیی وزیر امور خارجهٔ فرانسه نام اوآمده است.

درمیان اسنادی که نسخه‌ای اصل آنها دربایگانی دولت فرانسه در پاریس هست بازنامه دیگری ازمیرزا محمد شفیع صدر اعظم ایران خطاب بکنت دوشامپانیی وزیر امورخارجهٔ ناپلئون هست که متن آن بدین‌گونه است:

« تحفهٔ دعایی مستجاب چون رشته‌های گوهرناب وخوشه‌ای درخوشاب رخشنده و فروزنده وهدیهٔ ثنایی مستطاب مانند زلف سنبل پرتاب وچشم نرگس نیم خواب زیبنده وفریبنده شایسته انجمن حضور فرخنده دستور، واسطهٔ نظام مناظم امور، رابطهٔ قوام مصالح جمهور، که‌نظم‌سلك ملك بنوك كلك گهربارش مربوطست وقرارکاردولت بخامهٔ بی‌قرارش منوط، تواتر ترشحات‌ارقامش‌دوحهٔ صدارت را طراوت بخشای [وتراکم] سحاب اقلامش روضهٔ‌وزارت را نضارت افزای، فکردوربینش نوردیده بینش، رای نکته آرایش [گلگونهٔ] عذاردانش، بحرجلال راگوهرتابان، سپهراقبال را اختررخشان، گلزاروفا را غنچهٔ غناج، بازاروفاق را سرمایهٔ رواج، وحید دهر، فرید دور، فزاینده وزدانیدهٔ عدل وجور، دانای معانی نکته دانی، بانی مبانی مهربانی، موسی‌شامپانی(۲) است، که‌تا جهانست‌ازنیل‌امانی دوجهانی‌قرین شادمانی‌و کامرانی باد. بعداز شرح‌مراتب دعا برلوح صحیفهٔ مدعا می نگارد که: دیری گذشته وعهدی منقضی گشته‌است که‌عندلیب خوش نوای خامه برگلبن زیبای نامه منقاردستان سرایی نگشوده وشاهدان رازترك شیوهٔ غمازی نموده، درپردهٔ نهارآسوده‌اند، گلشن مراودات را دربسته است وطایر

(۱) Baron de Wrede (۲) مراد مسیوشامپانیی است

ئابات را پرداده ،[خاطر] شوقمند که بمطالعهٔ نگاشتهٔ کلك [طوطی]آسای انس تمامی
شت در راه انتظار بازست و مرغ دل بهوای استعلام حالات نیکو علامات در پرواز ،
وقت سفیری ازسفرای آن حضرت سنیه ، یا بریدی ازجانب سنی الجوانب این دولت بهیه
زم آن صوب بـا صواب شده ، دوستدار بمقتضـای رسـوم دوستی درصـدد شرح حال و
تخبار احوال خجسته مآل برآمده ، بوسایل رسایل دوستانه ابواب مـؤالفت را مفتوح
شته است وهر بار فصلی دراشواق ضمیرمودت تخمیر را با تفاصیل مقاصد ومطالب بقلم
ه جهتی نگاشته ؛ نه جوابی ازجانب آن جناب واصل گشته ونه وقوفی برموجبات تاخیر
راب حاصل . قریب دوسالست که عالی جاه رفیع جایگاه ، شهامت [و] دلالت همراه ،
امت ونبالت پناه ، ابهت ومناعت اکتناه، عمدة الخوانین الکبار عسکرخان سالار عساکر
شار ازدربار سپهرمدار اشرف اعلی مامور بسفارت آن ولا گردیده . ازین روخبری که
تج اثری باشد نرسیده، با آنکه بحمدالله تعالی ریاض موافقت دولتین را آغاز ربیعست
ناخ مواحدت حضرتین را برگ وسازی بدیع وخاطر مهرمایل را حیرتی کاملست که
آن همه گرمی بازارمراودت بسردی مبدل شده ودرین ظرف مـدت رسوم دوستی و
ستداری بکلی مهمل ومعطل مانده . شهریاران کامگار ، کـه هریـك را داغ اطاعت
ب جبههٔ سپهرست وحلقهٔ اطاعت آویزهٔ گوش مـاه ومهر، با یك دیگـرعهدی بستند و
ری پیوستند .از آن طرف عهد نامه ای همایون فرستادند و ازین طرف مهر قبول
ادند. اولیای آن حضرت وکالت این دولت را متکفل گردیدند و امنای ایـن دولت
طابقت باآن حضرت را متقبل.جزء اعظم این شروط وعهود بیرون شدن طایفهٔ روس از
ك این ملك محروس بود واتمام عهد پادشاهان کامران در عهدهٔ اهتمام وزرای کار
نست . درین صورت هرگاه ازان برادر مهرپرور ، که بساط آن حضرت رازیورست ،
لهٔ دوستانه شود از راه ورسم انصاف دورنخواهد بود . امروز آوازهٔ این عهد وفـاق
عرصهٔ آفاق مشهورشده، هرقدرتاخیردراتمام آن برود راه سخن مردم زیاده وازهرسو
انی بگفتگو گشاده خواهد شد . پوشیده نیست که حاصل پادشاهان عـادل درین دار
جل منحصر بنامی نیکست وهیچ نامی ازوفای عهود نیکوتر نخواهد بـود . بدین دلیل
کنون دراتمام امرعهود موقع شتاب وتعجیلست ، نه موقف درنگ وتعطیل . عالی جاه
یع جایگاه،فراست وکیاست انتباه، فطانت ومتانت اکتناه، عمدة الاقران والاشباه، خلاصة
یسویین ، میرزا یوسف مریم ژوانین (۱) ، که سفیری نکته دانست ، عازم حضور آن
ابست ، درین چند سال که بخدمت کارگزاری وترجمـانی اشتغال داشته ودرکار اعلام
راردولتین بوده است وبرمکنونات ضمایرطرفین اطلاع حاصل نموده ، پـاره‌ای امور

(۱) Joseph- Marie Jouannin

را که تحریر آن مقدور نیست، بتقریری دلپذیر حالی ضمیر مهرنظیر خواهد ساخت. مجملا برای مودت دستور مخفی و مستور نباشد که اگر از جانب کارکنان دربار در کار و بار این دولت بی زوال فی الجمله مسامحه و اهمالی رفته باشد، ازین طرف بهیچ وجه من الوجوه در بنیان دوستی قدیم قصوری و در ارکان یك جهتی قویم خلل و فتوری راه نیافته و نخواهد یافت. عهد همان عهدست و پیمان همان پیمان. تا چرخ برین و سطح زمین را تدویر و تمکینست سیاق وفاق اولیای این دولت جاوید قرین برین وضع و همین آیین خواهد بود. مقتضی رسوم مواحدت و مستلزم شروط مؤالفت آنست که من بعد بر خلاف اوقات گذشته تارك طریقهٔ فراموشکاری گشته، گاه و بیگاه دوستان راسخ الوداد را بنگارش مراسلات مودت بنیاد یاد نمایند و بسفارش مهمات اتفاقیات شاد. الباقی ایام خجسته فرجام بکام باد، برب العالمین ».

پیداست که این نامه را میرزا محمد شفیع دوسال پس از رفتن عسکرخان بسفارت بدربار ناپلئون یعنی درسال ۱۲۲٤ نوشته و بتوسط ژوانن برای کنت دوشامپانیی وزیر خارجه فرانسه فرستاده است.

نامه دیگری که از میرزا محمد شفیع در بایگانی دولت فرانسه موجودست نامه‌ایست که ظاهراً بلابلانش فرستادهٔ ناپلئون بدین گونه نوشته است:

« عالی شان معلی مکان، عزت و صداقت بنیان، زبدة الاماثل المسیحیه، موسی لابلانش ترجمان و کاتب سر دولت بهیهٔ فرانسه بعافیت مقرون بوده معلومش باد که نوشتهٔ آداب سرشتهٔ آن عالی شان واصل و از مضامین آن اطلاع حاصل شده، اخبارات دور و نزدیك را که رقم زد کلك صداقت سلك نموده با نضمام فقراتی که در باب اتحاد این دو دولت بهیه قلمی داشته بود تمامی حالی و خاطر نشان گردید. این مطلب ظاهر و آشکارست وضرور باظهار و تذکار نیست، آنچه نوشته بود اینجانب مضاعف آنرا می‌دانم، لکن چندانست که ظاهراً بعلت بعضی موانع ترك آمد و شد رسل و رسایل شده، اما در باطن همان مراودت و یك جهتی باقیست و نقصی بهم نرسانیده. این که خواهش نموده بود که ازین طرف قرین الشرف مجدداً ابواب اظهار دوستی گشاده، بارسال رسل و ترسیل مراسلات مبادرت رود آن عالی نشان خود مطلعست که الی حال ازین قبیل تعارفات ظاهری بسیار اتفاق افتاده و بهیچ وجه فایده و ثمری حاصل نشده، می باید کاری کرد که مفید فایده‌ای باشد. حال دوسالست که این جانب زحمات بسیار و مرارت بی‌شمار می کشم که شاید رفع بعضی ملامت و ناخوشی ازخود نمایم و هنوز بجایی منتهی نشده. آن عالی شان البته از چگونگی مرارت این دوسال این جانب درپاس دوستی آن دولت مطلع نشده است. حال که آن عالی شان خواهش تجدید رسوم الفت و اتحاد فی مابین دولتین بهیتین را نموده

است اینجانب نیز زیاده از حد این مطلب را طالب می باشم ، چراکه در ایران ودرب خانهٔ شاهنشاه جهان وجهانیان خیرخواه دولت فرانسه محسوب شده‌ام وباین جهت هنوز مورد توبیخ وملامت اهالی ایران می‌باشم . مکرر قلمی شده است که هرگاه پادشاه‌فلک بارگاه فرانسه ورجال آن دولت بهیچ‌خواهند که رفع بدنامی خودکرده ، درعالم محمود ونیك نام باشند این معنی برای آن دولت میسر نخواهد شد، بجزاینکه عهد ومیثاقی که در خصوص اخراج روسیه با دولت‌قاهره بسته‌اند وفا نمایند ، که راه عرض واستدعایی برای این خیرخواه بدست آید . حالا اگر ازجانب شما حرفی بگویم اندیشه دارم که حمل بر بعضی جهات نمایند . آخر دوستی وآشنایی دودولت بزرگ را نفعی وثمری ضرورست، خلف عهد وسست پیمانی شما که‌عالمگیرشده وازایلچیان وفرستادگان آن دولت هرکه وارد این ولا شده هزار گونه سخنان دوستانه‌مسموع گردید ، یکی‌از قوه‌بفعل نیامده. یکی مذکور ساخته که ایمپراطور اعظم از راه دریا هزار تفنگ فرستاد ، یکی نوید داده که پنجاه عراده توپ می‌آورند ، یکی دیگر گفته که پادشاه محض خاطر شما با روسیه مصالحه کرده ، ایلچی فرستاده که‌روسیه را بیرون‌نمایند. ماهم بهمین هوس موسی لاژار را تدارك کلی نموده نزد گدویچ سردار روسیه فرستادیم . بعد از ورود آنجا بسردار وکارگزاران این‌دولت تکلیف واهتمام می نمود که‌شماقلاع راخالی کرده بروسیه واگذارید ، تامن بنای متارکه میان شما بگذارم . این همه معلم ومهندس که ازآن دولت درآنجا بودند ، باآنکه کمال محبت ونوازش دربارهٔ ایشان بعمل‌آمده واز مال دنیا بهیچ وجه مضایقه نشده ، همینکه بنای دعوی‌وجنگ با روسیه شده‌یك جاخود راکنار کشیده، نزدیك نیامدند . عسکر خان را باپنجاه‌هزارتومان تحفه وهدایا روانهٔ پاریس فرمودند. سه چهار سال اورا درآنجا نگاه داشته ،آخر باده‌هزار تومان قرض روانه ساختند . بخلاف این طرف که ایلچیان را باتدارك بهرنوع که دلخواهی ایشان بود روانه کردند. هر روزه عسکرخان از پاریس می نوشت که چنان وچنین جواهر وتحفها درست شده می آورم. یك جا همه دروغ محض شده ، عسکر خان با آن همه قرض مراجعت کرد . آخر چه واقع‌شده بوددوپادشاه عظیم الشان که باهم‌دوستی‌وتعارف ومهربانی مرعی‌میدارند چرا ازآن‌طرف می‌بایست مبارکباد وتعارفی‌بعمل نیاید که درمیان دولت های عالم‌برای این دولت سبکی‌وبدنامی‌حاصل شود ؟ اگرازرفتار ودوستی انگریز اظهار نمایم مجملی آنکه : ازروزی که بنای دوستی راگذاشته ، ایلچی‌ایشان واردشده است ، جزیی دروغی نگفته و نمی‌گویند و سالی دویست سیصد هزار تومان وجه‌نقد بسرکار اقدس شاهنشاهی می دهند وتاحال سی چهل هزار تفنگ وپنجاه عراده توپ داده‌اندو بهمین دفعه همهٔ‌معلم وتوپچی وآدمهای ایشان باقشون ایرانی موافقت کرده ، دعوای عظیم با روسیه واقع و

شکست فاحشی داده ، دوسه هزار روسیه را کشته و گرفته و تا حال چندین مرتبه ایلچی ایشان آمده ، برای سرکار عظمت مدار شاهنشاهی مبالغ کلی جواهر وتحفها آورده ، برجال دولت علیه کسی نمانده که لازمهٔ تعارف بعمل نیاورده باشد ولازمهٔ ایستادگی داشته ودارند که روسیه را بزور وپول ان شاءالله بموافقت این دولت علیه از ایران بیرون نمایند. ایلچی که از دولت علیه رفته ومی‌رود دولت انگریز خود متحمل اخراجات آن شده ومی شوند . آن عالی شان که این تکلیف را نموده راستست . این جانب همیشه بخیر خواهی دولت بهیهٔ فرانسه معروف ومشهور بوده‌ام ولیکن از کم غیرتی و بی اهتمامی شما راه حرفی درین آستانه علیه ندارم . چرا باید رجال آن دولت جاوید مدت ، که بهمه صفات حسنه آراسته می باشند ، ننگ بد عهدی وسست پیمانی را که ازهمه عیوب بدترست برخود پسندیده ، چشم از پاس عهد و نگاهداری پیمان بپوشند ؟ بخدا که این جانب محض خیر خواهی که بعلت آمد ورفت این دوساله بهم رسیده است برخود هموار نمی‌توانم کرد و همیشه بعلت شهرتی که بخیرخواهی آن دولت دارم نزد همه کس خجل ومنفعل می باشم . درین چند ساله که مباعدتی بتقریب قطع رسل ورسایل دست داده بود همیشه خواهشمند این مطلب بودم که واسطهٔ معقولی، که محرمیت وصداقت داشته باشد ، بهم رسد ، تادرصدد اظهار بعضی مراتب برآمده ، مجملی از آنچه درین مدت فی مابین رخ نموده معلوم سازد. بهتر که آن عالی شان که از تمامی کارها مستحضر وآگاه واز قراری که معلوم شده بی نهایت نیك اندیش وخیرخواهست ، باز باین حدود آمده ، سبقتی دراظهار بعضی مراتب نموده ، تا تازه مطالب درصدد اظهار برآید ودر پردهٔ خفا نماند . الحمد لله رب العالمین پروردگار پاك خدمهٔ این دولت علیه را از اعانت جمیع دول بی‌نیازی داده است وابواب فتوحات برچهرهٔ آمال این دولت جاوید مدت گشاده ، البته مسموع آن عالی‌شان گردیده است که درین سال فیروزی مآل تا چه حد آثار ضعف وفتور از صدمات سپاه منصور دراحوال روسیهٔ این سرحد راه یافته ، چه قدر از آنها مقتول وچه قدر دستگیر شده . آنچه اظهار و قلمی شد محض دوستی وخیرخواهی بود . چنانکه آن عالی شان صلاح داند همین نوشته را انفاذ پاریس نزد امنای دولت بهیه فرانسه نماید . پیوسته مترصد اخبارات ومرجوعات می باشد » .

پیداست که این نامه بسیار جالب را میرزا شفیع صدراعظم بنمایندهٔ فرانسه در ایران نوشته ودر آن از ناسازگاری دولت ناپلئون نالیده واز رشوه‌های سرشاری که فرستادگان انگلستان بفتحعلی شاه ودرباریان وی داده‌اند دم زده است . از فحوای نامه پیداست که درظرف جنگ اول روسیه با ایران وپس از بازگشت عسکرخان سفیر فتحعلی شاه از پاریس درسال ۱۲۲٤ نوشته شده است .

سند جالب دیگری که درین زمینه در بایگانی دولت فرانسه در پاریس هست نامه‌ایست که بوداق نام از ایران بدربار ناپلئون فرستاده وازین جا پیداست که فرانسویان درآن زمان خبرگزارانی درایران داشته‌اند که بزبان فارسی مطالب را برای ایشان نوشته‌اند وازان جمله‌این بوداق نام که پیداست نام ترکی داشته وشاید ساکن آذربایجان بوده چنین نوشته است:

«عرضه‌داشت بندهٔ دولت‌خواه بموقف عرض‌مقربان دربارانجم احتشام والامیرساند که : اگرچه الی حال این بندهٔ عقیدت خصال درظاهر نسبت بامنای آن دولت قاهره در رابطهٔ بندگی ودولت خواهی سبقت نیافته ، اما همیشه در باطن طالب این معنی می‌بوده که حقیقت اخلاص ودولت خواهی خود را درپیشگاه ضمیرآفتاب مظاهروالاجلوه‌ظهور دهد . نظر باین معنی برذمهٔ بندگی و دولت خواهی لازمست که کیفیت مجاری حالات و اخبارات ایران را بخدمت بارفعت عرض نماید . لهذا پارسال یك نفر ایلچی پادشاه انگلیس آمده ، حال درتبریزست ، راه‌ورسم جنگ فرنگی‌را تعلیم سواران ایران‌میدهد وامسال هم یك نفرایلچی دیگرهمین ازطرف پادشاه انگلیس رسیده،حال دردارالسلطنهٔ طهران اقامت کرده وچنین تعهد وقرارداد کرده که او بسر کرده‌گری قشون ایران تعیین وتمامی مواجب قشون ایرانیان ازخزانهٔ پادشاه‌انگلیس داده ، خود متوجه دعوی‌ومدافعه قشون پادشاه روس بشود و درین وقت هم از طرف پادشاهان ایران و روس خواهشمند شده بودکه با هم بنای مصالحه وسازش بگذارند . ازین طرف عالیجاه مقرب الخاقان میرزا بزرگ بحوالی الکای شیشه رفته از آن طرف هم «ترمه ساو» (۱) سرکردهٔ روسیه تاآنجاآمده ، باهم ملاقات حاصل کرده ، دیگرمعلوم نشدکه بنای مصالحه آنها صورت‌سرانجام‌گرفت‌یانه ونیزباید درین چند وقت‌رایات نصرت‌آیات‌شاهی‌ازدارالسلطنهٔ طهران حرکت کرده ، درمملکت عراق در موضعی که موسوم بچمن سلطانیه است نزول اجلال فرموده باشند . زیاده از این خبری که‌قابل عرض باشد صورت و قوع نیافته . بعدالیوم نیزهرنحو خبری که صورت وقوع یابد بخدمت بارفعت عرض خواهد نمود.چون این بندهٔ دولت خواه را ازجملهٔ اخلاصمندان‌آن دربارحساب نموده ذیلا استدعا آنکه از لوحهٔ ضمیرمنیرمحونفرموده ، بارجاع خدمات بین‌الامثال سربلند فرمایند . زیاده‌جرأت ننموده ، امره‌الاعلی» .

(درپشت نامه مهر«عبده بوداق»)

پیداست که این نامه‌درپایان سال ۱۲۲۹ یاآغازسال ۱۲۳۰ نوشته شده و نویسنده نخست بمأموریت سرگوراوزلی و میانجی‌گری او برای بستن عهد نامهٔ گلستان در ۲۹

---

(۱) پیداست که تحریف کلمهٔ Tormassof نام‌ژنرال معروف‌روسیست که درجنگ‌اول ایران وروسیه فرمانده قسمتی ازسپاه روسیه بوده‌است .

شوال ۱۲۲۸ و سپس بعهد نامهٔ ایران و انگلیس بوسیله مستر الیس در ۱۲ ذی‌الحجهٔ ۱۲۲۹ اشاره کرده است و درین زمان دیگر دربار فرانسه مأموری در ایران نداشته است که اخبار ایران را بفرستد و این بوداق نام این وظیفه را بعهده داشته است.

☆ ☆ ☆

بجز دو نامه‌ای که ناپلئون بفتحعلی شاه نوشته و ترجمه آنها پیش ازین در صحایف ۱۵۲ـ۱۵۶ آمده است دو نامهٔ دیگر هم ازو در دستست. نخست نامه‌ایست که بشمارهٔ ۲۰۸۱ در بایگانی وزارت امور خارجهٔ ایرانست (۱) و در پشت آن ترجمهٔ آنرا بزبان فارسی شکسته نوشته‌اند و پیداست که آنرا درهمان زمان یکی از خاورشناسان فرانسوی بدینگونه ترجمه کرده و عیناً آنرا نقل می کنم :

« ترجمهٔ محبت نامه ـ از طرف ناپولیون اعظم که باعنایت خدای تعالی و برموجب قوانین دولت عظمی امپراطور و پادشاه فرانسه و پادشاه ایطالیه است بجانب شوکت جوانب پادشاه اعظم ملك الملوك عالم مزین اریکهٔ پادشاهی فرمانفرمای عرصهٔ ماه تا ماهی سلطان جوان بخت سکندر شأن فتحعلی شاه پادشاه ایران دامت خلافته و سلطنته السلام ، پادشاها بلند جاها وخدیو مرتبت پناها چون که افزایش و استحکام روابط دوستی که شکرالله متعال که مملکت فخیمهٔ مایان از قدیم الایام سبقت کرده بود همان اقصا (!) آمال ضمیر اخلاص پذیرست ، بنابرین دارندهٔ محبت نامه جنرال غاردان که سرعسکر دیویزیون ویك که (!) ازخادمان سرای همایون وهم ضابط ایچ آقایان (۲) اندرون فرستادن (!) بصوب شوکت اوب مصمم شد و بآنیت اینکه جنرال مومی الیه را نزد خود با القاب سفیر مرخص دولت ما قبول فرموده بدو اعتماد کلی بنماید فی الواقع آبای جنرال غاردان وقتا من الاوقات الماضیه با یراث موافقت و دوستی فیما بین دولت فرانسه و دولت ایران باعث آبادی شده بودند بتواریخ اندر مسطورست بل در افواه ناس مذکور. پس جای اشتباه نیست که بالذات آثار جمیلهٔ اجداد خودش اقتفا بخواهد کرد. ازین قطع نظر جنرال غاردان را فدوی ذات ملوکانه‌ام و در خدمات سفریه مستخدم صادقانه‌ام دانسته بدین سفارت کبرا (!) لایق و شایسته دیدم و کذالك (!) اوفیچیالان (۳) همه که بمعیت جنرال مشارالیه مامور و معین شدند و در نصرتهای بسیار که سرعساکر روسیه میسر گشت اصحاب وانصارم بودند وایشان را یکایك گزیدهٔ

---

(۱) مقاله آقای عبدالحسین نوایی بعنوان « چند سند رسمی از فعالیت سیاسی فرانسه در ایران » در « نشریهٔ وزارت امور خارجه » شمارهٔ پنجم ( جلد دوم ) اسفند ماه ۱۳۲۸ ص ۱۴ـ۳۰

(۲) این کلمه بمعنی آجودان آمده است

(۳) تحریف کلمهٔ officiers فرانسه بمعنی افسران و صاحب‌منصبان .

اردوی همایونم باید شناخت وان‌شاءالرحمن مبارزان مومی الیهم دزمحاربات علی لعدو المشترك با غیرت مشهودهٔ مجربه در آن طرف بخواهش کوشند. مبتنأعلی ذلك‌امرمحققست که این‌گونه انتخاب وامتیازمقبول و پسندیدهٔ آن حضرت سلطنت مآب می‌شودومرجوست که بدین چنین ممتاز بین‌الاقران ومشار بالبیان منتسروی (۱) مرخص باعتقاد تام و کامل و بهر کلمات که ازطرف‌ما بگوید اعتماد کلی وشامل بدهند و بالتخصیص وقتاً که درحضور فایض النورآن جناب شوکت نصاب تقریرات متانت ودوام دوستی‌ما را ودعوات‌صافیات ما رابری اقبال‌ذات‌خلافت صفات برای خوشحالی ممالك ایران وتحقیقات شوق وآرزوی ماراالاجل استقرار دولتین تکرار بتکرار اریاد و ذکر بکند بدو گوش تصدق وتیقن را بگشایند. باقی همیشه سیل سیال برکات آسمانی‌درایام سلطنت جاودانی‌با نسایم‌مساعده عاقبت سعیده برذات‌حشمت صفات کامرانی جاری وساری باد، بررب‌العباد. نوشته بمقام فنکنستین (۲) در اردوی نصرة مقرو به روز فیروز بیستم نیسان سال هفتم و هشتصد و هزار (۳) ازمیلاد عیسی ع. وسال سیم ازجلوس همایونم فی یوم الثانی عشرمن صفرالخیرسنه ۱۲۲۲.

امضای ایمپراطوری ناپالیون
وتحته‌المینیستیر(٤) والوزیر ایمپراطور والملك
شارال موریس طالیران پرنس دبنونت (٥)

پیداست که این‌نامه اعتبارنامه‌کاردان بعنوان سفیردر دربارطهران وبرای معرفی هیئت افسران نظامیست که با او بایران آمده‌اند

نامهٔ دیگری که ازناپلئون خطاب بفتحعلی شاه مانده بدین‌گونه است (٦) :

«ازجانب ناپلئون باعنایت‌خدای‌تعالی وبرحسب‌قوانین‌اساسی‌امپراطورفرانسویان، پادشاه ایتالیا، مدافع (۷) هیئت اتحادیه رن (۸)، رابط (۹) بین ممالك موتلفهٔ‌سویس باعلی حضرت قدرقدرت قوی‌شوکت فتحعلی‌شاه پادشاه ایران دوست بسیارعزیزوصدیق ما : اعلی حضرتا، قدرقدرتا، چون مدت مأموریت موقتی سفیرفوق‌العادهٔ شما عسکر خان افشاردردربارما بانجام رسیده است بنابرتصمیمات اخیرآن اعلی حضرت درباب فرستادگان ما لازم بود که اورا بیش ازین در نزد خود نگاه نداریم، اگر چه عزیمت

(۱) تحریفی ازکلمهٔ Ministre فرانسه بمعنی‌وزیر
(۲) مراد فینکن شتاین است (۳) مراد ۲۰ آوریل۱۸۰۷(۱۲ صفر۱۲۲) است.
(٤) تحریف دیگرازکلمه Ministre فرانسه
(٥) Charles-Marie Talleyrand, Prince de Bénévent
(٦) همان مقاله ص۳۰
(۷) Protecteur (۸) Rhin (۹) Médiateur

او برما ناگوارخواهد بود ورفتاراوهمیشه مورد ستایش ما بوده. سفیرمزبورغالباً درمدت مأموریت خود مراتب لطف آن اعلی حضرت را گوشزد می کرده ، میل قلبی ما اینست که احساسات مودتی که همیشه بین الاثنین وجود داشته پیوسته برقرار بماند وآن اعلیحضرت دراختیاردوستی بین ما ودشمنان ما همیشه جانب ما را رعایت کنند ودرین مشورت ما با کمال صفا بنا براعتمادی که آن اعلی حضرت نسبت بما ابرازداشته‌اند مسؤل اورا اجابت خواهیم کرد . اعلی حضرتا قدرقدرتا درخاتمه ازخدای متعال خواستاریم که روزبروز بر عظمت او بیفزایدوایام را باعظمت وعافیت بگذارند، تحریرا در ۲۳مه ۱۸۱۰ درلیل (۱).

مهرامپراطورناپلئون

وزیر دولت دوك باسانو (۲)

وزیر روابط خارجی دوك دوکادور (۳)

پیداست که این نامه که شاید آخرین نامه ناپلئون بفتحعلیشاه باشد در۲۳مه ۱۸۱۰ (۱۸ربیع الثانی ۱۲۲۵) نوشته‌شده وازلحن نامه پیداست پس ازآنکه گاردان ازایران رفته ناپلئون هم عسکرخان سفیرایران را ازدربارخود روانه کرده است .

# کارهای افسران هیئت نظامی گاردان در ایران

رضاقلی خان هدایت‌لله باشی امیرالشعراء درتاریخ قاجاریه که دردنبالهٔ روضة الصفا چاپ کرده‌است درباره روابط فرانسه باایران درزمان فتحعلیشاه درحوادث سال ۱۲۲۱ چنین نوشته است :

«درسال ۱۲۰۹ (۱۷۹٤ میلادی) که سلطان شهید آقا محمدخان قاجارغازی شهر تفلیس را مسخروقتل وغارت کرد پادشاه فرانسه ناپلیون مطلع گردیده ، بواسطهٔ عداوت ومخاصمه با دولت روسیه اظهاردوستی ومواحدت با خاقان شهید خواست .

عهد نامهای سلاطین صفویه را با دولت فرانسه نوشته داشتند بـا فرستادهٔ خـود بایران فرستادولی وقتی رسید که آن شهریاردرقلعهٔ شوشی بعزشهادت رسیده بودوخاقان کامگارفتحعلی شاه قاجارهنوزجلوس نکرده بود واطراف بلاد پرآشوب وفساد بود . حاج ابراهیم خان جوابی سرسری نوشته بدو داده بازگشت . واقعهٔ قتل کربلا وطغیان وهابیه که درسال ۱۲۱٦ هجری بود اسمعیل بیك غـلام ببغداد نامه برده ، خـواجه داود نامی درصورت تجاردربغداد دیده ، دعوی کرد که من ازدولت فرانسه مامور بایرانم وبااسمعیل بیك بیات بدارالسلطنه آمد، چون خط فرانسه‌خواندن درایران متداول نشده بود از نوشته وی عقده حل نگشت و در دعوی او شبهه داشتند ، هـم چنان جـوابی سرسری

---

Duc de Çadours (۳) Duc de Bassano (۲) Lille (۱)

نگاشتند وداود را لقب خانی دادند وفرستادند . الحاصل درین سال که ۱۲۲۱ هجری بود موسیو ژوبر نامی از دولت فرانسه عزیمت ایران داشت . پاشای بایزید و وان بملاحظهٔ مصالحهٔ عثمانیه وروسیه اورا موقوف داشت ودوچار کرا اورا بکشت . چون نواب شاهزاده نایب السلطنه شنید کس فرستاد، موسیو ژوبر را از پاشا بخواست، او نیز بفرستاد و باعزتی تمام اورا بتبریز آوردند و بسلطانیه آمده ، شرف حضور سلطان ایران را دریافته ، معلوم شد که داود خان مذکور با وی همراهست. الحاصل نامه بدادند وازجانب ناپلیون امپراطور پیغامات دوستانه بگذرانید وجواب نامهٔ اورا میرزا رضی تبریزی بفارسی مرقوم و بسفارت میرزا رضای قزوینی وزیر شاهزادهٔ آزاده محمد علی میرزا روانهٔ پاریس شدند.»

مؤلف منتظم ناصری (۱) دروقایع سال ۱۲۱۷ هجری و ۱۸۰۲ میلادی می نویسد : «هم درین سال بتوسط خواجه داود نام ازارامنه وتجار بغداد نامه‌ای از ناپلیون بناپارت کنسول اول فرانسه بحضرت خاقانی موصول گردید . خواجه داود لقب خانی یافته، حامل جواب آن نامه گردیده ، بفرانسه روان شد ».

گویا این خواجه‌داود ارمنی ساکن بغداد همان کسی باشد که در ۱۸۱۷ (۱۲۳۲ هـ.) کتاب کوچکی در پاریس بعنوان وضع کنونی ایران» (۲) بفارسی وفرانسه‌وارمنی چاپ کرده است. درین کتاب نام خود را بفارسی «صاحب نشان شیروخورشید ایران ملك شاه نظرزاده میرداود ضنادوریان» نوشته است ودرپشت این کتاب درد نبال نام خود نوشته است« مامور فرانسه‌در ۱۸۱٦» (۳).

بنا براسنادی که‌در دست‌ست ناپلئون ازجوانی نقشهٔ تصرف آسیارادرذهن خود جای‌داده وکراراً باین نقشه بازگشته وسالها پیش ازآنکه بامپراطوری برسد این خیال را در فکرخود پرورده است. پیداست که بیشترمقصود وی ازین کاراین بوده است که‌هندوستان را ازدست انگلستان بیرون بیاورد . پس ازآنکه بمصر لشکر کشید و ازین کار نتیجه‌ای نبرد بازازین اندیشه دست برنداشت وهم چنان آنرا دنبال می‌کرد. درآن زمان دروازهٔ اروپا برآسیا شهراستانبول پای تخت سلاطین عثمانی بود. درسال ۱۸۰۲ م . (۱۲۱۷ هـ.) ناپلئون سباستیانی ازافسران عالی رتبه ارتش خود را بسفارت بدربارعثمانی فرستاد و امیدوار بود بدین وسیله بتواندازهمهٔ کشورهای آسیایی با خبر باشد .

سباستیانی مامور بود که راه لشکر کشی بهندوستان را پیدا کند . وی قهراً

---

(۱) ج ۳ ص ۷۸

(۲) Etat actuel de la Perse, par Mir - Davoud - Zadour de Mélik Schahnazar, Paris 1817

(۳) Envoyé en France en 1816

متوجه ایران شد و نظر ناپلئون را بایران جلب کرد. اما ناوگان فرانسه درآن زمان ناتوان‌تر ازآن بود که بتواند از راه دریا رابطه با ایران برقرار کند و لشکریانی بایران و از آنجا بهندوستان برساند. بهمین جهة ناپلئون درنظر گرفت از راه خشکی با ایران مربوط شود و از راه ایران بهند بتازد.

طبیعی بود که یگانه راه جلب توجه ایران حمایت از آن در برابر روسیه بود زیرا که تازه جنك اول ایران با روسیه که از ۱۲۱۹ تا ۱۲۲۸ (۱۸۰٤-۱۸۱۳) کشید در گرفته بود. فتحعلی شاه درآغاز سلطنت خود گرفتار جنگها و شورشهای داخلی شد و بمحض این که از آنها فراغت یافت بجنك با روسیه گرفتار شد و درسال اول جنك یعنی در ۱۲۱۹ چندین شکست فاحش پی‌درپی خورد. انگلیسها که بدین گونه استیصال وی را دیدند درصدد شدند بوعدهٔ یاری اورا بخود جلب کنند و فتحعلی شاه هم چاره دفع خطر روسیه را دراتحاد با انگلستان می‌دانست. اما انگلیسها تکلیف شاق می‌کردند و می‌خواستند در برابر یاری که با ایران خواهند کرد در بازایران جزیرهٔ خارك و بندر بوشهر را بانگلستان واگذارد.

پیداست که فتحعلی شاه نمی‌توانست این شرط را بپذیرد و ناچار پس از اندکی مطالعه دیدند یگانه راه توسل بناپلئونست. بهمین جهة فتحعلی شاه نامه‌ای بوی نوشت و او هم جواب مساعد داد. پس ازآن ژوبر و رومیو را در ۱۸۰۵ (۱۲۲۰ ه) بایران فرستاد. چنان می‌نماید که هریك ازین دو سفیر را ناپلئون جداگانه از دو راه مختلف بایران فرستاده است، یعنی درضمن اینکه ژوبر از راه کردستان رهسپار شده رومیو از راه بغداد ماموراپران شده است و درین کار گویا مقصود ناپلئون این بوده است که احتیاط کامل بکند و اگر یکی ازین سفیران بمقصد نرسید دیگری حتماً برسد. ژوبر و رومیو بفاصله نزدیك عازم ایران شده‌اند، اما چون ژوبر را در راه بزندان افگنده‌اند و مدتی گرفتار بوده است رومیو زودتر ازوی بایران رسیده و او هم ناگهان درطهران مرده و بدین گونه چندین سال طول کشیده است تا نتیجه‌ای از روابط ایران با ناپلئون بدست آید.

درین ضمن جنگهای ایران با روسیه هم چنان دوام داشته است. درهر زمان که روسها دراروپا گرفتار حوادثی می‌شده‌اند از نیروهای خود در مرزهای ایران می‌کاسته‌اند و ایرانیان اندك پیشرفتی می‌کرده‌اند اما دوباره که دستشان دراروپا خالی می‌شده بر نیروی خود در مرزهای ایران میفزوده‌اند و باردیگر پیشرفت می‌کرده و ایرانیان را شکست می‌داده‌اند.

درسال ۱۸۰٦ (۱۲۲۱ ه.) ناپلئون سه سفیر دیگر که ژوانن و بونتان (۱) و

(۱) Bontemps

لابلانش (۱) باشند بایران فرستاده است . ژزف ماری ژوانن(۲) ازخاورشناسان زمان خود بود ودر سن بریو (۳) در ۱۷۸۳ ولادت یافت و در پاریس در اول فوریه ۱۸٤٤ درگذشت .

درین گیرودار انگلیسها منتهای کوشش خود را کرده اند که نگذارند ناپلئون راهی بایران باز کندو بهمین جهتست که گرفتاری ژوبر را در کردستان عثمانی ومرگ رومیو را در تهران نباید طبیعی دانست. وانگهی آشکارا دولت ایران را تهدید می کرده، حتی کشتی های جنگی خود را بخلیج فارس آورده اند. اما پیشرفت های حیرت انگیز ناپلئون درمیدانهای جنك اروپا چنان درجهان متمدن آن روز پیچیده بود که حتی در بار طهران با آن دشواریهایی که در روابط آن روز ایران با اروپا بود از آن خبر میشد و بهمین جهة اگراندك تردیدی از اتحاد با ناپلئون درمیان بود پس از جنك های معروف اوسترلیتز(٤) در ۱۸۰۵ واینا (٥) در ۱۸۰٦ وایلو (٦) در ۱۸۰۷ کمترین تردیددر بار ایران ازمیان برخاست .

بهمین جهة درماه مه ۱۸۰۷ (ربیع الاول ۱۲۲۲) نخستین سفیر ایران میرزامحمد رضا درلشکرگاه ناپلئون درفینکن شتاین بحضور او رسید و پیشنهاد اتحاد با وی کرد . چنان می نماید که دولت ایران درین کار مقدم شده و پیشنهاد اتحاد ازجانب ایران بوده است. پس ازامضای عهدنامهٔ اتحاد درفینکن شتاین ناپلئون ژنرال گاردان را مامور سفارت ایران کرد ویك هیئت نظامی با وی بایران فرستاد و گاردان اعضای سفارت ایرانرا هم باخود بایران آورد.

هنوز گاردان در راه بود که ناپلئون در ٤ ژون ۱۸۰۷ (۲۷ ربیع الاول ۱۲۲۲) در فریدلاند (۷) درپروس شرقی الکساندر امپراطور روسیه را شکست داد وچند روز بعد در ژویه همان سال (ربیع الثانی ۱۲۲۲) با روسها صلح کرد و بدین گونه بدو متحد سابق خود یعنی دولت ایران ودولت عثمانی خیانت کرد واتحاد باآنها را نادیده گرفت وحتی صلح با روسیه سبب شد که روسها ازجانب ایران وعثمانی دستشان بازشدو توانستند بزودی کار هردو را بسازند .

عجیب تر ازهمه اینست که ناپلئون ازین اتحاد تازه باروسیه نه بایران خبرداد ونه بگاردان سفیر خود ونه تنها متوقع بود که ایرانیان اعتراض نکنندواین کار را منافی با عهدنامهٔ خود ندانند بلکه با رقیب او یعنی دولت انگلستان هم نزدیك نشوند . بازعجیبتر آنکه ناپلئون ازگاردان هم توقع داشت که بازپس ازین صلح باروسیه در ایران پیش

---

Saint - Brieuc (۳) Joseph - Marie Jouannin(۲) Lablanche(۱)

Friedland (۷) Eylau (٦) Iéna (٥) Austerlitz (٤)

ببرد ومانع از اتحاد وحتی نزدیکی ایران باانگلستان بشود وبهمین جهت نه تنها هنگامی که ایران ازناچاری در برابر روسیه با انگلستان عهدنامه‌ای بست ورابطه بر قرار کرد ناپلئون بسیار خشمگین شد بلکه گاردان بیچاره هم که دیگر نمیتوانست در ایران بماند وچاره‌ای جز بازگشت بفرانسه نداشت چون بفرانسه برگشت ناپلئون اورا غضب کرد و مدتها کاری باو نداد واورا خانه نشین کرده بود.

گاردان باندازه‌ای ازین اتحاد ناپلئون با روسیه بی‌خبر بود که در موقع انعقاد عهدنامهٔ تیلسیت دراستانبول بود وتا دوماه پس‌ازآن واقعه درآن‌شهر بود ودوماه پس ازآن از بغاز بسفور عبور کرد ورهسپار ایران شد. چنان‌می نماید که ناپلئون ازدوری راه میان فرانسه وایران مطمئن بوده وامیدوار بوده‌است این خبرنزدیکی باروسیه‌خیلی دیرتر بایران برسدو گویا این خبرراهم زودتر ازهمه دربار روسیه بایران داده است.

شاید هم اندیشهٔ ناپلئون این بوده است که اگر نمی تواند فتحعلی شاه را بر انگلیسها برانگیزد دست کم انگلیسها راازایرانیان درهراس نگاهدارد وایشان‌راوادار بصلح با فرانسه بکنند وبدین‌گونه فتحعلی شاه هم اگر گرفتار روسها خواهد شد خود باید چاره‌ای بیندیشد وفکر کار خود را بکند.

گاردان وقتی که مأمور ایران شد ازلشکرگاه فینکن‌شتاین تنها دوآجودان ویك افسر پیاده ودوافسر جزء باخود برداشت وبسوی استانبول رهسپارشد. افسران‌دیگری را که لازم‌داشت ازمیان کسانی که دراستانبول‌بودند برگزیدوباخود بسوی ایران‌عزیمت کرد واین افسران‌جزو هیئت‌نظامی‌بودند که ناپلئون‌باسباستیانی باستانبول‌فرستاده‌بود.

گویا یگانه سببی که ناپلئون را بانتخاب‌ژنرال گاردان‌باین مأموریت برانگیخت این بودکه در قرن هفدهم وهجدهم چند تن از نیاگان‌گاردان مأموریت کنسولی در ایران‌وعثمانی داشته‌اند. ازین جا پیداست که ناپلئون در میان همراهان خود در میدان جنك شرایط این مأموریت را دردیگری‌جمع ندیده ویگانه کسی که بنظرش مناسب‌آمده همین‌گاردان بوده است که می دانسته پدرانش وقتی بایران وترکیه رفته اندوشاید در خون او اطلاعی دربارهٔ این کشورها اندوخته شده باشد!

گاردان درین سفر دور ودراز نیازمند بمعاونین دلیروفرمان بردار وکاردان وبا هوش بود وازحسن انتخاب او دربارهٔ همراهانش همین بس که بسیاری ازیشان بعدها مردان نامی فن خود شده‌اند ونامشان‌را درتاریخ فرانسه‌ضبط کرده‌اند. مهمترین‌اعضای هیئت وی بدینگونه بوده اند: آنژدوگاردان (۱) برادر ژنرال که دبیر اول سفارت بود. وی در۲مارس۱۷۶۵ دربندر مارسی ولادت یافت ودر ۸ ژانویه۱۸۲۲ در همانجا

(۱) Ange de Gardane

در گذشت و پیش از برادرش بفرانسه برگشت ومؤلف کتابیست باین عنوان : « شرح سفری بترکیهٔ آسیا وایران که در ۱۸۰۷ و ۱۸۰۸ کرده شده- چاپ مارسی ۱۸۰۸ (۱)».

دیگر از اعضای سفارت اوژان باتیست لوی ژاك روسو (۲) بود که در ۱۷۸۰ ولادت یافت ودر ۱۸۳۱ درطرابلس غرب درگذشت . پدرش که در ۱۷۳۸ ولادت یافته ودر ۱۸۰۸ درگذشته بود ازجانب فرانسه مأموریت های مهم درایران وترکیه داشته است. وی خود سرکنسول فرانسه درطهران در ۱۸۰٦ وسپس سرکنسول حلب و بغداد وطرابلس غرب شده وآثار فراوان در بارهٔ تاریخ وجغرافیا وزبانهای شرقی انتشار داده است .

دیگر ازهمراهان اولاژار (۳) باستان شناس معروف بود که در ۳۰ مارس ۱۷۸۳ ولادت یافته ودر ماه سپتامبر ۱۸۵۸ درتور (٤) درگذشته است. در ۱۸۳۳ عضو فرهنگستان تاریخ وادبیات شد ونخستین کسیست که بوسیلهٔ انکشافات خود در باستان شناسی وزبان شناسی روابط قدیم میان تمدن یونان وتمدن شرق را معلوم کرده است .

دیگری از اعضای این هیئت ستوان مهندس و جغرافیادان کامیل ترزل (٥) بود که در ٥ ژانویه ۱۷۸۰ درپاریس ولادت یافت ودر ۱۱ آوریل ۱۸٦۰ درهمان شهر درگذشت. در ۱۸۰۷ آجودان ژنرال گاردان، در ۱۸۰۹ آجودان ژنرال گیومینو (٦) شد و بعدها در محاصرهٔ شهر مایانس (۷) در آلمان در ۱۸۱٤ دلاوری بسیار نشان داد ، در حکومت رستوراسیون (۸) در زرادخانه فرانسه خدمات عمده کرد، در ۱۸۲۹ سرتیپ سوم ودر ۱۸۳٥ سرتیپ دوم شد ودر تسخیر الجزایر مقام مهمی بدست آورد ودر ۱۸٤٦ عضو مجلس اعیان ودر ۱۸٤۷ وزیر جنك شد .

دیگر سروان مهندس لامی (۹) بود که بعدها بدرجه سرتیپی رسید وآجودان لوی فیلیپ (۱۰) پادشاه فرانسه شد وازناحیهٔ دور دونی (۱۱) بوکالت انتخاب شد .

دیگر از مردان نامور این هیئت سروان توپخانه شارل نیکلا بارون فابویه (۱۲) بود که در پونتاموسون (۱۳) در ۱۷۸۲ ولادت یافت ودر ۱۸٥٥ درگذشت وبرتبهٔ سرتیپی رسید ودرجنك استقلال یونان مقام مهمی بهم زد .

---

(۱) Journal d' un voyage dans la Turquie d' Asie et la Perse fait en 1807 et 1808

(۲) Jean-Baptiste-Louis-Jacques Rousseau (۳) Lajard (٤) Tours

(٥) Camille Trézel (٦) Guilllominot (۷) Mayence

(۸) Restauration (۹) Lamy (۱۰) Louis-Philippe (۱۱) Dordogne

(۱۲) Charles-Nicolas Baron Fabvier (۱۳) Pont-à-Mousson

# هیئت نظامی گاردان در ایران

ژنرال گاردان در راه که بسوی ایران می آمد چند تن از اعضای سفارت خود را ازخود جدا کرد واز راه سوریه وحلب و بغداد روانهٔ ایران کرد تا درین راه مطالعات نظامی وجغرافیایی بکنند ولی عدهٔ بیشتر با وی از راه آسیای صغیر رهسپار شدند و در ۱۰ سپتامبر ۱۸۰۷ ( ۷ رجب ۱۲۲۲ ) ازاستانبول راه افتادند . گذشته ازاعضای رسمی سفارت چند تن مترجم وصنعتگر وخدمتگار همراهشان بود واعضای سفارت ایران هم با وی همراه بودند وروی همرفته با رییس کاروان پنجاه وسه تن می شدند و نود اسب و استر همراه داشتند .

ازمیان اعضای سفارت چند تن شرح این سفر را نوشته‌اند از آن جمله ژنرال ترزل یاد داشت هایی دارد که ژنرال ژ . ب . دوما(۱) تدوین کرده وترجمهٔ آن را آقای عباس اقبال در ۱۳۰۷ درطهران انتشارداده است . ژنرال فابویه نیز دربارهٔ ایران یاد داشت های بسیار دارد وبجز ده پانزده نامه که از ایران بخویشاوندان وبرادرش نوشته سفر نامهٔ خود را نیز تدوین کرده وقدم بقدم بادقت کامل شرح سفرخود رایاد داشت کرده است و نیز گزارشهای فراوان درمسایل مختلفی که باورجوع کرده‌اند ومطالعاتی که دراصفهان کرده ترتیب داده است . تانکوانی مترجم سفارت نیز بیکی ازآشنایان خود خانم ث . ب . (۲) یك سلسله نامهایی نوشته که دردومجلد باین عنوان « نامهایی دربارهٔ ایران و ترکیه آسیا از ژ . م . تانکوانی،چاپ پاریس دردومجلد ۱۸۱۹ (۳) » انتشاریافته‌است. درمیان افسران این هیئت شرح حال فابویه ازهمه جالب ترست زیرا که وی افسرتوپخانه بود ومامور یت داشت درایران توپ بریزد وچون وارد ایران شد دولت ایران تصمیم گرفت دو کارخانهٔ توپ ریزی درطهران واصفهان دایر کند واورا برای همین کار مدتی باصفهان فرستادند وبهمین جهت وی ازهمهٔ اعضای این هیئت درکارهای ایران آگاه تر وبیناتر شده بود. وی درخاطرات خویش می نویسد که دراستانبول بتوپخانهٔ دولت عثمانی رفته وموادی را که درتوپ ریزی درآنجا معمول بوده است در نظر گرفته ودرسبك توپ ریزی ترکها مطالعه کرده وشرایط آب وهوا و عادات محلی رادرنظر گرفته وکتابهایی چند که درین زمینه بوده است فراهم کرده و بدین گونه برای آمدن بایران مجهزشده است .

(۱) J.P. Dumas (۲) C. B.

(۳) Lettres sur la Perse et la Turquie d'Asie par J. M. Tancoigne, 2 vol. Paris 1819

این هیئت نظامی که از استانبول رهسپار شده تا مرز ایران دو ماه در راه بوده و سه ماه پس از ورود بایران وارد طهران شده است. درسراسر ترکیه بزحمت بسیار سفر می کرده است زیرا که راه وجود نداشته و بر رودخانها پل نبوده و فقر و مذلت مردم ایشانرا متأثر میکرده است. کاروان سفارت ده ودوازده و گاهی شانزده ساعت راه را در روز طی می کرده است وهرشب دردهی نیمه ویران فرود می آمده اند.

فابویه درسراسر راه با دقت کامل در کتابچهایی که بخط او مانده همهٔ عوارض زمین ومجاری آبها وجهت کوهها ومحصول هر ناحیه را یاد داشت می کرده است. این کار ها باندازه‌ای وقت اورا می گرفته که فرصت تماشای طبیعت وبناهای تاریخی را نداشته است. با این همه ازاوضاع اجتماعی غافل نبوده وسفرنامهٔ اوشرح بسیارجالبی از منتهای تنزل سلطنت عثمانی درآن زمانست. چیزی که درمیان مشاهدات فابویه بسیار جالب توجهست اینست که درآن زمان اختلاف سخت و کینهٔ دامنه‌داری درمیان ترکان وایرانیان بوده است ودرترکیه همینکه می‌دانستند این هیئت افسران فرانسوی بایران میروند با آنها مخصوصاً بدرفتاری می کردند وحتی گاهی هم زد وخوردی درمیان ترکان واعضای سفارت ایران که ازفرانسه برمی گشته‌اند درمی گرفته وافسران فرانسوی ناچار ازایرانیان پشتیبانی می کرده‌اند. درین سفر افسران فرانسوی ناظر جنك میان کردان وارمنیان درخاك عثمانی نیز بوده‌اند.

سر انجام هیئت افسران فرانسوی در روز اول ماه نوامبر ۱۸۰۷ (رمضان ۱۲۲۲) وارد خاك ایران شده، ازآنجا بتبریز رفته و از ۱۱ تا ۱٦ نوامبر (۱۰ تا ۱۵ رمضان) که در تبریز بوده‌اند عباس میرزای نایب السلطنه ولیعهد ایران وحکمران آذربایجان پذیرایی شاهانه ازیشان کرده و سروان لامی و چند تن دیگر از افسران فرانسوی را برای تعلیم سربازان خودنزد خویش نگاه داشته است ودیگران بسوی طهران راهی شده‌اند.

در زمانی که این هیئت ازتبریز بطهران می آمده فاصلهٔ میان تبریز و طهران منظرهٔ رقت انگیزی ازآثار فتنه وآشوب وجنگهای داخلی ظاهرمیکرده است. شهر های زنجان وسلطانیه که پیش ازآن پرجمعیت بودند درین موقع تقریباً تهی شده بودند ومردم این نواحی بمنتهی درجه پریشان ودرمانده ومایوس بودند وحکمرانانشان هرچه می توانستند بهمین مردم غارت‌زده ستم می کردند ودر راه دستهای چادرنشین رادیده‌اند که پراکنده درگوشه وکنار در زیرچادرهای خود ازسرما وگرسنگی جان میدادند.

هیئت افسران فرانسوی درپایان ماه نوامبر (رمضان) وارد قزوین شد وناچارشد چهار روزدرآنجا بماند. فابویه در یاد داشتهای خود سبب این درنگ را با استهزاء

کامل بیان می کند وعبارات تملق آمیز آن زمان را ترجمه کرده می گوید : « اعلیحضرت شاه‌پادشاه قبلهٔ عالم قطب جهان‌وظل‌الله وسی‌چهل نام دیگر که من فراموش کرده‌ام‌خود درحرکت کواکب دیده است که اگراعضای سفارت فرانسه بجز روزچهارم دسامبر روز دیگری وارد طهران شوند بدبخت خواهند شد » . کسانی کـه از اوضـاع آن زمان و خرافاتی که‌دردربارفتحعلی شاه‌رواج داشته آگاهندمیدانندکه‌این‌تعبیرها مطلقامبالغه‌آمیز نیست‌وسراسر آن‌مطابق‌حقیقتست‌وقطعاً فتحعلی‌شاه‌معتقدباحکام‌نجوم‌وسعد و نحس کواکب واین‌گونه اباطیل بوده وخود ویا اطرافیانش بتقویم رجوع می کرده‌اند ودرحوادث‌مهم تاخیروتسریع را بهمین امرموکول‌می‌دانسته اند . سرانجام روزچهارم دسامبر(۲ شوال ۱۲۲۲ ) هیئت افسران فرانسوی وارد طهـران شدند . عدهٔ کثیری را بپیشباز آنـان فرستاده بودند . درموقع ورود بطهران که عدهٔ کثیری ازمردم‌برسر راه بتماشا ایستاده بودند درپیشاپیش هیئت رسمی که درجلوصف‌حرکت می کردند حتی مسخره‌هاومقلدهای دربارفتحعلی شاه‌هم بودندکه وسیلهٔ تفریح مردم را فراهم می کردند ویك نوع « کاروان شادی» یا « کارناوال» درست کرده بودند. فابویه می نویسدکه ایشان تنهاشلوار کوتاهی دربرداشتند وبا تن برهنه می رقصیدند وکارهای مضحك می کردند . رییس این مقلد ها چماق بسیار بزرگی داشت که باآن بازی می کرد .

فتحعلی شاه فرمان داده بود میرزا شفیع‌صدراعظم ژنرال‌گاردان را درخانه خود پذیرایی کند و برای اعضای دیگر هیئت خانه یکی از اعیان شهر راخالی کرده بودند . چند روز بعد فتحعلی شاه افسران فرانسوی را بحضور خود پذیرفت . فابویه‌می نـویسد دربن موقع سراپاغرق جواهر بودوچنانکه نشسته بودپیدا بود مرد زورمندیست که‌تقریباً چهل سال دارد ومیلیونها جواهر بخود بسته بود . تاجش وبازوبند چپش بسیارگرانبها بود . ریش سیاهش که زیباترین ریشهای ایران بود تابزانـو می رسید . درپـای تختش پـرانش صف کشیده‌بودند . دیگر هیچ کس‌درتالار نبود . دیگران همه در ده قدم‌فاصله درباغ صف کشیده ودستهایشان درآستین هاپنهان شده بود . ژنرال‌گاردان‌را بادودبیر سفارت وارد تالار کردند . مارا دربیرون درصف اول وزیـران نگاه داشتند . ما ازین کار برخاش کردیم و بژنرال گفتیم واوهم بفتحعلی شاه گفت که ناپلئون کبیر افسران خود را رفقای خود می‌شمارد نه‌نوکران خود . شب شاه پیغام داد اگر جای‌آنها خوب نبوده بواسطه بی اطلاعی بوده است . روز جمعهٔ بعد ما رایك یك معرفی کردند واین دفعه سه قدم تاتخت او فاصله داشتیم . شاه بماگفت که مارا مانند فرزندان خود دوست می دارد وآینده این را ثابت‌خواهدکرد . درحقیقت‌هم مادریك طرف‌تخت‌صف‌کشیدیم و پسرانش روبر ایستادند . پس ازآنکه محاسن هریك ازما را باو گفتند گفت‌که ما جوانـان زیبا

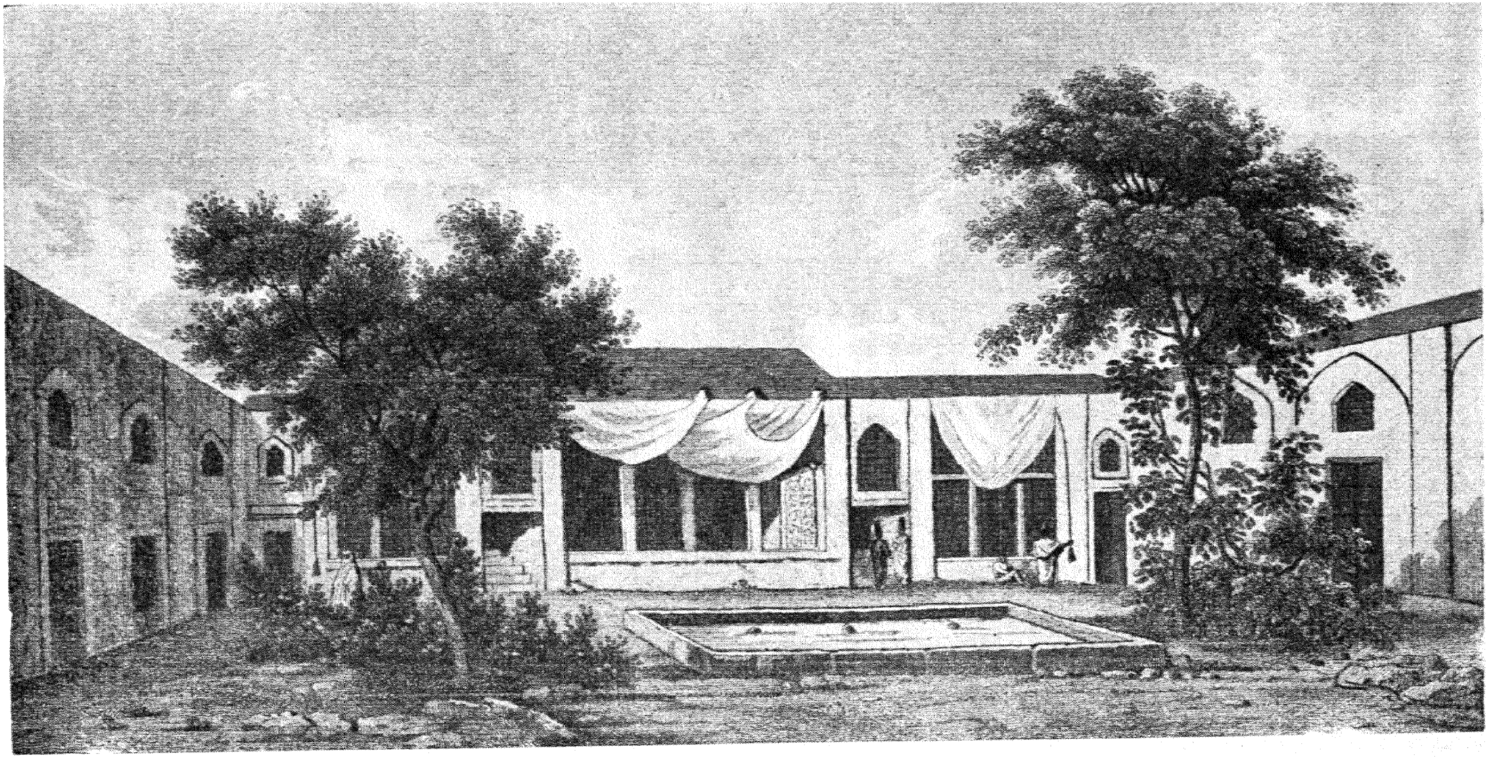

خانهٔ سفیر فرانسه در طهران

از کتاب دوبو

ورعنایی هستیم واوقدرخدماتی راکه بناپلئون کرده‌ایم می‌داند زیراکه این‌دو کشورامروز یکیست ونیز گفت : « بهمین جهة هریك ازشماکه مورد قدردانی خاص برادر من واقع شده‌اید بیش ازدیگران مورد قدردانی من خواهید بود ». ما پاسخ دادیم که بازوهای ما وهنرما وهمهٔ خون ما درخدمت اعلیحضرت‌خواهدبود . سپس بمن تکلیف کرد باصفهان بروم و من گفتم گزارش باو خواهم داد وهرچه تصمیم بگیرد خواهم کرد .

پس ازآن فابویه می گوید پیشنهادی دربارهٔ تأسیس توپخانهٔ ایران تهیه کردم که رونوشتی ازآنرا بفرانسه فرستادم. درنتیجهٔ همین کارفتحعلی‌شاه‌درجه دوم نشان‌خورشید را باو دادکه سه درجه داشته است .

ازآن پس افسران فرانسوی جداً مشغول کار شده‌اند . گاردان که در مراحل سفر مراقب فابویه بودوی را مأمور کردگزارشی دربارهٔ خط سیر از استانبول‌بطهران‌تهیه کند . این‌گزارش فابویه درآن زمان شاهکاری ازدقت واطلاع‌وپشتکاربشماررفته‌است. درآن زمان افسران فرانسوی هنوز ازتغییر سیاست ناپلئون خبرنداشتند وهمه مطمئن بودندکه چیزی بلشکرکشی او بهندوستان از راه ترکیه وایران نمانده‌است، بهمین جهة باکمال شوق وذوق باین‌کار دل داده بودند . سندی‌بخط فابویه ازآغاز ژانویه ۱۸۰۸ (آغاز ذی القعدهٔ ۱۲۲۲) باقیست‌که می رساند تاآن زمان هنوز فرانسویان مقیم‌ایران نمی دانستندلشکرکشی بهندوستان دیگرازچشم‌ناپلئون افتاده‌است . درین‌گزارش فابویه وسایل عبور۱۲ تا ۱۵ هزار سرباز فرانسوی را از استانبول‌تامرز هندوستان پیش‌بینی کرده است .

درین‌گزارش فابویه چنین اظهار عقیده‌کرده است‌که قوای فرانسوی فقط باید موقعی از فرانسه‌حرکت‌کنندکه مطمئن باشند در ایران نیرویی‌که کاملاباصول‌اروپایی تربیت‌شده برای یاری باآنها حاضرست ولوازم جنگی که در آن‌روز مطلقاً در ایران وجود نداشت فراهم شده است . بهمین جهة فابویه اهتمام کامل‌داشت‌که معایب سازمان نظامی ایران راکشف‌کند وباصلاح آن بپردازد . درگزارش مخصوصی که‌درین زمینه داده صریحاً می گوید از میان همه همسایگان ایران تنها باید از روسیه بترسد زیراکه همسایگان دیگرهمه ازنظر نظامی ازایران پست‌ترند وتنها وسایل نظامی ایران از روسیه کمترست .

درزمینه قیاس نیروهای نظامی ایران و روسیه مینویسد : « ازین سواستحکامات مرزی ایران‌یك‌عده قلاع بازیچه وکاملا بیهوده است . فضاهای آنها بسیار وسیعست اما هموارنیست وبیشترآنها را ازخشت ساخته‌اند. بعضی ازآنها بارودارند اما بسیارکوچك ومانند برجیست‌که تیزی وپیش‌آمدگی ندارد وبهمین جهة بی‌فایده است .»

بعقیده وی می بایست هرچه زودتر این قلاع را مستحکم کرد و نیز نوشته است که در ارتش ایران تنها عنصری که متوسط است سوار نظام است . سواران ایرانی هر چند که اسلحه خوب ندارند خوب می جنگند و با دقت کامل حرکت میکنند . ولی اشکال در گرد آوردن و نگاهداری آنها و خوراك دادن باسبهاشان درزمستانست، زیرا که انبار ندارند وزنان و کودکانی که با ایشان راه میفتند تابع انتظامات نیستند و بهمین جهة کمتر میتوان ازین سوارها بهره مند شد .

اما پیاده نظام که تنها درموقع لزوم آنها رادعوت می کنند تنها یك دسته ازمردم ولگردند که حتی فرماندهانشان نامهاشان را نمی دانند، مانند گله براه میفتند و جیره ومواجب بآنها نمی‌دهند .

بعقیدهٔ فابویه اگرسربازان را منظم بخدمت دعوت کنند ومشق بدهند و با عدالت ودقت کارهایشان‌را اداره کنندوآنها را بدیسیپلاین عادت بدهند می‌توان سی تا چهل هزار سوارتربیت کرد که مانند سربازان فرانسوی تربیت شده باشند واندك اندك پیاده نظام ایران ازآنها سرمشق بگیرد .

دربارهٔ سربازان ترك عقیده فابویه این بوده است که با همهٔ معایبی که دارند باز حسنی درآنها هست ومی گوید نژاد ترك حس مقاومتی دارد که‌مفیدست. با وجودهمهٔ‌این معایب وبا وجود ضعفی که دردولتشان هست و سربازان تعلیمات کم دیده‌اند وعدهٔ کثیر ازآنهامردم بی‌همت وسست‌اند بازمیتوان گفت که هرگز کسی نمیتواند برملت‌ترك‌مستولی شود . شاید بیگانگان‌آنها را بسهولت ازمیان ببرند و بیرون بکنند ولی هرگز آنها اطاعت نخواهندکرد وشاید روزی که‌مرد بزرگی در رأس‌آنها قرار بگیرد باعث‌وحشت همسایگان خود شوند .

# اصلاحات سپاه ایران بدست افسران فرانسوی

درمیان افسران فرانسوی که با ژنرال گاردان بایران آمده بودند فابویه افسر توپخانه مأمور تهیهٔ توپخانهٔ ایران شده بود. در گزارشهایی که وی داده است میگوید توپخانهٔ ایران اصلاح پذیرنیست بلکه باید ازنوآن را درست کرد . در آن زمان ایران نه‌کارخانهٔ توپ ریزی داشته است ونه زرادخانه و چند توپی که درایران بود از خارج آورده بودند .

نمونهایی ازلولهای این توپها که درایران مانده وبرخی ازآنها را درخیابان فروغی درحریم‌دیوارعمارت سابق قزاقخانه جاداده‌اند معلوم می کند که یا ازتوپهاییست

که درزمان شاه‌عباس ازپرتغالی‌ها گرفته‌اند و یا درجنگهای روس و ایران ازروسها گرفته شده و این‌خود بهترین دلیلست که تا پیش از آمدن هیئت فرانسوی بایران توپخانهٔ ایران تا این اندازه ضعیف بوده است.

فابویه می‌گوید این توپها رابالای دیوار برخی ازقلاع روی خاک گذاشته بودند ودورآنها را سنگ چیده بودند و هیچ پایه وتکیه‌گاهی نداشت. یگانه توپی که می‌توانستند حرکت بدهند در دربار شاه بود و آنرا از روسها گرفته بودند و این توپ بیچاره همه جا همراه شاه بود و شاه آنرا دوست می داشت زیرا روزی که آنرا زیر چادری جا داده بودند شاه با آن نشانه کرده و آنرادر کرده بود و گلوله اش بنشانه خورده بود.

فابویه درگزارشهای نظامی خود شرحی هم از زنبورك می دهد وآن‌نوعی‌ازتوپ بوده که لولهٔ بسیار کوتاه داشته و گلوله های کوچك در آن می گذاشته‌اندکه هریك از آنها نیم لیوریعنی تقریباً ۲۵۰ گرم وزن داشته است که بپشت شتربا استربارمی کردند و بهمان اندازه که اثرگلولهٔ آن قطعی نبود تیررس آنهم کم بود. در آن زمان عدهٔ افراد توپخانهٔ ایران تنها ۱۵۰ تن بودکه هیچ یك اطلاعات فنی نداشتند.

هنگامی که فابویه را مأمورتوپخانه ایران کردند وی اختیارات تام برای اینکار خواست وفتحعلی شاه درماه ژانویه۱۸۰۸ (ذی‌القعده ۱۲۲۲) اختیارات‌را باو داد. قرار شد وی باصفهان برود ودرآنجا کارخانهٔ توپ ریزی تأسیس کند وپول و لوازمی راکه برای این‌کارلازمست درآنجا باو بدهند وکارگران و توپچیانی راکه لازم دارد همانجا اجیر کندودرپایان سال‌پنجاه‌ارابه توپ‌کامل‌دارای همهٔ وسایل شبیه بهمان توپ روسی که درنظرفتحعلی شاه این همه عزیزبود تحویل بدهد.

از روزهای اول فوریه ۱۸۰۸ (ذی الحجهٔ ۱۲۲۲) فابویه دراصفهان بوده است. درآن‌زمان‌مردم‌اصفهان‌بسیار پریشان‌وتنگ دست‌بوده‌اند وفابویه‌می‌نویسد که‌تنهاسه‌چهار تن هستندکه مال این مردم را می‌ربایند واینها بیچارگانی هستندکه نتوانسته‌اند ازین شهر بروند وگرنه هر کس توانسته جان ومال خود را ازدست اینها بدر برده است. من کاخهای بسیار بزرگ آیینه پوش دیده‌ام که هنوزقسمتی ازنقاشی های آنها باقیست‌وچون باچکمه درآنجا سیرمی کردم چند تن دستار بسرمرا لعنت می کردند که قصر های شاهان راآلوده می کنم. بازارهای بسیاربزرگ دیده‌ام که وقتی مملو از هرگونه متاع مردم صنعتگرهنرمندی بوده وامروزتنها قدری میوه درآنها هست وجزآن چیزدیگر نیست. اگرمدتی دربن‌جا بمانم حتماً چهرهٔمن ازغم‌وحسرت چین‌بر خواهدداشت‌زیرا که گرداگرد خویشتن جزمردم مسکین دیگر کسی نمی بینم.

با همهٔ این دلگیریهای ناگوار که فابویه ازدیدن اوضاع آن شهر مصیبت کشیدهٔ غارت زده‌داشته است باز بپیش بردن وظیفهٔ دشوارخود امیدوار بوده‌است . درنامه‌ای که در۲۸فوریه ۱۸۰۸ (اول محرم ۱۲۲۳)ازاصفهان نوشته‌می گوید : «میدانم که‌خستگی‌ها ورنجها ومحرومیها همهٔ این‌ها هرروزخواهد افزود . همهٔ اینها برای من چیزی نیست . تا وقتی که یك تکه نوار سرخ داشته باشم که روی سینهٔ خود بگذارم شکایت نخواهم کرد ... من اینجا برای کشور خود سودمندم ، خیلی بیش از آنچه در فرانسه خواهم بود ... روزی که حکم افسری خود را گرفتم وعده کردم بیش از پیش خود رافدای‌وطن کنم . من بسوگند خودوفا دارم وجزین چیزی نیست ...»

فابویه دراصفهان بکلی تنها وبی کس بوده واز اطرافیان خویش همواره مینالیده است . نصارای اصفهان که ممکن بوده است با اومحشور باشند بقول خود او سوداگران ناکسی بودند که ازهمهٔ کشورها آمده بودند یا ارمنیانی که اگرباو نزدیك میشدند برای سود جویی بود واگرباو تملق می گفتند ازو توقعی داشتند . در نامه‌ای که فابویه بپدرش نوشته می گوید چندین بارخواسته‌اند هدایای گران بها باو بدهند ولی اورد کرده‌است، زیرا یا برای کارهایی بوده است که می باید بکنند ویا برای کارهایی که نباید بکنند. بهمین جهت همیشه مجبور بوده است کسانی راکه باورجوع می کرده‌اند بخشونت ازخود براند. کشیشهای نصاری هم که‌درآنجا بوده‌اند بیش‌ازدیگران مورد احترام نبوده‌اند . خلیفه ارمنیان تنها درفکر نفع خود بوده وکشیشانی که زیردست او بوده‌اند زندگی آنها چنان با اخلاق منافات داشته است که بهترست ازآن سخن نگوید . یگانه کشیش کاتولیك اصفهان « پرژوزف» (۱) «می‌خوارهٔ پیرحقیری» بوده است . فابویه هفته ای دوبار اورا مهمان می کرده وهرروز یکشنبه برای نماز پیش اومیرفته ولی درنظرش‌احترامی نداشته است .

فابویه در نامهای متعددی که ازاصفهان بکسان خود نوشته ازمردم این شهر بدگویی فراوان کرده ومی گوید که اعیان شهر همواره با بیان پرکنایه واستعاره و مبالغه واغراق باوسخن می گفته‌اند ، نزد او می‌رفته‌اند، غلیان‌می کشیده‌اند وتحفه‌وهدیهٔ بسیار برای اومی‌برده‌اند ولی درحقیقت اورا فریب می‌داده‌اند ومی کوشیده اند او رادر پیشرفت کارش مانع شوند .

کسی که ناچار بیش ازدیگران دراصفهان با وی معاشر بوده‌رییس توپخانه‌آنشهر اصلان خان نامی بوده است که درآغازاظهاروفاداری نسبت باومی کرده وعبدالله خان پسرونایب حکمران اصفهان یعنی حاج محمدحسین خان امین‌الدوله اصفهانی که بعدها

---

(۱) Père Joseph

صدراعظم ایران شد ودرآن موقع وزیرمالیه وحکمران اصفهان بوده است . فابویه خود درنامه‌ای می گوید که پرژوزف مشاور روحانی او بوده استواصلان خان مشاورجسمانی او، گاهی اورا رگ می‌زده و گاهی تنقیه‌میکرده. روزی ده دوازده بار نبضش رامیگرفته واگرسر برهنه را میفتاده باو پرخاش‌می کرده‌است.

عبدالله خان همواره بامنتهای فروتنی با وی رفتارمیکرده است ولی چون فتحعلی شاه وی را مجبور کرده بود همهٔ مخارج کارهای فابویه را ازمـالیات اصفهان بپردازد کم کم نسبت باو کینه میورزید ومی کوشید او را نابود بکند .

نخست فـابویه را درعمـارت حکـومتی اصفهان منزل دادند وبرای کارهای فنی کاروانسرایی را دراختیـاراو گذاشتند که برای این‌کارساخته نبود . بـوی اختیاردادنـد کارگرانی را که لازم دارد خود انتخاب کند . ولی در مدت چند هفته یاوری مأمورین دولتی اصفهان بهمین جا ختم شد . فابویه میبایست توپ بریزد وآنها را تراش بدهد و سوراخ کند وپایه وصندوق برای آنها بسازد. برای این‌کار نه‌تنها هیچ یك ازماشین‌های ساخت اروپا دراختیاراو نبود بلکه ساده‌ترین ولازم‌ترین وسایل‌را هم نداشت‌وکارگرانی که با او بودند نمیتوانستند این وسایل‌را آماده کنند . یکی از آنها هرگز پرگار بدست نگرفته بود وهیچ کدام لایق آن نبودندکه چیزی ازآهن بسازند .

درین موقع آن دقت‌هایی که دراستانبول کرده بود بدرد اوخورد وبیادش آمد در کودکی که درپونتامـوسون (۱) ولادتگاه خود بـوده است پیـرون (۲) نـامی نجار همسایه شان بوده و وی برای تفریح وسرگرمی مدتها دردکان اوچوب تراشیده وایـن کار را یادگرفته واینك میتواند از آن استفاده کند .

فابویه نخست‌با دست‌خود یك گل‌کش ویك مته ویك‌چرخ‌تراش ساخت وکارگران را واداشت ازآنها تقلید کنند . حتی برای پیش بردن ساختمانهایی که‌نقشه‌آنهارا کشیده بود ناچار شد خود دست بکار بنایی بزند . برای ساختن تکه های لازم‌ومخصوصاً‌برای ماشین های فلزی نه تنها مجبور شد نقشهٔ‌آنها را بکشد ونمونه هایی بسازد بلکه اشیاء را خود سوهان بکشد وبان درجه ازدقتی‌که لازم داشت وکارگران از عهده آن برنمی آمدند وحتی فایدهٔ‌آنرا هم نمی فهمیدند دربیاورد .

وقتی‌که با کوشش بسیار توانست چرخ دندانه دار بسازد و آنها را با یکدیگر سوار بکند دسته‌دسته‌مردم شهرمی‌آمدند وباحیرت این اختراع مهم‌را که حرکت‌افقی را بحرکت عمودی تبدیل‌می کرد تماشامی کردند. عبدالله خان حکمران‌نیز بتماشاآمد ولی کارگزاران دیگر دولت هم چنان منکر هنر او بودند ویقین داشتندکه پیش نخواهدبرد .

---

(۱) Pont - à - Mousson (۲) Pierron

فابویه خود گزارش بسیار جالبی بعنوان «کارهای اصفهان» نوشته‌ودرآن شرح دقیقی از کارهای فنی که‌درآن‌شهر کرده داده‌است.

ازجزییاتی که‌دریادداشت‌های او هست پیداست که‌درین راه‌رنج بسیار برده وچیزهای ناگوار تحمل کرده است. سرانجام توانسته است بدست خود قالب گلی برای شش لوله توپی که اول ریخته است بسازد وچون خواسته است این قالب ها را امتحان بکند متوجه شده است که باز باید ازنوآنها را بسازد. آن شب بـاحال تب سخت متوجه شده است می تواندکوره های کهنه‌ای راکه سابقاًانگلیسهادراصفهان ساخته‌بودند بامختصرتغییری برای این کارآماده کند. ولی برای ساختن مفرغ محتاج بقلع ومس بوده است. عبدالله خان نایب الحکومه که می بایست قلع ومس را تهیه کند چند هفته اوروا معطل کرده‌است وبرای اینکه درین راه خرجی نکند دستور داده است هرچه‌دیك دراصفهان هست‌ازمردم بگیرند. فردای آنروز مردم شهر باچشمان اشك آلود دیك های خود راآورده‌انـد. فابویه ازین منظره متأثر شده، مردم را با دیگهاشان برگردانده وخود خشمگین نزد نایب الحکومه رفته است ودرنامه ای می نویسد: «من باو گفتم که همان روز بطهران بر میگردم ومخالفت او را بشاه میگویم.»

سرانجام عبدالله خان بدین وسیله مرعوب شده وفردای آن روزچند شمش‌مس برای این کار فرستاده‌وهماندم‌آنها راوارد کوره کرده و بدین گونه بریختن توپ آغاز کرده‌اند. یك‌شب‌بانروزفابویه دایم‌مراقب این کار بوده‌است. فردای آن روزوقتی که‌خواسته‌اندلوله را در قالب بریزندکارگرانی که ازدیدن این فلز گداخته هـراسان شده بودند ازین‌کار سرباز می زدند. ناچار وی اهرمی بدست‌گرفته وبا دو ضربت سخت چکش راه را باز کرده و بدین‌گونه فلز گداخته بیرون ریخته است. ولی ترشح مایع سوزان وی را از پا درآورده و بعقب‌افتاده است. کارگران تصور کرده اند وی مرده است ولی نـاگهان از جای جسته وبهمین حال مغز نهای دیگر فلز گداخته‌راشکافته‌و بدین گونه همهٔقالب‌ها راپر کرده است.

می نویسد فریاد بارك‌الله وماشاءالله کارگران فضا را پر کرده بود ودر ضمن عدهٔ دیگر ازترس فریاد میکردند. پس ازآن‌می گوید وقتی که‌این لولها را ریختیم میبایست آنها را سوراخ کنیم واین‌کار ازهمه مشکلتر بود. پس‌ازسه ماه‌زحمت سرانجام‌توانسته بود مته‌ای راکه برای این‌کارلازمست تهیه‌کند. وقتی که اعلان کرد با این افـزار این تکه های‌عظیم‌مفرغ‌را دونیم‌خواهد کردو لوله‌توپ‌خواهد ساخت همه خندیدندوخود اقرار می کند که وی نیز درین‌کار شك داشته است. این شك هم بجا بود زیرا که در حرکت اول‌آن افزار ازهم پاشید. برای‌اینکه کارش خراب نشودکارگران‌را مرخص کرده‌وتنها

دوتن را نگاه داشته و پس از چندی تفکر علت این عیب را بدست آورده و پس از چندروز عیب را برطرف کرده است .

• اما باز در عمل موانع دیگر پیش آمده که وی با پشت کار و اسراری که داشته همهٔ آنها را رفع کرده ومتأسفانه می دیده است که برخی از کارگران عمدی داشته‌اند که باو خیانت کنند ومانع از پیشرفت کارش باشند وحتی پی برده‌است که ازخارج بکارگران وی پولی می داده‌اند که نگذارند پیشرفت کند . چیزی که برای وی بسیارناگوار بوده اینست که سرانجام کشف کرده محرك این خیانت های پی در پی عبدالله خان نایب الحکومه و اصلان خان رییس توپخانه بوده‌اند . پیداست که حال روحی وشدت تأثر وی در برابر این اوضاع چگونه ممکنست بوده باشد. ناچارمی بایست با این خیانت ها بسازدو بسوزد . در ماه ژون آن سال ( ربیع الثانی ۱۲۲۳) روزی متوجه شده‌است که شبانه بکارخانه رفته ویکی از ابزارها را ناقص کرده‌اند وبهمین جهة ناچار شده است از آن پس شب و روز در کارخانه بماند وبرای همین کار از دارالحکومه بیرون رفته ودرصحن کارخانه چادر زده است ودرضمن کارگران وتوپچیانی راکه بآنها اعتماد نداشته از آن محوطه بیرون کرده واحمد خان نام افسری راکه زیر دستش بوده ماموریت کشیك کارخانه داده است تا کس دیگر بی اجازه وارد نشود .

## سرنوشت کارخانه توپریزی اصفهان

کارخانهٔ توپریزی که فابویه ازافسران فرانسوی هیئت نظامی ژنرال گاردان بدستور فتحعلی شاه در اصفهان دایر کرده بود درآنموقع اهمیت سیاسی و نظامی بسیار داشته ودولی که نمیخواسته اند ایران نیروی نظامی قابلی داشته باشد همه مساعی خود را برای ازمیان بردن آن بکارمیزده‌اند . پیداست که از یك سوروسها می ترسیده‌اند در جنگهای آینده این توپها مانع پیشرفت ایشان شود واز طرف دیگرانگلیسها که میترسیدند با این توپها لشکریان ایران بتحریك ویاری ناپلئون بمرزهای هندوستان بتازند نفع خود را در جلوگیری ازین کار میدانستند .

ازگزارشهایی که فابویه درین زمینه داده صریحاً برمیاید که عبدالله خان نایب الحکومهٔ اصفهان پسرحاج محمد حسین‌خان‌امین الدولهٔ‌اصفهانی‌حکمران اصفهان و وزیر مالیهٔ دربارفتحعلی شاه آلت اجرای این مقاصد ناروا وپست بوده و نه تنها کارگران را تحریك میکرده است که کار نکنند ووسایل لازم را ازمیان ببرند وکارشکنی واخلال کنند بلکه بوسایل نامشروع دیگرهم دست میبرده است . ازآنجمله مرتباً از بی‌لیاقتی‌و بی‌اطلاعی فابویه بفتحعلی شاه گزارش میداده ومیکوشیده‌است کاری بکندکه او را از

اصفهان احضار کند. درماه ژون ۱۸۰۸ (ربیع الثانی ۱۲۲۳) توپهایی که وی میریخت و آنهمه کوشیده بودند نگذارند بپایان برسد از کارخانه بیرون آمده بود. درین موقع چند اداره توپ را سوراخ کرده وتراشیده وپایه ها وصندوقهای آنرا ساخته بودند وآمادهٔ حرکت بود وفابویه امیدوار بود درپایان سال پنجاه توپی راکه بعهده گرفته بود بسازد وازکارخانه بیرون بیاورد. تنها برای این کار لازم بود که پول و وسایل منظما باو برسد وعبدالله خان همچنان ازینکار کوتاهی داشت وفابویه هرچه درخواست می کرد چوب وزغال و مس و لوازم دیگری راکه بدان حاجت بود باو بدهند نتیجه نمیگرفت. چیزی نگذشت که مزد کارگران را هم نپرداختند و کارگران ازکاردست کشیدند.

درینموقع حاج محمد حسین خان امین الدوله پدرعبدالله خان که حکمرانی اصفهان اسماً با او بود باصفهان آمده بود. فابویه امیدوار بود که وی مانند پسر رفتار نخواهد کرد. بهمین جهة بدیدن اورفت. اوهم فابویه را با کمال خوشرویی پذیرفت وبشام دعوت کرد و وعده داد هرچه لازم دارد باو برساند وگفت ازپسرش باید بگذرد زیراکه عبدالله بچه است وازکارها سردرنمی آورد. اما این سخنان نیزبرای خام کردن او بود وبازسه هفته گذشت وازین وعده ها اثری پدید نیامد وتنها چیزی که برای اوفرستاده بودند نوزده خربوزه بود که حکمران برای او تحفه فرستاده بود. حاجی محمد حسین خان تنها برای این آمده بود که پولی ازمردم اصفهان دربیاورد وکاری بکارفابویه وتوپریزی نداشت. اندك اندك کاروی چنان خراب شدکه تنها دوکارگردرکارخانه ماندکه مزدآنهارافابویه ازخود میداد ولی با اینهمه و تنها بدستیاری ایشان مشغول بود شش اراده توپ دیگر بریزد. درینموقع درهای کارخانه را بروی مردم باز کرده بود که مردم بیایند و ببینند چگونه خودآستین بالا زده وکارمیکند.

این خبر که بحاج محمد حسین خان رسید پیغام فرستادکه با فابویه مانند فرزند خود رفتارخواهدکرد و عنقریب هر چه لازم دارد برای او خواهد فرستاد. فابویه هم فرستادهٔ اورا ازدر بیرون کرد.

سرانجام روز ۲٤ ژویه ۱۸۰۸ (۳۰جمادی الاولی ۱۲۲۳) حاج محمد حسین خان خود بتماشای کارخانه آمد وفابویه با لحن جدی وحتی خشن با او سخن گفت واظهار کرد که مصممست پانزده روزدیگر بطهران برگردد و ماجری را با فتحعلی شاه درمیان بگذارد وبفرانسه بازگردد. وزیرمالیهٔ فتحعلی شاه ظاهراً ازین سخنان حساب برد و بزودی اندك اثری ازمواعید اوظاهرشدوازآن پس وسایل کار را منظماً باومیرساندندو کارگران بکارخود بازگشتند وفابویه بدین گونه دنبالهٔ کارخود راگرفت.

سرانجام در روزپانزدهم ماه اوت ۱۸۰۸ (۲۲جمادی الآخره ۱۲۲۳) بمناسبت جشن

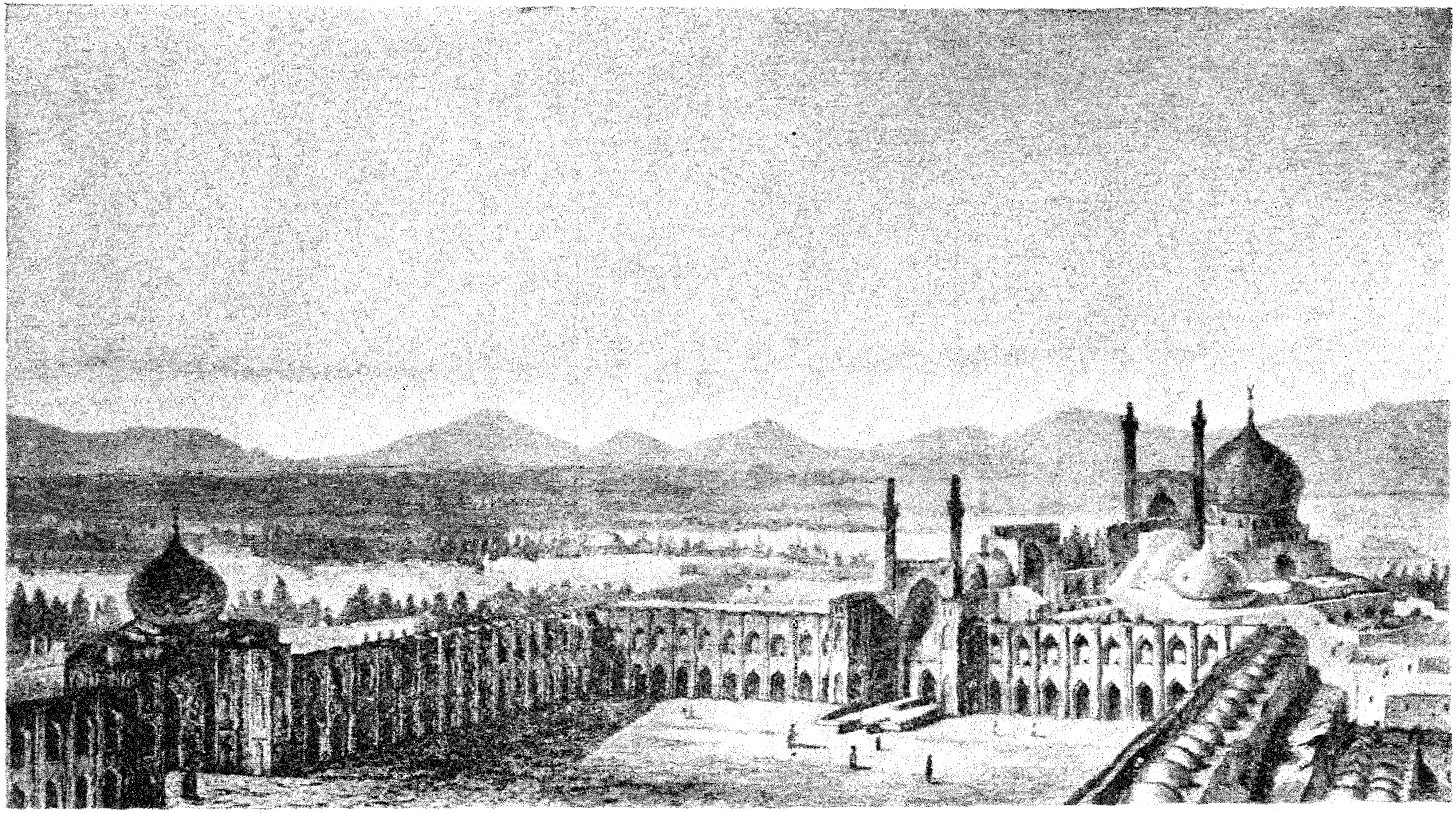

میدان شاه دراصفهان درزمان فتحعلی شاه

ازکتاب دوبو

ولادت ناپلئون فابویه دراصفهان همهٔ توپهایی را که ساخته بود بصدا درآورد و با آنها شلیك کرد. بدینگونه رسماً اعلان کرد که کارخانهٔ وی نتیجهٔ خود را بیرون داده است . در ضمن جشنی در کارخانه گرفت وعده‌ای ازاعیان شهر را دعوت کرد وپرژوزف درحضور آنها مراسم دینی را بجاآورد ودرآن مجلس جشن تا نیمه شب آن روزفابویه بـا مردم اصفهان دربارهٔ مفاخر کشورخود سخن رانده وشرحی ازتمدن فرانسه ومساوات در میان مردم وعدالت مطلق واینکه هرکس درآنجا بواسطهٔ لیاقت بهر مقـامی میتواند برسد بیان کرده است وپیداست که این مجلس جشن بیسابقه چه اثری ممکنست درمیـان مـردم اصفهان درآن روز کرده باشد .

فابویه چنان نسبت بزیردستان و کارگران خود نفوذکلام بهم زده بود که درغیبت وی هم کارمعطل نمیماند، چنانکه درپایان ماه اوت ۱۸۰۸ (رجب ۱۲۲۳ ) که وی سخت بیمـار شد در مـدت بیماری وی خللی بکـار وارد نیامـد و بیش از یك ماه بستری بود و تب سخت مـی کرد و دربن مدت معالج وی پرژوزف و میـرزا اسمعیل طبیب اصفهانی بودند.

درآغازماه اکتبرهمان سال (شعبان ۱۲۲۳) فتحعلی شاه بفابویه فرمان داد بیست اراده توپی را که تازه ساخته بود بطهران بفرستد. وی ژنرال گاردان را ازین کارخبر کرد وعجله کرد بقیهٔ توپهایی را هم که ازوخواسته بودند بسازد .

چرخهای این توپها رابسیارمحکم وبسیارسبك ساخت وپس ازآن مدتی وقت صرف کردندکه اسبها را بکشیدن آنها عادت بدهند ، زیراکه اسبهای اصفهان تنها بسواری دادن عادت کرده بودند . این کار دشوار و بسیار طولانی بود و فابویـه سرگرم همین کار بودکه ژنرال گاردان در پایان مـاه نوامبر ( رمضان ۱۲۲۳ ) اورا بطهران احضار کرد .

چون بطهران رسیدآگاه شدکه دربارطهـران احساسات سابق را در بارهٔ هیئت نظامی فرانسوی ندارد وازنظرشاه افتاده است واحتمال میرود نـاچار شود بزودی از ایران برود . اینکه فتحعلی شاه رفتارخود را تغییرداده بود بواسطهٔ این بودکه آگـاه شده بود چگونه ناپلئون بوی خیانت کرده ودرسازش با روسها دیگر بایران اهمیتی نداده است . انگلستان نیزالبته درتحریك احساسات وی بی‌اثر نبوده است . دربهارسال ۱۸۰۸ (صفر ۱۲۲۳) نخستین سفیرانگلستان درساحل ایران پیاده شده بود ولی تقاضاهای فوق العادهٔ وی که تصرف بندرهای عمده خلیج فارس ودریای خزر بود فتحعلی شاه را بوحشت افگنده بود . هنوز نفوذگاردان باندازه ای بود که بتواند شاه را وادار کند این سفیر را نپذیرد .

بهمین جهت بقابویه فرمان دادند ببینند بچه وسیله فرانسویان ممکنست ازخلیج فارس حمایت کنند ودرصورتیکه انگلیسها بایران حمله کنند پشتیبان ایران باشند. قابویه درهمین موقع گزارشی تهیه کرده است بعنوان «گزارش دربارهٔ انتخاب مرکز نظامی در خلیج فارس». درین گزارش باین نتیجه رسیده است که دولت فرانسه هرموز وجزیره قشم را که درآن زمان وهابیان تصرف کرده بودند بخرد.

اما چند ماه بعد دولت انگلستان پیشنهاد های دیگری کرد واین بار بیشتر نتیجه گرفت. نمایندهٔ تازه ای سرهر فردجونز بریج (۱) با یك دسته مهم از کشتی‌های جنگی بایران نزدیك شده بود. فتحعلی شاه چون می ترسید نیروی انگلیس درخاك ایران پیاده شود وچون بیش از پیش از ناپلئون ناراضی بود با وجود مخالفت گاردان راضی شد این سفیر را بپذیرد. بهمین جهت سفیر فرانسه که میترسید بزودی روابط قطع شود همکاران خود راکه درشهرهای دیگر بودند بطهران احضار کرده بود وخود را آمادهٔ حرکت میساخت.

سرانجام درروز ۲۵ نوامبر۱۸۰۸ (۶شوال۱۲۲۳) قابویه با بیست اراده توپ و لوازم آنها ازاصفهان عزیمت کرد. پنج هفته درراه اصفهان بطهران بوده است. درآن زمان راهی که توپ را بتوان برد هنوز ساخته نشده بود. برای بردن این توپها گاو وگاهی انسان را بکار برده است و حکمرانان عرض راه مردم را برای این کار بیگاری گرفته‌اند. گاهی مجبور می شده است توپها را در گل بگذارد و خود پیشاپیش برود ازروستاییان یاری بخواهد. عاقبت روز ۳۱ دسامبر (۱۳ ذی القعدهٔ ۱۲۲۳) وارد پای تخت شده است. نخستین چیزی که متوجه شد این بود که فرانسویان دیگرآن اعتبار سابق‌را ندارند. پیش ازآن هم فتحعلی شاه ایرادهایی ازکاراو گرفته بود. می گفتند وی صندوقهایی ساخته است که برای بردن آنها دو اسب لازمست وازو میخواستند کاری بکنند که یك اسب کافی باشد.

پیداست که این ایرادگیریها بهانه‌ای بود که با بهم‌خوردن روابط ایران وفرانسه مجبور نباشند ازو تشکر بکنند. ایراد دیگری که ازومی گرفتند این بود که روی لولهٔ توپها دگمه‌ای برای نشانه گرفتن نساخته بود و میرزا شفیع صدر اعظم شخصاً درین زمینه باواعتراض کرده بود. درنامه‌ای که در۱۵ ژانویه۱۸۰۹ (۲۸ذی‌القعدهٔ ۱۲۲۳) از طهران ببرادرش نوشته می گوید: «توپهای‌مرا امتحان کردند، هرچه سعی کردند آنها را بشکنند چون نتوانستند بالاخره آنها را در انباری گذاشتند ودر را بستند و وضع من مانندآنست که درین یك سال هیچ کاری نکرده باشم ... تصورمکن که از نظرمالی

---

(۱) Sir Harford Jones Brydge

با من بهتر رفتار میکنند ، بلکه بالعکس ، چون حکمران اصفهان مزدکار گران مرا نداده بود تقریباً چهارهزارفرانك برای من تمام شد برای این که این شهرت را داشته باشم وزرادخانه زیبایی برای شاه ایران تأسیس کرده باشم » .

پیداست که درچنین موردی فابویه آرزوی دیگری جز بازگشت بفرانسه ندارد . همکاران وی نیزدیگر نمی بایست درایران بمانند زیرا فتحعلی شاه تصمیم گرفته بود سفیر کبیرانگلیس را باتجمل بسیار بپذیرد وژنرال گاردان هم فوراًعزیمت خود را خبر داده و برای کسب اجازه عزیمت بخدمت فتحعلی شاه رفته بود ، در۱۳ فوریه (۲۵ محرم ۱۲۲۴) فتحعلی شاه هم با اومؤدبانه سخن گفت اما از رفتن اومانع نشد . همان روزگاردان فابویه را مأمور کرد که بقزوین و کرمانشاه برود وسپس ازراه همدان یا مراغه در تبریز باو برسد . بهانهٔ این سفراین بود که هدایا وپیغامهایی برای چندتن ازشاهزادگان ببرد ولی مقصوداصلی این بود که اطلاعات خود راازآن سوی هم درباره ایران کامل بکند وگزارشی دربارهٔ راهها و ساختمان های قدیم و مخصوصا بناهای تاریخی بیستون و و کرمانشاه بدهد .

فابویه این آخرین مأموریت راهم باکمال دقت انجام داد . در ١٤ آوریل ۱۸۰۹ (۲۸ صفر ١٢٢٤) درتبریز بوده و ازآنجا نامه‌ای بمادرش نوشته وخبرداده است که عنقریب بتفلیس خواهد رفت واز راه روسیه بفرانسه بازمیگردد .

شرح آخرین ملاقاتی راکه ژنرال گاردان با فتحعلی شاه در ۱۲ فوریه ۱۸۰۹ (٢٤ محرم ١٢٢٤) کرده است ژوانن منشی سفارت درتاریخ۱۷ فوریه (۲۹محرم) در طهران چنین نوشته است :

« جناب ژنرال گاردان چون حقا ازباری که در۱۱ فوریه باوداده بودند ناراضی بود بصدر اعظم گفت که آنرا مجلس وداع تصور نمیکنند. پس مراسم دیگری برای فردای آن روز برقرارشدو باکمال دقت آنرا رعایت کردند .

عالی حضرت دراطاقی که جزو باغ معروف بگلستانست نشسته بود . جناب سفیر راباامضا کننده وآقایان تروییلیه (۱) وفابویه وترزل وربوله (۲) وریمون (۳) واردتالار کردند که درآنجا صندلی هایی روبروی شاه گذاشته بودند. عالی حضرت خطاب بژنرال بشدت تأثرخود را ازینکه از درباروی میرود اظهار کرد ومی گفت همواره دروجود وی وهمه فرانسویان درستکاری وجان فشانی که در خور بالاترین تحسین هاست دیده است. امیدوارست بزودی برگردند وخبرهای خوشی که مدتهاست انتظار دارد پیش از ورود او برسد . ژنرال بنام خود وفرانسویان ازاحساساتی که عالی حضرت در چنین موردی

---

Raymond (۳) Beboulh (۲) Truilhier(۱)

بروزداده است تشکر کرد . بشاه گفت در نظر دارد آقای ترویلیه را با گزارشی فوراً نزد اعلی حضرت بفرستد و بدقت شرح وقایع ناگواری را که سبب عزیمت اوشده است بدهد ورعایت‌های در بار ایران را در بارهٔ خود نیز باطلاع دولت فرانسه خواهد رساند واعلی ـ حضرت البته خشنود خواهد شد که ایران نمیخواهد از دوستی با امپراطوری مقتدری مانند فرانسه چشم بپوشد . عالی حضرت جواب داد که البته اوهیچ مایل نیست رابطهٔ خود را با برادری که گرامیست قطع کند اما ژنرال باید خودمتوجه باشد که وضع اودشوارست و چون اعلی حضرت بنامهای متعددی که برایش فرستاده جواب نداده است نمی‌تواند بیش ازین مانع ورود جونز بشود. گفت وی ازین اجبار و الزام متأسفست ولی امپراطور باید بدوستی حقیقی وی مطمئن باشد و یقین بداند که انگلستان هرگز نمی‌تواند این دوستی را با پول وهدایایی که بفضل خدا بدانها احتیاجی نداردزایل کند. شاه ژنرال رادعوت کرد که تاخبرتازه‌ای ازفرانسه برسد در تبریز بماند. گفت : شما نزدپسرمن میمانید ولازم نیست سفارش‌شما را باوبکنم . ژنرال شما خودتان میدانید چقدر وی نسبت بهم‌محترمش‌احترام دارد وچقدر باو دلبسته‌است.

جناب سفیر بعالی‌حضرت جواب داد تا جاودان رهین مهربانی هایی که همواره‌ازو دریغ نکرده است ودوستی که همهٔ بزرگان‌دربارایران با او کرده‌اند خواهدبود،وظیفه خود میداند میل عالی حضرت را برآورد وچون شاه اظهارمیل کرده است که آقایان ژوانن و نرسیا ازطهران نروند بآنها فرمان داده است دردربار طهران بمانند وآنهارا بمراحم خاص عالی حضرت امپراطوری میسپارد .

این تصمیم بنظر شاه‌پسندیده آمد و با مودت از خدماتی که آقای نرسیا وامضاء کننده توانسته بودند بدربار بکنند یاد کرد . گفت که رفتارشان پسندیدهٔ همه بوده است‌و بامهربانی ومودتی که شایستهٔ آنندباآنها رفتارخواهند کردوازرفتاری که باآنهاخواهند داشت جونزخواهد دید تا چه اندازه ایران بفرانسه بستگی‌دارد .

ژنرال تشکرات خود را تکرارکرد وگفت هرخبری که باو برسد بعجله باعلی حضرت خواهد رساند . بازخاطرشاه را مطمئن کرد که امپراطور ناپلئون در ملاقاتهای ارفورت (۱) بازبموضوع ایران پرداخته است و باید باز چندی صبر کرد و امیدوارست که آقای دوپره (۲) پیش ازورود او بتبریز باو برسد .

عالی حضرت گفت ازآنچه ژنرال باوگفته است اطمینان دارد و ازوپرسید آقای ترویلیه را ازکجا بپاریس خواهد فرستاد .

جناب سفیر گفت که بازهنوز کار بسیاردارد ودرنظردارد چند روزدرقزوین بماند

---

Dupré (۲) Erfurth(۱)

ودر آنجا منتظر نامهای دربار و ترجمهای آنها خواهد شد و پس از آنکه این نامها برسد آقای ترویلیه عجله خواهد کرد که هرچه زودتر بپاریس برود .

سپس عالی حضرت خطاب بآقای ترویلیه کرد و بالحن محترمانه با او سخن گفت و سفارش کرد از آنچه با ژنرال گفته است هیچ نکته را فرو گذار نکند و باعلی حضرت بگوید ونیز حوادثی راکه بچشم خود دیده است بیان کند . سرانجام شاه ازهمهٔ افسران فرانسوی در برابر خدماتی که باو کرده بودند تشکر کرد و نشان داد تاچه اندازه از یشان خرسند است . سپس این آقایان بعالی حضرت گفتند افسوس می خورند نتوانسته اند بیش از آن خدمتی بکنند ولی جان فشانی آنها نتوانسته است موانعی را که پیش می آمد رفع کند.

شاه گفت امیدوارست دو باره موردی پیش بیاید که افسران فرانسوی باو خدمت کنند و باید همیشه بمودت او مطمئن باشند . آنوقت ژنرال برخاست ودر حالی که بیرون میرفت بعالی حضرت سلام داد . چندین بار با تأثر و بعنوان خدا حافظی تکرار کرد: ژنرال و شما آقایان فرانسوی خوش آمدید بسیار خوش آمدید .

# نتیجه ماموریت تانکوانی درایران

ژ . م . تانکوانی مترجم سفارت فرانسه که باژنرال گاردان بایران آمده بود چنان که پیش ازین گذشت کتابی در دو مجلد بعنوان « نامهایی دربارهٔ ایران و ترکیهٔ آسیا » در ۱۹۱۸ در پاریس چاپ کرده است . آدرین دوپره عضو دیگر این هیئت نیز کتابی بعنوان « سفری در ایران که در سالهای ۱۸۰۷ و ۱۸۰۸ و ۱۸۰۹ در عبور از آناتولی و بین النهرین از استانبول تا انتهای خلیج فارس و از آنجا بایروان کرده شده .... » نوشته و در ۱۸۱۹ در دو مجلد در پاریس چاپ کرده است(۱). کتاب تانکوانی شامل ۳٦ نامهٔ مفصلست که در مراحل مختلف این سفر بخانمی از دوستان خود در پاریس نوشته . ازین نامه ها خوب پیداست که مردی راستگو و بی غرض بوده وچون فارسی میدانسته است از اوضاع اطلاعات دقیق و درست داشته و کتاب او پر از اطلاعات بسیار جالب دربارهٔ اوضاع ایران در آنزمانست .

بنا بر گفتهٔ تانکوانی ژنرال گاردان وقتی وارد طهران شد اورا بـا دوسه تن از همراهانش بوسیلهٔ فرج‌الله خان نام که مهماندارشان بوده بخانهٔ میرزا شفیع صدر اعظم

---

(۱) Adrien Dupré - Voyage en Perse, fait dans les années 1807 1808 et 1809 en traversant l'Anatolie et la Mésopotamie depuis Constantinople jusqu'à l'extremité du Golfe Persique et de là à Irévan .... 2 Vol Paris 1819

راهنمایی کرده ودرآنجا منزل داده‌اند. افسرانی را که جزو هیئت نظامی گاردان بوده اند درخانهٔ دیگری جای داده‌اند وتانکوانی را با ژوانن که عضو سفارت بوده‌ودوتن دیگر ازاعضای سفارت در خانهٔ میرزا ابوالقاسم پسر میرزا بزرك وزیر اعظم شاهزاده عباس میرزا که پیداست مراد میرزا ابـوالقاسم قایم مقام صدر اعظم معروف محمد شاهست منزل داده اند .

درهمان شب ورود میرزا شفیع صدراعظم بملاقات گاردان آمده ومدتی با او گفتگو کرده است . تانکوانی میگوید که وی پیرمردیست که مدتهاست طرف توجه پادشاهست وملایمت وادب وفروتنی او حق شناسی ودلبستگی ما را فراهم آورد .

چهار روز پس از ورود بطهران فتحعلی‌شاه اعضای سفارت را بحضورخودپذیرفته است . شب پیش برای همه اعضاء خلعت هایی فرستاده بودند . خلعت ژنرال گاران جبه‌ای ازماهوت زربفت مانند جبه های شاهزادگان واسلحهٔ جواهر نشان وطاق شال بوده و برای هریك ازاعضای سفارت جبه‌ای مانند جبه های عمال‌دربار و کمربندهای زربفت وشالهای کشمیری فرستاده بودند .

رییس تشریفات سلطنتی که در آن‌زمان اورا «مقدم السفراء» یا «ایشك آقاسی باشی» می گفتند آنها را نیم ساعت دراطاقی نگاه داشته وچای بایشان داده است . سپس ژنرال گاردان را تنها باطاق سلام برده اند واعضای سفارت در کنار رؤسای دربـار در بـاغ روبروی تخت مرمر صف کشیده وهریك را باسم ورسم بشاه معرفی کرده‌اند . هنگامی که نوبت بمعرفی کشیشان عضو سفارت رسیده فتحعلی شاه گفته است که وی بملایـان دستور داده است فرانسه را دعا بکنند وامیدوارست که این کشیشان هم بنوبت‌خود برای‌فیروزی و نیکبختی‌وی دعا بخوانند. آن روز فتحعلی شاه بر تخت مرمر نشسته بود و وزیـران و شاهزادگان بترتیب سن واهمیت مقام خود درباغ صف کشیده بودند .

تانکوانی شاید برای اینکه ازپاریس دستوری بگیرد درتاریخ ۲۳ ماه مه ۱۸۰۸ ( ۲ ربیع الثانی ۱۲۲۳) ازطهران ازراه قزوین وزنجان وتبریز عازم‌اروپا شده وچون ژنرال‌گاردان در۱۳ فوریهٔ ۱۸۰۹ ( ۲۷ذی‌الحجه ۱۲۲۳ ) از طهران حرکت کرده‌است پیداست کـه تـانکوانـی ۸ ماه و ۲۵ روز پیش ازو از طهران رهسپار شده است . تانکوانی را ژنرال سباستیانی سفیر ناپلئون در استانبول بطهران فرستاده‌بود زیرا که عضو سفارت فرانسه در استانبول بود و ممکنست که دوباره بـاستانبول بکار اول خود برگشته باشد . درهر صورت‌وی بنا برنامه‌ای که‌خودنوشته بایك تن‌ازاعضای‌سفارت‌طهران را ترك كرده و٤ روز بعد یعنی ۲۷مه (٦ ربیع الثانی ) بقزوین رسیده وپس ازدرنك در زنجان در ٦ ژون (۱٦ ربیع الثانی) وارد تبریز شده است .

بر تخت نشستن فتحعلی‌شاه در کنار فرزندان و وزرایش

در تبریز میرزا بزرک قایم مقام که وزیر عباس میرزا نایب السلطنه بوده است چند روزی وی را نگاه داشته تا نامهایی باو بسپارد . درین زمان دوتن از افسران فرانسوی هیئت نظامی گاردان یعنی وردیهٔ سروان پیاده ولامی سروان مهندس باسه تن افسران جزء پیاده در لشکرگاه عباس میرزا بوده‌اند وژوانا مترجم سفارت هم برای ترجمانی در تبریز بوده است .

تانکوانی میگوید درین موقع عباس میرزا نایب السلطنه نزدیك دوهزار و پانصد سرباز داشته که بنظام فرانسه تربیت شده بودند وفرماندهانشان افسران ایرانی بودند که وردیه آنها را تربیت کرده بود . تفنگها و فشنگهایشان را از روی نمونهایی که از فرانسه آورده بودند در تبریز ساخته بودند .

لباس این سربازان نیم تنه‌ای خرمایی رنگ و تقریباً مانند لباس سربازان فرانسوی بوده ویك ردیف دگمهٔ فلزی سفید از پیش داشته است . شلوارهای متقال آبی و کفشهای ساقه کوتاه بپای کرده‌اند ولی همچنان کلاه سیاه از پوست گوسفند بر سر میگذاشته اند ودر آن زمان این کلاه معمول همهٔ ایرانیان بوده است . برخی بر بالای کلاه خود پری یا باصطلاح آن زمان « تل» میزده‌اند .

دسته ای مأمور پاسبانی شخص نایب السلطنه بوده انـد وازچادر وی پـاسبانـی میکرده اند . هرصبح وهرشب درساعت معین سربازان را باسم می خوانده و بدینگونه سان میدیده اند وهرروز صبح نگهبانان را عوض میکردند وساعات روز وشب را همچنان که درارتش فرانسه معمول بوده با طبل خبر میداده‌اند .

وردیه افسرفرانسوی ایندسته از سپاهیان را عیناً مانند لشکریان فـرانسه تربیت کرده بود وعباس میرزا ازین پیشرفت بسیارمغرور بوده است . لامی افسرمهندس هم در همان لشکرگاه یك مدرسهٔ مهندسی نظامی ترتیب داده بود وایشانرا برای ساختن توپ وتفنك آماده کرده بود .

گذشته‌ازین عده سربازوافسرفرانسوی عباس میرزاتقریباً صد و پنجاه سربازفراری روس راکه در جنگهای سابق باو پناه آورده بودند و یك تن سرگرد ازیشان درجزو لشکریان خود پذیرفته وآنها را زیردست وردیه افسرفرانسوی بکـار گماشته بـود . فرمانده توپخانهٔ مختصر اوافسری از شاهزادگان گرجی بنام طهمورث ( تیمورات ) خان بوده است .

عباس میرزا تانکوانی را مأمور کرده است نامه‌ای ازو بناپلئون برساند ونامه‌را تذهیب کرده ودر کیسهٔ زری باو سپرده اند ونیز نامهای دیگری خطاب بعسکرخان سفیر ایران درپاریس ونماینده ایران دراستانبول و کاردارفرانسه‌دراستانبول بدست اوداده‌اند.

تا نگوانی درین نامه که از تبریز نوشته شرحی ازمهارت عباس میرزا در تیراندازی باتفنگ آورده وسرانجام وی در ۱۱ ژون ۱۸۰۸ (۲۱ ربیع الثانی ۱۲۲۳) از تبریز رهسپار ترکیه و اروپا شده است.

## نتیجه مأموریت گاردان در ایران

عهدنامهٔ فینکن شتاین در ٤ مه ۱۸۰۷ (۲۵ صفر ۱۲۲۲) در میان ایران وفرانسه بسته شد. ناپلئون ژنرال گاردان را با هیئت نظامی فرانسوی برای اجرای آن بایران فرستاد. وی روز ٤ دسامبر ۱۸۰۷ (۱۲ رمضان ۱۲۲۲) وارد طهران شد. تقریباً ۲۱ ماه ونیم پیش ازورود وی بطهران یعنی در ۱٤ فوریه ۱۸۰٦ (۲۵ ذی القعدهٔ ۱۲۲۰) روسها ایستیفانف سفیرخود را برای گفتگوی صلح بطهران فرستاده بودند زیراکه روسها هنوز با ناپلئون درجنگ بودند ومی‌خواستند ازسوی ایران آسوده خاطر باشند. پیش ازآمدن گاردان دولت ایران با انگلستان قطع رابطه کرده بود.

دوماه وهفت روز پس ازوصول بطهران یعنی در تاریخ ۱۱ فوریه ۱۸۰۸ (۱۳ ذی الحجهٔ ۱۲۲۲) ژنرال گاردان نامه‌ای بفتحعلی شاه نوشته وسیاست ناپلئون را در ایران بدین‌گونه توضیح داده است:

«۱۰ فوریه ۱۸۰۸

چاپار ایران که ازاستانبول رهسپارشده نامهایی ازدولت من برایم آورده است. اعلی حضرت ناپلئون بزرگ انتظارداشت جنگ درمیان ایران وروسیه قطع شود زیرا چنانکه عالی‌حضرت شما میدانند رضایت داده بود با آن دولت صلح کنند. اعلی ـ حضرت اظهارمیدارد درعهدنامه‌ای که درتیلسیت بسته‌شده چیزی دربارهٔ ایران مقرر نشده است. تاآن تاریخ نه تنها عهد نامهٔ اتحاد درمیـان فرانسه وایران را عالیحضرت شمـا امضا نکرده بود بلکه ممکن نبود درطهران از آن اطلاع پیداکرده باشند. پس چـون اعلی‌حضرت هیچ اطلاع مسلمی دربارهٔ آتیهٔ روابط خود با ایران نداشته نمیتوانسته‌است روسیه روابطی راکه هنوزاستوارنشده بود پیش‌بکشد. امااعلی حضرت بی‌آنکه امضای عهد نامه بشود مرا مأمور کرده است عالی حضرت شما را مطمئن کنم کنونی روابطی که با روسیه دارد این دولت درصدد خواهد بود با هردولتی فرانسه است دوست بشود. اعلی حضرت درضمن بمن اجازه میدهد توسط فرانسه درمیان ایران وروسیه را پیشنهاد کنم تا شاید گفتگوهایی که درطهران درمیان وزیر عالی‌ـ حضرت شما و سفیر روسیه روی می دهد هر چه بیشتر مساعد بـا منافع دولت شما بـاشد و آن منـافع را وی از آن خود میـداند. اعلی حضرت میل صریح وصادقانه خـود را

لباس سربازان ایرانی که افسران فرانسوی ترتیب داده بودند
از کتاب دوبو

اظهار میدارد که این گفتگوها منتهی بعقد عهد نامه‌ای بشود که کاملا مطابق افتخارات دولت ایران باشد.

اعلی حضرت ناپلئون کبیر بمن اطلاع می‌دهد که همهٔ اروپا برای سرکوبی بیدادو خشونت انگلستان مسلح میشود. رفتار ظالمانه شان دربارهٔ دانمارکیان بالاترین نفرت را برانگیخته است. دانمارك باوجود ناکامیها جنگ را باآنها برای انتقام شرافت خود دنبال میکنند. روسیه و پرتغال بندرهای خودرا مسلح کرده‌اند و آنها را بروی کشتیهای انگلیسی می‌بندند. سوئد که متحد باآنها بود بزودی اظهاردشمنی باآنها خواهد کرد. اسپانیا تهیهٔ مفصل می‌بیند تا درانتقام جویی عادلانهٔ فرانسه شرکت بکند. دول متحد امریکا که ازجسارت انگلستان توهین دیده وبستوه‌آمده اند بآن اعلان جنگ داده‌اندو ازحالا کشتیهای آنرا تا دریای هندوستان دنبال کرده‌اند. چین چون نتوانسته است در برابرقتلی که انگلیسها در یکی از بندرهای‌آن مرتکب شده‌اند عوض بگیرد مصمم شده است با اسلحه حق خود را بستاند. تمام بندرهای ترکیه‌را دردریاهای اروپا ودرسواحل افریقا برویکشتیهای انگلیسی بسته اند. هرچه اقدامات بزیان‌انگلستان شدیدتر باشد دورهٔ صلح دریایی نزدیك ترخواهد بود. اعلی حضرت امپراطور نمیتواند قانع شود که درهمهٔ جهان تنها درهای ایران بروی انگلیسها بازباشد. اعلی حضرت باعتماداطمینان‌هایی که عالی حضرت شما چند بارباوداده است حق دارد منتظر باشدکه شما هم بزودی اقدامات سخت دربارهٔ انگلستان بکنید زیرا که خیانت آن بروی سخت‌آشکارست.

اعلی حضرت امپراطورمیخواهد که هرتجارتی درمیان ایران وانگلستان قطع‌شود وهمهٔ عمال وهمهٔوسایط این ملت‌را ازشهرها وبندرهای امپراطوری طرد کنندوهرمکاتبه درمیان‌انگلستان‌وهندوستان‌را ازراه ایران‌منع‌بکنند. اعلی حضرت ناپلئون بزرك‌انتظار داردنخستین‌چاپاری‌که سفارت وی ازطهران میفرستدباواین خبررابرساند که‌عالی‌حضرت شما این اقدامات راکه مطابق منافع دولت امپراطوری ایران وآرزو وسرمشق همهٔ ملل دیگرست کرده است. از عالی حضرت شما استدعا می کنم بمن‌اطلاع دهد که‌دربارهٔ این درخواستها بدربار خود چه باید بگویم. آقای بونتان که حاضرست بپاریس حرکت کند بمحض اینکه جوابی که از عالی حضرت شما انتظار دارم برسد رهسپار خواهد شد».

عهد نامهٔ تیلسیت را ناپلئون در۷ ژوییه۱۸۰۷ (۲۶ ربیع الثانی ۱۲۲۲) یعنی‌هفت ماه و چهار روز پیش از نوشته شدن این نامهٔ‌گاردان امضا کرده بود. دریـن موقع هنوزگاردان در راه بود و بایران نرسیده بود: عجب اینست‌که در عهد نـامهٔ تیلسیت مطلقاً یادی از ایران نکرده و حتی دست روسیه را در ایران بـازگذاشته بود و بـا

این همه از ایران توقع داشت که با انگلستان قطع رابطه بکند و در برابر این کار یگانه چیزی که وعده می داد این بود که سفیر وی در طهران در میان ایران و روسیه توسط بکند .

فتحعلی شاه درجواب این نامهٔ ژنرال گاردان پاسخی باو نوشته است که اصل آن بدست نیست وقسمتی ازمدلول آنرا ژوانن مترجم سفارت فرانسه بفرانسه ترجمه کرده است. ازآن ترجمه برمیآید که این پاسخ را فتحعلی شاه در۱۷فوریه ۱۸۰۸ ( ۱۹ ذی الحجه ۱۲۲۲) هفت روزپس از نامهٔ گاردان نوشته ومحتویات او چنین بوده است :

« پس ازتعارفات ومراسم معمول عالی حضرت همهٔ رضایت خود را ازتوجهی که ژنرال گاردان کرده‌ونیات اعلیحضرت امپراطوروشاه راباواظهارداشته است بیان‌میکنند. میگوید تا چه اندازه ازحق پرستی وفداکاری و صداقتی که جناب او در روابط خود با دربارایران بکارمیبرد خشنود شده است ...

«اینکه‌شما نیات‌اعلیحضرت امپراطورناپلئون‌برادر ناماوروومفتخرما راکه‌سلطنتش جاودان باد بیان‌کرده‌اید ومیل دارد که جنگ درمیان لشکریان ایران و روسیه قطع شود وجناب شما بهمراهی وزیران پایتخت ما درطهران بعقد عهد نامهٔ صلح با فرستادهٔ امپراطور روسیه بپردازید دوستی ومهربانی ناپلئون بزرك را دربارهٔ ما وتخت شاهانهٔ مادر دیدگان ماکالشمس فی وسط السماء آشکارمیکند.

«شك نیست و آشکارست که این دودولت جاوید مدت در سعادت و نکبت یار یکدیگرند . شواهد آشکاری از حسن نیات برادر والاگهر خود داریم و توجهات دایمی او دربارهٔ دولت ما وصفا وصداقت وی بر ما آشکارست . بهمین جهة ما مطمئنیم که اتحاد و دوستی دو دولت بیش از پیش استوار میشود و تا روز رستاخیز باقی خواهد ماند .

«اما دربارهٔ قطع روابط ایران با انگلیسها جناب شما باید بدانند ازهمان روزی که دو دولت‌والاجاه ما باهم اتحاد کردند همهٔ‌راههای روابطدرمیان ایرانیان‌وانگلیسها بسته شد وسفیرما که بهندوستان فرستاده شده بود بفرمان ما احضارشد وبپای تخت ما بازگشته است . گذشته ازآن همه انگلیسهایی که درقلمرو ما و بندرهای خاك ما بودند بیرون کرده و مطرود شدند .

« پس ما شك نداریم چنانکه خواسته‌اید‌آقای اگوست بونتان را بزودی روانه کنید. این پاسخ ما را بتوسط وی باطلاع وزیران دولت فرانسه‌خواهید رساند ووی‌پس ازاستجازه ازین دولت امپراطوری باید بزودی عازم فرانسه بشود وغیره ...

بتاریخ ماه ذی‌الحجة‌الحرام سنه ۱۲۲۲هجری (۱۷فوریه۱۸۰۸)

ترجمهٔ امضاء کننده ترجمان اول سفارت امپراطوری و پادشاهی در دربار ایران .

طهران ۲۰ فوریه ۱۸۰۸

امضاء : ژ . م . ژوانن »

پیش ازین اشاره رفت که عهد نامهٔ فینکن شتاین را فتحعلی شاه در ۲۰ دسامبر ۱۸۰۷ (۱۰ شوال ۱۲۲۲) یعنی پانزده روز پس ازورود گاردان بطهران امضا کرده واین تاریخ پنج ماه وسیزده روز بعد ازامضای عهد نامهٔ تیلسیت بوده است .

درین صورت مسلمست که درموقع امضای عهد نامهٔ تیلسیت هنوزعهدنامهٔ فینکن شتاین بامضای فتحعلی شاه نرسیده بود ، اما دلیلی هم درمیان نبود که ایران از اتحاد با ناپلئون دست کشیده باشد واگرعهد نامهٔ فینکن شتاین هفت ماه وشانزده روز پس از آنکه بامضای ناپلئون رسیده بود بامضای فتحعلی شاه رسیده است فتحعلی شاه درین تأخیر تقصیر نداشته است،زیرا که گاردان باآنکه چند روز پس ازامضای آن ازفرانسه عزیمت کرده نزدیك شش ماه در راه بوده است ودرنگ اودر استانبول رسیدن ویرا بطهران بتأخیر انداخته بود . از سوی دیگر مسلمست که ناپلئون عهد نامهٔ تیلسیت را با روسها دو ماه و سه روز پس از امضای عهد نامهٔ فینکن شتاین با فتحعلی‌شاه امضا کرده‌است، یعنی دو ماه و سه روز پس ازآنکه عقد اتحادی با ایران بسته در ضمن صلح باروسیه بکلی متحد خود را ازیاد برده و حتی در نتیجهٔ این سکوت آنرا دست بسته در اختیار روسها گذاشته است .

درین تردیدی نیست که ناپلئون درضمن اینکه می خواسته است از ایران بزیان انگلیسها بهره مند شود کوچکترین قدم را برای پشتیبانی از ایران در برابر روسها بر نداشته است .

شگفت تراینست که شش ماه ویازده روزپس ازامضای عهد نامهٔ تیلسیت و۲٤روز پس ازآنکه گاردان نامهٔ یاس آمیز ۱۱ فوریه ۱۸۰۸ (۱۳ ذی الحجه ۱۲۲۲ ) سابق الذکر را بفتحعلی شاه بنویسد یعنی در تاریخ ۱۸ ژانویه ۱۸۰۸ ( ۱۹ ذی القعده ۱۲۲۲ ) نامه ای مودت آمیز با همان وعده‌های دوستی سابق بفتحعلی شاه نوشته‌است بدین گونه :

« ناپلئون امپراطورفرانسویان،پادشاه‌ایتالیا وسرپرست‌اتحادیهٔ‌رن (۱) بفتحعلی شاه امپراطورایرانیان :

سلام برتاجداری که برافتخارایران بافیروزمندی های خودمیفزاید وبا فرزانگی و

---

(۱) Rhin

پایداری پادشاهی میکند .

نامهایی راکه اعلی حضرت شما بمن نوشته است دریافت کردم : اطمینان هایی که ازدوستی خود میدهد همیشه برمن گوارا بوده است وخواهد بود .

خدمتگزارشما یوسف آقا نامهٔ مرا باعلی حضرت شما خواهد داد . شاد شدم ازین که دیدم چند زمانی درپای تخت من مانده است. مانند فرستادهٔ پادشاهی که عزیزش میدارم با او رفتار کرده‌اند ومن از رفتاراوخشنود بوده‌ام .

او را مأمور می کنم با علی حضرت شما تکرار کند که صادقانه ترین دلبستگی را باودارم ؛ میل دارم روابط یگانگی راکه باین خوبی درمیان برقرارشده است روز افزون ببینم. تنها یك دشمن برای ما مانده است که باآن بجنگیم : انگلستانست. دول اروپا را وادار کرده‌ام بامن یاری کنند، تا آنرا مجبور کنیم ازدعاوی جابرانهٔ خود چشم بپوشد : امیدست که اعلی حضرت شما کوشش خود را با کوشش من توأم کند ، درین افتخار که صلح جهان را فراهم کرده است شرکت خواهدکرد .

ای پادشاه بسیاربزرك وبسیارتوانا وبسیارفیروزمند ازخدا خواستارم که پیوسته نگهبان سعادت امپراطوری شما باشد وبرشمارهٔ سالهای عمرشما بیفزاید .

درکاخ سلطنتی من درتویلری (۱) در۱۷ ژانویه۱۸۰۸نوشته شد .

امضاء ، ناپلئون .

بامر امپراطور :

وزیر منشی دولت

امضاء : اوگ ب . ماره (۲)

وزیرامورخارجه امضا: شامپانیی (۳)

بملاحظهٔ ما رسید، نایب اول شخص مملکت جانشین صدراعظم دولت:

امضاء : ش . م . تالران (٤)

ازین جا پیداست که وظیفهٔ گاردان چه بعنوان رییس هیئت نظامی فرانسه درایران وچه بعنوان سفیر کبیرناپلئون در دربارفتحعلی شاه بسیاردشوار بوده وناپلئون توقعات دشوارازوداشته است .ازیك سوی گاردان نخست مامور بوده است وسایل حملهٔ بهندوستان راازراه ایران آماده کندوسربازان ایرانی رابنظام جدیدآشنا کندواسلحهٔ جدیددرایران بسازد ومطالعات سواق الجیشی وجغرافیایی درایران ودر راههای هندوستان بکند . از سوی دیگر مأمور بوده است ایران را وادار کند با انگلستان رابطه نداشته باشد و

---

(۱) Tuileries (۲) Hugues B . Maret (۳) Champagny

(٤) Ch . M. Talleyrand

نگذارد انگلیسها از راه ایران با هند مربوط باشند. ازسوی دیگر حمایت نکردن ناپلئون ازایران را دربرابر روسیه می بایست باین وسیله جبران کند که بکوشد صلح در میان ایران وروسیه برقرار سازد. درین زمینه هم بازدربار ناپلئون آن چنانکه باید باز ویاری نمی کرده، یعنی نمیخواسته است دراروپا بوسیله سفیر روسیه درپاریس یاسفیر فرانسه در دربار روسیه درین کار وارد شود وتنها بار را بدوش کاردان می گذاشتند و می خواستند وی در طهران درمیان نماینده روسیه ودولت ایران میانجی گری کند وبدین وسیله سخت آشکار است که مقصود دربار ناپلئون این بود که بیشتر درین گیر ودار درمیان روسیه و ایران حق را بروسیه بدهد وایران را وادار کند از منافع و شرایط خود بکاهد و بشرایط روسیه تسلیم بشود.

درین میدان دشوار اشکال دیگری هم در پیش بود وآن این بود که از یك سو ایران با دولت عثمانی هم اختلافاتی داشت وبهمین جهت ترکان عثمانی مانع بودند که خبر و نامه بایران برسد ودولت ایران وسفیر فرانسه درطهران سریع ترین ونزدیك ترین رابطه را رابا دربار ناپلئون داشته باشند. ازسوی دیگر درافغانستان هم که یگانه راه حملهٔ بهندوستان بود و ناپلئون امیدوار بود ازآنجا بتواند بانگلیسها حمله ببرد مخالفان و شورشیان چند دربرابر ایران برخاسته بودند و نمی گذاشتند راه هرات وقندهار که ناپلئون امیدوار بود ازآنجا بهند بتازد راه امن ودراختیار ایران بشود.

اینست که سیاست ناپلئون را دردربار فتحعلی شاه بسیار ناپخته و ناسنجیده ودور ازحزم وتدبیر باید دانست که حقیقت وصداقت درآن نبوده است. نتایج این سیاست برای ایران بسیار وخیم شد، زیرا که پیروی ایران ازنیات ناپلئون وشرکت در دسته بندیهای او در برابر انگلستان خشم انگلستان را بر انگیخت و با ترس دیگری که از ایران داشت توأم شد.

این ترس دیگر این بود که انگلیسها در ورود بهندوستان بنفوذ معنوی ایران در آن سر زمین پهناور پی برده وخطرناك ترین رقیب خود را درآنجا فکر ایرانی وزبان فارسی وتجارت با ایران دیده بودند ودر هرجای آسیا که می خواستند رخنه کنند بهمین مانع برخورده بودند.

ازآن زمان همهٔ کوشش انگلیسها درآسیا این بوده است که ایران را بدست همسایگان مختلفی که داشته است ناتوان کنند وحوادثی درافغانستان وحکومت های فرعی آسیای مرکزی مانند بخارا ومرو وخیوه ومتصرفات روسیه درقفقاز ودولت عثمانی که همسایگان آنروزی ایران بودند فراهم بکنند، تا نواحی حاصل خیز وپرجمعیت ایران که درحواشی مملکت بود ازآن جدا شود وبدست دیگران بیفتد ودیواری محکم درمیان

ایران وهندوستان کشیده شود. دلایل فراوان هست که از آن پس آتش نفاق درمیان ایران وافغانستان وحکومت های آسیای مرکزی روسیه و عثمانی را انگلیسها دامن زده اند. مهم ترین و وخیم ترین حوادثی که درین زمینه فراهم کرده اند جنگهای ایران و روسیه است که پس ازین روی داد. هیچ شکی نیست که پس از رفتن ژنرال گاردان و هیئت نظامی فرانسوی از ایران و کوتاه شدن دست ناپلئون از دربار فتحعلی شاه انگلیسها نفاق و کدورتی را که در میان ایران و روسیه بوده است روز بروز سخت تر کرده و ایرانیان را تحریك کرده اند که دنبالهٔ جنگ با روسیه را بگیرند وبجای افسران فرانسوی چند تن افسر انگلیسی وارد سپاه ایران کرده اند که ظاهراً عنوان آموزگار و مستشار داشته اند ولی باطناً می کوشیده اند مانع از پیشرفت ایرانیان درمیدان های جنگ باشند. بهمین هم اکتفا نکرده اند وعهدنامهٔ رسمی با فتحعلی شاه بسته اند که اگر وارد جنگ با روسیه بشود با او یاری بکنند و از جمله مبلغ معینی از بابت هزینه و لشکرکشی باو بپردازند وهمینکه وی را خام کرده اند و بپشت گرمی این عهد نامهٔ شوم وارد جنگ شد ازهمهٔ وعده های خود سر باز زده وباکمال صراحت عهد نامهٔ خود را زیر پا گذاشته و وی را بدین گونه فریب داده وگرفتار آن مصایب تاریخی وسرشکستگی های معروف کرده اند.

# اختلاف ایران و روسیه

وعده هایی که ناپلئون بایران داده ودربار ایران را کاملا خام کرده بود وتوسلی که ایران باو داشت ودرین راه آنچه ممکن بود فداکاری کرده وتهیه دیده بودمطلقاً در رفع اختلاف ایران با روسیه سودمند نشد، بلکه بر زیان افزود، زیرا که ازیك طرف ایرانیان را بپشت گرمی ناپلئون مغرور کرده و ایشان را ازسازش با روسها مانع شده وازطرف دیگر روسها را رنجانیده بود که چرا ایرانیان بدیگری متوسل شده ومستقیماً بآنها رجوع نکرده وچرا لحن مغرورانه پیش گرفته و بپیشنهادهای صلح آنها اعتنا نداشته اند. ناچار این اختلاف میان ایران و روسیه می بایست حوادث ناگوار دیگری پیش بیاورد.

اساس این اختلاف بر سر گرجستان بود. پیش ازین درصحایف ۴۹-۵۰و۵۲و۵۹-۷۱و۸۹- ۹۰ شمه ای درین زمینه آمده است. گرجستان ناحیهٔ حاصلخیز سبز خرمیست که دردامنه کوههای قفقاز و در سواحل راست دریای سیاه واقع شده است. مردمی از نژادآریایی از زمانهای بسیارقدیم وشاید ازنخستین روزهای هجرت نژادآریایی ایرانی بنواحی امروزی درآنجا سکنی دارند وازنخستین روزهای تاریخ ایران نامشان دراسناد تاریخی ما آمده است.

در زمانهای قدیم این کشور را بسه ناحیهٔ ممتاز تقسیم می کردند . یك قسمت از آنرا «ایبری» می گفتند وقسمت دیگررا «کولخیدا» ، قسمت سوم سرزمین آلانیان بود که مردمی جنگ جواز نژادآریایی ایرانی بودند وملل مختلف نامهای گوناگون بآنها داده‌اند . ایرانیان بایشان«آلانی»واروپاییان «آلبانی» وارمنیان «اغوانیان»میگفتند. درآغازدورهٔ اسلامی تازیان کلمهٔ «آلان» زبان فارسی را به «اران» تبدیل کرده‌اند واندك‌اندك‌این کلمه‌درفارسی‌وعربی«اران»شده‌وناحیهٔ شمالی‌رود ارس راکه آذربایجان شوروی امروزباشد اران گفته اند .

مردم گرجستان درجنگهای عمده‌ای که شاهنشاهان‌هخامنشی ایران کرده‌اندشرکت داشته اند . در زمانی که امپراطوری رم بنای کشورستانی را درآسیای غربی گذاشت اندك اندك‌بگرجستان هم نزدیك شد وازدورهٔ اشکانی ببعد گرجستان نیزمانندارمنستان درمیان ایران وروم متنازع شد . در قرن پنجم میلادی یکی از پادشاهان‌کولخیدا که زاتوس نام داشته زنی از نصاری گرفته وبدین مناسبت بدین نصاری‌گرویده وازآنروز دین مسیح واردگرجستان شده است . کلیسیای گرجستان شعبهٔ خاصی ازدین نصاریست و آیین ورسوم مخصوص بخود دارد که نزدیك‌بکلیسیای ارتودکس یونانیست . در دورهٔ ساسانی همچنان این نواحی گاهی دردست ایرانیان وگاهی دردست رومیان بود وخسرو نوشین روان باردیگرآنجا را متصرف شد .

آخرین بارکه امپراطوران بیزنتیه یا رومیة الصغری بگرجستان حمله بردند در سال ۶۲۷ میلادی یا سال ششم هجری بود که هراکلیوس امپراطور معروف آنجا را گرفت و جزو خاك خود کرد، اما چندی نگذشت که اعراب‌واردآنجا شدند وگرجستان جزوقلمروخلفادرآمد . درپایان قرن دوم سلسلهٔ باگراتی های ارمنستان برگرجستان‌هم مسلط شدند واستیلای‌آنها مدتهای مدید طول کشید تا اینکه درقرن پنجم سلجوقیان پس ازاستیلای برایران برگرجستان هم دست انداختند وپس ازبرافتادن سلجوقیان ترکان عثمانی برآنجا غلبه کردند. اما درسال ۴۹۳ هجری متحدین صلیبی پس ازتصرف اورشلیم بانصارای گرجستان‌یاری کردندوایشان هم‌ترکان را ازآنجاراندند وسلسله‌مستقلی درگرجستان تشکیل شدکه تا ۶۰۹ هجری برسرکار بود .

پس‌ازآن‌مغولها برآن مملکت دست‌یافتندوتیموراز ۷۸۰ تا ۸۰۵ شش‌بار‌بگرجستان تاخت . پس ازبرافتادن تیموریان گرجستان‌باردیگرمستقل شد وسه دولت مستقل‌درآنجا تشکیل یافت که دراسناد فارسی‌آنها را «کارتیل» و«کاخت» و«امرت» مینویسند . پیدا است که سلسلهای‌مختلف امرای‌گرجستان‌نمیتوانستند با هم متحد باشندوچون‌امپراطوری بیزنتیه را ترکان عثمانی ازپا درآوردند دیگراین این‌پادشاهان پشتیبان نیرومنددرجهان

نداشتند و ناچارمی بایست بدولتی که زورمندتر و نیك خواه تر بود پناه ببرند. این بود که پادشاهان گرجستان درقرن یازدهم هجری خود را دست نشانده پادشاهان صفوی کردند وشاه عباس اول مخصوصا از آنها حمایت مؤثری میکرد و گرجستان را در برابر تجاوز ترکان عثمانی حفظ کرد.

اما آرزوی استقلال هم چنان درسر مردم گرجستان بود وچون روسها درین زمان نه تنها بخاکشان نزدیك شده بلکه درمشرق اروپا نیزنیرو گرفته بودند و پیرو طریقه‌ای از عیسویت بودند که بکلیسیای آنها نزدیك بود ورفت وآمددرمیان گرجستان وروسیه آغاز شده بود پادشاهان گرجستان از روسها یاری خواستند، چنانکه‌درسال ۱۵۵۸ میلادی مطابق با ۹۶۵ هجری ایوان دوم پادشاه کاخت ازایوان چهارم واسیلیوویچ پادشاه روسیه یاری خواست. چندی بعد الکساندرپادشاه دیگر گرجستان از باریس گادونف تزار روسیه در برابرشاه عباس کمك خواست. درسال ۱۶۱۹ میلادی مطابق با ۱۰۲۸ هجری تیموراز پادشاه گرجستان فرستادگانی بهمین منظور بدربارمیخائیل فئودوروویچ اولین تزارخانوادهٔ رومانوفها روانه کرد.

از آن پس دخالت روسها در کارهای گرجستان مردم این سر زمین را غره کرد و اندك اندك از زیر بار فرمانروایی ایران خویش را بیرون کشیدند و در قرن هیجدهم میلادی و قرن دوازدهم هجری که ایران گرفتار ضعف صفویه بود «واختانگ چهارم» پادشاه مقتدری در گرجستان بروی کار آمد و حقوق قدیمی ایرانیان را بهیچ شمرد.

دورهٔ فترتی که‌در پایان سلطنت صفوی و دورهٔ حکمرانی افشارها وزندهادرایران پیش‌آمد ناچارمردم گرجستان را روز بروزازایران دورتروبروسیه نزدیکترمیکرد. از سال ۱۰۲۴ تا سال ۱۱۱۵ قمری یعنی ۹۰ سال تمام حکمرانانی ازجانب دربار صفوی عازم گرجستان شده ودرآنجا فرمانروایی کرده‌اند زیرا که‌در ۱۰۲۴ عیسی‌خان بحکومت گرجستان رفته ودر ۱۱۰۶ کلبعلی خان را بآنجا فرستاده‌اند ووی تا ۱۱۱۵ درگرجستان حکمرانی داشته است.

از ۱۱۱۵ ببعد امرای گرجستان اندك اندك استقلالی یافتند و درصدد بودند از دخالتهای ایران وعثمانی درسرزمین خود مانع شوند وراهی را که پیش گرفتند همان جلب حمایت دربارتزارها بود. پریشانی اوضاع ایران نیزکه از عزل شاه سلطان حسین صفوی در ۱۱ محرم ۱۱۳۵ تا جلوس آقا محمد خان قاجاردر ۱۱۶۳ نزدیك سی سال دوام داشت وسیلهٔ اینکار را بیشترفراهم میکرد.

درظرف این مدت پادشاهان گرجستان نخست سعی کرده بودند حمایت برخی از

دول مغرب اروپا وازآن جمله لوئی پانزدهم پادشاه فرانسه را جلب کنند، اما از آنطرف نتیجه‌ای نبردند وراهی جز توسل بروسیه در پیش نبود. روسیه هم پس از پتر کبیر باندازه‌ای نیرومند شده بود که برای گرجستان راهی جزین که تحت‌الحمایهٔ امپراطوری تزارها بشود باز نبود.

سرانجام وقتیکه هراکلیوس یا ایراکلی دوم پادشاه کارتیل و کاخت بپادشاهی رسید گرجستان تسلیم روسیه شد. ایراکلی پسر تیمورازدوم نخست پادشاه کاخت بود و در ۱۷۴۴ میلادی مطابق با ۱۱۵۷ قمری بپادشاهی کاخت نشست. در ۱۷۶۲ مطابق با ۱۱۷۵ سلطنت کارتیل را ضمیمهٔ کارخودکرد وتا ۱۷۹۸ مطابق ۱۲۱۳ هم زنده بود. پس ازمرك وی کئورگی دوازدهم که دراسناد ایرانی نامش را «گرگین» نوشته‌اند تا ۱۸۰۰ یا ۱۲۱۵ وپس ازوایوان دوازدهم تا ۱۸۰۱ یا ۱۲۱۶ سلطنت کردند.

ایراکلی دراواخرسلطنت خود جداً متمایل بروسیه بود وسرانجام در ۲۴ ژویه ۱۷۸۳ مطابق با ۲۳ شعبان ۱۱۹۷ دردژ «گورگیوسك» درسرحد قفقازدرمیان فلدمارشال پاتیمکین همه کارهٔ دربار یکاترین دوم امپراطریس معروف روسیه وشاهزاده «باگراتیون» گرجی نمایندهٔ پادشاه گرجستان عهد نامه‌ای بامضا رسید که درتاریخ جهان اهمیت خاصی دارد، زیراکه درین عهد نامه پادشاه گرجستان کشورخود را درحمایت امپراطوری روسیه قرارداد واین اولین کشورتحت‌الحمایه درتاریخ جهانست و بعدها دول اروپا این راه را دنبال کردند و کشورهای تحت الحمایهٔ دیگر درجهان پیدا شد.

این عهدنامه دارای سیزده ماده ویك مقدمه بود ودرمادهٔ اول آن تصریح شده بود که ازین ببعد دیگر پادشاه گرجستان «والی» آنکشور نخواهد بودبلکه «متحد» روسیه شمرده خواهد شد. معنی این ماده صریحست، یعنی پادشاه گرجستان که ازچهارصد سال پیش دست نشاندهٔ ایران بود وپادشاهان ایران رسماً عنوان «والی» گرجستان باو میدادند ازین پس دست نشاندهٔ تزارهای روسیه خواهد بود.

شش سال پس ازامضای این عهد نامه یعنی در ۱۷۸۹ مطابق با ۱۲۰۳ قمری انقلاب فرانسه درگرفت ونخستین نتیجه آن وحشت فوق العاده‌ای بود که برهمهٔ پادشاهان اروپا وازآن جمله یکاترین دوم امپراطریس روسیه که از ۱۷۶۲ تا ۱۷۹۶ میلادی ( ۱۱۷۵-۱۲۱۰ هجری) پادشاهی میکرد چیره شد و ناچار یکاترین موقع را مناسب نمییافت که درقفقاز جهانگیری کند، وانگهی تازه ازجنك دوم باترکیه در ۱۷۹۱ (۱۲۰۵ ه.) فارغ شده بود ومیبایست لشکریان خود را اندکی آرام بگذارد.

در ۱۷۹۶ (۱۲۱۰ ه.) که چند ماه بمرك یکاترین مانده بود اختیاروی وکشورش دردست پلاتن زوبف معروف بود. وی بهمدستی برادرش والریان زوبف نقشهٔ بسیار

جسورانه‌ای طرح کرده بود که ناپلئون اول هم درحد خود خواست آنرا دنبال بکند . پیش از زوبف اختیار امپراطوری روسیه بدست پاتیمکین افتاده بود و وی میکوشید ملل نصارای بالکان را بر سلاطین عثمانی بشوراند و متصرفات اروپای عثمانیها را جزو روسیه کند . زوبف بلند پرواز تراز و بود و میخواست ایران رادرهم نوردد وخود را بمرزهای هندوستان برساند و بدریاهای گرم راه بیابد .

نقشه این بود که والریان زوبف ایران را بگیرد و پادگانهایی در شهرهای مختلف ایران بگمارد وازراه آسیای صغیر بخاك عثمانی حمله ببرد وترکان عثمانی را هم از پا دربیاورد . ازطرف دیگر میبایست سووارف سردار معروف ازراه بالکان باستانبول حمله ببرد ودرضمن ناوگان روسیه از راه دریا پایتخت عثمانی را محاصره کند و قرار بود فرماندهی ناوگان با خود یکاترین باشد .

در پایان ماه فوریهٔ ۱۷۹٦ ( شعبان ۱۲۱۰ ) والریان زوبف از پترزبورك رهسپار شد وامیدوار بود درماه سپتامبر همان سال یعنی هفت ماه دیگر باصفهان برسد . میبایست ژنرال کارساکف هم ازسوی دیگر با ده هزارسرباز از راه قفقاز رهسپار شود و تفلیس را بگیرد . اما زوبف با بیست هزار سرباز در کرانهٔ دریای خزر حرکت کند و پس از آنکه بلشکریان ژنرال کارساکف رسید با هم بسوی اصفهان بتازند وامیدوار بودند که مردم دربند و بادکوبه در راه مانع ازین لشکرکشی نشوند . ظاهراً درآن موقع دربار روسیه چندان اطلاعی ازاوضاع داخلی ایران نداشت ومیپنداشتند که هنوز اصفهان پای تخت ایرانست واگراصفهان را بگیرند دولت ایران تسلیم می‌شود . ماه سپتامبری که زوبف وعده میداد رسید وهنوز لشکریان او از مرزهای ایران نگذشته بودند . از پترزبورك « دو ولان » نام مهندس را با نقشهای جغرافیایی ودستورهای نظامی بیاری او فرستادند ولی در۱۷ نوامبر همان سال (۱٦ جمادی الاولی ۱۲۱۱ ) که یکاترین دوم درگذشت وی هنوز در بادکوبه بود . پاول جانشین یکاترین دنبال این کار را نگرفت و نقشه زوبف عقیم ماند .

پیش ازین وقایع همینکه خبر اتحاد گرجستان با روسیه بآقا محمدخان قاجار رسید مصمم شد برآن نواحی بتازد . این موقع برای وی بسیار مناسب بود زیراکه یکاترین ملکهٔ روسیه همچنان ازانقلاب فرانسه وحشت زده ومرعوب بود وچون خبر تاختن آقامحمدخان بگرجستان رسید ازمردم گرجستان حمایتی نکرد .

ازآن زمانی که پادشاه گرجستان بپشت گرمی دربار روسیه سراز فرمانبرداری از ایران باز زده بود گروهی ازامیران وفرمانروایان آن سوی ارس هم که بیشترشان حکمرانی موروث داشتند ازمشاهدهٔ کاراو دلیر شده بودندو سر بطغیان برداشته وباایراکلی

همدست شده بودند. آقا محمد خان در اواخر سال ۱۲۰۹ قمری نخست در اطراف طهران پادگان مهمی فراهم کرد و بی آنکه بکسی اندیشهٔ خود را بگوید پنهانی تهیه کامل دید و بی خبر از طهران رهسپار شد و از راه اردبیل بپل خداآفرین رسید و چون پل را ویران کرده بودند دوباره آنرا ساخت و چون از رود ارس گذشت عده‌ای را بگرفتن سر زمین طالش فرستاد و خود بسوی ارمنستان تاخت و عده‌ای از مردم ارمنستان را کشت و اسیر کرد. سپس با ده هزار سرباز بر قلعهٔ پناه آباد تاخت و آنرا محاصره کرد و چون نتوانست آن قلعه را از ابراهیم خلیل خان حکمران قراباغ که از ۱۱۷۷ تا ۱۲۲۱ قمری بر آن نواحی مسلط بود بگیرد بسوی تفلیس تاخت. عده‌ای از همراهان خود را با حاج ابراهیم اعتماد الدوله شیرازی صدراعظم خود گذاشت و با عدهٔ دیگر بآن شهر حمله برد.

ایراکلی با عده‌ای سپاهی بیرون آمد و در بیرون شهر بیکدیگر رسیدند و جنگ سختی درگرفت و درمیان جنگ بادسختی مخالف لشکریان ارمنی و گرجی وزید و آنها تاب نیاوردند و بشهر برگشتند. از دروازهٔ دیگر شهر چهارصد تن از سپاهیان چرکس که با ایراکلی همدست بودند بیرون تاختند و تا پشت چادری که آقا محمد خان در آن بود رسیدند و برخی از طنابهای چادر را هم با تیغ بریدند. اما آقا محمد خان از جای خود نجنبید و فرمان داد تفنگچیان مازندرانی که پاسبانش بودند تیر انداختند و آنها را کشتند و فرار دادند.

ایراکلی که تاب برابری درخود نمی‌دید شتابان بشهر تفلیس رفت و همسر خود را که در اسناد ایرانی نامش را «ده فال» نوشته‌اند با خواهر و دختر خود همراه برداشت و بشتاب بسرزمین کاخت و کارتیل رفت. آقا محمد خان در آخرین مرحله جنگ هفتاد تن از سران لشکر گرجستان را کشت و سرانجام وارد شهر تفلیس شد و فرمان کشتار و غارت داد و این بیدادگری بجایی رسید که مورخان ایرانی نوشته اند پانزده هزار تن زن و دختر و مرد و پسر را اسیر کرده‌اند و کشیشان را دست بسته برود ارس در انداختند و کلیساهای آنهارا سوختند و خانهای مردم را ویران کردند و هرچه در شهر بود بغارت بردند. البته پیداست که تاریخ نویسان ایران در نقل این واقعه در نام رود اشتباه کرده و بجای رود کور رود ارس نوشته‌اند زیرا که رود کور از تفلیس میگذرد و نه رود ارس.

پس از نه روز که در تفلیس بود و این کشتار و خونریزی و غارت شگفت را کرد از تفلیس رهسپار گنجه شد و از آنجا بشروان رفت و درین نواحی هم تاخت و تازهایی کرد و سرانجام از راه دشت مغان بایران برگشت.

سرجان ملکلم مورخ انگلیسی از گفتهٔ یك مورخ ایرانی نقل کرده است که آقا محمد خان پنجاه و سه روز پس از جشن نوروز از طهران رهسپار شد و نزدیك شست هزار

تن لشکری با او بود و در راه آنها را بسه دسته تقسیم کرد، دسته ای را از راه مقان وشروان وداغستان یعنی از سوی مشرق ودسته‌ای را از راه ایروان یعنی از راه مغرب فرستادودسته‌ای‌را باخودازراه شوشی‌وقراباغ که مرکز باشدبرد. درگنجه‌این‌سه‌دسته‌بهم رسیدند ودرراه بواسطهٔ جنگهایی که کرده بودندعدهٔ آنها بچهل‌هزاررسیده بودولشکریان ایراکلی چهار یك عدهٔ او بود و در پانزده میلی تفلیس با هم روبرو شدند وگرجیان منتهای دلاورای را در جنگ نشان دادند امـا بواسطهٔ افـزونی لشکر آقا محمد خان شکست خوردند . نیز می گوید بگفتهٔ دیگر اسیران این واقعه را بیست و پنج هزار تن تخمین کرده‌اند .

درین واقعهٔ تاخت وتاز آقامحمدخان دربارروسیه باآنکه‌درعهدنامهٔ تحت‌الحمایگی قیدشده بود حمایتی از گرجستان نکرد و چون مواد این عهد نـامه اجری نشد بخودی خود ازاعتبار افتاد. چندی بعدگئورگی دوازدهم پادشاه جدیدکه‌این باردرمعرض تهدید ترکان عثمانی افتـاده بود در۲۳ نوامبر ۱۷۹۹ ( ۲۴جمادی الاخرهٔ ۱۲۱٤ ) عهد نامـهٔ دیگری با پاول امپراطور روسیه بست ومواد عهدنامهٔ سابق راتجدید کردوروسیه‌متعهد شد درموقع خطر یاوری نظامی را که آن بار نکرده بود بکند .

پس ازبازگشت آقا محمد خان ازین لشکرکشی واقعهٔ حملهٔ والریان زوبف روی داده است . آقا محمد خان درخراسان وماوراء النهر مشغول زد وخورد بودکه این خبر باو رسید واندکی بعد خبر مرك یکاترین وبازگشت زوبف اورا مصمم کرد بـار دیگر بگرجستان‌بتازد. بازبطهران‌آمدولشکریان‌خود رادرین شهرگردآوردودرماه ذی‌القعدهٔ ۱۲۱۲ ازطهران راهی شد واز همان راه اردبیل‌بکناررود ارس رسید و بازپل راشکسته بودند ، ازآب گذشت وباده هزار سوار برقلعهٔ پناه‌آبادتاخت . این بارابراهیم‌خلیل‌خان بسرزمین شکی ولگزستان‌گریخت ووی وارد قلعه شد وذخایرآنجا را تصرف کرد و درپای همین قلعه بودکه درشب شنبه ۲۱ ذی‌الحجهٔ ۱۲۱۲ صادق خان‌گرجی پیشخدمت و خداداد فراش‌که در اذای پولی که گم شده بود دستور داده بود آنها را بکشند شبانه‌بر سرش تاختند واوراکشتند .

تاریخ نویسان ایرانی درذکر این واقعهٔ زمان یکاترین که نام وی را «یکه‌ترینه» ضبط‌کرده اند بسبب اصلی اینکه چرا دربار روسیه درین واقعه با ایراکلی یاری‌نکرده است پی نبرده‌اند .

چنانکه گذشت سرجان ملکلم نخست ازقول‌یك‌تن‌از مردم‌گرجستان مینویسددرین موقع ژنرال‌گوداویچ که با لشکریانی مامور پشتیبانی ازآن سرزمین بود درشش منزلی تفلیس اقامت داشت وایراکلی کراراً ازویاری خواست اما او سرباز میزدوگمان نمیبرد

نتیجهٔ این کار چنین باشد ومیپنداشت آنچه‌درباره‌ٔ آقا محمد خان و لشکریانش میگویند مبالغه است . میگوید درست تراینست که گوداویچ در قلعهٔ گورگیوسك بود وسپاهیانش دراطراف کوه‌سیاه (قراداغ) پراکنده بودند و نمیتوانست تاسه چهار هفتهٔ دیگر لشکریان خودرا جمع کند و بتفلیس برسد . یا اینکه شاید ایراکلی نمیخواسته‌است آنها را درین کار دخالت بدهد وازاستیلای آنها نیز بیم داشته ونیروی خودرا برای برابری با لشکرآقا محمد خان کافی میدانسته است . درهرصورت پس ازین واقعهٔ تاخت وتاز آقا محمد خان بر تفلیس یکاترین در صدد برآمده است که انتقامی ازو بگیرد ودرین موقع مرتضی قلی خان برادر آقا محمد خان که درجنگ با او شکست خورده وبروسیه گریخته بود درآن سرزمین بود ویکاترین میخواست بوسیلهٔ اوآقا محمد خان را ازپا درآورد ولشکرکشی والریان زوبف بهمین مقصود بود وآن لشکرکشی هم بی نتیجه نماند زیراکه نواحی دربند وبادکوبه وطالش وشماخی وگنجه که پیش ازآن جزو خاك ایران بود در همین واقعه از دست رفت .

# آغاز جنگهای ایران و روسیه

تاخت وتازهای بیهودهٔ آقا محمد خان درگرجستان نتیجه‌ای جزین نداد که از یك طرف مردم آن سرزمین را رنجیده‌تر کرد وازسوی دیگر دولت روسیهٔ تزاری را بکارهایی برانگیخت که زیان بسیار برای ایران داشت .

هراکلیوس دوم یا ایراکلی پادشاه گرجستان در۱۷۹۸م. (۱۲۱۳ ق.) اندکی پس ازکشته شدن آقا محمد خان درگذشت . فتحعلی شاه که چون نام جدش را داشت در ولیعهدی بنام « باباخان» معروف بود اندك زمانی پس از آن واقعه در۲۴ ربیع الاول ۱۲۱۲ رسماً بتخت ایران نشسته بود .

ایراکلی چند پسر داشت، مهترآنها گئورگی نام داشت ودراسناد ایرانی نامش را« گرگین» نوشته اندواو بجای پدرنشست. اما یکی‌ازبرادرانش که‌الکسندریا اسکندر نام‌داشت بمخالفت بااو برخاست ومدعی سلطنت او بود وظاهراً مخالف این بوده است که گرجستان دست نشاندهٔ روسیه باشد وبهمین جهت‌امیدوار بود که ایران ازوحمایت کند و وی را بسلطنت گرجستان برساند وبدربار فتحعلی شاه‌آمد ودر جنگهایی که پس ازآن درمیان روسیه وایران درگرفت شرکت داشت و همچنان‌درایران ماندتا اینکه درطهران درگذشت ووی را درکلیسیای قدیم نصاری در بیرون‌دروازهٔ‌شاه عبدالعظیم بخاك‌سپردند.

سلطنت گئورگی چندی نکشیدودر۲۸ دسامبر۱۸۰۰ (۱۰ شعبان ۱۲۱۵) درتفلیس درگذشت‌وپسرش داوید یا داود بجای او مدعی سلطنت بود . اماگئورگی پیش ازآنکه

بمیرددر ۱۷۹۹ ( ۱۲۱۴ ق.) عهدنامه‌ای با پاول امپراطور روسیه امضاء کرده و درین عهد نامه پذیرفته بود که امپراطور روسیه رسماً پادشاه گرجستان باشد و بازماندگان او عنوان نایب السلطنه آن کشور را داشته باشند .

چندی نگذشت که پاول تزار روسیه را در باریانش کشتند و در ۲۴ مارس ۱۸۰۱ ( ۹ذی‌القعده ۱۲۱۵ ) الکساندر پسرش‌را که بنام الکساندر اول یکی از بزرگترین تزارهای روسیه است بپادشاهی برداشتند. پاول پیش از کشته شدن‌در ۱۸ ژانویه ۱۸۰۱ ( ۳ رمضان ۱۲۱۵ ) فرمانی صادر و گرجستان را رسماً جزو امپراطوری‌خود کرده‌بود و در آن فرمان گفته بود که بزرگان آن کشور ازو درخواست کرده‌اند وی اینکار را بپذیرد و بهمین جهة بلشکریان خود دستورداده بود که گرجستان را تصرف کنند . درین صورت دوماه وچند روز پیش از آنکه الکساندر بتخت تزارها بنشیند گرجستان یکی از ایالات اوشده بود .

از زمانهای بسیارقدیم مردم مختلف کشورهای آن سوی ارس ازمسلمان و ارمنی وگرجی بسیار با هم آمیخته وحتی مخلوط شده بودند وحدود بسیارمنظم ودقیقی درمیان گرجستان وارمنستان و نواحی مسلمان نشین آن سوی ارس یعنی گنجه وایروان و نخجوان وداغستان وشروان نبود. وانگهی گاهی بادشان گرجستان وگاهی‌هم بادشاهان ارمنستان و بیشتر بادشاهان مسلمان هرگاه نیرو گرفته بودند برین نواحی تاخته و قسمتی از سر زمین مجاورخود را جزوقلمروخودکرده بودند . بهمین جهة وقتی که در آن زمان گفته میشدگرجستان معلوم نبودکه حدود مسلم آن تا کجاست وارمنستان نیزهمین‌حال‌راداشت. این بودکه ناچاردست انداختن تزارهای روسیه بر گرجستان دست اندازی بر برخی نواحی مجاوز را هم پیش می‌آورد .

مرك یکاترین وپاول وایراکلی وگرگین‌وآقا محمدخان مطلقاً تغییری دراوضاع نداده بود ، همچنان مردم‌گرجستان از ایران ناراضی بودند ودربار تزار ها چشم‌طمع بدین ناحیه و نواحی مجاور آن دوخته بود وانگهی در زمانی که پاول لشکریان خودرا ازگرجستان خواسته وجنگ با ایران را تعطیل کرده بود عهد نامه‌ای که‌حدود دوطرف را معین کند بسته نشد و وضع همچنان مشکوك و مبهم ماند وهردوطرف دردعاوی و مطامع خود باقی ماندند .

الکساندردر ۱۵سپتامبر۱۸۰۱ (۷ جمادی الاولی ۱۲۱۶) تقریباً هشت ماه پس‌از صدورفرمان اول فرمان دیگری صادر کرد وگرجستان را جزوروسیه دانست وحتی این باردیگرسخن ازنایب‌السلطنه‌آنکشورهم‌نبود . ورود لشکریان روسیه درآنکشور ناچار آن سرزمین را بیکی ازایالات روسیه تبدیل کرد وزبان وقوانین وعادات ورسوم‌روسی

راهم بر آن تحمیل کرد ، ناچار مردمی از ین اوضاع ناراضی بودند و آنها را میگرفتند و ازمیان می بردند و بدعاوی ایران‌هم پاسخ سخت دادند .

میرزا محمد صادق مروزی متخلص بهما که ازادبای معروف دربار فتحعلی شاه و داروغهٔ دفترخانه و وقایع نگاردربار بوده یعنی سمت مورخ رسمی را داشته وچند باراز جانب او بسفارت رفته است و کتابهای ادبی چند پرداخته کتابی هم درتاریخ ده سال اول سلطنت فتحعلی شاه بنام «جهان آرا» نوشته و درین کتاب میگوید درآغاز سلطنت فتحعلی شاه گرگین دعوی فرمانبرداری ازو داشت و چون فتحعلی شاه خواستارشد پسرمهترش را بگروگان بطهران بفرستد ازآن کار برگشت و بروسیه متوجه شد وسبب این بودکه وی برای خرجهای گزافی که میکرد پولی ازدولت روسیه وام گرفته و بعهده گرفته بود که اگرنتواند وام خود را بگزارد شهرتفلیس را درعوض واگذار کند. این گفته بنظر غرض آلودست و بیشترچنان مینماید که درباریان گرجستان ازیك سو بواسطهٔ اینکه تزار-های روسیه هم نصاری بوده‌اند و بتعصب نصرانیت ازآنها پشتیبانی خواهندکرد وازسوی دیگر بواسطه واهمه‌ای که از دربارقاجارها داشته اند خود را درحمایت روسیه قرار داده‌اند. بهمین جهت هم هست که دربار روسیه عده ای از زنان و مردان خاندان شاهی گرجستان را باحترام بپای تخت خود شهر سن پترزبورگ برده در آنجا منزل داده است .

بهرحال پس ازفرمان دومی که برای الحاق گرجستان بامپراطوری روسیه صادر شد از پای‌تخت ژنرال تسیتسیانف (۱) را بفرمانفرمایی گرجستان روانهٔ تفلیس کردند . این ژنرال همان کسیست که درمیان ایرانیان بنام «اشپختر» یا «ایشپخدر» معروفست ودر ماه‌ذی‌الحجهٔ ۱۲۱۹ دراثنای‌جنگ با ایران‌اورا کشته‌اندوسرش‌را بریده‌بطهران‌آورده‌اند واین مثل «سراشپختررا آوردن» اشاره بآن واقعه است . وی بازرس کل ارتش روسیه تزاری بوده وباو باصطلاح آن زمان « اینسپکتور » (۲) می‌گفتند که همان کلمهٔ « انسپکتر » (۳) زبان فرانسه است و این کلمه در زبان عوام مردم ایران « اشپختر » شده است .

فتحعلی شاه در پنج شش ماه آغاز سلطنت خود گرفتار شورشها و طغیانهایی در داخله ایران بود ونمی توانست در آن سوی ارس کاری بکند . تنها مانعی که درپیش لشکریان تزار بود این بود که اسکندر پسر ایراکلی که مدعی سلطنت برادر و مخالف وی بود دراطراف گرجستان میکوشید مردم را بقیام بر دولت روسیه تحریك کند و در ناحیهٔ قراباغ حوادثی روی داد و دامنهٔ آن بداخلهٔ گرجستان هم کشید . ازدربار تزاری

(۱) Tsitsianof (۲) Inspektor (۳) Inspecteur

ژنرال کولیسکوف ( ۱ ) وژنرال لازارف ( ۲ ) را با دوتیپ سرباز برای دفع این طغیانها فرستادند وایشان ازتنگهٔ داریال وارد قفقاز شدند و از آنجا بتفلیس رفتند ودر کنار رودکور بـا توپخانه ای که همراه داشتند مدافعین را شکست فاحشی دادند .

عبدالرزاق بیك مفتون دنبلی مورخ معروف دربارفتحعلی شاه درکتاب «مآثرسلطانیه» میگوید تسیتسیانف پس ازمرك گرگین زوجهٔوی‌را که «ده ده فال» نام داشت با چندتن ازفرزندانش اسیرکرد وبپای تخت روسیه فرستاد و پیش از آنکه ایشان را بفرستد ژنرال «لاژار» راکه گویا مراد همان‌لازارف باشد نزد وی فرستاده بود که او رابدین سفردعوت کند وچون آن زن‌دست بدست میکردآن ژنرال بوی‌نزدیك شده بودکه‌دستش رابگیرد وروانه‌اش کند؛ وی هم قمه‌ای راکه زیر نمد داشت بیرون آورده و او راکشته بود و بدین جهت او را باسارت بپای تخت فرستاده بودند . بازهمان مورخ میگویدکه «طهمورث میرزا » پسروی ازگرجستان گریخت وبایران پناه‌آورد. چنان‌مینمایدکه نام این شاهزاده«تیموراز» بوده‌باشدکه ازنامهای معمول ورایج گرجیانست وتیموراز رادر زبان‌فارسی‌طهمورث نوشته‌اند .

مقدمهٔ فرمانی که الکساندرتزار روسیه برای الحاق گرجستان بامپراطوری خود صادرکرده‌چنین‌بود: « برای افزودن برنیروی ما نیست ، برای تأمین‌منافع نیست‌یابرای توسعهٔ حدود امپراطوری ما که اینك بدین اندازه ازوسعت رسیده نیست‌که ما تحمل‌تخت گرجستان را برعهده‌گرفته‌ایم ؛ احساس شرافت، افتخار ، انسانیت تنها این‌وظیفه‌مقدس را برما تحمیل‌کرده است‌که دربرابر فریادهای دردناك‌که ازسینه شما بیرون می‌آیـد تاب نیاوریم ودردهایی‌راکه باعث‌رنج شماست ازسرشما کوتاه کنیم ویك‌حکومت‌نیرومند درگرجستان فراهم سازیم‌که بتواند عدالت را با انصاف توسعه دهدوجان ومال همه کس را حفظ کند وسایهٔ قانون را برسرهمه بگسترد » .

پیداست که‌مدافعات شاهزادگان گرجی درنواحی مجاورگرجستان خواهی نخواهی پای لشکریان روس را بآنجا بازکرد وچون این نواحی گاهی جزوخاك‌گرجستان بوده است بهانهٔ دیگری بآنها میداد . این بودکه ژنرال تسیتسیانف پس ازشکست گرجیان‌در صدد برآمد بسوی شهرایروان بتازد .

درین زمان تسیتسیانف فرمانده کل ارتش روسیه درقفقازبود ومرکزستاد خودرا درتفلیس برقرارکرده بود وچون‌خود ازنژاد گرجی‌بود ازاوضاع‌آن نواحی اطلاع‌بسیار داشت ومیدانست‌نواحی راکه حکم‌دروازهٔ گرجستان دارد بایدمتصرف‌شودو بجزراه‌داریال راه‌دیگری‌برای‌اینکه‌گرجستان را ازدست ندهد لازم‌دارد . درآن زمان کرانهای غربی

---

Lazarof (۲) Kuliskof (۱)

دریای سیاه هنوز بدست پادشاهان عثمانی بود و آنها نیرومند تر از ایران بودند و مصلحت نبود با ترکان عثمانی وارد جنگ شود . بالعکس دولت ایران را ضعیف ترمیدانستند و بدست آوردن کرانهای دریای خزر که دروازهٔ دیگر گرجستان بود آسان‌تر مینمود و میبایست نخست ناحیهٔ ایروان را متصرف شود و از آنجا بمشرق بتازد وراه بدریای خزر پیدا کنند .

برای تصرف ناحیهٔ ایروان لازم بود نخست ناحیه گنجه را تصرف کنند و این ناحیه اندکی پیش ازین دوره در زمان سلطنت ایراکلی مدتی جزو گرجستان شده بود و از قدیم روابط بسیار نزدیك درمیان مردم گنجه و گرجیها بوده است .

بدین جهت ازجواد خان قاجارحکمران گنجه که درین زمان دست‌نشاندهٔ ایران بود مالیات یك سالهٔ آن ناحیه را خواست . وی نیز بدربار ایران اطلاع داد و ازطهران نیز لشکریانی بیاری اوره‌سپارشدند. اما پیش‌از آنکه سعیدبیك غلام که پیشاپیش آنها حرکت میکرد برسد وخبر نزدیك شدن‌سپاهیان ایران را برساند سربازان ژنرال تسیتسیانف‌در ماه دسامبر ۱۸۰۳ ورمضان ۱۲۱۸ شهررا محاصره کردند .

مولف مآثرسلطانیه مینویسد که جواد خان چندین بارازشهر بیرون آمد و خود را بلشکریان روس زد وکاری نتوانست از پیش ببرد ، سرانجام بواسطهٔ مخالفتی که درمیان وی‌ومصیب بیك شمس‌الدینلو ازفرماندهان لشکریان‌ایران رخ داد ودرنتیجه ارمنیان گنجه خیانت کردند وتسلیم روسها شدند، بامداد غرهٔ شوال آنسال‌روسها بر قلعه هجوم آوردند وپس ازسه ساعت جنگ جواد خان ایکی‌از پسرانش کشته شدند وشهر بتصرف‌سربازان روسی درآمد .

پس ازین واقعه تسیتسیانوف نزد حکمران قراباغ وحکمران ایروان که از جانب ایران بودند فرستاد وایشان را باطاعت خواند وایشان چندان مقاومت‌وپایداری دربرابر لشکریان روسیه نشان ندادند . در زمانی که این واقعه رخ داد فتحعلی شاه در خراسان مشغول جنگ بود ودرهمان روزی که شهر مشهد راگرفت خبر افتادن‌گنجه بدست لشکریان روس باو رسید . این واقعه مقدمهٔ یك سلسله جنگهایی‌درمیان ایران‌و روسیه شد که نزدیك ده سال امتداد یافت وبعهد نامهٔ گلستان انجامید .

اندکی پس ازین وقایع اختلاف ناپلئون با روسیه درگرفت ، هم ناپلئون در صدد برآمد ایران‌را بخودجلب کند ودربرابرروسیه بکار بیندازد وهم‌فتحعلی شاه‌امیدوار بود که بزورناپلئون ازعهدهٔ روسها برآید و نواحی‌را که از دست رفته بود پس بگیرد . روسها بواسطه سرگرمیهایی که‌دراروپا ودرمیدانهای جنگ باناپلئون داشتند،میتوانستند لشکریان بیشتر بقفقازبفرستندوکار را درین جا یکسره کنند . دربار ایران هم که اندك

اندك ناتوانی خود را احساس کرده بود مصلحت را در آن نمیدید که جنگ سخت بکند و بیشتر امیدوار بود بمیانجی گری ناپلئون کاررا از پیش ببرد. بهمین جهة این سلسله جنگهای ده ساله بیشترجنبهٔ زد وخوردهای کوچك محلی را داشته است ، تا اینکه روسها یکسره ازجانب ناپلئون وارو پاآسوده خاطرشدند وهمهٔ نیروی خود را درقفقاز گردآوردند و این سلسله جنگها بدان گونه بپایان رسید که پس ازین شرح آن خواهدآمد .

نخستین کاری که فتحعلی شاه پس ازشنیدن خبر تصرف گنجه بدست روسها کرد این بود که نیرویی گردآورد وفرماندهی کل آنرا بپسرش عباس میرزا نایب السلطنه که از همهٔ برادران خود لایق تربود سپرد .

روسها که ازمردم گنجه بسیارخشمگین بودند درموقع تصرف شهر کشتار بسیار کردند و حتی نام شهررا تغییر دادند و بمناسبت نام یلیزا بتا پترووونا (۱) دختر پتر کبیر که از ۱۷۴۱ تا ۱۷۶۲ (۱۱۵۴-۱۱۷۶ق ) سلطنت کرده بود شهری را که تازه گرفته بودند یلیزابو پول (۲) نام گذاشتند . در آغازانقلاب شوروی نام این شهررادوباره گنجه گذاشتند اما بزودی بمناسبت نام کیرف (۳) از پیشوایان انقلاب نام آنرا « کیرف آباد » گذاشتند واینك بهمان نام معروفست .

## لشکرکشی بایروان

پس ازتصرف گنجه ژنرال تسیتسیانف بسوی ایروان روانه شد . حکمران ایروان دربن زمینه خدعه کرده و وعدهٔ مساعدت بوی داده بود، بامید اینکه ازمرکز خود دور و دراطراف ایروان گرفتار نیروی بیشتری بشود .

در برابراین حوادث دربار ایران سخت بدست وپا افتاده بود . فتحعلی شاه در ۲۸ ذی القعده ۱۲۱۸ تهیه لشکر کشی مفصلی دید ودر نظر گرفت خود نیز بآذربایجان رهسپارشودو بمیدان جنگ نزدیك باشد که درموقع لزوم مدد برساند . عباس میرزا نایب السلطنه درچهاردهم صفر ۱۲۱۹ق . با لشکریان خود ازتبریز بسوی ایروان رهسپارشد ودر کنار رودخانهٔ زنگی لشکر گاه ساخت وسنگر بندی کرد .

چون میترسید که اگر گرفتار جنگ با روسها بشود ترکان عثمانی موقع را غنیمت بشمارند وبایران حمله بکنند مهدیقلی خان قاجار دولوراکه از سرکردگان مهم لشکراو بود با شش هزارسوار بسوی قارص روانه کرد که مانع ازحمله ترکان عثمانی بشود ۰ اما در راه ژنرال تسیتسیانف با بیست هزارپیاده وپنج شش هزارسواروسی توپ

---

Kirof (۳) Yelizabetopol (۲) Yelizabeta Petrovna (۱)

درمحلی بنام «پلنبك» نزدیك ایروان باورسید ومهدی قلی خان خود با هفتصد تن از سواران راه را بریشان گرفت و بعد ازآنکه عدهٔ اوازآن راه گذشتند خود هم در پی ایشان روان شد وبلشکرگاه عباس میرزا رسید .

تسیتسیانف پس ازآن که چندی درهمان محل پلنبك ماند در روز یکشنبه ۱۹ ماه ربیع الاول یکروزعصر بنزدیك ایروان رسید ومیخواست قلعهٔ اوچ کلیسیا یعنی کلیسیای معروف اچمیاد زین راکه مقر خلیفه ارمنیان ومهم ترین مرکز مذهبی ارمنستانست تصرف کند. نایب السلطنه که این خبر را شنید گروهی از لشکریان خود را بفرماندهی علیقلی خان شاهسون فرستادکه آنجا را پاسبانی کنند وایشان تا بامداد روز بعد پایداری کردند و چون بامداد شد نایب السلطنه خود باعده‌ای بایشان حمله برد وچون می ترسید که پاسبانان قلعهٔ ایروان برلشکریانش بتازند میرزا محمد شفیع قدیمی مازندرانی صدراعظم فتحعلی شاه راکه باوی بود واحمد خان مقدم حاکم تبریز و مراغه را باعده‌ای بمحافظت سنگر های خودگماشت وخود بالشکریان عازم شد .

تسیتسیانف دراطراف اوچ کلیسیا لشکریان خود را بسه دسته تقسیم کرد ودرمیان هردسته دویست قدم فاصله قرارداد وتوپهای خود را در میان جای داد وچون لشکریان ایران نزدیك شدند سپاهیان روس شروع بتوپ انداختن کردند . سواران شاهسون وخواجه وند وعبدالملکی ازلشکریان ایران برایشان حمله بردند وسرانجام پیادگان روس تاب مقاومت نیاوردند وبنای فرار راگذاشتند ولشکریان ایران لشکرگاهشان را تاراج کردندوچون شب نزدیك شد عباس میرزا فرمان داد دست از جنك برداشتند . درین واقعه ازدوسوی جمعی کشته واسیر شدند وعده‌ای ازقزاقان روس بدست لشکریان ایران افتادندوسه روز زد وخورد دوام داشت وچون از هیچ طرف فتح روی نمی داد بلشکرگاهخود بازگشتند.

درین زمان حکمران ایروان یا باصطلاح آن زمان بیکلر بیکی آن شهر محمدخان قاجار بودکه باروسها ساخته بود، اما وقتی که دید درین جنك پیش نبردند خواست جانب ایران را بگیرد وپیغام دادکه میرزا محمد شفیع وزیر نزد او بقلعهٔ ایروان برود ووی رفت و قرار مصالحه گذاشت وچون بازگشت محمد خان پسر خود را با هدایا نزد عباس میرزا فرستاد وتعهد کرد از فرمان اوسر نپیچد .

پس ازآن عباس میرزا ازجایی بنام سنگرکه درآنجا لشکرگاه کرده بود بمنزل قلرخ بلاغ رفت ودرآنجا بنای سنگر بندی راگذاشت . چون خبر رفتار محمد خان قاجار حکمران ایراون بژنرال تسیتسیانف رسیدبنارابرحیله گذاشت وبی مقدمه ازراه «درکه» برلشکریان ایران تاخت وبار دیگر جنك درگرفت وآتش توپخانه شروع شد .

درین میان بعضی از سواران شمس الدین لو و قزاق که در اردوی ایران بودند

بنای طغیان را گذاشتند وازعقب بغارت مشغول شدند ولشکریان ایران چون این اوضاع را دیدند بنای فرار را گذاشتند . تسیتسیانف چون دیگر مانعی در پیش نداشت وارد ایروان شد ومسجد شهر را لشکرگاه قرار داد وازآنجا توپها را متوجه باروی شهر کرد وجنك درمیان او ومحمد خان قاجار درگرفت .

عباس میرزا پس از فرار لشکریانش ناچار تامحل « صدرگ » رفت وازآنجا تفصیل را بپدرش فتحعلی شاه نوشت . فتحعلی شاه درین زمان درچمن سلطانیه بود وعادت او بود که هر وقت جنگ با روسیه درمی گرفت اگر تابستان بود باعده‌ای که میتوانست مجهز کند بچمن سلطانیه نزدیك زنجان میرفت وآنجا میماند که اگر در میدان جنك محتاج بیاری باشند ازلشکریانی که همراه دارد بمدد آنها بفرستد . این بارهم اسمعیل بیك دامغانی را باگروهی ازلشکریان خراسان روانه کرد وخود نیز درپی ایشان رهسپار شد وازرود ارس گذشت ودرسه فرسنگی ایروان بلشکرگاه عباس میرزا رسید . عباس میرزاهم آن عده را برداشت و بشهر حمله برد و در برابر مسجد ایروان جنك درگرفت وتا شام می‌جنگیدند .

فردای آن روز محمد خان قاجار حکمران شهر گفت پاسبان قلعه‌ارمنیانند ومیترسم باهمدینان خود همدست شوند وقلعه را تسلیم کنند ، فتحعلی شاه عده‌ای را فرستادرفتند قلعه را تصرف کردند . تسیتسیانف درنظر گرفت شبانه حمله ببرد اما حسنخان یوزباشی که طلایهٔ لشکر رااداره میکرد ازاندیشهٔ او خبردار شد و بفتحعلی‌شاه خبرداد وسپاهیان ایران آمادهٔ جنگ شدند ونزدیك سپیده دم بود که روسها بایشان نزدیك شدند وجنگ سخت درگرفت، اما چون ازین شبیخون نتیجه‌ای بدست نیامد روسها پراگنده شدند و سپاهیان ایران مدتی آنها را دنبال میکردندوسرانجام بفرمان فتحعلیشاه آنها رامحاصره کردند وراه خوراك را بریشان بستند .

درین هنگام گروهی از مردم گرجستان که بهمراهی لشکریان روس بتجارت می رفتند بلشکریان علیقلی خان شاهسون وعلی خان قاجار که طلایهٔ سپاه ایران بودند برخوردند وزدوخوردی درمیانشان شد و پاسبانان‌روسی کشته شدند وگرجیان را اسیر کردند و باردوی فتحعلیشاه بردند ووی کسانی‌راکه بدردسربازی میخوردند درلشکرگاه خود نگاهداشت .

پس ازآن بفتحعلی شاه خبر رسید که درمنزل پلنبك گروهی از روسها اقامت‌دارند وآذوقه‌ای راکه ازگرجستان می‌آورند تحویل‌میگیرند وبلشکرگاه‌خود می‌فرستندووی پیرقلی‌خان‌راکه از افسران سپاه او بود بدفع آنهافرستادوچون بایشان نزدیك‌شدایشان بژنرال تسیتسیانف خبردادند واوهم عده‌ای باچند توپ بحمایتشان فرستاد و فتحعلی‌شاه

هم علیقلی خان شاهسون را بیاری پیرقلی خان فرستاد و بدینگونه درمیان پلنبك و ایروان جنك درگرفت و پس از جنك سخت روسها شکست خوردند وچهارهزار تن اسیر و کشته دادند وفتحعلی شاه دستور داد از سرهای کشتگان روسی درکنار لشکرگاه منار ساختند .

تسیتسیانف پس ازین واقعه چون زمستان در پیش بود درآغاز ربیع الثانی ۱۲۱۹ ازاطراف ایروان راه تفلیس را درپیش گرفت وسواران ایرانی هم چندبار لشکریان او را دنبال کردند و اسیر و غنیمت گرفتند . جنك آنسال بدینگونه پایان یافت . سپس محمد خان قاجار و کلبعلی خان کنگرلو که از محترمین آن محل بود نزد فتحعلی شاه رفتند ووی حکمرانی ایروان راهم چنان بمحمدخان داد و پسرش را که گروگان داده بود مرخص کرد وحکمرانی نخجوان را بکلبعلی خان داد و آن ناحیه را بایل کنگرلو سپرد وحکمرانی قراباغ را بابوالفتح خان جوانشیر داد و بالکسندر میرزا والی تفلیس پسر ایراکلی دستور داد درقراباغ بماند وخود عازم طهران شد واز راه تبریز روز ١٤ رجب ۱۲۱۹ بطهران رسید وعباس میرزارا باخود بطهران آورد .

# جنگهای سال ۱۲۲۰ قمری

در زمستان ۱۲۱۹ که فتحعلی شاه بطهران بازگشت و عباس میرزا راهم با خود آورد چندی او را پیش خود نگاهداشت ودر بهار سال ۱۲۲۰ میرزا عیسی قایم مقام فراهانی راکه از مردان کاردان دربارش بود بوزارت وپیشکاری او گماشت و وی را دوباره بآذربایجان روانه کرد که دنباله جنك با روسیه را بگیرد . عباس میرزا روز شنبه ١٤ صفر ۱۲۲۰ ازطهران رهسپار شد وفتحعلی شاه خود روز ٢٤ صفر در پی اوروان شد ودرچمن سلطانیه ماند وازآنجا اسمعیل خان دامغانی را باگروهی در پی او فرستاد و شاهزاده علی خان برادر مادری عباس میرزا را دستور داد درزنجان بماند واسمعیل خان قاجار حکمران خوی را مأمور کرد که بیاری عباس میرزا روانه شود وخود روزدوشنبه ۱۳ ربیع الاول ازآنجا عازم چمن اوجان شد .

آنجا باو خبر رسید که ابراهیم خلیل خان حکمران موروثی قراباغ که از ۱۱۷۷ در آن نواحی فرمانروایی داشت ازایران روی برگردانده وتسلیم روسها شده است ، بهمین جهت بعباس میرزا دستورداد نخست بجنك او برود و قلعهٔ پناه آباد رابگیرد . چون این خبر بابراهیم خلیل خان رسید جعفر قلی بیك پسر محمد حسین خان را که نبیره‌اش بود با پسر فضلعلی بیك جوانشیر نزد ژنرال تسیتسیانف بگنجه فرستاد وازو یاری خواست . وی هم عده‌ای سرباز روانه کرد وچون بقلعهٔ شوشی رسیدند ابراهیم خلیل خان پسرخود محمد حسن خان را باعده‌ای ازلشکریان قراباغ وروسها برای پاسبانی ازپل خداآفرین برروی

ارس روانه کرد . ازسوی ایران اسمعیل‌خان دامغانی که بدستور عباس میرزا ازاهر روانه شده بود درچهار فرسنگی پل بلشکریان روس رسید وجنك درمیانشان درگرفت وچیزی نمانده بود لشکریان ایران شکست بخورند که خبر بعباس میرزا رسید ووی هم بیاری او رهسپار شد وپس از جنك سخت سرانجام سربازان روس ولشکریان قراباغ بزحمت بسیار از میان درختستانها توانستند بشوشی بگریزند. عباس میرزا تا «آق اغلان» آنها را دنبال کرد وغنایم بسیار ازیشان گرفت که برای فتحعلیشاه فرستادو نجفقلی خان گروسی را در آق‌اغلان گذاشت وخود از راه «چناقچی» دوباره بمحاصرهٔ پناه‌آباد برگشت .

ازسوی دیگر فتحعلی شاه در ۲٦ ربیع الاول از راه قراچه داغ به «تخت طاوس» رفت. درین میان بعباس میرزا خبر رسید که «گرگین» سرهنگ سپاه روسیه با «کتلراوسکی» افسر دیگر باده توپ برای پاسبانی از قلعهٔ پناه‌آباد ازگنجه بیرون آمده‌اند و اینك به «عسکران» رسیده‌اند . عباس میرزا بعزم مقابله با ایشان براه افتاد وچون بهم رسیدند اسمعیل‌خان دامغانی باعده خود حمله برد وپیر قلی خان قاجار وعلی خان قاجار قوانلو وصادق خان قاجار عزالدین لو ومهدیقلی خان قاجار وحاجی اللهوردی خان قاجار با تفنگچیان کزاز وفراهان ازاطراف حمله کردند وعباس میرزا خود درقلب لشکر بود وجنگ سخت درگرفت وصادق خان قاجار زخم برداشت وبااینهمه روسها سرانجام شکست خوردند وبقبرستانی پناه بردند ودرآنجا سنگر بستند وچون خبر بفتحعلیشاه رسید حسینقلی‌خان قاجار را با افواج دامغانی وچهار توپ بیاریشان فرستاد وپس از شش روز جنگ عاقبت ایرانیان بسنگر حمله کردند وبسیاری را کشتند واسیر کردند وسرهنگ گرگین که سه زخم برداشته بود باچند سرباز گریخت ونیم شب بقلعهٔ « ترنادت » رفت . پیرقلی خان قاجار باعده‌ای او را دنبال ومحاصره کرد واومهلت خواست که تاسه روز دیگر نزد عباس‌میرزا برود، اما چون باو مهلت دادند ودست از محاصره کشید شب سوم فرار کرد وبگنجه رفت وایرانیان اورادنبال کردندوچندتن ازهمراهانش‌را کشتند اماخودبکوه «جمرق» گریخت.

درین میان خبر رسید که ژنرال تسیتسیانف باهمهٔ لشکر خودبیاری سرهنك مزبور ازگنجه بیرون‌آمده ودرکنار رود «ترتر» توقف کرده است . عباس میرزا اسمعیل‌خان دامغانی را برای تفحص فرستاد و چون قدری پیش رفت بروسها برخورد وجنگ سختی درگرفت‌وجمعی‌رااسیر کرد وبلشکرگاه عباس میرزا بازگشت . خبراین فتح روز پنجشنبه ۱۳ ربیع الثانی ۱۲۲۰ درتخت طاوس بفتحعلی شاه رسید .

از سوی دیگر اسمعیل خان شامبیاتی قاجار حکمران خوی بدستور فتحعلی شاه بایروان رفت. معلوم شد که محمد خان حکمران آن‌شهر باز جانب روسها را گرفته وازعهد خود برگشته است‌وروسها ازناحیهٔ « شوره گل» گذشته بروستای « تالین »آمده‌اند که

ایرانیان برآنجا دست نیابند . درین هنگام مهدیقلی خان قاجارهم پس از اسمعیل خان باردورسید وآن‌خبررا تأیید کرد. اسمعیل‌خان ببهانهٔ حمام رفتن بشهر وقلعهٔ ایروان رفت وافسران خود را یك یك ودودو بقلعه خواست وچون جمعی که لازم بود گردآمدند فرمان داد وارد برج و قلعه شدند و اطراف قلعه راگرفتند ومحمد خان هنگامی ازنتیجهٔ این کارآگاه‌شدکه دیگرمجال نداشت دفاع بکند. مهدی قلی خان واقعه را بفتحعلی شاه خبر دادواوهم‌اشرف‌خان‌دماوندی را با گروهی از لشکریان برای‌پاسبانی‌قلعهٔ‌ایروان فرستاد ودستور دادکه محمد خان را بندکنند وخودحکمرانی ایروان را بدست بگیرد.

## وقایع گیلان ودریای خزر

در ۱۲۲۰ درزمانی که لشکریان‌ایران درآذربایجان‌گرفتار جنگ با روسیه و لشکریان ژنرال تسیتسیانف بودند خبر رسیدکه درگیلان نیز حوادثی روی داده‌است، بدین معنی که ژنرال تسیتسیانف برای اینکه نگذارد همهٔ نیروی ایران دریك جبهه بکار مشغول شود یك تن ازافسران زیردست خود سرهنك «شفت» (۱) نام راکه ازبهترین فرماندهان وی بودمأمور کردکه بیاری ناوگان‌دریای‌خزر بگیلان‌حمله ببرد ودوازده کشتی نیروبی‌درکرانه های دریادرخاك طالش‌پیاده کردند وازآنجا ببندرانزلی (پهلوی‌امروز) حمله‌بردند . نگاهبانان بندرچون یارای‌برابری نداشتند برشت گریختند ولشکریان روس بی مانع انزلی رامتصرف شدند وازآنجا بسوی رشت رهسپارگشتند . میرزا موسی‌منجم باشی‌لاهیجی که‌حکمرانی‌گیلان راداشت عده‌ای ازلشکریان را مجهز کرد ودرپیره‌بازار سنگر بستند ومقاومت کردند وجنك سخت درگرفت ودرنتیجه هزارتن ازسربازان‌روسی کشته شدند وبازماندهٔ آن لشکر بانزلی برگشتند و برهمان کشتیها سوار شدند و راه روسیه را پیش گرفتند .

درآن موقع مرداب انزلی وخلیج آن کاملا مهیای‌کشتی‌رانی نبوده وقسمتی از خلیج را شن گرفته بود وتنها درحدود ۱۲ کیلومترازدهانهٔ مرداب راه رفت وآمدکشتیها را داشت وتنهاکشتی های‌کوچك می‌توانستند ازآن بگذرند و کشتی هایی‌که روسها با خودآورده بودند برای حمل سربازها و توپهایشان‌کافی نبود وبهمین جهت دربازگشت دوچار زحمت بسیار شدند . بدین‌گونه این لشکرکشی‌روسها بگیلان نتیجه‌ای نداد ودر جبهه های دیگر مانع ازعملیات سپاهیان ایران نشد .

---

Sheft (۱)

# جنگ دوم گنجه

چون ژنرال تسیتسیانف برای یاوری لشکری که بفرماندهی سرهنگ کرگین فرستاده بود از گنجه بیرون آمد ودر کنار رود ترتر لشکرگاه ساخت. ناچار شهر گنجه را تخلیه کرد وچون این خبر بفتحعلی شاه رسید دستور داد که عباس میرزا شهر گنجه را بگیرد. ازسوی دیگر اسمعیل خان دامغانی را باعده‌ای دیگر برای مقابله با تسیتسیانف فرستاد ووی بدستور عباس میرزا بگنجه تاخت وآن شهر را باردیگر گرفت وقلعه‌ای را که روسها درآن بودند محاصره کرد. چون درشهر گنجه آذوقه وعلوفه کم شده بود وروسها در قلعهٔ خودآذوقه بسیار داشتند ومیتوانستند مدت‌مدیدی پایداری بکنند وبالعکس لشکریان ایران دوچار تنگی می شدند عباس میرزا دستور داد پنج‌هزار تن‌از زن و مردشهر گنجه را باچهار پایان سپاه به «شمکور» که در نیم فرسنگی شهربود ببرند، تاازمردم شهر کم بشود ودوچار سختی آذوقه نشوند. فردای آنروز از گنجه بیرون آمدودرراه بکارعده‌ای که بشمکور فرستاده بود رسیدگی کرد وازآنجا به «زکم» رفت، درسرراه بعده‌ای‌از روسها که آذوقه برای سربازان تسیتسیانف‌می بردند برخوردوفرمانده آنها را که سرهنگی بود با عدهٔ دیگر اسیر کرد و بزکم رفت.

ازآنجا دستور داد که پیرقلی خان ومحمد علی خان شامبیاتی آن عده‌از مردم گنجه راکه ازشهر بیرون‌آورده بودند بتبریز ببرند وآنها را در تبریز منزل دادند وفتحعلی شاه بتوسط ملا ملك محمد قاضی عسکر باآنها نیکی کرد.

عباس میرزا اززکم بناحیهٔ «آخسقه قزاق» رفت وچند روز درآنجا ماند وچند تن از بزرگان سرزمین کاخت و قلعهٔ ینکی در گرجستان نزد او آمدند و اظهار اطاعت‌کردند. سپس ازآنجا عازم ایروان شد واز راه تنگی که ازمیان درختستانها میگذشت ویك تن بیشتر نمی توانست از راه بگذرد عازم ایروان شد. درراه عده‌ای از گرجیان که با روسها همدست بودند کمین کرده‌بودند وتیری بطرف اوانداختند که‌چکمه اورا خراش داد، اماآسیبی باو نرساند و وارد ایروان‌شد. ازآنجا حاج محمد خان قراگوزلورابرای بردن اخبار نزد فتحعلی شاه فرستاد. ازسوی دیگراسمعیل‌خان‌دامغانی که‌با ابوالفتح خان جوانشیر و عده‌ای از لشکریان برای مقابله باتسیتسیانف رهسپار شده بودند با او روبرو شدند وجنگ سختی درگرفت وسرانجام لشکریان روس بکوه «آق دره» پناه بردند ودر راه عدهٔ کثیری ازآنها گرفتار شدند واسمعیل‌خان که فیروز شده بود نزد فتحعلی شاه برگشت وفتحعلی شاه بطهران بازگشت.

# تصرف قلعه شوشی

پس از بازگشت فتحعلی شاه بطهران عباس میرزا بتبریز آمد و محمد خان قاجار حکمران ایروان را با محمد علی خان شامبیاتی بدربار پدرش فرستاد . چون تسیتسیانف دید که لشکریان ایران بواسطه سرما میدان را تهی گذاشته اند نخست ببهانه تماشای قلعهٔ شوشی ومهمان شدن نزد ابراهیم خلیل خان اورا فریفت ووی هم باور کرد واورا بخانه خود دعوت کرد . تسیتسیانف بی مانع وارد قلعه شوشی شد وچهارصد تن ازسربازان خود را در آنجا گماشت وازآنجا بگنجه رفت وبدینگونه قلعهٔ شوشی بدست سپاهیان روس افتاد .

درین زمان شیخعلی خان حکمران قبه ودربند وسرخای خان لگزی وحسینقلی خان حکمران بادکوبه نامه‌ای بعباس میرزا نوشتند که سرهنگ شفت سابق الذکر در بازگشت ازگیلان قهراً بباکو خواهد تاخت ولازمست عده‌ای برای برابری با او بفرستند . عباس میرزا عسکر خان افشار ارومی را باعده‌ای سوار وپیاده روانه کرد .

از سوی دیگر سرهنگ شفت که ازگیلان بازگشت باکشتی های خوددر برابر شهر باکو ایستاد وجنگ درمیان او ونیروهای ایرانی درگرفت وحسینقلی خان مقاومت سخت کرد وچند کشتی را باتوپ از میان برد وغرق کرد . سربازان روسی ازکشتی پیاده شدند واز راه خشکی بشهر حمله بردند . درین موقع شیخعلی خان ونوح بیك پسر سرخای خان لگزی هم باسپاهیان خود رسیدند وبقلعه رفتند وبر نیروی ایران افزود وچند روز جنگ دوام داشت تا اینکه سرهنگ شفت دید از عهده بر نمی آید سربازان خود را بکشتی نشاند وبمیان پشتهٔ ساری طالش رفت .

از آن سوی هم تسیتسیانف ازگنجه عازم شروان شد و مصطفی خان شروانی مراتب را باطلاع عباس میرزا رساند و وی هم پیرقلی خان قاجار را با عده‌ای بیاری اوفرستاد وپیرقلی خان چون بکناررود کر که در دوازده فرسنگی شروانست رسید خبر شد که مصطفی خان ازشدت ترس باتسیتسیانف وارد گفتگوی صلح شده وبا هم دیدار کرده‌اند و تسیتسیانف با او بسوی باکو حرکت کرده است که انتقام شکست سرهنگ شفت را از حسین قلی خان بگیرد. ازآن طرف هم شفت با بازماندهٔ لشکریان خود باردوی سرتیپ تسیتسیانف پیوسته است .

چون این خبرها بعباس میرزا رسید فوراً حسینقلی خان را با عده ای روانهٔ باکو کرد وعسکرخان افشار را هم با هزارتن بیاری اوفرستاد وبازاحمد خان مقدم حکمران تبریزومراغه را با چندتوپ‌وسپاهی ازسواره وپیاده روانه کرد وباآنکه سرمای سخت بود خود هم در۲۲ ذی القعدهٔ ۱۲۲۰ ازتبریز بیرون رفت واز راه اردبیل روانه شد وچون باردبیل رسید خبرشد که عسکرخان افشار بشتاب بباکورسیده وحسینقلی خان قاجار

درکنار رود کر برسر پل ایستاده و پاسبانی میکند و پیرقلی‌خان‌وشیخعلی خان هم در بیرون قلعهٔ باکو لشکرگاه کرده‌اند وازسوی‌دیگر درلشکرگاه ژنرال تسیتسیانف بواسطهٔ شدت سرماوکم بودآذوقه‌مشکلات بسیارپیش‌آمده‌است .

## کشته شدن تسیتسیانف

درین موقع واقعه بسیار عجیبی در دربار طهران روی داده است بدین معنی که فتحعلی شاه بخرافات واباطیل ومخصوصاً سحروجادو بسیارمعتقد بود ودر ضمن این که می کوشید بوسیلهٔ لشکریان خود روسها را از میدان بدرکند باین‌گونه وسایل هم متوسل می‌شد .

درآن زمان مرد روحانی با سواد اما دیوانه وضعی درطهران‌بود بنام حاج‌میرزا محمد سبزواری که چون اعتقاد داشت درهمهٔ اموراسلام‌باید باخباری که از پیامبروامامان رسیده است قناعت کرد او را میرزا محمد اخباری می گفتند . وی سالها در عتبات درس خوانده ومرد بسیارباسوادی بود وتألیفات بسیارداشت اما جداً بخرافات معتقد بود و کارهای عجیب می کرد ومعروف شده بودکه طلسم اومجربست ونتیجهٔ قطعی دارد .

حاج‌میرزا محمد اخباری‌درجزوعقاید دیگری‌که داشت‌معتقد بودکه دراسلام‌ادعای اجتهادکردن یعنی دراحکام عقیده اظهارکردن مخالف شرعست وشریعتی‌که از پیامبرو امامان مانده‌کسی حق ندارد درآن عقیده‌ای اظهارکند ویگانه دستور مردم اخباریست که ازآنها رسیده‌است، یعنی‌آنچه ازگفتارورفتارآنها روایت‌کرده‌اند معتبرست وچیزی برآن نمیتوان افزود ودیگراجتهاد معنی ندارد وجزبدعت دردین چیزدیگرنیست . وی درضمن مرد بسیار زبان‌آوری بود وحافظهٔ بسیارسرشارداشت ومخصوصا درصنعت جدل بسیارماهربود یعنی بقوهٔ بیان خود همه را محکوم میکرد وکسی نمیتوانست جوابش را بدهد . چون درعلوم مختلف دست داشت وکسانی‌که با اوطرف میشدندآن علوم را نمیدانستندهروقت‌می‌دیدشکست‌میخورد ومجاب میشود ازین شاخ بآن‌شاخ‌میرفت‌وطرف‌را بعلمی‌که نمیدانست‌میکشیدو باین‌وسیله‌مغلوبش‌میکرد. برای‌این‌کار در هر چیز حتی سحرو جادووطلسم ونیرنك وجن‌گیری‌وشعبده هم‌اظهاراطلاع ومهارت میکرد وبامخالفان‌خود باین وسایل هم‌متوسل میشد. پیشوایان بزرك شیعه‌درآن زمان مانند سید علی‌طباطبایی معروف بصاحب شرح‌کبیروحاج سید محمد باقرحجة‌الاسلام اصفهانی و حاج محمد ابراهیم کلباسی وشیخ جعفر نجفی ازدست او ومجادلهای او بتنك‌آمده بودند و دربرابر اوسپرانداخته بودند . حاج میرزا محمد تألیفات بسیارهم بزبان فارسی وعربی گذاشته است‌که برخی از آنها منتهای رواج را داشته است و درین زمینه هم کسی بپای او

نمیرسیده است .

پس از آنکه مدتها درعتبات و بحرین واصفهان بود وعدهٔ بسیاری باو گرویده بودند دراین موقع که ژنرال تسیتسیانف که درایران باواشپختر یا اشپخدرمیگفتند حملهای پی در پی بلشکریان ایران میکرد حاج میرزا محمد درطهران بود ومعتقد بود «تسخیرارواح وتسخیراجنه وتسخیر ارواح طاهره وخبیثه وعلم اعداد وطلسمات» همه را خوب می‌داند وهر کاری‌را که بخواهد ازپیش می برد وچله نشستن او بی‌اثر نمیماند. درضمن میکوشید فتحعلی شاه را هم بخود جلب کند وباین وسیله کارخود را پیش ببرد و چون مرد بسیار متنفذی بود بمحض اینکه وقت ملاقات از شاه خواست اورا پذیرفت. مجلس راخلوت کردو بشاه پیشنهاد عجیبی کرد که حتی درآن دوره خرافات و در نظر آن شاه خرافاتی هم عجیب می آمد .

گفت من چله می‌نشینم و از روزی که بچله نشستم تا چهل‌روز حتماسر اشپختررا بدرگاه شمامی آورند، بشرط آنکه اگرمن پیش بردم شما این مطلب را آشکار کنید وبحمایت من طریقهٔ اخباری را در ایران رواج بدهید و با کسانی که مخالف من هستند مخالفت بکنید .

فتحعلی شاه این پیشنهاد را پذیرفت وقرارشد چهل روزدیگرسلام بنشیند و در همان مجلس سلام سراشپخترر‌ا برایش خواهندآورد . پس ازین شرط وپیمان حاج‌میرزا محمد یکسره بشاه عبدالعظیم رفت ودرحجره‌ای را بروی خود بست و چله نشست باین معنی که صورت‌مردی را بردیوار کشید وآنرا اشپخترنام گذاشت‌وپای‌آن نشست وطنابی را بپشت خودبست ودوسرآنرا بدوطرف شکلی که بردیوار کشیده بود بست وشب‌وروز که درپای‌آن نقش نشسته بودچشم برآن دوخته‌بود ومرتبا وِرد معینی راکه معنی‌نداشت میخواند وآنقدربرآن نقش دیوارنگاه کرده بودکه هردوچشمش سرخ و برنك خون شده بود وچنان متوجه اینکاربودکه هرکس واردآن حجره میشد ملتفت نمیشد وتوجهی باونمیکرد . سرانجام روزچهلم کاردی برداشت ودرسینه‌آن نقش که بردیوار کشیده‌بود فروبرد وگفت درهمین موقع اشپختررا کشتند .

فتحعلی شاه همان روزمطابق قراری که محرمانه گذاشته بود همهٔ اعیان دربار خود را بسلام دعوت کرد وروی تخت مرمر بسلام نشست، اماهرچه منتظر شد سراشپختر را نیاوردند . سرانجام حوصله‌اش سررفت و کسی را نزد میرزا محمد فرستاد پرسید چه شد ؟ روزدارد تمام میشود وخبری ازو نیست . وی جواب دادکسیکه سررا میاورد اگر پای اسبش لنك بشود وچند ساعت دیرتربرسد تقصیرازمن نیست .

یك ساعت پس ازآن واقعه عاقبت سواری‌آمد وسراشپختررا‌آورد و معلوم شدکه

راستی درسلیمانیه درشش فرسنگی طهران پای اسبش لنگ شده‌واینکه دیررسیده برای آنست که مدتی درآنجا مانده است .

عجیب تر ازین واقعه تفصیل کشته شدن ژنرال تسیتسیانف فرمانده ارتش روسیه است که سرش را بدین گونه بطهران آوردند . در زمانیکه ژنرال مزبور بشهرباکو نزدیك میشد زمستان بسیارسختی پیش آمده بود و برف‌وباران بشدت میامدوعدهٔ بسیار از چهارپایانی که درلشکراو بودندو توبخانه اورا میبردندازسرما تلف‌شدند وخوراك افراد و چهارپایان ازشدت سرما کم شد و نمیرسید و بسیارنگران بود که چه بکند . درین موقع مصطفی قلی خان شروانی وحسینقلی خان قاجار که ماموردفاع باکو بودندگرفتارهمان سرمای سخت وهمان دشواری‌ها شده بودند وسرانجام حسینقلی خان خان و تسیتسیانف قرار گذاشتندبیرون شهر با یکدیگرملاقات کنند وقراری درمتارکهٔ جنك بگذارند.

حسینقلی خان وقتیکه قراراین ملاقات راگذاشت نقشهٔ خاینانه‌ای کشید و چون قراربود تنها با سه تن‌ازهمراهان‌خود بملاقات‌برود ابراهیم خان‌عم زاده‌خود راهم‌همراه برداشت وچون‌ازشهر بیرون‌آمدند و بیکدیگررسیدند و نشستند و بنای گفتگوراگذاشتند ژنرال روسی مطمئن بود که خطری‌متوجه اونیست. ابراهیم خان پشت سراونشسته بودو درمیان گفتگوهمینکه حسینقلی خان اشاره کرد با تفنگی که دردست داشت تیری ازپشت باوزد وگلوله ازسینهٔ او بیرون‌آمد و برودرافتاد وهمراهان اورا هم ازپای درآوردندو سپس سرش راچنانکه‌حاج میرزا محمد اخباری وعده کرده بود بریدند و با فرستادهٔ مخصوص چاپاری بطهران فرستادند ودرآن روز بدانگونه وارد طهران شد .

بدین ترتیب ژنرال تسیتسیانف فرمانده کل ارتش روسیه درین جنگها درماه ذی الحجهٔ ۱۲۲۰ قمری بخدعه کشته شد وارتش وی هم چاره جزآن نداشت که بپایگاه خود برگردد .

## نتیجه جنگهای نخستین تا پایان سال ۱۲۲۰

جنگهایی که‌درمرحلهٔ نخستین تا پایان سال ۱۲۲۰ قمری روی‌داد نتیجهٔ قطعی‌نداد. دولت روسیه چند تن ازافسران‌کارآمد خود را بجنگ ایران فرستاده بود مانندپرنس تسیتسیانف سابق‌الذکر، کنت گوداویچ (۱) و تورماسف (۲) وکاتلیاروسکی (۳) . مرتضی‌قلی‌خان برادرآقا محمد خان که درآغازسلطنت وی ازورنجیده وازایران‌بروسیه گریخته بود در پترزبورك از۱۲۱۱درپناه دولت روسیه میزیست . درایران معروف‌بود بواسطه خشمی که نسبت بدربارطهران داشت پنهانی باارتش‌روسیه‌درقفقازیاری‌میکرد.

---

Kotliarévski (۳)  Tormassof (۲)  Goudovitch (۱)

یگانه نتیجهٔ محسوسی که ازین جنگها تا ۱۲۲۰ برای ایران گرفته شد همان کشته شدن ژنرال پرنس تسیتسیانف بخدعه بود که پیش ازین بدان اشاره شده است.

پس از کشته شدن تسیتسیانف واقعهٔ دیگری که رخ داد این بود که گلاسنوپ (۱) که فرمانده عدهٔ دیگر از سپاهیان روسیه بود شهر دربند را محاصره کرد و پس از جنگی که با علیخان فرمانده لشکریان ایران کرد آن شهر را گرفت. گرفتن دربند بسیار بزیان ایران تمام شد، زیرا که این شهر نه تنها حکم دروازهٔ دریای خزر را دارد بلکه سواحل مرتفع دربند کاملا بنواحی آذربایجان و مقان مشرفست و در استیلای بر این نواحی این شهر را در عملیات نظامی اهمیت بسیار می بخشد.

## سیاست ایران در برابر این حوادث

درسراسر این جنگها تا این زمان دولت ایران برای مقابله با روسها تنها بنیروهایی که در قفقاز داشت قناعت میکرد و سرکردگان و اشراف مسلمان این نواحی را تحریك میکرد که با نیروهای خود و گاهی هم با پول خود با روسها بجنگند و فقط از اختلافهای نژادی و دینی بهره مندمیشد و از نواحی دیگر ایران نیرو بیاری ایشان نمیرفت. اما چون کار سخت شد عباس میرزای نایب السلطنه مجبور شده بود با بیست هزار تن از تبریز رهسپار شود و از رود ارس بگذرد ولی او هم ازعهده برابری برنیامد و در بیشتر از جنگها شکست میخورد و دامنهٔ این جنگها تا سال ۱۲۲۸ کشید و زد و خوردهای بزرك و کوچك در نواحی مختلف ماوراءارس روی داد. درسراسر این دوره دایما دربار طهران تجهیزاتی میکرد و نیروهایی بنواحی مختلف قفقاز میفرستاد و جنگهایی این سرو آن سر درمیگرفت، اما عموماً نتیجه بزیان ایران بود.

با این همه فتحعلی شاه غروری داشت و مطمئن بود حتماً برروسها غالب میشود و بهمین جهة خطای جبران ناپذیری کرد و هرزمان که از جانب روسها درخواست صلح میکردند وی نمیپذیرفت و بواسطه بی اطلاعی ازاوضاع عمومی جهان و کارهای سیاسی و نظامی آن عصر گاهی جوابهای سخت و درشت میداد، چنانکه پس از فتوحات ناپلئون درسال ۱۲۲۰ (۱۸۰۶) که دولت روسیه میخواست ازجانب ایران آسوده شود و بکارهای خود در اروپا بپردازد در ۲۵ ذی القعدهٔ ۱۲۲۰ (۱٤ فوریه ۱۸۰٦) ایستیفانف (۲) نام را بسفارت بطهران فرستاد و درخواست صلح کرد. دربار ایران باین پیشنهاد اعتنایی نکرد یعنی جواب رد و قبول نداد و دراین کار دست نمایندگان ناپلئون دردربار طهران داخل بود. این سفیر پس از دوماه و یك روز اقامت بیهوده درطهران در ۲٦ محرم ۱۲۲۱ (۱٦ آوریل ۱۸۰٦) بازگشت

---

(۱) Glasénop (۲) Istifanof

و یگانه نتیجه‌ای که از این سفر خود گرفت این بود که فتحعلی شاه وعده داد تا از روسیه حمله نکنند او هم وارد جنگ نشود .

از همین جا پیداست که ایران درین کشمکش ها فدای سیاست و منافع فرانسه میشد و چون نفع ناپلئون درین بوده است که نیروهای روسیه پراکنده باشد وعده‌ای از آنها در قفقاز در برابر نیروهای ایران معطل بماند تا او بتواند در اروپا روسیه را از پا درآورد دربار طهران هم ناسنجیده و ناپخته بواسطه بی اطلاعی از اوضاع جهان و از توانایی نظامی روسیهٔ تزاری در آن زمان آلت دست میشده و بدینگونه مواقع مناسب را از دست میداده است و نتیجه این میشده که در هر جنگ تازه‌ای ایرانیان نسبت بجنگ پیش بیشتر میباخته و بیشتر نواحی ایران را از دست میداده‌اند .

## عهد نامهٔ گلستان

سرانجام پس از این جنگهای بیهوده که از ۱۲۱۸ تا ۱۲۲۸ بیش از ده سال کشید دربار طهران بدولت انگلستان متوسل شد و انگلیسها درمیان افتادند و عهدنامه‌ای که بعهدنامهٔ گلستان معروفست درمیان ایران و روسیه در ۲۹ شوال ۱۲۲۸ (۱۲ اکتبر ۱۸۱۳) امضاء شد .

این عهد نامه درلشکرگاه گلستان بسته شد ، نمایندهٔ ایران برای امضای آن میرزا ابوالحسن ایلچی و نمایندهٔ روسیه ژنرال رتیشچف فرمانده نیروهای گرجستان بود وشگفت اینست که سر گوراوزله سفیر انگلستان در دربار طهران نیز درموقع انعقاد آن بعنوان شفاعت حضور داشته‌است. اساس این عهد نامه باصلاح حقوق بین الملل ستاتو کوئو (۱) بود ، یعنی نواحی که تا آن تاریخ بدست دولت ایران بود متعلق بایران بماند و نواحی که روسها متصرف شده بودند بروسیه تعلق گرفت و متعهد شدند لشکریان ایران و روسیه از روز امضای قرارداد درهرجا که هستند همان جا بمانند و از آنجا تجاوز نکنند و آنجا مرز میان ایران و روسیه باشد، تا بعد نقشهٔ معین ودقیقی ترتیب بدهند که مرز دو کشور را معلوم کند و پس از دقت کامل خط سرحدی را معین کنند .

همین نامعلوم بودن مرزهای ایران و روسیه و مقررات عهد نامهٔ گلستان سبب شد که دولت ایران ازین عهد نامه تخطی کرد وادعای غبن داشت و بجنگ دوم با روسیه دست زد و بهمین جهة یگانه سود عهد نامهٔ گلستان این بود که صلح موقتی ناپایداری تا سیزده سال بعد یعنی تا سال ۱۲۴۲ (۱۸۲۶ م.) درمیان ایران و روسیه برقرار کرد .

چنان می نماید که شاهکار انگلیسها درین میانجی گری این بوده‌است که اختلاف ایران و

---

(۱) Statu quo

روسیه یکسره قطع نشود وسرحد دو کشور معلوم نباشد تا همیشه راهی برای جنگ دیگری باز بماند، چنانکه شد.

متن فارسی عهدنامهٔ گلستان در همان زمانی که بامضاء رسیده با انشاء واصطلاحات مخصوص آن عصر تهیه شده ودر ناسخ التواریخ درحوادث سال ۱۲۲۸ ودر منتظم ناصری (۱) و «تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس در قرن نوزدهم میلادی» تألیف آقای محمود محمود (۲) با اندك اختلافاتی چاپ شده است ودرضمن درمجموعهایی که درهمان زمانها گردآمده نسخهای مختلف از آنرا ضبط کرده‌اند.

در میان این نسخها بعضی اختلافات هست که درنتیجهٔ تحریف کلمات فراهم شده و می توان متن آن را بدین گونه اصلاح کرد:

«اعلی حضرت قضا قدرت خورشید رایت پادشاه جمجاه ایمپراطور عالی دستگاه مالك بالاستقلال کل ممالك ایمپریه (۳) روسیه واعلیحضرت قدر قدرت کیوان رفعت پادشاه اعظم سلیمان جاه مالك بالاستحقاق کل ممالك شاهانهٔ ایران، بملاحظهٔ کمال مهربانی واشفاق علیتین که درمادهٔ اهالی ورعایای متعلقین دارند، رفع ودفع عداوت و دشمنی که برعکس رای شوکت آرای ایشانست طالب واستقرارمراتب مصالحهٔ میمونه ودوستی جواریت سابقهٔ موکده را دربین الطرفین راغب می باشند، باحسن الوجه رای علیتین قرار گرفته، در انجام این امور نیك و مصوبه از طرف اعلی حضرت قدر قدرت پادشاه اعظم بالاستقلال کل ممالك روسیه بعالی جاه معلی جایگاه ینرال لئیتنانت (٤) سپهسالار روسیه ومدیر عساکر ساکنین جوانب قفقازیه وگرجستان وناظم امور ومصالح شهریه وولایات غروزیا (۵) وگرجستان وقفقازیه وحاجی ترخان وکارهای تمامی ثغور وسرحدات این حدودات وسامان، امرفرمای عساکر سفاین بحرخزر، صاحب حمایل الکسندر نیوسکی (٦)

(۱) ج ۳ ص ۱۰۲-۱۰۹، درناسخ التواریخ ومنتظم ناصری مقدمه عهد نامه را تغییرداده ومختصر کرده‌اند.

(۲) ج ۱ ص ۱۲۵-۱۳۰

(۳) مأخوذ از کلمهٔ Imperia روسی که همان کلمهٔ Empire زبان فرانسه باشد.

(٤) مأخوذ از کلمهٔ yeneral leitenant روسی که همان ترکیب Général-Lieutenant زبان فرانسه است.

(۵) Grouzia یا Grousie ناحیهٔ شمالی گرجستان

(٦) Alexandre Nevski گراندوك معروف کیف وولادیمیر از ۱۲۵۲ تا ۱۲٦۵ میلادی، در ۱۷۱٤ پتر کبیر طبقه‌ای از اشراف بنام او تشکیل داد ونشانی نیز برقرار کرد که بالاترین نشانهای نظامی روسیه بود.

وحمایل مرتبهٔ اولین آنای (۱) ، مرتبه دار رابع عسکریه مقتدره حضرت گیورگی (۲) صاحب نشان شمشیر طلا المرقوم بجهت رشادت و بهادری نیکالای رتیشچوف (۳) اختیار کلی اعطا شده واعلی حضرت قدرقدرت والارتبت پادشاه اعظم ممالك بالاستقلال کل ممالك ایران هم عالی جاه معلی جایگاه ایلچی بزرك دولت ایران که مأمور دولتین روم وانگلیس بودند ، عمدة الامراء والاعیان مقرب درگاه ذیشان ومحرم اسرار نهان و مشیر اکثر امور دولت علیه ایران از خانوادهٔ دودمان وزارت وازامرای وانفان حضور در مرتبه دویم آن ، صاحب شوکت عطایای خاص پادشاهی خود ازخنجر وشمشیر وکارد مرصع واستعمال ملبوس ترمه واسب مرصع ویراق ، میرزا ابوالحسن خان راکه دربن کار مختار بالکل نموده‌اند حال در معسکر روسیه ورودخانهٔ زیوه محال گلستان متعلقهٔ ولایت قراباغ ملاقات وجمعیت نمودند . بعد از ابراز ومبادلهٔ مستمسك ماموریت واختیار کلی خود بیك دیگر وملاحظه وتحقیق امور متعلق بمصالحه مبارکه بنام نامی پادشاهان عظام قرار و بموجب اختیار نامجات طرفین قیود وفصول وشروط مرقومه را الی الابد مقبول ومنصرب واستمرار می داریم :

**فصل اول** : بعد ازین امورجنگ وعداوت ودشمنی که تا بحال دربین دولتین علیتین روسیه وایران بود موقوف و بموجب این عهد نامه الی الابد مقطوع ومتروك و مراتب مصالحهٔ اکیده و دوستی و وفاق فیما بین اعلی حضرت قضا قدرت پادشاه اعظم ایمپراطورکل ممالك روسیه واعلی حضرت خورشید رایت پادشاه داراشوکت ممالک ایران و وراث و ولیعهدان عظام ومیانهٔ دولتین علیتین ایشان پایدار ومسلوك خواهد بود .

**فصل دوم** : چون بیشتر بموجب اظهار وگفتگوی طرفین ورضا ازجانبین دولتین شده است که مراتب مصالحه دربنای «ستاتوکوئو پرزنتیوم» (٤) باشد یعنی طرفین در

---

(۱) Anna Ivanovna دختر Ivan و برادرزادهٔ پتر کبیر امپراطریس معروف روسیه از ۱۷۳۰ تا ۱۷٤۰ ، یکی ازمهمترین نشانها بنام وی بود .

(۲) Guéorgui نشانی که در ۱۷۶۹ یکاترین دوم امپراطریس معروف روسیه بنام Saint_George از اولیای معروف دین مسیح تأسیس کرد و چهاردرجه داشت و بهریك از درجاتْ حقوقی تعلق می گرفت .

(۳) Nicolas Rtichtchof امضا کنندهٔ این عهد نامه از جانب روسیه بوده است. نام وی را در نسخهای مختلف متن فارسی تحریف گوناگون کرده و در جاهای مختلف «راتشچیقوف» و «رانستچیقوف» و «ردیشجوف» و « ردیشچوف» و « درتیشف » و «رویشخوف» نوشته‌اند .

(٤) Statu quo Presentium جملهٔ زبان لاتین و اصطلاح حقوقی که تحت اللفظ «حالی که اکنون هست » معنی میدهد واین اصطلاح را در نسخهای مختلف متن فارسی تحریف کرده «اوسطاطوسکوه اوپریزندیم» و «اسطاطسکواوپرزندیم» و «اسطاطسکو اوپرنزدیم» نوشته‌اند .

هرموضع وجایی که الی قرارداد مصالحة الحالیه بوده‌است‌ازآن قرار باقی وتمامی‌اولکای ولایات خوانین نشین که تا حال در تحت تصرف و ضبط هر یك از دولتین بوده است کما کان‌درتحت‌ضبط واختیارایشان‌بماند. لهذا دربین دولتین‌علیتین روسیه‌وایران بموجب خط مرقومهٔ ذیل ثغوروسرحدات مستقروتعیین گردیده است : ازابتدای اراضی‌آدینه‌بازار بخط مستقیم از راه صحرای مغان‌تا بمعبریدی‌بلوك‌رود ارس‌واز بالای کنار رودارس تا اتصال والحاق رودخانهٔ کپنك چای بپشت کوه مقری وازآنجا خط حدود سامان ولایات قراباغ ونخجوان از بالای کوههای الداگز بدرهٔ الداگز می رسد وازآنجا بسرحدات قراباغ ونخجوان وایروان ونیزرسدی از ثغورگنجه جمع ومتصل‌گردیده‌و بعدازآن‌حدود مزبوره که بولایات ایروان وگنجه وهم حدود قزاق وشمس الدینلو را تا بمکان ایشك میدان مشخص ومنفصل می سازد وازایشك میدان نیز ازبالای سرکوههای طرف راست طرق ورودخانه های حمزه چمن وازکوههای پنبك الی گوشه حدود ومحال‌شوره گل‌واز گوشهٔ محال شوره‌گل ازبالای‌کوه برفدارآلداگزگذشته از سرحد محال شوره‌گل و میانهٔ حدود قریهٔ سدره برودخانهٔ اربه چای ملحق و متصل‌شده معلوم‌ومشخص می گردد و چون ولایات خوانین نشین طالش درهنگام عداوت ودشمنی دست بدست افتاده ، لهذا بجهت زیادهٔ صدق وراستی حدود ولایات طالش مزبور را ار جانب انزلی واردبیل بعد از تصدیق این صلح نامه ازپادشان عظام معتمدان ومهندسان مأموره که بموجب قبول ووفاق یکدیگرو بمعرفت‌سرداران‌جانبین‌جبال ورودخانهاودریاچه وامکنه ومزارع‌طرفین تفصیلا تحدید وتمییز وتشخیص می سازند آنرا نیز معلوم و تعیین ساخته ، آنچه در حال تحریر این صلح‌نامه در دست ودر تحت تصرف جانبین باشد معلوم نموده ،آن وقت خط حدود ولایت طالش نیز در بنای ستاتوکوئو پرزنتیوم مستقر و معین ساخته ، هریك از طرفین آنچه درتصرف دارد برسرآن باقی خواهد ماند وهم چنین درسرحدات مزبورهٔ فوق اگر چیزی ازخط طرفین بیرون‌رفته باشدمعتمدان ومهندسان‌مأمورهٔ طرفین‌هرطرف موافق‌ستاتوکوئوپرزنتیوم رضا خواهند داد .

**فصل سوم** : اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه اعظم‌مالك‌بالاستقلال کل‌ممالك‌ایران بجهت ثبوت دوستی و وفاقی که باعلیحضرت خورشید مرتبت ایمپراطور کل ممالك‌روسیه دارند باین صلح نامه بعوض خود وولیعهدان عظام تخت شاهانهٔ ایران ولایات قراباغ وگنجه که الان موسوم بیلزابتوپول (۱) است و اولکای خوانین نشین شکی وشیروان و قبه ودربند وبادکوبه وهرجا ازولایت طالش راباخاکی که الان در تصرف دولت‌روسیه است‌وتمامی‌داغستان‌وگرجستان ومحال‌شوره گل‌وآچوق‌باش‌وگروزیه (۲) ومنگریل(۳)

---

Yelizabetopol(۱) Grouzia (۲) Mingrelie (۳)

وابخازو تمامی اولکا و اراضی که در میانهٔ قفقازیه و سرحدات معینهٔ الحالیه بوده و نیزآنچه از اراضی‌دریایی قفقازیه الی کنار دریای‌خزر متصلست مخصوص ومتعلق بممالك ایمپریه روسیه‌می دانند .

**فصل چهارم** : اعلی حضرت خورشیدرأیت ایمپراطور والاشوکت ممالك‌روسیه برای اظهار دوستی واتحاد خود نسبت‌باعلی حضرت قدرقدرت‌پادشاه اعظم ممالك ایران وبجهت اثبات این معنی که بنا برهمجواریت طالب وراغبست که در ممالك شاهانهٔ ایران مراتب استقلال واختیار پادشاهی را در بنای‌اکیده مشاهده‌وملاحظه نمایند ، لهذا ازخود واز عوض ولیعهدان عظام اقرار می نمایندکه‌هریك ازفرزندان‌عظام ایشان که بولیعهدی دولت ایران تعیین می گردد هرگاه محتاج باعانت ویا امدادی ازدولت علیه روسیه‌باشند مضایقت ننمایند ، تا از خارج کسی‌نتواند دخل وتصرف درمملکت ایران نماید وبامدادو اعانت دولت روس دولت ایران‌مستقر ومستحکم‌گردد واگر درسر امـور داخله مملکت ایران فی مابین شاهزادگان مناقشتی روی نماید دولت علیه روس را درآن میانه‌کاری نیست ، تا پادشاه وقت خواهش نماید .

**فصل پنجم** : کشتی های دولت روسیه‌که برای معاملات بر روی‌دریای خزر تردد می نمایندبدستور سابق مأذون‌خواهند بود که بسواحل وبنادر جانب ایران عازم ونزدیك شوند وزمان طوفان وشکست‌کشتی از طرف ایران اعانت ویاری دوستانـه نسبت بآنها بشود وکشتی های جانب ایران هم بدستورالعمل سابق ماذون خواهند بودکه‌برای‌معامله روانه سواحل روسیه شوند بهمین نحو درهنگام شکست وطوفان از جانب روسیه اعانت ویاری دوستانه دربارهٔ ایشان معمول گردد ودرخصوص کشتیهای عسکریهٔ جنگی روسیه بطریقی‌که در زمان دوستی ویا در هروقت‌کشتیهای جنگی دولت روسیه با علم وبیرق در دریای خزر بوده‌اند حال نیز محض دوستی اجازه داده‌میشودکه بدستورسابق معمول گردد واحدی ازدولتهای دیگر سوای دولت روس کشیتهای جنگی دردیای خزر نداشته باشند .

**فصل ششم** : تمامی اسرایی‌که درجنگها گرفته شده‌اند یا اینکه از اهالی طرفین اسیر شده ، از کریستیان (۱) ویاهرمذهب دیگر باشند می‌باید الی‌وعده سه ماهه هلالی بعد از تصدیق وخط‌گذاردن درین عهدنامه ازطرفین مرخص وردگردیده ، هریك را از جانبین خرج ومایحتاج باسرای مزبوره داده‌بقرا‌کلیسیا رسانندو وکلای سرحدات طرفین بموجب نشراعلامی‌که درخصوص فرستادن آنها بجای معین یك دیگر می نمایند اسرای جانبین راباز‌یافت‌خواهند‌کرد وآنانکه بسبب تقصیر یا خواهش خود از مملکتین فـرار

(۱) Khristian عیسوی

نموده‌اند اذن بآن کسانی که بـرضا ورغبت خود ارادهٔ آمدن داشته باشند داده شود که بوطن اصلی خود مراجعت نمایند وهر کس از هرقومی چه اسیر وچه فراری که نخواسته باشد بیاید کسی را با او کاری نیست و عفو تقصیر ات از طرفین نسبت بفراریان عطا خواهد شد.

**فصل هفتم:** علاوه از اقرار و اظهار مزبورهٔ بالا رای بیضاضیای اعلی حضرت کیوان رفعت ایمپراطور اعظم روسیه‌واعلی حضرت‌قدرقدرت پادشاه اعظم ممالك ایران قرار یافته که ایلچیان معتمد طرفین که هنگام لزوم مأمور وروانـه دارالسلطنهٔ جانبین میشوند‌برو‌فق‌لیاقت رتبه امور کلیه‌مرجوعهٔ‌ایشان راحاصل‌و برداشت‌محبت‌نمایند و بدستور سابق وکلایی که از دولتین بخصوص حمایت ارباب معاملات در بلاد مناسبه طرفین تعین وتسکین گردیده زیاده ازده نفرعمله نخواهند داشت وایشان‌بااعزازشایسته موردمراعات گردیده و باحوال ایشان هیچ گونه زحمت نرسیده ، بل زحمتی که برعایای طرفین عاید گردد بموجب عرض واظهاروکلای رعایای مزبور رضای ستم دیدگان جانبین‌داده شود.

**فصل هشتم:** درباب‌آمد وشدقوافل وارباب معاملات‌درمیان ممالك دولتین‌علیتین اذن داده می‌شود که هر کس ازاهالی تجار‌بخصوص بثبوت اینکه دردست رعـایا وارباب معاملات متعلق بدولت بهیه روسیه یاتجارمتعلق بدولت علیه ایران میباشند ازدولت خود یا ازسرحدات تذکره ویا کاغذ راه در دست داشته باشند ازطریق بحرو بر بجانب ممالك این دودولت بدون تشویش‌آیند وهر کس‌هرقدرخواهدساکن ومتوقف‌گشته باموروممامله وتجارت اشتغال نمایند وزمان مراجعت آنها باوطان خود از دولتین مانع نشوند. آنچه مال وتنخواه ازامکنهٔ ممالك روسیه بولایات ایران ونیزازطرف ایران بممـالك روسیه برند وبمعرض بیع رسانند ویا معاوضه بمال ویا اشیاء دیگری نمایند اگردرمیانه‌اربـاب معاملات طرفین بخصوص طلب وغیره شکوه وادعایی بـاشد بموجب عـادت مالوفه بنزد وکلای طرفین ویا اگروکیل نباشد بنزد حاکم‌آنجا رفته امورخود را عـرض واظهـار سازند ، تا ایشان از روی صداقت مراتب ادعای‌آنها را مشخص ومعلوم کرده خود و یـا بمعرفت دیگران قطع وفصل کار را ساخته نگذارند تعرض وزحمتی بارباب معاملات‌عاید شود ودرباب تجارطرف‌ممالك روسیه که وارد بممالك ایران می‌شوند ماذون خواهند بود که اگربا اموال وتنخواه خودشان بجانب ممالك پادشاهانه دیگر که دوست‌ایران‌باشند بروند ازطرف دولت ایران بیمضایقه تذکرات راه‌بایشان بدهند وهم چنین ازطرف‌دولت علیه روسیه نیزدرمادهٔ تجارت اهالی ایران‌که ازخاك ممالك روسیه بجانب سایر ممالك پادشاهانه که دوست دولت روسیه باشند میروند معمول خواهـد شد. وقتی کـه یکی از رعایای دولت روسیه درزمان‌توقف وتجارت‌درممالك ایران فوت‌شده باشد اموال‌واملاك

اودرایران بماند چون مایعرف اوازمال رعایای دولت دوستست لهذا میباید اموال مفوت بموجب قبض الوصول شرعی رد وتسلیم ورثهٔ مفوت گردد و نیزاذن خواهند دادکه املاك مفوت را اقوام او بفروشند چنانکه این معنی درممالك روسیه وپادشاهان دیگردستور و عادت بوده متعلق بهر که باشد مضایقه نمینمایند .

**فصل نهم :** باج و گمرك اموال تجارطرف دولت بهیه روسیه که ببنادر و بلاد ایران میآورند از یك تومان مبلغ پانصد دینار در یك بلده گرفته از آنجا با اموال مزبوره بهر ولایت ایران که بروند چیزی مطالبه نکرده و هم چنین از اموالی که از ممالك ایران بیرون میآورند آن‌قدر گرفته زیاده بعنوان خرج‌وتوجیه‌وتحمیل واختراعات چیزی ازتجار روسیه با شروشلتاق مطالبه نشود وبهمین نحو دریك بلده بـاج وگمرك تجارایران که ببنادروبلاد ممالك روسیه میآورندویا بیرون میبرند بدستور گرفته اختلافی بهیچ وجه نداشته باشد.

**فصل دهم :** بعد ازنقل اموال‌تجار ببنادر کناردریا ویاآوردن ازراه خشکی ببلاد سرحدات دولتین اذن واجازه بتجاروارباب معاملات طرفین‌داده شودکه اموال خودشان را فروخته واموال‌دیگرخریده ویا معاوضه کرده‌دیگرازامنای گمرك و مستاجرین طرفین اذن و دستوری نخواسته باشند ، زیراکه بر ذمهٔ امنای گمرك و مستأجرین لازمست که ملاحظه نمـایند تا معطلی وتـأخیر در کار تجـارت اربـاب معاملات وقوع نیافته بـاج خزانه را از بایع ویا ازمبیع یا از مشتری هر نوع با هم سازش‌مینمایند حاصل و باز - یافت دارند .

**فصل یازدهم :** بعد ازتصدیق و خط‌گذاردن درین شروط نامه بوکلای مختـار دولتین علیتین بلا تاخیر باطراف جانبین اعلام واخبارمینمایند وامراکید بخصوص بـالمره ترك‌وقطع اموعداوت ودشمنی بهرجا ارسال خواهندکرد . شرط این شروط نامه‌الحالیه که بخصوص استدامت مصالحهٔ دایمه طرفین مستقر و دوقطعه مشروحـه با ترجمان خـط فارسی مرقوم ومحرزوازوکلای‌مختار مامورین دولتین علیتین مزبوره تصدیق و با خط و مهر مختم‌گردیده و مبادله با یك دیگر شده است . می باید از طرف اعلی حضرت خورشید رایت پادشاه اعظم ایمپراطوراکرم مالك‌کل ممالك روسیه وازجانب اعلـی - حضرت قدرقدرت پادشاه والاجاه ممالك ایران بامضای خط شریف ایشان تصدیق گردد وچون این صلح نامهٔ مشروحهٔ مصدقه میباید ازهردودولت پایدار بوکلای مختار بـرسد لهذاازدولتین علیتین‌درمدت‌سه‌ماه‌هلالی وصول‌گردد. تحریراً فی‌معسکر روسیه‌ورودخانهٔ زیوه مـن محال گلستان متعلقه بولایات قراباغ بتاریخ بیست و نهم شهرشوال المکرم سنهٔ یکهزارودویست وبیست و هشت هجری نبوی مطابق دوازدهم ماه اکتبر برسنهٔ یك

هزار وهشتصد وسیزده عیسوی سمت تحریر یافت .

سواد دستخط ایلچی روس ینرال لئیتنانت نیکالای رتیشچوف سپاردانی که : چون میان و کلای دودولت پایدار عهدنامه قرار یافت بنابراین شد که بعدازاتمام مصالحه ودست خط گذاشتن برای استقرار دوستی واتحاد سفرا آمدوشد نمایند ، لهذا ایلچی که ازدولت علیه ایران برای مبارکباد بدولت بهیه روس میرود و مطالبی که ازشاه خودماموراست بر رای اعلی حضرت قضا قدرت ایمپراطوراعظم عرض واظهارسازد، سرداردولت بهیه روسیه تعهد نمود که درمطالب ایران بقدرمقدور کوشش وسعی نماید . بجهت اعتمادخط گذاشته مهر نمودم . درمعسکرروسیه رودخانه زیوه من محال گلستان متعلقه بولایت قراباغ بتاریخ سیزدهم ماه اکتبرسنهٔ یکهزاروهشتصد وسیزده عیسوی . محل مهرو کیل مختاردولت علیهٔ ایران میرزا ابوالحسن خان . محل مهر ینرال لئیتنانت نیکالای رتیشچوف سردار دولت روسیه » .

## نیروی نظامی ایران در آن زمان

جنگهای این مدت برتری نظامی روسیه را بایرانیان نشان داده بود. فتحعلیشاه وبیشترازو پسرش عباس میرزای نایب السلطنه که درمیدانهای جنگ آزموده و ورزیده شده بود درصدد برآمدند نیروی نظامی تازه‌ای درایران تربیت کنند که بوسایل جدید وفنون نظامی اروپا آشنا باشد· در زمانی که ژنرال گاردان درایران بود نیروی نظامی ایران تنها شامل شست هزار پیاده وصد و چهل و چهار هزار سوار و دو هزار و پانصد توپچی بود . درجات نظامی و اصطلاح آن زمان بدینگونه بود : ده باشی فرمانده ده سرباز، الی باشی فرمانده پنجاه سرباز، سلطان فرمانده صد سرباز، خان فرمانده هشت تاده هزار سرباز .

مدت خدمت سربازان بنیچه وچریك معلوم نبود وهرسربازی درسال سی تومان مواجب میگرفت و از مالیات معاف بود و روزی یك چهار یك نان باو جیره میدادند . افراد پیاده نظام تفنگهای سر پربسیارسنگین داشتند و بهردوسربازیك اسب تعلق می‌گرفت که علیق آنرا دولت میداد . افراد پیاده نظام آذربایجان وعراق (نواحی مرکزی) تفنگ های سر پرفتیله‌ای داشتند که زیرآن دوشاخه بود ودرموقع تیراندازی تفنگ را روی دوشاخه میگذاشتند .

درجنگ تنها بیك صف حمله میکردند ودرتیراندازی زبردست بودند اما افراد سوارنظام میبایست هر یك اسب خود را با خود بیاورند . تفنگهای درازوسرپری داشتند

که چندان در برابر گلوله مقاومت نداشت و گاهی میترکید. سواران ترکمان ایران هنوز تیر و کمان داشتند و شمشیرهاشان مخصوصاً خوب بود . افراد سوار نظام در جنگ نظام نمیگرفتند وهرطور پیش میآمد میایستادند. درموقع حمله چهار نعل میرفتند و درفرار از پشت سر تیرمینداختند . هزینهٔ نعل بندی بعهده سوار بود .

توپها را با گاومیبردند و کارخانهای توپ ریزی و گلوله ریزی دراصفهان وشیراز وتبریز ومشهد دایر کرده بودند . توپهای ایران اندازه‌های مختلف داشت و بیشتر آنها را درایروان ورشت نگاه میداشتند تا در موقع لزوم بمیدان جنگ ببرند . در طهران نزدیك سی اراده توپ داشتند که از کار افتاده بود . در مشهد و برخی نواحی ساحل خلیج فارس هم چند اراده توپ بود و با هرتوپی بیش از بیست تا سی گلوله نبود وهر توپ را بیك گاو میبستند .گلوله های توپ که در ایران بیشتر معمول بودگلولهایی بود که پس ازعقب نشینی روسها ازیشان گرفته بودند . در مازندران هم کارخانه گلوله ریزی مخصوصی بود اما گلولهایی که درآنجا میریختند باندازه‌ای بد بود وشن ومواد خارجی داشت که دهانه توپ را ازهم میشکافت و بیشتردرموقع بیرون آمدن می ترکید و بهدف نمیرسید .

درسپاه ایران مقداری زنبورك هم بود که برشتر بار میکردند وروی کوهان جلو شترمیگذاشتند وزنبورك‌چی پشت آن می‌نشست و با یك‌دست مهارشتررا میگرفت‌وبتاخت سوی دشمن حمله میکرد وبا دست دیگر زنبورك راآتش میداد . درموقع لزوم باشارهٔ اوشتر که برای‌همین‌کارتربیتش کرده بودند زانومیزدوهمینکه‌زنبورك را خالی میکردند دوباره بر می‌خاست و بجلو یا عقب میرفت. تیرزنبورك مانند تیرتفنگ‌بود و بیشترازآن برد نداشت وبمحض اینکه شترزخم برمیداشت دیگر آن زنبورك بی‌فایده میشد.زنبورك چی برای‌آتش دادن زنبورك خود فتیله‌ای داشت که درطرف راست خودآویخته بود و درطرف چپ شتر دو کیسه جای فشنك وباروت پر بود . باروتی که درایران میساختند نیز بسیاربدوپرازمواد خارجی بود وسیاه بود ودود بسیارمیکرد . .

لشکریان ایران لباس متحدالشکل مخصوصی نداشتند . علوفه سپاه تنها گاه بود وهنگامی که دربیابان علف میبافتند باسبان علف تازه میدادند . بهمین جهة درفصلی که علف روی زمین نبود لشکریان رامرخص میکردندوبدین‌گونه هرسال دردوماه‌اول بهارسربازان را احضارمیکردند وپس ازچهارماه درماه اول پاییزمرخص میکردند .هر سال درموقع احضارودرموقع مرخصی لشکریان راسان میدیدند وپادشاه یاسپهسالاردر زیرچادری‌میایستاد ولشکریان درطرف‌چپ‌آن‌چادرصف میکشیدند وافراد را باسم‌حاضر وغایب میکردند بدین گونه که یکی از افسران نام‌هریك ازافراد خود را میخواندوافسر

حرکت قیقاج سواران ایرانی
از کتاب دوبو

دیگر جواب میداد «حاضر» و اگر حاضر بود مواجب اورا میپرداختند.

در اردوگاه های سپاه ایران نظم و ترتیبی نبود . توپها را در برابر اردو جا میدادند وشترها را درجایگاه جداگانه دریك فرسنگی یا دوفرسنگی اردونگاه میداشتند . در پیشاپیش اردو دکاندارها واردو بازار بود که مرکب بود از نانوا وخیاط وسراج ومیوه فروش . درجلو اردو بازاردوچوب میافراشتند و بر بالای آن بیرق سرخی نصب میکردند وهرکس راکه میخواستند کیفر بدهند بر آن چوبها میآویختند . در دو سوی این اردو دسته‌های لشکریان را بترتیب قبایل وطوایف و نواحی مختلف کشورجا میدادند واسبان را دراطراف چادرها می بستند . طرف عصرعدهٔ کسانی راکه می بایست پاسبان چادرشاه یافرمانده لشکر باشند تعیین می کردند وعدهٔ آنها معمولا مرکب از پانصد تن بود .

عباس میرزای نایب‌السلطنه که از نزدیك بترتیب نظام روسیه آشنا شده بود بیش ازپدرش دراصلاح سپاه ایران و خریداسلحهٔ جدید اروپایی کوشش کرده است وبهبودی که دروضع نظام ایران دراواخردورهٔ فتحعلی شاه پیدا شدنتیجهٔ کوششهای او بوده‌است. ازجمله کارهایی که‌وی‌دربن‌زمینه کرده‌اینست که‌وقتی بپرنس‌مترنیخ(۱) صدراعظم‌معروف اتریش که ازمردان بزرك آن زمان بوده متوسل شده ودر زمانی که میرزا ابوالحسن شیرازی معروف بایلچی که بعدها وزیرامورخارجه ایران شده بسفارت باروپا می رفته وی را مامورکرده است باتریش برود ونمونه‌ای ازاسلحهٔ جدیدآن کشور راکه درامور نظامی بر کشورهای دیگر اروپا برتری داشته است برای سپاه ایران بگیرد و بایران بفرستد. پرنس مترنیخ هم در۱۷جمادی الاولی ۱۲۳٤(۷ مارس ۱۸۱۹) پاسخی بنامهٔ عباس میرزا نوشته ونمونهایی ازاسلحهٔ جدید اتریش‌را برایش‌فرستاده است .

عباس میرزاحتی برای یاوری‌سیاسی بپرنس مترنیخ متوسل شده وازوخواسته‌است که ازایران دربرابرروسیه وانگلستان پشتیبانی بکند و بوسایل سیاسی مانع‌ازتجاوزات روسیه درمرزهای ایران بشود . ازآن جمله در۱۲٤۲(۱۸۲٦ م.) که داودملك شاه‌نظر شاهپورزاده نام را ازارمنیان‌ایران‌بسفارت بپترز بورگ‌فرستاد،تا دعاوی‌ایران‌را‌باطلاع دربار روسیه برساند ،وی راکه در۳ ربیع الثانی ۱۲٤۲(۷ نوامبر۱۸۲٦) دراستانبول متوقف بوده با نامه‌ای نزد پرنس مترنیخ بوین فرستاده وازوخواستارشده است‌ازایران حمایت‌کند . دربن زمان پس ازناپلئون پرنس مترنیخ متنفذ ترین مرد سیاسی اروپا بوده است و دولت اتریش نیرومندترین دولت اروپا بشمار می رفته است . در همین زمانها ماموران‌سیاسی که ازسوی ایران باروپا میرفته‌اند‌بیشترارمنیان بوده‌اند‌زیرا که‌مامورین مسلمان ازرفتن باروپا احترازمیکرده‌اند ودولت ایران هم تصور میکرده که چون

---

(۱) Metternich

ارمنیان هم مانند اروپاییان عیسوی هستند بیشتر میتوانند در اروپا نفوذ بهم رسانند و اروپاییان بیشتر از آنها حرف شنوی دارند .

## وصیتنامه ساختگی پتر کبیر

درقرن گذشته درمیان اسناد سیاسی که درآن زمان بسیاررواج داشته سند مجعولی نیزانتشارداده‌اند که آنرا «وصیت نامهٔ پتر کبیر» وانمود کرده‌اند ومدعی شده‌اند که پتر اول امپراتور معروف روسیه در پایان زندگی این سفارشنامه را برای جانشینان خود نوشته است،اما هیچ دلیل متقنی در بارهٔ این اسناد نیست وبهمین جهت بایدآنرا ساختگی دانست . چون این سند درآغازقرن نوزدهم میلادی انتشاریافته وپیش ازآن ذکری از آن درجایی نکرده‌اند پیداست که درهمان زمان آنرا ساخته‌اند ونزدیك صد سال پس‌از دورهٔ سلطنت او که از ۱٦۸۲تا ۱۷۲۵ میلادی پادشاهی کرده ساخته شده است . بیشتر بدان می ماند که این سند را درهمان دربار تزار های‌روسیه ساخته باشند زیرا برنامهٔ کامل وانعکاس دقیقی از نقشهٔ جهان گیری و کشورستانی تزارهای روسیه درآن هست .

ترجمهٔ این وصیت نامهٔ ساختگی بدان گونه که انتشاریافته‌است چنینست :

«وصیت نامهٔ پتر کبیر امپراتور روسیه که درسال مرك خود نوشته است :

پس ازستایش فراوان برآفریدگارجهان ، همهٔ فرزندان وجانشینان خود را از وصیتی که ازین پس خواهدآمدآگاه میکنم ، زیرا می بینم در روزگاران خجستهٔ آینده همهٔ فرزندان من رفته رفته ، یکی پس ازدیگری ، برهمهٔ کشور های اروپا دست خواهند یافت . چه همهٔ ریاست‌ها وسلطنت های اروپا فرسوده وپیرشده‌اند وپادشاهی روسیه که مانند سردر برابر پیکرآنهاست بسوی پیشرفت میرود وتربیت و سامان وسازمان‌آن بر همهٔ ریاست ها و پادشاهی‌ها برتری دارد. ما نخست این پادشاهی‌راچون چشمه‌ای یافتیم ومن با اندیشهٔ خویشتن این کشتی را بکرانه رساندم ، یعنی این چشمه را بزرگتر کردم ودریایی ازآن ساختم ومیدانم که جانشینان من بارای بلند خودآن راگشاده ترخواهند کرد واوقیانوسی‌خواهد شد . بدین سبب این سخنان را برای راهنمایی وسفارش بایشان مینویسم که دستورخود سازند .

نخست آنکه دولت روسیه باید همیشه وسایل جنگ راآماده داشته باشد و این وسیلهٔ پیشرفت کارهای این کشورخواهد بود .

دوم آنکه تا می توانند هنگام جنگ باید افسران ورزیده از کشورهای دیگر اروپا بکار بگمارند وازآنها بهره مند شوند وهنگام صلح نیز باید از وجود دانشمندان وهنرمندان بهره برگیرند .

سوم آنکه هنگام جنگ درمیان کشورهای اروپا و کشورهای دیگر چنانکه موقع مناسب باشد باید بایکی از آن دوطرف همدست شد ، مخصوصاً درجنگهایی که با آلمان درمی گیرد ، زیرا که این کشور پیوسته بکشورماست .

چهارم آنکه باید درلهستان وسایل جنگی آماده کرد واشراف و بزرگان آن سر زمین رارشوه داد ودرعقایدشان رخنه کرد وازمسکو بهرگونه که ممکن باشد باید لشکریان بلهستان فرستاد واگردولت های دیگردر کار لهستان فسادی بکنند باید ازخاك لهستان سهمی بآنها داد و کم کم باید باآن شریك هم وارد دشمنی شد و آن قسمت از لهستان راکه باوداده‌اند پس گرفت وهمهٔ آن سرزمین را بدست آورد .

پنجم آنکه تاجایی که ممکنست بایدازکشورسوئد راهم گرفت ، اما باید کاری کرد که پادشاه آن کشور برما بتازد تاآنکه برای گرفتن آنجا بهانه‌ای بدست آید . برای این مقصود باید دانمارك را از سوئدجدا کرد یاآنکه درمیان حکمرانان این دو کشور باید دشمنی فراهم ساخت .

ششم آنکه پادشاه زادگان روسیه باید همواره دختران حکمرانان وپادشاهان و بزرگان آلمان راکه ازخاندان محترم باشند بگیرند زیرا که درین کار سودهای فراوان هست .

هفتم آنکه بایدباپادشاهان انگلستان اتحاد واتفاق داشت وبایشان دربازرگانی قرارهایی گذاشت ، زیراکه ایشان برای ساختن کشتی های‌خود از ما چوب خواهندخرید وسود بسیار ازین راه خواهیم برد و چون با انگلستان رابطه داشته باشیم در ساختن کشتی های جنگی با ما یاری خواهند کرد .

هشتم آنکه ازسوی شمال تا دریای بالتیك را باید تصرف کرد واز سوی جنوب بایدکشور را تا دریای سیاه وسعت داد .

نهم آنکه دولت روسیه را وقتی می توان دولت واقعی گفت که پای تخت خود را باستانبول که کلید گنجهای آسیا و اروپاست ببرد . پس تامی توان باید کوشید که بشهر استانبول و اطراف آن دست بیندازیم و کسی که استانبول و اطراف آن را در دست داشته باشد خداوند همهٔ جهان خواهد بود ، پس برای رسیدن باین مقصود باید در میان ایران و دولت عثمانی نفاق افکند ، تا همیشه در میانشان جنگ باشد . اگرچه اختلاف مذهب وعقیده که مردم شیعه بامردم سنی دارندازهرلشکروسلاحی بیشتر کارگر است وبرای تأمین مقصود ما وتسلط روسیه برآنها بهترین وسیله است . با این همه بر شما واجبست همواره بهروسیله که می توانیدو گانگی را دز میانشان سخت ترکنید و نگذارید باهم هم‌آهنگ شوند . چیزی که بیش از همه مرا دلخوش می کند دو چیزست

یکی اختلاف عقیده در میان شیعه وسنی واستیلای روحانیان بر ملل مسلمان واینکه ایشان مانعند که مسلمانان با ملل اروپا درآمیزند تاچشمشان باز شود ودر کارخود چاره‌جویی کنند وهمین بس خواهد بود که بزودی نام آنها از آسیا برافتد وتمدن وفرهنگ عیسوی بدست پادشاهان دولت جوان روسیه سیل وار آن کشور ها رافرا گیرد ، چنانکه برتری واستیلای روحانیان ما بود که درین مدت روسیه را در پست ترین مرحله نگاه داشت و مانع از پیشرفت و برتری آن شد ، تامن بهزاران رنج ودشواری این خار را از پیش پای ملت خود برداشتم ودست آنها را از کار های دولت کوتاه کردم تا بنماز وروزه اکتفا کنند .گذشته از آن باید چاره جویی های فراوان کرد که کشور ایران روز بروز تهی دست تر شود وبازرگانی آن تنزل کند . روی همرفته باید همیشه دربی آن بود که ایران روبویرانی رود و چنان باید آنرا در حال احتضار نگاهداشت که دولت روسیه هرگاه بخواهد بتواند بی درد سر آنرا از پا درآورد و باندك فشاری کار خود را بپایان رساند. اما مصلحت نیست که پیش ازمرگ حتمی دولت عثمانی ایران را یك باره بی جان کرد . کشور گرجستان وسرزمین قفقاز رگ حساس ایرانست، همینکه نوك نیشتر استیلای روسیه بآن رگ برسد ، فورا خون ضعف از دل ایران بیرون خواهد رفت وچنان ناتوان خواهدشد که هیچ پزشك حاذقی نتواند آنرا بهبود بخشد .آنگاه دولت عثمانی چون شتری مهار کرده دردست پادشاهان روسیه خواهد بود ودم آخر را برخواهدآورد، تا درهنگام لزوم بارکشی کند وپس ازآنکه دیگر کاری ازآن ساخته نشد باید سرش را ازتن جدا کرد . برشما لازمست که بی درنك کشور گرجستان وسرزمین قفقاز را بگیرید و پادشاه داخلی ایران را دست نشاندهٔ فرمان بردار خود بکنید . پس از آن بایدآهنك هندوستان کرد ، زیرا که کشوری بسیار بزرگ وبهترین بازارگاه تجارتست وهرگاه بدانجا دست یافتید هرقدر پول که بوسیلهٔ انگلستان بدست می‌آید می توان مستقیماً ازهندوستان فراهم کرد. کلید هندوستان هم سرزمین ترکستانست، تا می توانید باید بسوی بیابانهای قرقیزستان وخیوه وبخارا پیش بروید تا بمقصود نزدیکتر شوید واما تأمل وتأنی را نباید از دست داد وباید از شتاب کاری خود داری کرد . باید با دولت اتریش دوستی ظاهری داشت، اما باید چنان چاره‌جویی کرد که آلمان واتریش رفته رفته درچنك ما بیفتند . باید بااتریش همدست شدودولت عثمانی را از اروپا بیرون کرد ، اما نه چنانکه اتریش بهره‌مندشود و این دوراه دارد: نخست آنکه باید اتریش را جای دیگرسر گرم کرد، دیگر آنکه باید ازخاك عثمانی آن نواحی را باتریش داد که پس ازچندی بتوانید آنراهم بگیرید .

دهم آنکه باید باکشور یونان در صلح بود تا هنگام جنگ بتوانید از آن یاری بخواهید .

یازدهم آنکه پس از گرفتن سوئد و کشور عثمانی و ایران و لهستان باید با اتریش وفرانسه اتحاد کرد و اگر هریك از این دو دولت دوستی واتحاد ما را پذیرفت می توان کشور های دیگر را از پا درآورد و پس از آن باید بر اتریش هم مسلط شد ،

دوازدهم آنکه اگر این دو دولت با هم اختلاف پیدا نکنند باید چاره ای جست که در میانشان دوگانگی بیفتد و بدین گونه رفته رفته یکی از پا در خواهد آمد و آنگاه می توان بر آن دست یافت و بی مانع بر همهٔ اروپا حکمرانی کرد و بدین وسیله می توانیدهم این نواحی را دست نشانده خود بکنید ».

# نسخه دیگر از عهدنامهٔ فینکن شتاین

ترجمهٔ عهدنامه فینکن شتاین ازروی متن فرانسه پیش ازین در صحایف ۹۵-۹۸ چاپ شده است . در همان زمان فتحعلی شاه ترجمهٔ دیگری از آن کرده اند که در برخی از مجموعه های آن روزگار باقیست و نمونه خوبی از ترجمهٔ این گونه اسناد سیاسی در آن دوره است و بدین گونه است :

بسم الله الرحمن الرحیم

چون درین اوان سعادت نشان وزمان میمنت اقتران خدیو فلك جاه سلطنت دستگاه ایمپراطور ممالك فرانسه وپادشاه ایطالیا بنای اتحاد والفت با اعلی حضرت قدر قدرت قضا بسطت خورشید رایت شاهنشاه صاحب قران وخسرو گیتی ستان پادشاه انجم سپاه آفتاب علم وارث تختگاه کسری وجم فرمانفرمای ممالك فسیحة المسالك ایران عجم السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان فتحعلی شاه قاجار خلدالله ملکه و سلطانه گذاشته ، بجهت تشیید مبانی الفت ووفاق دولتین علیتین وتجدید عهد مودت واتفاق سلطنتین بهیتین ازدوجانب با رخصت کامله تعیین رخصت گزار فرموده ، ازطرف جناب ایمپراطورفرانسه وپادشاه ایطالیا وزیر اعظم وکاتب سر ایمپراطوری صاحب کلك همایون اشرف ونشانهای دولت مسیوهوگ برنارماره نام مامور گردیده ، بنای عهد وشرط با بندهٔ آستان فلك بنیان پادشاهی و چاکر دیرین سپهر انتباه شاهنشاهی سفیر دولت جاوید قرار ابد قرین میرزا محمدرضا وزیر دارالسلطنهٔ قزوین گذاشته، بمقتضای صلاح دولتین علیتین با یك دیگر مکالمه ومجاهده نموده اند . قرار شرح مسطور ذیل مواد مرقومهٔ مبارکه را بناگذاری نموده ، که من بعد اولیای دودولت کبری وامنای دوسلطنت عظمی رضانامهٔ آنها را قلمی وبمهر همایون مزین ساخته تسلیم یك دیگر نمایند .

**مادهٔ اول :** آنکه فیمابین اعلی حضرت قدرقدرت پادشاه فلك بارگاه ایران و جناب ایمپراطورفرانسه وپادشاه ایطالیاصلح موبدبوده، من بعدبایك دیگرشرایط الفت و

ودادومراسم محبت واتحاد رامرعی فرموده همواره بین دولتین علیتین کمال وفاق بوده باشد .

**مادهٔ دویم** : آنکه جناب ایمپراطور اعظم بمقتضای مراسم دوستی وموافقت با دولت علیهٔ ایران متعهد و کفیل گردیده که من بعد احدی رخنه درخاك ایران ننماید و چنانچه احدی خواسته باشد که بعد ازین دخل برخاك ممالك ایران نماید جناب ایمپراطور اعظم با پادشاه سپهرتخت گاه ایران کمال موافقت بعمل آورده ، بدفع دشمن پرداخته حراست ممالك مزبوره را نمایند و بهیچ وجه خودداری نکنند .

**مادهٔ سوم** : آنکه جناب ایمپراطور اعظم ادای شهادت نمود که مملکت گرجستان ملك حلال موروثی اعلی حضرت پادشاه ایران میباشد وحقیقت مطلب برجناب ایمپراطور مشخص ومعلومست .

**مادهٔ چهارم**: آنکه جناب ایمپراطور فرانسه وپادشاه ایطالیادرخصوص اخراج نمودن طایفهٔ روسیه ازملك گرجستان وتمامی خاك ایران بزور پادشاهانهٔ خود قرارداد فرمودند که طایفهٔ مزبوره را جبراً وقهراً ازجمیع خاك ایران اخراج نموده وبالکلیه ترك حدود کشور ایران نمایند و چنانچه با روسیه بنای عهد صلح نمایند این شروط از جملهٔ شروط عهدنامهٔ ایشان قرار داده ، بطریق امور دولت خوددرین خصوص کوتاهی ننمایند و کمال تعهد درباب این مطلب فرموده برذمت همت عالی خودواجب ولازم ساختند.

**مادهٔ پنجم** : آنکه ازطرف قرین الشرف جناب ایمپراطور فرانسه وپادشاه ایطالیا یك نفر سفیر معتبر رخصت گزار معین آمده ، درآستان فلك بنیان اعلی حضرت قدرقدرت پادشاه جم جاه ایران اقامت نموده ، بخدمت گزاری وصلاح اندیشی دولتین قیام واقدام نماید .

**مادهٔ ششم** : آنکه هرگاه رای بیضاضیای جهان آرای اعلی حضرت پادشاه ممالك ایران اقتضا فرماید که عساکر پیاده وتوپچی برسم و ضابطهٔ فرنك تعلیم و مهیا نماید وبعضی قلعه ها بضابطهٔ قلعهٔ فرنك بناگذارد جناب ایمپراطور فرانسه و پادشاه ایطالیا بنابرین مطلب توپ سفریه وتفنك حربیه از هر قدر ضروروولازم بوده باشد بصوب ایران ارسال وقیمت آنرا ازقرار قیمت فرنگستان بسرکار جناب ایمپراطور اعظم داده شود .

**مادهٔ هفتم** : آنکه ازدولت علیهٔ ایران هرگاه خواهش نمایند که بطریق قلعه های فرنك قلعه ساخته باشند وتوپخانه بقاعدهٔ فرنك ترتیب وعساکر پادشاه با ضابطهٔ فرنك تعلیم نماینده هرقدر توپچی ومهندس وتعلیم چی لازم بوده وضرور شود جناب ایمپراطور فرانسه وپادشاه ایطالیا متعهد گردید که ارسال صوب ایران نماید که درآنجا ترسیم قلعه وترتیب توپخانه وتعلیم عساکر توپخانه نمایند .

**مادهٔ هشتم**[*] : آنکه بنابر موافقت این دودولت بهیه از جانب شوکت جوانب اعلی

حضرت پادشاه جم جاه ممالك ایران ازهر جهت قطع مکاتبه ومراسله باقرال (۱) انگلیس گردیده ، از جانب دولت علیهٔ ایران متعهد شوند که بنای خصومت با ایشان گذاشته ، بجهت دفع آنها عساکر روانه نمایند وبنابرین مطلب ایلچی سرکار شوکت مدار پادشاهی که بجانب انگلیس رفته بارجاع واحضار اوامر فرمایند واز جانب انگلیس وکمپانی آنچه بالیوز (۲) ووکلای قرال انگلیس درسواحل بنادر عجم وولایات ایران اقامت نموده باشند آنها را مطرود واموال وامتعهٔ انگلیس ضبط شده ، تجارت آنها را براو بحرا از جانب ایران مقطوع نمایند وفرمان قضا جریان همایونی درین خصوص از مصدر عزوشان صادر گردد ودر اثنای این مخاصمه از طرف انگلیس بجهت سفارت یابهانهٔ دیگر هرگونه سفیری که بجانب آستان فلك بنیان پادشاهی عزیمت نمایندایشان را مطرود ومردود نموده راه ندهند .

**مادهٔ نهم:** آنکه هرگاه فی المستقبل روسیه وانگلیس باهم اتفاق نموده ، بجانب دولتین علیتین فرانسه وایران عزیمت وحرکت نمایند این دودولت نیز باتفاق یك دیگر بدفع آنها اقدام نموده ، از روی موافقت واتحاد بمخاصمه ومجادله ومحاربهٔ آنها پردازند وچنانچه بنای سفر وحرکت نمایند اولیای دولتین علیتین فرانسه وایران یك دیگر را خبر نموده ، بدفع آنها اقدام نموده ، وآنچه درمادهٔ سابقه مرقوم شده ازضبط مال وامتعهٔ ایشان بطریق مشروح درمادهٔ فوق عمل نمایند ودر موافقت ومرافقت واعانت یکدیگر بهیچ وجه من الوجوه کوتاهی واهمال ومسامحه وامهال جایز وروا ندارند .

**مادهٔ دهم:** آنکه اعلی حضرت پادشاه سپهر بارگاه ایران مرافقت و موافقت فرموده ازصوب افغان وقندهار وآن حدود تجهیز سپاه وتهیهٔ جنود فرموده ، دروقتی که مشخص شود و معین گردد بجهت تسخیر و تصرف ممالك هندوستان متصرفی انگلیس عساکر وجنود منصورهٔ پادشاهی را ماموروارسال فرمایند و ولایات متصرفی انگلیس را ضبط وتسخیر نمایند .

**مادهٔ یازدهم:** آنکه هرگاه کشتی فرانسه ازصوب بنادرمملکت ایران ظهور و عبور نماید وبعضی تدارکات وجزییات وبرخی اشیاء وضروریات برای آنها درکار باشد ولازم گردد اهالی بنادر بایشان محبت ومعاونت نمایند درتدارك آنها لوازم دوستی را بعمل آورده ، اعانت نمایند .

---

(۱) ماخوذ از کلمه کارول Korol روسی بمعنی شاه

(۲) ماخوذ از کلمهٔ بایولوس Bajulus لاتین بمعنی قیم وبالاخص سفیر دربار ونیز در استانبول که بفرانسه Baile می گویند وترکان این کلمهٔ لاتین را بالیوس وبایلوس تلفظ کرده ودر فارسی بالیوز نوشته وبمعنی کنسول آورده‌اند .

**مادهٔ دوازدهم:** آنکه جناب ایمپراطوراعظم خواهش می نماید که من بعدهرگاه بجانب هندوستان بجهت دفع انگلیس فرستادن لشکرضرورشودواقتضا نماید که ازجانب خشکی سپاهی بجهت هندوستان ارسال نمایند اعلی حضرت پادشاه ایران اذن واجازت بایشان عطا فرمایند که ازهر راه وهرطرف که رای جهان آرای شاهنشاهی اقتضا نماید بآنها رخصت داده ، روانهٔ هند شوند وسپاه ایران نیز بایشان موافقت نموده، بالاتفاق عزیمت تسخیرهندوستان نمایند ومن بعد هروقت که این اراده وعزیمت را داشته باشند موقوفست برآنکه مجدداً با اولیای دولت علیهٔ ایران درین خصوص اظهار نموده ، چنانچه رای جهان آرای پادشاهی اقتضا فرماید و رخصت عبور بایشان بدهند عهد نامهٔ مجددی درین خصوص فیمابین دولتین علیتین ایران وفرانسه قلمی داده، عبور فرانسه وکمیت لشکر آنها را که چه قدر بوده باشند واینکه ذخایروضروریات ایشان در کدام راه و کدام منزل باید تدارک شود وچه قدرسپاه ایران همراه بوده باشندهمگی را قرارداد نموده باذن ورخصت شاهنشاهی عهدوشروط علیحده شود. کمترین بندهٔ درگاه جسارت بتعهداین مطلب ننموده، مجدداً موقوفست بعرض اولیای دولت قاهره واذن شاهنشاه عالمیان پناه .

**مادهٔ سیزدهم:** آنکه هرگاه بجهت کشتی های فرانسه درحین عبوراز بنادر ایران بعضی ازاشیاء وذخایرضرورشود اهالی بنادر بقیمت فروخته ، تن خواه ازفرانسه بازیافت دارند وهم چنین هرگاه درعبورسپاه ایشان از راه خشکی ذخیره و بعضی اشیاء ضرورشود بنحوی که درمادهٔ سابقه قلمی شده ذخیره وآنچه بعساکرآنها ضرورشوداهالی ایران بایشان فروخته ، ازقرارقیمت ایران تن خواه بازیافت نمایند .

**مادهٔ چهاردهم:** آنکه شروطی که در مادهٔ دوازدهم مرقوم شده مختص دولت فرانسه بوده ، با دولت روس وانگلیس بهیچ وجه من الوجوه شروط مزبوره قرارداده نشود وازهیچ سمت بایشان راه عبورومرور ندهند .

**مادهٔ پانزدهم:** آنکه بجهت آمد ورفت تجار بنا برانتفاع دولتین و امورمتعلقه تجارت دردارالسلطنه طهران بخاکپای مبارک اعلی حضرت پادشاهی عرض شده ، قرار دادی بجهت امورمزبور گذاشته شود وعهد نامهٔ مجددی درین خصوص مرقوم فرمایند .

**مادهٔ شانزدهم:** آنکه انشاءالله تعالی این عهد نامه دردارالسلطنهٔ طهران بعد ازچهارماه ازین تاریخ تبدیل شده، رضا نامه بمهرمبارك اعلی حضرت قدرقدرت شاهنشاهی مزین شده ، تسلیم اولیای دولت فرانسه و بمهرجناب ایمپراطوری رضا نامهٔ ایشان تسلیم اولیای دولت علیهٔ ایران شود . تحریراً دراردوی جناب ایمپراطوراعظم که محل فین کنشتین بوده باشد ، شهرصفرالمظفرسنهٔ هزارودویست و بیست ودو» .

پیداست که این متن فارسی که در آن زمان ترتیب داده اند ترجمهٔ دقیق و

تحت‌اللفظ متن فرانسه که دردربارناپلئون تدوین شده است نیست و بسیاق انشای آن‌زمان القاب وعناوین زاید وحتی کلمات مرادف درآن وارد کرده‌اند وازپایان مـادهٔ دوازدهم پیداست که میرزا محمد رضا سفیر ایران در مـوقع امضا چیزی برمتن افزوده است و بدین‌گونه می‌توان احتمال داد که این متن فـارسی را میرزا محمد رضـا خود ترتیب داده باشد .

# مرتضی‌قلی خان در روسیه

پیش ازین درصحایف ۳۸-۳۹ اشاره رفت که آقا محمدخان هشت برادرودوخواهر داشت ووی ازهمه مهتربود . برادر پس ازوحسینقلی‌خان پیش ازآنکه‌وی بسلطنت برسد ازجهان رفت . ازهفت برادردیگر که داشت پسران سوم وچهارم پدرش مرتضی قلی‌خان ومصطفی قلی خان بودند که مادرشان دخترحسین خان دولو پسرمصطفی خان بود .

پسرپنجم جعفر قلی خان ازدختر محمد خان قاجار عضدالدین لو وپسر هشتم رضا قلی‌خان مادرش‌ازمردم استراباد‌بود. این چهار برادرچون باآقا محمدخان اطمینان نداشتند با اودرافتادند وجنگ کردند جعفرقلی خان را بخیانت فریفت وبطهـران‌آورد واورا بخدعه کشت . مرتضی قلی خان ومصطفی‌قلی خان هردو پس‌ازچندی زد وخوردباوی از ازایران گریختند.رضاقلی‌خان‌هم ازوگریخت‌ودرخراسان درگذشت .

درهمان سال ۱۱۹۳ که پس ازمرك کریم خان وی ازشیرازبنای کشورستـانی را گذاشت مرتضی قلی خان ومصطفی‌قلی‌خان در استراباد بودند وچون خبرمرك کریم‌خان رسید ایشان هم مانند آقا محمد خان سر بطغیان بر افراشتند . مؤلف ناسخ التواریخ می نویسد :

مرتضی قلی خان با سپاهی ازاستراباد ببارفروش رفت وآن شهررا گرفت . سپس آگهی یافت که برادرش آقا محمد خان ازشیرازبطهران رسیده ، گفت من مـازندران را با شمشیرخودگرفته‌ام و آنجا را بکسی نمیدهم وگروهی را بسوادکوه فرستادکه مانع از پیشرفت آقا محمد خان شوند . درهمین زمان برادردیـگررضـا قلی خان‌که با آقـا محمد خان در دولاب طهران بودپشت باوکردوبمازندران رفت وبا مرتضی قلی خان همدست شد .

مرتضی قلی خان وی را با برادردیگرمصطفی قلی‌خان که اوهم درمازندران بودبا لشکری بسوادکوه فرستاد تا با لشکریان دیگر که‌آنجا بودند باآقامحمد خان‌بجنگند. چون این خبرباآقا محمد خان رسید برادردیگرجعفرقلی خـان را نزد مرتضی قلی خـان فرستاد تا او را پند دهد . وی رفت و ناکام برگشت و نـاچار در میان برادران جنگ

درگرفت .

آقا محمد خان جعفرقلی خان وخان ابدال خان کرد و لطفعلی خان داد وی را بـا سربازان عراقی وتفنگ چیان سواد کوه بجنگ ایشان فرستاد . در برخورد اول رضا قلی خان شکست خورد و ببارفروش گریخت وگروهی ازلشکریانش کشته شدند ومالشان بتاراج رفت .

مصطفی قلی خان چون کار را بدین سان دید نزدآقا محمد خان رفت ومـرتضی قلی‌خان هم با همدستان خود باستراباد گریخت وآقا محمد خان ساری راگرفت . چندی پس‌ازآن واقعه آقامحمدخان جعفر قلی خان را بجنگ‌علی‌مراد خان زندباصفهان‌فرستاد.

درهمین‌زمان رضا قلی خان هم که ازسوادکوه گریخته بود باسترا باد نزد مرتضی قلی خان رفت ولشکری برداشت و بورامین تاخت .آقا محمدخان جعفرقلی خان را بجنك اوفرستاد وخود هم درپـی او روان شد . رضـا قلی خان بازنتوانست مقـاومت کند و باسترا باد پیش برادر رفت . بار دیگر باطراف طهران حمله برد و چون شکست خورد بلاریجان گریخت ودرآنجا بنای فتنه‌گری راگذاشت .

مرتضی قلی خان باردیگر ازاستراباد بفیروزکوه حمله برد ورضاقلی خان هم از لاریجان باوپیوست ونیز مهدی قلی خان که آقا محمد خان اورا بـرای دلجویی مـردم لاریجان فرستاده بود با ایشان همدست شد . چون این‌خبر بآقا محمد خان رسید جعفرقلی خان را ازقزوین ماموربمازندران کردوخود دربی‌او روانه‌شد . جعفرقلی‌خان‌درمازندران بامرتضی قلی خان جنگ سختی کرد وجعفر قلی خان‌شکست خـورد واز راه درختستان مازندران گریخت و بار دیگر سپاهی‌آماده کرد ودر « خواجك» درسرزمین کجور بـا رضاقلی خان روبروشد، او را شکست داد و دنبال کرد و گرفتار کردونزد آقامحمدخان برد . وی هم اورا بخشید ونزد خود نگاهداشت. سپس‌جعفر قلی خان را برای سرکوبی مردم‌لاریجان فرستاد ووی پس از پیروزی از بار فروش بسوی‌استراباد تاخت وتا چهار دانگه رسید وامیدوار بود که مرتضی قلی خان پشیمان شود و چون وی تسلیم نشد واو هم ازجنگ بابرادر خودداری می کرد ازآنجا باشرف رفت .

درین میان بآقامحمد خان گفتندکه اگر رضاقلی خان راآزادکند تانزد مـرتضی قلی خان برود شاید مرتضی قلی خان‌هم تسلیم‌شود . وی‌این کار راکرد واورا باسترا باد فرستاد . مرتضی قلی خان هم اظهار پشیمانی کرد ومصطفی قلی خان برادرخودرا باچند تن نزدآقا محمد خان فرستاد .آنگاه آقا محمد خان‌بساری رفت وجعفر قلی خان ورضا قلی خان را باهفتصدتن سپاهی برای‌گرفتن گیلان فرستاد وخود دربار فروش مانـد و رضاقلی خان‌قاجار قوانلو راحکمرانی‌آمل‌داد ورضاقلی‌خان‌برادر خودرا برای‌سرکوبی

مردم لاریجان بآنجا روانه کرد .

رضا قلی‌خان بازدر آنجا بر آقامحمدخان قیام کردودر ۱۱۹۵ بالشکریانی ببارفروش تاخت و بی خبر وارد شهرشد و گردسرای برادرش را گرفت و برخی از مردم شهر هم بااو همدست شدند. آقامحمدخان برادرزادگان خود فتحعلی‌خان یعنی فتحعلی‌شاه و برادرش حسینقلی خان راکه با او بودند با مادرشان مهد علیا برداشت و در بادگیری در پشت آن سرای پنهان شدوبا ایشان جنگ کرد . لشکریان رضا قلی خان ساختمان زیر راکه آقا محمد خان در بالای آن بود آتش زدند اما آسیبی باو نرسید و آقامحمدخان منتظر بود خان ابدال خان کرداز ساری بیاری او برسد .

اتفاقاخان ابدال خان هم که رسید بامخالفان آقا محمد خان همدست شد وچون وی چاره‌ای نداشت از آن بادگیر بیرون آمد و با رضاقلی‌خان رو بروشد . وی هم بدروغ گفت که ازین واقعه خبر ندارد وتقصیر را بگردن مردم انداخت . با این همه آقا محمد خان و برادرزادگانش رابند نهادو بناحیهٔ بند پی برد ودر آنجاز ندانی کردوخودمدعی سلطنت شد .

رضا قلی خان قاجارقوانلو که در آمل بود بسرعت این خبر را بجعفر قلی خان و مصطفی قلی‌خان رسانید وایشان از گیلان بمازندران رهسپارشدند. ازسوی دیگر مرتضی قلی خان وعلیقلی خان ومهدیقلی‌خان سرکردگان قاجار که در استراباد بودند باهفتصد تن ازآن شهر بیرون آمدند وروی بمازندران نهادند . رضا قلی خـان چـون ازین واقعه خبرشد خان ابدال خان را با چهارصد تن بجنگ ایشان فرستاد وچون دولشکردر راه ساری بهم رسیدند در زد وخورد اول پیرسلطان کرد که ازسران لشکرخان ابدال‌خان بود کشته شد ولشکریان اوشکست خوردند . خان ابدال‌خان گریخت وبساری رفت ودر آنجا با محمد قلی‌خان لاریجانی همدست شد وبار دیگر جنك کرد و چون شکست خورد بساری گریخت و با محمد قلی خان دردکان رنگرزی پنهان‌شد ودشمنانش او را یافتند ودستگیرش کردند .

ازسوی دیگرمرتضی قلی‌خان واردساری‌شد ورضا قلی خان‌چون آگاه‌شد ازبارفروش رهسپارگشت ودرنیمهٔ راه خبرشکست خان ابدال‌خان باورسید ولشکریانش ترسیدندواو رارها کردند وپراکنده شدند . رضا قلی‌خان‌ناچار ببندپی گریخت که نزدآقا محمد خان برودوازوعذربخواهد ، وی هم اورا نپذیرفت وناچار بعراق نزد علی‌مراد خان‌زند رفت و چندی بعد ازوهم روی برگرداند وباصفهان وازآنجا بشیرازگریخت ونزد صادق خان زند برادرکریم خان رفت و آنجا هم نتوانست بماند و بخراسان فرارکرد و در همان جا مرد .

درسال ۱۱۹٤ خان ابدال خان‌کرد که هم چنان درساری بود خواست از خانه‌ای

که در آنجا بود نقبی بزند و بیرون شهر بگریزد. زنی که درسرای او بود بمرتضی قلی خان خبرداد. وی هم دستور داد سرش را بریدند و نزد آقا محمدخان بردند ومصطفی قلی خان برادرخود را هم نزد وی فرستاد. با این همه هرچه آقا محمد خان کوشید با برادرانش بکنار بیاید نتوانست وعاقبت باردیگر کار بجنگ کشید.

مرتضی قلی خان درعلی آباد مازندران سنگر بست وآقا محمدخان رضا قلی خان قوانلو را با لشکری بجنگ اوفرستاد ودرحملهٔ اول مرتضی قلی خان شکست خورد. ازسوی دیگرآقامحمد خان هم بجنگ برادر بساری رفت ودرقلعهٔ ساری اورا محاصره کرد و پس از چند روز زد وخورد کار برمرتضی قلی خان تنگ شد وازقلعه بیرون آمد وتسلیم برادرشد. آقا محمد خان اورا بخشید و حکمرانی استراباد وچهاردانگه ودودانگهٔ هزارجریب را باوداد و او با همراهان خود باستراباد رفت.

چندی بعددرچهارم رمضان ۱۱۹۵ آقا محمد خان مرتضی قلی خان رابا سپاهی مامور گرفتن گیلان کرد. هدایت‌الله خان والی گیلان در راه ایشان خندقی کند و بنای جنگ را گذاشت. پس از چهل روز زد وخورد چون هدایت الله خان امید پیشرفت نداشت میرزا صادق منجم باشی لنگرودی وآقا محمدصالح لاهیجی راکه مردی دانشمند بود با پیشکش نزدآقا محمد خان فرستاد وآقامحمد خان مرتضی قلی خان را ازگیلان احضار کرد.

سپس در ۱۱۹۷ ازساری آهنگ جنگ گیلان کرد. حاجی جمال گیلانی پدرهدایت‌الله خان پیش از آن خواهرخود را بمحمد حسن قاجارپدرآقا محمد خان داده بود واین دوخانواده با یك دیگر پیوستگی داشتند. اما چون هدایت‌الله خان بجای پدرنشست باقاجارها در افتاد. آقا محمد خان نخست دو برادرخود جعفرقلی خان ومصطفی قلی خان را از بیراهه بلاهیجان فرستاد ودرجنگی که درمیانشان درگرفت هدایت‌الله خان تاب برابری نیاورد، بکشتی نشست وبشروان گریخت وآقا محمد خان وارد رشت شد.

پس از آن چون رضا خان زند ازسوی علی مراد خان زند تا ساوجبلاغ طهران بتاخت وتاز آمده بودآقا محمد خان جعفر قلی را بجنگ اوفرستاد واو هم رضا خان را شکست داد.

درهمین زمان چنانکه مؤلف ناسخ التواریخ نوشته است «یکی ازبزرگان دولت روس که کرفس خان نام داشت» باچند کشتی بکرانهٔ اشرف آمد وبیهانهٔ تجارت می خواست قلعه‌ای درآنجا بسازد وپنهانی مردم را بدولت روسیه دعوت میکرد. فتحعلی شاه که درولیعهدی هنوزدرمازندران بود ازین رازخبرشد واورا گرفت وزنجیر کرده نزد آقا محمد خان فرستاد. وی هم پس از سرزنش او را عفو کرد و اجازه داد بسرزمین خود بازگردد. اوهم خواستارشد که کسی از مردم استراباد را برای بستن عقد دوستی بدربار روسیه بفرستند وآقا محمد خان سفیری با اوبدان کشور روانه کرد.

در ۱۱۹۸ که آقا محمد خان درمازندران با رستم خـان زند فرستادهٔ علی مـراد خان زند جنگ می کرد مرتضی قلی‌خان نیز با اوهمراه بود . چون علی‌مرادخان درمورچه خورت اصفهان درگذشت ومرتضی قلی‌خان ظاهراً با او پیمانی داشته‌است ازترس اینکه گرفتارشود ازپیش آقا محمد خان بمیان ترکمانان استراباد گریخت و بگفته مؤلف ناسخ التواریخ «ازآنجا بنزدپادشاه خورشید کلاه روس‌شده‌اوراترغیب بتسخیرایران همی کرد تا درسنهٔ ۱۲۱۲ درگذشت، جسد اورا بعتبات عالیات آورده مدفون ساختند».

پیداست که مراد از «خورشید کلاه روس» بتعبیرمورخان آن زمان یکاترین دوم امپراطریس معروف روسیه است وچنان مینماید که مرتضی قلی خان ازراه دریای خزر بروسیه گریخته و بدربارتزارها پناه برده است و بدین گونه از ۱۱۹۸ تا ۱۲۱۲ چهارده سال در روسیه مانده است .

هدایت در روضة الصفای ناصری مینویسد که پس ازمرك کریم خان آقا محمدخان ازشیراز بیرون آمد. چون بطهران رسید دوروزدرناحیهٔ خوارتوقف کرد وچندی نیز بـا برادرش جعفر قلی خان دردولاب طهران ماندوچون دوطایفهٔ قاجارها یعنی قوینلو ودوالو که تا این زمان با هم مخالف بودند اتحاد کردند مرتضی قلی خان و رضا قلی خان برادران دیگررنجیدند و بروبرخاستند . بمازندران رفتند وگروهی راگردآوردندوسر راه را برآقا محمد خان گرفتند واورا ازرفتن بمازندران مانع شدند ، زیراکه مرتضی قلی خان ومصطفی قلی‌خان خواهر زادگان حسن‌خان دوالو بیکلربیکی استراباد بودند و باسران قوینلورقابت داشتند .

پس از کشته شدن حسینقلی خان جهانسوز که بجزرضا قلی خان ازبرادران دیگر مهتربود مرتضی قلی خان باستراباد رفت و باشارهٔ وی میرزا علی خان دوالو حکمران آن شهررا کشتند و وی بر استراباد ومازندران استیلا یافت ومردم لاریجان هم با وی هم داستان شدند .

چون آقا محمد خان بطهران رسید مرتضی قلی خان نزد اورفت اما دید که اگـر مازندران را باو بسپارد چیزی برای اونخواهد ماند . وانگهی در خانهٔ پـدرشان محمد حسن‌خان مادرمرتضی قلی خان بیش ازمادرآقامحمد خان احترام داشت و وی خود را ازو بالاترمیدانست و بهمین جهت اختلافی درمیان برادران بود . نیز بهمین جهة مرتضی قلی خان راضی نشدکه آقا محمد خان بمازندران برود ودوطایفه از مردم لاریجان راکه بسفید و سیاه معروف بودند با خود همدست کردوآن گروه درمیان کلاکه راه تنگی داشت درختان را بریدند وبرسرراه افکندند وسنك وخاك وشاخ درخت را برسرراه کشیدند و سنگر بستند . رضاقلی خان برادردیگرنیز بمرتضی قلی خان پیوست .آقا محمد خـان هم جعفر

قلی خان برادردیگر را برای دلجویی نزد مرتضی قلی خان فرستاد. جعفرقلی خان ببار فروش نزد اورفت وازین کار سودی نبرد وچون بر گشت درزیرآب سواد کوه باقا محمد خان رسید وآقامحمدخان مصمم شد بامرتضی قلی خان درافتد.

درپانزدهم ربیع الاول آن سال (۱۱۹۳) وارد جنك شد. لطفعلی بیك سواد کوهی که ازدستیاران آقا محمد خان بود ازفراز کوه هجوم آوردو باسواران مدانلووجهان بیکلو حمله کردورضا قلی خان ببارفروش گریخت وازآنجا بعلی آباد رفت ودرین میان برادر دیگرمصطفی قلی خان بعذرخواهی نزدآقا محمد خان رفت. مرتضی قلی خان هم که از آن شکست هراسان شده بود ازبار فروش باستراباد رفت وآقا محمد خان بساری رسید وفتحعلی خان (فتحعلی شاه) که در آن زمان ملقب بباباخان بودو با مادرش در استراباد نزد مرتضی قلی خان میزیست پیش آقا محمد خان رفت و جزو همراهان عمش شد و در آن زمان برادرش حسینقلی خان که پس ازمرك پدربجهان آمده بود بیش ازسی ماه نداشت و مادرشان را مرتضی قلی خان باستراباد فرستاد و آقا محمد خان حکمرانی استراباد را بمصطفی قلی خان داد.

سپس می نویسد رضاقلی خان باآقا محمد خان اختلاف داشت و برادرخود مرتضی قلی خان را با خود همدست کرده بود. آقا محمد خان ازطهران آهنك مازندران کرد و رضاقلی خان ومهدیقلی خان را ازدماوند برداشت با محمد قلی خان لاریجانی بلاریجان رفت. مرتضی قلی خان هم با قاجارهاو ترکمانهایی که باوی پیوستگی داشتند رهسپارشدوهزارجریب راگرفت. آقا محمد خان جعفر قلی خان راکه بجنك ذوالفقار خان خمسه‌ای بقزوین فرستاده بود احضارکرد. مرتضی قلی خان که بچهاردانگهٔ هزارجریب رسید مردم بـا اویاری نکردند وازآنجا بدودانگهٔ هزارجریب رفت ومردم آن سرزمین نزد خان ابدال خان حاکم ساری ازجانب آقامحمد خان فرستادند وازو کمك خواستند. وی هم باگروهی رهسپاردودانگه شد ومرتضی قلی خان پیش ازآنکه او برسد یکی ازسادات هزارجریب رابگروگان گرفت وبفیروز کوه رفت ودرآنجارضا قلی خان را ازلاریجان بخودخواند. جعفرقلی خان که ازقزوین رسیده بود مرتضی قلی خان راه مازندران را بروگرفت وبا هم جنگ کردند ودرجنگ اول درفیروزکوه جعفرقلی خان شکست خوزد وروی بمازندران نهاد ودرگردنهٔ فیروزکوه راه جنگل را پیش گرفت وبمازندران رسید. رضا قلی خان ومرتضی قلی خان چون باهم سازگارنبودند ازیك دیگررنجیدند ورضا قلی خان بجایگاه خود بازگشت. مهدی قلی خان هم که در لاریجان با رضا قلی خان بود ازو برگشت و بمرتضی قلی خان پیوست و باستراباد رفت. مهدی خان سواد کوهی پسر محمد خان حکمران مازندران که بدست مرتضی قلی خان گرفتارشده بود بحیله از پیش او گریخت

وبسواد کوه وازآنجا نزدآقا محمد خان رفت و مهدی قلی خان نیزازاستراباد فرار کرد وباوپناه برد .

پس ازآن درحوادث ماه رمضان سال ۱۱۹٤ می نویسد چون آقا محمدخان بچهارده ازسرزمین چهاردانگهٔ هزار جریب رسید درآنزمان هزارجریب همچنان دردست مرتضی قلی خان بود ولی او کسی را نزدآقا محمد خان نفرستاد ووی را باستراباد دعوت نکرد وبهمین جهت آقا محمد خان رنجید و بساستراباد نرفت و از راه ساوربکراودین اشرف رفت ورضا قلی خان وخان ابدال خان را از راه خیابان احضار کرد وبنزد مرتضی قلی خان فرستاد ومرتضی قلی خان هم برادرش مصطفی قلی خان را نزدآقا محمد خان بعذر خواهی روانه کرد وآقا محمد خان در۱۸ ذی القعدهٔ آن سال بساری رفت .

سپس می گوید پس ازآنکه آقامحمد خان درمازندران گرفتارشد در۵ محرم ۱۱۹۵ مرتضی قلی خان وعلیقلی خان ومهدی قلی خان وخوانین دوالو وسواران ترکمان وپیادهٔ استراباد بیك فرسنگی ساری بدراز محله رسیدند که ازمحال فرح آباد بود ومصطفی قلی خان هم که مامور جنك گیلان شده بود بآنجارسیدومرتضی قلی خان روزعاشورا وارد ساری شدوبآقا محمد خان تسلیم شد وچون آقا محمدخان روی خوش باو نشان نداد نزد علیمراد خان زند رفت وچون اوهم روی خوش نشان نداد بخراسان رفت ودرآنجا درگذشت . پیداست که هدایت درین جا اشتباه فاحشی کرده وبجای آنکه رضا قلی خان بنویسد مرتضی قلی خان نوشته است.

پس ازآن دربارهٔ رفتن مرتضی قلی خان بگیلان می گوید مرتضی قلی خان باسپاهی ازترکمانان وقاجارها ومردم گیلان بدان سرزمین رفت وچون برودسر رسید معلوم شدکه هدایت الله خان سنگر بسته است وچهل وپنج روزجنك کرد تا اینکه هدایت الله خان زنهار خواست ومیرزا صادق خان منجم باشی وآقا محمد صالح لاهیجی را نزدآقا محمد خان فرستاد و وی هم اورا بخشود وحکمرانی گیلان را بهدایت الله خان داد و مرتضی قلی خان را احضار کرد . وی دردوم صفرسال ۱۱۹۷ درساری نزدآقا محمدخان رفت .

دربارهٔ آمدن کرافس روسی هدایت می نویسد : کرافس نام روسی با جمعی از روسیه دراواخردولت کریم خان زند بتجارت ازدریای خزر ببندرانزلی فرودآمده بود وچندی دررشت بود وازآنجا بآمل وساری وبارفروش رفت ودرسواحل وبنادر نزدیك دریای خزر نظاره می کرد وباشرف وفرح آباد رفت ونقشه های آنجارا می کشید وازمناظر آنجا نقاشی می کرد . درسالی که آقا محمد خان بگیلان رفت این کرافس نام روسی با چندکشتی پر ازملاح ولوازم دیگر درنزدیکی کراودین اشرف لنگرانداخت وازفتحعلی خان (فتحعلی شاه) که ازجانب عمش درمازندران بود زمینی خواست که درآنجاساختمانی

بکند وهمراهانش ازکشتی پیاده شدند وخرید وفروش می کردند تا «ازآلات و ادوات آهنین‌حصاری متین برپا کردند». چون خبر باین شاهزادهٔ جوان رسید تفصیل‌را بآقامحمد خان‌نوشت و بدستوروی بعنوان گردش‌وشکار بفرح آباد رفت وازآنجا باشرف و کراودبن روانه شد. کرافس خان روسی هدایای گوناگونی ازکالای فرنك نزد او بـرد وپس از سه‌چهار روز ببهانهٔ شکار بتماشای کشتی‌های اورفت. کرافس اورا بخانهٔ‌خود دعوت کرد، وی نپذیرفت، اما برخی از بزرگان قاجار بآن مهمانی رفتند و وی بحاج محمد آقای عمرانلو دستورداد که آنها را بگیرد واو کرافس خان وچند تن از نزدیکان اورا دعـوت کرد وچون شراب خوردند وسرشان گرم شد بدستوروی مردم‌استرابادبرسرشان ریختندو آنها راگرفتار کردند ونزد شاهزاده بردندو پس ازچندی آنها را بانامه‌ای نزد «خورشید کلاه» فرستاد واین واقعه را درسال۱۱۹۷ضبط کرده‌است.

پس ازان درذکر واقعهٔ مرك علی مراد خان زند دراواخـرربیع‌الاول ۱۱۹۸ در مورچه خورت می گوید مرتضی قلی خان ورضاقلی خان برادران‌آقا محمد خان که‌ازوی روی برگردانده وبخاندان زند پیوسته بودند پس ازمرك اونومید شدند ومرتضی قلی خان بقزوین وگیلان و طالش رفت و ازآنجا بباد کوبه وقبه وروس روی کرد ودرآنجا هم عقده ازکارش نگشاد ودرآن دیارمرد.

پیداست که مرتضی قلی خان پس ازرفتن بروسیه‌آرام ننشسته است وظاهراً بیاری دولت تزاری بایران تاخته است. مؤلف ناسخ التواریخ پس ازذکـرحوادث تابستـان سال ۱۲۰۱ می‌نویسد درین هنگام مرتضی قلی خان ازباکویه با لشکری بگیلان تاخت وسلیمان خان حکمران تاب درنگ نیاورد وبقزوین گریخت وصورت حال را باز نمود. آقا محمد خان هم محمد حسین‌آقای ناظر وامیرمحمد حسین خان ارجمندی فیروزکوهی را بدفع اوفرستاد وسپس جعفرقلی خانرا با پنج هزارکس درپی ایشان روانه کرد. پیش ازآنکه جعفرقلی خان برسد مرتضی قلی خان جنك سختی کرد و در حملهٔ نخستین محمد حسین‌آقا شکست خورد وازمیدان جنك گریخت. امیرمحمد حسین خان ارجمندی مقاومت سخت‌کرد وازگلولهٔ تفنك زخم سختی برداشت وهم چنان جنك می کرد ونه تن‌راکشت وخود نیزجان سپرد. چون مرتضی قلی خان دانست کـه ازعهدهٔ جنك با جعفرقلی خـان برنمیآید درگیلان تاخت وتازی کرد ودوباره بباکویه برگشت.

هدایت در روضة الصفای ناصری این واقعه رادرسال۱۲۰۲آورده‌است ومیگوید: رضا قلی خان ومرتضی قلی‌خان باآقا محمد خان‌درافتادند وچون نتیجه نگرفتند بخاندان زند متوسل شدند وازآنجا نیزسودی نبردند. رضا قلی خان بخراسان و مرتضی قلی‌خان بباد کوبه وشروان رفتند ورضاقلی‌خان‌درخراسان درگذشت ومرتضی‌قلی‌خان درهمان جا

که بود فتنه برمی‌انگیخت وچون حکمرانان شروان و بادکوبه وطالش با هدایت الله خان حکمران گیلان راهی داشتند گاه‌گاهی ازو پشتیبانی میکردند . چون هدایت الله خان درگذشت وحکمرانی گیلان بامیرسلیمان خان قوینلو پسر محمدخان قاجار رسید که خال آقا محمد خان بود مرتضی‌قلی خان که درطالش وشروان دربی موقع می گشت درآن سال بـا مصطفی خان طالش وفتحعلی خان حکمران قبه وشیخعلی خان حکمران بادکوبه همدست شد وبگیلان آمد و آنجا را تاراج کرد . درین هنگام آقا محمد خان با فتحعلی شاه درفیروزکوه بود . امیرسلیمان خان قاجار قوینلو پس ازآنکه سلیمان‌خان‌این‌خبررا باوداد بمهدی خان‌حکمران‌تنکابن نوشت وباودستورداد باسلیمان خان یاری کند وراه را برمرتضی قلی‌خان‌بگیرند . مردم خلخال وخمسه‌وطارم نیز باآنها یاری کردند و مرتضی قلی خان شکست خورد و بازگشت . در همان‌سال بار دیگر باگروهی سواره و پیاده بیـاری مصطفی خـان‌طالش با هفت هزارتن در اوایل ماه ذی‌الحجه آهنك گیلان کرد و لشکریان خود را درگسکر فرود آورد . امیر سلیمان خان چون ازمردم گیلان اطمینان نداشت ازرشت بقزوین آمد ودرآنجا ماند .

مرتضی قلی خان گیلان راگرفت وآقامحمد خان هم‌سلیمان‌خان را نزدخودخواندو شرح واقعه را ازوپرسید ولشکریان خود را احضارکرد وکوچ وعیال مرتضی قلی‌خان را ازمازندران بطهران خواست وآنها را درآنجا نگاه داشت .

محمد حسین خان‌قاجارقوینلورا که ناظراوبود با دوهزارسوارمامورکرد که بروند ومنتظرلشکریان دیگرباشند . وی نیز بی‌درنگ رهسپارشد ودرجنك شکست خورد.

سلیمان‌خان قاجاروامیرحسین‌خان‌ارجمندی فیروزکوهی‌ومیرزامحمدخان‌لاریجانی با ده هزارسواروپیاده بگیلان رفتند ودردوازدهم محرم سال بعد درچهارفرسنگی گیلان باهم روبروشدند . نخست مصطفی‌خان طالش‌حمله برد وشکست خورد. روزسوم سلیمان خان قاجار باطراف رشت رسید و مرتضی قلی‌خان با نه هزار سپاهی با اورو بروشد و درآن جنك برادر مصطفی خان طالش با امیرمحمد حسین‌خان فیروزکوهی جنك کردو کشته‌شد . لشکریـان وی دیگر تاب نیـاوردند و لشکریـان مازندرانی هم شکست خوردند . میرزا محمدخان‌لاریجانی ونجفقلی‌خان‌نوری که‌فرمانده آنها بودند عقب‌نشستند ولشکریان شروان‌بسیاری ازآنها راکشتند وسلیمان خان‌بمنجیل‌آمد ومرتضی قلی خان پیش برد .

آقامحمد خان برادرخودجعفرقلی‌خانرا باسپاه استراباد ومازندران وبسطام‌بجنك مرتضی قلی خان بـرادردیگربگیلان فرستاد ونیز برادر زاده خود فتحعلی خان نـایب السلطنه یعنی فتحعلی شاه را مامورگیلان وکرانهای دریای خزرکرد .

جعفرقلی‌خان چون برستم‌آباد رسید مرتضی قلی خان تاب نیاورد و بانزلی گریخت و درآنجا ماند . دو برادر در کناردریای خزر بیك دیگررسیدند ومرتضی قلی خان بکشتی نشست وبسارو پشته وسالیان رفت وجعفرقلی خان وارد رشت شد و گیلانرا گرفت وسپس بازگشت ودوباره امیرسلیمان خان بحکمرانی گیلان مأمورشد .

پس از آن درحوادث سال ۱۲۰٤ می نویسد: مرتضی قلی‌خان و برادرمادریش که پیداست مقصود مصطفی قلی‌خانست هم چنان در بادکوبه وطالش وشروان نیرویی بهم زدند وبار دیگرآهنك گیلان کردند . میرزا بابا نایب الحکومهٔ گیلان بآقا محمد خان خبرداد. وی حاجی رضا خان دوالو قاجار راکه خالوی او بود با عباس خان قاجارومحمد خان دوالو وعبدالله خان اصانلو ازسرکردگان خمسه ومیرزا محمد خان لاریجانی را بجنك مرتضی قلی خان فرستاد وبایشان دستورداد بکوشند شاید بتوانند باندرزوپند اورا ازین کار بازدارند . اما سرانجام جنك درگرفت وپلنك نام طالش شبی بلشکرگاه فرستادگان آقامحمد خان شبیخون زد و همهٔ سر کردگان را گرفت و گروهی ازیشانرا کشت . پس ازچندی مرتضی قلی خان برخی ازآنها راآزاد کرد ومحمد خان ومحمدزمانخانرا ازمیان ایشان نگاه داشت وآزارمیداد . میرزا بابا نایب الحکومهٔ رشت بآقا محمد خان خبرفرستاد و وی مصطفی خان دوالوقاجار رابآنجا فرستاد. باردیگرمرتضی‌قلی خان از شنیدن این‌خبرسراسیمه‌شد وبامصطفی خان طالش بازورقی ببادکوبه رفت وپس ازچندی ازآنجا بروسیه رهسپارشد .

پیداست که هدایت باز درین‌جا اشتباهی کرده و چنان می نماید که مصطفی‌قلی‌خان برادرتنی مرتضی‌قلی‌خان بااوازایران نرفته است زیرا پس‌ازین خواهدآمد که‌آقا محمد خان اوراکورکرده است ، مگرآنکه با برادررفته باشد ودرین‌سفربا او بایران بر گشته ودستگیرشده باشد واوراکورکرده باشند واین‌هم بنظر بعید می‌آید .

سپس‌هدایت در شرح جنك دوم آقا محمد خان در گرجستان باز اشاره‌ای در بارهٔ مرتضی قلی خان دارد ومی گوید : «در سال یکهزارودویست و ده هجری چون پادشاه ایران یعنی حضرت شهریارگیتی ستان‌کامگارآقا محمد شاه قاجار بتفلیس رفته وقتل عام کرده وهمانا بعضی ازتجار روسیه را بقتل‌آورد سپاهی بدست اندازی ایران ومداخلت دربیشهٔ شیران فرستاد چه‌که مرتضی‌قلی‌خان قاجار برادروالا گهرشهریارایران که بروس رفته‌بودجوانی‌متناسب الاعضاوصبیح‌الوجه‌بود ،طالب‌پادشاهی ایران ومحرك اومیشد (!) ودرآن حضرت‌کمال تعززوتقرب داشت » .

محمد حسن صنیع‌الدوله (اعتماد السلطنه) درمنتظم ناصری (۱) درحوادث سال

---

(۱) ج ۳ ص ۳۳-۳۵

۱۱۹٤ می نویسد : «ازحوادث غیرمترقبه آنکه مرتضی قلی خان برادر حضرت شهریاری پس ازاستماع فوت وکیل با سپاهی ازاستراباد ببارفروش آمد واگرچه از استخلاص برادر بزرگوار اظهار شعف مینمود ولی میگفت مازندران را من بشمشیر خود مصفی نموده‌ام واین مملکت خاص منست واگردیگری طمع درآن نماید کار بپیکارخواهد کشید وجمعی را با مصطفی قلی خان برادرخود بسوادکوه فرستادکه مانع عبورحضرت آقا محمد شاه شوند . مقارن این حال رضاقلی خان برادردیگرآن‌حضرت از دولاب طهران بمازندران رفته ، بمرتضی قلی خان پیوست . حضرت‌آقا محمد شاه پس از بذل نصایح که سودمند نیامد جعفر قلی خانرا مامور دفع آنها کرده ، پس از مبادرت بجنگ ابتدا رضا قلی خان مغلوب و مقهورگردیده ، ببار فروش راند و مرتضی قلی خان عزیمت استراباد نمود و مصطفی قلی خان بموکب معلی ملحق شد · حضرت‌آقا محمد شاه بعلی‌آباد ساری وبار فروش تشریف‌فرماگردیده، خاقان صاحبقران‌فتحعلی شاه که‌درآنوقت با عم خودمرتضی قلی خان درمازندران بودند بحضور مبارك آمده، مصطفی‌قلی‌خان‌باستمالت‌مرتضی‌قلی‌خان مامور استراباد شد ووالدهٔ خاقان معظم راکه درآنوقت سی‌ماه ازولادت فرزند گرامیش حسینقلی خان ثانی ابن جهانسوزشاه گذشته بود همراه بود ... مجدداً رضاقلی خان و مرتضی قلی خان بنای مخالفت راگذاشته ، خواستند با خوانین دولوی ورامین همدست شوند . حضرت شهریاری جعفرقلی خانرا از پیش روانه نموده، بنه وآغروق را بمهدی قلی خان سپرده ، بعد ازآن نهضت فرماگردیده ، بسعدآباد ورامین بخانهٔ محمد خان ولد رفیع خانکه باآن حضرت نسبتی داشت نزول اجلال فرمودند ومیرزا محمد خان و مصطفی خان ورحیم خان ومحمد خان وسایر بزرگان دولو مجدداً بر خدمت و سلطنت حضرت پادشاهی اتفاق کرده وعذر رضا قلی خانرا خواسته ، او را روانه نمودند ، ناچار سایر خوانین و بزرگان دولو از در معذرت و انقیاد در آمدند . . موکب منصور بعزم مازندران ازری انتهاض فرمود و در بین راه دستهٔ قشون جعفرقلی‌خان باسپاهیان‌مرتضی قلی خان قتال نمودند وجعفرقلی‌خان بعباس‌آباد ومرتضی قلی خان دریکی ازقرای‌فیروز کوه بماند. اسرای طرفین‌را مرخص کردند. بعد ازآن جعفرقلی خان درعلی‌آباد بموکب معلی پیوست ومهدیقلی خان ناچار با مرتضی قلی خان روانهٔ استراباد شدند ولی‌درضمن فرصتی بدست‌آورده، فرارنموده وبملازمان حضرت‌سلطنت پیوست.. هم دربن‌سال‌دربیست وهشتم رمضان موکب‌آقا محمد شاه ازساری عزیمت استراباد نمود وابتدا بالکای‌چارده هزارجریب نزول‌اجلال فرمودہ، اما ازآنجاکه این اوقات هزارجریب ازاعمال استراباد و تعلق بمرتضی قلی خانداشت و از جانب مشارالیه پذیرایی نشد آنحضرت ازوزنجیده، رضا قلی خان وخان ابدالخانرا که مامورتوقف مازندران فرموده بوداحضار کرده ،

بیکارمرتضی قلیخان پردازند . ولی بازکار باصلاح گذشت و رضاقلی‌خان باسترابادرفته ، ازرنجش‌خاطرمبارك پادشاهی‌شرحی برای‌مرتضی‌قلی‌خان تقریرنموده ، مرتضی قلی خان برادرةاعیانی خود مصطفی قلی‌خان‌را بمعذرت فرستاد وموکب‌منصوراز رفتن باستراباد عطف عنان کرده ، ازاشرف حرکت نموده ، روز هیجدهم ذیقعدة الحرام ببارفروش تشریف فرما شدند ودرعمارت شاه عباسی مشهور ببحرارم‌نزول اجلال فرمودند » .

سپس درحوادث سال ۱۱۹۵ (۱) درشرح اختلاف هدایت الله خان حکمران گیلان باآقا محمد خان می گوید جعفرقلی خانکه با مصطفی قلی خان مأمور گرفتن گیلان شده بود چون‌آقا محمد خان دستگیرشد واورا ببندپی‌فرستادند «جعفرقلی خانکه درلاهیجان بود ازین مقدمه با خبر گردیده ، برجناح استعجال مراجعت نموده ، مصطفی قلیخانرا باستراباد فرستاد و بمرتضی قلی خان واقه را خبرداد و خود بکجور رفت . مرتضی قلی خان بمازندران آمده باخان ابدال خان سردار رشید رضا قلی خان مصاف کرد وبرو غالب آمد و محمد قلی خانین را بگرفت . رضا قلی خان چشم از شهریاری ساری و بارفروش پوشیده ، ازبیم تیغ مرتضی قلیخان ببندپی در ظل عاطفت حضرت شهریاری گریخت . . بزرگان بند پی حضرت سلطنت را با جمعی روانهٔ بار فروش نمودند و رضا خان قاجاربنواب جعفرقلی خانکه درکجور بودند مژده فرستاد وخود با برادران و تمامی خوانین مدانلو بآستان معظم پیوست و مرتضی قلی خان محض استرضای خاطر مبارك خان ابدال خان طاغی را بکشت ومصطفی‌قلی خانرا بمعذرت و تشکر خلاصی و سلامت مزاج همایون بدربارشهریاری روانه نمود وآنحضرت برای استیناس مرتضی‌قلی خان تشریف فرمای ساری‌گردیدندو با اوملاقات فرمودند ولی رفع‌خیال مرتضی قلیخان نشد . علیقلی خان ومهدیقلی‌خان ملتزم‌رکاب ظفرنصاب‌شهریاربا اقتدارگردیده‌ومرتضی قلی خان تخلف جسته و بعدها براه مخالفت رفته ، لکن‌کاری ازپیش نبرد .. نیزازوقایع این سال‌آنکه پس ازجنك وجدل با مرتضی قلی خان وطول محاصرهٔ شهر ساری این بلده را عساکرمنصورهٔ شهریاری فتح کردند ومرتضی قلی خان بمصالحه وحکومت استراباد وهزارجریب وگرگان راضی شده ، بدان ساحت شتافت » .

پس ازآن دربارهٔ حوادث سال ۱۱۹۶ (۲) دربارهٔ آقا محمد خان می گوید : «در بیستم شعبان بمازندران عطف عنان فرمودند . مرتضی قلی خان نیز بخدمت آمده ، بحکومت استراباد منصوب شد وبگیلان مامور گردید و هدایت‌الله خان چون خود را مقهورديد بدادن ماليات تمكين كرده ، لهذا ايالت گيلانرا باو واگذارفرمودند » .

سپس درحوادث سال ۱۱۹۷ (۱۷۸۲م .) (۳) می نویسد :

---

(۱) ص ۳۵-۳۶ (۲) ص ۳۷ (۳) ص ۳۸-۳۹

«دراول فصل تابستان این سال ووانویچ نام روسی باچند فروند کشتی از حاجی طرخان باستراباد آمد . حضرت آقا محمد شاه آنوقت در نواحی استراباد تشریف داشتند. ووانویچ ازملازمان آنحضرت درخواست نموده ، رخصت طلبید که روسها در سواحل استراباد در محل مناسبی دارالمعامله بنا نمایند ، که تجار روس در آنجا بسهولت مشغول امورتجارتی باشند . حضرت شهریاری قبول فرموده ، اذن ساختن دارالمعامله دادند . روسها درعوض دارالمعامله دردوازده فرسنگی شهراستراباد قلعهٔ بسیارمحکمی بنا کردند وهیجده عراده(!) توپ وقورخانه درآنجا گذاردند . بعد ازاتمام قلعه حضرت شهریاری بتماشای قلعهٔ روسها تشریف بردند وازوضع باخبر گشتند. چون ازقلعه مراجعت فرمودند ووانویچ وصاحبمنصبان روس را بشام دعوت کردند . وقت شب که صاحبمنصبان ووانویچ بمحل دعوت رسیدند حضرت شهرکامکار حکم بگرفتن آنها کردند و فرمودند که اگرقلعه را که ساخته اید فوراً خراب نکنید وتوپهای خودرا باآنچه درساحل استراباد دارید نبرید جان ومال شما در خطر خواهد بود . ووانویچ چون می‌دانست فرمایشی که حضرت شهریاری می فرمایند هرگز تخلف را درآن راهی نیست ازهمانجا بکارگزاران خود دستورالعملی نوشت که توپخانه ولوازمی که دارند بکشتی حمل کنند وقلعه راخراب ومهندم سازند . خلاصه حضرت آقا محمد شاه چون تهدید زیادی بآن جماعت فرمودند آنها از استراباد خارج شده ، بمملکت خود بازگشتند . برخی این واقعه را بسال قبل نسبت داده‌اند ».

پس ازآن درحوادث سال ۱۱۹۸ (۱) می گوید : « مرتضی قلی خان و رضا قلی خان برداران حضرت معظم ازراه صواب منحرف شده ، بزندیه پیوستند و نزد شیخ ویس خان پسرعلی مراد خان رفتند ... » .

اندکی پس ازآن که سخن ازشکست خوردن و کورشدن شیخ ویس خان می راند می گوید :

«مرتضی قلی خان ورضا قلی خان برادران حضرت شهریاری که از برادرتاجدار خودروگردان و بزندیه متوسل شده بودند کاررا زاردیده، یأس برآنها غالب آمد . مرتضی قلی خان بقزوین وگیلان وطالش وقبه وبادکوبه وخاك روس رفته، در آنحدود حیاترا را وداع نمود ورضا قلی خان بصفحات خراسان رفته درآنسامان درگذشت .»

سپس درحوادث سال ۱۲۰۲(۲)چنین آورده‌است: «هم درین سال مرتضی قلی خان که بصفحات قبه و طالش رفته بود ، بامصطفی قلی خان طالش وفتحعلی خان حاکم قبه وشیخعلی خان بیکلربیکی باکوبه سازش نموده، غفلة بگیلان تاخت وچپاول درانداخت. نواب سلیمانخان قاجارکس فرستاده ، واقعه را بعرض نواب جهانبانی که در فیروزکوه

(۱) ص ۴۰-۴۱ (۲) ص ۴۵

بودند رسانید . نواب حشمت نصاب معظم مهدیخان تنکابنی و بعضی از اهالی خلخـال و خمسه وطارم را بمعاونت وامداد سلیمانخان مامورفرمودند، ولـی قبل ازوصـول آنهـا بگیلان مرتضی قلیخان مراجعت نمود » .

پس ازآن در وقایع سال ۱۲۰۲ (۱) میگوید : «هم درین سال در اوایل ذیحجه باز مرتضی قلی خان با هفت هزار نفر بگیلان رانده ، درکسگران فـرودآمده ، نـواب سلیمانخان قاجارحاکم گیلان تاب‌مقاومت نیاورده ، بقزوین آمدومرتضی قلیخان برگیلان استیلا یافت . حضرت شهریار کامکارچون ازواقعه خبردار گردیدند سلیمانخانرا احضار فرموده ، تفصیل ماجری را استفسار فرمودند . پس ازتحقیق باحضارقشون حکم همایون شرف صدوریافت وکوچ و بنهٔ مرتضی‌قلیخانرا ازبارفروش بطهران بردند ومحمدحسین خان قاجارقوانلوی‌ناظر با دوهزارسوارمامور گیلان‌ومقررشدکه بعضی‌دستجات (!) دیگر بدو پیوندد. محمد حسین خان ملاحظهٔ آخرکار رانکرده ، منتظر سایردستجات(!)قشون نشده ، سبقت بجنك نمود وشکست یافت . پس ازآن نواب سلیمانخان قاجار وامیرمحمد حسین خان فیروزکوهی ومیرزا محمدخان‌لاریجانی باده هزارنفردر رسیدند ودرچهـار فرسخی گیلان قدم درمیدان محاربت‌گذاشتند . مصطفی‌خانطالش ابتدا پای جلادت پیش گذاشت ، ولی منهزماً پس نشست . روز سیم نواب سلیمانخان با افواج باطراف شهر رفته ومرتضی قلی خان نیز با نه هزار نفربمقابله او شتافته ، ابتدا برادر مصطفی خـان طالش‌با صفوف میرمحمدحسین خان فیروزکوهی‌مصاف‌داده، امیر بزخم گلوله ازپادرآمد وفیروزکوهی‌هاکه بی‌سردارماندندکاری ازپیش نتوانستند برد واین فقره اسباب سستی سایرین نیزگردید . میرزا محمد خان لاریجانی ونجفقلی خان نوری بعد از مجـادله و مقاتله بطورجنك وگریزبازگشتند ومصطفی خـان واشکرشیروان (!) بسیاری ازین سپاه را بکشتند ونواب سلیمانخان عاجلا مراجعت کرده نواب علیقلی خان قاجار نیز از جلوجعفرخان‌زند عقب‌نشسته، باصفهان‌وازآنجا بکاشان‌آمد.حضرت شهریار با اقتدارچون مطلع‌گشتند نواب جعفرقلی خانرا با قشون استراباد و بسطام بگیلان فرستادند و دیدهٔ برادرخود مصطفی قلی خانرا میل‌کشیدند و نواب جهانبانی (فتحعلی شاه) را بحراست فرضه ومعابردارالمرز بمازندران مامورفرمودندوخود بنفس نفیس با سیصد سوارنامدار بطرف اصفهان حرکت‌کردند ... اما نواب جعفرقلی خان چون بمنزل رستم‌آبادگیلان رسیدند مرتضی قلیخان ببندرانزلی فرار‌کرده،درآنجا قرارگرفت وازجانبین پیغامهـا داده شد و در ساحل دریای خزر دو برادر ملاقات وگفتگوها کردند آخرالامر مرتضی قلیخان درسفاین نشسته ، راه سارو‌پشته وسالیان پیش‌گرفت وجعفرقلی خان وارد رشت

(۱) ص ٤٥-٤٦

شدند ومراتب را تحریراً بعـرض حضرت شهریار رسانیدنـد. حضرت قوی شوکت معظم درجواب ایشانرا بمراجعت امرفرمودند و نواب سلیمانخان درگیلان مستقل گردید ».

پس از آن درحوادث سال ۱۲۰۵ (۱) می نویسد : « هم درین سال مرتضی قلی خان از عمای برادرخود مصطفی قلی خان باخبر گشت، چه مدت یکسال که مصطفی قلیخان محبوس بود این واقعه نیزمستور بود. این اوقات که ازحبس خلاص شد ، این خبرمشتهر گردید و مرتضی قلیخـان که در باکویه وطالش وشیروان (!) با استعداد تمام میزیست نیز بشنید و باردیگر بهیجان آمده و بطرف گیلان راندومیرزا بابای رشتی نایب گیلان هراسان شده، ماجری را بعرض عاکفان حضورشهریارمنصور رسانید . حاجی رضاخان دولوی قاجارخال مرتضی قلیخان وعباس خان ومحمد خان دولوهم که ازمنسوبان او بودند با عبدالله خان اصانلوی خمسه و میرزا محمد خان لاریجانی وچهارهزار نفرازسپاه ظفرهمراه مامورگیلان شدند وهرچه مرتضی قلی خانرا نصیحت کردند سودمند نیافتاد . ناچاربنای جنگ وخونریزی شد. شبی شاه پلنگ نام طالش برلشکریان حاجی رضا خان شبیخون زده ، درین مقدمه سردار با سایرخوانین گرفتار شدند وتفرقه درمیان سپاه افتاد. ومرتضی قلی خان غلبه کرد ، ولی بعد ازچندی همهٔ گرفتاران را رها وروانهٔ دربار معلی نمود ، سوای خال خود را که با سوء احوال نگاه داشته ، با کلاب وذئاب ردیف و حریف می نمود . میرزا بابای نایب گیلان مراتب را معروض آستان مبارك داشته، حضرت شهریاری مصطفی خان دولوی قاجار را مقدمة الجیش قرارداده ، از پیش روانه کردند و موکب همایون مستعد انتهاض گردید . مرتضی قلی خان ومصطفی خان طالش ازعزیمت شهریار کامکارخبردار گردیده، دانستندکه درجلوسیل هایل مقام نتوان نمود . ناچاربباکویه رفتند ودرآنجانیزچون کاری نتوانستند کرد مرتضی قلی خان خایب ومأیوس پناه بخاك روس برد وحاجی رضاخان وعباس خان را با مادرخود بطهران فرستاد. »

ازین مطالبی که سه تن ازمعروف ترین تاریخ نویسان قاجاریه با اندك اختلافی چنانکه گذشت بیان کرده اند پیداست که آقامحمدخان باچهارتن از برادران خود رضاقلی خان وجعفرقلی خان ومرتضی قلی خان ومصطفی قلی خان یازده سال درنواحی مختلف شمال ایران در زدوخورد بوده است . ازین چهار برادررضاقلی خان ازوگریخت ودرخراسان مرد . جعفر قلی خان را پس ازآنکه زنهارداده بود درطهران بخیانت کشت . مصطفی قلی خان راکور کردومدتی درزندان نگاه داشت. هدایت درروضة الصفای ناصری نوشته است که وی با برادرش مرتضی قلی خان که ازبادکوبه وشروان آمده بود بگیلان تاخت اما چنانکه گذشت این روایت درست نمی نماید زیراکه وی گرفتارشده وکور شده بود و چندی در زندان بوده

(۱) ص ۵۰

است و مرتضی‌قلی‌خان برادر تنی او برای انتقام ازین کار بگیلان تاخته است، مگر چنانکه گذشت تصور کنیم که وی در فرار مرتضی‌قلی‌خان از ایران با او همراه بوده و در تاخت و تاز اولی که بگیلان آمده است وی هم از باکو و شروان با وی آمده باشد و درین جنگ دستگیر شده و اورا کور کرده و بزندان انداخته باشند. اما این نکته هم با قراینی که هست درست نمی نماید .

اما مرتضی‌قلی‌خان که بیش از سه برادر دیگر در مخالفت با وی پا فشاری کرده است چون از عهدهٔ وی بر نیامده از راه دریای خزر بقفقاز گریخته و خانوادهٔ خود را در ایران گذاشته و آقا محمد خان آنها را بطهران برده است . تاریخ نویسان ایرانی نوشته‌اند که وی محرک مردم گرجستان درجنگ با ایران بوده است وحتی چنان وا نمود می کنند که خود درین جنگ با برادر شرکت کرده است اما از اسناد گرجی و روسی چنین چیزی بر نمی آید . نیز تاریخ نویسان ایرانی نوشته‌اند که وی در ۱۱۹۸ از ایران رفته و تا ۱۲۱۲ چهارده سال در ایران نبوده وچون در ۱۲۱۲ در گذشته پیکر اورا بعتبات برده و در آنجا بخاک سپرده‌اند . وی قطعاً از برادر خود آقامحمدخان کهتر بوده وچون آقا محمدخان در ۱۲۱۲ در ۶۳ سالگی کشته شده پیداست که اگر در ۱۲۱۲ در روسیه مرده باشد کمتر از ۶۳ سال داشته است .

از منابع روسی مسلم می‌شود که مرتضی‌قلی‌خان تا سال ۱۲۱۱ در روسیه زنده بوده است زیرا که درین سال که مطابق سال ۱۷۹۶ میلادیست ولادیمیر لوکیچ باراویکووسکی (۱) که از نقاشان معروف آن زمان روسیه بوده و در ۱۷۵۷ بجهان آمده و در ۱۸۲۵ در گذشته است تصویری از وی ساخته است که در گـالری ترتیـاکوسکی (۲) در مسکو هست و پیداست که تا این زمان درمسکو می زیسته است .

یکاترین دوم که وی را در دربار خود پناه داده بود در نامه‌ای که بگریم (۳) یکی از درباریان خود نوشته وصفی از مرتضی‌قلی‌خان دارد بدین گونه : « نزدیك یك ماهست که مرتضی قلی‌خان شاهزادهٔ ایرانی که آقا محمد خان برادرش وی را از همهٔ داراییش بی بهره کرده و برای نجات خود بروسیه پناه آورده‌است مهمان ماست. وی مردی نیك‌دل ومؤدبست . خواهش کرد اجازه یابد ارمیتاژ (٤) را بازدید کند . سه چهار ساعت پی در

---

(۱) Vladimir Loukitch Borovikovski

(۲) Tretiakovski Galleri (۳) Grimm

(٤) Ermitage کاخ معروف تزارهای روسیه در پترزبورگ که اینك بزرگترین و معروف ترین موزه های اتحاد جماهیر شوروی در لنین گراد ست .

مرتضی قلی‌خان برادر آقا محمد خان

پردهٔ نقاشی کار ولادیمیرلوکیچ باراویکووسکی در گالری ترتیاکوسکی درمسکو

پی در آنجا بود وهمه چیز هایی را که در آنجاهست دید و بهمهٔ آنها مانند خبرهٔ واقعی نگاه میکرد . هرچیزی که زیباتر وعالی تر باشد ، ازهرگونه که باشد ، وی را مبهوت میکند وهیچ چیز از نظر دقت او فرار نمی کند . خواست ببیند که گراور راچگونه می‌سازند و چگونه بارنگ نقاشی می کنند. این خواهش او را برآوردند وچند ساعت پی در پی هم‌وقت خود را نزد گراور ساز و نقاش گذارند . بتماشای کارهای رافائل (۱) هم رفت ودر بارهٔ توریت سخن می‌راند ودرمطالب آن و وقایعی که در کتابهای عهد عتیق آمده‌است آگاهی داشت وسخن می راند . . . همهٔ سخنان او همیشه درست وبسیار خردمندانه است ... » .

ازین ستایشی که یکاترین دوم ملکه دشوارپسند روسیه در بارهٔ او کرده‌است پیداست که وی مردی باذوق وسنجیده ودانا بوده است . ازکارهایی که دربرابر برادرش کرده نیز پیداست که با آقا محمد خان اختلاف فاحش داشته است .

تصویری که بار اویکوسکی ازو ساخته و از پرده های معروف و جالب اوست وی را باسیمای بسیار آرام باچشم تنگ کشیده وریش تنك بلند سیاه و بینی کوچك راست و قد متوسط و دست و پای کوچك نشان می دهد و کاملا پیداست که خون ترکمان درو بوده‌است . وی درین تصویرایستاده است ودرپشت اودورنمای کاخی که در دامنهٔ کوهی ساخته شده نمایانست . در پشت سروی‌سه تن‌خدمتگزاران ایرانی وی ایستاده‌اند ویکی ازآنها دهانه اسبی را دردست‌دارد .

مرتضی قلی خان جامهٔ فاخر رنگارنگی پوشیده که همهٔ رنگها درآن دیده‌میشود. قبای ارغوانی دربر داردکه روی آن جبهٔ ابریشمین پوشیده وآستر ویقه وسر دستهای آن از خزست .کلاه بلندی از پوست سیاه برسرگذاشته وگرداگردآنرا شال پشمی رنگارنك از ترمه پیچیده است . چکمه او سرخ وسبز از دوپارچه چرمست .

شال پهنی بکمر بسته که خنجری جواهرنشان درآن فروبرده وتازیانه‌ای برآن آویخته است وبر سر شال او منگله‌ای مرصع هست که در میان کمرش آویزانست. شست دست راست را در شال خود فرو برده وتسبیحی از مروارید برآن دست دارد . دورهٔ جبهٔ او زردوزی دارد .

درین تصویرسیمایی اندیشمند وپخته دارد وچشمان کوچك او دارای نگاهی نافذ وشکافنده است . روی همرفته اراده نیرومند و آرامش خاطر و وقار از سیمای او پیداست .

پیداست جامه‌ای که در براو هست وجزییاتی که درین تصویر آمده‌است سندجالبی

---

(۱) Raphaël نقاش بسیار معروف ایتالیایی متولد در۱۴۸۳ ومتوفی در۱۵۲۰ که شاهکارهای معروفی ازو در موزهٔ ارمتیاژ هست .

از لباس وآرایش مردانه و زیورهای آن زمانست وشاید یگانه سند معتبر در بارهٔ توانگران وسرکردگان آن زمان باشد .

اینکه تاریخ نویسان ایرانی نوشته‌اند که وی درجنگهای گرجستان در برابر ایران شرکت کرده است درست نمی نماید . زیرا که قطعاً وی پیش از مرگ یکاترین دوم که در ۱۷۹۶ میلادی مطابق با ۱۲۱۱ قمری درگذشته در پترزبورك بوده ودر همان سال باراویکوسکی در مسکو صورت اورا ساخته است. جنك اول آقامحمد خان در گرجستان در ۱۲۰۹ وجنك دوم او در ۱۲۱۱ پس از مرك یکاترین روی داده‌است . گمان نمی‌رود در ۱۲۰۹ که دوسال پس از آن در پترزبورگ ومسکو بوده است بجنك گرجستان رفته باشد واگر دریکی ازین دوجنگ حاضر بوده می بایست درجنگ دوم در ۱۲۱۱ بوده باشد . این نکته هم ازین جهت بعید می نماید که اگر چون او کسی ، که مردی معروف وبرادر آقامحمد خان بوده ، درین جنك شرکت کرده باشد می بایست نام او را درجریان حوادث بسیار برده باشند وناچار فتحی یا شکستی برای او نوشته باشند وحال آنکه مطلقاً در حوادث این جنگ واقعه‌ای را باو نسبت نداده‌اند ونه تنها در منابع ایرانی بجز همان اشاره مختصر که پیش ازین گذشت نامی ازو نیست بلکه دراسناد روسی وگرجی که درباره این دوره بسیار فراوانست نیز ذکری ازو نکرده‌اند .

دربارهٔ مرك وی پس ازین جنك دوم یعنی در سال بعد و در ۱۲۱۲ نیز ذکری درمنابع گرجی وروسی نیست وچون پس از مرگ یکاترین درحوادث سلطنت جانشین او پاول و پس از آن هم دیگر نامی ازو نیست دور نیست درهمان سال ۱۲۱۲ که تاریخ نویسان ایرانی نوشته‌اند مرده باشد وپیکرش را بعتبات برده باشند .

## مقدمات جنك دوم با روسیه

صلحی که در نتیجهٔ امضای عهدنامهٔ گلستان در ۱۲۲۸ برقرار شد چندان نپایید و بیش از سیزده سال برقرار نبود . این عهدنامه بمیانجی‌گری دولت انگلستان بامضاء رسیده بوده واینکه درآن مرزمیان دوکشور را بدقت وبصراحت معین نکرده وحالی‌را که لشکریان دوطرف در موقع امضای عهد نامه‌داشته‌اند میزان قرار داده وهرناحیه‌ای راکه در تصرف یکی‌ازآن دولشکر بوده جزوخاك آن کشوردانسته‌اند پیداست که عمدی بوده است ، زیرا اگر بقطع ویقین‌خطمرزی‌را معین‌می کردند اختلاف‌ازمیان برمی‌خاست وشاید اگر همیشه مرتفع نمی‌شد تامدت مدیدی ازمیان می رفت .

درمباحث آینده سیاست ایران‌رادر باره افغانستان دریندوره بتفصیل خواهم آورد . مجملا باید این نکته را درنظر داشت که دولت انگلستان بتدابیرو بیشتر بحیله‌وخدعه‌دست

روی قارهٔ بزرگ هندوستان انداخته بود . ایران نه تنها نفوذ معنوی بسیار ریشه داری درآن کشورداشت بطوریکه زبان‌فارسی زبان‌رسمی دربارهای هندوستان بود وفرهنگ ایران درسراسرهند حتی درمیان‌بوداییان و برهماییان ومذاهب گوناگون دیگرهندرواج داشت ودرمیان‌مسلمانان هندوستان سر چشمهٔ الهام بود ، بلکه نفوذ ایران در افغانستان که راه طبیعی و آسان‌ترین راه لشکرکشی بهندوستان بود نیزانگلیسها را ازتجاوز ایران بخاك هند بیمناك می کرد .

ازدورترین زمانهای تاریخ آسان‌ترین و طبیعی ترین راه حملهٔ بهندوستان جنوب افغانستان وشمال پاکستان امروز بوده است . اسکندرمقدونی در۳۲۷ پیش از میلاد از راه‌آسیای مرکزی وهمین راه افغانستان امروزبهندوستان تاخت . در۶۵۹ میلادی و۳۹ هجری‌لشکریان‌تازی‌ازهمان‌راه‌بهندوستان‌تاختندوسرزمین‌ملتان(مولتان)وسندراگشادند. درسال ۳۶۹ قمری باردیگرناصر الدین سبکتگین مؤسس سلسلهٔ غزنوی ایران بآن سرزمین حمله برد وهمان راه را درپیش گرفت . پس از آن پسرش محمود همین راه را پیش گرفت وازسال ۳۹۰ تا۴۱۸هفده لشکرکشی بهندوستان کرد وتقریباً هرسال‌زمستان بآنجا می‌تاخت وحتی جانشینان وی پس‌ازآنکه مشرق ایران را ازدست دادند درشمال هندوستان حکمرانی کردند .

در ۵۸۲ معزالدین محمد بن سام پادشاه غوری از همان راه لاهور را گرفت و جانشینان وی نیز در هند پادشاهی کردند . در۸۶۹ جلال الدین فیروزشاه خلجی باز از افغانستان بهندوستان تاخت. در۹۴۷ شیرشاه سوری پادشاه افغانی باردیگرازهمان راه بهند حمله برد .

درسال ۸۰۰ باردیگرتیمورگورکان ازهمان راه بهندوستان تاخت .

در ۱۵ شعبان ۹۳۲ظهیر الدین بابر شاهزادهٔ تیموری بازاز همان راه‌آغازحملهٔ بهندوستان راگذاشت وبسرعتی شگرف‌آن دیار پهناور را بگشاد . در۱۱۵۲نادرشاه‌از همان راه افغانستان بهندوستان تاخت. در۱۱۶۱احمد خان درانی ابدالی که تازه پادشاه افغانستان شده بود بهندوستان حمله برد وتا۱۱۸۰ هفت‌باربآن کشورلشکر کشید وتاخت وتاز کرد .

بدین‌گونه‌از زمان‌اسکندرتا پایان قرن دوازدهم‌هجری سی‌وسه بار کشورگشایان مختلف ازراه‌آسیای مرکزی وافغانستان بهندوستان تاخته‌اند ودیگر برای کسی تردیدی نمانده بودکه بهترین راه حمله بهندوستان راه شمال هندست ، چنانکه ناپلئون هم می‌خواست همین‌راه‌را درپیش بگیرد وتسارهای‌روسیه نیز کوشش بسیاردرتصرف‌آسیای مرکزی‌کردند تا هرچه بیشترمیتوانند بمرزهای هندوستان نزدیك شوند . درین لشکر

کشیها نواحی هرات و سیستان که مانع طبیعی در پیش ندارند اهمیت بسیار داشته‌اند بهمین جهتست که سه بار ایرانیان هرات را گرفتند و هر سه بار کارگزاران دولت انگلستان وسایلی فراهم کردند که هرات از دست ایران برود و در دست دولت دیگری باشد که نیروی تاختن بهندوستانرا کمتر داشته باشد و در ضمن قسمتی از سیستان را که از آغاز تاریخ جزو خاک ایران بود از ایران بریدند و بافغانستان پیوستند و سپس قسمتی از بلوچستان را از ایران جدا کردند و پس از تقسیم هند جزو پاکستان شد .

برای اینکه ایرانیان خود از راه افغانستان بهند نتازند یا افغانها را درین کار نیرو ندهند همیشه صرفه و صلاح انگلستان درین بوده است که ایران در جای دیگر گرفتار شود تا نه تنها مجال تاختن بسوی مشرق نکند بلکه از نیروهای آن کاسته شود و وسایل این کار را نداشته باشد . بهترین راه گرفتار کردن ایران از سه سوی دیگر بود : نخست از سوی نواحی عرب نشین خلیج فارس که چندان اهمیت نداشت و نیروی ایرانرا چندان بخود گرفتار نمیکرد .

دوم از سوی دولت عثمانی که البته از تازیان خلیج فارس نیرومندتر بود و از روزی که ترکان عثمانی درمغرب آسیا نیرو گرفته بودند هرگاه توانسته بودند بسرزمین ایران چه از مغرب این کشور و چه از شمال غربی و حتی از راه گرجستان و ارمنستان تاخته بودند. اما ترکان عثمانی از زمان صفویه بعد ضربت‌های سخت در جنگهای با ایران چشیده بودند که هنوز بیاد داشتند . وانگهی در پایان قرن دوازدهم و در سراسر قرن سیزدهم روز بروز بیشتر رو بناتوانی میرفتند و گرفتاریهای گوناگونشان در جنوب اروپا دیگر مجال بایشان نمیداد که با ایرانیان نیز درمیدان جنگ روبرو شوند . بهمین جهت در دورهٔ قاجارها چند بار که حمله‌ای بخاک ایران کردند حمله‌های سبکی بود که چندان وخیم نشد و گرفتاری سختی برای دو طرف فراهم نکرد .

سومین راه که بمراتب از دو راه دیگر مؤثرتر بود گرفتار شدن ایران در جنگ با روسیه بود . سلاوهای روسیه باسرعت عجیبی در تاریخ جهان پیش رفته اند که تاکنون نصیب هیچ ملتی نشده است. مثلا در قرن نهم میلادی شمارهٔ فنلاندیها نزدیک ده برابر سلاوهای روسیه بوده و اینک نزدیک سه میلیون و نیم فنلاندی در برابر ۱۳۳ میلیون سلاو در جهان مانده‌است. هیچ نژادی باین سرعت و تا این اندازه نژادهای همسایهٔ خود را در خود تحلیل نبرده است .از زمانی که سلاوهای روسی وارد تاریخ شده‌اند تاکنون مرتباً برعدهٔ خود افزوده و سر زمین خود را وسعت داده‌اند و از سوی شمال و جنوب ملل همسایهٔ خود را رانده‌و جای آنها را گرفته‌اند ، چنانکه از شمال فنلاندیها و ملل نزدیک و هم خون آنها و از جنوب خزرها را که پیش از آن ملت پرجمعیتی را تشکیل میداده‌اند از سرزمین خود رانده‌اند .

درین کشورستانی‌های پیاپی هرچه توانسته‌اند ازسوی شمال وازسوی جنوب بدریا نزدیک شده‌اند و بهمین جهت یکی از آرزوهای دیرین تسارهای روسیه دست پیدا کردن بدریا های گرم یعنی دریاهای جنوب ومجاور خط استوا بوده‌است تا بردریای آزاد یعنی اوقیانوس هند وازآنجا باوقیانوس کبیر واوقیانوس اطلس دست یابند. برای همین مقصود منظما دردوسوی مغرب ومشرق دریای خزر بتوسعهٔ قلمرو خود کوشیده‌اند. ازسوی مشرق مانع بزرگی درپیش نداشتند وازرودهای جیحون و سیحون بسرعت گذشتند و درتمام آسیای مرکزی ازیك سو تا مرزهای ترکستان چین با سین کیانگ وازسوی دیگر تا ترکمنستان پیش رفتند ودرکرانهٔ رود جیحون که ازخاك افغانستان وارد می‌شود ورود مرغاب و رود اترك متوقف شدند.

ازسوی مغرب مانع بزرگی درپیش داشتند وآن کوه‌های بلند وسخت قفقاز بودکه مردم باستان آنرا کرانهٔ جهان وکوه قاف می‌دانستند. اما این کوه‌های دشوارگذر را نیز باکمال سرعت و سهولت درپشت سرگذاشتند و بد رفتاری دربار ایران با ترسایان گرجستان نیز بهانه‌ای بدستشان دادکه سرانجام بلب رودارس برسند. تنها اندك زمانی از۱۸۰۵ تا ۱۸۱٤ (۱۲۲۰ - ۱۲۲۹ ق.) گاه گاهی گرفتار جنك باناپلئون می شدند یالشکرکشی‌های دیوانه واروی رادفع می کردند. اما باز در همین نه‌سال هربار که در جنگهای با ناپلئون وقفه‌ای یا دورهٔ صلحی پیش می آمد نیروهای تازه نفس بمرزهای ایران می‌آوردند وباایرانیان روبرو می‌شدند.

نقشه‌ای بسیارخام و هذیان آمیز که ناپلئون برای لشکرکشی بهندوستان ازراه ایران و باهمکاری ایران کشیده بود محال بود بجایی برسد وگرفتاری های گاه بگاه لشکریان روسیه دراروپای غربی فتحعلی شاه را بکلی غره کرده بود و بهمین جهت در ۱۲۲۸ که بکلی ازناپلئون مایوس شده وانگلستان‌هم بروسیه‌نزدیك شده بود و دیگر چاره‌ای دربرابر خود نمی‌دید بعهدنامهٔ گلستان راضی‌شد اما بازهمواره در اندیشهٔ آن بودکه باروسیه روبرو شود ونواحی از دست رفتهٔ در عهدنامهٔ گلستان را پس بگیرد. انگلیسها هم پیوسته اورا باین‌کار تشویق می کردندوچنانکه بعد خواهیم دیدحتی وعدهٔ یاری باومی دادند تاآخرین‌رمق‌ایران راهم بگیرند وهرگونه حملهٔ احتمالی باافغانستان وهندوستان ازمیان برود، چنانکه شد.

درین سیزده سال که درمیان جنك اول باروسیه وجنك دوم فاصله شدفتحعلی شاه پیوسته تهیه‌می‌دیدکه جنك راازسر بگیرد وسست بودن مقررات عهدنامهٔ گلستان را هم وسیله‌ای برای این کارمی‌دانست. مخصوصاآنکه در مواد سوم وچهارم تصریح شده بود نواحی شکی و شروان وقبه و دربند و بادکوبه وداغستان وگرجستان و ابخازجزو خاك

روسیه خواهد بود اما با این همه قید کرده بودند که بعدها سرحد کوهها و رود خانها و دریاچها و کشت زارها را بوسیلهٔ مهندسان دو طرف معلوم کنند و سرحد طالش را هم در میان خود قرار بگذارند. پس ممکن بود فتحعلی شاه ادعای غبن بکند و کرد و این نتیجه‌ای بود که انگلیسها از عهدنامهٔ گلستان انتظار داشتند تا بار دیگر ایران را گرفتار جنگ با حریف پرزوری مانند روسیهٔ تساری بکنند و از نیروی آن بکاهند تا این نیرویی که از آن هراسان بودند هرگز در افغانستان و سرحد هندوستان مزاحمشان نباشد.

## مناسبات ایران و روسیه پیش از قاجارها

سلاوهای روسیه از زمانی که وارد تاریخ شده و حکومت مستقلی درجهان تشکیل داده‌اند همواره با ایران مربوط بوده‌اند و این روابط که همواره روابط تجارتی بوده گاهی بتاخت و تاز سلاوها برخاک ایران منتهی شده‌است. در پایان دورهٔ صفویه که دولت ایران بسیار ضعیف شده است این روابط بشکل دیگری جلوه کرده و درین زمینه عهدنامهایی چند درمیان ایران و روسیه بسته شده است که متن فارسی آنها مطلقا در دست نیست و آنچه باقی مانده متن روسی آنهاست بزبان روسی قدیم که برای ضبط در تاریخ ایران و اهمیتی که درین زمینه دارد باید بفارسی ترجمه شود.

نخستین عهدنامه‌ای که دردستست درسن پترزبورک در ۱۲ سپتامبر ۱۷۲۳ تقویم روسیه یا تقویم ژولین یعنی ۳۰ ماه‌او ۱۷۳۲ بتقویم گرگورین مطابق با ۲۸ ذی‌القعدهٔ ۱۱۳۵ بسته شده است، یعنی درهمان سالی که شاه سلطان حسین صفوی تاج و تخت خود را بمحمود افغان واگذار کرد. چون این عهدنامه درسن پترزبورک منعقد شده پیداست که ازجانب شاه طهماسب دوم سفیری بآنجا رفته و این عهدنامه را امضا کرده است. متن آن بدین قرارست:

### قرارداد منعقد درسن پترزبورک در ۱۲ سپتامبر سال ۱۷۲۳
### بنام ایزد توانا

«پوشیده نماند که چون چندین سالیست در کشور ایران پریشانی و ناامنی پیش آمده و عده‌ای از اتباع آن کشور در برابر اعلیحضرت شاه که پادشاه قانونی ایشانست بر خاسته‌اند و نه تنها سبب ویرانی بسیار در ایران شده‌اند بلکه باتباع اعلیحضرت امپراتور روسیه که بنا بردوستی قدیم و قرارداد درمیان دو کشور مشغول بازرگانی بوده‌اند نیز زیان رسانیده‌اند و آنها را کشته‌اند و مبلغ مهمی از دارایی ایشان را بغارت برده‌اند و چون اعلیحضرت شاه در آن زمان نتوانستند آن چنانکه باید ازعهدهٔ شورشیانی که ناامنی بسیار فراهم آورده‌اند برآیند، بهمین سبب بود که اعلیحضرت امپراتور سراسر روسیه

دوستی واقعی که بااعلی‌حضرت شاه دارد برای جلوگیری از توسعهٔ کارهای شورشیان
یك شدن ایشان بمرزهای روسیه و برای جلوگیری از انهدام سلطنت ایران شخصاً اسلحهٔ
را در برابر شورشیان بکار برده و برخی از شهرهای ایران وجاهای واقع در کنار دریای
ا که بی‌اندازه درزیرفشار سرکشان بود بااسلحهٔ خود آزاد کرد و برای دفاع از اتباع
را علی حضرت شاه لشکریان خود را درآن جا مستقر کرد ولی درضمن سرکشان دیگری
ی دیگر چنان نیرو گرفتند که پای تخت دولت ایران را تصرف کردند واعلی‌حضرت شاه
مان را با همهٔ خانواده‌اش اسیر کردند وتاج وتخت را ازیشان ربودند وتنها پسر او
سب که بحکم وراثت قانونی پس از پدرش بتخت شاهی نشست وشاه قانونی ایران شد
ماند وازآنجایی که مایل بود دوستی قدیم درمیان دولتین را تجدید کند و بیش از پیش
کام بدهد از میان چاکران نزدیك و وفادار خود که در اختیار داشت اسمعیل بیك
دالدوله معزز وصدیق خودرا بعنوان سفیر کبیر و نمایندهٔ مختار نزداعلی حضرت
تور سراسر روسیه فرستاد. وی حامل نامه‌ای بود که نه تنها بتخت نشستن اعلی
شاه طهماسب را اعلان می کرد بلکه درآن خواهش کرده بودند که اعلی حضرت
روسیه دراوضاع کنونی در برابر شورشیان ودشمنان یاری کنند واراده کنند که تاج
رانیزحفظ کنند. و نیز مشعر برین بود که بسفیر و نمایندهٔ سابق الذکر اختیارات
تمام داده است وآنرا بمهرخود آراسته که وی قرارداد وموافقت نامهٔ ابدی دربارهٔ
باعلی حضرت شاه دربرابر شورشیان منعقد کند.

بنابرین اعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه بنابر علاقهٔ دوستی که باعلی حضرت
ودولت ایران دارد فرمان مؤکد عالی شاهانهٔ خود را صادر کرد که با سفیر کبیر و
دهٔ مختاراعلی حضرت شاه این قرار داد را ببندند و قرار داد و موافقت نامه بشرح
مت :

۱- اعلی حضرت امپراتور سراسرروسیه دوستی صمیمانه ودایمی خودرا ونیزیاری
ید عالی شاهانهٔ استوار خودرا دربرابر شورشیان باعلی حضرت شاه طهماسب وعده
هد وبرای سرکوبی شورشیان وحفظ اعلی‌حضرت شاه بر تخت سلطنت ایران اراده
کند هرچه زودتر باندازهٔ لازم سپاه سوار وپیاده بکشور ایران بفرستد تا در برابر
نی که براعلی‌حضرت شاه شوریده اند هرگونه وارد عملیات لازم بشوند تا آنهارا
ست دهند واعلی‌حضرت شاه بآسایش برمملکت ایران حکومت کند.

۲- دربرابر این اعلی حضرت شاه شهرهای دربند وباکو را باتمام زمین‌ها وجاهایی
باین دوشهر بسته است ودر کناردریای خزرجای دارندونیز ایالت گیلان ومازندران
تراباد را برای تصرف و تصاحب ابدی باعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه واگذار

می کند واین سرزمین‌ها ازین زمان‌تاجاودان متعلق باعلی‌حضرت امپراتورسراسرروسیه ودرتابعیت اوخواهد بود واعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه‌این نواحی رابدان سبب مایلست بعنوان پاداش بگیرد که سپاهی کـه اعلی حضرت امپراتور برای یاری بـاعلی حضرت شاه‌در برابر شورشیان‌می‌فرستد درآنجانگاهداری‌شوندزیراکه برای‌نگاهداری این سپاه ازاعلی حضرت شاه کمك مالی نخواهدشد.

۳ـ چون انتقال عدهٔ لازم اسب برای سوارنظام وتوپخانه وفرستادن تجهیزات و لوازم وخواربارسپاه اعلی حضرت امپراتورکه دربرابر شورشیان نزد اعلی حضرت شاه فرستاده می‌شود بچنین سرزمین دوری ازراه دریا ممکن نیست و از سوی دیگـر سفیر کبیرومختاراعلی‌حضرت‌شاه‌اعلام داشته است در ایالاتی که باعلی‌حضرت‌امپراتوروا گذار کنندعدهٔ بسیاراسب می‌توان پیدا کرد بدین‌جهت‌فرماندهانی که برای‌یاری نزداعلی‌حضرت شاه فرستاده می شوند باید در ایالاتی که باعلی حضرت امپراتور واگذار می شود عده‌اسبی که لازم‌دارندبدست‌آورند واگرنتوانند اسب‌فراهم کنند درآن صورت عدهٔ‌لازم اسب ازجانب اعلی حضرت شاه داده خواهد شد و بهای‌آن‌بموجب تقویم ارزیابان خواهد بود ودرهرحال نباید بهای‌آنها ازدوازده روبل بیشترباشد واما دربارهٔ شتربرای حمـل لوازم اعلی‌حضرت شاه وعده داده است که بی‌کرایه ومجاناً هرچند شترکه لازم باشد در سرحدبدهد. برای‌خوراك‌این‌سپاه‌اعلی‌حضرت‌شاه‌وعده می‌دهد هنگامی که‌برای‌سرکوبی شورشیان‌می‌روندنان‌وگوشت‌ونمك‌رادرسراسرراه‌آماده کند، باندازه‌ای که‌احساس‌تنگی نکنند واعلی حضرت امپراتورسراسرروسیه باید دربرابرآن نان و گوشت ونمك بهایی بپردازد وبموجب موافقتی که درین قرار داده شده است بدین ترتیب خواهد بود: برای هر یك من گندم بسنك شاه‌ده کوپك، برای یك من گوشت‌گاو بسنك شاه پنج آلتین ویك‌کوپك، برای هر گوسفند که کمتر از چهار من بسنك شاه وزن نداشته بـاشد یك روبل، برای یك من نمك بسنك شاه دو کوپك. و اگر هنگامی که سپاه رهسپارخواهد شد بهای آنها بالاترازآنچه درین قرارداد قید شده‌است باشد درین صورت اعلی‌حضرت شاه باید اضافهٔ بها را ازقیمت مقررازخزانهٔ خود بپردازد. برای آنکه وقت تلف نشود بمحض بازگشتن ورسیدن سفیرکبیر ونمایندهٔ‌مختارسابق‌الذکراعلی حضرت شاه بکشور ایران برای ذخیره‌کردن‌آنچه لازم خواهد شد تدارك لازم بعمل خواهدآمد.

٤ـ ازین پس تا جاودان در میان اعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه و دولت روسیه واعلی حضرت شاه ودولت ایران دوستی برقرارخواهد بود واتباع‌هر دوطـرف همیشه اجازهٔ دایمی خواهند داشت بهردو کشورسفر کنند ودرآنجا بمیل خـودآزادانـه زندگی کنند وبازرگانان خودرا بآنجا بفرستند وهرموقع بخواهندآزادانه برگردند و

دربن کارهیچ گونه مانعی نباید پیش آیدوزحمت فراهم گردد و اگر کسی جرأت کند بکسی آزاری برساند ازسوی اعلی حضرتین کیفرسخت خواهد دید .

۵ـ اعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه وعده می دهد تا جاودان همیشه دوست دوستان شاه‌ودولت ایران باشد ودشمن‌دشمنان شاه ودولت ایران ووعده می‌دهددر برابر آنها یاری کند و بدیهیست‌ازسوی کشور ایران این‌دشمنی ازهرجانب که باشد اعلیحضرت شاه همین وعده را متقابلا باعلی حضرت امپراتورسراسرروسیه میدهد» .

☆☆☆

پیداست در همان سالی که شاه سلطان حسین تاج وتخت خودرا دراصفهان بمحمود افغان سپرده است پسرش شاه طهماسب دوم که درهمان گیرودارازاصفهان گریخته بود و دربرابرافغانها ازدولت عثمانی هم یاری خواسته بود از پتر کبیر که دو سال پس ازین واقعه درگذشت نیزدربرابرمخالفان خود و افغانها که اصفهان پای تخت ایران راگرفته بودند یاری خواسته واسمعیل بیك اعتمادالدوله را بسفارت بپترزبورك‌فرستاده‌ووی این عهدنامه را ازجانب شاه طهماسب که درآن زمان بیاری فتحعلیخان قاجارادعای‌سلطنت وجانشینی پدر را داشت در۱۳سپتامبر۱۷۲۳ مطابق با ۲۸ ذی‌القعدهٔ ۱۱۳۵ امضا کرده وشاه طهماسب نواحی دربندوباکو وگیلان و مازندران و استراباد را بامپراتور روسیه واگذارکرده است .

عهدنامهٔ دوم شش‌سال پس ازعهد نامهٔ اول درشهررشت‌درتاریخ ۱۳فوریه ۱۷۲۹ ازتقویم ژولین یا اول فوریه‌آن سال ازتقویم گریگورین مطابق با دوم رجب۱۱۴۱ در میان‌اشرف افغان که‌از۱۱۳۷ پس‌ازدیوانه شدن محمودتا ۱۱۴۲ برایران‌مسلط بوده است وپتردوم‌امپراتور روسیه که از۱۷۲۷تا۱۷۳۰ (۱۱۴۰ـ۱۱۴۳ق.) پادشاهی کرده است بسته‌شده ومتن‌آن بدین گونه است :

## عهدنامهٔ منعقد با اشرف دررشت در ۱۳فوریه ۱۷۲۹

## بنام خداوند قادر متعال

« بنام ایزد قادرمتعال وبخشندهٔ مهربان موافقت نامهٔ زیراعلام میشود : چون‌اعلی حضرت امپراتور پتردوم پادشاه توانای سراسرروسیه وغیره وغیره وغیره که در دریای خزر وایالات ساحلی دریا با طرف دیگریعنی پادشاه سعادتمند اصفهان در ایران و خداوندگار بسیاری از زمین ها و غیره و غیره وغیره همسایه است باارادهٔ خداوند متعال اتحاد مقدسی برای وقایعی که‌دارای جنبهٔ نظامیست وجلوگیری ازاستعمال اسلحه هردوکشوردربرابریك دیگر برقرارکرده است نمایندگان تعیین شدند . ازسوی اعلی‌ـ حضرت امپراتور پتردوم پادشاه توانای سراسرروسیه وغیره عالی جناب آقای

محترم سرلشکر واسیلی لواشوو (۱) دارندهٔ نشان سنت آلکساندر (۲) فرمانده کل سپاهیان روسیه در گیلان و فرمانفرمای ایالات ساحلی دریای خزر و دارالمرز و از سوی پادشاه بسیار سعادتمند اصفهان و ممالك اراضی وغیره وغیره وغیره سپهسالار بسیار معتمد و بسیار محترم محمد صیدال خان و بیکلربیکی و محترم ترین عالی جنابان مستوفی عالی خاصه میرزا محمد اسمعیل و عمر سلطان و حاجی ابراهیم که درمیان دربارهای معظم و دولت‌های کشورهای معظم و اتباع آنها متفقاً اتحاد حقیقی و دایمی را مفید دانسته‌اند این عهدنامهٔ دوستی ابدی شامل مواد ذیل بسته می‌شود :

۱ـ تمام زمین‌ها و شهرها با تمام متعلقات آنها که در ایران بطرفین معظمین ضمیمه شده است چه جاهایی که پیش ازین سرحد واقع شده و چه جاهایی که اخیراً سرحد معین کرده اند بترتیبی که در مادهٔ سوم اعلام شده تا جاودان در تصرف طرفین معظمین خواهد بود .

۲ـ اعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه ازسوی دولت معظم خود اراده کرده‌است که ایالات استراباد و مازندرانرا که از ایالات ساحلیست بمناسبت دوستی دیرین که امپراتور روسیه نسبت بایران دارد بایران واگذار کند اما بدین شرط حتمی و استوار که این ایالات بهیچ وجه بدولت های دیگر واگذاشته نشود و اگر این شرط را مورد بی اعتنایی قرار دهند ایالات مزبور باهمهٔ متعلقات آن دوباره تا جاودان و بطور تجزیه ناپذیر متعلق بامپراتوری روسیه خواهد شد و این قرارداد نقض خواهد شد .

۳ـ سرحد دوطرف درمیان ایالات و زمین‌ها و شهرها و همهٔ متعلقات سابق آنها بدین گونه خواهد بود : از بالای دربند ازسوی دریا بداخل زمین‌ها و از آنجا تا رود کر و تا مصب رود ارس که باب عالی (دولت عثمانی) سرحد قرارداده است و از رود کر تا مصب رود ارس تمام ایالات ساحلی متعلق بامپراتوری روسیه که بلافاصله و ازخطی که از بالا می گذرد با ایالات ساحلی دیگر ازروی کوهها پیوستگی دارد و نواحی ماسوله و شفت و کهدم و تمام دارالمرز با سرحدات ایالتی سابق خود مستملکات هردوطرف معین و منقسم می‌شود و باید بی‌هیچ گونه بحث و اعتراض باقی بماند و قابل نقض نیست و ازمحل انتهای این نواحی پس ازعبور از شفت ازسرحدات آنها تا شاهراه واقع درمیان گیلان و قزوین درمیان کهدم و زیتون رودبار تا محل نقله بر که در آنجا کاروانسراهست و آن کاروانسرا درطرف متعلق بروسیه باقی می‌ماند و از نقله بر و کاروانسرا هم از روی رود خانهٔ سبدور میگذرد و ازبالای کوهها مستقیماً بی انحراف بهیچ سویی بمحل دلی مای دردامنهٔ کوه ماکلاش

(۱) Vssili Lévachov

(۲) Saint - Alexandre

بآبادی سرداب وازسرداب هم بخط مستقیم از بالای کوهها بی انحراف بهیچ سویی در کوه بمحلی که مرزمحال سمام واشکور وتمیشان با یك دیگر پیوسته می‌شود . این محل باید نقطهٔ مرزی باشد وازمحل تقاطع خط مرزی ازمحل اشکور بگذرد وتا مرز تنکابن باید خط مستقیم باشد و اگر مرز های جدید سابق الذکر از نقله برو کاروانسرا تا سرداب وازسرداب‌هم تامحل تلاقی خط مرزی‌وازآنجا تا تنکابن هرجا که می گذرد اگر ازوسط هرمحال یا بلوك یا ده یا زمین وجنگلها بگذرد بایدآن محل در میانه تقسیم شود وهر مقدارزمین درهرطرفی ازآنها باقی بماندتاجاودان متعلق بآن طرف خواهد بود وازمحل تلاقی خطمرزی سابق‌الذکر که سرحد مستقیم جدید بطرف مرزتنکابن میرسد وازآنجا هم پس ازعبورازسرحدات ناحیهٔ تنکابن تاکنار دریا باید در میان طرفین تقسیم شود و بهمین‌گونه ازبالای دربند بخط مستقیم تا مصب رود ارس بنابرسرحداتی که در آنجـا تعیین شده دارای اعتبارخواهد بود واز مصب رود ارس هم تا ناحیهٔ کهدم تمام نواحی و محلهای سابق‌الذکرمطابق حدود ناحیهٔ کهدم است که‌سابقاً تعیین شده ودرناحیهٔ کهدم‌هم شاهراه مذکورازگیلان‌بقزوین که‌درمیان کهدم وزیتون رودبارواقعست تا محل نقله برو کاروانسرا وازنقله‌بروازکاروانسرا تامحل سرداب‌وازسرداب تامحل خط مرزی‌سابق ـ الذکر و ازمحل خط مرزی سابق‌الذکر هم تا تنکابن‌مرزهای کوهستانیست که سرحد جدید ازآنجاخواهدگذشت‌وازآنجاهم‌درامتداد سرحدات تنکابن‌تاکناردریاخواهد بود .
ازسمت چپ‌بطرف دریا همه نواحی سابق الذکر با همهٔ متعلقات آنها در تصرف اعلی حضرت امپراتورسراسرروسیه وتاجاودان‌درتملك‌امپراتوری روسیه خواهد بود. ازسمت راست‌درداخل‌اراضی‌ازجاهایی که‌پادشاه‌سعادتمندمتمند اصفهان‌درایران‌وممالك‌بسیاری ازاراضی درتصرف‌خود دارد درتملك دربار‌اصفهان‌خواهدبودوتاتصویب این قرارداد صلح واتحاد مقدس ازپادشاه سعادتمند اصفهان‌وممالك‌بسیاری‌ازاراضی هیچ کس بهیچ‌گونه حق ورود بدان‌نواحی وارتباط‌کتبی باآنجا را نخواهدداشت.

٤ـ بنا برمعمول سابق سفیران و وزیران مختاروکسانی که از طرفین فرستـاده می‌شوند وازهردوطرف پیش ازوقت عبورآنها را بفرماندهان محلی که معین شده باشند اطلاع می‌دهند دوستانه وبا احترام شایان ورفاه وآسایش حرکت داده خـواهند شد و پذیرایی و نگهداری ازیشان خواهند کرد وپس از انجام‌کارهایی که بایشان سپرده شده است مراجعت داده خواهند شد .

٥ـ نامه‌های دوستانهٔ طرفین معظمتین با القاب وعناوین کنونی‌معتبرخواهد بود و اگرمالکین معظمین ازهردوطرف اراده کنند در القاب عالی خود عنوان ضمیمه شده را بکاربیرند این کارباید اساس‌استواری داشته باشد وهیچ‌یك ازدوطرف حق نداردعنوان

نواحی واراضی ومتعلقات آن اراضی را که تقسیم می‌شوند درالقاب خـود بگنجانند ونیز سکه تازه‌ای بزنند .

٦ـ درباره نزاعها ودشمنی‌هایی که درمرزها بین مردم طبقات مختلف روی میدهد فرماندهانی که تعیین شده‌اند باید برای حفظ صلح ودوستی مقدس که برقرارشده است با حسن نیت ودقت وتوجه آن اتفاقات سوء را قطع و ریشه کن کنند تا اتحاد مقدس طرفین باقی بماند ورعایا درآرامش وآسایش باشند ودرین کار باید طرفین با احتیاط کامل مراقبت ودقت کنند .

۷ـ اگر ازطرفی بطرف دیگرمردمی ازطبقات مختلف بگریزنـد هر دو طـرف فراریان را با همهٔ خانواده ودارایی آنها باید بطرف دیگر برگردانند وهیچکس حق ندارد جسارت کند وآنها را در زیرحمایت وپشتیبانی خود بگیرد .

۸ ـ برای نفع بازرگانی آزاد وبی‌مانع هردوطرف درمیان طرفین و زمین‌هـای متعلق بآنها ورعایا وسکنهٔ اراضی آنها درخشکی و دریا پرداخت مالیات معمولی بنا بر رسوم وحقوق سابق بی‌آنکه اضافه‌ای دریافت کنند معمول خواهد بود وباید حق داشته باشند بی‌مانع هرگونه کالای خود را داد وستد کنند . اتباع روسیه درهمهٔ کشوروار اضی ایالات ایران حق دارند منافع خود را ازبازرگانی دریافت کنند و برای سکنای خودو نگاهداری کالاهای خود خانه وکاروانسراوانبارودکان بسازند وحق دارند برای تجارت وحمل کالا وکاروانها از راه ایـران بهندوستان وکشور هــا و زمین های دیگردرعبور آزاد وبی‌خطرباشند و نیز اتباع دولت ایران متقابلا حق دارند درکشور روسیه هر جا که بازرگانان مایل باشند سکونت اختیار کنند و در بازرگانی وسفرآزاد باشند .

۹ـ درصورتیکه یکی ازبازرگانان کشوری درکشوردیگر بمیرد خانه‌ها وکاروانسراها وانبارها ودکان‌ها وکالاها ودارایی آنها باید بی‌عیب درجایی پنهان بماند وخوب حفظ و نگاهداری کنند وبی‌عیب ونقص بوارث قانونی آنها یاکسانی که ازجانب دربارهای معظم یاادارات کتباً برای تحویل آنها معین میشوند آنهارا تحویل بدهند .

۱۰ـ این عهد نامهٔ خدا پسندانهٔ اتحاد مقدس دوستی باتمام اعتبار وفواید خود تـا جاودان بی‌نقص وخللی حفظ ونگهداری وتصویب میشود وبمهرها آراسته خواهـد شد و دو نسخه مبادله می‌شود و برای تأیید این عهدو پیمان صلح دو نسخه مطابق یك‌دیگر ازهردو طرف تهیه شده است وبامضای نمایندگان مختار سابق‌الذکر که‌دارای اختیارات تام هستند رسیده وبا مهرایشان تصدیق شده ومبادله شده است .

درگیلان درشهررشت در۱۳فوریه درسال الهی ۱۷۲۹»

عهدنامهٔ سوم در رشت در ۲۱ ژانویه ۱۷۳۲ ازتقویم ژولین و ۸ ژانویه ۱۷۳۲ از تقویم گریگوری مطابق بادهم رجب ۱۱٤٤ بسته‌شده است. درین زمان هنوزشاه‌طهماسب دوم دربرخی از نواحی ایران و بیشتردرشمال کشور دعـوی پادشاهی داشت و نادر شاه بنام طهماسب قلی خان پیشکاراو بود. درین مدت سه سال که ازعهدنامهٔ دوم می گذشت نواحی که در آن عهدنامه اشرف افغان بروسیه بازگذاشته بودهم‌چنان درتصرف روسها بود. طهماسبقلی خان که کم کم نیرو گرفته بود بروسها پیشنهاد کرد این نواحی‌را بازگذارند ودولت روسیه که وی را توانا و نیرومند دید ناچارتسلیم شد واین عهدنامه بهمان‌مناسبت درمیان نمایندگان انا ایوانوونا (۱) امپراتریس روسیه که از ۱۷۳۰ تا ۱۷٤۰ (۱۱٤۳ - ۱۱۵۳ ق.) سلطنت کرده ونمایندهٔ ایران امضا شده وترجمه آن بدین گونه‌است :

## عهدنامه منعقد در رشت در ۲۱ ژانویه ۱۷۳۲

## بنام پدرو پسر و روح القدس

«همه بدانند وآگاه باشند که چند سالیست‌در کشورایران‌اغتشاشهای بزرك روی داده‌و برخی‌ازاتباع آن‌دولت بردولت‌مشروع‌خود برخاسته‌اند ونه‌تنها درآن کشور ناامنی فراهم آورده و ویرانی ایجادکرده‌اند بلکه باتباع امپراتوری روسیه‌نیززیان‌رسانده‌اند. ازین روی‌که عده‌ای بازرگانان روسی که بایران پناه برده بودند زیان بسیاربرده‌اندو چندین صد هزار(روبل) ازدارایی ایشان بغارت‌رفته وبسیاری ازیشان‌وپیشکارانشان را آزرده‌اند ونیزازفرمان پادشاه‌خود سرپیچیده‌اند واین کاردولت‌ایران را بخطری بزرك انداخته است بدین سبب امپراتوربزرك پترکبیر که خدای‌وی رادر رحمت خود جای دهد وامپراتور وشاهنشاه همهٔ روسیه بود چه برای پاسبانی از ولایاتی که نزدیك ایران بود و چه برای‌آنکه مانع شود دولت ایران از پای درآید ناچار لشکریان‌خود را بولایات ایران فرستاد وبایشان فرمان داد دربرخی ازین ولایات وشهرها که درکنار دریای خزر هستند فرود آیند یعنی بدان‌جاها که‌مردم ازسرکشان‌سختی بسیاردیده‌بودند وبرای‌آن بود که این‌نواحی‌ازحملهٔ مسلح سرکشان که برشاه برخاسته‌بودندووی را مغلوب کرده‌درامان باشند وایشان‌آن سرکشان را راندند و در نتیجهٔ این لشکرکشی سلطنت ایران اکنون درآسایش می‌تواند اصفهان را پای تخت خود کند وشاه برتخت نیـاکان خود بنشیند و پیشرفت‌های‌دیگر فراهم کند اینك امپراتریس بزرك آنا ایوانوونا که فرمانفرواییِ‌وی قرین آسایشست وامپراتریس وفرمانروای سراسرروسیه است‌ولشکریان‌فراوان دراختیاردارد فرمان داده و اراده فرموده است همه‌گونه یاری با اعلی حضرت شاه بکند وچون‌ازنیك

(۱) Anna Ivanovna

اندیشی آن اعلی حضرت همایون اعلی حضرت امپراتریس آگاه شده است و از نظر دوستی و حسن همجواری و اینکه همواره خواستار نیك بختی اعلی حضرت شاهست و امیدوارست که وی بتواند از همهٔ ناگواریهایی که در راه پادشاهی موروث اوست در زینهار باشد بنمایندگان مختار خود که در گیلان هستند و مخصوصاً بکسانی که در ولایات متصرفی اقامت دارند یعنی سرتیپ نجیب والامقام آقای واسیلی لواشوو (۱) دارای نشان سنت الکساندر از درجهٔ کاوالـر (۲) و آقای بارون پترشافیروو (۳) مشار دولتی فعلی فرمان داده است وسایل برقرار ساختن واستحکام دوستی دیرین دولتین را فراهم کنند و وارد گفتگو شوند و با نمایندهٔ مختار اعلی حضرت شاه ایران عالی جاه میرزا محمد ابراهیم مستوفی سرکاری خاصه که از سوی اعلی حضرت شاه ایران اجازهٔ رسمی و اختیار تام دارد قراری بگذارند و طرفین که از جانب پادشاهان بزرك خود اختیار دارند پس از گفتگو عهدنامهٔ دوستی مؤبد را باین شرایط امضا کردند :

۱ـ همهٔ اختلافات و عملیات خصمانه که تاکنون ازین سوی بایران وارد آمده و از آن سوی ایران وارد آورده است از هردو طرف کاملا فراموش خواهد شد و امیدست که پادشاهان و دولتین علیتین روابط دوستی و همسایگی دیرین را درمیان خود برقرار کنند وازین بعد بدخواه یکدیگر نباشند و بکوشند دشمنی‌ها را هم اکنون وازین پس از میان بردارند .

۲ ـ طرفین بوسیلهٔ این عهدنامه که بفرمان امپراتریس بزرك روسیه دوستی صمیمانهٔ خود را بظهور میرسانند آنرا اعلام میکنند و از امتیازاتی که امپراتوران روسیه که خدا ایشان را بیامرزاد بوسیلهٔ عهدنامه یا قوهٔ قهریه و با تحمل مخارج گزاف ازجانب لشکریان بدست آورده‌اند و برای رفـاه مردم ولایات ایران لشکریانشان میلیونها از کیسهٔ خود خرج کرده اند و از آغاز ورود بایران زیان و خسـارت بسیار برده‌اند چشم می‌پوشند وتعهد می کنند که یکماه پس از امضاء ومبادلهٔ این عهدنامه ولایات لاهیجان ورانکوه و متعلقات آنرا بتصرف عالیجاه نمایندهٔ مختار سابق الذکر واگذار کنند ودراختیار کامل شاه ایران بگذارند ومنتظر امضای آن از طرفین نخواهند شد واما گیلان و استراباد وسایر نواحی کنار رود کور پنج ماه پس از آنکه این قرارداد بامضای شاه ایران رسید و آنرا تصدیق کرد واگذار خواهد شد زیرا که مردم این نواحی اکنون در پرتو حمایت لشکریان اعلی حضرت امپراتریس بزرك در کمال رفاه و آسایشند ومنافع ولایـات کهدم وشفت یك ماه پس از آن وعایدات ولایات دیگر که در کنار رود کور هستند سه ماه پس از امضای این قرارداد

---

(۱) Vassili Levachev

(۲) Kavaler مأخوذ از Cavalier فرانسه بمعنی صاحب درجهٔ دوم نشان

(۳) Baron Petr Chafirov

وتصدیق آن ازجانب اعلیحضرت شاه ازتصرف مأموران امپراطوری روسیه خارج خواهد شدو بتصرف کسی که ازجانب اعلی حضرت شاه مامور دریافت آن خواهد شد درمدت پنج ماه داده خواهد شد اما ولایات ومحال دیگر ایران درآن سوی رود کور که در تصرف امپراتریس بزرك روسیه است وا کنون رسماً و بموجب قرارداد دردست ماموران اوست امپراتریس روسیه نمی خواهد این نواحی راجزو کشورخود کند بلکه قول می دهد بمحض اینکه رفع خطر بشود یعنی اعلیحضرت شاه دشمنانی راکه اکنون دارد از کشور خود برانند وآنها را مغلوب خود بکنند وکشور راآرام کند آنهارا دراختیار شاهنشاه ایران بگذارد . تصرف این ولایات بدست لشکریان امپراتوری روسیه دلیلی دیگر بجزخیر خواهی نسبت بشاه ایران و پشتیبانی ازو نداشته است تامبادا روزی که لشکریان امپراتریس بزرك روسیه ناگهان ازین ولایات ونواحی بیرون روند مردم چادر نشین کوهستانی که در آنجاهستند بامخالفان شاه ایران یار شوند ودوباره نا امنی فراهم آورند چنانکه پیش ازین این نواحی آسیب بسیار دیده اندوا کنون درپرتوحمایت لشکریان امپراتریس روسیه آسوده اند و برجمعیتشان افزوده شده و نباید که آن سرکشان درآنجا راه یابند وبامخالفان دیگر اعلی حضرت شاه همدست شوند ودوباره انقلابی فراهم آورند والبته بمحض اینکه اعلی حضرت شاه ایران زمام امور را بدست گرفت امپراتریس بزرك روسیه لشکریان خود را ازین ولایات دیگر ایران که متعلق بایرانست احضارخواهد کردوفرمان خواهد داد که این ولایات را بی هیچ عذری بدولت ایران واگذار کنند . اما امپراتریس بزرك روسیه صلاح را درآن میداند نواحی راکه ناوگان روسیه ماموران امپراتریس بزرگ گشاده اند وبشاه ایران واگذار می کنند بهیچ وجه بدولت دیگری واگذار نکنندواعلی حضرت شاه ایران ازین گذشت امپراتریس روسیه سپاس گزار خواهد بود ودوستی وی را خواهدپذیرفت وقول میدهد که دربرابر ازهیچ گونه دوستی با امپراتریس روسیه دریغ نکنند .

۳ - بهمین جهت و برای سپاس گزاری اعلی حضرت شاه ایران ازجانب خودوجانشینان خود اعلان می کنند که همیشه با امپراتریس بزرك روسیه و امپراتوری روسیه روابط دوستی وحسن هم جواری مؤبد خواهد داشت واجازه خواهد داد در همهٔ قلمرو ومحال کشورش بازرگانان درکمال آزادی وآسودگی رفت وآمد کنند وازین پس در برابر کالایی که از روسیه بایران می برند وخرید هایی که دربرابرآن با ایرانیان ودیگران میکنند وآنچه درآنجا می خرند ومبادله می کنند گمرك ندهند و بهمهٔ شهر ها و ولایات که فرمانروایان وی در آنجا هستند و بعمال گمرك فرمان خواهد داد که هیچگونه گمرك وعوارض دیگر ازبازرگانان روسی نخواهند ونگیرند وبا ارائهٔ نامهای رسمی از حکام نواحی سرحدی خاك امپراتوری که این کالاها از آن اتباع امپراتوری روسیه

زاواليشين (ژنرال): ٣٢٥،٣٢٣
زبيده خاله:٣٩
زردشتيان: ٦٠
زكريا آندرونيكا شويلي:٣١٣
زكي‌خان زند: ٧٤،٤٣،٤١
زكي‌مستوفي‌الممالك (ميرزا): ١٥٤
زمان شاه: ١٣٧،٦٩
زند: ٤٣-٤٥،٤٩،٥١،٥٤،٥٧-٥٨،٢٧٨
زندها:٢٣٢
زنديه: ٢٥،٢٧،٢٨٣
زوبف (پلاتون): ٨٩،٢٣٣-٢٣٤
زوبف (والريان): ٧٠،٨٩-٩٠،٢٣٣،٢٣٦-
٢٣٧،٣١٥،٣٣٠
زوراب تزرتل:٣١٣
زيد شهيد:٩

ژ

ژرژ:٦٨
ژوانار: ١٠٧،١٨٣،٢٢٣
ژوانن (ژوزف ماري): ١٠٧،١،١، ١٦٤،
١٧٢-١٧٣،١٩٣-١٩٤،٢٠٢-٢٠٣،٢١٩-
٢٢٠،٢٢٢،٢٢٦-٢٢٧
ژوانين (يوسف مريم): ١٦٤،١٧٢،١٩٣
ژوبر (آمده):٩١،٩٣-٩٤،١٠٠-١٠١،١١٠-
١١١،١١٥،١٢١،١٢٧،١٥٣- ١٥٤،١٥٦-
١٥٧،١٦٤،٢٠١-٢٠٢
ژوزف (پر): ٢١٢-٢١٣،٢١٧
ژيورژي پسر اراكلي پادشاه گرجستان :
٣١٧-٣١٨،٣٢٦،٣٢٨-٣٣٠
ژيورژي تزيتزيشويلي: ٣١٧

س

ساجيان: ٩
سادات كيايي حسيني:١٠
سادات مرعشي حسيني:١٠
ساساني: ٨-١٠،١٢،٥٩-٦٠،٨٤
ساسانيان: ٨-١٠،١٢
سالاريان: ٩
سالواتوري (دكتر): ١٠٧
سالور: ٦،٨،١٧،١٩
سامان خداه: ١٣
ساماني:١٣
سامانيان: ١٣
سباستياني (ژنرال):١٠٣،١٠٧،٢٠١،٢٠٤،
٢٢٢
سبزعلي (غلام): ٣٨
سبزعلي‌خان‌شامبياتي: ٣٧
سبزعلي‌خان لاريجاني: ٣٤
سبكتكين (ناصرالدين): ١٣،٢٨٩
سپانلو: ١٨
سرتاق‌بن باتوبن توشي‌بن چنگيز:٢٠
سرتاق مغول:٢٠
سرتاق نويان بن نويان بن جلاير بن بزون
تگين: ١٩-٢٠
سرخاي خان لگزي:٢٤٩
سعادت نوري (حسين): ٣
سعود : ١٣٥
سعيد (حاجي): ٦٥
سعيد بيك: ٢٤١
سفره‌چي كيخسرو آواليشويلي: ٣١٤
سفيد (طايفهٔ): ٢٧٥
سقلاب: ٨٥
سكندر: ١٧٩،١٩٨،ر. اسكندر
سلاوها: ١٤-١٥،١٧،١٩،٢٤،٧٥، ٨٢،٨٥،
٢٩٠،٢٩٢
سلاوهاي شرقي: ٨٥
سلجوق: ٦-٧
سلجوقي: ١٦،١٨،٦٠
سلجوقيان: ٧،١٣،١٥-١٦،٦٠،٢٣١
سليمان (پيمبر): ١١٨،٢٥٥
سليمان‌پاشا: ٦٣،١٣٦،١٤١،١٤٧
سليمان‌خان: ٦٢،٦٧

لیمان خان حکمران گیلان (امیر) : ۲۷۸-
۲۸۰،۲۸۵
لیمان‌خان سردار: ۳۲۲
لیمان‌خان شکی: ۶۵
لیمان‌خان قاجار: ۲۸۳-۲۸٤،۳۲۲
لیمان خان نظام الدوله: ۳۹
لیمان صفوی (شاه): ۲۲،۸۵-۸٦
لیم خان حکمران شکی: ۶۵
لیم خان حکمران گرجستان: ٦۱
ن ژرژ: ۲۵٦،۳۳۲
نی: ۲٦۵-۲٦٦
واروف (ژنرال الکساندر): ۸۹،۲۳٤
وباتایلو: ۱۸
ولومون پادشاه ایمرت: ۳۲٦
وئدی: ٤
وئدیها: ۱۳۲
ویمون: ۳۱۵
ویمون (ژنرال لیوتنان): ۳۳۳
یاه (طایفه): ۲۷۵
یکها: ۱۳۷
ینجیا: ۳۱۳

ش

ادلو: ۳۷
ادی: ۱۱
افیروو (بارون پتر): ۳۰۰
امبیاتی: ۱۷
امپانیی: ۱۲۳-۱۲۵،۱۲۷-۱۲۸،۱۳۲،۱۳٤،
۱۳۹،۱٤۵، ۱٤۸-۱۵۰، ۱۹۰، ۱۹۲،۱۹٤،
۲۲
املو: ۱۸
اه باباخان: ۳۱۹
اه پسند خان افغان: ۳٤
اه پلنگ: ٦۲
اهرخ میرزا افشار: ۲۵،٤۱، ۵۱،۵۲، ۵۷،
۳۱

شاهسون: ۱۷،۲۵،۲٤۳-۲٤٤
شاه علی‌خان حکمران دربند: ۳۲۵
شاه قلی‌خان: ۲۲
شاه قلیخان قاجار: ۳۱
شاهنوازخان: ٦۲
شاهوردی خان: ۳۱۲
شاهیسون: ۱۷
شجاع الدین خان زند: ۳٤
شجاع الملک: ۱۳۲،۱۳۷
شدادیان: ۹
شریف پاشا: ۳۲۸
شفت (سرهنگ): ۲٤۷،۲٤۹
شفیع طبیب حرمخانه (میرزا): ۱۱۰
شفیع قدیمی مازندرانی صدراعظم (میرزا):
۷۳،۱۱۰،۱۱۸-۱۲۰،۱۲۵،۱۲٦-۱۲۸،۱۳۰،
۱۳۲، ۱۳۵،۱٤۰ - ۱٤۲،۱٤٦ -۱٤۸،۱۵۱،
۱۸٦،۱۸۸، ۱۹۰،۱۹۲، ۱۹٤، ۱۹٦، ۲۰۸،
۲۱۸،۲۲۱-۲۲۲،۲٤۳
شکربیک: ۳۲
شمس‌الدین‌لو: ۲۵۳،۲۵۷
شهربانو: ۳۱
شهنوازخان: ٦۱
شیخعلی‌خان بن‌فتحعلی خان: ٦۳
شیخعلی‌خان حکمران بادکوبه: ۲۷۹،۲۸۳
شیخعلی‌خان حکمران‌قبه ودربند: ۲٤۹-۲۵۰،
۳۳۰
شیخعلی‌خان زند: ۳۵-۳۸
شیخ ویس‌خان: ۲۸۳
شیرشاه سوری: ۲۸۹
شیعه: ۵۱،۲۵۰،۲٦۵-۲٦٦
شیوش: ۳۳۵

ص

صاحب: ۲۱،۷٦،۱۵٤
صاحبدیوان ر. تقی
صاحب شرح کبیر: ۲۵۰

صادق خان: ۳۴۲
صادق‌خان زند: ۲۷۳،۴۳
صادق خان شقاقی: ۶۹،۷۱،۷۴،۳۱۶
صادق خان قاجار عزالدین‌لو: ۲۴۶
صادق‌خان گرجی: ۷۰-۷۱،۲۳۱
صادق خان بخاری باش: ۳۷
صادق منجم باشی لنگرودی (میرزا): ۲۷۴، ۲۷۷
صادق وقایع نگار مروزی (میرزا): ۵
صبا: ۱۱۳
صفرعلی‌خان قوانلو: ۳۶
صفوی (سلسله): ۱۸،۲۳،۳۰،۴۶،۴۹،۵۱، ۶۱،۷۲،۷۹،۸۱،۸۵-۸۶،۲۳۲
صفوی (طریقه): ۱۷،۲۳
صفویه: ۲،۷،۱۷،۱۹-۲۰، ۲۲-۲۵،۲۷-۲۸، ۳۰،۳۱،۳۶،۴۶،۴۹،۵۱،۵۴،۶۱،۶۷ ، ۷۲، ۸۱،۸۷،۱۰۱،۲۰۰،۲۳۲،۲۹۰،۲۹۲
صفی (شاه): ۲۹-۳۰
صفی‌الدین اردبیلی (شیخ): ۱۷،۲۳،۶۷
صفی دوم (شاه): ۸۵
صقلاب: ۸۵
صلاح الدین ابوالمظفر یوسف بن ایوب بن شادی: ۱۱
صنیع الدوله ر. محمد حسن

ط و ظ

طالبران پرنس دبنونت ( شارال موریس) : ۱۹۹
طاناز پر شویلی: ۳۱۴
طغاتیمورخان: ۱۵
طهماسب اول (شاه) ۲۴،۲۸،۳۱
طهماسب دوم (شاه) ۳۰،۳۲-۳۳،۸۷،۲۹۲- ۲۹۳،۲۹۵،۲۹۹،۳۰۴
طهماست قافلانیشویلی: ۳۱۴
طهماسب قلی‌خان (نادرشاه): ۲۹۹،۳۰۸
طهماسب قلی‌خان قاجار: ۲۹-۳۰
طهمورث خان: ۲۲۳
طهمورث شاهزادهٔ گرجی: ۳۱۸،۳۲۰
طهمورث میرزا: ۲۴۰
ظهیرالدین بابر: ۱۴،۲۸۹

ع

عادلشاه افشار: ۴۶،۵۳
عباس اول (شاه): ۱۰،۲۰-۲۴،۲۸-۲۹،۶۱، ۸۲،۲۱۱،۲۳۳،۳۳۳
عباس‌خان قاجار: ۲۸۰،۲۸۵
عباس خدمتگزار آقا محمد خان: ۷۱
عباس دوم (شاه): ۳۰
عباسقلی‌خان بغایری: ۳۴
عباس قلی‌خان بن محمد حسن‌خان: ۳۹
عباسقلی‌خان حکمران گرجستان: ۶۱
عباس‌میرزا: ۳
عباس میرزا ملک آرا: ۲
عباس‌میرزا نایب السلطنه: ۲۲،۷۷-۷۸،۸۱، ۹۴،۱۰۱،۱۰۳،۱۰۷،۱۱۱-۱۱۷،۱۱۹-۱۲۰، ۱۲۲،۱۲۵،۱۳۶-۱۳۷، ۱۳۹-۱۴۱، ۱۴۵- ۱۴۸،۱۵۱،۱۵۸--۱۵۹،۱۷۶، ۱۸۰،۱۸۲- ۱۸۶،۲۰۱،۲۰۷،۲۲۲--۲۲۴،۲۴۲-۲۴۳ ، ۲۴۵-۲۴۶،۲۴۸-۲۴۹،۲۵۳، ۲۶۱، ۲۶۳، ۳۱۹،۳۲۱،۳۲۳،۳۲۶-۳۳۱،۳۳۴
عباسی (خلفای): ۱۱
عبدالرحمن پاشا: ۱۳۶،۱۴۱،۱۴۷
عبدالرحیم خان شیرازی: ۶۲
عبدالرزاق بیک دنبلی متخلص بمفتون: ۵،۱۵، ۲۴۰
عبدالله خان: ۶۳
عبدالله خان اصانلو : ۲۸۰-۲۸۵
عبدالله خان پسر حاج محمد حسین‌خان اصفهانی: ۲۱۲-۲۱۶
عبدالملکی: ۲۴۳
عبدالوهاب اصفهانی معتمدالدوله متخلص بنشاط (میرزا): ۱۵۴،۱۷۲

## عهدنامهٔ منعقد در گنجه در ۱۰ مارس ۱۷۳۵

## بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

«سپاس خدای را که دوستی درمیان دولتین را برای آرایش جهان برقرار ساخته و موافقت درمیان آنهـا را برای آرامش همیشگی هردو دولت فراهم کرده و درود ابدی بر پیامبری که با نوشتهٔ خود از خداوند مسیح پسر مریم خبر داده است، باو پناه می بریم و از و آمرزش التماس داریم . بدین گونه برهمه آشکارست که از چند سال پیش دولت ایران (فارس) از تاخت و تاز لشکریان دشمن لگد کوب و ویران شده بود و سرکشان در آنجـا بیدادگری بسیار کرده بودند و از هرسوی مزاحمت فراهم آورده بودند و بدخواهان از هر راه می کوشیدند باستمگری خویش وسایل انقراض کامل آنرا فراهم آورند و درهای نعمت را بروی مردم ببندند اما خداوند توانا که بقدرت خود که همه کس را مشمول عنایت خویش قرارداده است و مردم ایران را نیز از آن برخوردار کرده است مرا نیز ازلطف عمیم خود بهره‌مند کرده است بدین گونه با لشکریان فراوان از شهر پای تخت خراسان برای تنبیه و سرکوبی دشمنان برخاستم و بسعی من شهر اصفهان و نواحی دیگر از دشمنان پاك شد و اگرچه آن دشمنان می‌خواستند دوستی دیرین واستوار و تباه ناشدنی در میان امپراتوری روسیه و دولت ایران را از میان ببرند و بدعت‌های نادرست پدید آورده‌اند که گویی امپراتوری روسیه ولایاتی را که از ایران گرفته‌است مانند نواحی دیگر می‌خواهد در تصرف خود نگاه دارد و بوسیلهٔ این تهمت‌ها خواستار دشمنی درمیان دو دولت بودند. اما برهمه واضح و مخصوصاً براهالی ایران مبرهنست که بچه سبب امپراتور بزرك اعلی حضرت پتر اول که خدایش بیامرزد شهرها و ولایات ایـران را متصرف شد و تا مدتـی در تصرف خود داشت اما پس ازچندی که موقع را مناسب دید برای اثبات حسن نیت و دوستی صمیمانهٔ خود و بطلان دروغهایی که بنا روا درمیان بود بلکه تنها برای اظهار دوستی حقیقی گیلان و ولایات آبادان دیگر را که ازخزانهٔ روسیه اداره می‌شد بی آنکه اجباری درمیان باشد بدولت ایران واگذار کرد . و بدین گونه بنفع مشترك دولتین علیتین و برای آنکه دوستی حقیقی که درمیان بود تا جاودان برقرار بماند و در آینده نیز این دوستی توسعه یابد و بیشتر شود طرفین برای گوشمال دادن دشمنان و پیوند دوستی محکم عهد کردند . و بدین جهت کنیاز (۱) سرگی گالیتسین (۲) رایزن مخصوص والامقام نمایندهٔ مختار صاحب نشان درجهٔ دوم که اکنون در ایرانست بفرمان عالی و باداشتن اختیارات تام

---

(۱) Kniaz شاهزاده (۲) Serguey Golitsine از خانوادهٔ بسیار معروف شاهزادگان لیتوانی .

ازجانب امپراتریس بزرك روسیه بامن دربارهٔ قرارهای مختلف این عهدنامـه موافقت کرد واتحاد همیشگی درمیان دولتین برقرارشد وامیدست که این عهدنامه تاجاودان از هرخللی مصون باشد .

مقدمه ـ اگردر رشت ازطرفین درعهدنامه‌ای که منعقد شده مقررشده استکـه شهرهای باقی مانده مانند باکوو دربند درتصرف روسیه تاموقعی باقی بماند که دولت ایران ازدشمنان خود مستخلص شود اما چون امپراتریس بزرك روسیه بواسطهٔ حسن نیتی که نسبت بدولت ایران دارد برای آنکه اوضاع سابق برقرار شود و بهترین راه رادرین زمینه بیابد و بنزدیکان و دوران نشان دهد که دولت روسیه هرگز اراده نداشته است قسمتی ازخاك ایران رادردست خود نگاه دارد وتنها از راه عنایت شاهانه ولطف عمیم خود خواسته است پیش ازآنکه آن موعد برسد شهرهای باکوودربندرا باهمهٔ متعلقات ومضافات آن مانند سابق بدولت ایران مسترد دارد و بمحض اینکه فرصت اجازه دهد لشکریان روسیه را از آنجا بیرون ببرد لهذا چنین مقرر شده است : شهر باکو با مضافات آن در ظرف دوهفته وشهر دربندومضافات آن تا سرحد سابق درظرف دوماه پس ازانعقاد این عهدنامه و اگر فرصت اجازه دهد پیش ازآن از لشکریان تخلیه خواهد شدوداغستان و نواحی دیگر که جزو شمخال و اوسمی هستند کما من السابق درتحت تصرف دولت ایران خواهدبود .

مواد این عهدنامه چنین مقررمی‌شود :

۱ـ دربرابراین مهربانی ودوستی که امپراتوری روسیه می کند دولت ایران متعهد می شود همیشه اتحاد خود را باامپراتوری روسیه محترم بشمارد ودوستان روسیه را جدا دوستان خود ودشمنان آنرا دشمنان خود بشمارد و هرگاه کسی با یکی ازین دو دربار فلك مدار وارد جنك شود این هردو دربار بزرك باآن جنك راآغاز کنند ودر هرمورد یاوریك دیگر باشند و شهرهای باکوو دربند بهیچ وجه و هیچ عنوان باختیار دیگران مخصوصاً دشمنان مشترك واگذار نشود بلکه همه گونه کوشش بکنندکه درتحت تسلـط دولت ایران بمانند واگربرخی ازاهالی این‌شهرها که درتحت تبعیت وخدمت امپراتریس بزرك روسیه وامپراتوری روسیه باشند ودرنتیجهٔ وفاداری خود بآنجا باز گردند دولت ایران هیچ گونه آزار دربارهٔ ایشان روانداردو آن‌کار رادلیل بی وفایی نسبت بدولت ایران ندانند . امیدست صومعهٔ نصارای گرجی که در دربند هست هم چنان درمقررات‌خود آزادی داشته باشد وآنرا ویران نکنند واجازه دهند در آنجا بنا بر دین مسیح بعبادت بپردازند وهیچ کس زحمتی برای کارکنان آن که ازروحانی وغیر روحانی بیش از شش تن نیستند درعبادت ایشان فراهم نکنند وهیچ گونه ستم بآنها روا ندارند .

۲ـ نفع ایرانیان درینست که این صومعه با این تصمیم مفیدی که اکنون گرفته می شود در کوتاه کردن دست دشمنان اهتمام ورزد تا بخواست خداوند دشمنان دولت ایران ودشمنان خود را برانداز ند و بحال سابق باز گردند و نیز بامپراتوری روسیه نشان دهند که کما فی السابق خطری ازجانب ایشان متوجه نیست دولت ایران خواهد کوشید بهر گونه سعی کند جنگی را که در برابر دشمنان آغاز شده است با اهتمام وسعی فوق العاده دنبال کند تا ازیشان انتقام بگیرد و همهٔ ولایات نه تنها ولایات کنونی بلکه ولایاتی را که سابقاً ازدولت ایران مجزی شده وگرفته‌اند بآن دولت بر گردانند و از دشمنان بگیرند وتا همهٔ آنها کما فی‌السابق بدولت ایران مستردنشده است قرارصلح نگذارند واما بکیفرخدعه‌ای که ازترکان سرزده است آن جنگ رادر داخل دو کشور خود ادامه دهد وتا وقتی که دولت ایران همهٔ ولایات خودرا پس نگرفته است در جنگ بماند زیرا منافع دولت ایران چنین اقتضامی کند .

۳ـ طرفین متعهد می‌شوند پیش ازآنکه بایك دیگر گفتگو کنند بهیچ مذاکره‌ای باترکان وارد نشوند واگرکار بآنجا کشید که اسلحه درین مورد بکار برند یا بابعالی بطیب خاطر همهٔ آن ولایات گرفته شده رابدولت ایران مسترد دارد وصلح با این دولت رابهمان اساس سابق برقرار کند درین حال دولت ایران تعهد می کند درین مصالحه دولت امپراتوری روسیه رانیز شریك بداند بدین گونه که دولت ایران با روسیه قرار دادی دارد که بنابرآن وظیفه دارد همهٔ دشمنان روسیه رادشمن خود بداند وباتمام کسانی که بخواهند باامپراتوری‌روسیه جنك داشته باشند دولت‌ایران وظیفه دارد باآنها وارد جنك‌شود ومصالحه‌را بااین‌توضیح برقرار کنندو بی‌آن قراری‌نگذارند واگروقتی درمیان امپراتوری روسیه و بابعالی درآتیه کار بعهد نامه‌ای برسد درآن حال نیز بهمین طریقی که توضیح داده شده است دولت ایران رانیز در آن دخیل خواهند کرد .

٤ـ درعهدنامه‌ای که دررشت درمیان دودربار منعقد شده (۱۲ژانویه ۱۷۳۲) بجز موادی که پیش‌ازین بموقع اجرا گذاشته شده است باید این ماده ازین بعد از مواد آن شمرده شود و کلمه بکلمه جزءآن باشد و با این عهدنامه اتحاد همیشگی تجدید می‌شود واستوارمی گردد و عهدنامه‌ای خواهد بود که تا جاودان اعتبار خواهد داشت .

۵ـ چون منافع دولتین اقتضا دارد که تجارت برپایهٔ استوار برقرار گردد واتباع طرفین هیچ گونه اشکالی درفرستادن کالا نداشته باشند واین لازمهٔ نفع طرفینست باین جهت دولت ایران تعهدمی کند ازین بعد با بازرگانان روسی بنابرمقررات عهدنامهٔ رشت وارد دادوستد شود و بایشان و کشتی‌هایشان اجازه دهد در همهٔ لنگرگاهها وکرانه ها وباراندازها بایستند و کالای خودرا بهر جا بخواهند خالی کنند و درآنجا گرد آورند و

بجاهای دیگر ببرند و کسی مزاحم بازرگانی ایشان نشود وستمی رواندارد واگر فرامینی بعهدهٔ شهرهایی که این بازرگانان روانهٔ آن هستند فرستاده شده که مغایر بامفاد عهدنامهٔ رشت باشد آنها را باید ملغی دانست و بآنها رفتار نکنند و باید درین زمینه بوسیلهٔ فرامین دیگر مقرردارند که مفاد عهدنامهٔ رشت درهمه جا عملی شود و بهمان گونه از طرف دولت روسیه با اتباع و بازرگانان ایران بموجب مواد همان عهد نامهٔ رشت رفتار خواهند کرد ودربارهٔ اتباع ایران درامپراتوری روسیه بهمان گونه رفتار کنند که بااتباع دولت دوست رفتار خواهند کرد. برای آنکه فایدهٔ این عهدنامه بیشتر باشد و ازین پس بازرگانان روسی بتوانند آنچنانکه باید درکارخود آزادی داشته باشند امپراتریس بزرك روسیه لطفاً قنسولی مأموررشت خواهد کرد وبزودی از دربارعالی روسیه با اعتبارنامهٔ لازم امپراتوری فرستاده خواهد شد و ازجانب ایران پذیرفته خواهد شد وفرمان لازم دربارهٔ وی صادرخواهد گشت.

۶- بدین سبب و برای ادامهٔ دوستی درمیان طرفین امپراتریس روسیه پیش ازهر وظیفهٔ دیگر بنابرعدالت پروری خود وبپاس نمایندگی که این بندهٔ درگاه داشته است فرمان‌داد اسیران این طرف نه تنها کسانی راکه درحال حاضر در اسارت هستند بمیرزا کاظم نمایندهٔ مختارایران مسترددارند بلکه درسراسر کشور خود فرمانی صادرکند که اسیران را از هر طرفی برای بازگرداندن بایران بیاورند و بهمین‌گونه همهٔ اتباع و ساکنان امپراتوری روسیه را بهراندازه که در هرجا باشند بروسیه برگردانند و درین زمینه بهمه‌جای ایران فرامین‌فرستاده شودواما کسانی که ازین بعد ازدوطرف دوربشوند باید آنان را طرفین دستگیر کنند ومسترد دارند.

۷- این بندهٔ درگاه عالی‌جاه با نمایندهٔ مختار نام برده که ازدربارهای عالی خود اختیارداریم درمواد این‌عهدنامهٔ اتحاد موافقت کردیم و برای آنکه‌تا جاودان آنراتأیید کنیم بمهراعلی‌حضرت شاه ظل‌الله مزین‌شده و بنمایندهٔ عالی‌مقام مذکورتسلیم شده‌است و درمدت پنج‌ماه پس‌ازامضای این عهدنامه بتصویب خواهد رسید و همهٔ مواد آن باجری گذاشته خواهد شد و بامضای مسئولین دیگر خواهد رسید و بحضور امپراتریس بزرك فرستاده خواهد شد واین بندهٔ درگاه متعهدمی‌شود آنرا برساند.

پایان - برای اطمینان ازین عهدنامهٔ اتحاد مقررشده است دردونسخه مطابق یك دیگرتهیه شود وهردوآنها بمهربرسد و مُبادله شود.»

پیداست که ازطرف ایران‌این‌عهدنامه‌با موافقت نادرشاه که درآن زمان هنوز بنام طهماسبقلی‌خان معروف بوده است بامضارسیده است. درآن زمان‌نادرشاه درقفقاز بوده ودولت ایران ودولت روسیه هردوبا دولت عثمانی در جنك بوده‌اندو درین عهدنامه با

یك دیگردر برابر دولت عثمانی اتحاد کرده‌اند . نیز پیداست سیاست روسها چنین اقتضا می کرده است که ازجانب ایران که در آن زمان نیرومند شده بود خیالشان آسوده شود تا بتوانند بیاری ایرانیان ازعهدهٔ ترکان عثمانی برآیند ونفع ایران نیزدرین بوده است که دراتحاد با روسیه نواحی ازدست رفته‌راپس بگیرد و بوسیلهٔ این اتحاد مزاحمت ترکان عثمانی را نیزازخود دفع کند .

☆☆☆

رابطه‌ای که بااین عهدنامه نادرشاه بادربارروسیه بهم زده گویاتامدتی دوام‌داشته است ، زیرا که دونامه از زمان وی بدستست که بکارگزاران دولت تساری نوشته اند :

نخست نامه‌ای که پیداست بیك‌تن ازوزیران وشاید صدراعظم روسیه نوشته باشند ودرآن جلوس یکی ازپادشاهان آن سرزمین را تبریك گفته‌اند . چون نادرشاه از۱۱۴۸ تا ۱۱۶۰ سلطنت کرده وآنا ایوانوونا امپراتریس روسیه از۱۱۴۳ تا ۱۱۵۳ فرمانروای روسیه بوده یعنی پنج‌سال پیش ازجلوس‌نادر بپادشاهی رسیده وهفت‌سال پیش‌از کشته‌شدن وی درگذشته است پیداست که این‌نامه را ازسوی نادرشاه درجلوس وی ننوشته‌اند و ناچاردرجلوس جانشین وی نوشته اند .

پس‌از مرك آناایوانوونا نخست‌ایوان (۱) ششم اندك زمانی پادشاهی کرده‌است ووی را خلع کرده‌اند وپس‌ازو درسال ۱۷۴۱ م. (۱۱۵٤ ق. ) یلیزابتاپتروونا(۲) بتخت نشسته واز ۱۷۴۱ تا ۱۷۶۲ م . (۱۱۵٤-۱۱۷۶ ق.) امپراتریس روسیه بوده‌است و این نامه را ازدربارنادرشاه می بایست در تبریك جلوس وی نوشته باشند چنانکه از القاب وعناوینی که درآن آمده پیداست که زن بوده است .

متن‌این نامه درمجلهٔ ارمغان(۳) بدین گونه چاپ شده‌است : «جناب وزارت مآب، ایالت‌وشوکت پناه ، حشمت‌وجلالت دستگاه ، رکن رکین دولت ابدمدت ، حصن حصین ملکت دوران عدت مسیحیه، وزیراعظم‌رفع‌الله قدره را بعد ازطی تعارفات آنکه: مکتوب آداب اسلوبی که‌مشعر برجلوس میمنت‌مأنوس حضرت‌خورشید طلعت، زهرهٔ برج‌سلطنت و کامگاری ودرهٔ درج عظمت وشهریاری براورنك موروثی وصرف همت‌پادشاه والاجاه معزی الیها براینکه آثار محبت واتحاد زیاده بر ازمنهٔ سابقه بین دولتین عظمتین (٤) بظهور رسد ، نوشته‌بودند سمت وصول یافت‌وازین خبر بهجت‌اثر کمال مسرت وشادکامی میسر گشته ، ازین که لله الحمد زمام وکالت وسررشتهٔ کفالت آن دولت والا بحیطهٔ‌اختیار

---

(۱) Ivan (۲) Yelizabeta Petrovna (۳) شمارهٔ ۵ سال ۱۱ ص ۳۹٤-۳۹۵ .

(٤) دراصل : عظیمین

جناب وزیر صایب تدبیر نیك خواه درآمد ، بهجت بـر بهجت افـزود وحقیقت اخلاص و دولت خواهی بمساعی جمیلهٔ آن عالی جاه شایان تقریبات بعرض اقدس اشرف ارفع امجد امنع همایون اعلی ، که جانهایش فدا باد ، رسید باعث نوید عنایات شاهنشاهانه در بارهٔ آن وزارت و شوکت پناه گردید . درین وقت که افسر و دیهیم سلطنت بفر فرق اقبال پادشاه خورشید کلاه معزی الیها سربلندی یافته ، خاطر آفتاب مظاهر همایون شاهنشاهی نیز متعلق بآن می باشد که بهتر از ازمنهٔ سالفه و بیشتر ازایام خالیه رسم محبت ووداد و شرط مصادقت وصفا بین الحضرتین مرعی وملحوظ گردد وهرگاه قبل ازین سبب مساهلهٔ کارگزارانی (۱) ، که متکفل امور آن دولت می بودند، قصور وفتوری در بعضی موارد واقع شده باشد ، معلومست که من بعد بصیقل خیر خواهی زنك زدای آیینهٔ خاطر آفتاب مظاهر شاهنشاهی گشته ، حق مصافات وشرایط موالات ازآن طرف قرین الشرف بتقدیم خواهد رسید ونوعی خواهد شد که محبت واتحاد بین الدولتین بحسن سعی و نیك خواهـی آن وزارت وشوکت پناه ابدالاباد بر قرار وپایدار باشد . بمقتضای مراتب حسن عقیدت و اخلاص مطالب و مدعیاتی که درین درگاه خلافت مناص داشته باشد مخلصانه اعلام نموده ، قرین انجاح دانند » .

پیداست که نخست یکی از وزرای دربار یلیزابتا پتروونا در سال ۱۱۵۴ نامه ای بیکی از درباریان نادرشاه نوشته وجلوس امپراتریس روسیه را اطلاع داده وخواستار شده است که مانند گذشته اتحاد درمیان باشد ووی نیز این پاسخ را نوشته است .

نامهٔ دوم پیداست درجواب نامه ایست که درجلوس یلیزابتا پتروونا بنادرشاه نوشته شده وآنرا بوسیلهٔ فرستاده ای بدربار ایران گسیل داشته اند. نام این فرستاده در نسخه ای که در مجلهٔ ارمغان (۲) چاپ شده « ایوان کاتشکین » آمده است و احتمال می رود که نام وی « ایوان گالیتسین» بوده باشد ازهمان خانوادهٔ معروف شاهزادگان لیتوانی که یك تن ایشان سرگی گالیتسین عهدنامهٔ ٤ شوال ۱۱٤۷ را امضا کـرده است . متن این نامه چنانکه درمجلهٔ ارمغان چاپ شده بدین گونه است : « نفایس دعوات وافیات اجابت قرین وتحف تحیات طیبات مصادقت تضمین ، از کمال محبت ونهایت مودت بجانب نجیب وصوب حسیب حضرت آفتاب طلعت ، ثریا منزلت ، زهرهٔ زهرای برج سلطنت و کامگاری ودرهٔ دریای عظمت وجلالت وشهریاری وثمرهٔ شجرهٔ ابهت و اقبال وشجرهٔ ثمرهٔ شهامت وجهانداری واجلال ، عمدة الخواتین المسیحیه ، زبدة السلاطین العیسویه ، پادشاه خورشید کلاه ، کیوان ایوان ، خسرو شیرین شمایل ، روشن روان ، ابلاغ واهـداساخته ، مشهود رای بیضا ضیامی دارد که : نامهٔ نامی ومکتوب لازم الاعزاز گرامی ، که مشعر بـر مژدهٔ

(۱) در اصل کارگذارانی (۲) شمارهٔ ۷ سال ۱۱ ص ۵۵۷ - ۵۵۸

جلوس میمنت مأنوس آن خدیو والاشان براورنك پادشاهی وقرار یافتن حق بمر کزخود بعون وتایید الهی نگاشتهٔ کلك محبت سلك والاشده بود ، سمت وصول وورود یافته ، باعث شکفتن شکوفهای شکفتگی درحدیقهٔ خاطر وموجب طراوت ونضرت چمن(۱) همیشه بهار باطن وظاهر گردید وفی الحقیقه باولویت واستحقاق آن برازندهٔ سریر وافسر بفرمان فرمایی آن دیار ، درین وقت که این خبر بهجت اثر سامعه افروز گردید واین نوید فرح بخشا بمسامع دوستان رسید ، نه بحدی انبساط وانتعاش درطبع اقدس حاصل شد ، که بدستیاری خامه وتوسط نامه، سمت اعلان وصورت اظهار وبیان تواند یافت وقبل از وصول مکتوب گرامی ، که بوساطت ایوان کانشکین ، ایشیك وکیل آن دولت ابد مدت معلوم رای جهان آرای همایون گردید ،ازغایت محبت بابلاغ نامهٔ مشکین ختامه وتهنیت وتبریك جلوس سعادت‌مانوس‌شاهی پرداختیم . ان شاء الله تاج ودیهیم سلطنت برتارك شریف مبارك وایام جهانداری وجهانبانی بابود وخلود مقرون باد و این که مرقوم قلم دوستی شیم شده بود که: شرایط دوستی ومحبت نسبت باین‌دولت‌جاوید مدت بهتروبیشتر از ایام سلف مرعی و منظور خواهد بود ، هر چند قبل ازین از آن طرف ، که بسبب بی اهتمامی وسهل‌انگاری کارگزاران (۲) سالفه ، که متکفل امور آن دولت می‌بودند، لوازم دوستی چنانکه مکنون خاطر ومقصود ضمیرمقدس بود بعمل نیامد ، لیکن ازآنجا که بادولت علیهٔ روسیه حرف دوستی بمیان آمده بود ازآن رهگذرها چندان غباری بر خاطر خورشید مظاهر راه ندادیم . حال که بحمدالله سریر دولت موروثی بوجود مسعود آن حضرت مزین گشته این مطلب بالکلیه زنك زدای کلفت و موجب احیای راه ورسم الفت گردید . معلومست که بمحامد ذات خجسته آیات گرامی در هرباب شیوهٔ ائتلاف مرعی وملحوظ و کشور مودت را ازدست انداز تطاول فتن وفتورمحفوظ خواهند داشت وشرحی که مستبشر تفویض شغل‌وکالت آن‌دیار عظمت مدار بایوان کانشکین بدستور سابق وتوثیق او در امور بین الدولتین نوشته بودند وکیل مزبور درین مدت لوازم دولت خواهی بظهور آورده ، بهرجهت‌منظور انظار عنایات شهنشاهانه می‌باشد ودرین اوان ،که ازجانب نیکو جوانب آن پادشاه والاجاه بتجدید وامضای شغل و کار خودسر افرازی یافته است ، البته زیاده برسابق او را محل اعتماد آن دولت خواهیم دانست . طریقهٔ مرضیه آنکه پیوسته بمراسلات دوستانه ابواب مودت مفتوح باشد» .

## جزییات وقایع گرجستان درین دوره

درآثار تاریخ نویسان ایرانی دربارهٔ جزییات وقایعی که درین دوره از زمان

(۱) در اصل : چون (۲) دراصل : کار گذاران .

آقا محمدخان تاپایان جنك اول ایران باروسیه درگرجستان که مهم ترین مرکزحوادث قفقاز وشمال غربی ایران بوده است روی داده اثری نیست . ناچار باید بمنابع گرجی رجوع کرد که دربارهٔ حوادث این روزگار دقیق ترست . بهترین کتابی که درین زمینه دردستست کتابیست که م . بروسه مورخ معروف روسی بزبان فرانسه نوشته ودرسه‌مجلد بزرك درسن پترزبورك در۱۸۵۱ و ۱۸۵٦ و ۱۸۵۷ چاپ کرده است (۱) .

درمجلد دوم این کتاب پس از آنکه ترجمهٔ متون گرجی را چاپ کرده از روی اسنادی که ازگرجستان اشخاص مختلف برای اوفرستاده‌اند دنبالهٔ وقایعی‌راکه پس از تالیف متون اصلی روی داده است ازصحیفهٔ ۲۲۸ تا ۳۳٤ نوشته است واز صحیفهٔ ۲٦۰ ببعد مربوط بدورهٔ قاجارهاست وترجمهٔ حوادثی که باتاریخ ایران پیوستگی دارد بدین گونه است :

در۱۷۹۵ میلادی (۱۲۰۹ ق .) آقا محمدخان درماه مه (ماه شوال) شهر شوشی رامحاصره کرد زیرا که‌ابراهیم خان‌پسرفناخان‌حکمران‌آن شهر بروبرخاسته بود . چهار ماه این شهر درمحاصره بود وچون بسیار محکم بود نتوانست آنرا بگیرد . درهمان زمان قزاقان ازترس‌حملهٔ اوگریختند وبسرزمین کرتیل آمدند.درهمان زمان یولون(۲) وآلکساندره پسران پادشاه‌گرجستان چون‌بگنجه لشکرکشیده ودرآنجا تاخت و تاز کرده بودند آقا محمد خان بسیار درخشم شد زیرا که جوادخان پسرشاهوردی خان‌چون بکنار رودارس بپیشوازوی رفت وبوی باو احترام بسیارکرد وحتی اورا عم خودخواند جوادخان بوی شکوه بردو اورا برانگیخت بکرتیل حمله ببرد . بدین گونه سبب حملهٔ آقا محمد خان نه تنها نافرمانی اراکلی پادشاه‌گرجستان بوده بلکه این حملهٔ بشهر گنجه بوده است .

درین زمان‌سولومون (۳)پسر ارچیل (٤)پادشاه ایمرت درتفلیس نزدپدربزرگش بود . آقا محمد خان واردگرجستان شد ودرکنار رودآق ستافا (٥) درسرزمین‌قزاقان لشکرگاه ساخت . بنهٔ خود رادرآنجا گذاشت وباسی‌وپنج‌هزارتن لشکریان سبك‌اسلحه بتفلیس حمله برد. اراکلی ازدولت روسیه یاری‌خواسته بود اما لشکریان روسی بموقع بیاری اونرسیدند وتنها پادشاه ایمرت سپاهیانی بیاری اوفرستاد . اراکلی در آن زمان درسوقان لوخ درساحل راست رودکور بود و سولومون نیز همراه‌وی بود . وی رییس پیشخدمتان خودگرجاسپ نا تالیشویلی رابا دوازده‌سوار برگزیده بپیش آهنگی‌فرستاد

M . Brosset-Histoire de la Géorgie , 3 vol . Saint – Pétersbourg (۱) 1851, 1856,1857

Ioulon (۲)

Sololmon (۳)

Artchil (٤)

Aghstapha (٥)

وایشان بپیشتازان ایرانی برخوردند. پس ازجنك دلیرانه‌ای داویدطاراشویلی وچندتن دیگر کشته شدند.

پس از آن آقا محمدخان سوقان‌لوخ‌را لشکرگاه خود ساخت و نخستین روز لشکریان ایرانی و گرجی در کرتسانیس (۱) باهم زدوخورد کردند. داوید شاهزادهٔ گرجستان ونوهٔ پادشاه با ایوانه (۲) شاهزادهٔ موخران (۳) وزوراب تزرتل (٤) واوطار(٥)امیر آخر و زکریا اندرونیکاشویلی در آن جنك شرکت کردند. در نتیجهٔ دلاوری ایشان سپاهیان ایران شکست خوردند.

فردای آن روزچون مردم ایمرت مردم تفلیس را که ازشهر بیرون آمده بودند غارت کردند دوپادشاه نتوانستند بیش ازدو هزاروپانصد تن ازشهر بمیدان جنك ببرند. در جنگی که در دشت کرتسانیس درگرفت مردم کرتیل و ایمرت شکست خوردند ودو پادشاه گریختند و روزسه شنبهٔ ۱۱ سپتامبر ۱۷۹۵ (۲٦ صفر ۱۲۱۰) ایرانیان شهر تفلیس را گرفتند وتوپخانهٔ پادشاه گرجستان را نابود کردند. برخی تاریخ این جنك را دوشنبهٔ یازدهم نوشته‌اند ولی تاریخ درست همان روز سه شنبه است. بنا بر شرحی که یکی از کشیشان ارمنی نوشته جنك دوم که درمیان کوجور و کرتسانیس درگرفته‌در۱٤ سپتامبر(۲۹صفر) روی داده است وسپس شهر راگرفته‌اند واراکلی ۲٥ روز بعدبتفلیس برگشته‌است.

درروز۱۱ سپتامبر ایوانه نوهٔ شاه، داوید ماچابل، جاندیر جاندیریشویلی (٦) و سینجیا از سران گرجستان دلیرانه جنك کرده‌اند و اگر دلاوری ایشان نبود پادشاه گرجستان دردروازهٔ شهراسیرمی شد و وی رابزو بآولابار بردند. اما شاهزاده داوید چون نمی خواست توپهایش که درکنار کوه طابورجا داده بود بدست لشکریان ایران بیفتد آنها رابدورهٔ ساگوبارانداخت. ناچار سپاهیان ایران تفلیس‌راگرفتند وهمهٔ دارایی پادشاه گرجستان راتاراج کردند. ازآن جمله بازوی او ستاش (۷) ازشهدای نصارای گرجستان بود که درکاخ شاهی جاداده بودند وبرای آن معجزه قایل بودند و نیزتمثال معروفی ازمریم بود.

شهرتفلیس راآتش زدند وعدهٔ بسیاری را اسیر کردند. آقا محمدخان هشت روز درسوقان لوخ ماند. پادشاه گرجستان بمتیولت (۸) در آراگوی گریخت. چون این خبر بآقامحمدخان رسید هشت هزارتن‌ازلشکریان‌خود رابفرماندهی کلبعلی خان‌حکمران

---

(۱) Crtsanis (۲) Ioané (۳) Moukhran (٤) Zourab Tséréthel
(٥) Othar (٦) Djandiérichwili Djandiér (۷) Eustache
(۸) Mthiouleth

نخجوان روانه کرد و آقاجان کولمانیشویلی (۱) را که ساززن شاه گرجستان بود و در تفلیس اسیر شده بود برای راهنمایی با ایشان همراه کرد و دستور داد پادشاه را در متیولت گرفتار کنند. چون بمتزخت رسیدند کلبعلی خان لشکریان را بدو قسمت کرد، یك دسته را بگوری فرستاد و با دستهٔ دیگر خود از راه ساگورامو (۲) بآراگوی تاخت. چون بجینوان رسید علی سلطان ازمردم شامشادین سیصد سوار از کسان خود گرد آورد و با دویست تن ازمردم کنار رود آراگوی و دیگران برلشکریان ایران تاختند وایشان را دربولاچائور پس نشاندند. دسته‌ای که بگوری رفته بودند در کوه کورناك با یشیك آقاسی باشی طهماسب قافلانیشویلی برخوردند و وی ایشان را برهنه کرد و برگرداند. درین جنگ دو برادر زال وطانانزیریشویلی با دو تن ازازگیان دلاوری کردند و زن طهماسب را ازخطر رهاندند. اما زنان ایوانه چوچقیاشویلی و دیگران اسیر شدند. چون با این همه لشکریان ایران می‌خواستند بکسان (۳) بروند درلامیس کانابایوانه نوهٔ شاه برخوردند که این ناحیه دردست وی و کسانش بود و با اندك عده‌ای ایشان راشکست داد و گریزاند.

آقا محمدخان هم چنان درسوقان لرخ بود و پادشاه گرجستان را بصلح دعوت کرد باو وعده کرد همهٔ کسانی را که در تفلیس اسیر کرده است آزاد کند و قهرمان پسرمیرزا گورژینا را که درشهر اسیر شده بود نزد وی فرستاد. چون وی بآراگوی رسید بپادشاه تکلیف کرد پیشنهادهای آقامحمدخان را بپذیرد و پادشاه هم سفره‌چی کیخسرو آوالیشویلی را که از مردم کاخت بود نزد وی فرستاد. آقا محمد خان وی را بخوشرویی پذیرفت و گفت که اگر پادشاه تسلیم شود و یکی از پسران خود را گروگان بدهد همهٔ اسیرانی را که از تفلیس گرفته است آزاد می کند و آنچه را تاراج کرده است پس میدهد و بدینگونه وی را با این پیشنهاد ها ازسرزمین قزاقان روانه کرد.

می خواست پل گاتخیلی‌خیدی را ویران کند اما کیخسرو او را ازین کار بازداشت. چون کیخسرو بنزد شاه رفت واو را ازین کار خبرداد با آنکه مردم گرجستان می‌خواستند تسلیم آقامحمد خان شوند چون پادشاه ازدورویی او باخبر بود ومیدانست نمی‌تواند باو اعتماد کند از پذیرفتن عهد وی سرباز زد. و آنگهی چون از مدتی مدید مورد حمایت روسیه بود و با آن دولت عهد کرده بود نخواست با ایران اتحاد کند.

پیش از آن از کنت ایوان‌واسیلیچ گوداویچ (٤) فرمانده لشکریان قفقاز یاری‌خواسته بود و با دولت روسیه عهد نامه‌ای بسته بود که بموجب آن وعدهٔ صریح داده بودند که اگر دشمنی توانا برو حمله ببرد فرمانده لشکر قفقاز با او یاری خواهد کرد اما کنت درین زمان با او یاری نکرده بود.

---

(۱) Aghadjan Qoulémanichwili (۲) Sagouramo (۳) Ksan

(٤) Ivan Vassilitch Goudovitch

در تصرف تفلیس چند تن از کشیشان سویمون(۱) وایوانه‌واوزوفلی(۲) وخاربیزا(۳) وچند تن زن ومرد را ازمردم کرتیل وسومخت شهید کرده بودند. ودرین میان آمباردنیزا(٤) از زنان تارك دنیارا بتبریز بردند وچون بوی تکلیف کردند دست ازدین نصاری بشوید ووی زیر بارنمی رفت او را درکیسه‌ای کردند و کشتند وسرش راله کردند ودر همانجا که کشته بودند بخاك سپردند . سپس گرجیان معتقد بودند که بسیاری از بیماران اززیارت خاك وی شفا یافته اند .

در ۱۷۹٦ ( ۱۲۱۰ق ) ابراهیم خان حکمران شوشی گنجه‌را محاصره کرد . چون جوادخان حکمران قراباغ سبب شده بودکه قراباغ وتفلیس را بخاك وخون کشیده بودند ابراهیم خان از ارا کلی یاری خواست ووی پسرش آلکساندره ونوه‌اش داوید را بیاری او فرستاد . ایشان شهر راگرفتندوتنها نتوانستند ارك شهر رابگیرند وآنرا آتش‌زدند ودر همهٔ جنگها مردم گنجه شکست خوردند ومردم گرجستان چنان دلیری نشان دادند که باعث شگفتی مردم قراباغ واز گیان شد . سرانجام درماه مه (ذی القعده) اراکلی‌شخصاً آمد وبیش ازهزار تن اسیر راکه در استیلای آقا محمد خان گرفتار شده‌بودندآزاد کرد وپس ازآنکه بامردم گنجه صلح کرد ودوباره خراجی برآن شهر بست ازآنجا رفت .

درهمین زمان سی هزار تن لشکریان روسی بفرماندهی‌سرتیپ والرین زوبف(٥) بقفقاز آمدند ودربند وشماخی وباکو وسالیان وشکی وشروان راگرفتند . در سوم ماه مه ( ۲۵ شوال ۱۲۱۰) این خبر بپادشاه گرجستان رسید وسرتیپ مزبور تاناحیهٔ طالش پیش رفت ودرکهنه شماخی‌فرودآمد ودرین جنك شهر دربند در۱۱ ماه‌مه (٤ذی القعده) بتصرف سپاهیان روسیه درآمد .

چندی پس ازآن ژنرال زوبف شش هزار تن از لشکریان خود را بفرماندهی ژنرال ماژور آلکساندر میخائیلوویچ کورساکوف (٦) مامور گنجه کرد و ایشان آن شهر را بی مانع گرفتند ویك فوج ازسربازان شکارچی را درآنجا پادگان گذاشتند و بازماندهٔ سپاهیان بتفلیس بر گشتند . در همان سال قحطی سختی در گرجستان و گنجه وقراباغ روی داد و بسیاری ازمردم آن نواحی بکاخت وجاهای دیگرهجرت کردند .

در۲۸ ماه اوت ۱۷۹٦ (۲٤ صفر۱۲۱۰) درطلوع آفتاب ستاره‌ای که برنك آتش بود ودم درازی داشت وماننده موشکی حرکت می کرد ازجانب ایـران در آسمان قفقاز پدیدار شد . از بالای دریـای خزرگذشت ودر وسط روز درحاج طرخـان نمودار شد و درغروب آفتاب درآسمان سن پترزبورك ظاهر شد وازبالای کاخ زمستانی و رودنـوا

Ambardnisa (٤) Kharébiza (۳) Osouphli (۲) Suimon (۱)
Alexanbre Michaïlovitch Korsakof (٦) Valérien Zoubof (٥)

گذشت و چون ببالای قلعهٔ سن پیروپول (۱) که قبرهای امپراتوران روسیه در آنجاست و روبروی کاخ امپراتوریست رسید در آنجا ناپدید شد.

درهمان سال در ٦ نوامبر ۱۷۹٦ (٥ جمادی الاولی ۱۲۱۰) یکاترین امپراتریس روسیه درگذشت و پسرش پاول بجای او نشست و وی سپاهیان روسیه را از شکی و شروان و گرجستان احضار کرد.

چون این خبر بآقا محمد خان رسید و درین موقع ازجانب خراسان و گرفتن مشهد و گرفتاری شاهرخ پسر رضا قلی میرزا پسر نادرشاه که وی را کور کرده بودند و ضبط دارایی وی و سرانجام کشتن او آسوده شد و چون از تخلیهٔ شکی و شروان و گرجستان آگاه شد دوباره وارد جنك شد و بشوشی رفت. ابراهیم خـان پسر فناخان بشنیدن ایـن خبر بیلقان گریخت و آقا محمد خان شوشی را متصرف شد.

می خواست مردم کرتیل را قتل عام کند و لشکریان خود را بدو قسمت کرد و می خواست یك قسمت از آنها را بکرتیل بفرستد و باقسمت دیگر در کاخت کشتار کند. اما مردم گرجستان ازین مصیبت رهایی یافتند و باغوای مصطفی خان حکمران قراباغ و خداداد و یارانش که ازخدمتگزاران وی بودند درشب ۱۲ ژون ۱۷۹۷ (۱۰ محرم ۱۲۱۲) در خواب اورا درقلعهٔ شوشی کشتند. برخـی گفته‌اند که صادق خـان محرك این کار بوده است. مصطفی خان حکمران شماخی بود. آقا محمد خان اورا بحضورخود خوانده بود ومراقب او بود اما دلیلی نیست که وی دریـن کار دست داشته باشد و نیز صـادق خـان شقاقی معلوم نیست درین کار وارد بوده باشد. وی ازسران درجهٔ اول سپاه او بود وتنهـا زودتر ازهمه ازین کار باخبر شد. لشکریان ایران ازین نواحی رفتند و بابا خان بـرادر زادهٔ وی را بنام فتحعلی خان بسلطنت برداشتند.

درهمان سال طاعون در گرجستان روی‌داد و در کرتیل و گنجه و قراباغ و شکی و شروان قحطی بجایی رسید که یك کدی گندم که معادل دو پوت باشد یك تومان بفروش رسید که در آن زمان معادل ده روبل و چهل کپك بود.

اراکلی پادشاه گرجستان در ۸۲ سالـگی یا ۸۰ سالـگـی در ۱۲ ژانویـه ۱۷۹۸ (۲٤ رجب ۱۲۱۲) پس از ۵۲ سال پادشاهی درگذشت و پیکرش را در مسخت بخاك سپردند و پسرش ژیورژی (۲) در ۱٤ ژانویه (۲٦ رجب) بجای او بتخت نشست. وی مردمتدین و دادگستری بود و مردم گرجستان اورا بعدالت بسیار ستوده‌اند.

درسال ۱۷۹۸ (۱۲۱۳) بابا خان (فتحعلی شاه) محمد خان قاجار پیشخدمت باشی

---

(۱) Saint Pierre-et-Paul (پتروپاول) (۲) Giorgi

خودرا نزد ژیورژی پادشاه گرجستان فرستاد واورا بتسلیم دعوت کرد وخواستار شد یکی از پسران خودرا بگروگان بدربار ایران بفرستد وباو وعده کرد حکمرانی شکی وشروان وایروان وگنجه رابوی واگذار کند. ژیورژی که درآن زمان درناحیهٔ تلاو بود چون این پیشنهاد راشنید بدرزن خود ژیورژی تزیتز یشویلی (۱) راکه حکمران یکی از نواحی کاخت بود نزدوی فرستاد که اگرشاه ایران همهٔ اسیران گرجستان راکه عمش از تفلیس برده است آزاد کند باین کارتن درخواهد داد. چون این فرستاده ومحمد خان بفامباك (۲) رسیدند خبرتازه‌ای از ایران بایشان رسید. فتحعلی شاه وارده آذربایجان شده ودرخوی فرود آمده بود وخبر سرکشی برادرش حسینقلی خان که حکمران عراق بود باو رسید و ناچارشد از آذربایجان برود. بدین جهت فرستادهٔ پادشاه گرجستان بایروان رفت ومحمد خان هم بایران باز گشت. فتحعلی شاه هم برادر خودرا شکست داد و کور کرد ودرین میان پاول امپراتورروسیه که ازین وقایع خبرشد فورا نامه‌ای بژیورژی پادشاه گرجستان نوشت واورا دعوت کرد بایران تسلیم نشود ووعده کرد که درموقع لزوم باو یاری کند.

در ۱۷۹۹ (۱۲۱٤) داوید جاثلیق گرجستان که خودرا درحمایت دربار ایران قرار داده بود ازمحمد خان حکمران ایروان پسرحسینعلی خان حکمران ایروان یاری خواست وی لشکریانی بیاری او فرستاد ودانیال راکه بااو رقابت داشت گرفتار کردو بدست وی سپرد. امپراتور روسیه هم بژنرال گوداویچ حکمران گرجستان نوشت و باو دستور داد داوید جاثلیق گرجستان راکه بایرانیان پیوسته بودخلع کند ودانیال رابجای او بگمارد وچون روسها این کار راکردند داوید بدربار ایران گریخت ودرآنجا ماند. داوید در ۱۳ اکتبر ۱۸۱۷ (۱۲ ذی الحجه ۱۲۳۲) درزندانی درصومعهٔ اوچ کلیسیا (اچمیادزین) درگذشت.

درسال ۱۸۰۰ (۱۲۱۵) چون فتحعلی شاه باردیگر ازرسیدن لشکریان روسیه بگرجستان آگاه شد یکی ازسرداران خود رابالشکریان بسیار بقفقاز فرستاد وایشان در نخجوان فرود آمدند وازآنجا بپادشاه گرجستان اخطار کردند که سپاهیان روسیه را از گرجستان بیرون کند وتسلیم ایران شود. سبب این بودکه اراکلی دردم مرك وصیت کرده بود که جانشین وی یکی ازبرادرانش باشد. بهمین جهت چون خبررسیدن لشکریان ایران انتشار یافت آلکساندره برادر ژیورژی پادشاه گرجستان ازشولاور (۳) نزد سردار ایران رفت، زیرا وی ناامید بودکه پاول امپراتور روسیه حق وی را بشناسد و بالعکس داوید پسرژیورژی رابابن سمت می‌شناخت که ازدوسال پیش وارد دستهٔ قراولان

---

(۱) Giorgi Tzitzichwili (۲) Phambac (۳) Choulawer

سپاه امپراتوری روسیه شده بود و منصب ژنرال ماژور باو داده بودند.

بدین گونه درمیان ژیورژی پادشاه گرجستان ودارجان ملکهٔ آن سرزمین که مادر زن او بود و برادران وی اختلاف درگرفت وآلکساندره بتحریك ملکه بایرانیان پناه برد. دارجان ملکه باداماد خود میانه نداشت ودربسیاری ازکارهای کشوری بااو مخالفت می ورزید. اما چون آلکساندره بنخجوان رسید سردار ایرانی چندان احترامی باونکردو در همان حین بدستورشاه ایران ازآن شهر رفت وآلکساندره که تنها مانده بود ناچار شد نزد ابراهیم خان حکمران قراباغ برود.

در۲۸ دسامبر ۱۸۰۰ (۱۱ شعبان ۱۲۱۵) ژیورژی سیزدهم پادشاه گرجستان در تفلیس پس ازدوسال پادشاهی درگذشت وبفرمان امپراتور روسیه پسرش داوید بنیابت سلطنت گرجستان برگزیده شد.

در۱۵ سپتامبر ۱۸۰۱ (۷ جمادي الاولی ۱۲۱۶) آلکساندر امپراتور روسیه پس ازمرك پدرش پاول درمسکو تاج گذاری کرد ودرهمان آغاز سلطنت خود فرمانی صادر کرد وپادشاه گرجستان رارسما دست نشاندهٔ خود دانست واین سرزمین راپنج استان تقسیم کردند و مردم گرجستان سوگند وفاداری نسبت بتاج و تخت روسیه خوردند و ادارات روسی رادرآن کشور دایر کردند. ازآن روز ببعد امپراتوران روسیه گرجستان رایکی ازتوابع خود دانستند.

در۱۸۰۲ (۱۲۱۷) آنا ملکهٔ گرجستان که زن بیوهٔ داوید پادشاه سابق بود پس ازمرگ شوهرش بروسیه بدربار آلکساندر رفت و وی رادرآنجا باحترام پذیرفتند.

در۹ سپتامبر ۱۸۰۲ (۱۱ جمادی الاولی۱۲۱۷) ژنرال پاوله تزیتزیشویلی(۱) از مردم گرجستان که درمیان روسها بنام پاول تسیتسیانف (۲) معروف شده بود ووارد سپاه روسیه شده ودرآنجا بمقام عالی رسیده بود حکمران گرجستان شد وبتفلیس رفت و در٦ فوریهٔ ۱۸۰۳ (۱۳ شوال ۱۲۱۷) وارد شهرشد ودولت روسیه باو دستورداده بود همهٔ شاهزادگان نزدیك بخاندان سلطنتی گرجستان رابروسیه بفرستد. داوید وواختانگ زود ترازهمه در۱۸ فوریه (۲۵ شوال) رهسپارشدند. شاهزاده طهمورث (تیموراز) ازترس عازم روسیه نشد ونزد عم خود آلکساندره بناحیهٔ چاررفت. در۱۸ آوریل آن سال (۲۵ ذی الحجهٔ ۱۲۱۷) مریم ملکهٔ سابق گرجستان با فرزندان خود نیزروانه شد واو را بصومعهٔ بیلوگورود(۳) درناحیهٔ کورسك (٤) بردند ودرآنجا نگاه داشتند. ملکه دارجان زن

---

(۱) Pawlé Tzitzichwili (۲) Pavel Tzitzianof (۳) Biélogorod

(٤) Koursk

زن بیوهٔ اراکلی پادشاه سابق که بسیار مسن وعلیل بود در تفلیس ماند .

در ۱٦ اکتبر ۱۸۰٤ ( اول رجب ۱۲۱۹ ) تسیتسیانف برای گرفتن گنجه از تفلیس رهسپار شد . جوادخان حکمران آن شهر در بیرون شهر روبروی جبیر با او روبرو شد اما شکست خورد وبارگ شهر پناه برد ولشکریان روسیه شهر را گرفتند . تسیتسیانف هرچه جواد خان را دعوت کرد تسلیم شود بجایی نرسید . چون میخواست لشکریان خود را در ارگ شهر جا بدهد باو پیشنهاد کرد که همهٔ دارایی او مصون باشد وخوداووارد خدمت روسیه شود . جوادخان چون متکی بمواعید شاه ایران بود زیر بار نمی‌رفت. ناچار تسیتسیانف بلشکریان خود دستور داد نردبان بگذارندوارگ را تصرف کنند . بهمین جهت سپاهیان روسی در ۳ ژانویه ۱۸۰۵ (اول‌شوال ۱۲۱۹) بپای دیوارارگ رسیدند وازدیوار بالا رفتند وارك راگرفتند . آن روز عید بایرام‌اورروج (عید فطر ) مسلمانان بود وبامداد روزعید ارك راگرفتند . درین جنگ مردم گرتیل شرکت موثری کردند و شهر راآتش زدند واز مردم گنجه که در ۱۷۹۵ (۱۲۱۰) درتصرف تفلیس بیداد کرده بودند انتقام گرفتند وناچار لشکریان روسیه هم درین گیرودار بسیار خشمگین بودند . جواد خان دلیرانه مقاومت کرد ودرجنگ کشته شد . ارك رابکلی نابود کردند وعده ای از مردم شهر راکشتند . درین واقعه چهارصد تن ازسپاهیان روسی‌جان سپردند . پس از آن تسیتسیانف شهرگنجه را تعمیر کرد وآنرا تابع تفلیس‌قرارداد ومردمی راکه گریخته بودند بآنجا بازگرداند و آن شهر را یلیزا بدپول (۱) نام گذاشت ، بنام امپراتریس یلیزاوتا الکسئیونا (۲) زن الکساندر اول و این تغییر نام در ٥ فوریهٔ آن سال (٥ ذی‌القعدهٔ۱۲۱۹) رسما پذیرفته شد. چون این‌خبر بامپراتورالکساندررسیدمنصب‌ژنرالی باو داد وبافسران روسی نیز درجه و نشان داد .

درهمان سال ۱۸۰۵ (۱۲۲۰) دربهار تسیتسیانف بعزم گرفتن‌ایروان رهسپار شد ودرآنجا باعباس میرزا پسر شاه وعدهٔ معدود لشکریان وی برخورد ودرجنگ مختصری ایرانیان‌شکست‌خوردندوبگارنی رفتند. تسیتسیانف‌ازرودزنگی گذشت وایروان‌رامحاصره کرد . چون این خبر بفتحعلی شاه رسید(۳) لشکریانی گردآورد وبگارنی رفت .

تسیتسیانف یاور مون ترزور(٤)رابفامباك فرستاد آزوغه برای لشکریانش بیاورد زیراکه در آن نواحی قحطی بود . چون این خبر بفتحعلی شاه رسید پیرقلی خان از

---

(۱) Yelizabedpol (۲) Yelizavéta Alexeïevna (۳) دراسناد گرجی همه‌جا نام فتحعلی شاه را « باباخان» و «شاه باباخان» ونام عباس‌میرزا را «آباز» نوشته اند

(٤) Montrésor

سرداران خود را که درنامباك بود آگاه کرد زیرا وی قلعهٔ قراکلیس را که آزوغه در آنجا فراوان بود محاصره کرده بود ، گلوله و باروتی که لشکریان روسی لازم داشتند نیز در آنجا بود و عده‌ای از مردم اطراف بآنجا پناه برده بودند .

بپیر قلی خان دستور داده بودند که سپاهیان روسی را دستگیر کند . یاورمون ترزور باعدهٔ معدود سربازان خود درحدود ۱۷ ماه اوت (۲۰ جمادی الاولی ۱۲۲۰) رهسپار شد ودرجنگی که در ۲۱ اوت باشش هزار تن لشکریان ایرانی کردوی و تقریباً همهٔ سپاهیانش کشته شدند . پیش ازآن پادگان قراکلیس دلیرانه ازآن دفاع کرده بودند والکساندره ولیعهد گرجستان از تصرف آن خودداری کرده بود .

دربن زمان آلکساندره و فارنائوز (۱) و تیمور از ( طهمورث ) شاهزادگان گرجستان باپیر قلی خان یاوری می کردند و باسواران وچادرنشینان گرجی با او بودند. چون لشکریان روسی بدر بازرسیدند پیرقلی خان برایشان حمله برد، کاملا آنهارا شکست داد ، توپی را که داشتند ازیشان گرفت وبا اسیرانی نزد شاه فرستاد ووی هدایای گران بها برای او وشاهزادگان گرجی فرستاد و بآلکساندره نوشت که فارنائوز را بآراگوی بفرستد تا راه را بر لشکریان روسی بگیرند.

چون خبر ورود شاه بایروان بیولون (۲) وفارنائوز شاهزادگان گرجی که در ایمرت بودند رسید ایشان براه افتادند نزد وی بروند . چون بجنگل کوچك اولو (۳) درایمرت رسیدند یکی از مردم ایمرت بروسها که در سورام یك فوج بادو توپ داشتند خبر داد که می خواهند بایروان بروند. گوژیا رامینیسشویلی (٤) پیشخدمت باشی دربار گرجستان که بروسها اطمینان داد آنها را دستگیر کند بایك دسته از سربازان شکارچی برای گرفتاری ایشان مامور شد .

چون سپاهیان روسی بایشان رسیدند درطلوع آفتاب روز ۲۹ ژون (اول ربیع الثانی ۱۲۲۰) بریشان حمله کردند ودرین جنگ تتیا تارخینیسشویلی (٥) پسر بتزیا (٦) ، فیراو چرکزیشویلی (۷) وداتوا کزل (۸) و پسرش کشته شدند وبشاهزاده یولون نزدیك شدند که او را بکشند. اما غلام باشی اوداوید آبازادزه (۹) وی را پناه داد وسرنیزه ای که یکی ازسربازان روسی متوجه کرده بود بشقیقهٔ او خورد . بدین گونه شاهزاده یولون نجات یافت اما گرفتار روسها شد پسرانش لئون ولوراسپ ( لهراسب) و شاهزاده فارنائوز

---

(۱) Pharnaoz (۲) Ioulon (۳) Oulew

(٤) Gogia Raminis-Chwili (٥) Tétia Tarkhinis-Chwili

(٦) Betzia (۷) Phirau Tcherkézichwili (۸) Dathoua Kézel

(۹) David Abazadzé

لئون وفارنواز نزد لزگیان رفتند واز آنجا درفامباك بپسرقلی‌خان پیوستند و برادر وعمشان آلکساندره و برادر زاده وپسر عمشان تیموراز نیز درآنجا بودند . بوراسب که جوانی بود بگرجستان پناه برد .

اما تسیتسیانف بی‌آنکه کاری از پیش ببرد با اندکی از لشکریان خود شبانه از ایروان عقب نشست . بیماری وتنگی آزوغه لشکریان وی راسست کرد وناچارشدبامداد روز ٤سپتامبر ( ۹جمادی الاخره ۱۲۲۰ ) دست از محاصره بردارد . از راه کانـاکیرو اچمیادزین وقراکلیس‌در ۲۲سپتامبر(۲۷جمادی الاخره) بتفلیس‌رسیدو لشکریان‌او دو باره ازبیمـاری از پا درآمده بودند .

روایت‌دیگر در بارهٔ‌محاصرهٔ‌ایران‌بدین‌گونه است که‌دره ۱۸۰ (۱۲۲۰ )تسیتسیانف محمد خان حکمران ایروان‌رادعوت کردتسلیم‌او شود وازاوخواستارشدبگذاردلشکریان روسیه قلعهٔ ایروان را بدست گیرند وخود حکمران شهر ایروان باشد وهمان مالیاتی را که بدربار ایران می داده بدست بپردازد. محمد خان‌بفتحعلی‌شاه‌خبردادووی فرستاده‌ای نزد تسیتسیانف روانه‌کرد ونامه نوشت‌که اگر دست از ایروان نکشد باید بجنك آماده شود . تسیتسیانف لشکریان خود راگرد آورد وشاهزادگان ونجبای گرجستان ومردم شهر را باخود یارکرد وبایروان‌لشکر کشید . چون‌بآنجا رسیدعباس میرزا پسرفتحعلی شاه باده هزار سپاهی بیاری شهر تاخت ، تسیتسیانف با او وارد جنگ شد وجنك‌سختی درگرفت . ایرانیان سخت برابری‌کردنداماژنرال سرگی‌آلکساندرو ویچ‌دوچکوف( ۱ ) بی‌آنکه بوضع مساعدآنها درتخته سنگها و کوه های گـرداگـرد ایـروان اعتنا کند ، سربازان خود را فرمان داد از بلندیها بالاروند وافرادفوج خمپاره‌اندازان‌تفقازرابآنجا فرستادو بجلگه‌ای‌رسید که‌سپاهیان‌ایران‌درآنجااستحکامات‌بسیار داشتند. سربازان‌روسی پیش بردند وایرانیان را فرار دادند وایشان را تا لشکرگاهشان دنبال کردند وبرآنجا دست یافتند . درین‌جنگ کیخسرو آباشیدزه‌پسرلئون کشته‌شدکه‌تازه ازگرجستان‌بلشکر روسیه پیوسته‌بود. لشکریان‌روس صومعهٔ اچمیادزین وشهرایروان‌راهم‌ازایرانیان‌گرفتند وبدانجا وارد شدند .

با این همه خان ایروان ومردم شهر درارگ آنجاکه‌بسیار مستحکم بود ودشمنان نمی توانست درآن رخنه کنند از خود دفاع کردند . عباس میرزا پدرش راازین واقعه‌خبر کرد وخود باصد هزار تن ازلشکریان‌رهسپار شدوچون‌بایروان‌رسیدسپاهیان‌تسیتسیانف را محاصره‌کرد . هرروز جنگ می کردند ، یاری بلشکریان روس‌نمی رسید ، بسیاری ازیشان از گرما وبدی آب و هوا بیمار شدند ، بسیاری مردنـد ، برای تسیتسیانف تنها

(۱) Sergi Alexandrovitch Doutchkof

۲۶۰۰ سرباز باقی ماند . شاهزادگان واعیان گرجستان که با لشکریان همراه بودند چون این حال را دیدند بنای فرار ورفتن بتفلیس را گذاشتند .

درین میان فتحعلی شاه که راهها را گرفته بود ودر اطراف ایروان می جنگید و نمی گذاشت لشکریان از آنجا بگذرند ، برایشان حمله برد وچند تن از آن گرجیان را که می خواستند برگردند کشت وبرخی ازایشان واز اعیان شهررا اسیر کردند . در میان ایشان یکی از نجبا ایوانه اوربلیان (۱) پسر داوید سردارسا باراطیانو (۲) بود که اورا هم با سه تن از پسران عمش اسیر کردند ونزد شاه بردند . وی ایشان را بتبریز وارومیه فرستاد ودرآنجا زندانی کرد ودیگران را برخر نشاندند وبرخی را پیاده بطهران بردند . سردار ایوآنه این امتیاز را از شاه یافت که وی را سوار بر خر کردند ودر پیشاپیش این گروه بردند .

فتحعلی شاه سردار خود پیرقلی خان را هم با هشت هزار تن سپاهی بفامباك فرستاد تا بر قراکلیس که روسها آنرا مستحکم کرده بودند حمله ببرند وذخیرۀ گلوله و باروت روسها درآنجا بود .

پیر قلی خان بآنجا حمله برد ونتوانست آنرا بگیرد زیرا که پادگانی از دویست تن سرباز روسی درآنجا بود . اما راه تفلیس چنان بسته شده بود که تا تسیتسیانف بآنجا نرسید کسی ازوخبر نداشت . وی که در شهر ایروان سخت گرفتار شده بود اما وسایل دفاع کافی داشت دیگر باروت وگلوله نداشت . یاور مون ترزور را باصد و هشتاد تن سپاهی بآنجا فرستاد که باروت وگلوله وآزوغه بیاورند و رستم پسر ملیك آپو (۳) از مردم قراباغ وشست تن از ارمنیان آن ناحیه را با دو توب با ایشان روانه کرد . ایشان پنهانی از ایروان رهسپار شدند وبسوی فامباك روانه گشتند . سردار پیرقلی خان که در آنجا بود خبر شد وپیش آمد که راه برایشان بگیرد . روسها چون بحمام لی رسیدند جنگ درگرفت وایشان کشته شدند . تنها چندتن وازآن جمله ارمنیان اسیر شدند وایشان را با توپها نزد شاه فرستادند که درایروان بود . دراین مورد شاه ازپیرقلی خان تشکر بسیار کرد وبرای او خلعت فرستاد .

درین هنگام چون خبر طغیانی از ایران بفتحعلی شاه رسید بازگشت وتسیتسیانف را از گرفتاری نجات داد وری بار خود را بست وبتفلیس رفت . فتحعلی شاه آگاه شد که سلیمان خان از سرداران سپاهش می خواهد وی را بکشد وبهمین جهت تسیتسیانف را دنبال نکرد وبطهران بازگشت . درهمین سال ۱۸۰۵ (۱۲۲۰) درآن نواحی زمین لرزۀ سختی روی داد .

---

Mélik Apo (۳) Sabarathiano (۲) Ioané Orbélian (۱)

درهمین سال ۱۸۰۵ فتحعلی شاه باردبیل رفت و ابراهیم خان حکمران شوش از نزدیك شدن وی هراسان شد و بگنجه رفت و ژنرال تسیتسیانف در آنزمان آنجا بود. ازروسها یاری خواست قلعهٔ شوش راحفظ کند وپانصدتن برای این کار باو یاری کردند. چون فتحعلی شاه بکنار رود ارس رسید پسرش عباس میرزا را با لشکریانی که چندان فراوان نبودند مامورتاختن بگرجستان کرد. چون وی بکنار رود ترتر درقراباغ رسید تسیتسیانف که درگنجه بود خبرشد وهزارتن ازلشکریان روسی را بفرمانده یکی از سرهنگان تفنگچیان بمقابله فرستاد. چون ایشان بکورگ رسیدند کار یاگین (۱) که فرمانده آن عده بود ازایرانیان شکست خورد وخود نیززخم برداشت وبزحمت توانست با سی‌سربازی‌که برای وی مانده بود بگریزد. چون این خبربتسیتسیانف رسید با چهارهزارلشکری برایرانیان حمله برد ولی ایشان روسها رادر راهی‌که در پائین بود گذاشتند وخود راه بالارا گرفتند وواردگنجه شدند وهمهٔ اهالی مسلمان‌آن شهررا اسیر کردند وبتبریز بردند. آنگاه عباس میرزا شخصاً بناحیهٔ شمشادین رفت و می خواست بتفلیس بتازد، اما این کار رانکرد. فرمانی ازپدرش فتحعلی شاه باو رسید وبازگشت وازراه سرزمین قزاقان باقستانه رفت. قزاقان دردرهٔ تنگی درمیان کوهستان بروحمله بردند وبایشان آسیب‌رساندند. آنگاه سلیمان‌آقاج اوغلی‌ازبن‌راه‌یو آنه قافلانیشویلی(۲) راکه درآن زمان نزد عباس میرزا بود ووی باو احترام می کرد وتا این دم همراه او بود قرارداد وقزاقان نیزدرآنجا چندتن دیگری ازنجبای گرجستان راکه درموقع رفتن ازایروان بتفلیس گرفتار شده بودندگریزاندند.

فتحعلی شاه بگیلان رفت زیراکه لشکریان روس از راه دریا بآنجا حمله برده بودند و فرمانده ایشان ژنرال زاوالیشین (۳) بود، اما پیش از آنکه شاه بآنجا برسد مردم‌گیلان خودآن لشکریان راشکست داده بودند وایشان ازراه دریا بباکورفته ودر نزدیکی آن شهرمانده بودند. این لشکرکشی روسها ۳۳ روزطول کشید. تسیتسیانف که می‌خواست حکمران باکورا بتسلیم وادارد خواست نخست وی را ازیاری‌که ممکن بود ازگیلان باو برسد محروم کند ودر ۱۳ ژون ۱۸۰۵ (۱۵ ربیع‌الاول ۱۲۲۰) ژنرال زاوالیشین را فرستاد بندر انزلی (٤) رابگیرد ووی در ٢٤ آن ماه (٢٦ ربیع الاول) کامیاب شد. دراول ژویه (٤ ربیع الثانی) پیره‌بازار راگرفت ودرآنجا سنگر ساخت ازآنجا ازراه چنان دشواری رهسپار رشت شدکه ازهرسو دشمنان بروحمله می بردند و وچون بیشتراسبهای توپخانه‌اش مردند سربازان ناچار توپهارا خود می کشیدند وسپس

---

(۱) Karigin (۲) Qaphlanichwili (۳) Zavalichin

(٤) درمتون‌گرجی نام انزلی را «زنزلی» Zinzéli نوشته‌اند.

روسها جان بدر بردند و بپیره بازار بر گشتند ، بزودی گرما و ناسازگاری هوای گی بیماری درمیان لشکریان روس انداخت و ناچار در ۲۲ و ۲۳ ژویه (۲۷ و ۲۸ ر بیع الثانی) ازانزلی رفتند وچندان آسیبی ازایرانیان ندیدند. اما معلوم نیست که فتحعلی خود بگیلان رفته یا نرفته باشد ودرهرحال چند بارلشکریانی بآنجا فرستاده است .

درهمان سال فتحعلی شاه عسکرخان رابسفارت بدربار امپراتور بناپارت بپار فرستاد . امپراتور بنوبت خویش ژنرال لاژار (۱) راباایران فرستاد ووی حامل هدا جالبی بود وهمراه وی شست آموزگارتوپخانه وکارهای نظامی بودندکه مامور بو سربازان ایرانی راباصول فرانسوی آموخته کنند . شاه ازآن فوق‌العاده ممنون شـ بناکرد لشکریان وتوپخانهٔ خودرا باصول اروپایی فراهم کند .

درســال ۱۸۰٦ (۱۲۲۰) تسیتسیانف ازرود متکوار (۲) درگنجه گـذشت و لشکریان خود بنوخا رفت . حکمران نوخا محمد حسن خان کور بودکه آقـا محمد چشمانش رادرآورده بود . تسیتسیانف اورا عزل کرد وجای وی را بجعفر قلی خان مردم خوی دادکه ازدست فتحعلی شاه گریخت و در محاصرهٔ ایروان بتسیتسیانف خد کرده واو را ازمحاصره نجات داده بود . امپراتور الکساندر منصب ژنرال لیوتنان داد ویك جقهٔ الماس وبیرقی برای وی فرستاد ودستور داد ازمردم شکی صدوسی ه سکهٔ طلا خراج بگیرند وبازماندهٔ مالیات رادر اختیار حکمران آنجا گـذاشتند . چ تسیتسیانف ازآنجا بشماخی رفت مصطفی خان مقاومتی نکرد واوهم در بـرابر رو مقیم شد وچون همان‌احترامی راکه بجعفرقلی خان کردند باوکردند مالیات سالیانهٔ ه هزار دوکای (۳) هلندی رابعهده گرفت . تسیتسیانف از شروان گذشت وبباکورفت اندیشهٔ آنکه‌آن شهررابگیردتا ازراه‌آن شهرآزوغه‌ای راکه برای لشکریان گرج لازمست ازحاج‌طرخان بیاورد، زیراکه‌درگرجستان خوراك باندازهٔ کافی برای‌احتیا روسها نبود .چون بباکو رسید در یك فـرسنگی شهر لشکرگاه ساخت و بحسین حکمران شهرنوشت که کلیدهای شهر رانزد او ببرد . هرچه خان ازو التماس کرد و ازین سرشکستگی معاف دارد ونخواهدکه‌کلیدها را باخود بیاورد تسیتسیانف نپذ سرانجام خان باو نوشت : «چون نگرانی مانعست که بمیان لشکریان شما بروم از خواهش می‌کنم‌بادو تن بارگ شهرنزدیك شوید» . پس تسیتسیانف یك یا بقول د دو قزاق برداشت والیسبار (٤) پسر آقابابا راهم همراه‌گرفت تاباخان دیدار کند نیز بادو خدمت‌گزار نزدیك شد. از اسب پیاده‌شدند، یك دیگر رادر بغل‌گرفتند و خان‌کلیدها را بدست اوداد دوخدمت‌گزار وی تفنگ خود را بسوی تسیتسیانف

---

Elisbar (٤) Ducat (۳) Mtcouar (۲) Lajard (۱)

کردند واورا با الیسبار پسر آقا بابا درروز پنجشنبه۸ فوریه۱۸۰۶(۱۹ذی قعده۱۲۲۰) کشتند . سرش را بریدند و برای شاه فرستادند پیرقلی خان سردار که بیاری مردم باکو آمده بود درست درهمین موقع رسید وچون ازین واقعه خبرشد برلشکرگاه روسیان تاخت وایشان که وسیله بازگشت بگرجستان رانداشتند درباکو بکشتی نشستند واز راه قزلراز دریا رفتند .

پس ازلشکرکشی بانزلی کشتی‌های روسی دره ماه اوت ۱۸۰۵ (۹ جمادی الاولی ۱۲۲۰) رهسپار باکوشدند بمحض اینکه بآنجا رسیدند حسین خان نزد ژنرال زاوالیشین فرستاد وباو تبریك ورود گفت ووی باو نوشت و یادآوری کرد که سال گذشته دربرابر ژنرال تسیتسیانف تعهد کرده است فرمان‌گزار روسیه باشد و در ارك شهر پادگان روسی‌را جا بدهد . خان‌نیز منکرتعهدات خود نشد ودوروزمهلت خواست، سپس‌دوماه مهلت خواست بتعهدخودوفاکند، ناچار ژنرال‌در۱۵ اوت(۱۹ جمادی الاولی) بمباران شهر برای گرفتن ارگ آغاز کرد . تاسوم سپتامبر (۸ جمادی الاخره) این‌کار درپیشرفت بود اما نتیجه‌ای نمی‌داد . آنگاه خبرشدند که شاه علی خان حکمران در بند وقبه بیاری محاصره شدگان ارگ آمده است وناچار روسها دست ازمحاصره کشیدند . این خان رادر ۱۷۹۶ (۱۲۱۱) اسیر کرده وسپس‌امپراتور پاول حکمرانی دربند راباو داده بود وازتسلیم باکوخودداری میکرد وبهانه‌می‌آورد که این‌شهررامقام بالاتری باو واگذار کرده استوزاوالیشین ناچار شد دست ازین کار بشوید . ازسوی دیگر مصطفی خان حکمران شروان که مشغول‌گفتگو بود تسلیم روسها بشود نیزدفع الوقت می کرد ناچار تسیتسیانف درپایان ماه نوامبر(پایان رجب (۱۲۲۰) بدین سوی رهسپارشد و بژنرال زاوالیشین فرمان داد بپای دیوارهای شهرباکو برگردد تا آنجا بیك دیگر برسند وبازماندهٔ وقایع بهمان‌گونه است‌که پیش ازین اشاره رفت .

پس ازکشته شدن تسیتسیانف درهمان سال کنت ایوان‌واسیلیویچ گوداویچ (۱) راکه پیش ازآن حکمران خط قفقاز وسرتیپ فرمانده بود بجای وی‌گماشتند . پیش از آنکه بتفلیس برسد بهابراهیم خان حکمران قراباغ که قلعه ونیروهای خود را دراختیار روسهاگذاشته بود حمله بردند . چون بهیچ وجه منتظراین حمله نبود با خانواده‌اش در بیرون قلعهٔ عسکران درزیرچادر بود زیرا که‌گرما بسیار سخت شده بود . این حمله را نایب سرهنك دیمیتری تیخونیچ لیزا نویچ (۲) بپیشنهاد نینیا جورا شویلی ملقب بثاوبرا(۳) کردکه پس ازآنکه‌میرآخر وندیم شاهزاده آلکساندره بودباوخیانت‌کرده

---

(۱) Comte Ivan Vasiliévitch Goudovitch

(۲) Dimitri Tikhonitch Lisanévitch (۳) Thawbéra

وخرپن موقع ازایران بقراباغ آمده بود . درین حمله که شب باتوپ کردند ابراهیم خان وا روسها کشتند ووی وزنانش رابکلی نابود کردند وثروت هنگفت او را غارت کردند . مهدی خان پسر ابراهیم خان از گوداویچ درخواست کرد حکمرانی قراباغ راباو بدهد و وی بپذیرفت واین سمت راباو داد که در سال ۱۴ هزار دوکای هلاندی مالیات بدهد . لقب ژنرال ماژور وعناوین مخصوص محترمین آن ناحیه‌را باوداد ند وپس ازآنکه سوگند خورد روانه شد . اما قلعهٔ شوش همچنان دردست لشکریان روسیه باقی ماند . زیراکه پیش ازآن ابراهیم خان حکمران شوش سپاهیان روسی رابقلعه راه داده بود وزیردست آنها شده درسال هشت هزار دوکا مالیات می‌داد . اما پس‌ازکشته شدن تسیتسیانف با ایران وارد گفتگو شده بود ویاری خواسته بود که بدستیاری حکمرانان شکی و غازی کوموك دوباره قیام کند . بهمین جهت ازشوش بیرون آمد ودرنزدیکی شهر اردو زده بود . لیزانویچ سعی کرد اورا بازگرداند وچون سعی‌او بجایی نرسید باسپاهیان‌معدودی بروحمله برد . پس ازکشته شدن ابراهیم خان پسر مهترش مهدی قلی‌خان را بجای او نشاندند . درهمین زمان هم ژنرال نبولسین (۱) نزدیك قلعهٔ کوچك عسکران در کنار رود قراکپك درجنگی که باعباس میرزا کرد اورا شکست داد .

در۸ نوامبر ۱۸۰۷ (۷ رمضان ۱۲۲۲) دارجان ملکهٔ گرجستان همسر اراکلی پادشاه آنکشور درسن پترزبورگ درگذشت‌وامپراتور روسیه دستورداد بااحترام‌بسیار پیکراو رادر صومعهٔ نوسکی (۲) درکلیسیای‌آنونسیاسیون (۳) بخاك سپردند .

دراول نوامبر (۲۹ شوال) همان سال ستارهٔ دنباله داری در افق پدیدار شدکه باستاره‌های دنباله دار دیگر تفاوت داشت وبشکل کشیده بود . اختر شناسان می‌گفتند دم‌آن ۵۰۰ درجه درازی داردکه هردرجه عبارت از۱۱۹ ورست باشد .

در۲۰ نوامبر (۲۹ رمضان) همان سال شاهزاده ژیورژی پسرآلکساندره پسر سولومون پادشاه ایمرت ازآبله درسن‌پترزبورگ درگذشت وپیکرش رادرهمان‌صومعهٔ نوسکی بخاك سپردند و درتاریخ مرگ اواقوال مختلف هست .

در ۵ نوامبر ۱۸۰۸ (۸ رمضان ۱۲۲۳) کنت‌گوداویچ برای گرفتن ایروان رهسپار شد ولشکریان خودرا بادسته‌ای ازگرجیان‌همراه برداشت . چون شهررا گرفت درکاناکیر لشکرگاه ساخت . درآن زمان یکی ازسرداران ایرانی مدافع قلعهٔ‌ایروان بود . زیراکه فتحعلی شاه هنگامی که ازآذربایجان می‌رفت محمد خان وخانواده‌اش را باخود برده بود واو رادرآنجا نگاه داشته بود زیراکه مردی دوروی وناراحت بود . چون شاه ازواطمینان نداشت‌عده‌ای ازسپاهیان خودرا درقلعهٔ ایروان گذاشته‌وفرماندهی

---

Annonciation (۳) Nevski (۲) Nébolsin (۱)

آنها رابیکی ازسرداران خود داده بود . چون این خبر رسید عباس میرزا پسرشاه که حکمران آذربایجان بود و در تبریز اقامت داشت با لشکریان خود و سربازان جدیدی که افسران فرانسوی تربیت کرده بود وتوپخانهٔ خود رهسپارشد . چون بنخجوان رسید که بیاری لشکریان ایروان برود در آنجادرنگ کرد . چون بگوداویچ آگاهی رسید دوفوج راکه یکی ازآنها فوج تفنگداران تروئیتسکی (۱) ودیگری فوج شکارچیان بود بآنجا فرستاد . چون لشکریان روسی بنخجوان رسیدند جنگ سختی در گرفت وایرانیان درنتیجهٔ هنرنمایی سربازان جدید اندکی پیش بردند . با این همه گوداویچ بسربازان خوددستورداد نردبان بگذارند و بقلعهٔ ایروان حمله کنند . هنگامیکه سربازان از نردبان بالامی رفتند ایرانیان آتش توپخانه را متوجه ایشان کردند . روسها شکست خوردند ودوهزار کشته دادند .

هنگامی که گوداویچ در ایروان بود از مقام خود عزل شد و آلکساندر پتروویچ تورمازف(۲) رابفرماندهی کل مأمور کردندو گوداویچ پس ازچهارسال ازمقام خودمعزول شد . چون این خبر بوی رسید بجای آنکه حملهٔ دیگری بکند بار خود رابست و از راه آباران رهسپارشد . درراه برف وسرمای بسیاربود وچون در کوهستان آباران برف در سراسر زمستان آب نمی شود وچوب درآنجانیست عدهٔ کثیر ازهمراهان وی تلف شدند. چون این خبربعباس میرزا رسیدکه درگارنی بود لشکریان روسی را تا آباران دنبال کرد ، عدهٔ کثیر ازآنها راکشت وبنهٔ آنها راغارت کرد وآسیب بسیاربروسهاوگرجیان رساند . این واقعه درماه دسامبرآن سال ( شوال ۱۲۲۳ ) روی داد وبازماندهٔ سپاهیان روسی وگرجی بزحمت توانستند خودرا بقاماباك برسانند. عباس میرزا بایروان برگشت وقلعهٔ آنجا رامحکم ترکرد وزمستان رادرآنجا ماند . گوداویچ بروسیه برگشت و حکمران کل مسکو را باودادند وتورمازف بحکمرانی گرجستان پرداخت

دردورهٔ فرماندهی گوداویچ وقایع مهمی که روی داد تصرف نوخا و ناحیهٔ شکی بدست ژنرال نبولسین بود .

در ۱۸۱۰ (۱۲۲۵) محمد علی خان پسرفتحعلی شاه بگرجستان آمد . این پسررا شاه ازیك زن گرجی ازنژاد چوش (۳) ازخانوادهٔ تزیکارا شویلی (٤) پیدا کرده بودکه ایرانیان اسیر کرده ودر ایران فروخته بودند وشاه خریده وبواسطه زیبایی فوق‌العاده بهمسری خود اختیار کرده بود : وی پسر مهتراو بود . محمدعلی خان مردم قاماباك را کوچ داد وایشان رابناحیهٔ ایروان برد وازآنجا باقچه قلعه رفت ودرتوسکی تا فا درنگ

---

(۱) Traitski (۲) Alexandre Pétrovitch Tormasof

(۳) ظاهراً مرادمحمدعلی‌میرزا دولتشاهست (٤) Tzicara chwili

کرد وتاناحیهٔ دمانیس(۱) و کودی را قتل وغارت کرد وازآنجا بازگشت . هر چند که سوار نظام روسیه در گاتخیلی خیدی (۲) بودند که جنگی درمیانشان درنگرفت .

در پاییز ۱۸۱۰ (۱۲۲۵) حسینقلی خان سردار ایروان و آلکساندره ولیعهد گرجستان پس ازآن که بقاماباك حمله بردند ونتیجه نگرفتند خواستند بشریف پاشا پاشای قارص که اوهم باروسها درجنگ بود ملحق شوند اما تورمازف فورا لشکریانی بیاری روسها بتزالکا (۳) فرستاد وراه را برایشان گرفتند . درشب چهارم سپتامبر (اول شعبان ۱۲۲۵) مارکی پاولوچی وسرهنگ لیزانوبچ برایشان حمله بردندوایرانیان وعثمانیان شکست فاحش خوردند وروسها لشکرگاه ایشان رامتصرف شدند . درهمان زمان عباس میرزا دسته‌ای ازچهار هزارتن ازاچمیاد زین ( اوچ کلیسیا ) بقاماباك فرستاد ودر۸ سپتامبر(ده شعبان) بده‌امامل‌ی نزدیك شد ووی را ازآنجا راندند . اما لشکریان ژنرال پورتنیاگین (٤) درین جنگ شکست خوردند درتاریخ ١٤ سپتامبر (۱۱ شعبان) دسته دیگری ازلشکریان ایران رادر شامشادیل و ژنرال نبولسین شکست داد ، در تاریخ ۱۸ (۱۵ شعبان) دستهٔ سومی درقرارگاه آرتیك بهمین سرنوشت گرفتار شد .

درهمان سال ۱۸۱۰ (۱۲۲۵) میرزا بزرك وزیر (۵) ازجانب شاه بقراباغ در کنار رود ارس آمده بود عهدنامهٔ صلح واتحادی با روسیه ببندد وسرحدات گرجستان را معین کند و باتورمازف درآنجا ملاقات کرد .

درهمان سال ۱۸۱۰ ( ۱۲۲۵ ) حسینقلی خان سردار ایروان با دوهزارسرباز از ایران عازم قفقاز شد و بآخال کالاك در ناحیهٔ جاواخت رسید و در آنجا منتظر شریف پاشا حکمران آخال تزیخه(٦) وشاهزادهٔ الکساندره ولشکریان ایشان بود که می بایست بوی ملحق شوند ومی خواستند بسرزمین سومخت حمله کنند. تورمازف بالشکریان روسی رهسپار شد ودر تزالکا فرودآمد . ازآنجا با هزارتن سربازروسی و پانصدتن لشکریان گرجی وژنرال ماژور ایتالیایی مارکی دوپاولوچی روانه شد . راهنمای این عده یکی از تاتار های سروان بود که الیاس پسر ابراهیم خلیل نام داشت . شبانه بآخال کالاك رسیدند وبایرانیان حمله بردند وایشان را پراکنده کردند . شریف پاشا چون این وضع را دید نزد سردار ایرانی نرفت ووی بایروان برگشت . چون عباس میرزا پسرشاه در آن زمان درگارنی بود تیمور ازپسرژیورژی پادشاه گرجستان در١٤ سپتامبر (۱۱ شعبان) بنزد وی گریخت وعباس میرزا که درآن زمان هشت هزارتن سرباز وتوپخانهٔ منظمی با

---

(۱) Dmanis (۲) Gaté khili-khidi (۳) Tzalca

(٤) Portniagin (۵) مراد میرزا عیسی قایم مقام معروف بمیرزا بزرك وزیر آذربایجانست (٦) Akhal-Tzikhé

د داشت که باصول جدید فراهم کرده بودند باو احترام بسیار کرد . از آنجا نزد
مازف رفت ووی اورا بروسیه فرستاد .

در همین سال ۱۸۱۰ در ۱۶ اکتبر (۱۷ رمضان ۱۲۲۵) لشکریان روسی درده آمالو
حیهٔ فامباك عباس میرزا را شکست دادند .

در ۱۴ مه ۱۸۱۱ ( ۲۰ ربیع الثانی ۱۲۲۶) ساعت چهار بعد از ظهر آفتاب در
روسیه گرفت ومردم مسکو این واقعه را بدبختی بزرگی پنداشتند. درهمان سال در
چهارشنبه ۱۴ ژون (۲۱ جمادی الاخر ۱۲۲۶) ماه درآسمان روسیه گرفت وشب
ر تاریك شد . درهمان سال الکساندر امپراتور روسیه مریم ملکهٔ گرجستان راکه
ر ژیورژی پادشاه آن سرزمین بود و در صومعه‌ای در بیلوگورود زندانی شده بود
د کرد واو را بمسکو بردند .

در همان سال ۱۸۱۱ (۱۲۲۶) تورمازف که چهارمین فرمانده لشکریان روسیه
رجستان بود پس از سه سال فرماندهی عزل شد ودر ماه اوت آن سال (رجب ۱۲۲۶)
ال لیوتنان مارکی دو پاولوچی ایتالیایی را بجای او گماشتند . وی درهمان سال با
ن خان بیگلر بیگی ایروان که شاه ایران حکمرانی آن شهر را باو داده بود محرمانه
د گفتگو شد وباو پیشنهاد کرد که اگر قلعه وشهر ایروان را باو تسلیم کند وی
ماندهٔ آن ناحیه را باو واگذار خواهد کرد . حسین خان هم وعده کرد قلعه راواگذار
. پاولوچی که از دو رویی وخیانت حسین خان بی خبر بود ژنرال ماژور لیزانوبچ
دوهزار سرباز روسی برای تصرف قلعه فرستاد . حسین خان که لشکریانی ازاطراف
د آورده بود در صومعهٔ اچمیادزین ( اوچ کلیسیا ) پنهان شد و بمحض اینکه سپاهیان
می بآنجا رسیدند ایرانیان بایشان حمله بردند وآنها را عقب نشاندند .

در ۱۸۱۲ (۱۲۲۷ ) در گرجستان وایمرت قحطی بسیار سختی روی دادومدتی دوام
ت . از ۱۸۱۱ تا ۱۸۱۳ (۱۲۲۶ - ۱۲۲۸) نیز در کاخت قحطی بود و بهمین جهت مردم
ناحیه قیام سختی کردند . درماه فوریه ۱۸۱۲ (صفر ۱۲۲۷) شاهزاده آلکساندره از
ران بآن ناحیه رفت که باشورشیان همدست شود واین کار وی بدبختی بسیاری برای
و خانواده‌اش وکسانی که با او همدست شده بودند فراهم کرد . در قحطی ۱۸۱۲
۱۲۲) بهای یك کدی گندم بشش مینالتون (۱) رسید و تورمازف مجبورشد ازآخال
خه گندم وارد کنند .

درین سال مارکی دوپاولوچی بقراباغ رفت وازآنجا مهدی خان بنزد وی وفت و

---

( minalthoun کدی معادل دو بودوربع و مینالتون یك روبل نقره یا چهار هزار
نك فرانسه .

هدایای گرانبها باو داد زیرا که روسها قراباغ را گرفته بودند هرچند که خان هنوز در آنجا حکمرانی ظاهری داشت . پیشنهاد مهدی خان مارکی دو پاولوچی جعفر قلی خان برادر زادهٔ وی‌را گرفتار کرد ، زیرا وی که محمد اصلان‌خان برادر مهتر وی‌بود خودٔ را جانشین پدر خویش ومدعی او درحکمرانی می‌دانست . جعفر قلی‌خان از زندان گریخت وبتبریز نزد عباس میرزا رفت. پس از آن پاولوچی بمتکوار(۱)رفت‌تادرکارهای شکی و شروان ودربند و باکو که بدست‌روسها افتاده‌بود رسیدگی کند، چون بقلعه رسید در میان سپاهیان روسی وخان‌بوتا ونوهٔ فتحعلی خان یعنی شیخ‌علی‌خان حکمران دربند که‌روسها سر زمین وی را گرفته‌بودند‌جنگ مختصری‌در گرفت وایشان‌پس از آنکه‌شکست‌خوردند بداغستان رفتند . شیخعلی خان همان کسی بود که در ۱۷۹۶(۱۲۱۱) هنگامی که زوبف بدربند رفت حکمرانی آنجا را داشت ،

درهمان سال در ۲۹ فوریه (۱۴صفر۱۲۲۷) جبرئیل‌باگا برپل‌پسر ژیورژی پادشاه گرجستان که در۱۳ اوت ۱۷۸۸(۱۰ذی القعده۱۲۰۲) بجهان‌آمده‌بود درسن‌پترز بورگ مرد وپیکرش را درصومعهٔ نوسکی بخاك سپردند .

در همین سال ۱۸۱۲ (۱۲۲۷) مارکی دوپالوچی‌از فرماندهی لشکریان روسیه معزول شد وژنرال لیوتنان رتیشچف (۲) را بجای وی گماشتند ووی آجودان خود را بژنرال ماژور آخوردف (۳) حکمران سابق تفلیس داد که از ارمنیان کرتزیلوان (٤) واز خاندان پوبولا شویلی بود .

در همان سال درروز یکشنبه ۲۵ اوت (۱٦ شعبان۱۲۲۷) در افق روسیه‌آفتاب گرفت ودوحلقهٔ خون‌آلود مانند قوس قزح دراطراف‌آن پدیدار شد وتا عصرادامه‌داشت ومردم فردای‌آن روز منتظرجنگ وخون ریزی سخت‌بودند . جنك معروف‌بارادینو(۵) درمیان لشکریان روسیه وناپلئون روز پیش ازآن‌در۲٤ ماه‌اوت روی داده بود .

در ۲۰ اکتبر ۱۸۱۲ (۱۳ شوال ۱۲۲۷)فتحعلی شاه پسرش عباس‌میرزا رابیاری آلکساندره شاهزادهٔ گرجستان که درکاخت بود فرستاد ، وی سابقاً از ایروان آمده‌بود که مردم رابقیام تحریك کند. درآنجا چندین بار دوشیلداوماناو شکست خورد ونـاچار بکوهستان آنجاگریخت ویاران خود گرفتار مصائب سخت‌کرد .

عباس میرزا شش هزار تن لشکریانی که داشت که‌تازه‌آنهاراتربیت کرده‌وبایشان سرباز می‌گفتند ونیز چهار هزار سوار داشت وسیزده‌توپ که پادشاه انگلستان باوداده بود . وی ازارس گذشت ، دراسلاندوز درنك کرد زیرا که‌خبرشکست آلکساندره وفرار

(۱) Mtcouar (۲) Rtichtchof (۳) Akhwerdof (٤) Krtzkhilwan
(۵) Borodino

او بداغستان بوی رسیده بود . آنگاه رتیشچف بژنرال ماژور پتروستفانیچ کاتلیاروسکی (۱) که بافوجی از خمپاره اندازان که بآن گروزینسکی (۲) می گفتند درقراباغ بود نوشت و باو دستور داد بیاری مهدی خان حکمران قراباغ بلشکریان عباس میرزا حمله کند . کاتلیاروسکی فوراً رهسپار شد ومهدی خان هم با دو هزارسوار قراباغی دربی اورهسپار گشت .چون برود ارس رسیدند پلی ساختند ولشکریان را از آن گذراندند ولی چون نوبت تیراندازی توپخانه رسید پل فرو رفت و دو توپ سنگین درآب افتاد وتنها دوتوپ سبك ماند . کاتلیاروسکی ازین کار نگران نشد و توپها را درآب رود گذاشت وراه را بسوی لشکرگاه عباس میرزا دنبال کرد . راهنمای او در راه تبریز مردم قراباغ بودند وبی خبر در ۲۰ اکتبر(۱۳ شوال) بلشکرگاه ایرانیان رسیدودرسپیده دم بایشان حمله کرد. سپاهیان ایران هم دفاع کردند ولی چون آمادهٔ جنگ نبودند ۱۳ توپ و ۳۰۰سربازشان راروسها گرفتند وهشت بیرق بزرك راهم غنیمت بردند . سراسرلشکرگاه ایران بدست روسها افتاد . عباس گریخت وبتپه‌ای پناه برد ودرآنجا در صدد برآمد دفاع کند . ولی روسها از کنار برو تاختند واورا شکست دادند وناچار شد بتبریز برگردد .

کاتلیا روسکی فاتح بتفلیس برگشت وامپراطور روسیه پاداشی باو بخشید ومنصب ژنرال لیوتنان را باو داد . درین جنگ نه تن افسر و چهل سرباز بجز مردم قراباغ از لشکریان روس کشته بودند . این خبر جنگ اسلاندوز که بدربارطهران رسید مصمم شد صلح کندودراواسط سال ۱۸۱۲(۱۲۲۷) بدرخواست شاه سفیرانگلستان سرگوراوزلی (۳) واردکار شد وسر رابرت گوردون (٤) را بتفلیس وموریه را (٥) را نزد عباس میرزا فرستاد . درماه سپتامبر (رمضان ۱۲۲۷)رتیشچف خود بکنار رود ارس بگدار اسلاندوز رفت ودرآنجا بگفتگو آغاز کردند اما بجایی نرسید. در۱۸اکتبر(اول شوال ۱۲۲۷)عباس میرزا که بیست هزارسپاهی باخودداشت درکنارارس آماده جنگ باروسهاشد.کاتلیاروسکی با دو هزار سرباز وشش توپ در ۱۹ اکتبر ( ۱۱شوال) از ارس گذشت و بر ایرانیان حمله برد و ایشان را شکست داد ولشکرگاهشان راگرفت وتوپخانه و مهمات ایشان را کرد . فردای آنروزکه روز ۲۰ اکتبر( ۱۲ شوال ) بود ؛ روسها از رود کوچکی که بارس میریخت درگدار اسلاندوز گذشتند و قلعه اسلاندوز راگرفتند که بازماندهٔ لشکرایران به آنجا پناه برده بود وازآنجا نیزچند توپ وعده بسیاراسیر گرفتند وروز ۲۳

---

(۱) Pete Stephanitch Kotliarevski (۲) Grouzinski یعنی گرجی

(۳) Sir Gore Ouseley (٤) Sir Robert Gordon

(٥) Morrier

(۱۵ شوال) کاتلیاروسکی بجای خود باز گشت. درهمان زمان پیر قلی خان حکمران شکی و سردار ایروان که بناحیهٔ قامباك و شوراگل رفته بودند نیز از لشکریان روسیه شکست خوردند.

درهمان سال ۱۸۱۲ (۱۲۲۷) فتحعلی شاه مصطفی خان را از قلعهٔ لنکران بیرون کرد و با دوهزار سپاهی آنجا را گرفت زیرا که مصطفی خان خود را درحمایت روسها افکنده بود و بوی منصب ژنرال ماژور با پانصد تومان حقوق داده بودند که در آن زمان معادل پنج هزار روبل بود - وی از آنجا گریخت و بشکایت نزد رتیشچف رفت و وی ژنرال لیوتنان کاتلیا روسکی را بادو هزار تن بااو فرستاد. روسها قلعه را محاصره کردند و کاتلیاروسکی دستور حمله داد نردبان گذاشتند وچون از نردبان بالا رفتند که ایرانیان بسیاری از ایشان را کشتند وهفده افسر کشته شد و گونه کاتلیاروسکی زخم سختی برداشت. آنگاه یاور ایوانه آفخازیسشویلی یکدسته دیگر لشکریان ازسوی دیگر برد که از نردبان بالا رفتند و وارد قلعه شدند ودرها را گشودند. سربازان دیگری که مانده بودند نیز وارد شدند وچند تن از ایرانیان را کشتند ودیگران گریختند. همهٔ توپخانه ومهمات وآزوغه و مقداری پول بدست روسها افتاد وایشان مصطفی خان رادوباره بحکمرانی گماشتند ویك فوج در آنجا گذاشتند زیرا که لنکران در کنار دریای خزرست. در برابر این خدمت نشان درجهٔ دوم سن ژرژرا بکاتلیاروسکی دادند وحکمران لنکران خراج گزار روسیه شد.

این واقعه بلافاصله پس از جنك اسلاندوز روی داده است. لشکریان ایران میر مصطفی را ازطالش بیرون کرده وشهر لنکران را ویران کرده ودر کنار دریای خزر قلعه‌ای بهمین نام ساخته بودند. بهمین جهت ژنرال کاتلیا روسکی را بدان جافرستادند. وی در ۲۱ دسامبر ۱۸۱۲ (۱٦ ذی‌الحجه ۱۲۲۷) ایرانیان را نزدیك ارکوان شکست داد ودراین فتح سه هزار خانوار مردم قراباغ را که باسارت برده بودند نجات داد. سپس قلعهٔ ارکوان را محاصره کرد و گرفت که انگلیسها آنرا در جای قلعهٔ کهنه ای بهمین نام ساخته بودند ودرآن زمان فتحعلی شاه وعسکر خان از آن دفاع می کردند. در ۲٦ همان ماه (۲۲ ذی‌الحجه) قلعهٔ جدید لنکران را که چهار هزار تن ازایرانیان بفرماندهی صادق خان مدافع آن بودند محاصره کرد ودراول ژانویه ۱۸۱۳ (۲۹ ذی‌الحجه ۱۲۲۷) بحمله آنرا گرفت. اما زخمی که درین جنگ خورده بود از آن پس مانع شد که خدمت خود را در نظام دنبال کند.

سرانجام در ۱۸۱۳ (۱۲۲۸) فتحعلی شاه در برابر فشار حوادث ابوالحسن خان شیرازی را بقراباغ فرستاد. رتیشچف چون از تفلیس رهسپار شده بود، ایشان در زیوا نزدیك گلستان بیك دیگر رسیدند. ایرانیان وروسها باهم صلح کردند وبنا برعهد نامه ای که درمیانشان بامضاء رسید سرحد خود را چنین قرار دادند: از کناررود ارس، میگری

وشوراگل دردست روسیه ماند مانند خان نشین های قراباغ تاکنار ارس و گنجه وشکی و همهٔ شروان و باکو و طالش و لنکران و دربند و همهٔ داغستان و قبه و سراسر گرجستان و ایمرت وانجازوحدود آن وگوریا ونواحی آن . ایرانیان نواحی ایروان و اچمیادزین وسرزمین آن سوی رود ارس را ازپل خدا آفرین بدان سوی نگاه داشتند . چون صلح درمیان ایران وگرجستان برقرار شد ابوالحسن خان بازگشت ورتیشچف بتفلیس رفت .

گفتگو دربارهٔ عقد قرار داد درسال ١٨١٣ (١٢٢٨) آغاز شد ، ازجانب ایران نخست سرگوراوزلی که در اوجان درسی میلی تبریز درنك کرده بود وارد گفتگو شد و پس ازو میرزا ابوالحسن که اقامتگاه خود را درناحیهٔ گلستان نزد زیوه درقراباغ قرارداد رتیشچف و وزیرایرانی در ٢٨ سپتامبر (٢ شوال) بهم رسیدند وعهدنامه در ١٢ اکتبر (١٦ شوال) بامضا رسید. ابوالحسن خان درآغاز ژون ١٨١٤ ( اواسط رجب ١٢٢٩ ) بروسیه رفت ودر ١٥ سپتامبر ( سلخ رمضان) مبادلهٔ عهدنامه در تفلیس روی داد .

در ١٨١٤ ( ١٢٢٩) فتحعلی شاه ابوالحسن خان شیرازی راکه نایب وزیر بود بسفارت بدبار روسیه فرستاد ومامور بودعهد نامهٔ صلح وتعارفات وهدایای او رابرای امپراتور روسیه ببرد وازجمله دوفیل سراپا جل کرده وچهارده اسب از آن بهترین نژاد بود . چون بمسکو رسید با تجمل بسیار از اوپذیرائی کردند وچهار ماه درآنجا ماند .

در ٢٠ دسامبر ١٨١٥ (١٨محرم١٢٣١ ) امپراتورروسیه درپترز بورك ابوالحسن شیرازی سفیر کبیر ایران را پذیرفت وهدایایی راکه باباخان که اورافتحعلی شاه نامیدند برای او برده بود بحضورش بردند . از دروازهٔ شهر تا خانهٔ سفیر کبیر قراولان صف کشیده بودند . ژنرال لیوتنان سویمون (١) پسر اورام سولاقا شویلی (٢) با کالسکهٔ امپراطوری وچند تن دیگر باستقبال او فرستادند. ابوالحسن خان با این تشریفات وارد شهر شد و بیرق پادشاه خود را که بازکرده دردست داشت با خود می برد . چند روز بعد عهد نامهٔ را با این هدایا تسلیم کرد : دو فیل نرو ماده کــه چتری از زری باخود داشتند ، دوازده اسب ازبهترین نژاد ها که زین‌پوش‌ترمه داشتند ، ١٤ طاق‌شال کشمیری گرانبها ، سه تسبیح مروارید صددانه بدرشتی دانهٔ فندق ، ویك چهاریك مروارید قیمتی دو زمرد بسیار شاداب بوزن یك قروش ، سه شمشیر گرانبها از آن داریوش وتیمورلنك وشاه عباس بزرگ ، مومیائی اعلا وچندسنگ پازهر ، جعبه هایی با نقاشی اصفهان که دریکی ازآنها ترازوها ومقراضهای زرین بود وعلامتی بشمار می رفت ، دوقالی ابریشمی کرك بلند خراسانی بسیار اعلا . برای امپراتریس یلیزابت همسرامپراطور هدایای شاه عبارت

---

(١) Suimon (٢) Oram Solaghachwili

بود از شش طاقه شال ، شش قطعه قالی ، یك تسبیح جواهر ، و نیز هدایائی برای مادر امپراتور و برای بزرگان امپراتوری روسیه هم شاه برای هریك بفراخورشان هدایایی فرستاده بود . سفیر کبیر یك سال تمام در دربار روسیه ماندو باو احترام بسیار کردند.

درسال ۱۸۱٦ ( ۱۲۳۱ ) ژنرال رتیشچف فرمانده کل سپاه گرجستان عزل شد و ژنرال لیوتنان الکسیس پتروویچ یرمولف (۱) واکه هفتمین فرمانده لشکر آن ناحیه بود بجای او گماشتند . وی در ۲۸ مه ۱۸۱٦ ( ۲٦ جمادی الاخر ۱۲۳۱ ) باین سمت بر گزیده شد ودر پایان سال ۱۸۱۷ (آغاز ۱۲۳۳) وارد تفلیس شد .

درضمن یرمولف بسفارت کبرای ایران گماشته شده بودو مامور بود از گرجستان بدربار فتحعلی شاه برود وآخرین امضاء را درعهدنامهٔ دائمی باایران بکند وسرحدهای گرجستان را معلوم کند . زیراکه در مادهٔ دوم عهدنامهٔ گلستان چند نکته مشکوك مانده بود . وی حامل هدایای گران بهای بسیار برای شاه بود و نیز هدایائی ازجانب امپراتریس برای زنان شاه وشاهزادگان محمد علی میرزا وعباس میرزا و بزرگان ایران .

در روز چهارشنبه ۲۳ اوت ۱۸۱٦ ( ۲۹ رمضان ۱۲۳۱) ساعت هشت شب بولون پسر اراکلی پادشاه گرجستان که ۵۷ سال داشت پس ازچهار سال بیماری بسکته درگذشت وپیکرش را در پترزبورك در کلیسای سن ژان کریزوستوم (۲) در صومعهٔ نوسکی بخاك سپردند .

در ۱۷ آوریل ۱۸۱۷ ( سلخ جمادی الاولی ۱۲۳۲) از گرجستان بسوی ایران بعنوان سفیرکبیر دردربار فتحعلی شاه راهی شد . چون بسلطانیه رسید شاه درآنجا بود واو راپذیرفت . در ۲۰ ژویه ( ٦ رمضان ۱۲۳۲) هدایایی راکه همراه داشت بشاه داد وسرحدات دوکشور وشرایط اجرای عهدنامه را معین کردند وپس از چندی یرمولف بگرجستان بر گشت .

درموقع توقف در ایران فتحعلی شاه یرمولف رادوبار بحضورخود پذیرفت . باراول در ۳۱ ژویه (۱۷ رمضان) که درمسایل سیاسی بحث کردند. باردوم در سوم ماه اوت (۲۰ رمضان) که روز تعطیل بود ودرآن روز هدایائی راکه دیر رسیده بود بشاه دادند . در جلسهٔ اول بزرك ترین مانعی که پیش آمده بودکه بزحمتی توانسته بودند سفیر کبیر را وادار کنند درموقعی که وارد اطاقی میشودکه شاه درآن نشسته استچکمهٔ خود رابکند این عادت درآسیا برای رعایت قالیهاییست که دراطاقها گسترده‌اند . سرانجام یرمولف باین کار تن داد ولی تقاضا کرد بگذارند باکفشی که در زیر چکمهٔ خود پوشیده است وارد شود وزیر چکمهٔ خود یك جفت چکمهٔ دیگر ساغری سرخ پوشیده بود که بسیار

---

(۱) Alexis Pétrovitch Iermolof (۲) Saint Jean-Chrysostome

ژنرال آلکسی پتروویچ یرمولف
فرمانده سپاه روسیه درجوانی

ظریف بود وجای جوراب را می گرفت و ماموران تشریفات ایران چاره جز تسلیم نداشتند.

در ۱۸۱۸ (۱۲۳۳) محمد حسن افشار از جانب فتحعلی شاه بسفارت کبری بپترز-بزرك رفت و ۱۳ اسب بسیار خوب برای امپراتور هدیه برده بود. در ماه مه ۱۸۱۹ (رجب ۱۲۳۴) محمدحسن‌خان‌افشار سفیر کبیر فتحعلی شاه از پترزبورگ عازم ایران شد. امپراتور روسیه هدایایی برای شاه ایران فرستاد که آنها را باآوتیك ایزمیرل (۱) و بموزه (۲) ازافسران پلیس پسرنامشروع شیوش (۳) سپرده بودند و آن عبارت بود از لگن گردی از بلور تراش که دورهٔ آن سه آرشین بود و یك آرشین بلندی داشت ودرمیان آن فواره‌ای بود. بمحض اینکه آنرا پر می کردند فواره براه می‌افتاد و دیگر فرو نمی نشست زیرا آبی که درآن می‌ریختند ازمیان نمی‌رفت واز لوله باآن بالا می رفت ودوباره فرود می‌آمد. هدایای دیگر عبارت بود از یك سرویس سر میز بلور و گلدانها و گیلاسهای بسیار گران بها که روی همرفته ۱۶۰۰ تومان ارزش داشت که در آن زمان معادل صدو شصت‌هزار روبل وتقریباً صدوهشتاد هزارفرانك بود.

در ۱۸۲۰ (۱۲۳۵) در گنجه ملخ‌خوارگی شد وتا تفلیس این آفت امتداد داشت ودرهمان سال در کرتیل و کاخت خشك سالی سخت روی داد ویك قطره باران نبارید وهمهٔ گیاهها خشك شد وقحطی بجایی رسید که یك کدی گندم راچهارمیثالتون فروختند.

در ۱۸۲۱ (۱۲۳۶) جنك درمیان عثمانی وایران درگرفت و ایرانیان بفرماندهی محمدعلی میرزا پسرفتحعلی شاه که فرماندهی شایسته وبسیار دلاور بود بغداد ووان ارز روم وطرابوزان راگرفتند وبزودی درنتیجهٔ میانجی گری انگلستان صلح کردند. درین زمان محمدعلی میرزا پسرفتحعلی شاه که فرمانده این جنك دربرابر ترکان عثمانی بود دربغداد کشته‌شد باآنکه مرك او برلشگریان او بسیار گران آمد فتحعلی شاه عهدنامه صلح را امضا نکرد. بغداد راگرفت وپادشای آن شهررا ناگزیر کرد شهررا تسلیم کند وچون انگلیسها بسیار ناراضی شدند همه کسانی راکه ازین‌ملت درایران بودند ازایران بیرون کرد.

در ۱۸۲۲ (۱۲۳۷) فتحعلی شاه‌دوباره باعثمانی وارد جنك شد وببغداد وآناتولی لشگر کشید ولشکریان ایران بارز روم رسیدند ودرآنجا باترکان روبرو شدند. در جنك سختی که درگرفت پاشاهای قارص و ارز روم وطرابوزان کشته شدند و جنك مدتی ادامه یافت.

در ۱۸۲۳ (۱۲۳۸) روسها مهدی خان حکمران قراباغ پسر ابراهیم خان را از قفقاز بیرون کردند. وی درسپاه روسیه منصب ژنرال ماژور داشت وباو نشان داده‌بودند

(۱) Avétik Izmirel یعنی ازمیری (۲) Moré (۳) Chioch

وازجانب روسها حکمران قراباغ شده بود . اما چون سپاهیان روس این ناحیه‌راتصرف کردند ویك‌تن ازارمنیان رابحکمرانی آنجاگماشتند وی اورا متهم کرد . جعفرقلی آقا پسرمحمد حسن آقا برادر زادهٔ مهدی را گرفتند و در روسیه در شهر سیمبیرسك (۱) زندانی کردند .

درماه ژویه ۱۸۲۶ (ذی‌الحجة ۱۲٤۱) جنك‌دوم درمیان ایران وروسیه درگرفت وایرانیان باردیگر بقفقازحمله بردند وفتحعلی شاه باشست هزارتن واردجنك شد .

---

(۱) Simbirsk

ژنرال یرمولف در پیری

# فهرست نامهای کسان و نسبت ها


آ

آباز (عباس): ٣١٩

آجارها: ٥٩

آخورودف (ژنرال ماژور): ٣٣٠

آدم: ١٦٨،١٧١،١٧٦

آدمیت (رکن زاده): ٣

آدمیت (فریدون): ٢

آذربایجانی: ١٨

آذری (س. علی): ٣

آریایی: ٦-٧، ١٧، ٨٤، ٢٣٠-٢٣١

آریایی ایرانی: ٢٣٠-٢٣١

آریاییان ایرانی: ٨٥

آزادخان افغان: ٣٥

آزر: ١٦٩

آسیایی: ٧٧-٢٠١

آقابابا: ٣٢٤-٣٢٥

آقاجان کولمانیشویلی: ٣١٤

آقاخان: ٣٩

آقاسی (حاج میرزا) صدراعظم: ١١٣

آقا محمد خان قاجار: ٥،٢٥،٣١،٣٥،٣٨-
٤٠،٤٢-٥٨،٦١-٧٦،٨٠،٨٢، ٨٤،٨٩،٩١،
١٠١، ١١٥،١٥٢،٢٠٠،٢٣٢، ٢٣٤-٢٣٨،
٢٥٢،٢٧١ -٢٨٣، ٢٨٥،٢٨٨، ٣١٢-٣١٦،
٣٢٤

آق‌قویونلوها: ١٤-١٨،٢٣-٢٤،٤٣

آلان: ٢٣١

آلانی: ٢٣١

آلانیان: ٥٩،٢٣١

آلبانی: ٢٣١

آلکساندر اول: ٦٨،٧٩،٩١-٩٢،٩٥،١٢٥،
١٣٩-١٤٠،٢٠٣، ٢٣٨، ٢٤٠، ٣١٨-٣١٩،
٣٢٤،٣٢٩

آلکساندر پادشاه گرجستان: ٢٣٢

آلکساندره پسراراکلی: ٣١٢،٣١٥،٣١٧-
٣١٨،٣٢٠-٣٢١،٣٢٥-٣٢٦،٣٢٨-٣٣٠

آلمانی: ٤

آمبارد نیزا: ٣١٥

آنا ایوانوونا: ٢٥٦،٢٩٩،٣٠٤،٣٠٩

آنا ملکهٔ گرجستان: ٣١٨

آوتیک ایزمیرل: ٣٣٥

ا

اباقا: ١٩

ابخازیان: ٥٩

ابدال خان کرد: ٢٧٢

ابدالی: ٩٩

ابراهیم (حاجی): ٢٩٦

ابراهیم خان (حاجی) ر. محمد ابراهیم

ابراهیم خان (حاج میرزا) آشتیانی صدیق -
الممالك: ٢

ابراهیم خان بغایری: ٣٤،٣٦

ابراهیم خان بن مهدیقلی‌خان (شمو): ۳۹
ابراهیم خان پسر فناخان: ۳۱۲، ۳۱۶
ابراهیم‌خان‌حکمران شوشی: ۳۱۵، ۳۲۳، ۳۲۶
ابراهیم خان حکمران قراباغ: ۳۱۸، ۳۲۵-۳۲۶
ابراهیم خان قاجار: ۱۸۰
ابراهیم‌خان قاجارعم‌زادهٔ حسینقلی‌خان: ۲۵۲
ابراهیم خلیل تاتار: ۳۲۸
ابراهیم‌خلیل‌خان: ۶۱-۶۴، ۶۷، ۶۹-۷۰
ابراهیم خلیل خان حکمران قراباغ: ۲۳۵-۲۳۶، ۲۴۵، ۲۴۹، ۳۳۵
ابواسحق: ر.محمد
ابوالحسن خان‌ایلچی شیرازی(میرزا): ۱۱۹، ۱۸۹-۱۹۰، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۶۱، ۲۶۳، ۳۳۲-۳۳۳
ابوالحسن علیشاه محلاتی: ۳۹
ابوالفتح ر. محمدبن عناز
ابوالفتح خان جوانشیر: ۲۴۵، ۲۴۸
ابوالفتح خان زند: ۴۳
ابوالقاسم قایم مقام فراهانی (میرزا): ۲۱، ۷۹، ۸۱، ۱۰۸، ۱۴۷، ۲۲۲
ابوتراب صفوی (میرزا): ۳۳-۳۴
ابوسعید: ۲۰
اخباری: ۲۵۱ ر. محمد
احمدخان: ۲۱۵
احمد خان درانی ابدالی: ۹۹، ۲۸۹ ر. احمد شاه ابدالی
احمد خان مقدم حاکم تبریز ومراغه: ۲۴۳، ۲۴۹
احمد شاه ابدالی: ۳۴ر. احمد خان درانی
احمد شاه قاجار (سلطان): ۴۳
احمد قزوینی (میرزا): ۳۲
اختسان: ۶۰
ادیب هروی خراسانی (محمد حسین): ۳
اراکلی: ۸۹، ۳۱۲-۳۱۳، ۳۱۵-۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۶، ۳۳۴ ر. ارکلی وهراکلیوس
ارامنه: ۱۰۱، ۲۰۱ ر. ارمنی وارمنیان
ارتودوکس یونانی: ۵۹
ارچیل: ۳۱۲
اردشیر بابکان: ۱۰
ارسطو: ۱۸۷
ارکلی‌خان: ۶۴، ۷۸-۱۷۹ ر. اراکلی و هراکلیوس
ارمنی: ۲۰۱، ۲۳۵، ۲۳۸، ۳۱۳ ر. ارامنه وارمنیان
ارمنیان: ۲۲، ۶۲، ۶۴-۶۵، ۸۱، ۸۶، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۴۱، ۲۴۳-۲۴۴، ۲۶۳-۲۶۴، ۳۲۲، ۳۳۰، ۳۳۶.
اروپایی: ۴، ۱۷، ۷۷-۷۸، ۸۱، ۹۶، ۱۲۰، ۱۳۰، ۲۰۹، ۲۶۳، ۳۲۴
اروپاییان: ۴، ۱۴، ۲۴، ۱۰۵، ۲۶۴
ازبك: ۷، ۱۶، ۷۴
ازبکان: ۷-۸، ۱۴، ۱۶، ۲۰-۲۱، ۲۴، ۲۸-۲۹، ۶۸، ۸۱-۸۲
اسپانیایی: ٤
اسپهبدان طبرستان: ۹
اسدالله (میرزا) خان نوری وزیر لشکر
اعتمادالدوله صدر اعظم: ۶۱-۶۲
اسد بیك: ۶۳
اسکالون: ۱۰۷
اسکندر: ۶، ۲۶-۲۷، ۱۵۶، ۱۸۱، ۱۸۳-۱۵
اسکندر پادشاه گرجستان: ۲۳۷، ۲۳۹
اسکندر پاشا: ۲۸
اسکندر مقدونی: ۲۸۹
اسمعیل ر. ملك
اسمعیل بیك اعتمادالدوله: ۲۹۳، ۲۹۵
اسمعیل بیك بیات غلام: ۱۰۱، ۱۱۵، ۲۰۰
اسمعیل بیك پیشخدمت باشی: ۱۲۹-۳۰، ۱۳۶، ۱۴۷
اسمعیل بیك دامغانی: ۲۴۴

اسمعیل‌خان دامغانی: ۲۴۵-۲۴۶،۲۴۸
اسمعیل خان شامبیاتی قاجار:۲۴۶-۲۴۷
اسمعیل‌خان قاجارحکمران خوی: ۲۴۵
اسمعیل دوم (شاه) : ۲۴،۲۸
اسمعیل سوم (شاه): ۳۴
اسمعیل صفوی (شاه): ۱۷-۱۸،۲۳-۲۴،۵۱، ۶۴
اسمعیل طبیب اصفهانی (میرزا) :۲۱۷
اسمعیل میرزا صفوی: ۲۸
اسمعیلیه :۳۹
اشاق باش : ۲۱
اشاقه باش: ۲۱،۳۲،۳۶
اشپختر: ۱۷۹-۱۸۰،۲۳۹،۲۵۱
اشپخدر: ۱۷۸-۱۸۰،۲۵۱
اشرف افغان : ۲۹۵،۲۹۹
اشرف بن عبدالله افغان : ۳۰-۳۱
اشرف خان دماوندی: ۲۴۷
اشکانی: ۲۳۱
اصلان‌خان: ۲۱۲-۲۱۳،۲۱۵
اصلمش خان قاجار: ۳۲
اعتمادالدوله ر. اسدالله و محمد ابراهیم و محمد حسین و اسمعیل
اعتمادالسلطنه : ۲،۲۸۰
اعراب :۷۸،۲۳۱ ر. عرب وتازی وتازیان
اغوانیان : ۲۳۱
اغوزخان : ۲۲
افراسیاب: ۱۸۱
افراسیاب (خاندان) : ۹
افریقایی: ۷۷
افشار : ۶،۸،۱۶-۱۹،۲۳،۲۵،۲۷،۴۵،۴۷ ، ۵۱-۵۲، ۵۴،۵۷،۷۱
افشارها : ۲۳۲
افغان: ۲۶۹،۲۹۵،۲۹۹
افغانها : ۲۳،۳۰،۳۲،۳۴-۳۶،۶۶،۸۱-۸۲ ، ۸۶ - ۸۷،۹۷، ۹۹،۱۲۴،۱۲۷ - ۱۲۸،۱۳۷،
۱۴۶،۲۹۰،۲۹۵
افغانی: ۲۸۹
اقبال (عباس): ۳،۲۰۶
اقلیدس: ۱۷۲
البتگین:۱۳
القاس میرزا صفوی : ۲۸
الکساندر پادشاه‌گرجستان: ۶۱ ر. اسکندر والکسندر
الکساندر لگزی: ۶۵
الکسندر میرزا والی تفلیس : ۲۳۷،۲۴۵
الله قلی بیك قاجار: ۲۸
الله وردی خان جاجرمی: ۴۱
الله وردی خان قاجار (حاج) :۲۴۶
الیاس پسر ابراهیم خلیل: ۳۲۸
الیس (مستر) : ۱۹۸
الیسبار: ۳۲۴-۳۲۵
امام هشتم : ۵۱،۶۹
امان‌الله خان:۱۴۱
امرته :۸
امرد : ۸
امیرالامراء : ۹
امیرگونه خان ر. گونه
امین الدوله ر. محمد حسین
انصاری.(میرزا حسینخان) :۳
انگلیسها:۸۲-۸۳،۹۰،۹۲،۹۵-۹۶،۹۸-۹۹، ۱۰۸-۱۰۹،۱۱۲،۱۲۱-۱۲۲،۱۲۴،۱۲۶-۱۳۰، ۱۳۲ ،۱۳۵، ۱۳۷،۱۳۹،۱۴۰، ۱۴۳،۱۴۵، ۱۴۷،۱۵۵، ۲۰۲-۲۰۴، ۲۱۴-۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۵-۲۲۷،۲۲۹ -۲۳۰،۲۵۴، ۲۹۱، ۳۳۲، ۳۳۵
انگلیسی : ۴،۹۶،۱۰۹،۱۲۴، ۱۲۹ ، ۱۳۶، ۱۴۷،۱۹۰،۲۲۵،۲۳۰،۲۳۵
اوتره : ۱۰۰،۱۰۹
اورال وآلتایی (نژاد):۵
اورام سولاقاشویلی: ۳۳۳

اورنگ زیب : ٥٢
اوزبك : ۷
اوزلی (سرگور) :۱۹۷، ۲٥٤، ۳۳۱، ۳۳۳
اوزوفلی: ۳۱٥
اوزون حسن : ۱۷، ۲۳
اوستاش: ۳۱۳
اوسف وازیسوویچ : ۱٥۲-۱٥۳
اوطار: ۳۱۳
ایتالیایی: ٤، ۱۰۷، ۲۸۷، ۳۲۸-۳۲۹
ایراکلی: ۲۳۲-۲۳۹، ۲٤۱، ۲٤٥
ایرانسکی (س.) :۳
ایرانی : ۹-۱۲، ۱۷، ٤۷، ۷۸، ۸۲، ۸٤، ۸٦، ۹۹-۱۰۰، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۱-۱۲۲، ۱۳٦، ۱٥۳، ۱۷۳، ۱۹٥، ۲۱۰، ۲۲۲، ۲۲۸-۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳٥-۲۳۷، ۲٤٥، ۲٤۹، ۲۸٦-۲۸۸، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲٤، ۳۲٦، ۳۲۸، ۳۳۳
ایرانیان : ٤، ٦، ٥۸-٥۹، ۷٥، ۸۲-۸٦، ۱۰۳، ۱۰٥، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۲۲-۱۲۳، ۱۲۹، ۱۳۲-۱۳٦، ۱٤۳، ۱٤٦-۱٤۸، ۱٥۲، ۱٥٥، ۱۸۸، ۱۹۷، ۲۰۲-۲۰٤، ۲۰۷، ۲۲۳، ۲۲٦-۲۲۷، ۲۳۰-۲۳۲، ۲۳۹، ۲٤٦-۲٤۷، ۲٥٤، ۲٦۱، ۲۹۰-۲۹۲، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۳، ۳۱۷-۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۳-۳۲٤، ۳۲۷-۳۲۹، ۳۳۱-۳۳۳، ۳۳٥-۳۳٦
ایرانیه : ۱۱۸
ایستیفانف : ۱۱۱-۱۱۲، ۱۲۱، ۱۲۳، ۲۲٤، ۲٥۳
ایشپخدرّ : ۲۳۹
ایشك آقاسی باشی:۲۲۲
ایلخانان مغول: ۱٤
ایلخانی: ۲۰
ایلك خانی: ۱۳
ایناللو : ۱۸
ایوان چهارم واسیلیویچ : ٦۱، ۲۳۲
ایوان دوازدهم : ۲۳۳
ایوان دوم : ۲۳۲
ایوان ششم : ۳۰۹
ایوانف : ۳
ایوانه: ۳۱۳-۳۱٥
ایوانه آفخاز یسشیویلی:۳۳۲
ایوانه اوربلیان : ۳۲۲
ایوانه چوچقیا شویلی: ۳۱٤
ایوبی (خاندان) :۱۱

## ب

بابا خان (فتحعلی شاه) : ۳۸، ٤۱، ٤۸، ۷٤-۷٥، ۲۳۷، ۲۷٦، ۳۱٦، ۳۳۳
بابای رشتی (میرزا): ۲۸۰، ۲۸٥
بابر (ظهیرالدین) : ۱٤، ۲۸۹
بابری (سلسله) : ۱٤، ۹۰
بابل سری : ۳٤
بادوسپانیان : ۹
بارال (ژورژ) : ۱٥۱
باراویکووسکی (ولادیمیرلوکیچ) : ۲۸٦-۲۸۸
باریس گادونف : ۲۳۲
باسانو (دوك دو) : ۲۰۰-۲۰۱
باشقرد : ٦
باگراتی : ۲۳۱
باگراتیان : ٦۰
باگراتیون : ۳۳۳
باوندیان : ۹
بایندر : ٦، ۸، ۱٦-۱۷، ۱۹، ۲۲
بایندری : ۱۸
بیرسلطان :۲۷۳
بتزیا : ۳۲۰
بجناك : ٦، ۱٦-۱۸، ۲۲
بختیاریها : ۱۱
بداق خدان قاجار:۲۸
بداق سلطان قاجار: ۲۸
براشن: ۱٦۸، ۱۷٥-۱۷٦

براون انگلیسی (ادوارد) : ۳
برسخان : ٦
برطاس : ٦
برنار: ۱۰۷
بروسه: ۳۱۲
بزرگ (میرزا) قایم مقام: ۱٤۰،۱۱٤،۷۹ ، ۳۲۸،۲۲۳،۱۹۷،۱٤۷،۱٤۲ ر. عیسی
بطلیموس: ۱۷۲
بقراطیان : ٦
بکشلو: ۱۸
بکنج : ۳۳
بکوویچ چرکاسکی (کنیاز آلکساندر): ۸۸
بلغار: ٦،۱٦-۱۸
بلغارها : ۸
بناپارت (ناپلئون) : ۹۰،۹۵، ۱۵۲، ۱٦۱ ر. ناپلئون و بونی‌فارت
بنطان (اوغوست) : ۱۵۷-۱۵۸ ر. بونتان
بواسون : ۱٦۸،۱۰۷
بوداق: ۱۹۷-۱۹۸
بودائیان : ۲۸۹
بونتان (اوگوست):۱۵۷،۱۱۱،۱۰۷-۱۵۹، ۱٦۵-۱٦٦،۲۰۲،۲۲۵-۲۲٦ ر. بنطان
بونی‌فارت: ۱٦۱ ر. بناپارت
بویر احمدی : ۱۰
بویه : ۹
بهار (ملك الشعراء) :٤
بهبود خان : ۳۳
بیات : ٦،۸،۱۷-۱۹
بیانکی دادا : ۱۳۵،۱۰۷
بیانی (خانبابا) ۱۵٦،۳
بیرام بیك قاجار : ۲۸
بیژن خان : ٦۱
بیکدلی : ٦
بیکر: ۱۰۰
بیکی خان ازبك :۷٤

**پ**

پاتیمکین: ۲۳۳-۲۳٤
پاسکیویچ: ۸۳
پاول اول : ٦۸-۷۰،۷۹،۸۹،۹۲،۹۵،۲۳٤، ۲۳٦،۲۳۸،۲۸۸،۳۱٦-۳۱۸،۳۲۵
پاولوچی (مارکی‌دو) :۳۲۸-۳۳۰
پاولوویچ (م.) :۳
پاوله‌تزتیز یشویلی: ۳۱۸
پپن: ۱۰۸
پتراول: ۳۰۵ ر. پتر کبیر
پتردوم: ۲۹۵
پتر کبیر: ٦٦،٦۸-٦۹،۸٦-۸۸،۱٤۲،۲۳۳، ۲۵۵-۲۵٦،۲٦٤،۲۹۵،۲۹۹ر. پتراول
پچناك: ۲۲
پچنك: ۲۲
پچنه : ۲۲
پرتغالیها : ۲۱۱
پروسیها: ۱۱۱
پرئو: ۱۰۸
پژوه (احمد) :۳
پلنگ طالش: ۳۸۰ ر. شاه پلنگ
پوپولاشویلی: ۳۳۰
پورآزر: ۱٦۹
پورتنیاگین (ژنرال): ۳۲۸
پونت کرو (پرنس‌دو): ۱۳۱
پهلوی: ۲٤۷
پیامبر: ۲۵۰
پیرقلی‌خان:٦۳،۲٤٤-۲٤٦،۲٤۸،۳۲۰-۳۲۲، ۳۲۵،۳۳۲
پیرون: ۲۱۳
پیکارخان:٦۱

**ت**

تاتار: ٦،۱٦،٦۰،۸۷
تاتارها: ۳۲۸
تاج ماه (الماس): ۳٤،٦۹

تازی: ۱۱،۱۳،۵۹،۶۳،۹۴،۲۸۹
تازیان: ۸-۹،۱۲-۱۳،۶۰،۷۸،۸۱،۸۳،۹۸، ۲۳۱،۲۹۰
تالران (شارل موریس): ۹۸،۱۹۹،۲۲۸
تالستای (کنت): ۱۹۱
تالستوی (کنت): ۱۲،۱۲۵،۱۳۳،۱۴۸-۱۹۲
تانکوانی (ژ. م.): ۱۰۷،۱۸۲-۱۸۴،۲۰۶، ۲۲۱-۲۲۴
تاوبرا: ۳۲۵
تبریزی (دینار): ۱۱۸
تتیاتارخینیشویلی: ۳۲۰
ترزل (کامیل): ۲۰۵،۲۱۹
ترسا: ۶۰،۶۶،۱۸۱
ترسایان: ۲۹۱
ترک: ۶-۷،۱۱-۱۹،۲۲-۲۵،۴۲،۴۷،۷۶،۸۴، ۱۳۶،۲۱۰
ترکان: ۶-۷،۱۱-۱۳،۱۵-۱۷،۲۲،۲۴،۴۳، ۸۴-۸۵،۱۴۶،۲۰۷،۲۲۹،۲۳۱-۲۳۲،۲۳۴، ۲۳۶، ۲۴۱-۲۴۲،۲۶۹،۲۹۰،۳۰۷،۳۰۹، ۳۳۵
ترکان ایلک خانی: ۱۳
ترکان شرقی: ۷-۸،۱۲-۱۳،۱۶-۱۸،۲۱
ترکان عثمانی: ۱۶،۲۲،۲۴،۲۷،۶۱،۸۱،۸۶، ۲۲۹،۲۳۱-۲۳۲،۲۳۴،۲۳۶،۲۴۱-۲۴۲، ۲۹۰،۳۰۹،۳۳۵
ترکان غربی: ۷-۸،۱۲-۱۹،۲۱-۲۲،۲۴،۸۵
ترکان مغرب: ۱۵
ترکمان: ۶-۷،۱۶،۱۸،۲۷،۳۲-۳۳،۴۱،۷۶، ۲۶۲،۲۷۷
ترکمانان: ۷،۱۳،۱۶،۲۱،۲۷-۲۸،۳۲،۳۶، ۴۰-۴۱،۴۸-۴۹،۲۷۵،۲۷۷
ترکمانها: ۲۷۶
ترک ومغول: ۵
ترکها: ۲۰۶
ترکی: ۷،۱۱،۱۶،۲۳،۴۲،۷۲،۹۴،۱۰۷، ۱۹۷
ترکی آذربایجانی: ۱۷،۲۳
ترکی ترکیه: ۱۶
ترکی جغتای: ۸،۱۴
ترکی جغتایی: ۱۴،۱۶،۲۰
ترکی شرقی: ۷،۸،۱۹
ترکی غربی: ۷،۱۸-۱۹،۲۳
ترماسف (ژنرال): ۱۹۷
ترمه ساو: ۱۹۷
تروئیتسکی: ۳۲۷
تروئیلیه: ۱۰۷،۱۳۲،۲۱۹-۲۲۱
تریا (و. و.): ۳
تزتیزیشویلی (پاول): ۳۱۸ ر. تسیتسیانف
تزیکاراشویلی: ۳۲۷
تسیتسیانوف (ژنرال پاول): ۶۸،۱۷۹-۱۸۰، ۲۳۹-۲۵۳،۳۱۸-۳۱۹،۳۲۱-۳۲۶
تغزغز: ۶-۷
تقی (میرزا) علی آبادی منشی الممالک صاحب دیوان: ۲۱،۷۶،۱۵۴
تکه اوغلو (خاندان): ۱۵
تمیمی طالقانی (محمد): ۳
تورمازف (الکساندر پتروویچ): ۳۲۷-۳۲۹
تورماسف: ۲۵۲
توکلی (احمد): ۳،۱۱۸
تیمورات: ۲۲۳
تیموراز: ۲۳۱-۲۳۲،۲۴۰،۳۱۸،۳۲۰،۳۲۸
تیموراز دوم: ۲۳۳
تیمور گورکن: ۷،۱۴،۱۷،۲۳،۶۰،۲۸۹
تیمور لنگ: ۳۳۳
تیموری (ابراهیم): ۳
تیموریان: ۱۴،۲۱-۲۲،۲۳۱


## ث


ث. ب. (خانم): ۱۸۳،۲۰۶
ثنایی: ۷۹،۸۱


## ج


جاغاتای: ۸

جاندیر جاندیریشویلی: ۳۱۳
جبرئیل پسرژیورژی: ۳۳۰
جرز: ۵۹
جستانیان: ۹
جعفرخان بن‌صادق خان زند: ۴۳-۲۸۴٬۴۴
جعفرخان حقایق نگار (میرزا): ۲
جعفرقلی‌خان بن محمد حسن‌خان: ۴۷،۳۹، ۲۷۱٬۵۶،۵۴-۲۷۸٬۲۷۶-۲۸۲، ۲۸۴-۲۸۵
جعفرقلی‌خان خویی‌حکمران نوخا: ۳۲۴
جعفرقلی‌خان قراباغی: ۳۳۰
جعفر نجفی (شیخ): ۲۵۰
جغتایی: ۱۹،۱۴،۸
جلال الدین فیروزشاه خلجی: ۲۸۹
جلایر: ۲۰
جلایریان: ۲۰،۱۵
جم: ۲۶۸،۲۲
جمشید: ۱۷۴،۱۷۱،۱۶۷،۱۵۸
جمال گیلانی (حاجی): ۲۷۴
جوادخان پسر شاهوردی خان: ۳۱۲
جوادخان حکمران قراباغ: ۳۱۵
جواد خان قاجار حکمران گنجه: ۱۷۸،۶۳- ۳۱۹،۲۴۱،۱۷۹
جونز: ۱۱۱٬۱۰۹،۱۰۰
جونز (سرهرفرد): ۱۸۹،۱۳۱-۱۹۰
جونز بریج (سرهرفرد): ۲۲۰،۲۱۸
جهان بیك‌لو: ۲۷۶،۳۲
جهان بی‌بی‌خانم: ۳۹
جهانسوز ر. حسینقلی‌خان
جهانسوز (رضا): ۳
جهانگیر میرزای قاجار: ۲

چ

چراغ خان بختیاری: ۶۲
چرکاسکی (کنیاز آلکساندربکوویچ): ۸۸
چرکس: ۸۸،۷۶٬۶۴
چلبیانلو: ۱۸
چلبی بیك قاجار: ۲۹
چنگیز: ۶-۱۳،۷-۲۰،۱۴
چوپانیان: ۱۵
چوش: ۳۲۷

ح

حاجی‌لر: ۴۰،۳۷
حسن بزرگ (امیر): ۲۰
حسن بن‌زید بن محمد: ۹
حسن‌خان دوالو بیگلربیگی استراباد: ۲۷۵
حسن خان یوزباشی: ۲۴۴
حسنویه (سلسلهٔ): ۱۱
حسنویه بن‌حسین کرد برزیکانی: ۱۱
حسین‌خان ارجمندی‌فیروزکوهی (امیر): ۲۷۹
حسین‌خان بیگلربیگی ایروان: ۳۲۹
حسین‌خان حکمران باکویه: ۳۲۴،۶۴-۳۲۵
حسین‌خان دولو قاجار یوخاری باشی: ۳۴- ۲۷۱٬۳۹
حسین‌صفوی (شاه سلطان): ۳۰،۲۵-۳۳، ۶۱، ۸۶-۸۷، ۱۰۶، ۲۳۲، ۲۹۲، ۲۹۵
حسینعلی‌خان حکمران ایروان: ۳۱۷
حسینعلی‌میرزا فرمانفرما: ۱۲۹
حسینقلی‌خان ثانی پسرحسینقلی‌خان‌جهانسوز: ۲۸۱،۲۷۶،۲۷۳،۲۷۱٬۷۴،۴۱
حسینقلی خان جهانسوز: ۳۸،۲۷،۲۵-۴۲، ۲۷۵
حسینقلی‌خان حکمران بادکوبه: ۲۴۹
حسینقلی‌خان دنبلی: ۶۸
حسینقلی‌خان سردار ایروان: ۳۲۸
حسینقلی‌خان قاجار: ۲۵۲،۲۴۶،۱۸۰
حلیمه: ۲۳
حمید اوغلو (خاندان): ۱۵
حنفی: ۲۳
حیدر (سلطان): ۲۳
حیدر توره: ۷۴
حیدرعلی (آقا): ۳۴

## خ

خاربیزا : ٣١٥
خارتولی: ٥٩
خاقان: ٢٦
خاقانی: ٦٠
خان ابدال خان کرد: ٢٧٢-٢٧٣، ٢٧٦، ٢٧٧-٢٧٧،
٢٨١-٢٨٢
خانلرخان بن علی مرادخان زند: ٣٩
خداداد فراش: ٧٠-٧١، ٢٣٦، ٣١٦
خرخیز: ٦
خرلخ: ٦
خزر: ٦، ٢٩٠
خزرها : ٨، ١٦-١٨
خزینه دارلو: ١٨
خسرو نوشین روان: ٢٣١
خضر: ١٦٩-١٧٠
خطابی: ١٨، ٢٣
خلخ: ٦
خلیفهٔ ارمنیان: ٢١٢، ٢٤٣
خلیل (سلطان) : ٢٣
خلیل پاشا :٣٠
خلیل‌خان (حاج) : ١٠٩
خواجه وند: ٢٤٣
خوارزمشاهیان: ١٣
خورشید کلاه :٦٨، ٢٧٥، ٣١٠

## د

دابویه: ٩
داتواکزل: ٣٢٠
دارا: ١٠٦، ١٧٠، ١٨٤، ١٨٩، ٢٥٦
دارجان ملکهٔ گرجستان: ٣١٨، ٣٢٠
داریوش: ٣٣٣
داماد: ١٠٧
دامرون: ١٠٨
داز: ٣٣
دامغانی:٢٤٦
دانمارکی: ٤، ١٣١
دانمارکیان: ٢٢٥
دانیال: ١٥٦
دانیال جاثلیق گرجستان:٣١٧
داود ارمنی (خواجه) : ١٠١، ٢٠٠-٢٠١
داودخان گرجی: ٦٥، ٦٨
داود شاهزادهٔ گرجی: ٢٣٧
داود خنادوریان ( ملك شاه نظرزاده میر):
٢٠١
داود ملك‌شاه نظرشاهپورزاده :٢٦٣
داودی: ١٦٧، ١٧١، ١٧٣
داوید (شاهزادهٔ گرجی): ٦٠، ٦٨، ٢٣٧،
٣١٣، ٣١٥
داوید آبازادزه: ٣٢٠
داوید اوربلیان: ٣٢٢
داوید پسر ژیورژی پادشاه گرجستان:٣١٧-٣١٨
داوید جاثلیق گرجستان: ٣١٧
داوید طارا شویلی:٣١٣
درتیشف: ٢٥٦
دنستروپل (ژنرال ماژور): ٣
دوالو: ٢٧٥، ٢٧٧
دوانلو: ١٨
دوباسانو (هوگ برنار ماره دوك):٩٥
دوبنوان (پرنس): ٩٨
دوپره (آدرین): ١٠٧، ٢٢٠-٢٢١
دوچکوف (ژنرال سرگی آنکساندروویچ):
٣٢١
دوستعلی‌خان معیرالممالك: ٢
دولت‌آبادی (یحیی) : ٣
دولو: ٧٣، ٢٨١
دوما (ژنرال ژ. ب): ٢٠٦
دوولان : ٨٩، ٢٣٤
ده سل (مارکی) : ١٧٤
ده ده فال: ٢٤٠
ده فال: ٦٤، ٢٣٥

دیلم: ۱۲
دیلمان: ۸-۹،۱۱
دیلمها: ۸-۹
دیلمی: ۹
ذ
ذوالفقارخان خمسه‌ای: ۲۷٦
ذوالقدراوغللری (خاندان): ۱۵
ر
راتشحیقوف: ۲٥٦
راجه‌ها: ۱۰٦
رازین (ستنکو): ۸٥
رافائل: ۲۸۷
رامانزوف (کنت نیکالا): ۱۲٦،۱۳۳-۱۳٤، ۱٤٦،۱٥۰
رانستچیقوف: ۲٥٦
ربول: ۱۰۸
ربوله: ۲۱۹
رتیشچوف سپاردانی (ژنرال نیکالای): ۲٥٤، ۲٥٦،۲٦۱،۳۳۰-۳۳٤
رحیم خان: ۲۸۱
ردیشجوف: ۲٥٦
ردیشچوف: ۲٥٦
ردیشخوف: ۲٥٦
رستم پسرملیک آپو: ۳۲۲
رستم خان زند: ۲۷٥
رستوراسیون: ۲۰٥
رضاخان دوالو قاجار: ۲۸۰
رضاخان دولوی قاجار (حاجی): ۲۸٥
رضاخان زند: ۲۷٤
رضاخان قاجار: ۲۸۲
رضاقلی‌خان: ٦۲
رضاقلی‌خان بن‌محمدحسن‌خان: ۳۹،٥٦،۲۷۱-۲۷۳،۲۷٥-۲۷۸،۲۸۱-۲۸۳،۲۸٥
رضاقلی‌خان قاجار قوانلو: ۲۷۲-۲۷٤
رضاقلی‌خان هدایت لله باشی امیرالشعراء: ۲،۲۰۰
رضاقلی میرزا افشار: ٥۱،۳۱٦
رضای قزوینی ر. محمد رضا
رضی تبریزی (میرزا): ۲۰۱
رفیع خان: ۲۸۱
روادیان: ۹
روانبد: ۳۰
روح‌القدس: ۱۷۳،۲۹۹
روسو: ۱۰۷،۱٥۳
روسها: ۲۲،٤۹،٦۱،۷۰،۷٦،۸٥،۸۷،۹٦،۹۹،۱۰۳،۱۰٥-۱۰٦،۱۰۸،۱۱۱،۱۱٦،۱۲۰-۱۲۳،۱۲٥،۱۳۰،۱۳۲، ۱۳٥-۱۳۹،۱٤۱، ۱٤٥-۱٤۷،۱٥٥،۱٥۹،۱٦۲، ۱۸۰،۱۸۸، ۲۰۲-۲۰۳،۲۱٥،۲۱۷،۲۲٤، ۲۲۷،۲۳۰، ۲۳۲،۲٤۱-۲٤۸، ۲٥۰،۲٥۳، ۲٦۲،۲۸۳، ۲۹۹،۳۰۹، ۳۱۷-۳۱۸، ۳۲۰،۳۲۲-۳۲۸، ۳۳۰،۳۳۲،۳۳٥-۳۳٦
روسی: ٤،٦۸،۸۳،۱۳۰، ۱٤۰،۱٤٦، ۱٤۸، ۱۸۰،۱۹۱،۲۱۱،۲۳۸،۲٤٤ - ۲٤٥،۲٤۷، ۲٤۹،۲٥۲، ۲٥٥،۲٦۹،۲۷۷،۲۸۳، ۲۸٦، ۲۸۸،۲۹۰،۲۹۲،۲۹۹،۳۰۲ - ۳۰۳،۳۰۷- ۳۰۸،۳۱۲،۳۱۸-۳۲۳،۳۲٥-۳۳۰
روسیان: ۱۰۱،۱۱۳،۱۲۷،۳۲٤-۳۲٥
رومان: ۱۱۱
رومانوف (میخائیل فئودوروویچ): ٦۱
رومانوفها: ٦۱،۲۳۲
رومیان: ۲۳۱
رومیانتسف (نیکالا پتروویچ): ۱۳۳
رومیو (آدژودان ژنرال): ۹۱، ۹۳، ۱۰۰، ۱۰۸-۱۰۹،۱۱۱،۱٥٤-۱٥٥،۲۰۲-۲۰۳
ریشلیو (دوک آرمان امانول‌دو): ۱۸۸،۱۹۰
ریمون: ۲۱۹
ز
زاتوس: ۲۳۱
زال نزیر یشویلی: ۳۱٤

زاواليشين (ژنرال): ۳۲۵،۳۲۳
زبیده خاله:۳۹
زودشتیان: ٦۰
زکریا آندرونیکا شویلی:۳۱۳
زکی‌خان زند: ٤۱،٤۳،٧٤
زکی‌مستوفی‌الممالك (میرزا): ۱٥٤
زمان شاه: ٦۹،۱۳٧
زند: ٤۳-٤٥،٤۹،٥۱،٥٤،٥٧-٥۸،۲٧۸
زندها:۲۳۲
زندیه: ۲٥،۲٧،۲۸۳
زوبف (پلاتون): ۸۹،۲۳۳-۲۳٤
زوبف (والریان): ٧۰،۸۹-۹۰،۲۳۳،۲۳٦-
۲۳٧،۳۱٥،۳۳۰
زوراب تزرتل:۳۱۳
زید شهید:۹

ژ

ژرژ:٦۸
ژوانار: ۱۰٧،۱۸۳،۲۲۳
ژوانن (ژوزف ماری): ۱۰٧،۱،۱،۱ ،۱٦٤،
۱٧۲-۱٧۳,۱۹۳-۱۹٤،۲۰۲-۲۰۳،۲۱۹-
۲۲۰،۲۲۲،۲۲٦-۲۲٧
ژوانین (یوسف مریم): ۱٦٤،۱٧۲،۱۹۳
ژوبر (آمده):۹۱،۹۳-۹٤،۱۰۰-۱۰۱،۱۱۰-
۱۱۱،۱۱٥،۱۲۱،۱۲٧،۱٥۳- ۱٥٤،۱٥٦-
۱٥٧،۱٦٤،۲۰۱-۲۰۲
ژوزف (پر): ۲۱۲-۲۱۳،۲۱٧
ژیورژی پسر اراکلی پادشاه گرجستان :
۳۱٧-۳۱۸،۳۲٦،۳۲۸-۳۳۰
ژیورژی تزیتزیشویلی: ۳۱٧

س

ساجیان: ۹
سادات کیایی حسینی:۱۰
سادات مرعشی‌حسینی:۱۰
ساسانی: ۸-۱۰،۱۲،٥۹-٦۰،۸٤
ساسانیان: ۸-۱۰،۱۲
سالاریان: ۹
سالواتوری (دکتر): ۱۰٧
سالور: ٦،۸،۱٧،۱۹
سامان خداه: ۱۳
سامانی:۱۳
سامانیان: ۱۳
سباستیانی (ژنرال):۱۰۳،۱۰٧،۲۰۱،۲۰٤،
۲۲۲
سبزعلی (غلام): ۳۸
سبزعلی‌خان‌شامبیاتی: ۳٧
سبزعلی‌خان لاریجانی: ۳٤
سبکتگین (ناصرالدین): ۱۳،۲۸۹
سپانلو: ۱۸
سرتاق بن باتو بن توشی بن چنگیز:۲۰
سرتاق مغول:۲۰
سرتاق نویان بن نویان بن جلایر بن پزون
تکین: ۱۹-۲۰
سرخای خان لگزی:۲٤۹
سعادت نوری (حسین): ۳
سعود : ۱۳٥
سعید (حاجی): ٦٥
سعید بیك: ۲٤۱
سفره‌چی کیخسرو آوالیشویلی: ۳۱٤
سفید (طایفه): ۲٧٥
سقلاب: ۸٥
سکندر: ۱٧۹،۱۹۸،ر. اسکندر
سلاوها: ۱٤-۱٥،۱٧،۱۹،۲٤،٧٥، ۸۲،۸٥
۲۹۰،۲۹۲
سلاوهای شرقی: ۸٥
سلجوق: ٦-٧
سلجوقی: ۱٦،۱۸،٦۰
سلجوقیان: ٧،۱۳،۱٥-۱٦،۲٦،٦۰،۲۳۱
سلیمان (پیمبر): ۱۱۸،۲٥٥
سلیمان‌پاشا: ٦۳،۱۳٦،۱٤۱،۱٤٧
سلیمان‌خان: ٦۲،٦٧

سليمان خان حکمران گیلان (امیر) : ۲۷۸-۲۸۵،۲۸۰
سلیمان‌خان سردار: ۳۲۲
سلیمان‌خان شکی: ٦٥
سلیمان‌خان قاجار: ۲۸۳-۳۲۲،۲۸٤
سلیمان خان نظام الدوله: ۳۹
سلیمان صفوی (شاه) :۲۲،۸۵-۸٦
سلیم خان حکمران شکی: ٦٥
سلیم خان حکمران گرجستان: ٦١
سن ژرژ: ۳۳۲،۲٥٦
سنی: ۲٦٥-۲٦٦
سواروف (ژنرال الکساندر): ۲۳٤،۸۹
سوباتایلو: ۱۸
سولومون پادشاه ایمرت: ۳۲٦
سوئدی: ٤
سوئدیها: ۱۳۲
سویمون: ۳۱٥
سویمون (ژنرال لیوتنان): ۳۳۳
سیاه (طایفهٔ): ۲۷٥
سیکها: ۱۳۷
سینجیا: ۳۱۳

ش

شادلو: ۳۷
شادی:۱۱
شافیروو (بارون پتر): ۳۰۰
شامبیاتی:۱۷
شامپانیی:۱۲۳-۱۲٥،۱۲۷-۱۲۸،۱۳۲،۱۳٤، ۱۳۹،۱٤٥، ۱٤۸-۱٥۰، ۱۹۰، ۱۹۲،۱۹٤، ۲۲۸
شاملو: ۱۸
شاه باباخان: ۳۱۹
شاه پسند خان افغان:۳٤
شاه پلنگ: ٦۲
شاهرخ میرزا افشار:۲٥،٤۱، ٥۱،٥۲، ٥۷، ۳۱٦
شاهسون: ۱۷،۲٥،۲٤۳-۲٤٤
شاه علی خان حکمران دربند:۳۲٥
شاه قلی‌خان: ۲۲
شاه قلیخان قاجار:۳۱
شاهنوازخان: ٦۲
شاهوردی خان:۳۱۲
شاهیسون: ۱۷
شجاع الدین خان زند:۳٤
شجاع الملك: ۱۳۲،۱۳۷
شدادیان: ۹
شریف پاشا: ۳۲۸
شفت (سرهنگ): ۲٤۷،۲٤۹
شفیع طبیب حرمخانه (میرزا): ۱۱۰
شفیع قدیمی مازندرانی صدراعظم (میرزا): ۷۳،۱۱۰،۱۱۸-۱۲۰،۱۲٥-۱۲٦،۱۲۸،۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳٥،۱٤۰ - ۱٤۲،۱٤٦ - ۱٤۸،۱٥۱، ۱۸٦،۱۸۸، ۱۹۰،۱۹۲، ۱۹٤، ۱۹٦، ۲۰۸، ۲۱۸،۲۲۱-۲۲۲،۲٤۳
شکربیك:۳۲
شمس‌الدین‌لو: ۲٥۳،۲٥۷
شهربانو: ۳۱
شهنوازخان: ٦۱
شیخعلی‌خان بن‌فتحعلی خان:٦۳
شیخعلی‌خان حکمران بادکوبه: ۲۷۹،۲۸۳
شیخعلی‌خان حکمران‌قبه ودربند:۲٤۹-۲٥۰، ۳۳۰
شیخعلی‌خان‌زند: ۳٥-۳۸
شیخ ویس‌خان: ۲۸۳
شیرشاه سوری:۲۸۹
شیعه: ٥۱،۲٥۰،۲٦٥-۲٦٦
شیوش:۳۳٥

ص

صاحب: ۲۱،۷٦،۱٥٤
صاحبدیوان ر. تقی
صاحب شرح کبیر: ۲٥۰

صادق خان: ۳۴۲
صادق‌خان زند: ۴۳، ۲۷۳
صادق خان شقاقی: ۶۹، ۷۱، ۷۴، ۳۱۶
صادق خان قاجار عزالدین‌لو: ۲۴۶
صادق‌خان گرجی: ۷۰-۷۱، ۲۳۶
صادق خان یخاری باش: ۳۷
صادق منجم باشی لنگرودی (میرزا): ۲۷۴، ۲۷۷
صادق وقایع نگار مروزی (میرزا): ۵
صبا: ۱۱۳
صفرعلی‌خان قوانلو: ۳۶
صفوی (سلسلهٔ): ۱۸، ۲۳، ۳۰، ۴۶، ۴۹، ۵۱، ۶۱، ۷۲، ۷۹، ۸۱، ۸۵-۸۶، ۲۳۲
صفوی (طریقهٔ): ۱۷، ۲۳
صفویه: ۲، ۷، ۱۷، ۱۹-۲۰، ۲۲-۲۵، ۲۷-۲۸، ۳۰-۳۱، ۳۶، ۴۶، ۴۹، ۵۱، ۵۴، ۶۱، ۶۷، ۷۲، ۸۱، ۸۷، ۱۰۱، ۲۰۰، ۲۳۲، ۲۹۰، ۲۹۲
صفی (شاه): ۲۹-۳۰
صفی‌الدین اردبیلی (شیخ): ۱۷، ۲۳، ۶۷
صفی دوم (شاه): ۸۵
صقلاب: ۸۵
صلاح الدین ابوالمظفر یوسف بن ایوب بن شادی: ۲۱
صنیع الدوله ر. محمد حسن

## طوظ

طالیران پرنس دبنونت (شارال موریس): ۱۹۹
طاناتزیر شویلی: ۳۱۴
طغاتیمورخان: ۱۵
طهماسب اول (شاه): ۲۴، ۲۸، ۳۱
طهماسب دوم (شاه): ۳۰، ۳۲-۳۳، ۸۷، ۲۹۲-۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۴
طهماست قافلانیشویلی: ۳۱۴
طهماسب قلی‌خان (نادرشاه): ۲۹۹، ۳۰۸
طهماسب قلی‌خان‌قاجار: ۲۹-۳۰
طهمورث خان: ۲۲۳
طهمورث شاهزادهٔ گرجی: ۳۱۸، ۳۲۰
طهمورث میرزا: ۲۴۰
ظهیرالدین بابر: ۱۴، ۲۸۹

## ع

عادلشاه افشار: ۴۶، ۵۳
عباس اول (شاه): ۱۰، ۲۰-۲۴، ۲۸، ۲۹، ۶۱، ۸۲، ۲۱۱، ۲۳۳، ۳۳۳
عباس‌خان قاجار: ۲۸۰، ۲۸۵
عباس خدمتگزار آقا محمد خان: ۷۱
عباس دوم (شاه): ۳۰
عباسقلی‌خان بغایری: ۳۴
عباس قلی‌خان بن‌محمد حسن‌خان: ۳۹
عباسقلی‌خان حکمران گرجستان: ۶۱
عباس‌میرزا: ۳
عباس میرزا ملک‌آرا: ۲
عباس‌میرزا نایب السلطنه: ۲۲، ۷۷-۷۸، ۸۱، ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۱۱-۱۱۷، ۱۱۹-۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۳۶-۱۳۷، ۱۳۹-۱۴۱، ۱۴۵-۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۸-۱۵۹، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۲-۱۸۶، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۲۲-۲۲۴، ۲۴۲، ۲۴۳-۲۴۵، ۲۴۶-۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۶۱، ۲۶۳، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۶-۳۳۱، ۳۳۴
عباسی (خلفای): ۱۱
عبدالرحمن پاشا: ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۷
عبدالرحیم خان شیرازی: ۶۲
عبدالرزاق بیك دنبلی متخلص بمفتون: ۵، ۱۵، ۲۴۰
عبدالله خان: ۶۳
عبدالله خان اصانلو: ۲۸۰-۲۸۵
عبدالله خان پسر حاج محمد حسین‌خان اصفهانی ۲۱۲-۲۱۶
عبدالملکی: ۲۴۳
عبدالوهاب اصفهانی معتمدالدوله متخلص بنشاط (میرزا): ۱۵۴، ۱۷۲

عبدالوهاب پسر آقا علی اشرف معروف بمدرس (حاج): ۵
عثمان (آل): ۱۵، ۴۹، ۷۷، ۸۱، ۸۶، ۹۰، ۱۵۸
عثمانیان: ۳۲۸
عثمانیها: ۲۳۴
عجم: ۲۶۷، ۲۶۰
عراقی: ۲۷۳
عرب: ۱۱، ۱۷-۱۸، ۷۸، ۲۹۰
عربی: ۹۴، ۲۵۰
عزالدین لو: ۱۸
عسکرخان افشار ارومی: ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۴-۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۶۵-۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۸۷-۱۸۸، ۱۹۱-۱۹۶، ۱۹۹-۲۰۰، ۲۲۳، ۲۴۹، ۳۲۴
عضدالدین لو قاجار: ۴۱
علاء الدوله ابوجعفر محمد بن دشمن زیار کاکویه: ۹
علویان: ۱۰
علی بیك (میرزا): ۱۶۵-۱۶۶
علی پاشا: ۱۳۶
علی خان (شاهزاده): ۲۴۵
علی خان افشار: ۴۷
علی خان دولو حکمران استراباد (میرزا): ۲۷۵
علی خان سردار: ۲۵۳
علی خان قاجار قوانلو: ۲۴۴، ۲۴۶
علی خان قلیجی: ۳۴
علی سلطان: ۲۸
علی طباطبایی (سید): ۲۵۰
علیقلی بن محمد چلاوی مازندرانی: ۵
علیقلی خان بن محمد حسن خان: ۳۹
علیقلی خان حکمران شروان: ۶۵
علیقلی خان حکمران گرجستان: ۶۱
علیقلی خان شاهسون: ۲۴۳-۲۴۵
علیقلی خان قاجار دوالو: ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۸۲، ۲۸۴
علی مراد خان زند: ۳۹، ۴۳، ۲۷۲-۲۷۵، ۲۷۷-۲۷۸، ۲۸۳
عمادالدوله ابوالحسن علی پسر بویه دیلمی: ۹
عمر سلطان: ۲۹۶
عنازی (سلسلهٔ): ۱۱
عیسوی: ۸۹، ۱۷۱، ۱۸۷، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۶
عیسویت: ۲۳۲
عیسویه: ۱۷۲-۱۷۳، ۱۸۹، ۱۹۱، ۳۱۰
عیسویین: ۱۹۳
عیسی: ۱۹۹
عیسی خان حکمران گرجستان: ۶۱، ۲۳۲
عیسی خان کرد: ۳۴
عیسی قایم مقام فراهانی (میرزا): ۷۹، ۸۱، ۲۴۵، ۳۲۸

## غ

غاردان (ژنرال): ۱۱۳-۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۸۵، ۱۹۰-۱۹۱، ۱۹۸ ر. گاردان
غز: ۶-۷، ۱۳
غزنوی: ۲۸۹

## ف

فابویه (شارل نیکلا بارون): ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۲۶، ۲۰۵-۲۱۷، ۲۱۹
فارسی: ۴، ۱۰، ۴۳، ۵۹، ۷۸، ۸۱-۸۲، ۹۸-۹۹، ۱۴۰، ۱۷۳، ۱۹۷-۱۹۸، ۲۰۱، ۲۲۱، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۴۰، ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۶۹-۲۷۰، ۲۸۹، ۲۹۲
فازغلی: ۶
فارنائوز: ۳۲۰-۳۲۱
فاضل قاطرچی (بابا): ۳۹
فتحعلی خان حکمران دربند: ۳۳۰
فتحعلی خان حکمران قبه: ۶۳، ۲۷۹، ۲۸۳
فتحعلی خان صبا کاشانی ملك الشعراء: ۱۱۳

فتحعلیخان قاجار (فتحعلی شاه): ۲۷۶، ۲۷۹

فتحعلی خان قاجار: ۲۵-۲۸، ۳۱-۳۲، ۳۹، ۴۳، ۷۵، ۲۹۵

فتحعلی خان قبه: ۶۳، ۲۷۹

فتحعلی خان کتول: ۶۸

فتحعلی خان نوری قوریساول باشی: ۱۱۳-۱۱۴، ۱۱۷، ۱۴۲

فتحعلی شاه قاجار: ۴-۵، ۲۱، ۳۸، ۴۱، ۴۸، ۵۰، ۵۶، ۷۴-۷۵، ۷۷-۸۴، ۹۰-۹۴، ۹۸، ۱۰۰-۱۰۱، ۱۰۸-۱۱۵، ۱۲۱-۱۲۲، ۱۲۴-۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۵-۱۳۷، ۱۳۹-۱۴۱، ۱۵۱-۱۵۴، ۱۵۹-۱۶۰، ۱۶۲-۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸-۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۶، ۱۹۸-۲۰۰، ۲۰۲-۲۰۳، ۲۰۸-۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۵-۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۶-۲۳۰، ۲۳۷، ۲۳۹-۲۴۰، ۲۴۲-۲۵۱، ۲۵۳، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۷۳-۲۷۴، ۲۷۶-۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۹۱-۲۹۲، ۳۱۶-۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۱-۳۲۴، ۳۲۶-۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۲-۳۳۶

فخرالدین اسعد گرگانی: ۵۹

فرانسوی: ۵۳، ۸۰، ۸۹، ۹۰، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۹-۱۲۱، ۱۴۷، ۱۶۸، ۱۸۳، ۱۹۸، ۲۰۷-۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۳-۲۲۴، ۲۳۰، ۳۲۴، ۳۲۷

فرانسویان: ۹۰، ۹۲، ۹۵-۹۷، ۱۲۲، ۱۳۰-۱۳۲، ۱۳۷، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۹، ۲۱۸-۲۱۹، ۲۲۷

فرانسه: ۵۴، ۱۰۰-۱۰۲، ۱۱۵، ۱۲۹، ۱۴۴، ۲۰۰-۲۰۱، ۲۲۶، ۲۳۹، ۲۶۷، ۲۶۹-۲۷۰، ۳۱۲

فرانسیس: ۱۱۸-۱۱۹، ۱۶۰-۱۶۲، ۱۷۷

فرانکوپولو: ۱۰۷

فرج‌الله خان: ۱۴۱، ۲۲۱

فردوسی: ۵۹

فرزاد (حسین): ۳

فرنسیس: ۱۷۷

فرنگی: ۱۹۷

فرهاد (محمود): ۲

فرهاد میرزا، معتمدالدوله: ۲۲

فضل‌الله حسینی شیرازی متخلص بخاوری (میرزا): ۵

فضلعلی بیك جوانشیر: ۲۴۵

فضلعلی بیك قاجار: ۳۱-۳۲

فلاطون: ۱۸۷

فناخان: ۳۱۲

فنلاندی: ۲۹۰

فنلاندیها: ۲۹۰

فیراوچر کزیشویلی: ۳۲۰

فیروزشاه خلجی (جلال‌الدین): ۲۸۹

فیروزکوهیها: ۲۸۴

فیلقوس: ۱۵۶، ۱۸۱، ۱۸۳

فیلقوس: ۱۵۶

فیلیپوس: ۱۵۶

فینو: ۱۰۸

ق

قاجار: ۱۴، ۱۷، ۱۹، ۲۲، ۲۵-۳۳، ۳۵، ۳۸-۳۹، ۴۱، ۴۳، ۴۵-۴۸، ۵۶، ۶۳، ۷۱، ۷۳، ۲۷۳، ۲۷۸

قاجار نویان: ۱۹-۲۰، ۲۲

قاجارها: ۱، ۵، ۷-۸، ۱۳-۱۴، ۱۶-۲۵، ۲۷-۲۹، ۳۱، ۳۴، ۳۸-۳۹، ۴۲، ۴۷-۴۸، ۵۶، ۷۳، ۷۵، ۲۳۹، ۲۷۴-۲۷۷، ۲۹۰، ۲۹۲، ۳۱۲

قاجاری: ۵

قاجاریه: ۵، ۵۸، ۲۸۵

قاسوف: ۱۵

قاشقای: ۱۸

قایخلو: ۱۸

قایم مقامی (جهانگیر): ۳

قبچاق: ۶، ۳۷

قبچاقها :۸،۱٦-۱۸
قبلهٔ عالم : ۲۰۸
قجر:۲۵
قراباغی: ۳۳۱
قراباباخ: ٦
قراجارنویان: ۲۲
قراجه نوین: ۲۲
قراختاییان: ۱۳
قراقالپاق : ٦
قراقوزی (اسب): ۳۵
قراقویونلوها: ۱٤-۱۵،۱۸،۲٤
قرچکای خان :٦۱
قرقیز: ٦
قرلغ : ٦
قزاق : ٦،۸۵،۸۷،۲٤۳،۲۵۷،۳۲۳-۳۲٤
قزاقان : ۲٤۳،۳۱۲،۳۱٤،۳۲۳-۳۲٤
قزلباشها : ۱۷-۱۸،۲۳،۳۰
قشقایی: ۱۷-۱۸،۲۲،۲۵
قنبرعلی مشهدسری (حاجی):۳٤
قوانلو: ۱۸،٦۷
قوزانلو (جمیل) :۳-٤
قوینلو: ۲۷۵
قهرمان میرزا : ۵
قهرمان میرزا پسر گورژینا : ۳۱٤
قهرمانی ( شرف الدین میرزا ) : ۳-٤ ، ۱۱۹

ك

کاترین : ٦٦
کاتشکین (ایوان) :۳۱۰-۳۱۱
کاتلیاروسکی (ژنرال ماژور پترستفانیچ): ۲۵۲،۳۳۱-۳۳۲
کاتولیك : ۲۱۲
کادور (دوك دو):۲۰۰
کارساکف (ژنرال) : ۸۹،۲۳٤
کاریاگین: ۳۲۳
کاظم (میرزا) : ۳۸
کالموك : ۸۷ر. کلموك
کتلراوسلی: ۲٤٦
کتول: ۳۷،٤۰،٦۸
کدوخان: ٦۹
کدویچ : ۱٦۵
کرافس‌خان روسی: ۲۷۷-۲۷۸
کرایلی: ۳۷
کرد :۱۰-۱۲،۱۷،۷٦
کردان:۱۱،۲۹-۳۰،۳۲،۳۷،۲۰۷
کردان خراسانی: ۳۷
کردان شادلو:۳۷
کردان محمودی : ۲۹
کردها : ۱۰،۱٤۸
کردی: ۱۱
کرفس‌خان: ۲۷٤
کرلو: ۱۸
کرم خان زند: ۳٤
کرمیان: ۱۵
کریستیان: ۲۵۸
کریم خان زند :۲۵،۳۳-۳٦،۳۸-٤۳،٤٦ ، ۵۱،۵۵-۵۸،٦۵-٦٦،۷۲،۲۷۱،۲۷۳،۲۷۵، ۲۷۷
کسروی (سید احمد) :۳
کسری: ۲٦۷
کشمیری: ۱۹۰،۲۲۲
کفشلر: ۳۷
کلبعلی‌خان حکمران گرجستان : ٦۱، ۲۳۲، ۳۱٤
کلبعلی‌خان قاجار:۳۰
کلبعلی‌خان کنگرلو: ۲٤۵
کلبی‌خان قاجار: ۲۹-۳۰
کلموك: ٦ ر. کالموك
کنگرلو: ۲٤۵
کورساکوف ( مـاژور ژنرال آلکساندر

میخائیلوویچ) :۳۱۵
کوک خان : ۲۲
کوکلان: ۴۱
کوکچه سلطان قاجار: ۲۸
کولیسکوف (ژنرال):۲۴۰
کهنه لو: ۱۸
کیانی: ۶۷
کیخسرو آباشیدزه: ۳۲۱
کیخسرو آوالیشویلی (سفره چی): ۳۱۴
کیخسرو گرجی: ۲۸
کیبرف (ژ. د.) :۱۷۰
کیفر (ژ. د.): ۱۰۷
کیماک : ۶

## گ

گابریل شاهزادهٔ گرجی:۳۳۰
گادونف (باریس): ۲۳۲
گاردان (ژنرال کلود ماتیو کنت‌دو) :۱۰۱-۱۰۸،۱۱۱-۱۱۴،۱۱۶-۱۲۳،۱۲۵-۱۲۸، ۱۳۰-۱۳۴،۱۳۸-۱۳۹،۱۴۱، ۱۴۴-۱۴۵، ۱۴۸-۱۵۱،۱۵۹، ۱۶۴،۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۶،۱۸۲،۱۸۴-۱۸۶،۱۹۰-۱۹۲، ۱۹۸-۲۰۰،۲۰۳-۲۰۶،۲۰۸-۲۱۰،۲۱۵،۲۱۷-۲۱۹،۲۲۱-۲۳۰،۲۶۱
گاردان (آنژدو): ۲۰۴
گاردان (کنت آلفردو): ۳،۱۶۶
گاردان (برادر ژنرال): ۱۰۷،۱۶۵-۱۶۶
گالیتسین (سرگی): ۳۰۵،۳۱۰
گدا علیخان قاجار:۳۰
گدویچ :۱۹۵
گرای (خاندان): ۱۵
گرج :۵۰
گرجاسب ناتالیشویلی:۳۱۲
گرجی : ۴۹،۵۹،۶۴،۶۷،۷۶،۲۲۳،۲۳۳ ، ۲۳۵،۲۳۸، ۲۴۰،۲۸۶، ۲۸۸،۳۰۶، ۳۱۳، ۳۱۹-۳۲۰،۳۲۳،۳۲۷
گرجیان : ۲۹، ۵۰،۵۲،۵۹-۶۱،۶۴-۶۷،۶۹-۷۰،۸۱،۸۶،۲۳۶،۲۴۰،۲۴۴، ۲۴۸، ۳۱۵، ۳۲۲،۳۲۶-۳۲۷
گرجیها : ۲۴۱
گرگی دوازدهم: ۶۱،۶۵،۶۸ .
گرگین (سرهنگ): ۲۴۶،۲۴۸
گرگین خان : ۳۰،۶۵،۶۸،۷۰،۱۷۹،۲۳۳، ۲۳۷-۲۳۸،۲۴۰
گروزینسکی (فوج) : ۳۳۱
گریبایدوف :۸۱
گریم: ۲۸۶
گلاسنوپ : ۲۵۳
گوداویچ (مارشال کنت ایوان (ژان) واسیلیویچ ) : ۶۹-۷۰،۱۲۰، ۱۲۳،۱۲۵-۱۲۶،۱۳۰-۱۳۴،۱۳۸-۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۶-۱۴۷،۱۵۰-۱۵۱، ۱۶۵-۱۶۶، ۱۹۰-۱۹۲، ۱۹۵، ۲۳۶-۲۳۷،۲۵۲،۳۱۷،۳۲۵-۳۲۷
گوردون (سررابرت) :۳۳۱
گورژینا(میرزا):۳۱۴
گورژیا رامینیشویلی: ۳۲۰
گونه خان قاجار (امیر): ۲۹
گیخاتوخان: ۲۰
گیل: ۹،۱۲
گیلان: ۹،۱۱
گیلانی: ۶۲
گیل گیلان: ۸
گیلها : ۸
گیورگی: ۲۵۶
گئورگی دوازدهم: ۲۳۳،۲۳۶-۲۳۷
گیومینو: ۲۰۵

## ل

لابلانش: ۱۱۱،۱۵۷-۱۵۹،۱۹۴،۲۰۳
لاتین:۲۵۶،۲۶۹
لاچینی: (ابوالقاسم):۲
لازارف (ژنرال) : ۲۴۰

لاژار :۱۰۷،۱٤٤،۱٤٦-۱٤۸،۱۵۰، ۱۹۵، ۲۰۵،۲٤۰،۳۲٤
لاژار (ژنرال): ۳۲۰
لامی: ۱۰۷،۱٤۸،۱۸۲-۱۸۳،۱۸۵-۱۸٦، ۲۰۵،۲۰۷،۲۲۳
لرها: ۱۱
لزگیان:۵۹،٦۸،۳۱٤-۳۱۵،۳۲۱ر. لگزیان
لژیون دونور: ۹۵،۱٤۸
لسان الملك: ر. محمد تقی
لطفعلی بیك سواد کوهی: ۲۷٦
لطفعلیخان بن جعفرخان زند: ٤٤-٤۵،۵۵-۵٦
لطفعلیخان دادوی: ۲۷۲
لگزیان :۵۹،٦۱،٦۹-۷۰ ر. لزگیان
لواشوو (سرلشکرواسیلی):۲۹٦،۳۰۰
لوان دوم:٦۱
لوراسب شاهزادهٔ گرجی: ۳۲۰-۳۲۱
لوی شانزدهم :۱۰۸-۱۰۹
لوی فیلیپ:۲۰۵
لویی پانزدهم: ۲۳۳
لویی هیجدهم: ۱۸۸
لهستانی: ٤
لهراسب شاهزادهٔ گرجی:۳۲۰
لیزانوویچ(نایب سرهنگ دیمیتری تیخونیچ): ۳۲۵-۳۲٦،۳۲۸-۳۲۹
لئون آباشیدزه : ۳۲۱
لئون شاهزادهٔ گرجی: ۳۲۰-۳۲۱

م

مارشال: ۱۰۸
ماره (هوگ برنار):۹۵،۹۸،۲۲۸،۲٦۷
ماری:٦۸
مازندرانی:٦٤،۲۳۵،۲۷۹
مامونتوف (ن. پ):۳
مانی:۱۵۷
ماهراتها: ۱۰٦
مترنیخ (پرنس) :۷۹،۱۱۹،۱۲۲،۲٦۳
مجلسی :۳۰
مجنون ر. ملك مجنون
محتشم نوری (عباس) :۳
محمدآقای عمرانلو (حاج) :۲۷۸
محمد ابراهیم کلانتر اعتمادالدوله‌صدراعظم (حاج) : ٤٤،٦۲،٦٤،۷۳-۷٤، ۱۱٤-۱۱۵، ۱۸٦،۱۸۹،۲۰۰
محمد ابراهیم کلباسی (حاج):۲۵۰
محمد ابراهیم مستوفی سرکاری (میرزا) : ۳۰۰
محمد اسمعیل (میرزا) :۲۹٦
محمد اصلان خان:۳۳۰
محمد المعتصم بالله (ابواسحق):۱۱-۱۲
محمدباقر حجة الاسلام اصفهانی (حاج‌سید): ۲۵۰
محمدباقر ویجویه (حاج):۳
محمد بن سام غوری (معزالدین): ۲۸۹
محمد بن عناز (ابوالفتح):۱۱
محمدبن محمد تقی‌ساروی:۵
محمد بیك: ٦۳
محمد پاشا: ۲۹
محمد تقی‌بیك قاجار:۳۲
محمد تقی‌سپهر کاشانی لسان‌الملك (میرزا): ۲،۱۰۰،۱۱۳
محمد حسن‌آقا قراباغی :۳۳٦
محمد حسن بن محمد رحیم لنجانی اصفهانی (آقا): ۵
محمد حسن خان افشار:۳۳۵
محمد حسن خـان پسر ابراهیم خلیل خان : ۲٤۵
محمد حسن‌خان حکمران نوخا:۳۲٤
محمد حسن خان سفیر ایـران در افغانستان: ٦۹
محمد حسن‌خان شکی:٦۵

محمد حسن‌خان صنیع الدوله:۲،۲۸۰
محمد حسن‌خان قاجار:۲۵،۲۷،۳۳-۳۹،۴۲، ۴۶،۲۷٤
محمد حسین آقای ناظر:۲۷۸
محمدحسین امین الدوله اعتماد الدوله صدر اعظم اصفهانی (حاج):۷،۴۷،۱۲۸،۱۴۷،۲۱۲،۲۱۵-۲۱٦
محمد حسین بن فتحعلی‌خان قاجار:۳۳
محمدحسین‌خان:۲٤۵
محمدحسین‌خان ارجمندی فیروزکوهی (امیر): ۲۷۸-۲۷۹،۲۸٤
محمد حسین‌خان شیرازی:٦۲
محمد حسین‌خان قاجار:۳۲-۳۳
محمد حسین‌خان قاجار قوانلوی ناظر: ۲۸٤
محمد حسین‌خان قاجار قوینلو:۲۷۹
محمد حسین‌خان قوانلو:٦۲
محمد حسین علاف اصفهانی: ٤٦
محمد خان افشار:۱۱۰
محمد خان بن زکی خان زند:۷٤
محمد خان بیکلربیکی ایروان: ٦۸
محمد خان پسر رفیع خان:۲۸۱
محمد خان ترکمان:۳۲
محمد خان جاکله: ۳٤
محمد خان حکمران ایروان : ۳۱۷،۳۲۱، ۳۲٦
محمد خان حکمران خوی:۲٤٦-۲٤۷
محمد خان حکمران مازندران:۲۷٦
محمد خان دوالو:۲۸
محمد خان دوانلو قاجار (میرزا):۷٤
محمد خان دولو (میرزا):۲۸۱
محمد خان دُولوی قاجار:۲۸۵
محمد خان زیاد اوغلی قاجار:۲۹
محمد خان سواد کوهی دادو: ٤۰
محمد خان قاجار ایروانی:٦۳
محمد خان قاجار پیشخدمت باشی : ۳۱٦-۳۱۷
محمد خان قاجار حکمران ایروان :۲٤۳-۲٤۵،۲٤۹
محمد خان قاجار عضد الدین لو: ۳۹، ٤۲ ، ۲۷۱
محمد خان قاجار قوینلو: ۲۷۹
محمد خان قراگوزلو (حاج): ۲٤۸
محمد خان قوانلو: ۳٦،۳۸-۳۹
محمدخان لاریجانی (میرزا): ۲۷۹-۲۸۰ ، ۲۸٤-۲۸۵
محمد خدا بنده (شاه):۲٤،۲۸
محمد رحیم خان بن کریم خان:۳۹
محمد رضا خان قزوینی (میرزا): ۹٤، ۹٦، ۱۰۱،۱۱۰، ۱۱۲-۱۱۳، ۱۱٦-۱۱۷،۱۵٦ - ۱۵۸،۱٦۹،۲۰۱،۲۰۳،۲٦۷،۲۷۱
محمد رضا مستوفی (میرزا):۱٤۷
محمد زمان بیك:۳۳
محمد زمان خان:۲۸۰
محمدسبزواری اخباری (حاج میرزا):۲۵۰-۲۵۲
محمد شاه: ۵،۵٦،۷۵،۸۱،۱۱۳،۱۸٦،۲۲۲
محمد شاه هندی: ۹۰
محمد شفیع ر . شفیع
محمد صادق مروزی متخلص بهما (میرزا) : ۲۳۹
محمد صالح لاهیجی (آقا): ۲۷٤،۲۷۷
محمد صیدال خان:۲۹٦
محمد علی آقای دولو:۳۸
محمد علی بیك قاجار:۳۱-۳۲
محمد علی‌خان پسر فتحعلی‌شاه:۳۲۷
محمد علی‌خان زند:٤۳
محمد علی‌خان شامبیاتی:۲٤۸-۲٤۹
محمد علی‌میرزا :۹۵-۹٦،۱۰۱،۱۱٦،۲۰۱، ۳۳٤-۳۳۵

محمد علی میرزا دولتشاه:۳۲۷
محمد فاتح آل عثمان (سلطان) :۹۰
محمد قاضی عسکر (ملاملك) :۲۴۸
محمد قلی‌خان زیاد اوغلی قاجار:۲۹،۳۱ ، ۲۸۲
محمد قلی‌خان لاریجانی:۲۷۳،۲۷۶،۲۸۲
محمد قلی خانین:۲۸۲
محمد نبی‌خان قزوینی:۱۰۹
محمد ندیم بن محمد کاظم بارفروشی: ۵
محمد ولی‌خان قاجار: ۶۸
محمد ولی‌خان قاجار دولو: ۳۵،۳۷
محمد ولی‌خان قاجار یوخاری باش:۳۴
محمود (محمود):۳، ۲۵۵
محمود افغان :۸۶-۸۷،۱۳۲،۲۹۲،۲۹۵
محمودبن میرویس افغان :۳۰
محمود پاشا: ۱۰۱،۱۱۵
محمود غزنوی: ۸۲،۲۸۹
محمود میرزا قاجار متخلص بشنا: ۵
مختاری (حبیب‌الله):۳
مدانلو:۲۷۶،۲۸۲
مدیر حلاج (ح.) ۳
مرتضی‌قلی پاشا: ۳۰
مرتضی قلی‌خان بن محمد حسن‌خان:۳۹-۴۱، ۵۶،۷۰،۸۹،۲۳۷،۲۵۲،۲۷۱-۲۸۷
مرتضی‌قلیخان بن مهراب‌خان:۲۹-۳۱
مرتضی قلی‌خان‌شهنواز: ۶۱
مرداویج پسر زیار دیلمی:۹
مریم:۶۸،۱۷۳،۳۰۵
مریم ملکهٔ گرجستان:۳۱۸
مسافریان:۹
مسیح:۱۵۶،۱۷۰،۱۷۳ ، ۲۳۱، ۲۵۶ ، ۳۰۵-۳۰۶
مسیحی:۸۶-۸۷
مسیحیه: ۱۹۰-۱۹۱،۱۹۴،۳۰۹-۳۱۰
مصطفی خان شاکم شروان :۶۵،۶۷،۳۲۵
مصطفی‌خان حکمران شماخی:۳۱۶،۳۲۴
مصطفی‌خان حکمران قراباغ:۳۱۶
مصطفی‌خای حکمران لنکران:۲۳۲
مصطفی‌خان دوالو قاجار:۲۸۰،۲۸۵
مصطفی‌خان دولو:۳۹،۶۵،۲۸۱
مصطفی‌خان شروانی:۲۴۹،۲۵۲
مصطفی‌خان طالش:۲۷۹-۲۸۰،۲۸۳-۲۸۵، ۳۳۲
مصطفی‌خان قاجار:۶۲،۶۵
مصطفی قلی بن محمد حسن موسوی ساروی سبلانی :۵
مصطفی قلی‌خان بن محمدحسن‌خان:۳۹-۴۰، ۲۷۱-۲۷۷،۲۸۰-۲۸۲،۲۸۴-۲۸۵
مصطفی‌قلی‌خان شروانی:۱۸۰
مصیب بیك شمس الدینلو: ۲۴۱
معتصم: ر. محمد
مغزالدین ر. محمد بن سام
معیر الممالك ر. دوستعلی
مغول: ۶-۷،۱۳-۱۵،۱۷-۲۱،۲۳،۴۷،۶۰
مغولان :۶-۷،۱۷،۱۹،۲۲
مغولان بزرگ:۱۴
مغولها:۲۳۱
مقدم‌السفراء :۲۲۲
مقیم خان :۳۴
مکی (حسین).۲-۴
ملالی: ۱۵۴
ملك‌آراء ر. عباس
ملك اسمعیل: ۶۳
ملك الشعراء بهار:۴
ملك زاده (دکترمهدی):۳
ملك قلی: ۶۳
ملك محمد ر. محمد قاضی‌عسکر
ملکلم(سرجان):۲،۴-۵۲،۵۳،۵۷،۶۵-۶۷،۶۹، ۷۱،۷۳،۹۳،۱۰۹،۱۲۶،۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۴۰،۱۴۷،۱۸۹،۲۳۵-۲۳۶

ملك مجنون: ٦۳
مليك آپو: ۳۲۲
ممسنی: ۱۰
منتشا اوغوللری: ۱۵
منشور گرکانی (م. ع.): ۳
منشی الممالك ر. تقی
منکوقا آن: ۲۰
موروو (ژنرال): ۱۰۲
موره: ۳۳۵
موریه: ۳۳۱
موسری: ۱۸۷
موسی: ۱۷۳
موسی منجم باشی لاهیجانی (میرزا): ۲٤۷
مون ترزور (یاور): ۳۱۹-۳۲۰، ۳۲۲
مؤید امینی (داور): ۳
مهد علیا: ٤۱، ۲۷۳
مهدی خان بن‌محمد خان دادو: ٤۰-٤۱
مهدی خان‌پسر ابراهیم خان‌حکمران‌قراباغ: ۳۲٦، ۳۳۵-۳۳٦
محمد خان تنکابنی: ۲۸٤
مهدی خان حکمران تنکابن: ۲۷۹
مهدی خان‌حکمران‌قراباغ: ۳۲۹-۳۳۱
مهدی خان سوادکوهی: ۲۷٦
مهدی خان قاجار: ۳۱
مهدیقلی خان: ۲۸۲
مهدیقلی‌خان بن محمد حسن خان: ۳۵، ٥٦
مهدیقلی خان پسر ابراهیم خان حکمران قراباغ: ۳۲٦
مهدیقلی‌خان قاجار: ۲٤٦-۲٤۷، ۲۷۲-۲۷۳، ۲۷٦-۲۷۷، ۲۸۱
مهدیقلی‌خان قاجار دولو: ۲٤۲-۲٤۳
مهراب خان قاجار: ۲۹-۳۱
مهراتها: ۱۳۷
میرخوند: ۲
میریان: ٦۰

ن

ناپالیون: ۱۹۹
ناپلئون اول: ۵۳، ۷۹-۸۰، ۸۲-۸۳، ۹۰-۹۵، ۹۸-۱۰۳، ۱۰٦، ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۲۰-۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۷-۱۲۸، ۱۳۲-۱۳٤، ۱۳۹، ۱٤۵، ۱٤۸، ۱۵۰-۱۵٤، ۱۵٦، ۱۵۹-۱٦٤، ۱٦٦، ۱٦۸-۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷٦، ۱۸۰، ۱۸۲-۱۸٤، ۱۸٦، ۱۸۸-۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹٤، ۱۹٦-۲۰٤، ۲۰۸-۲۰۹، ۲۱۵، ۲۱۷-۲۱۸، ۲۲۰-۲۲٦، ۲۲۸-۲۳۰، ۲۳٤، ۲٤۱-۲٤۲، ۲۵۳-۲۵٤، ۲٦۳، ۲۸۹، ۲۹۱
ناپلئونی: ۱۱۳
ناپولیون: ۱۹۸
نادرشاه افشار: ۳۳، ٤۵-٤٦، ۵۱-۵۳، ۵۷، ٦٦، ٦۸، ۷۱-۷۲، ۸۲، ۸۷-۸۸، ۹۰، ۹۹، ۱۵۲، ۲۸۹، ۲۹۹، ۳۰٤، ۳۰۸-۳۱۰، ۳۱٦
ناصرالدین سبکتگین: ۱۳، ۲۸۹
ناصرالدین شاه: ۲، ٦۲، ۷۵
ناظم الاسلام کرمانی: ۳
نایب السلطنه ر. عباس
نبولسین (ژنرال): ۳۲٦-۳۲۸
نبی (حاجی): ٦۵
نجف خان کرد شادلو: ۳۷
نجفقلی‌خان گروسی: ۲٤٦
نجفقلی‌خان نوری: ۲۷۹، ۲۸٤
نجمی (ناصر): ۲
نرسیا (اوگوست آندر آس دو): ۱۰۷، ۱٤٤، ۲۲۰
نروژی: ٤
نشاط: ۱۵٤، ۱۷۰، ۱۷۲
نصاری: ۵۲، ٦۰، ۷۵، ۸۲، ۸٦، ۲۱۲، ۲۳۱، ۲۳٤، ۲۳۷، ۲۳۹، ۳۰٦، ۳۱۵
نصرالله خان: ۱۳۵

نصرالله میرزا پسر شاهرخ افشار:۴۱
نصرانی:۲۰
نصرانیت: ۲۳۹
نصیرخان لاری: ۳۵
نوایی (عبدالحسین): ۱۹۸
نوح: ۱۶۸
نوح بیك پسر سرخای‌خان:۲۴۹
نینو: ۶۰
نینیا جوراشویلی:۳۲۵
نیوسکی (آلسکاندر) :۲۵۵

و

واختان پادشاه گرجستان:۳۰۴
واختانگ چهارم:۲۳۲
واختانگ شاهزادهٔ گرجی:۳۱۸
واختانگ ششم: ۸۶،۶۱
والینسکی (آرتمی):۸۶
وحید مازندرانی (ع.) :۳
ورده (بارون دو):۱۲۵-۱۹۲،۱۲۶
وردیه (بارون):،۱۲۲،۱۸۲- ۱۸۴،۱۹۱، ۲۲۳
وکیل ووکیل‌الرعایا: ۲۸۱،۳۳
ولان (دو):۲۳۴،۸۹
ولدخان قاجار: ۳۸-۳۹
ولی‌خان قاجار:۳۱
ولی‌خان کرد شادلو:۳۷
وهابی:۱۱۵
وهابیان:۲۱۸،۱۳۵
وهابیه:۲۰۰
ووانویچ:۲۸۳
ویجویه (حاج محمد باقر) :۳
ویسانس (دوك دو): ۱۳۸

ه

هارون:۱۸۷
هارون الرشید: ۱۱
هخامنشی:۲۳۱،۵۹
هخامنشیان:۱۰،۸
هدایت:۲۷۵،۲۷۷-۲۷۸،۲۸۰،۲۸۵ ر. رضا قلی
هدایت‌الله خان‌والی گیلان:۲۷۴،۲۷۷،۲۷۹، ۲۸۲
هراکلیوس:۶۰،۲۳۱
هراکلیوس دوازدهم:۴۹-۵۰،۶۱،۶۴-۷۰، ۲۳۳،۸۹
هراکلیوس‌دوم:۲۳۷
هفتال: ۶
هلاکوخان :۱۹
هلاندی:۳۲۶
هلندی :۳۲۴،۴
هما: ۲۳۹
هنت انگلیسی (کپتین): ۳
هند واروپایی: ۶-۷،۷۷
هندوان: ۱۳۷،۸۲
هند وایرانی:۶
هندوها:۱۴۶
هندی: ۱۷
هوشیار (م.):۳
هولاکوخان:۱۴،۱۷،۱۹
هیاطله: ۶
هیطل:۶

ی

یاجوج:۲۶
یخاری باش:۲۱،۳۷
یرمولف (ژنرال‌لیوتنان الکسیس‌پتروویچ): ۳۳۴
یغما:۶
یکاترین دوم : ۵۲، ۶۶،۶۸-۷۰،۸۹-۹۰، ۲۳۳-۲۳۴،۲۳۶-۲۳۸، ۲۵۶،۲۷۵،۲۸۶- ۲۸۸،۳۱۶
یکه ترینه: ۲۳۶

یلیزابت: ۳۳۳
یلیزابتا پتروونا: ۲۴۲، ۳۰۹-۳۱۰
یلیزاوتا الکسئیونا: ۳۱۹
یموت: ۳۲، ۴۰-۴۱
یوخاری باش: ۲۱، ۴۰-۴۱
یوسف (میرزا): ۱۷۳
یوسف آقا: ۲۲۸
یوسف امین: ٦۵
یوسف پاشا (حاج): ۱۰۱، ۱۱۵، ۱۳٦
یوسف خان گرجی سپهدار: ۱۱۴
یوسف خان هوتکی: ۳٦
یوسف سفیر فتحعلی شاه: ۱۲۴
یولون پسر اراکلی شاهزادهٔ گرجی: ۳۱۲، ۳۲۰، ۳۳۴
یونانی: ۵۹، ۱۵٦، ۲۳۱
یونانیان: ۱۰۸

# فهرست نامهای جاها


آ

آباده: ۱۰
آباران: ۳۲۷
آبلستان: ۳۰
آچوق باش: ۲۵۷
آخال تزیخه: ۳۲۸-۳۲۹
آخال کالاك: ۳۲۸
آخسقه‌قزاق: ۲۴۸
آدینه بازار: ۲۵۷
آذربایجان: ۵، ۱۲، ۱۵، ۱۷-۲۰، ۲۲، ۲۴، ۲۷، ۲۹، ۳۲، ۳۵-۳۷، ۴۶-۴۷، ۵۲، ۵۹-۶۰، ۶۲-۶۳، ۶۸، ۷۰، ۷۴، ۸۱، ۸۷، ۹۴، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۵۸-۱۵۹، ۱۶۱، ۱۷۶، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۹۷، ۲۰۷، ۲۳۱، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۳، ۲۶۱، ۳۰۴، ۳۲۶، ۳۲۸
آذربایجان ایران: ۱۶
آذربایجان شوروی: ۱۶، ۲۳۱
آراگوی: ۳۱۳-۳۱۴، ۳۲۰
آرپاچای: ۱۴۰، ۱۴۲
آرتیك: ۳۲۸
آزو: ۸۵
آسیا: ۱۳، ۶۰، ۷۷-۷۹، ۸۲، ۸۶، ۹۰، ۹۵، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۹، ۲۰۱، ۲۲۱، ۲۲۹-۲۳۱، ۲۳۴، ۲۶۵-۲۶۶، ۲۹۰، ۳۳۴
آسیای صغیر: ۲۴، ۸۹، ۹۳، ۱۲۳، ۲۰۶، ۲۳۴
آسیای غربی: ۲۳۱
آسیای مرکزی: ۹۹، ۲۲۹-۲۳۰، ۲۸۹، ۲۹۱
آشتیان: ۱۱۴
آق اغلان: ۲۴۶
آقچه قلعه: ۳۲۷
آقداش: ۶۵
آق دره: ۲۴۸
آق‌ستافا: ۳۱۲
آقستافه: ۳۲۳
آلتایی: ۵
آلداگز: ۲۵۷
آلمان: ۱۰۴، ۲۰۵، ۲۶۵-۲۶۶
آمالو: ۳۲۹
آمل: ۲۷۲-۲۷۳، ۲۷۷
آناتولی: ۲۲۱، ۳۳۵
آناطولی: ۱۵، ۳۰
آنونسیاسیون (کلیسیا): ۳۲۶
آولابار: ۳۱۳

ا

ابخاز: ۲۵۸، ۲۹۱، ۳۳۳
ابراهیم‌آباد: ۳۲
ابیورد: ۲۷
اتحاد جماهیر شوروی: ۲۸۶
اتحاد شوروی: ۱۰
اتحادیهٔ چهارم اروپا. ۹۵

اتحادیهٔ زن:۲۲۷
اترك: ۹،۳۳،۷۰،۲۹۱
اتریش : ۷۷،۷۹،۱۱۹-۱۲۰،۱۲۲،۲۶۳،
۲۶۶-۲۶۷
اچمیاتزین :۱۴۰
اچمیادزین :۱۴۰،۲۴۳،۳۱۷، ۳۲۱ ،۳۲۸-
۳۲۹،۳۳۳
اخسقه:۲۹
ادارهٔ باستان شناسی اصفهان:۳۰
اران : ۱۹،۵۹-۶۰،۲۳۱
اربه چای:۲۵۷
اردبیل:۲۳،۶۲،۶۹،۱۰۱،۱۱۵،۲۳۵-۲۳۶،
۲۴۹،۲۵۷،۳۲۳
ارز روم: ۱۳۶،۳۳۵
ارزن الروم:۲۸-۳۰،۱۰۱
ارس:۱۵،۱۹،۲۳،۵۲،۶۲،۶۵،۶۷،۶۹-۷۰،
۷۵،۸۸،۱۴۰،۱۴۲،۲۳۱،۲۳۴-۲۳۶،۲۳۸-
۲۳۹،۲۴۴،۲۴۶،۲۵۳،۲۵۷ ،۲۹۱، ۲۹۶-
۲۹۷،۳۱۲،۳۲۱، ۳۲۳،۳۲۸، ۳۳۰،۳۳۲-
۳۳۳
ارض جواد:۶۸
ارفورت:۲۲۰
ارکوان: ۳۳۲
ارگ طهران:۴۶
ارمن:۱۵۸
ارمنستان :۱۱،۵۹-۶۰،۶۰،۸۵-۸۶،۲۳۱،
۲۳۵،۲۳۸،۲۴۳،۲۹۰
ارمیتاژ:۲۸۶-۲۸۷
اروپا:۴،۵۲،۷۷-۷۹،۸۱،۸۳،۸۶،۹۰، ۹۲،
۹۵-۹۶،۹۸-۹۹،۱۰۳-۱۰۶،۱۰۸، ۱۱۲،
۱۱۹-۱۲۴،۱۲۶-۱۲۸،۱۳۱،۱۴۵،۱۵۱ ،
۱۵۶،۱۵۹،۱۸۸-۱۸۹،۲۰۱ -۲۰۳، ۲۱۳،
۲۲۲،۲۲۴-۲۲۵،۲۲۸-۲۲۹،۲۳۲ -۲۳۴،
۲۴۱-۲۴۲،۲۵۳-۲۵۴،۲۶۱،۲۶۳ -۲۶۷ ،
۲۹۰-۲۹۱
اروپای غربی: ۲۹۱
ارومیه:۳۵،۳۲۲
اسپانیا: ۱۴۹،۱۸۵،۲۲۵
استانبول:۸۹-۹۰،۹۳-۹۴،۱۰۰،۱۰۲،۱۰۷،
۱۰۹،۱۱۶،۱۲۳ ،۱۳۶،۱۴۶ ،۱۵۲ ،۱۵۴،
۲۰۱،۲۰۴ ،۲۰۶-۲۰۷،۲۰۹،۲۱۳،۲۲۱-
۲۲۴، ۲۲۷، ۲۳۴، ۲۶۳ ،۲۶۵ ، ۲۶۹ ر.
اسلامبول و بابعالی
استراباد ۱۸،۲۰-۲۲،۲۷- ۲۸،۳۲-۳۴،
۳۶-۴۱،۴۳،۴۵،۸۷،۲۷۱-۲۷۹،۲۸۱-۲۸۴،
۲۹۳،۲۹۵،۲۹۶،۳۰۰
اسدآباد:۱۱
اسلامبول :۱۱۶،۱۵۸ ر. استانبول و بابعالی
اسلاندوز: ۳۳۰-۳۳۲
اسکندرون:۱۰۴،۱۳۲
اشرف: ۳۴،۳۷،۶۶،۲۷۲،۲۷۴،۲۷۷-۲۷۸،
۲۸۲
اشکور:۲۹۷
اصفهان:۱۰،۳۰-۳۲،۳۴-۳۶،۳۹،۴۳-۴۴،
۴۶،۸۶،۸۹،۱۰۸،۱۱۲-۱۱۳، ۱۲۲،۱۲۸ ،
۱۳۰،۱۳۷،۱۴۷،۲۰۶،۲۰۹ ، ۲۱۱ -۲۱۹،
۲۳۴،۲۵۱،۲۶۲،۲۷۲-۲۷۳، ۲۷۵ ، ۲۸۴،
۲۹۵-۲۹۷،۲۹۹،۳۰۵،۳۳۳
اطاق موزه:۳۸
افریقا :۷۷،۷۹،۲۲۵
افغانستان:۵۴-۵۵،۶۹،۷۴،۷۸،۸۱-۸۳،۹۱-
۹۳،۹۹،۲۲۹-۲۳۰،۲۸۸-۲۹۲
البرز:۸-۹،۱۸۱
البستان:۱۵
الجزایر: ۱۰۷:۲۰۵
الران:۲۳۱
امامزاده اسمعیل:۳۱
امامزاده زید:۴۵
امامل:۳۲۸
امرت: ۲۳۱ ر. ایمرت

امریکا: ۲۲۵
اندرولوار: ۱۸۳
انزلی: ۷۰،۲۴۷،۲۵۷،۲۷۷،۲۸۰،۲۸۴، ۳۲۳-۳۲۵
انطالیه: ۱۵
انگریز: ۱۱۷،۱۸۱، ۱۸۵، ۱۹۵-۱۹۶ ر. انگلستان وانگلیس
انگلستان: ۷۶-۷۸، ۸۰، ۸۲-۸۳، ۹۱-۹۳، ۹۵-۱۰۰، ۱۰۲-۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۶-۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۱-۱۳۲، ۱۳۶-۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۵۳، ۱۷۶، ۱۸۵-۱۸۶، ۱۸۹-۱۹۰، ۱۹۶، ۲۰۱-۲۰۴، ۲۱۷-۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۴-۲۲۶، ۲۲۸-۲۲۹، ۲۵۴، ۲۶۳، ۲۶۵-۲۶۶، ۲۸۸، ۲۹۰-۲۹۱، ۳۳۰-۲۳۱، ۳۳۵ ر. انگریز وانگلیس
انگلیس: ۷۶-۷۷، ۸۰، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۷۷، ۱۷۹-۱۹۸، ۲۱۸-۲۱۹، ۲۶۹-۲۷۰ ر. انگریز وانگلستان
اوجان: ۳۳۳
اوجان (چمن): ۲۴۵
اوچ کلیسیا: ۱۴۰، ۱۴۸، ۲۴۳، ۳۰۷، ۳۲۸-۳۲۹
اورال: ۵
اورشلیم: ۶۰، ۲۳۱
اوسترلیتز: ۱۸۰، ۲۰۳
اوسمی: ۳۰۶
اوقاف گیب: ۲۰
اوقیانوس اطلس: ۲۹۱
اوقیانوس کبیر: ۲۹۱
اوقیانوس هند: ۷۸، ۱۱۲، ۲۹۱
اهر: ۲۴۶
ایبری: ۲۳۱
ایتالیا: ۹۵-۹۷، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۹۹، ۲۷۷ ر. ایطالیا وایطالیه
ایران: ۱-۴، ۶-۳۱، ۳۳-۳۴، ۴۲، ۴۵-۵۴، ۵۶-۶۱، ۶۴-۶۶، ۶۸، ۷۰-۱۴۶، ۱۴۸-۱۵۱، ۱۵۳-۱۵۶، ۱۵۹-۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸-۱۷۰، ۱۷۲-۱۹۲، ۱۹۵-۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۷-۲۲۱، ۲۲۳-۲۳۵، ۲۳۷-۲۴۹، ۲۵۱-۲۶۳، ۲۶۵-۲۷۱، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۵-۲۸۶، ۲۸۸-۳۱۰، ۳۱۲-۳۱۵، ۳۱۷-۳۱۹، ۳۲۱-۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۶-۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۱-۳۳۶
ایران زمین: ۱۶۸
ایروان: ۲۰، ۲۸-۲۹، ۵۰، ۶۷-۶۹، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۶۱، ۲۲۱، ۲۳۶-۲۳۸، ۲۴۰-۲۴۹، ۲۵۷، ۲۶۲، ۳۱۷، ۳۱۹-۳۲۴، ۳۲۶-۳۳۰، ۳۳۲-۳۳۳
ایزدخواست: ۴۳
ایشك میدان: ۲۵۷
ایطالیا: ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۲، ۲۶۷-۲۶۸، ر. ایتالیا وایطالیه
ایطالیه: ۱۱۸، ۱۵۷، ۱۹۸ ر. ایتالیاوایطالیا
ایلو: ۲۰۳
ایمرت: ۵۹-۶۱، ۳۱۲-۳۱۳، ۳۲۰، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۳۳ ر. امرت
اینا: ۱۱۱، ۲۰۳

ب

بابعالی: ۱۰۲-۱۰۴، ۱۰۶، ۱۳۶، ۲۹۶ ر. استانبول واسلامبول
بابل: ۳۴، ۴۰
باد: ۹۵
بادکوبه: ۶۳، ۲۳۴، ۲۲۷، ۲۴۹-۲۵۷، ۲۷۸-۲۸۰، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۹۱ ر. باکو وباکویه
بارفروش: ۳۴، ۴۰، ۲۷۱-۲۷۳، ۲۷۶-۲۷۷، ۲۸۱-۲۸۲، ۲۸۴
باسزالپ: ۱۰۲
باشگاه افسران: ۱۱۳
باغ قوش خانه: ۳۶

باکو: ۸۹،۸۷،۸۵،۷۰،٦۸،٦۳، ۱۸۰، ۱٤۹-۲۵۰، ۲۵۲، ۲۸٦، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۰٦، ۳۱۵، ۳۲۳-۳۲۵، ۳۳۰، ۳۳۳ر. بادکوبه و باکویه
باکویه: ٦۳، ۲۷۸، ۲۸۳، ۲۸۵ ر. بادکوبه و باکو
بالتیك: ۸٦، ۲٦۵
بالکان: ۱۵، ۸۹، ۲۳٤
باویر: ۹۵
بایرام اوروج (عید): ۳۱۹
بایزید: ۹٤، ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۱۵، ۲۰۱
بایگانی وزارت امورخارجهٔ ایران: ۱۹۸
بایون: ۱٤۰
بحرارم: ۲۸۰
بحرخزر: ۲۵۵ ر. دریای خزر
بحرعمان: ۱۱۸
بحرین: ۲۵۱
بخارا: ۵۲، ۷٤، ۸۱، ۸۳، ۸۸، ۲۲۹، ۲٦٦
بروجرد: ۱۱
بروگرد: ۱۱
برهماییان: ۲۸۹
بزچلو: ۱۱٤
بسطام: ۲۷۹: ۲۸٤
بسفور: ۲۰٤ ر. بوسفور
بصره: ۷٤، ۱۳٦، ۱۷۵-۱۷٦
بغداد: ۸-۱۳، ٦۳، ۹۳، ۱۰۰-۱۰۱، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۳٦، ۱٤۳، ۱۵۳، ۱۷۵-۱۷٦، ۲۰۰-۲۰۲، ۲۰۵-۲۰۵، ۳۳۵
بقعهٔ خواجه ربیع: ۲٦، ۳۲
بلخ: ٦۹
بلوچستان: ۲۹۰
بمبئی: ۲۰٤، ۹٦، ۱۲۱
بند پی: ۲۷۳، ۲۸۲
بوتا: ۳۳۰
بوسفور: ۸۹، ۲۰٤ ر. بسفور
بوشهر: ۱۰، ۱۱۸، ۱۲۹، ۲۰۳
بهشهر: ۳٤
بیت‌المقدس: ۱۷۳
بیزنتیه: ۵۹-٦۱، ۲۳۱
بیستون: ۲۱۹
بیلقان: ۳۱٦
بیلوگورود: ۳۱۸، ۳۲۹
بین‌النهرین: ۲۲۱

## پ

پاریس: ۹۱، ۱۰۷، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۵-۱۲۷، ۱۳۳، ۱۳۸-۱۳۹، ۱٤۵، ۱٤۸، ۱۵۲-۱۵٤، ۱۵٦، ۱٦۰، ۱٦۸، ۱۷۲، ۱۷٤، ۱۷٦، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸٦، ۱۸۸، ۱۹۰-۱۹۲، ۱۹۵-۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۵-۲۰٦، ۲۲۰-۲۲۳، ۲۲۹، ۳۲٤
پاکستان: ۲۸۹-۲۹۰
پترزبورگ (سن): ٦۸، ۷۰، ۸۷، ۸۹، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۹، ۲۳٤، ۲۳۹، ۲۵۲، ۲٦۳، ۲۸٦، ۲۸۸، ۲۹۲، ۲۹۵، ۳۱۲، ۳۲٦، ۳۳۰، ۳۳۳-۳۳۵
پرا: ۱۰۷
پرتغال: ۱۰۲، ۲۲۵
پروس: ۹٤-۹۵، ۱۱۷
پروس شرقی: ۲۰۳
پلنبك: ۲٤۳-۲٤٤
پناه‌آباد: ٦۲-٦۳، ٦۹، ۲۳۵-۲۳٦، ۲٤۵-۲٤٦
پنبك: ۲۵۷
پولاق: ۲۸
پونتاموسون: ۱۰۷، ۲۰۵، ۲۱۳
پیرنه: ۱٦۷
پیره بازار: ۲٤، ۳۲۳-۳۲۵
پیشاور: ۱۳۲

## ت

تاتارستان: ۱۰٦
تالین: ۲٤٦
تبت: ۱۷

تبریز:۵،۲۳،۳۵،۴۴،۶۰،۶۸،۷۸،۸۱،۱۱۳، ۱۱۵-۱۱۷،۱۲۵،۱۳۹- ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۹۷، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۲۰، ۲۲۲- ۲۲۴، ۲۴۲-۲۴۳، ۲۴۸-۲۴۹، ۲۵۳، ۲۶۲، ۳۱۵، ۳۲۲-۳۲۳، ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۳۳
تته : ۱۳۵
تخت طاوس:۶۲،۲۴۶
تخت‌مرمر: ۲۲۲، ۲۵۱
ترتر: ۲۴۶، ۲۴۸، ۳۲۳
ترتیاکوسکی (گالری): ۲۸۶
ترکستان: ۱۰۶، ۲۶۶
ترکستان چین: ۸۴، ۲۹۱
ترکمان چای: ۸۳، ۱۲۰
ترکمنستان شوروی: ۲۷، ۲۹۱
ترکیه: ۶، ۱۰، ۱۵-۱۶، ۱۹، ۹۱، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۲۲، ۱۵۹، ۱۸۶، ۲۰۴-۲۰۷، ۲۰۹، ۲۲۴- ۲۲۵، ۲۳۳
ترکیهٔ آسیا : ۲۰۵-۲۰۶
ترنادت: ۲۴۶
تزالکا: ۳۲۸
تزوپی: ۱۳۸
تفرش: ۱۱۴
تفلیس: ۳۰، ۳۵، ۵۰، ۵۶، ۶۰-۶۱، ۶۴، ۶۷-۷۰، ۸۹، ۹۱، ۱۲۶، ۱۵۸، ۱۷۸، ۲۰۰، ۲۱۹، ۲۳۴- ۲۳۷، ۲۲۹-۲۴۰، ۲۴۵، ۲۸۰، ۳۱۲- ۳۱۵، ۳۱۸-۳۱۹، ۳۲۱-۳۲۳، ۳۲۵، ۳۳۰-۳۳۵
تلاو : ۳۱۷
تمیشان : ۲۹۷
تنکابن: ۲۷۹، ۲۹۷
تور: ۲۰۵
توسکی تافا: ۳۲۷
تولوز: ۱۲۷
تویلری: ۱۵۳، ۱۵۶، ۲۲۸
تهران: ۲، ۳۸، ۷۵، ۹۴، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۳ ر طهران
تیان شان: ۶
تیلسیت: ۱۱۷، ۱۲۰-۱۲۱، ۱۲۳-۱۲۴، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۸۲، ۲۰۴، ۲۲۴-۲۲۵، ۲۲۷

## ج

جاجرم: ۴۱
جاروتله: ۶۵
جام جم: ۲۲
جاواخت: ۳۲۸
جبیر: ۳۱۹
جرزان: ۵۹
جزیره: ۳۰
جزیرهٔ فرانسه: ۱۰۶
جلون آباد: ۳۴
جمرق: ۲۴۶
جمهوری ترکمنستان شوروی : ۷
جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان: ۵۹
جمهوری نخجوان: ۵۹
جودی: ۱۶۹
جیحون: ۷-۱۳، ۱۴، ۱۹، ۸۴، ۸۸، ۲۹۱
جینوان : ۳۱۴

## چ

چار: ۳۱۸
چارده : ۲۸۱ ر. چهارده
چال مقان : ۷۰
چخور سعد: ۲۹
چمن اوجان: ۲۴۵
چمن سلطانیه : ۹۴، ۱۰۰-۱۰۱، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۹۷
چناقچی: ۲۴۶
چهاردانگه: ۲۷۲، ۲۷۶-۲۷۷
چهارده: ۲۷۷ ر. چارده
چین: ۱۶، ۸۴، ۱۵۳، ۲۲۵، ۲۹۱

## ح

حاج ترخان وحاجی ترخان و حاج طرخان و

حاجی طرخان : ۷۰،۸۷،۱۵۸، ۲۵۵،۲۸۳،
۳۱۵،۳۲٤
حلب :۱۰۰،۱۰٤،۱۰۷،۱٥٤،۲۰٥-۲۰٦
حلوان: ۱۱
حمام لی ۳۲۲
حمزه چمن: ۲٥۷
حیاط سرچشمه: ٥۸

خ

خارگ :۱۱۲،۱۱۸،۱۲۱،۱۳۲،۲۰۲
خبوشان: ۷۱
خدا آفرین (پل):٦۲،۲۳٥،۲٤٥،۳۳۳
خراسان: ۱۱-۱۲،۱٦،۲۱-۲۲،۲٥،۲۷-۲۸،
۳۲،۳٤،۳۷،٤٥-٤٦،٤۸،٥۱-٥۲،٥۷، ٦۸-
٦۹،۷٤،۱۳۲،۱۳٥،۲۳٦،۲٤۱،۲٤٤،۲۷۱،
۲۷۳،۲۷۷-۲۷۸،۲۸۳،۲۸٥
خط استوا : ۲۹۱
خلاط : ۲۹
خلخال: ۲۷۹،۲۸٤
خلوت کریم خانی: ۳۸
خلیج انزلی: ۲٤۷
خلیج‌فارس:۷۸،۸۱،۸۳،۹۳،۹٦- ۹۹،۱۰٤،
۱۰٦،۱۱۰،۱۱۲، ۱۲٦-۱۲۷، ۱۲۹،۱۳۲،
۱۳٥-۱۳٦،۱٤۳،۲۰٤،۲۱۷-۲۱۸،۲۲۱-۲٦۳،
۲۹۰
خمسه: ۲۷۹ - ۲۸۰،۲۸٤-۲۸٥
خواجك: ۲۷۲
خواجه ربیع: ۲٦،۳۲
خوار: ۲۷٥
خوارزم: ۷،۱۳،۲۷-۲۸
خوی:٦۸،۱۰۷،۱٤۱،۱٤۸،۱۸٦،۲٤٥-۲٤٦،
۳۲٤
خیابان حافظ :۱۱۳
خیابان فروغی: ۱۱۳،۲۱۰
خیوه :۸۳،۸۸،۲۲۹،۲٦٦

د

دارالانشای دیوان:۱٥۹
دارالحکومهٔ اصفهان:۲۱٥
دارالخلافه: ۱۱٤
دارالسلطنه: ۱۱۷،۱۹۷،۲۰۰،۲٥۹،۲۷۰
دارالمرز: ۲۸٤،۲۹٦
داریال:۲٤۰
داغستان : ٦۷،۷۰،۱٥۸-۱٥۹ ،۱۹۰،۲۳٦،
۲۳۸،۲٥۷،۲۹۱،۳۰٤،۳۳۰-۳۳۱،۳۳۳
دامغان : ۳٦،٤۰-٤۱
دانمارك :۲۲٥
داوایلی: ۲۸
دراز محله: ۲۷۷
درباز: ۳۲۰
دربند:٦۱،٦۸-۷۰،۸٥،۸۷-۸۹،۱٥۸-۱٥۹،
۲۳٤،۲٤۹،۲٥۳ ،۲٥۷،۲۹۱،۲۹۳ ،۲۹٥-
۲۹۷،۳۰٦،۳۱٥،۳۲٥،۳۳۰،۳۳۳
درکه :۲٤۳
دروازهٔ شاه عبدالعظیم: ۱۰۰،۲۳۷
دریاچهٔ نیریز:۱۰
دریای‌آزو: ۸٥
دریای‌خزر: ٦-۹،۱٦،۲۷،٦۷-٦۸،۷۰،۸٤-
۸٦،۸۸-۸۹ ،۹۸،۱۰۳-۱۰٤ ، ۱٤٤ ، ۱٥٥ ،
۱۸۰،۲۱۷،۲۳٤،۲٤۱ ،۲٤۷ ، ۲٥۳ ، ۲٥۸،
۲۷٥،۲۷۷،۲۷۹-۲۸۰،۲۸٤ ،۲۹۱، ۲۹۳ ،
۲۹٥-۲۹٦،۲۹۹،۳۱٥،۳۳۲
دریای روم: ۲٤
دریای سرخ: ۲٤
دریای‌سیاه:۱٥،۱۹،٤۹،٥۹،۸٥،۱۰۳،۱٤٤،
۲۳۰،۲٤۱،۲٦٥
دریای نور (الماس):۳٤،٦۹
دشت قبچاق: ۳۷
دشت مقان ر. مقان
دماغهٔ نیك :۱۰٤
دمانیس: ۳۲۸

دماوند : ٢٧٦

دنیپر: ٨٥

دو دانگه: ٢٧٤،٢٧٦

دوردونی: ٢٠٥

دورق:٣٠

دول متحدهٔ امریکا:٢٢٥

دولاب : ٢٧١،٢٧٥،٢٨١

دون: ٨٥

دوین: ١١

دهانهٔ جواد: ٦٥

دهلی: ٩٠،٩٩

دیاربکر:٢٩-٣٠

دیلمستان :٨-٩

دینور: ١١

دیوارچین: ٨

ر

رانکوه:٣٠٠

رستم‌آباد: ٢٨٠،٢٨٤

رستمدار: ٩

رستم کلا:٤٠

رشت:٧٠،٨٥،٨٧،٢٤٧،٢٦٢، ٢٧٧ ، ٢٨٠، ٢٨٤،٢٩٥،٢٩٨-٢٩٩،٣٠٤،٣٠٦-٣٠٨

رم: ٢٣١

رن:١٩٩، ٢٢٧

رواق امام هشتم: ٥١

رودبار: ٨

رودسر: ٢٧٧

روس: ٧٦،١٠١، ١١٥،١١٧ ، ١٢٢، ١٤٠، ١٥٧-١٥٨،١٦١-١٦٢،١٦٥،١٧٧-١٧٩، ١٨١-١٨٢،١٨٥،١٨٧،١٩٠-١٩١، ١٩٣، ١٩٧،٢١١،٢٤٠،٢٤٣-٢٤٤،٢٤٦-٢٤٩ ، ٢٥٨،٢٦١،٢٧٠،٢٧٤-٢٧٥، ٢٧٨،٢٨٠ ، ٢٨٣،٢٨٥،٣٢١،٣٢٣-٣٢٤،٣٣١،٣٣٦

روسیه:١٤-١٥،١٩،٢٤،٤٩-٥٠،٥٢،٦١،٦٦-٧٠،٧٤،٧٧-٩٥،٩٧-٩٨،١٠١-١٠٦،١١٠-١١٢،١١٥،١١٧،١٢٠-١٢٧،١٣٠-١٣٣،١٣٦-١٤٦،١٤٨،١٥٠-١٥٢،١٥٧، ١٥٩،١٦٢ ، ١٦٥-١٦٦،١٧٠،١٧٦،١٧٩،١٨١-١٨٢ ، ١٨٥،١٨٨-١٩٢،١٩٥-١٩٨،٢٠٠-٢٠٤، ٢٠٩،٢١٩،٢٢٤-٢٢٦،٢٢٩، ٢٣٠،٢٣٢-٢٣٤،٢٣٦-٢٤١،٢٤٤-٢٤٥،٢٤٧، ٢٥٢-٢٦١،٢٦٣-٢٦٦،٢٦٨-٢٦٩،٢٧١، ٢٧٥-٢٧٨،٢٨٠،٢٨٦-٢٨٧ -٢٨٩-٣١٢،٣١٤، ٣١٦-٣١٩،٣٢١،٣٢٥-٣٣٦

روضهٔ امام هشتم:٦٨-٦٩

روم: ١٨٧،٢٣١،٢٥٦

روم شرقی:٦٠

رومیة الصغری: ٦٠،٢٣١

رویان: ٩

ری: ٣٢،٢٨١

ز

زبا :٣٣٢

زکم : ٢٤٨

زمین داور: ٢٨

زنجان :٢٣،١١٠،١٢٨ ، ١٤١،٢٠٧،٢٢٢ ، ٢٤٤-٢٤٥

زنزلی: ٣٢٣

زنگی: ٢٤٢،٣١٩

زورآباد:١٧٠

زیتون رودبار:٢٩٦-٢٩٧

زیرآب: ٢٧٦

زیوه : ٢٦٠-٢٦١

س

سابار اطیانو:٣٢٢

ساخارتولو:٥٩

سارو پشته: ٢٨٠،٢٨٤

ساری: ٣٢،٣٤،٣٦،٤٠،٢٤٩،٢٧٢-٢٧٤ ، ٢٧٦-٢٧٧،٢٨١-٢٨٢

ساگربار:٣١٣

ساگورامو:٣١٤

سالیان: ٦٢،٦٨،٢٨٠،٢٨٤،٣١٥
سامان:١٣
ساوچبلاغ:٢٧٤
ساوچبلاغ مکری: ٢٣
ساور:٢٧٧
ساوه: ٢٥
سبدور:٢٩٦
سبزوار:٣٤
سدره: ٢٥٧
سربند: ١١٤
سرخس:٢٧
سرداب: ٢٩٧
سروان: ٣٢٨
سعدآباد: ٢٨١
سلطانیه:٩٤،١٠٠-١٠١،١١٠،١١٣،١١٥ ،
١٢٦،١٣٠،١٣٢ ، ١٣٤-١٣٥ ، ١٤٧،١٥٧ ،
١٩٧،٢٠١،٢٠٧،٢٤٤-٢٤٥،٣٣٤
سلیمان آقاج اوغلی:٣٢٣
سلیمانیه:١٣٦
سمام:٢٩٧
سمرقند:١٣
سمیرم:٣٥
سن بریو: ٢٠٣
سن بنوا (صومعهٔ):١٠٧
سن پترز بورگ ر. پترزبورگ
سنت اوبر:٩٥
سند:١٣٥،١٣٧،٢٨٩
سن ژان کریزوستوم: ٣٣٤
سنگر:٢٤٣
سوادکوه:٢٧١-٢٧٢،٢٧٦-٢٧٧،٢٨١
سورام :٢٢٠
سوریه: ١٠-١١،١٤-١٥،٢٠٦
سوقان لغ: ٣١٢-٣١٤
سومخت: ٣٢٨
سویا توی کرست:٨٧
سوئد: ٩٥،١٣١،١٤٥،٢٢٥،٢٦٥،٢٦٧
سویس:١٩٩
سیاه کوه:٦٩
سیحون :١٣،٢٩١
سیستان :٢٩٠
سیمبیرسك: ٣٣٦
سین کیانگ:٢٩١


## ش


شاپور: ١١
شام: ١١،١٤،١٧،١٩-٢٠
شامشادیلو: ٣٢٨
شامشادین: ٣١٤
شاهزاده عبدالعظیم: ٣٨،١٠٠،٢٥١
شاه عباسی (عمارت):٢٨٢
شبانکاره:١٠
شراه:١١٤
شرکت هند:١٣٢،١٣٧
شرکت هندوستان:٤،٥٣،٩٣،١٠٩،١٢٢ ر. کمپانی هندوستان
شروان:٢٣،٢٨،٦٠-٦١،٦٥،٦٧-٦٩،٢٣٥-
٢٣٦،٢٣٨،٢٤٩ ، ٢٧٤،٢٧٨-٢٨٠، ٢٨٥-
٢٨٦،٢٩١،٣٠٤،٣١٥-٣١٧ ، ٣٢٤-٣٢٥،
٣٣٠،٣٣٣ ر. شیروان
شفت: ٢٩٦،٣٠٠
شکی:٢٣ ، ٦٥،٦٩،٢٣٦،٢٥٧،٢٩١،٣١٥-
٣١٧،٣٢٤ ، ٣٢٦-٣٢٧،٣٣٠،٣٣٢-٣٣٣
شماخی:٢٨،٦١،٦٨ ، ٧٠،٨٨،٢٣٧ ، ٣١٥-
٣١٦،٣٢٤
شمخال:٣٠٦
شمشادین: ٣٢٣
شمکور:٢٤٨
شمیران:٥٠
شوراگل:٣٣٢-٣٣٣
شوره گل: ٢٤٦،٢٥٧
شوروی: ٢٤٢

شوشی:۳۵،۵۰،۵۲،۶۷، ۶۹-۷۱،۷۴-۷۵ ، ۲۰۰،۲۳۶،۲۴۵-۲۴۶،۲۴۹ ، ۳۱۲، ۳۱۵-۳۱۶،۳۲۳،۳۲۶

شولاور:۳۱۷

شهرزور:۱۴۷

شیراز: ۳۴-۳۶،۳۹-۴۶،۵۵-۵۸،۷۴،۱۰۱، ۱۲۹-۱۳۰ ، ۱۳۷،۱۴۷،۲۶۲ ، ۲۷۱،۲۷۳ ، ۲۷۵

شیروان:۲۵۷،۲۸۴-۲۸۵ ر. شروان

شیروخورشید:۲۰۱

شیشه: ۱۹۷ ر. شوشی

شیلداوتاناو :۳۳۰

ص

صابین قلعه :۱۳۰

صحرای ترکمان: ۴۱

صدرگ:۲۴۴

ط

طارم: ۲۳،۲۷۹،۲۸۴

طالش: ۹،۲۳،۶۲،۷۰،۲۳۵ ، ۲۳۷،۲۴۷ ، ۲۴۹،۲۵۷،۲۷۸-۲۸۰،۲۸۳ ،۲۸۵ ، ۲۹۲ ، ۳۱۵،۳۳۲-۳۳۳ ر. طوالش

طبرستان: ۹،۸۵

طرابلس‌غرب: ۲۰۵

طرابوزان: ۳۳۵

طوالش: ۶۸ ر. طالش

طور: ۱۶۹،۱۷۳

طهران : ۲،۱۸،۲۱ ، ۳۸-۴۰،۴۳ ، ۴۵-۴۸، ۵۰-۵۱،۵۴-۵۵،۵۸،۶۳،۶۵-۶۹،۷۳-۷۴، ۸۱،۸۳،۸۹،۹۳-۹۴،۹۷،۱۰۰-۱۰۱ ، ۱۰۷، ۱۰۹-۱۱۶،۱۱۸،۱۲۰-۱۲۱ ، ۱۲۳،۱۲۵-۱۳۳ ، ۱۳۶ ، ۱۳۹-۱۴۱،۱۴۴-۱۴۵ ، ۱۴۷، ۱۵۶،۱۵۹،۱۶۳-۱۶۴،۱۶۸،۱۸۰ ، ۱۸۹ ، ۱۹۲،۱۹۷،۱۹۹ ، ۲۰۲-۲۰۳،۲۰۵-۲۰۹ ، ۲۱۴،۲۱۶-۲۱۸،۲۲۱-۲۲۲،۲۲۴-۲۲۵، ۲۲۷،۲۳۵-۲۳۷،۲۳۹،۲۴۱،۲۴۵ ، ۲۴۸-۲۵۴،۲۶۲،۲۷۰-۲۷۲،۲۷۴-۲۷۶ ، ۲۷۹ ، ۲۸۱،۲۸۵-۲۸۶،۳۲۲،۳۳۱ ر. تهران

ع

عادل جواز:۲۹

عباس‌آباد:۲۸۱

عباسی (عمارت شاه): ۲۸۲

عتبات عالیات :۲۵۰-۲۵۱،۲۷۵،۲۸۶،۲۸۸

عثمانی: ۲۲،۲۸-۲۹،۶۱،۶۵-۶۶ ، ۷۴،۷۸، ۸۰-۸۳،۸۵-۸۹،۹۱،۹۴ ،۹۸ ، ۱۰۲-۱۰۳ ، ۱۲۲،۱۳۶،۱۵۴-۱۵۵،۱۵۹ ،۱۸۶ ، ۲۰۱، ۲۰۳-۲۰۴،۲۰۶-۲۰۷ ، ۲۲۹-۲۳۲ ، ۲۳۴، ۲۳۶،۲۴۱-۲۴۲،۲۶۵-۲۶۷،۲۹۰ ، ۲۹۵-۲۹۶،۳۰۸-۳۰۹،۳۳۵

عثمانیه: ۱۰۱،۲۰۱

عراق: ۱۰،۱۲،۱۵،۲۰، ۳۵،۴۵ ، ۵۶،۶۳ ، ۱۱۴،۱۹۷،۲۶۱،۲۷۳،۳۱۷

عراق عرب :۱۳۶

عسکران:۶۲،۲۴۶،۳۲۵-۳۲۶،۳۳۲

علی‌آباد:۳۶،۲۷۴،۲۷۶،۲۸۱

عمارت حکومتی اصفهان:۲۱۳

عمارت خورشید: ۴۸

عماریه:۳۰

عمان (بحر): ۱۱۸

غ

غازان:۱۰-۱۵،۱۶۵

غازی کوموك: ۳۲۶

غبت داغی: ۶۵

غروزیا :۲۵۵

ف

فارس: ۳،۱۰-۱۱،۱۷،۲۲،۲۵،۳۵،۴۴-۴۵، ۵۶،۶۱،۷۴،۱۲۹-۱۳۰،۳۰۵

فارسستان: ۱۲۹

فامباك : ۳۱۷، ۳۱۹-۳۲۲ ، ۳۲۷ ، ۳۲۹- ، ۳۳۲

فتح‌آباد :۷۱،۹۹

فرانسه: ٧٧، ٧٩-٨٠، ٨٢-٨٣، ٩٠-٩٤، ٩٧-
٩٨، ١٠٠-١١٣، ١١٥-١٢٢، ١٢٦، ١٢٩-
١٤٠، ١٤٤-١٤٥، ١٤٧، ١٤٩-١٥٣، ١٥٥-
١٥٧، ١٥٩-١٦٠، ١٦٣-١٦٩، ١٧٢-١٧٦،
١٨٠-١٩٢، ١٩٤-١٩٨، ٢٠٠-٢٠٢، ٢٠٤-
٢٠٥، ٢٠٨-٢٠٩، ٢١٢، ٢١٦-٢٢٠، ٢٢٢-
٢٢٩، ٢٣٣-٢٣٤، ٢٥٤، ٢٦٧-٢٧٠
فراهان: ١١٤، ١٤٧، ٢٤٦
فرح آباد: ٨٥، ٢٧٧-٢٧٨
فرنگ: ١١٤، ١٦٧، ١٧١، ١٧٩، ١٨٨: ٢٦٨،
٢٧٨
فرنگستان: ١٠١، ٢٦٨
فروغی (خیابان): ٢١٠
فرهنگستان تاریخ وادبیات: ٢٠٥
فرید لاند: ٢٠٣
فنداغی: ٦٥
فندرسك: ٣٢
فنكنستين: ١٩٩
فنلاند: ١٣١، ١٤٥
فولاد محله: ٣٦
فومن: ٩
مونتنبلو: ١٢٣
فیروزکوه: ٣٦، ٢٧٢، ٢٧٦، ٢٧٩، ٢٨١،
٢٨٣
فین کن‌شتاین: ٩٤-٩٥، ٩٨-١٠٢، ١١١-١١٢،
١١٦، ١٢٠-١٢١، ١٤٥، ١٥٦، ١٥٩، ١٩٩،
٢٠٤، ٢٢٤، ٢٢٧، ٢٦٧
فین کنشتین: ٢٧٠

ق

قارص: ٢٩، ٢٤٢، ٣٢٨، ٣٣٥
قاف: ٢٩١
قبه: ٦١، ٦٣، ٢٤٩، ٢٥٧، ٢٧٨-٢٧٩، ٢٨٣،
٢٩١، ٣٣٣
قپاز: ٦٢
قراباغ: ٢٩، ٦١، ٦٧، ٢٣٥-٢٣٦، ٢٤١، ٢٤٥-
٢٤٦، ٢٥٦-٢٥٧، ٢٦٠-٢٦١، ٣١٥-٣١٦،
٣١٨، ٣٢٢-٣٢٣، ٣٢٦، ٣٢٨-٣٣٣، ٣٣٥-٣٣٦
قراجه داغ: ٢٤٦
قراچای: ٦٤
قراداغ: ٢٣٧
قراکپك: ٣٢٦
قراکلیس: ٣٢٠-٣٢٢
قراکلیسیا: ٢٥٨
قرامان: ٣٠
قرقیزستان: ٢٦٦
قزآقاج: ١٩
قزاق خانه: ١١٣، ٢١٠
قزلر: ١٥٨، ١٦٢، ٣٢٥
قزوین: ٨، ٢٥، ٣٠، ٣٢، ٣٤، ٣٩-٤٠، ٩٤-٩٦،
١١٦-١٣٠، ٢٠٧، ٢١٩، ٢٢٢، ٢٦٧، ٢٧٢،
٢٧٦، ٢٧٨، ٢٨٣-٢٨٤، ٢٩٧
قشم: ٩٣، ٢١٨
قصر قاجار: ٥٠
قفقاز: ٦، ٨، ١٢، ١٤-١٦، ١٩-٢٠، ٢٢-٢٤،
٤٩، ٥٩، ٦٧، ٦٩-٧٠، ٧٥، ٨٢، ٨٤-٨٥، ٨٧،
٨٩، ٩٢، ٩٥، ١٠٣، ١٢٠-١٢١، ١٣٠، ١٤٥،
١٥١، ١٩٢، ٢٢٩-٢٣٠، ٢٣٣-٢٣٤، ٢٤٠-
٢٤٢، ٢٥٢-٢٥٤، ٢٨٦، ٢٩١، ٣٠٨، ٣١٢،
٣١٤-٣١٥، ٣١٧، ٣٢١، ٣٢٥، ٣٢٨، ٣٣٥-
٣٣٦
قفقازیه: ٢٥٥، ٢٥٨
قلرخ بلاغ: ٢٤٣
قم: ٢١، ٢٥، ٧٦، ٨٠
قندهار: ٢٨-٣٠، ٣٤، ٩٧، ١١٠، ١٣٢، ٢٢٩،
٢٦٩
قوچان: ٧١، ٩٩
قیزلار: ١٥٨

ك

کابل: ٣٤، ٦٩، ١١٠
کاخت: ٥٩-٦١، ٦٤، ٢٣١-٢٣٣، ٢٣٥، ٢٤٨،

۳۱٤-۳۱٦،۳۲۹-۳۳۰،۳۳۵
کاخ دادگستری:٤۸
کاخ زمستانی:۳۱۵
کاخ گلستان:۵۸
کارتیل: ۵۹،۲۳۱،۲۳۳،۲۳۵ ر. کرتیل
کاروانسرا:۲۹٦-۲۹۷
کاشان: ۳۵،۲۸٤
کالاشولان: ۱٤۱
کاناکیر:۳۲۱،۳۲٦
کپنك چای:۲۵۷
کجور:۹،۲۷۲،۲۸۲
کر:٦٤-٦۵،٦۷،۷۰،۲٤۹-۲۵۰ ر. کور
کراسنو ودسك:۸۸
کراودین:۲۷۷-۲۷۸
کربلا: ۱۰۱،۲۰۰
کرتژیلوان:۳۳۰
کرتسانیس: ۳۱۳
کرتیل:٦۰-٦۱،٦٤،۳۱۲-۳۱۳،۳۱۵-۳۱٦،
۳۱۹،۳۳۵ ر. کارتیل
کردستان :۲۳،۲۹،۱۳٦،۱٤۱،۲۰۲-۲۰۳
کردستان عثمانی: ۹٤،۲۰۳
کرد محله: ۳۹
کرمان: ۱۰-۱۱،۲۵،۳۹،٤٤-٤۵، ۵۵-۵٦،
٦۱،٦٦
کرمانشاه: ۱۱،۲۱۹
کریمه:۱۵-۱٦،۱۹
کزاز:۱۱٤،۲٤٦
کسان:۳۱٤
کعبه:۱۷۰،۱۷۳،۱۸۰
کفه:۳۰
کلباد: ۳۷
کلیسیای آنونسیاسیون:۳۲٦
کلیسیای سن‌ژان کریزوستوم: ۳۳٤
کلیسیای قدیم نصاری:۲۳۷
کمال‌آباد:۱۲٦،۱۲۸
کمپانی انگلیسی: ۹٦
کمپانی هندوستان: ۹۲-۹۳،۲٦۹ ر. شرکت
هندوستان
کمره:۱۱٤
کنگاور:۳۳
کوتاهیه:۱۵
کوجور: ۳۱۳
کودی: ۳۲۸
کور:۸۸،۱٤۰،۱٤۲،۲۳۵،۲٤۰،۳۰۰-۳۰۱،
۳۱۲ ر. کر
کورسك: ۳۱۸
کورگ:۳۲۳
کورناك:۳۱٤
کولخیدا : ۲۳۱
کوه سیاه:۲۳۷
کوه گیلویه: ۱۰
کهدم:۲۹٦-۲۹۷،۳۰۰
کهنه شماخی: ۳۱۵
کیرف‌آباد :۲٤۲
کیف: ۲۵۵

گ

گاتخیلی‌خیدی:۳۱٤،۳۲۸
گارنی: ۳۱۹،۳۲۷-۳۲۸
گالری ترتیاکوسکی:۲۸٦
گرجستان:۲۸-۳۰،٤۹-۵۲،۵۹-٦۱،٦٤-٦٦
٦۸-۷۰،۷٤-۷۵،۸۵-۸۷،۸۹،۹۱-۹۲،۹٦،
۹۸،۱۰۳،۱۰۹،۱۱٤-۱۱۷،۱۲۰،۱۲۳،۱۲۵،
۱۲۷،۱۳٤-۱۳٦،۱۳۸،۱۵۸- ۱۵۹،۱٦۱،
۱۷۸،۱۹۰،۲۳۰-۲٤۱،۲٤٤،۲٤٦، ۲۵٤-
۲۵۵،۲۵۷،۲٦۸،۲۸۰، ۲۸٦،۲۸۸،۲۹۰-
۲۹۱،۳۰٤،۳۱۱-۳۱۸،۳۲۰-۳۳۰، ۳۳۳-
۳۳٤
گردستان: ۵۹
گرگان: ۷،۱۳،۱٦،۱۸-۱۹، ۲۵،۲۷-۲۸،
۳۳،۳۸،٤۰،٤۵،۲۸۲

گروزیه:۲۵۷
گسگر:۲۷۹
گسگران:۲۸٤
گشتاسفی:۲۳
گلستان:۱۲۰،۱۹۷،۲٤۱،۲٥٤-۲٥٦،۲٦۰-۲٦۱،۲۸۸،۲۹۱-۲۹۲،۳۳۲-۳۳٤
گلستان (باغ):۲۱۹
گلستان (کاخ):۳۸
گنجه: ۲۰،۲۲، ۲۸-۳۰،٦۰،٦۳، ٦٥-٦۸، ۷۰،۱۷۸-۱۷۹،۲۳٥-۲۳۸،۲٤۱-۲٤۲،۲٤٥-۲٤٦، ۲٤۸-۲٤۹،۲٥۷،۳۰٤-۳۰٥، ۳۱۲، ۳۱٥-۳۱۷،۳۱۹،۳۲۳-۳۲٤،۳۳۳، ۳۳٥
گورگیوسک: ۲۳۳،۲۳۷
گوری:۳۱٤
گوریا: ۳۳۳
گیلان: ۸-۱۲،۳٤،٤٤-٤٥، ٦۲،۸٥-۸۷، ۱٤۲،۲٤۷،۲٤۹،۲۷۲ -۲۷٤، ۲۷۷-۲۸۰، ۲۸۲-۲۸٦،۲۹۳،۲۹٥ -۲۹۸،۳۰۰، ۳۰٤، ۳۲۳-۳۲٤
گئورگیوسک:٦۸-٦۹

ل

لاریجان:۲۷۲-۲۷۳،۲۷٥-۲۷٦
لازستان:٥۹
لازیکا:٥۹
لامیس کانا: ۳۱٤
لاهور: ۹۹،۲۸۹
لاهیجان:۲۷٤،۲۸۲،۳۰۰
لگزستان: ۲۳٦
لندن: ۹۲،۱۰۰،۱۰۹،۱۱۱،۱۹۰
لنسل: ۱۰۲
لنکران: ۷۰،۳۳۲-۳۳۳
لنین گراد: ۲۸٦
لهستان: ۹٤،۱۱۲،۲٦٥،۲٦۷
لیتوانی: ۳۰٥،۳۱۰
لیل:۱۸۳،۲۰۰

م

مارسی: ۱۰۲،۲۰٤-۲۰٥
مازندران: ۹-۱۰،۱۲،۱٥،۱۸-۱۹،۲۱،۳۲، ۳٤-۳٦،٤۰-٤۱،٤٤-٤۸،٥۲،٥٦،٦۲، ۸٥، ۸۷،۱۱٤،۲٦۲، ۲۷۱-۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۱-۲۸۲،۲۸٤،۲۹۳،۲۹٥-۲۹٦
ماسوله:۲۹٦
ماکلاش: ۲۹٦
ماوراء ارس: ۲٥۳
ماوراء النهر: ۱۳،٥۲،٦۸،۲۳٦
ماوراء قفقاز:۱٦-۱۷،۱۹،٥۹
مایانس: ۲۰٥
مبارک آباد: ۲۰،۳۲
متزخت: ۳۱٤
متگوار: ۳۲٤،۳۳۰
متیولت:۳۱۳-۳۱٤
مجلس اعیان:۲۰٥
مدرسهٔ مهندسی نظامی:۲۲۳
مراغه: ۲۱۹،۲٤۳،۲٤۹
مرداب انزلی:۲٤۷
مرعش:۱٥،۳۰
مرغاب:۲۷،۲۹۱
مرمر(تخت):۲۲۲،۲٥۱
مرو: ۲۰-۲۱،۲۷،۲۹-۳۰،۱۳٥،۲۲۹
مزدوک:۱۹۰
مسجد شاه اصفهان:۳۱
مسخت:٥۹،۳۱٦
مسدو:۱۳٤
مسکو: ٦۸،۲٦٥،۲۸٦،۲۸۸،۳۱۸،۳۲۷، ۳۲۹،۳۳۳
مشهد: ۲٦،۳۰،۳۲،۳٤،٥۱-٥۲،٦۸،۱۳۲، ۲٤۱،۲٦۲،۳۱٦
مصر:۱۱،۹٤،۲۰۱
مغان: ۹ر. مقان
مغولستان:۱۷،۱۹

مغان : ۹،۱٤،۱۹-۲۰،۲۲-۲۳،٦٥،٦۲-٦۸،
۷۰-۷۱،۲۳٥-۲۳٦،۲٥۳،۲٥۷
مقری: ۲٥۷
ملتان:۹۹،۲۸۹
منجیل :۸،۲۷۹
منچوری:۱۷
منگریل :۲٥۷
موخران:۳۱۳
مورچه خورت: ۲۷٥،۲۷۸
موریس:۱۰٦
موصل:۳۰،۳۳
مولتان:۲۸۹
مهاباد :۲۳
میان پشته: ۲٤۹
میان کلا:۲۷٥
میگری: ۳۳۲

ن

ناوار: ۱٦۷،۱۷٥
نخجوان:٥۹،۲۳۸،۲٤٥،۲٥۷،۳۱۷-۳۱۸،۳۲۷
نسا: ۲۷
نعل‌شکن: ۳٤
نقله بر:۲۹٦-۲۹۷
نوخا:۳۲٤،۳۲۷
نور:۹
نوسکی (صومعهٔ):۳۲٦،۳۳۰،۳۳٤
نوکنده:٤۰
نهاوند :۱۱
نیریز:۱۰
نیژنی نوگورود:۸۷
نیشابور:۲۸

و

وان: ۳۰،۲۰۱،۳۳٥
ورامین: ۳۲،٤۳،۲۷۲،۲۸۱
ورشو: ۹٤،۱۱۲
وزارت دارایی:٤۸
وزارت کشور:۱۱۳
وستفالی: ۱۲۳
وفس:۱۱٤
ولادیمیر: ۲٥٥
ولگا: ۱٦،۸٥،۸۷
وین: ۲٦۳

ها

هانور:۱۲۳
هرات: ۲۸،۳٤،۹٥،۹۹،۲۲۹، ۲۹۰
هرمز:۲۹
هوموز:۲۱۸
هزارجریب:۳٦،۲۷٤،۲۷٦-۲۷۷،۲۸۱-۲۸۲
هشدرخان:۷۰
همدان:۲٥،٤٤،۱۰۰،۲۱۹
هند: ۱٤،٥۲،۷۷-۷۸،۸۲،۸٦،۹۰،۹۷-۹۹،
۱۰۹--۱۱۰،۱۱۲،۱۲۲،۱۲٤،۱۳۲، ۱۳٦-
۱۳۷،۱۸۹- ۱۹۰،۲۰۲، ۲۲۹،۲۷۰،۲۸۹-
۲۹۰
هند انگلیس:۱۰۹
هندوستان:٤،۱٤،۲۸،٥۲-٥۳،۷۷-۷۸،۸۱-
۸۳،۸۸-۹۳،۹٥،۹۷-۹۹،۱۰۳-۱۰٤،۱۰٦،
۱۰۹-۱۱۰،۱۱۲-۱۱٤،۱۱۷، ۱۲۲،۱۲۸،
۱۳٥-۱۳٦،۱٥۱-۱٥۳،۱٥٥، ۲۰۱،۲۰۹،
۲۱٥،۲۲٦،۲۲۸-۲۳۰،۲۳٤، ۲٦٦، ۲٦۹،
۲۷۰،۲۸۹-۲۹۲،۲۹۸،۳۰۲
هیئت اتحادیهٔ رن: ۱۹۹
هیرمند: ۲۸

ی

یدی باوک: ۲٥۷
یلیزا بتوپول: ۲٤۲،۲٥۷
یلیزابد پول:۳۱۹
یمن: ۱۱
ینگی:۲٤۸
یررپ:۱۱٤
یونان: ۱۰۸،۲۰٥،۲٦٦

# فهرست نامهای کتابها و مؤلفات

ارمغان (مجله): ۳۰۹-۳۱۰
اطلاعات ماهانه (مجله): ۱۱۸
المآثر والاثار: ۲
امپریالیزم انگلیس وایران: ۳
امیرکبیر وایران: ۲
انجیل: ۱۶۷، ۱۷۳
انقلاب ایران: ۳
انقلاب مشروطیت ایران: ۳
انقلاب مشروطیت ایران وریشه های اجتماعی واقتصادی آن: ۳

**ب-ت**

بابرنامه: ۱۴
تاریخ آل قاجار: ۵
تاریخ انقلاب آذربایجان وبلوای تبریز: ۳
تاریخ انقلاب مشروطیت ایران: ۳
تاریخ انقلاب وتحول آذربایجان: ۳
تاریخ ایران: ۴، ۵۲، ۹۳
تاریخ بنیان قاجار: ۳
تاریخ بیداری ایران: ۳
تاریخ بیداری ایرانیان: ۳
تاریخ بیست سالهٔ ایران: ۴
تاریخ پیدایش مشروطیت ایران: ۳
تاریخ جهانگشای جوینی: ۲۰
تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی: ۳، ۲۵۵
تاریخ عصرحاضر یا حیات یحیی: ۳
تاریخ فتحعلی‌شاه: ۵
تاریخ فتحعلی‌شاه قاجار: ۵
تاریخ قاجاریه: ۲، ۲۰۰
تاریخ مختصر احزاب سیاسی-انقراض قاجاریه: ۴
تاریخ محمدی: ۵
تاریخ مشروطهٔ ایران: ۳
تاریخ ملک‌آرا: ۵
تاریخ نهضت ایران: ۳
تاریخ نو: ۲
تاریخ وصاف: ۲۰
تحولات سیاسی در نظام ایران: ۳
تذکرة السلاطین: ۵
توریت: ۱۵۷، ۱۷۳، ۲۸۷

**ج وچ**

جنة الاخبار: ۵
جنگ انگلیس وایران: ۳
جنگ ایران - روس: ۴
جنگ ده ساله یا جنگ اول ایران باروس: ۳
جهان‌آرا: ۵، ۲۳۹
چند سند رسمی از فعالیت سیاسی فرانسه در ایران: ۱۹۸

## ح و خ

حقایق الاخبار ناصری : ۲
حکومت تزار ومحمد علی میرزا : ۳
ختم غائلهٔ سمیتکو: ۳-٤

## د

دکتر حشمت که بوده، جنگل گیلان چه بوده؟:۳
ده نامه :۲۳
دیوان صبا: ۱۱۳

## ر

رسالهٔ جهادیه: ۸۱
روابط ناپلیون و ایران :۳
روضة‌الصفای ناصری : ۲، ۲۰۰، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۸۵

## ز

زادالمعاد :۳۰
زبور: ۱٦۷، ۱۷۳
زندگانی سیاسی سلطان احمد شاه‌قاجار:٤
زندگانی میرزا تقی‌خان امیر کبیر: ۲

## س

سپهسالار اعظم:۲
سفرنامهٔ سر جان ملکلم:۹۳
سفری در ایران که در سالهای ۱۸۰۷ و ۱۸۰۸ و ۱۸۰۹ درعبور از آناتولی و بین‌النهرین از استانبول تا انتهای خلیج فارس و از آنجا بایروان کرده شده :۲۲۱
سیاست دولت شوروی در ایران :۳
سیاست ناپلیون در ایران: ۳
سیاست ناپلیون در ایران در زمان فتحعلی‌شاه: ۱۵٦، ۱۵۹، ۱۷٦

## ش

شاهنامه:۵۹
شرح سفری بترکیهٔ آسیا و ایران که در ۱۸۰۷ و ۱۸۰۸ کرده شده: ۲۰۵
شرح کبیر:۲۵۰
شمایل خاقان: ۲۱، ۷٦

## ع

عباس میرزا :۲
عباس میرزا نایب‌السلطنه: ۲، ۵
عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات در ایران:۳
عهد عتیق: ۲۸۷

## ف

فارس وجنك بین‌الملل: ۳
فرار محمد علیشاه:۳
فرقان : ۱٦۷
فرهنك ترکی بفرانسه:۱۰۷

## ق

قرآن: ٦٤، ۱۷۳
قرارداد روس وانگلیس راجع بایران: ۳
قیام خیابانی:۳
قیام کلنل محمد تقی‌خان پسیان درخراسان:۳

## ك و گ

کارهای اصفهان: ۲۱٤
گزارش در بارهٔ انتخاب مرکز نظامی درخلیج فارس:۲۱۸
گنجینهٔ نشاط :۱٦۳

## م

مآثر سلطانیه : ٤، ۱۱۵، ۱۱۷، ۲٤۰-۲٤۱
مأموریت ژنرال گاردان در ایران: ۳
مرآة البدان ناصری: ۲
مفرح القلوب : ۵
ملوك الکلام : ۲۱
منتخب التواریخ مظفری : ۲
منتظم ناصری : ۲، ۲۰۱، ۲۵۵، ۲۸۰
منشات نشاط: ۱۵٤، ۱۵٦، ۱٦۰، ۱٦۳-۱٦٦، ۱٦۸، ۱۷۰، ۱۷۲-۱۷٤، ۱۸٦، ۱۸۸

## ن

ناپلئون اول - پیامها و خطابهای سیاسی:۱۵۱
ناسخ‌التواریخ : ۲، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۳، ۲۵۵، ۲۷٤-۲۷۵، ۲۷۸
نامهایی دربارهٔ ایران وترکیهٔ آسیا : ۱۸۳،

۲۲۱،۲۰٦
نامه های سیاسی سفیر بریتانیا: ۳
نخبة الاخبار: ٥
نشریهٔ وزارت امورخارجه : ۱۹۸

و

وصیت نامهٔ پتر کبیر: ۲٦٤
وضع کنونی ایران : ۲۰۱
وقایع صد سال قبل درایران: ۳
ویس ورامین : ٥۹

ی

یادداشتهایی اززندگانی خصوصی ناصرالدین شاه : ۲
یك فصل مهیج از تاریخ روابط سیاسی ایران وفرانسه : ۱۱۸

# غلطنامه

| صحیفه | سطر | نادرست | درست |
|---|---|---|---|
| ٦ | ٥٢ | مبان | میان |
| ١٣ | ٣ | پرای | برای |
| ١٤ | ٩ | شده | معروف شده |
| ١٤ | ١٣ | معروف نزدیك | نزدیك |
| ٢٠ | ١٦ | کیخاتون | گیخاتو |
| ٢٠ | ٢٤ | ئاریخ | تاریخ |
| ٢١ | ٢٩ | میزا | میرزا |
| ٢٨ | ١ | مایهٔ درد | درد |
| ٣٣ | ٢ | تاریخ | تاریخ نویسان |
| ٣٤ | ٢ | محمدخان | محمدحسن‌خان |
| ٣٩ | ١٨ | محمدحسن | محمدحسن‌خان |
| ٥٦ | ٢٣ | خوزاك | خوراك |
| ٥٧ | ٢٤ | طم ش | طمعش |
| ٦٠ | ١٥ | سارگاری | سازگاری |
| ٦٣ | ١٦ | جند | چند |
| ٦٤ | ٢١ | تفنك چ ان | تفنك چیان |
| ٦٤ | ٢٩ | ن ووز | نه روز |
| ٨٦ | ٢١ | کندامند | کدامند |
| ١٠٧ | ٦ | ژوانوار | ژوانار |
| ١٠٨ | ٤ | پین | پپن |
| ١١٣ | ٨ | آن واثر | آن اثر |
| ١١٣ | آخر | نایت | نایب |
| ١١٤ | ٩ | دازای | درازای |
| ١١٤ | ٢٧ | نمودم | نموده |
| ١١٦ | ٢٠ | تاریچ | تاریخ |
| ١١٩ | آخر | Mtternich | Metternich |
| ١٢٥ | ٢٧ | لکساندر | الکساندر |
| ١٢٦ | ٣ | رومانزوف | رامانزوف |
| ١٣١ | ١٥ | امیراطور | امپراطور |
| ١٣٢ | ٢٤ | بیشاور | پیشاور |
| ١٣٤ | ١٦ | قطعاما | قطعا |
| ١٣٨ | ٢٩ | حروف نگرفته | Duc de Vicence |
| ١٤١ | ١٢ | فران | فرمان |
| ١٤٧ | ٢٧ | بیداست | پیداست |
| ١٥١ | ١٥ | رتانیا | وتانیا |
| ١٥٣ | ٧ | نطامات | نظامات |
| ١٥٥ | ٧ | دربغ | دریغ |
| ١٥٦ | ٢٦ | پویانی | یونانی |
| ١٥٩ | ٢٠ | اکنبر | اکتبر |
| ١٥٩ | ٢٧ | نامه ا | نامها |
| ١٦١ | ٢٠ | تیر | نیر |
| ١٦٧ | ٢٣ | بپوستگی | پیوستگی |
| ١٦٩ | ١١ | ر زی | روزی |
| ١٧١ | ٢٥ | بناخدابی | بناخدایی |
| ١٧٤ | ١٥ | اکنساب | اکتساب |
| ١٧٧ | ٤ | معدلنشان | معدلتشان |
| ١٧٧ | ٥ | زول | زوال |
| ١٧٩ | ١٩ | راوت | طراوت |
| ١٨١ | ١٧ | خاهٔ | خامهٔ |
| ١٨٨ | ٢٢ | اختباز | اختبار |

| صحیفه | سطر | نادرست | درست |
|---|---|---|---|
| ١٩٢ | ٢١ | بی‌قرارس | بی‌قرارش |
| ١٩٤ | ٢٥ | نشان | شان |
| ١٩٥ | آخر | موافقت | موافقت |
| ١٩٨ | ٢٠ | امدر | اندر |
| ٢٠٣ | ٦ | تهران | طهران |
| ٢٠٤ | ١٥ | شتابن | شتاین |
| ٢٠٥ | ٣ | اوژان | اوژن |
| ٢٠٨ | ٢٢ | پرانش | پسرانش |
| ٣١٠ | ١٤ | بار | باز |
| ٢١٦ | ٣ | اداره | اراده |
| ٢١٦ | ١٩ | پاز | باز |
| ٢١٩ | آخر | Beboulh | Reboull |
| ٢١٧ | ٩ | چتان | چنان |
| ٢٢٥ | ٤ | دانمارکبان | دانمارکیان |
| ٢٢٨ | ١٦ | نایلئون | ناپلئون |
| ٢٢٩ | ١٩ | بسار | بسیار |
| ٢٣٣ | ٢٦ | یکانرین | یکاترین |
| ٢٣٨ | ١٥ | بادشان | پادشاهان |
| ٢٤١ | ١٨ | ایکی | بایکی |
| ١٤٢ | ١٢ | ییلزابوپول | ییلزابتوپول |
| ٢٤٣ | ٢٦ | جابی | جایی |
| ٢٥١ | ٢٤ | فرربرد | فروبرد |
| ٢٥٢ | ٩ | خان‌خان | خان |
| ٢٥٣ | ٢٢ | اخنلافهای | اختلافهای |
| ٢٥٥ | ١٧ | پنرال | ینرال |
| ٢٥٩ | ٩ | تعین | تعیین |
| ٢٥٩ | ٢٧ | چین | چنین |
| ٢٧٤ | ٢٣ | جعفرقلی | جعفرقلی خان |
| ٢٧٤ | ٢٨ | ماندران | مازندران |
| ٢٨٢ | ١ | رضاقی | رضا قلی |
| ٢٨٢ | ٣ | قاعیانی | اعیانی |
| ٢٩٢ | ٢٧ | دارابی | دارایی |
| ٣٠٠ | ٦ | مشار | مشاور |
| ٣١٠ | ٥ | یلندی | بلندی |
| ٣١٣ | ١٩ | جربزو | بزور |
| ٣١٣ | ٢١ | بدورهٔ | بدرهٔ |
| ٣٢٠ | ٢٦ | فارنائوز | فارنائوزگریختند. |
| ٣٢١ | ١ | فارنواز | فارنائوز |
| ٣٢١ | ٢ | بوراسب | لوراسب |
| ٣٢١ | ٩ | ایران | ایروان |
| ٣٢١ | ٢٥ | دشمنان | دشمن |
| ٣٢٣ | ٢ | شوش | شوشی |
| ٣٢٣ | ٣ | شوش | شوشی |
| ٣٢٣ | آخر | ستون | متون |
| ٣٢٥ | ١٢ | بمباران | ببمباران |
| ٣٢٥ | ١٥ | سپس | سپس چون |
| ٣٢٦ | ٦ | شوش | شوشی |
| ٣٢٦ | ٧ | شوش | شوشی |
| ٣٢٦ | ١٠ | شوش | شوشی |
| ٣٢٧ | ٢١ | حکمران | حکمرانی |
| ٣٢٩ | ٢٩ | بود | پود |
| ٣٣٠ | ٢ | پیشنهاد | بپیشنهاد |
| ٣٣٠ | ٣ | که | که پسر |
| ٣٣٠ | ١٥ | آجودان | آجودانی |
| ٣٣١ | ١ | پترو | پتر |
| ٣٣١ | ١١ | عباس | عباس‌میرزا |
| ٢٣١ | ٢٤ | کرد | غارت کرد |
| ٣٣١ | ٢٧ | Pete | Petr |
| ٣٣٢ | ١٧ | مصطفی | مصطفی‌خان |
| ٣٣٣ | ٣ | انجاز | ابخاز |
| ٣٣٣ | ٢٠ | با | را با |
| ٣٣٤ | ١٥ | کلیسای | کلیسیای |
| ٣٣٤ | ١٧ | از | یرمولف‌از |
| ٣٣٥ | ٢ | محمد حسن | محمدحسن‌خان |
| ٣٣٥ | ٦ | بموزه | بموره |
| ٣٣٥ | ١٧ | وان ارز | وان وارز |

بها :

با کاغذ کتاب ۱۰۰ ریال
با کاغذ سفید ۱۲۰ ریال
با جلد زرکوب ۱۵۰ ریال

بها :
باکاغذ کتاب ۱۰۰ ریال
باکاغذ سفید ۱۲۰ ریال
باجلد زرکوب ۱۵۰ ریال